بسم الله الرحمن الرحیم

نفس نفیس خاتمیّت

شناسنامه

فهرست مطالب

مجلس دوم ۵۳

اقیانوس معرفت و ثمرهٔ خاتمیّت

(۱۳۷۶/۸/۲۱ هـ ش – ۱۴۱۸/۷/۱۱)

مجلس سوم ۷۱

نفس خاتم ﷺ و صاحب بطون قرآن

(۱۳۷۷/۸/۱۱ هـ ش – ۱۴۱۹/۷/۱۲)

مجلس چهارم ۱۰۵

ولایت امیرمؤمنان ﷣ خاتمهٔ فرائض الهیه

(۱۳۷۸/۱/۱۵ هـ ش – ۱۴۱۹/۱۲/۱۷)

مجلس پنجم ۱۲۱

امیرمؤمنان ﷺ باب مدینهٔ حکمت

(۱۳۷۸/۷/۲۸ هـ ش – ۱۴۲۰/۷/۱۰)

مجلس ششم ۱۳۵

برتر از اولین و آخرین

(۱۳۷۹/۷/۱۹ هـ ش – ۱۴۲۱/۷/۱۲)

مجلس هفتم ۱۴۷

امیرمؤمنان ﷺ حیات دل ها

(۱۳۷۹/۱۲/۲۳ هـ ش – ۱۴۲۱/۱۲/۱۷)

مجلس هشتم ۱۷۷

اسرار حدیث تشبیه

(۱۳۸۰/۷/۸ هـ ش – ۱۴۲۲/۷/۱۲)

مجلس نهم ۱۹۵

عبادتی فراتر از عالم ثواب و عقاب

(۱۳۸۰/۱۲/۱۱ هـ ش – ۱۴۲۲/۱۲/۱۷)

مجلس دهم ۲۰۹

معراج پیامبر ﷺ و نزول آیات در آستانۀ روز غدیر

(۱۳۸۰/۱۱/۳۰ هـ ش – ۱۴۲۳/۱۲/۱۷)

مجلس یازدهم ۲۳۱

غدیر عهد اَلَست سوم

(۱۳۸۱/۱۱/۳۰ هـ ش – ۱۴۲۳/۱۲/۱۷)

مجلس دوازدهم ۲٤۹

ماه رمضان نزول قرآن صامت و صعود قرآن ناطق

(۱۳۸۳/۷/۱۹ هـ ش – ۱۴۲۴/۸/۲۴)

مجلس سیزدهم ٢٦٥

امیرمؤمنان ؊ مثال «قل هو الله احد»

(۱۳۸۳/۱۱/۱۴ هـ ش – ۱۴۲۵/۱۲/۲۲)

مجلس چهاردهم ۲۷۵

شمشیر نبوت و معجزهٔ رسالت

(۱۳۸۴/۷/۸ هـ ش – ۱۴۲۶/۸/۲۵)

مجلس پانزدهم ۲۹۱

علم امیرمؤمنان ﷺ و جهل دومی

(۱۳۸۵/۱۰/۱۷ هـ – ۱۴۲۷/۱۲/۱۷)

مجلس شانزدهم ۳۰۹

گریهٔ خاتم الانبیاﷺ در عزای خاتم الاوصیا

(۱۳۸۸/۵/۲۳ هـ ش)

مجلس هفدهم ۳۳۳

امیرالمؤمنین علیه السلام مفسّر وحی و ماجرای مباهله

(۱۳۸۳/۸/۱۵ هـ ش – ۱۴۳۰/۱۱/۱۸)

مجلس هجدهم ۳٤۹

دههٔ غدیریه

(۱۳۸۸/۹/۵ هـ ش – ۱۴۳۰/۱۲/۸)

مجلس نوزدهم ۳٦۹

پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین ؑ حقیقتی واحد

(۱۳۸۸/۹/۱۴ هـ ش – ۱۴۳۰/۱۲/۱۷)

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثنای بی پایان و ابدی، بر ذات بی همتای خـالق ازلـی، کـه علـوّ بـی حـدّ احدیت ذاتیه‌اش برتر است از پایه عقول و اوهام؛ و ظـل ممتـدّ رحمـت واسـعه‌اش محیط است بر نور و ظلام؛ و صلوات و درودی پایدار و بی‌شـمار و سـلام بـی حـدّ و اَمَد، بر اول العدد و صاحب الابد؛ هادی سبل و ختم رسل؛ کل العقل و عقـل کـل؛ صاحب مقام اولیت و خاتمیت؛ انسان کل و کلّ حقیقت انسانیت؛ طـاووس کبریـا و خاتم انبیا؛ محمد مصطفی ﷺ و بر عترت و اهـل بیـت طیّبـین و طـاهرینش علیهم‌السلام کـه وسائط ایجاد عالمند و مبادی خلقت آدم؛ فاتح مـصحف وجودنـد و شـاهد انبیـا در یوم شهود.

ایــن صــحیفه مکرّمــه رقیمــه‌ای اســت از معــارف علیّــه و صــحیفه‌ای اســت از فضائل علویه و رشـحه‌ای اسـت از رشـحات کمـالات و مناقـب مرتـضویّه؛ همـان

قرآن ناطقی که با ندای «سلونی» جبرئیل امین را از سماوات تجرید به زیر منبر کشید و عالم و آدم را به چشیدن قطره‌ای از بحار علوم ربانیه خویش طلبید؛ آن اسم الله اعظمی که صاحب علم مخزون است و عارف به غیب مکنون؛ بیانش فصل الخطاب است و برهان دانشش ﴿مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾. اوست مَثَل اعلای هویت و معجزه رسالت و تاج سر نبوت و نفس نفیس خاتمیت، امام اولین و آخرین، مولی الموحدین، امیرالمؤمنین، اسد الله الغالب، علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه.

اثر حاضر خطابه‌های دلنشین مرجعی است درد آشنا که قلب و روحش در محبت و عشق به آل الله ﷺ سوخته؛ و ذرّه ذرّه وجودش را چون تار و پودی بر فرش حریم امن ولایت علوی دوخته؛ فقیهی بارع؛ و حکیمی متضلّع؛ مفسّری متبحّر؛ که سر رشتهٔ تمام علوم و معارف الهی را در دست گرفته و به حکم «لَا تَأْخُذْ إِلَّا عَنَّا تَكُنْ مِنَّا»، تمام سرمایهٔ خویش در علوم عقلی و نقلی را بر کتاب و عترت عرضه نموده و با تمام هستی خویش بر آستان اهل‌بیت ﷺ سر تعظیم و تسلیم فرود آورده و عمر خویش را بر مسند نشر و تعلیم کلمات وحی وروایات نورانی آل‌الله ﷺ سپری ساخته، و سال ها بر درگه آستان شمس الشموس دائرهٔ فلک و انیس النفوس انس و ملک، ناموس کبریا و امام الاولیاء حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیه و الثناء، در مکتب علوم اهل بیت ﷺ سر نهاده و عاقبت به عزم بارگاه کبریایی امام الموحدین، امیرالمؤمنین ﷺ رهسپار نجف اشرف گردیده و در آن آستان کبریائی رحل اقامت افکنده و معتکف آن حرم الهی گشته، و از انوار جلوه‌گر در طور ولایت علویه و شعلهٔ نار محبت و شعاع نور معرفت، مشعلی اقتباس نموده و شام و سحر بر سفره مائده آسمانی اسرار معارف عترت ﷺ نشسته، تا رشحه‌ای از پرتو آن انوار از آن معدن رحمت و کرامت، بر این قلب شیفته اسرار

ولایت و امامت تابیده است.

و سرانجام در بلدهٔ طیّبه قم، عشّ آل محمد ﷺ محصول عمر گرانمایهٔ خویش را در جنب آستان کبریایی کریمه اهل بیت ﷺ، فاطمهٔ ثانیهٔ عترت و عصمت تالیهٔ اهل‌بیت نبوت، حضرت فاطمه معصومه ﷺ بر کرسی تفسیر وحی و تدریس فقاهت نهاده و بر تشنگان معرفت، سقایت نموده و بار مرجعیت دینیهٔ شیعیان را بر دوش کشیده تا این ایتام تشنه کام و لب خشکیدهٔ آل محمد ﷺ را سیراب نماید و بر داغ غربت اول مظلوم عالم که بر قلب جگر گوشه‌اش حضرت ولی عصر حجة بن الحسن ارواحنا لتراب مقدمه الفداء بنشسته مرهمی باشد؛ از این رو همه ساله در عزا و ماتم شهادت دو گوهر بحر هستی امیرمؤمنان ﷺ و فاطمهٔ زهرا ﷺ و در عزای سلالهٔ مظلومشان رئیس مذهب امام صادق ﷺ در جمع سوختگان خاندان عصمت ﷺ با پای برهنه بر سنگ فرش سوزان خیابان‌ها قدم نهاده به سوگواری می‌نشیند.

و همه روزه جمعی از علما و فضلا و اندیشمندان و بعضی از فقها و چهره‌های سر شناس حوزهٔ علمیه مقدسهٔ قم که خود از حائزین درجه فقاهت و اجتهادند در این محفل سرشار از معنویت بر این سفرهٔ واسعهٔ معرفت، زانوی ادب زده و از دریای مواج فقه اصغر و اکبر بهره می‌برند و از این رو سطح گفتار این مجموعه در عین متانت متناسب با فهم چنین اندیشمندانی است، و در عین حال فصاحت متن، و سلاست بیان، توأم با تحقیق منابع گفتار، این معارف را همگانی ساخته و عموم معرفت جویان را نیز بهره وافی خواهد سپرد.

امید است که مجموعهٔ حاضر که در حقیقت یکی از بی نظیر ترین مؤلفات در موضوع خصائص علویه است، دلهای شیفتهٔ اول مظلوم عالَم ﷺ را تسلّایی بوده و

قلبهای شکسته شیعیان را بر ابواب معرفت آن حجت الهی رهنمون باشد. و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرین.

مجلس اول

اکمال دین به ولایتِ
مفسّر و مُجری قرآن

۷۶/۲/۳ هـ ش، مصادف با ۱۴۱۷/۱۲/۱۵ هـ ق.

اکمال دین به ولایتِ مفسّر و مجری قرآن

عظمت عید غدیر

چون عید غدیر در پیش است، امروز در این موضوع صحبت می‌کنیم.

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾.[1]

از سال ۳۱۰ هجری، نویسندگان برازندهٔ سنی مثل طبری در این آیه بحث کرده‌اند. از زمان طبری به بعد مصادری که شأن نزول این آیه را روز غدیر می‌دانند، به شانزده مصدر[2]، [1] می‌رسد.

---

۱. «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.» المائده: ۳.

۲. علامه امینی قدس سره در کتاب الغدیر، ج ۱، ص ۲۳۰، از ۱۶ منبع اهل تسنن نقل کرده است که شأن نزول این آیه شریفه در روز غدیر بوده، که عبارتند از:

۱) الحافظ أبو جعفر محمد بن جرير الطبری المتوفی ۳۱۰، روی فی کتاب الولاية بإسناده عن زيد بن أرقم نزول الآية الكريمة يوم غدير خم فی أميرالمؤمنين عليه السلام...؛ **۲)** الحافظ ابن مردويه الأصفهانی المتوفی ۴۱۰، روی من طريق أبی هارون العبدی عن أبی سعيد الخدری... ثم رواه عن أبی هريرة...، تفسير ابن كثير، ج ۲ ص ۱۴؛ **۳)** الحافظ أبو نعيم الأصبهانی المتوفی ۴۳۰، روی فی کتابه ما نزل من القرآن فی علی قال: حدثنا محمدبن أحمدبن علی بن مخلد؛ **۴)** الحافظ أبوبكر الخطيب البغدادی المتوفی ۴۶۳، روی فی تاريخه، ج ۸ ص ۲۹۰، عن عبدالله بن علی بن محمدبن بشران؛ **۵)** الحافظ أبوسعيد السجستانی المتوفی ۴۷۷؛ فی کتاب الولاية بإسناده عن يحيى بن عبدالحميدالحمانی الكوفی؛ **۶)** أبوالحسن ابن المغازلی الشافعی المتوفی ۴۸۳، روی فی مناقبه عن أبی بكر أحمدبن محمدبن طاوان؛ **۷)** الحافظ أبوالقاسم الحاكم الحسكانی قال: أخبرنا أبوعبدالله الشيرازی؛ **۸)** الحافظ أبوالقاسم بن عساكر الشافعی الدمشقی المتوفی ۵۷۱، روی الحديث المذكور بطريق ابن

←

در این آیه نکته‌های فراوانی است. سنی و شیعه در شأن نزول این آیه سخن گفته‌اند، ولی در فهم آیه و دقائقی که در این آیه هست، باید تأمل بشود. سرآغاز آیه کلمهٔ «الیوم» است و این عنوان مهمّی است. در اینجا الف و لام بر «یوم» وارد شده و به عظمت این روز اشاره دارد. باید دید تعظیم این روز به چه لحاظی است!؟

فضائل بی کران

خلیل بن احمد، مبتکر علم عروض و صاحب کتاب «العین»، که بی نیاز از وصف است، او نزد سنی[1] و شیعه امام لغت و ادب است. به او گفتند: دربارهٔ

مردویه عن أبی سعید وأبی هریرة کما فی الدر المنثور، ج۲، ص۲۵۹؛ **۹)** أخطب الخطباء الخوارزمی المتوفی ۵۶۸، قال فی المناقب، ص ۸۰: أخبرنا سید الحفاظ أبو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی فیما کتب إلی من همدان؛ **۱۰)** أبو الفتح النطنزی، روی فی کتابه الخصایص العلویة عن أبی سعید الخدری؛ **۱۱)** أبوحامد سعد الدین الصالحانی، قال شهاب الدین أحمد فی توضیح الدلایل علی ترجیح الفضایل: وبالاسناد المذکور عن مجاهد...رواه الصالحانی؛ **۱۲)** أبوالمظفر سبط ابن الجوزی الحنفی البغدادی المتوفی۶۵۴، ذکر فی تذکرته، ص۱۸ ما أخرجه الخطیب البغدادی المذکور، ص۲۳۲ من طریق الحافظ الدارقطنی...؛ **۱۳)** شیخ الاسلام الحموینی الحنفی المتوفی ۷۲۲، روی فی فراید السمطین فی الباب الثانی عشر قال: أنبأنی الشیخ تاج الدین أبو طالب علی بن الحب بن عثمان ابن عبد الله الخازن...؛ **۱۴)**عماد الدین ابن کثیر القرشی الدمشقی الشافعی المتوفی ۷۷۴، روی فی تفسیره: ج۲، ص۱۴ من طریق ابن مردویه عن أبی سعید الخدری وأبی هریرة...؛ **۱۵)** جلال الدین السیوطی الشافعی المتوفی ۹۱۱، رواه فی الدر المنثور، ج۲، ص۲۵۹ من طریق ابن مردویه والخطیب وابن عساکر بلفظ مر فی روایة ابن مردویه. وقال فی الاتقان، ج۱، ص۳۱ فی عد الآیات السفریة: منها الیوم أکملت لکم دینکم...؛ **۱۶)** میرزا محمد البدخشی، ذکر فی مفتاح النجا ما أخرجه ابن مردویه.

۱. قال ابو سعید الحسن بن عبدالله السیرافی فی اخبار النحویین ... و اما الخلیل بن أحمد أبو عبد الرحمان الأزدی الفراهیدی، فقد کان الغایة فی استخرج مسائل النحو، وتصحیح القیاس فیه، وهو أول من استخرج العروض. وحصر أشعار العرب بها. وعمل أول کتاب العین المعروف المشهور الذی به یتهیأ ضبط اللغة. وکان من الزهاد فی الدنیا، والمنقطعین إلی العلم». تهذیب الکمال، المزی، ج۸، ص۳۳۰.

و همچنین: «الخلیل بن أحمد بن عمرو بن تمیم الفراهیدی البصری أبو عبد الرحمن صاحب العربیة والعروض. قال السیرافی: کان الغایة فی استخراج مسائل النحو وتصحیح القیاس فیه؛ وهو أول من استخرج العروض، وحصر أشعار العرب بها، وعمل أول کتاب العین المعروف المشهور الذی به یتهیأ ضبط اللغة. وکان من الزهاد فی الدنیا، والمنقطعین إلی العلم؛ ویروی عنه أنه قال: إن لم تکن هذه الطائفة أولیاء فلیس لله ولی.» بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة، جلال الدین عبد الرحمن السیوطی، ذیل حرف خاء، رقم ۱۱۷۲.

امیرالمؤمنین علی ﷺ حرفی بزن. گفت: چه بگویم که نشر فضیلت هر کسی یـا بایـد به وسیلهٔ دوست بشود، یا بـه وسـیلهٔ دشـمن. دشـمنانش همـهٔ فـضائلش را از روی حسد کتمان کردند و دوستانش از روی خوف. با این وجود فـضائل علـی ابـن ابـی طالب ﷺ تمام جهان را پر کرده است[1]

امام الحنابله، احمد بن حنبل تصریح کرد و گفت:

«ما جاء لأحد من الصحابة من الفضائل ما جاء لعلي بن أبي طالب»؛

برای هیچ یک از صحابه به آن اندازه که فضیلت برای علی ابن ابی طالب ﷺ نقل شده است، فضیلتی نقل نشده است.[2] ۲•

۱. قیل له [أی الخلیل بن أحمد] ما تقول فی علی بن ابی طالب ﷺ؟ فقال: «ما أقول فی حقّ امرئ کتمت مناقبه أولیاؤه خوفاً، و أعداؤه حسداً. ثمّ ظهر من بین الکتمانین [الکتمین] ما ملأ الخافقین.»

این مطلب با اختلاف کم در این منابع آمده است: الرواشح السماویة، ص۲۸۹؛ روضة المتقین فی شـرح مـن لایحضره الفقیه، المجلسی الأول، ج۱۳، ص۲۶۵؛ تنقیح المقال، ترجمة الخلیل بن أحمد، ج۱، ص۴۰۳، رقم ۳۷۶۹؛ سفینة البحار، ج۲، ص۷۲۱ ماده «خلل»، طبع دار الأسوة؛ شرح إحقاق الحق، السید المرعشی، ج۴، ص۱.

شبیه همین عبارت از محمدبن ادریس شافعی نیز نقل شده است، رجوع شود به: مشارق أنوار الیقین، الحـافظ رجب البرسی، ص۱۷۱؛ حلیة الأبرار، السید هاشم البحرانی، ج۲، ص۱۳۶؛ غایة المرام، السید هاشم البحرانی، ج۵، ص۱۴۵؛ کشف الغطاء، ص۱۳؛ الکنی والألقاب، الشیخ عباس القمی، ج۲، ص۳۵۰.

۲. [سمعت أبا منصور الجمشادی، سمعت محمد بن عبد اللّه الحافظ، سـمعت أبـا الحـسن علـی بـن الحـسن، سمعت أبا حامد محمد بن هارون الحضرمی، سمعت محمد بن منصور الطوسی]، سمعت أحمد بـن حنبـل یقول: «ما جاء [روی] لأحد من أصحاب رسول اللّه صلی الله علیه[وآله] وسلم من الفضائل [مثل] ما جاء لعلی بن أبی طالب[ﷺ]».

عبارت احمد بن حنبل با کمی تفاوت در این منابع ذکر شده است:

منابع شیعه: عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب إمـام الأبـرار، ابـن البطریـق، ص۱۲۱؛ الطرائـف، سـیدبن طاووس، ص۱۳۶؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمة، علی بن أبی الفتح الإربلی، ج۱، ۱۶۶؛ حلیة الأبرار، العلامـة البحرانی، ج۲، ص ۱۳۲؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۴۰، ص ۱۲۴.

منابع أهل تسنّن: المستدرک علی الصحیحین، الحاکم النیسابوری، ج۳، ص۱۰۷؛ الکشف والبیان عـن تفـسیر القرآن (تفسیر الثعلبی)، الثعلبی، ج ۴، ص ۸۱؛ المناقب، الموفق الخوارزمی، ص۳۴؛ تاریخ مدینة دمشق، ابـن عساکر، ج ۴۲، ص۴۱۸؛ مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول، محمد بن طلحة الشافعی، ص۱۷۲.

و همچنین رجوع شود به: مائة منقبة، ابن شاذان، ص۴؛ الأربعون حدیثا، منتجب الـدین بـن بابویـه، ص ۸۸؛ الصراط المستقیم، العاملی، ج ۱، ص۱۵۳.

منابع اهل تسنّن: الجوهرة فی نسب الإمام علی وآله، البری، ص۹۳؛ الاستیعاب، ابن عبد البر، ج۳، ص۱۱۱۵؛

←

اعتراف مخالفین به واقعهٔ غدیر خم

آنچه مهم است این است که با این وضع، ابو هریره نقل می‌کند که پیغمبر ﷺ فرمود:

«کسی که روز غدیر، روزه بگیرد، ثواب شصت ماه روزه دارد. و آن روز، روزی است که پیغمبر ﷺ، علی ؑ را معرفی کرد و فرمود: ألست أولی بکم؟ قالوا: بلی. قال: من کنت مولاه فعلي مولاه، بعد که این کلمه را فرمود، عمر برخاست و گفت: بَخٍ بَخٍ لک یَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَولَايَ وَ مَولَی کُلِّ مُسْلِمٍ [به، به! از تو ای پسر ابی‌طالب ؑ، مولای من و مولای هر مسلمان شدی!]»(۱)

→ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، الحاکم الحسکانی، ج ۱، ص ۲۶؛ طبقات الحنابلة، محمد بن أبی یعلی، ج ۱، ص ۳۱۹؛ نظم درر السمطین، الشیخ محمد الزرندی الحنفی، ص ۸۰ ؛ الإصابة، ابن حجر، ج ۴، ص ۴۶۴؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۷، ص ۲۹۸ ؛ السیرة الحلبیة، الحلبی، ج ۲، ص ۴۷۳؛ ینابیع المودة لذوی القربی، القندوزی، ج ۱، ص ۸ و ج ۲، ص ۳۷۰؛ تاریخ الخلفاء، جلال الدین السیوطی، ص ۱۸۵.

۱. عَن إبْنُ شَوْذَبٍ عَنْ مَطَرِ الوراق عَنْ شَهْرِ بْنِ حَوْشَبٍ عَنْ أَبی هُرَیْرَةَ قَالَ: مَنْ صَامَ یَوْمَ ثَمَانِیَةَ عَشَرَ مِنْ ذِی الْحِجَّةِ کَتَبَ [اللَّهُ] لَهُ صِیَامَ سِتِّینَ شَهْراً وَ هُوَ یَوْمُ غَدِیرِ خُمٍّ لَمَّا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ [النبی] بِیَدِ عَلِیِّ بْنِ أَبی طَالِبٍ وَ قَالَ أَلَسْتُ ولی [أَوْلی] بِالْمُؤْمِنِینَ قَالُوا بلی [نَعَمْ] یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بَخٍ بَخٍ لک یَا ابْنَ أَبی طَالِبٍ [عَلِی] أَصْبَحْتَ مَوْلَایَ وَ مَوْلَی کُلِّ مُسْلِمٍ [مؤمن ومؤمنة] فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ ﴿الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ﴾؛ ابی هریره روایت نموده است که: هرکسی روز هجدهم ذی الحجّه روزه بگیرد خداوند روزه‌ی شصت ماه را برای او ثبت می‌کند، و آن روز، روز غدیر خم است، روزی که نبیّ صلی اللّه علیه [وآله] وسلم دست علی[ؑ] را گرفت، در میان جمعیت ایستاد و فرمود: أ لست ولیّ المؤمنین؟ ای مردم! آیا من ولیّ مؤمنین نیستم؛ همگی یک صدا گفتند: بلی یا رسول اللّه! چنین است.سپس فرمود: من کنت مولاه فعلیّ مولاه هر کسی من مولای اویم، علی بن ابی طالب[ؑ] مولای اوست.عمر بن خطاب برای تهنیت برخاست و گفت: بخّ بخّ یا ابن ابی طالب، اصبحت مولای و مولا کلّ مؤمن! ای پسر ابو طالب این ولایت بر تو مبارک باد! مولای من و مولای هر مسلمانی [هر مؤمنی هستی] پس خداوند آیه ﴿الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ﴾ را نازل نمود. الأمالی، الشیخ الصدوق، ص ۵۰؛ بشارة المصطفی، محمد بن أبی القاسم الطبری، ص ۱۵۸؛ روضة الواعظین، الفتال النیسابوری، ص ۳۵۰؛ عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب إمام الأبرار، ابن البطریق، ص ۱۰۶؛ الطرائف، السید ابن طاووس، ص ۱۴۷؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۳۷، ص ۱۰۸.

منابع اهل تسنّن: تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی، ج ۸، ص ۲۸۴؛ مناقب علی بن أبی طالب ؑ، ابن المغازلی، ص ۳۷؛ شواهد التنزیل، الحاکم الحسکانی، ج ۱، ص ۲۰۲؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۳۲ و ۲۳۴؛ المناقب، الخوارزمی، ص ۱۵۶؛ البدایة والنهایة، ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۳۳ و ج ۷، ص ۳۸۶؛ السیرة النبویة، ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۲۵؛ السیرة الحلبیة، الحلبی، ج ۳، ص ۳۳۷؛ کشف الخفاء، العجلونی، ج ۲، ص ۲۵۸؛ تفسیر الآلوسی، ج ۶، ص ۱۹۵.

«الیوم» اشاره به اهمیتی است که این روز دارد. روزی که – به نقل ابو هریره و عامه تا برسد به خاصه– روزهٔ آن به منزلهٔ روزهٔ شصت ماه است، مگر چه روزی است و چه حادثه‌ای اتفاق افتاده است؟

روز اکمال دین و اتمام نعمت

حادثه این است: ﴿أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾؛ آن روز، روز اکمال است. متعلق این اکمال چیست؟ دین شما. در آن روز دین شما را کامل کردم. این کلمهٔ اوّل.

امّا کلمهٔ دوم: ﴿وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾؛ نعمت خودم را بر شما تمام کردم.

در جملهٔ نخست «اکمال» آمده و در جملهٔ دوّم «اتمام». به تفاسیر مراجعه کنید، ببینید آیا کسی متعرّض شده که چرا در اوّلی «اکمال» آمده و در دوّمی «اتمام». این است آن کتابی که بحر موّاج حکمت است و در هر کلمه‌اش سرّی، بلکه اسراری است.

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾، این دو کلمه مربوط به فعل خداوند است: «اکمال»، «اتمام».

به مرحلهٔ سوّم که می‌رسد، مطلب عوض می شود. به قدری قضیّه انقلاب پیدا می‌کند که از نظر علمی و فنی، اعجاز قرآن است.

خداوند در این قضیه بین فعل و صفت خودش جمع کرده است. ﴿وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾، البته ما به نحو اشاره می‌گوییم، و شما که اهل تتبّع هستید، ببینید آیا کسی تعرّض کرده که این نکته چیست که در ابتدا فعل است و بعد صفت. آن وقت معلوم می‌شود که روز غدیر چه روزی است؟

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾. ابتدای آیه با «دین» شروع شد، آخر آیه هم به «دین» ختم شد.

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ این جملهٔ اوّل. جملهٔ دوّم: ﴿وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾. جملهٔ سوّم: ﴿وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾. با این وقت کم در کدام جهتش صحبت کنیم؟ این آیه دریایی است و لااقل یک سال وقت لازم است تا بتوانیم در ظرائف و لطائف آن امعان نظر کنیم.

روز رضایت خدا به اسلام

کلمهٔ آخر این‌که اسلام را باید شناخت، تا بعد ببینیم چه شده که خداوند می‌فرماید: «امروز من اسلام را به عنوان دین پسندیدم». اسلام چیست؟ ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾[۱]، ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾[۲]، اسلام چیست؟ ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ﴾[۳]. ابراهیم ؑ مأمور شد قواعد بیت را بلند کند و بنّای قبلهٔ حق در عالَم بشود. آنگاه که از عمل فارغ شد، مزد این بنّائی را فقط این قرار داد: گفت: من بنّای خانهٔ تو بودم. پسرم هم کارگر این بنّایی بود، آن را از ما بپذیر و مزد این بنّایی را به ما بده و این‌گونه دعا کرد: ﴿وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ﴾[۴]. این اسلام است.

اسلامی که به این مرتبه است، تا روز هجدهم ماه ذی‌حجهٔ سال آخر عمر پیغمبر ناقص و ناپسند خدا بود. آن روز این اسلام، کامل و آن ناپسند، پسندیده شد. اینجا دیگر جایی نیست که من توان حرف زدن داشته باشم. جایی است که باید از تکلّم استغفار کرد. خدایا، آن روز چه شد و چه مطلبی به بشر فهمانده شد! و لکن این بشر نفهمید، و تا الآن هم نفهمیده که غدیر چه روزی بود؟ تو به قدری به آن روز اهمیّت دادی که گفتی: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾[۵].

غفلت از غدیر بطلان رسالت

شما قرآن را به دقت مطالعه کنید. طرز حرف زدن خدا را با پیغمبر خاتم ﷺ ببینید. اشارات قرآن این است. علما باید این نکته ها را بفهمند. طرز تکلم خدا این است:

---

۱. «در حقیقت، دین نزد خدا همان اسلام است». آل عمران، آیه: ۱۹.

۲. «و هر که جز اسلام، دینی [دیگر] برگزیند، هرگز از وی پذیرفته نشود». آل عمران، آیه: ۸۵.

۳. «و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه [کعبه] را بالا می‌بردند». بقرة، آیه: ۱۲۷.

۴. «پروردگارا، ما را تسلیم [فرمان] خود قرار ده؛ و از نسل ما، امتی فرمانبردار خود [پدید آر]». بقرة، آیه: ۱۲۸.

۵. «ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن». المائده، آیه: ۶۷.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ﴾[1]. طرز تکلم خدا با این پیغمبر این است: ﴿لَعَمْرُكَ﴾؛[2] به جان تو قسم. پیامبر ﷺ این قدر عظیم است! ولی به این واقعه که می رسد، مطلب منقلب می‌شود، ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾؛[3] اگر امروز غفلت بشود، تمام رسالت باطل شده. آن رحمت بر می گردد. به این شدّت سخن می‌گوید. پس داستان، فوق تعقّل بشر است.

غایت خلقت کمال عقل و ارادهٔ انسان

نکته این است که خلقت تمام این عالم برای چه بود؟ برای این‌که یک موجودی پیدا شود و در آن موجود دو گوهر گذاشته شود: گوهر عقل و گوهر نفس. و این موجود انسان بود. بعد خلقت به اینجا منتهی شد. این جوهر باید به ثمر برسد. بعثت انبیا شروع شد. برای این‌که این خزینه که دو گوهر دارد، از نظر علمی و از نظر عملی، به حد کمال برسد. خدا خواست مخلوقی خلق کند و در او عقل و اراده را جمع کند و این عقل را به کمال نظری و آن اراده را به کمال عملی برساند. بعثت انبیا مقدمهٔ این بود.

بعثت خاتم ﷺ برای تعلیم کتاب و حکمت

ختم این دستگاه به این شد: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾[4]. این

---

۱. «و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم» أنبیاء: ۱۰۷.

۲. «به جان تو سوگند» الحجر: ۷۲.

۳. «ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی رسالتش را انجام نداده‌ای». المائده: ۶۷.

۴. «به یقین، خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت، تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند». آل عمران: ۱۶۴.

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ﴾ رمز ﴿وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ است. این آیه به وسط آیهٔ ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ مربوط است.

بعثت انبیا ﷈ به خاتم ﷺ منتهی شد. ولی بعثت خاتم به تعلیم کتاب و حکمت به آخر رسید؟ کتاب و حکمت برای چیست؟ کتاب جنبهٔ تکمیل عقل بشری است و حکمت جنبهٔ تکمیل ارادهٔ بشری است.

انضمام کتاب به مفسّر آن

تکمیل این جهت علمی به مفسّری احتیاج دارد تا کتابی را تفسیر کند که تمام حوائج عقلی بشر در آن کتاب است. ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾[۱]. کتابی که آن قدر عظیم است که ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾[۲]. کتابی که ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾.[۳] این کتاب آمد، ولی بدون مفسّر ناقص است. مفسّر این کتاب تا ضمیمهٔ کتاب نشود، کتاب در مرحلهٔ نقص است. کسی باید به این کتاب ضمیمه بشود که بتواند تمام حوائج عقلی بشر را از این خزینهٔ علم الهی استخراج کند جامع الازهر مصر توان دارد که بگوید: معنای ﴿الم﴾[۴] چیست. آیا در تمام دانشگاه‌های علمی اسلامی و تمام علمای اسلام، اعم از شیعه و سنی گوینده‌ای قدرت دارد که دهان باز کند و بگوید در ﴿حم؛ عسق﴾[۵] چه نهفته است؟ کسی هست که بتواند لب باز کند که در ﴿ص﴾[۶] چه رمزی است؟ در ﴿ق﴾[۷] چه سرّی است؟ در ﴿المر﴾[۸] چه سرّی پنهان است؟ این کتاب بدون معلم این اسرار ناقص است.

---

۱. «کتابی است که آن را به سوی تو فرود آوردیم تا مردم را از تاریکیها به سوی روشنایی بیرون آوری». ابراهیم: ۱.
۲. «که جز پاک‌شدگان بر [باطن] آن دست ندارند». الواقعة: ۷۹.
۳. «و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است بر تو نازل کردیم». النحل: ۸۹.
۴. البقرة: ۱. آل عمران: ۱. العنکبوت:۱. الروم:۱. لقمان:۱. السجدة:۱.
۵. الشوری، آیات: ۱و۲.
۶. ص: ۱.
۷. ق:۱.
۸. الرعد: ۱.

معلم اسرار قرآن

معلم این اسرار کیست؟ چه کسی می تواند آنچه را در این کتاب است بیان کند؟ منحصراً آن شخص کسی است که گفت: «**سَلُونِي قَبْلَ أنْ تَفْقِدُونِي**» [پیش از آنکه مرا از دست دهید، از من بپرسید.][(۱)] **۳**. بعد باز گفت: «**سَلُونِي عَمَّا دُونَ العَرش**».[(۲)] «**سَلُونِي قَبْلَ أنْ**

---

۱. «ومن كلام له ﷺ فی الإيمان و وجوب الهجرة. قال: أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی فَلأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّی بِطُرُقِ الأَرْضِ قَبْلَ أَنْ تَشْغَرَ بِرِجْلِهَا فِتْنَةٌ تَطَأُ فِی خِطَامِهَا وتَذْهَبُ بِأَحْلَامِ قَوْمِهَا.» نهج البلاغه، خطبة ۱۸۹؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج ۱۰، ص۱۲۸ و ج ۶۶، ص۲۲۷.

منبع اهل تسنّن: ينابيع المودة، القندوزی، ج ۱، ص۲۰۸ و ج ۳، ص۴۵۲.

این فرمایش حضرت ﷺ در قضایا و رویدادهای مختلفی از ایشان نقل شده است؛ مصادری که آن را ذکر کرده اند عبارتند از: کتاب سليم بن قيس، سليم بن قيس، ص۳۳۱؛ الغارات، إبراهيم بن محمد الثقفی، ج ۲، ص۶۷۷؛ تاريخ اليعقوبی، اليعقوبی، ج ۲، ص۱۹۳؛ تفسير العياشی، العياشی، ج ۲، ص۲۸۲؛ تفسير فرات، فرات بن إبراهيم الكوفی، ص۶۸؛ شرح الأخبار، القاضی النعمان المغربی، ج ۲، ص۳۹؛ كامل الزيارات، ابن قولويه، ص۱۵۵؛ التوحيد، الشيخ الصدوق، ص۹۲ ؛ الإرشاد، الشيخ المفيد، ج ۱، ص۳۴ و ۳۳۰؛ الاختصاص، الشيخ المفيد، ص۲۷۹ و ص۲۴۸؛ الأمالی، الشيخ الطوسی، ص ۵۸ و ص۱۹۶؛ روضة الواعظين، الفتال النيشابوری، ص۳۲ و ص۱۱۸؛ الاحتجاج، الشيخ الطبرسی، ج ۱، ص۳۸۴ – ۳۸۵؛ العمدة، ابن البطريق، ص۲۶۴؛ الخرائج والجرائح، قطب الدين الراوندی، ج ۳، ص۱۱۳۳؛ الروضة فی فضائل أميرالمؤمنين ﷺ، شاذان بن جبرئيل القمی، ص۳۳؛ الفضائل، شاذان بن جبرئيل القمی، ص۹۸؛ الطرائف، السيد ابن طاووس، ص۷۳؛ اليقين، السيدبن طاووس، ص۴۸۹؛ الوافی، الفيض الكاشانی، ج ۱، ص۳۶۸؛ وسائل الشيعة، الحر العاملی، ج ۱۵، ص۱۲۸؛ الفوائد الطوسية، الحر العاملی، ص۲۶۸؛ الحدائق الناضرة، المحقق البحرانی، ج ۲۴، ص۱۹.

منابع اهل تسنّن: المعيار والموازنة، أبو جعفر الإسكافی، ص۸۲ – ۸۳ و ۲۸۹؛ الأغانی، أبی الفرج الأصفهانی، ج ۱۵، ص۱۰۱؛ دستور معالم الحكم ومأثور مكارم الشيم من كلام أمير المؤمنين علی ابن أبی طالب، محمد بن سلامة القضاعی، ص۱۰۴؛ تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ج ۱۷، ص ۳۳۴ و ج ۴۲، ص۳۹۷ و ص۳۹۹؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحديد، ج ۲، ص۲۸۶ و ج ۶، ص۱۳۶ و ج ۷، ص۴۶ و ج ۱۳، ص۱۰۶؛ تخريج الأحاديث والآثار، الزيلعی، ج ۳، ص۳۶۵؛ المحاضرات والمحاورات، السيوطی، ص ۱۷۹؛ كنزالعمال، المتقی الهندی، ج ۱۳، ص۱۶۵ و ج ۱۴، ص۶۱۲؛ عقد الدرر فی أخبار المنتظر، يوسف بن يحيی المقدسی، ص ۲۹۱ (قال: أجمع الناس كلهم علی أنه لم يقل أحد من الصحابة، ولا أحد من العلماء «سلونی» غير علی بن أبی طالب ﷺ).

۲. و روی [عبدالعزيز بن يحيی الجلودی] فيه [أی فی كِتَابِ الْخُطَبِ لاميرالمؤمنين ﷺ] قَالَ: و خَطَبَ [أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ] فَقَالَ سَلُونِی فَإِنِّی لَا أُسْأَلُ عَنْ شَیْءٍ دُونَ الْعَرْشِ إِلَّا أَجَبْتُ فِيهِ كلمة لَا يَقُولُهَا بَعْدِی إِلَّا جَاهِلٌ مُدَّعٍ أَوْ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ...»؛ امير المؤمنين ﷺ در سخنرانی خود فرمود: از من بپرسید که سؤال نمی شوم من آن چه را دون عرش است مگر این که پاسخ شما را خواهم داد، نگوید این سخن را پس از من جز نادان پر مدعا یا دروغگوی

←

تَفْقِدُونِي» یعنی چه؟ اینجا مرز و حدّی نیست. بشری در عالم پیدا نشده که بتواند بگوید: «سلونی» و مرز برای مسئول عنه معیّن نکند. این بشری که قدرت دارد این گونه حرف بزند، مفسّر کتابی می‌شود که ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾.[1] این‌جاست که لامحاله ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ روشن می‌شود. آیا کتابی بفرستیم و چنین مفسّری کنارش نگذاریم؟ اگر چنین باشد کتاب ما ناقص است. نعمت ما در مرحلهٔ قوه است. به فعلیت رسیدنش به این انضمام است. این از جهت نظری.

اجرای عدل اجتماعی

امّا از جهت عملی، کتابی که نازل شده برای این است که بشر را از جهت ارادی به منتها درجهٔ عدل فردی و اجتماعی برساند. این کتاب چنان‌که از جهت تفسیر محتاج به ضمیمهٔ «سلونی قبل أن تفقدونی» است، از جهت عملی باید انسانی به او ضمیمه شود که مُجری عدل قرآن باشد.

←

یاوه سرا. المحتضر، حسن بن سليمان الحلی، ص ۱۵۸؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۵۴، ص ۲۳۱ و ۳۳۸.

و همچنین: «عَنِ ابْنِ النَّجَّارِ عَنْ أَبِی الْمُعْتَمِرِ مُسْلِمِ بْنِ أَوْسٍ وَ جَارِيَةَ بْنِ قُدَامَةَ السَّعْدِيِّ أَنَّهُمَا حَضَرَا عَلِيَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ يَخْطُبُ وَ هُوَ يَقُولُ: سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی فَإِنِّی لَا أُسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ دُونَ الْعَرْشِ إِلَّا أَخْبَرْتُ عَنْهُ.»

منابع اهل تسنن: المحاضرات والمحاورات، جلال الدين السيوطی، ص۱۷۹؛ كنز العمال، المتقی الهندی، ج۱۳، ص ۱۶۵؛ فلک النجاة فی الإمامة والصلاة، علی محمد فتح الدين الحنفی، ص ۱۷۲.

در کتاب احقاق الحق ج ۷، ص ۶۱۷ و ج ۱۷، ص ۴۶۳ منابعی از اهل تسنن برای روایت «سلونی عما دون العرش» ذکر کرده که به قرار زیر است:

منهم العلامة البدخشی فی مفتاح النجا، ص ۷۸ مخطوط، قال: ذكر الشيخ العالم محمد بن محمد الحافظی البخاری المشهور بپارسا فی فصل الخطاب أن عليا [علیه السلام] قال يوما على المنبر : سلونی عما دون العرش فإن ما بين الجوانح علما جما هذا لعاب رسول الله ﷺ فی فمی ... ومنهم العلامة العارف السيد خواجة مير المحمدی الحنفی فی علم الكتاب، ص ۲۶۶، قال: قال علی[علیه السلام]: سلونی عما دون العرش. ومنهم العلامة النبهانی فی الشرف المؤبد، ص۱۱۲، قال: وأخرج الحافظ محب الدين ابن النجار فی تاريخ بغداد عن ابن المعتمر مسلم ابن أوس وحارثة بن قدامة السعدی أنهما حضرا علی بن أبی طالب [علیه السلام] يخطب وهو يقول: سلونی قبل أن تفقدونی فإنی لا أسأل عن شئ دون العرش إلا أخبرت عنه. ومنهم العلامة محمد زيجی الاسفزاری البخاری الحنفی فی روضات الجنات، ص۱۵۸، ط جامعة طهران، قال: قال علیه السلام: سلونی ما شئتم دون العرش.

۱. «و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است بر تو نازل کردیم». النحل، آیه: ۸۹.

اینجا جایی است که احدی توان ندارد بگوید ما عدل اجتماعی پیاده می‌کنیم. عدل فردی و اجتماعی و آنچه که در قرآن است را از جهت عملی کسی باید اجرا کند که در عدل نفسی به آنجا رسید که گفت: «**وَ اللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا**»؛[۱] اگر اقالیم سبعه را بما تحت افلاکها به من بدهند، در قبالش پوست جوی از دهان مورچه‌ای نخواهم گرفت. این چنین اراده‌ای باید با حکمت عملی قرآن مقرون شود. کسی حقّ دارد بگوید عدل اجتماعی قرآن را پیاده می‌کنم که دارایی شاهنشاهی ایران و امپراطوری روم، هر دو در دست اوست، ولی خوراک افطار دختر او نان جو و نمک و شیر است،[۲] امّا خوراک خودش این چنین نیست. این خوراک دختر اوست، اما

---

۱. «وَ اللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ وَ إِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضَمُهَا مَا لِعَلِيٍّ وَ لِنَعِيمٍ يَفْنَى وَ لَذَّةٍ لَا تَبْقَى نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ وَ قُبْحِ الزَّلَلِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ»؛ به خدا قسم اگر هفت اقلیم را با آنچه زیر آسمانهای آنهاست به من بدهند تا خداوند را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه‌ای معصیت کنم به چنین کاری دست نمی‌زنم! و بی‌شک دنیای شما نزد من از برگی که در دهان ملخی است و آن را می‌جود خوارتر است! علی را با نعمتی که از دست می‌رود و لذّتی که باقی نمی‌ماند چه کار؟! از خواب عقل، و زشتی لغزش به خدا پناه می‌بریم، و از او یاری می‌طلبیم. نهج البلاغة، خطبه ۲۲۴؛ الأمالي، الشيخ الصدوق، ص۷۲۲ (با کمی اختلاف)؛ رسائل الشريف المرتضى، الشريف المرتضى، ج۳، ص۱۴۰؛ تنبيه الخواطر ونزهة النواظر (مجموعة ورام)، ورام بن أبي فراس المالكي الاشتري، ج۱، ص۶۴؛ ارشاد القلوب، الديلمي، ج۲، ص۲۱۷؛ الصراط المستقيم، علي بن يونس العاملي النباطي البياضي، ج۱، ص۱۶۳؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسي، ج ۴۱، ص ۱۶۲و ج ۴۰، ص ۳۴۸.

منابع اهل تسنن: ربيع الأبرار ونصوص الأخبار، الزمخشري، ج۳، ص ۳۱۹؛ التذكرة الحمدونية، ابن حمدون، ج۱، ص۹۷؛ ینابیع المودة لذوى القربى، القندوزي، ج۱، ص۴۴۲.

۲. «قَالَتْ أُمُّ كُلْثُومٍ بِنْتُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَمَّا كَانَتْ لَيْلَةُ تِسْعَ عَشْرَةَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ قَدَّمَتْ إِلَيْهِ عِنْدَ إِفْطَارِهِ طَبَقاً فِيهِ قُرْصَانِ مِنْ خُبْزِ الشَّعِيرِ وَ قَصْعَةٌ فِيهَا لَبَنٌ وَ مِلْحٌ جَرِيشٌ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ أَقْبَلَ عَلَى فَطُورِهِ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ وَ تَأَمَّلَهُ حَرَّكَ رَأْسَهُ وَ بَكَى بُكَاءً شَدِيداً عَالِياً... يَا بُنَيَّةِ أَ تُقَدِّمِينَ إِلَى أَبِيكِ إِدَامَيْنِ فِي فَرْدِ طَبَقٍ وَاحِدٍ ...ثُمَّ قَالَ يَا بُنَيَّةِ الدُّنْيَا دَارُ غُرُورٍ وَ دَارُ هَوَانٍ فَمَنْ قَدَّمَ شَيْئاً وَجَدَهُ يَا بُنَيَّةِ وَ اللَّهِ لَا آكُلُ شَيْئاً حَتَّى تَرْفَعِينَ أَحَدَ الْإِدَامَيْنِ فَلَمَّا رَفَعَتْهُ تَقَدَّمَ إِلَى الطَّعَامِ فَأَكَلَ قُرْصاً وَاحِداً بِالْمِلْحِ الْجَرِيشِ...»؛ أمّ کلثوم دختر امیرالمؤمنین ﷺ گوید: چون شب نوزدهم ماه رمضان فرا رسید، هنگام افطار یک سینی نزد ایشان بردم که در آن دو قرص نان و یک کاسه شیر با مقداری نمک کوبیده بود. چون از نماز فارغ شد، خواست افطار کند، چون چشمش به آنچه در سینی بود افتاد، سرش را تکان داد و به شدّت و با صدای بلند گریست... و فرمود: «دخترم! آیا در یک سینی دو نانخورش برای پدرت می‌آوری؟...سپس حضرت ﷺ فرمود: دخترم به خدا قسم چیزی نمی خورم تا یکی از این دو را برداری. و حضرت ﷺ با قرصی از نان و نمک افطار نمودند. بحار الأنوار، العلامة المجلسي، ج۴۲، ص۲۷۶.

سفرهٔ خود او فقط نان است و نمک. این چنین کسی مجـری عـدل اجتمـاعی قـرآن است. شب نوزدهم ماه رمضان طعامش از دنیا نان جـوی بـود کـه خـودش بـا سـر زانویش شکست و با نمکی خورد![1] ۴۰ چرا؟ «**وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَـنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُـرْصِ**»[2]، «لعلّ» به معنای شاید است، نه باید. اگر باید بـود، لقمـه نـان از گلـوی او

---

۱. «عَنِ الْأَسْوَدِ وَ عَلْقَمَةَ قَالا دَخَلْنَا عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَبَقٌ مِنْ خُوص عَلَيْهِ قُرْصٌ أَوْ قُرْصَانِ مِنْ [خبز] شَعِيرٍ وَ إِنَّ أَسْطَارَ النُّخَالَةِ لَتَبَيَّنُ فِي الْخُبْزِ وَ هُوَ يَكْسِرُ عَلَى رُكْبَتَيْهِ وَ يَأْكُلُ بِمِلْحٍ جَرِيشٍ فَقُلْنَا لِجَارِيَةٍ لَهُ سَـوْدَاءَ اسْمُهَا فِضَّةُ أَ لَا نَخَلْتِ هَذَا الدَّقِيقَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فَقَالَتْ أَ يَأْكُلُ هُوَ الْمُهَنَّأَ وَ يَكُونُ الْوِزْرُ فِي عُنُقِي فَتَبَسَّمَ وَ قَالَ أَنَا أَمَرْتُهَا أَلَّا تَنْخَلَهُ قُلْنَا وَ لِمَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ ذَلِكَ لَأَجْدَرُ أَنْ تَذِلَّ الـنَّفْسُ وَ يَقْتَـدِيَ بِـيَ الْمُـؤْمِنُ وَ أَلْحَـقَ بِأَصْحَابِي.»؛ از اسود، و علقمه نقل کرده‌اند که خدمت امیرالمؤمنین ﷺ وارد شدیم، در جلوی آن حضرت طبقی از برگ خرما و روی آن یک و یا دو گرده نان جو بود، و به راستی قشر سبوس روی نان مشخص بود، و آن بزرگوار با زانوهایش نان را می‌شکست، و با نمک ساییده میل می‌کرد، به کنیزش فضّه گفتیم: چرا سبوس این آرد جو را نمی‌گیری؟ فضه کلامی گفت، امیر المؤمنین ﷺ از شنیدن سخن فضّه خندید و فرمود: «من دستور داده‌ام که مبادا سبوس جو را بگیرد». عرض کردیم: چرا یا امیرالمؤمنین؟ فرمود: این عمل برای خوار ساختن نفس و رام نمودن آن و برای این که مؤمن از من پیروی کند و من با اصحابم همسان باشم بهتر است. تنبیه الخواطر ونزهة النواظر، ورام بن أبی‌فراس المالکی، ج ۱، ص ۵۶؛ حلیة الأبرار، السید البحرانی، ج ۲، ص ۲۳۰.
منابع اهل تسنن: ربیع الأبرار ونصوص الأخبار، الزمخشری، ج ۳، ص ۲۲۲؛ التذکرة الحمدونیة، ابن حمـدون، ج ۳، ص ۱۲۹؛ ینابیع المودة لذوی القربی، القندوزی، ج ۱، ص ۴۴۷.

۲. نامه حضرت ﷺ به عثمان بن حنیف انصاری، عامل ایشان در بصره: «أَمَّا بَعْدُ يَا ابْنَ حُنَيْفٍ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَأْدُبَةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا تُسْتَطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ وَ تُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجِفَانُ وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ عَائِلُهُمْ مَجْفُوٌّ وَ غَنِيُّهُمْ مَدْعُوٌّ... وَ لَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَّى هَذَا الْعَسَلِ وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمْحِ وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَزِّ وَ لَكِنْ هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَ يَقُودَنِي جَشَعِي إِلَى تَخَيُّرِ الْأَطْعِمَةِ وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ وَ لَا عَهْدَ لَهُ بِالشِّبَعِ»؛ اما بعد، پسر حنیف به من خبر رسیده است که مردی از جوانان بصره تو را به سفره ای خوانده است و تو به آنجا شتافته‌ای. خوردنیهای نیکو برایت آورده‌انـد و پـی در پـی کاسه‌ها پیشت نهاده گمان نمی‌کردم مهمان شدن به سفره قومی را قبول کنی که محتاجشان را به جفا می‌رانند، و توانگرشان را به مهمانی می‌خوانند... اگر می‌خواستم هر آینه می‌توانستم به عسل مصفّا، و مغز این گنـدم، و بافته‌های ابریشم راه بروم، اما دور است که هوای نفسم بر من غلبه کند، و حرصم مرا به انتخاب غذاهای لذیذ بکشاند در حالی که شاید در حجاز یا یمامه کسی زندگی کند که برای او امیدی به یک قرص نان نیـست، و سیری شکم را به یاد نداشته باشد. نهج البلاغة، نامه ۴۵؛ ارشاد القلوب، الدیلمی، ج ۲، ص ۲۱۴؛ بحـارالأنوار، العلامة المجلسی، ج ۳۳، ص ۴۷۴ و ج ۴۰، ص ۳۴۱ و ج ۶۷، ص ۳۲۱.
منابع اهل تسنّن: ربیع الأبرار ونصوص الأخبار، الزمخشری، ج ۳، ص ۲۴۱؛ التذکرة الحمدونیة، ابن حمدون، ج ۱، ص ۹۹؛ ینابیع المودة لذوی القربی، القندوزی، ج ۱، ص ۴۴۰.

نمی‌گذشت، امّا چون شاید است و در مرتبهٔ ترجّی است، باید قُوت مـن نـان جـو و نمک باشد. این خوراک او.

امّا لباس او؛ با وجود خزائن امپراطوری روم و خزائن درفش کاویانی، حدّ لباس او این است که از اوّل تا آخر عمرش، با جامهٔ کرباس زندگی کرد.[۱] شبی که بر اَریکـه حکومت دنیا تکیه داده بود، لباس او کرباس بود. لباس خادمش هم کرباس بود، ولی با این امتیاز، که لباس خادم او قیمت و ارزشش بیشتر از پیراهن مولا بود.[۲]

---

۱. «عَنْ سَعِيدِ بْنِ كُلْثُومٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فَذَكَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ﷺ فَأَطْرَاهُ وَ مَدَحَهُ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ثُمَّ قَالَ:... وَ مَا كَانَ لِبَاسُهُ إِلَّا الْكَرَابِيسَ إِذَا فَضَلَ شَيْءٌ عَنْ يَدِهِ مِنْ كُمِّهِ دَعَا بِالْجَلَمِ فَقَصَّهُ.»؛ سعید بن کلثوم گفت حضور حضرت صادق ﷺ شرفیاب بودم آن جناب از ذات بی همتـای مـولای متقیـان امیرالمؤمنین علی ﷺ یاد کرد و آن حضرت را به طوری که مناسب با مقام امامت و ولایت او بود ستود... [سپس حضرت ﷺ فرمود] و جامه‌اش منحصر به کرباس بود و هر گاه آستین آن از دستش تجاوز می کرد اضافه‌ی آن را با مقراض(قیچی) می‌چید. شرح الأخبار، القاضی النعمان المغربی، ج ۳، ص ۲۷۱؛ الإرشاد، الشیخ المفید، ج ۲، ص ۱۴۱؛ إعلام الوری، الشیخ الطبرسی، ج ۱، ص ۴۸۷؛ الخرائج والجرائح، قطب الدین الراوندی، ج ۲، ص ۸۹۱؛ کشف الغمة، الإربلی، ج ۲، ص ۲۹۷؛ المستجاد من الإرشاد، العلامة الحلی، ص ۱۶۶؛ المحجة البیضاء، الفـیض الکاشانی، ج ۴، ص ۲۳۴؛ وسائل الشیعة، الحر العاملی، ج ۵، ص ۴۶ و ج ۱، ص ۹۱؛ حلیة الأبرار، السید هاشم البحرانی، ج ۲، ص ۲۲۳؛ مدینة المعاجز، البحرانی، ج ۴، ص ۲۵۱؛ بحارالأنوار، العلامة المجلسی، ج ۴۱، ص ۱۱۰.
و همچنین: «وملبوسه الکرابیس، فإذا فضل عن ثیابه شئ دعا بـالجلم فجـزه.» الکـافی، الـشیخ الکلینـی، ج ۶، ص ۴۵۷ و ج ۸، ص ۱۶۳؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۴۱، ص ۱۳و ص ۱۵۹.
منابع اهل تسنّن: أنساب الأشراف، البلاذری، ج ۲، ص ۱۲۸؛ التواضع والخمول، ابن أبی الدنیا، ص ۱۷۹ و ۱۸۰؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، ص ۲۸؛ المصنف، ابن أبی شـیبة، ج ۲، ص ۱۴۲؛ و ج ۶، ص ۳۶؛ الریـاض النضرة، أبی جعفر أحمد (المحب الطبری)، ج ۳، ص ۲۱۳؛ کنز العمال، المتقی الهندی، ج ۱۳، ص ۱۸۱.

۲. عَنْ مُخْتَارٍ التَّمَّارِ عَنْ أَبِي مَطَرٍ وَ كَانَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ ... ثُمَّ أَتَى سُوقَ الْكَرَابِيسِ فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ وَسِيمٍ فَقَالَ: «يَا هَذَا عِنْدَكَ ثَوْبَانِ بِخَمْسَةِ دَرَاهِمَ؟» فَوَثَبَ الرَّجُلُ فَقَالَ: نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَمَّا عَرَفَهُ مَضَى عَنْهُ وَ تَرَكَهُ فَوَقَفَ عَلَى غُلَامٍ فَقَالَ لَهُ: «يَا غُلَامُ عِنْدَكَ ثَوْبَانِ بِخَمْسَةِ دَرَاهِمَ؟» قَالَ نَعَمْ عِنْدِي ثَوْبَانِ أَحَدُهُمَا أَخْيَرُ مِنَ الْآخَرِ وَاحِدٌ بِثَلَاثَةٍ وَ الْآخَرُ بِدِرْهَمَيْنِ قَالَ: «هَلُمَّهُمَا» فَقَالَ: «يَا قَنْبَرُ خُذِ الَّذِي بِثَلَاثَةٍ» قَالَ: أَنْتَ أَوْلَى بِهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تَصْعَدُ الْمِنْبَرَ وَ تَخْطُبُ النَّاسَ فَقَالَ: «يَا قَنْبَرُ أَنْتَ شَابٌّ وَ لَكَ شَرَهُ الشَّبَابِ وَ أَنَا أَسْتَحْيِي مِنْ رَبِّي أَنْ أَتَفَضَّلَ عَلَيْكَ»؛ روایت شده است که امیر المؤمنین ﷺ به بازار کرباس فروشان آمد و با مردی تنومند روبرو شد و فرمود: فلانی! آیا دو پیراهن که ارزش آن پنج درهم باشد داری؟آن مرد گفت: ای امیر مؤمنان آنچه بخواهی دارم. همین که آن مرد امام ﷺ را شناخت، علی ﷺ از معامله با او منصرف شد و کنار دکان نوجوانی ایستاد و فرمود: آیا دو پیراهن داری که پنج درهم باشد؟ گفت: آری، دو پیراهن نزد من است یکی بهتر از دیگری. یکی به سه درهم و دیگری به دو درهم.
←

اکمال دین با ضمیمهٔ مفسّر قرآن به مجری عدالت

این مفسّر باید با آن علم قرآن ضمیمه شود. این مجری باید بـا آن قـوانین عادلـهٔ قرآن ضمیمه شود. اگر ضمیمه شد، آن وقت خدا می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾.

چه بود آن روز؟ و چه کسی بود، صاحب آن روز؟ و روزگار چه کرد؟

جهل خلیفهٔ دوم

بله، مگس هم می خواهد کار سیمرغ را بکند. ولی داستان، داستان دیگری اسـت. آمد پیش جوانی از انصار و گفت: ای جوان به من آب بده، تشنه‌ام. جوان نگـاه کـرد، دید خلیفهٔ دوم مسلمین است که به جای پیغمبر ﷺ نشسته. آب را با عـسل مخلـوط کرد و به خلیفه داد. خلیفه آب را گرفت. دید با عسل آمیخته اسـت. آب را نخـورد و گفت: خداوند می‌گوید: ﴿أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَـا﴾.[1] به آن جوان گفت: بگیر این شربت را! او جوان بود، پیر مجرّب نبود. پسری بـود تـازه بـه ثمـر رسـیده. ایـن جوان نگاهی به قد و بالای این مرد کرد و گفت: مگر تو قرآن نخوانده‌ای؟ مگر قبـل آیه را ندیده‌ای؟ این آیه در مورد کفّـار نـازل شـده. تـا ایـن کلمـه را گفـت، خلیفـه برگشت و نگاهی به جوان کرد و گفت: «**كُلّ النَّاس أفقَه مِنْ عُمَر**».[2] ایـن مطلـب را از

فرمود: آن را بیاور. سپس فرمود: ای قنبر! پیراهنی را که سه درهم است تو بردار. قنبر گفت شما به آن شایسته و سزاوارترید که به منبر می‌روید و برای مردم خطبه می‌خوانید. فرمود: نه، تو جوانی و در تو آرزوی جوانان است و من از خدای خود حیا می‌کنم که از تو بهتر بپوشم. الغارات، إبراهیم بن محمد الثقفی، ج ۱، ص۱۰۶؛ و بـا اختلاف کم: روضة الواعظین، الفتال النیسابوری، ص ۱۰۷؛ مکارم الأخلاق، الشیخ الطبرسی، ص ۱۰۰؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص۳۶۶؛ حلیة الأبرار، السید هاشم البحرانی، ج ۲، ص ۲۳۰.

۱. «و آن روز که آنهایی را که کفر ورزیده‌اند، بر آتش عرضه می‌دارند [به آنان می گویند:] نعمتهای پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان [خودخواهانه] صَرف کردید و از آنها برخوردار شدید». الأحقاف:۲۰.

۲. مر عُمَر بشاب من الأنصار [وهو ظمآن] فاستسقاه فخاض له عسلا [فرده] ولم یشرب وقال إنـی سـمعت الله سبحانه یقول ﴿أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِى حَيَاتِكُمُ الدُّنْيا﴾ فقال الفتی انها والله لیست لک فاقرأ [یا أمیر المؤمنین] مـا قبلها ﴿وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ﴾ أفنحن منهم؟ فشرب وقال: کل الناس أفقه من عمر. بحار الأنوار،

شیعه نقل نمی‌کنم، از اعیان علمای عامه نقل می‌کنم. هرچه هست به عهدهٔ آنها است. داستان این است، یا باید سکّهٔ کفر را به سینه بزنند، یا چاره ندارد مگر این‌که بگوید: «**كُلّ النَّاس أفقَه مِنْ عُمَر**».

روزی هم که خواست عدل دین را اجرا کند، روی منبر پیغمبر ﷺ بانگ زد که هر کس بیشتر از مهر زنان پیغمبر ﷺ مهریه کند، من از او پس می گیرم. عجوزه‌ای برخاست و گفت: کتاب خدا می‌گوید: اگر قنطاری به مهر زن دادید، اخذ نکنید. تو می‌گویی اخذ می‌کنم. گفت: «**كُلّ النَّاس أفقَه مِنْ عُمَر**»[1] ° ناقل این قضیه ابن کثیر است. و مسئولیت این نقل با اوست و به من مربوط نیست.

→ العلامة المجلسی، ج ۳۰، ص ۶۹۶.

منابع اهل تسنّن: التذکرة الحمدونیة، ابن حمدون، ج ۱، ص ۱۲۶؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید، ج ۱۲، ص ۱۵.

و همچنین: مر یوما بشاب من فتیان الأنصار وهو ظمآن، فاستسقاه فجدح له ماء بعسل، فلم یشربه وقال: ان الله یقول ﴿أذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا﴾ فقال له الفتی: یا أمیر المؤمنین انها لیست لک ولا لأحد من أهل القبلة [هذه القبیلة]، اقرأ ما قبلها ﴿ویوم یعرض الذین کفروا علی النار أذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا﴾ فقال عمر: کل الناس أفقه من عمر. کتاب الأربعین، محمد طاهر القمی الشیرازی، ص ۵۴۹؛ الغدیر، الشیخ الأمینی، ج ۶، ص ۱۰۴.

منبع اهل تسنّن: شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۲.

۱. «عن مسروق قال رکب عمر بن الخطاب منبر رسول الله صلی الله علیه[وآله] وسلم ثم قال یا أیها الناس ما أکاثرکم فی صدق [صداق] النساء وقد کان رسول الله صلی الله علیه[وآله] وسلم وأصحابه و[إنما] الصدقات [الصداق] فیما بینهم [بین رسول الله صلی الله علیه[وآله] وسلم وبین أصحابه]أربعمائة درهم فما دون ذلک فلو کان الاکثار فی ذلک تقوی عند الله أو مکرمة لم تسبقوهم إلیها فلا أعرفن ما زاد رجل [فی صداق امرأة] علی أربعمائة درهم قال ثم نزل فاعترضته امرأة من قریش فقالت یا أمیر المؤمنین نهیت الناس أن یزیدوا النساء فی صدقاتهن [فی مهر النساء]علی أربعمائة درهم قال نعم قال أما سمعت ما أنزل الله عزوجل فی القرآن فقال فأنی ذلک [وأی ذلک] قالت أما سمعت الله عز وجل یقول: ﴿وآتیتم إحداهن قنطارا فلا تأخذوا منه شیئا أتأخذونه بهتانا وإثما مبینا﴾ فقال اللهم غفرا [عفوا] کل الناس أفقه من عمر ثم رجع فرکب المنبر....»

منابع اهل تسنن: تفسیر القرآن العظیم (تفسیر ابن کثیر)، ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۷۸(و قال: اسناده جید قوی)؛ مجمع الزوائد، الهیثمی، ج ۴، ص ۲۸۳؛ الدر المنثور، السیوطی، ج ۲، ص ۱۳۳ (و قال: بسند جید)؛ تخریج الأحادیث والآثار، الزیلعی، ج ۱، ص ۲۹۶ (با این تفاوت: فقال عمر اللهم عفوا کل أحد أفقه من عمر)؛ کنز العمال، المتقی الهندی، ج ۱۶، ص ۵۳۷؛ کشف الخفاء، العجلونی ، ج ۱، ص ۲۶۹ و ج ۲، ص ۱۱۷(و قال سنده قوی)؛ فتح القدیر، الشوکانی، ج ۱، ص ۴۴۳؛ تفسیر الآلوسی، ج ۴، ص ۲۴۴.

اعتراف عمر به این مطلب با لفظ «أفقه» با عبارات مختلف در این منابع آمده است: الایضاح، فضل بن شاذان ←

→
الازدی، ص۱۹۵؛ المسترشد، الطبری، ص۵۳۰؛ الاستغاثة، ابو القاسم الکوفی، ج۲، ص۴۶(الناس کلهم افقه من عمر حتی المخدرات)؛ الشافی فی الامامة، الشریف المرتضی، ج۴، ص۱۸۳؛ رسالة فی المَهر، الشیخ المفید، ص۲۸؛ المبسوط، الشیخ الطوسی، ج۴، ص۲۷۲(افقه من عمر حتی النساء)؛ تقریب المعارف، ابو الصلاح الحلبی، ص۳۱۹ (کل احد افقه من عمر حتی النساء)؛ فقه القرآن، قطب الدین الراوندی، ج۲، ص۱۰۳(کل احد افقه من عمر حتی النساء)؛ الطرائف، السید بن طاووس، ص۵۱۶(کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات)؛ الدر النظیم، یوسف بن حاتم الشامی، ص۲۶۲(کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات)؛ کشف الیقین، العلامة الحلی، ص۶۳(افقه من عمر حتی المخدرات)؛ کشف المراد، العلامة الحلی، ص۵۱۲(کل افقه من عمر حتی المخدرات)؛ نهج الحق، العلامة الحلی، ص۲۷۸(کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات)؛ کنز العرفان، المقداد السیوری، ج۲، ص۲۰۳(کلٌ افقه من عمر حتی النساء)؛ الصراط المستقیم، علی بن یونس العاملی، ج۲، ص۳۰۵(کلٌ افقه من عمر حتی المخدرات)؛ وصول الاخیار الی اصول الاخبار، والد البهائی، ص۷۳ (کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات)؛ تفسیر منهج الصادقین، ملا فتح الله الکاشانی، ص۴۵۸(کل افقه من عمر حتی النساء)؛ زبدة البیان فی احکام القرآن، محقق الاردبیلی، ص۵۳۱؛ کشف الغطاء، کاشف الغطاء، ج۱، ص۱۳۰(کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات)؛ البحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۳۰، ص۶۵۵.

منابع اهل تسنن: سنن سعید بن منصور المکی، سعید بن منصور، ج۱، ص۱۶۷؛ العثمانیة، الجاحظ، ص۲۳۰؛ السنن الکبری، البیهقی، ج۷، ص۲۳۳(کل احد افقه من عمر)؛ المبسوط، السرخسی الحنفی، ج۱۰، ص۱۵۳(کل الناس افقه من عمر حتی النساء)؛ تفسیر الرازی، فخر الدین الرازی، ج۱۰، ص۱۳؛ المجموع، النووی، ج۱۶، ص۳۲۷؛ تخریج الاحادیث و الآثار، الزیعلی، ج۱، ص۲۹۷؛ تفسیر ابن کثیر، ابن کثیر، ج۱، ص۴۷۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۱، ص۱۸۲(کل النساء افقه من عمر حتی ربات الحجال)؛ مجمع الزوائد، الهیثمی، ج۴، ص۲۸۴؛ الدر المنثور، السیوطی، ج۲، ص۱۳۳؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۱۶، ص۵۳۷(کل احد افقه من عمر)؛ فیض القدیر، المناوی، ج۲، ص۸؛ سبل السلام، الصنعانی، ج۳، ص۱۴۹؛ کشف الخفاء، العجلونی، ج۱، ص۲۶۹(کل احد افقه من عمر).

و با لفظ: «أفقه منک یا عمر»: تمهید الأوائل، الباقلانی، ص۵۰۱؛ الاحکام، ابن حزم، ج۲، ص ۲۳۷؛ المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ابن عطیة الأندلسی، ج۲، ص ۲۹؛ الجامع لأحکام القرآن (تفسیر القرطبی)، القرطبی، ج۵، ص ۹۹؛ التسهیل لعلوم التنزیل، الغرناطی الکلبی، ج۱، ص ۱۸۴؛ کشف الخفاء، العجلونی، ج۱، ص ۳۸۸؛ التفسیر الوسیط، وهبة الزحیلی، ج۱، ص ۳۰۱.

و اعتراف عمر به این مطلب با لفظ «أعلم» [کُلُّ أحَدٍ أعْلَمُ مِنْ عُمَرَ] با عبارات مختلف در منابع زیر آمده است: الطرائف، السید بن طاووس، ص۴۷۱؛ نهج الحق و کشف الصدق، العلامة الحلی، ص۳۴۹؛ زبدة البیان فی احکام القرآن، المحقق الاردبیلی، ص۵۳۱؛ روضة المتقین، المجلسی الاول، ج۹، ص۱۳۸؛ النص و الاجتهاد، سید شرف الدین، ص۳۴۹.

منابع اهل تسنن: مدارک التنزیل(تفسیر النسفی)، النسفی، ج۱، ص۲۱۳؛ الکشاف، الزمخشری، ج۱، ص۵۱۴؛ تخریج الاحادیث و الآثار، الزیلعی، ج۱، ص۲۹۵؛ کشف الخفاء، العجلونی، ج۲، ص۱۱۷.

امیرمؤمنان علیه‌السلام باب مدینهٔ علم و اعلم تمام اُمّت

شاهد من این است: ای بشر خواب، هنوز هم خوابیده ای؟! هنوز هم در خواب غفلتی؟! آیا قرآن بعد از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باید به کسی ضمیمه شود که می گوید: «**کُلُّ النَّاس أفْقَه مِنْ عُمَر**»؟ یا باید به آن کسی ضمیمه بشود که خودِ عُمر می گوید: اعلم تمام امّت علیّ بن ابی طالب علیه‌السلام است،[۱] ۶• و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «**أنا مَدِینَةُ العِلم وَ عَلِيّ**

---

۱. «... عَنْ أَبِی الطُّفَیْلِ قَالَ: شَهِدْتُ جِنَازَةَ أَبِی بَکْرٍ یَوْمَ مَاتَ وَ شَهِدْتُ عُمَرَ حِینَ بُویِعَ وَ عَلِیٌّ علیه‌السلام جَالِسٌ نَاحِیَةً فَأَقْبَلَ غُلَامٌ یَهُودِیٌّ جَمِیلُ الْوَجْهِ بَهِیٌّ عَلَیْهِ ثِیَابٌ حِسَانٌ وَ هُوَ مِنْ وُلْدِ هَارُونَ حَتَّی قَامَ عَلَی رَأْسِ عُمَرَ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْتَ أَعْلَمُ هَذِهِ الْأُمَّة بِکِتَابِهِمْ وَ أَمْرِ نَبِیِّهِمْ؟ قَالَ فَطَأْطَأَ عُمَرُ رَأْسَهُ فَقَالَ إِیَّاکَ أَعْنِی وَ أَعَادَ عَلَیْهِ الْقَوْلَ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ لِمَ ذَاکَ قَالَ إِنِّی جِئْتُکَ مُرْتَاداً لِنَفْسِی شَاکّاً فِی دِینِی فَقَالَ دُونَکَ هَذَا الشَّابَّ قَالَ وَ مَنْ هَذَا الشَّابُّ قَالَ هَذَا عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ وَ هَذَا أَبُو الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ ابْنَیْ رَسُولِ اللَّهِ وَ هَذَا زَوْجُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ فَأَقْبَلَ الْیَهُودِیُّ عَلَی عَلِیٍّ علیه‌السلام فَقَالَ أَ کَذَاکَ أَنْتَ قَالَ نَعَم... فَصَاحَ الْهَارُونِیُّ وَ قَطَعَ کُسْتِیجَهُ وَ هُوَ یَقُولُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّکَ وَصِیُّهُ یَنْبَغِی أَنْ تَفُوقَ وَ لَا تُفَاقَ وَ أَنْ تُعَظَّمَ وَ لَا تُسْتَضْعَفَ قَالَ ثُمَّ مَضَی بِهِ عَلِیٌّ علیه‌السلام إِلَی مَنْزِله فَعَلَّمَهُ مَعَالِمَ الدِّین.»؛ ابوالطفیل گوید: روزی که ابوبکر مرد، من سر جنازه‌اش حاضر بودم، و زمانی که با عمر بیعت کردند حضور داشتم، که علی بن ابی طالب علیه‌السلام گوشه‌ای نشسته بود، جوانی یهودی، خوش صورت زیبا، نیکو لباس که از اولاد هارون (وصی موسی) بود، وارد شد و بالای سر عمر ایستاد و گفت:یا امیر المؤمنین! توئی دانشمندترین این امت به کتابشان و امر پیغمبرشان؟ عمر سرش را پائین انداخت.یهودی گفت با تو هستم و سخنش را تکرار کرد.عمر گفت چرا این سؤال را می کنی؟یهودی گفت نزد تو آمده‌ام تا برای خود راهی بجویم، زیرا در دینم به شک افتاده‌ام.عمر گفت دامن این جوان را بگیر.یهودی گفت این جوان کیست؟ عمر جواب داد او علی بن ابی طالب، پسر عموی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است. او پدر حسن و حسین دو فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است: او شوهر فاطمه دختر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است.یهودی متوجه علی علیه‌السلام شد و گفت: تو چنین هستی؟ فرمود: آری... راوی گوید: هارونی فریاد کشید و می گفت: گواهی دهم که جز خدای یگانه بی‌شریک شایسته پرستشی نیست و گواهی دهم که محمد بنده و رسول اوست و تو وصی او هستی، شایسته آن است که تو برتری داشته باشی و بر تو برتری نگیرند و تو را تعظیم کنند و ضعیف نشمارند.سپس علی علیه‌السلام او را به منزل خود برد و معالم دین را به او آموخت. الکافی، الشیخ الکلینی، ج ۱، ص۵۲۹؛ کمال الدین، الشیخ الصدوق، ص۲۹۹؛ إعلام الوری، الشیخ الطبرسی ج۲، ص۱۶۹؛ غایة المرام، البحرانی، ج ۱، ص۱۵۴؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۳۰، ص۱۰۳ و ج ۳۶، ص۳۷۷ ؛ کتاب الأربعین، الشیخ الماحوزی، ص۴۰۳؛ شرح إحقاق الحق، السید المرعشی، ج۱۷، ص۴۳۸.

و همچنین أبوالصلاح الحلبی، در تقریب المعارف، ص۴۲۲، این گونه نقل نموده: قال عمر: هذا علی بن أبی طالب، ابن عم رسول الله، وأبو الحسن والحسین ابنی رسول الله، وزوج فاطمة بنت رسول الله، وأعلم الناس بالکتاب والسنة.

و همچنین: شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، الحاکم الحسکانی، ج ۱، ص۳۹ و عبارته کذا: عن عمیر [بن عبدالله] بن بشر الخثعمی قال : قال [ابن] عمر: علی أعلم الناس بما أنزل الله علی محمد.

بَابُهَا»؟ [1] ۰۷ این حدّ حضرت امیرمؤمنان علی ﷺ بـه نظـر الفبـایی بـود. امیـر مؤمنـان

---

۱. «قال النبیّ ﷺ: أنا مدینة العلم و علیّ بابها».

این روایت با عبارات مختلف در این منابع آمده اسـت: تفـسیرالإمام العـسکری ﷺ، ص ۶۳۰؛ مناقـب الإمـام أمیرالمؤمنین ﷺ، محمد بن سلیمان الکوفی، ج ۲، ص ۵۵۸؛ الأمالی، الشیخ الصدوق، ص۴۲۵؛ التوحید، الشیخ الصدوق، ص۳۰۷؛ الخصال، الشیخ الصدوق، ص۵۷۴؛ عیون أخبار الرضا ﷺ، الشیخ الصدوق، ج ۱، ص ۲۱۱؛ تحف العقول، ابن شعبة الحرانی، ص ۴۳۰؛ المجازات النبویة، الشریف الرضی، ص۲۰۷؛ الإرشاد، الشیخ المفید، ج ۱، ص۳۳؛ الاختصاص، الشیخ المفید، ص۲۳۸؛ الشافی فی الامامة، الشریف المرتضی، ج ۱، ص ۲۰۱؛ التعجب، أبی الفتح الکراجکی، ص ۶۱؛ الأمالی، الشیخ الطوسی، ص۵۵۹؛ تنبیه الغافلین، إبن کرامة، ص۲۹؛ مجمع البیان، الشیخ الطبرسی، ج ۲، ص۲۸؛ الاحتجاج، الشیخ الطبرسی، ج ۱، ص ۱۰۲؛ الخـرائج والجـرائح، قطـب الـدین الراوندی، ج ۲، ص۵۴۵؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص ۱۱۱؛ إقبال الأعمال، السید ابن طاووس، ج ۱، ص۵۰۷؛ بناء المقالة الفاطمیة، السید ابن طاووس، ص ۲۰۰؛ کشف الغمة، الإربلی، ج ۱، ص ۱۱۱؛ کشف الیقین، العلامة الحلی، ص ۵۱؛ المحتضر، حسن بن سلیمان الحلی، ص۱۶۶؛ عوالی اللئـالی، الأحـسائی، ج ۴، ص ۱۲۳؛ هدایة الأمة إلی أحکام الأئمة، الحر العاملی، ج ۸، ص۳۷۵؛ وسائل الشیعة، الحر العاملی، ج ۲۷، ص۳۴.

اهل تسنن این حدیث را از ابوالصلت الهروی و أبی معاویة و جابر و امیرمؤمنان ﷺ نقل کرده‌اند:

المعجم الکبیر، الطبرانی، ج ۱۱، ص۵۵؛ مناقب علی بن أبی طالب ﷺ، ابن مردویه الأصفهانی، ص۸۵؛ الاستیعاب، ابن عبد البر، ج۳، ص ۱۱۰۲؛ المستدرک، الحاکم النیسابوری، ج۳، ص ۱۲۶ : (قال الحاکم: هذا حدیث صحیح الاسناد... و ابوالصلت ثقة مامون)؛ تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی، ج ۳، ص ۱۸۱ و ج ۱۱، ص ۵۰ : (قال الخطیب: قال القاسم: سألت یحیی بن معین عن هذا الحدیث فقال: هو صحیح. قلت: أراد أنه صحیح من حـدیث أبـی معاویة و لیس بباطل، إذ قد رواه غیر واحد عنه)؛ شواهد التنزیل، الحاکم الحسکانی، ج ۱، ص۱۰۴ و (قال الحاکم الحسکانی: رواه جماعة عن أبی الصلت عبد السلام بن صالح الهروی [وهو] ثقة أثنی علیه یحیی بن معین و قال : هو صدوق) و ص۱۰۵: (أبی معاویة و هو محمد بن خازم الضریر الثقة)؛ المفردات، الراغب الأصفهانی، ص۶۴؛ الفایق فی غریب الحدیث، الزمخشری، ج ۲، ص۱۶؛ المناقب، الموفق الخوارزمی، ص ۸۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص۳۷۸، و ص ۳۸۰ – ۳۸۱ : (قال ابن عساکر: قال القاسم سألت یحیی بن معین عن هـذا الحدیث فقال هو صحیح) أسد الغابة، ابن الأثیر، ج ۴، ص۲۲؛ تفسیر ابن العربی، إبـن العربـی، ج ۱، ص۴۲۲؛ مطالب السؤول، محمد بن طلحة الشافعی، ص۷۵: (قال محمد بن طلحه: نقله الترمذی فی صحیحه بسنده) و ص۱۲۹؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید، ج ۷، ص۲۱۹؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله الطبری، ص۷۷ : (قال الطبری: أخرجه البغوی فی المصابیح فی الحسان)؛ الجوهرة فی نسب الإمام علی وآلـه، البـری، ص ۷۱؛ تهذیب الکمال، المزی، ج۱۸، ص۷۷ (قال المزی: قال القاسم: سألت یحیی بن معین عن هذا الحدیث، فقال : هو صحیح ... قال عمر بن الحسن بن علی بن مالک عن ابیه: سالت یحیی بن معین عن أبی الصلت الهروی فقال: ثقة صدوق إلا انه ان یتشیع)؛ معارج الوصول إلی معرفة فضل آل الرسول ﷺ، الزرندی الحنفـی، ص ۴۷؛ مجمـع الزوائد، الهیثمی، ج ۹، ص۱۱۴؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج۷، ص۲۹۶؛ لـسان المیـزان، ابـن حجـر، ج ۲، ص۱۲۳: (قال ابن حجر: هذا الحدیث له طرق کثیره فی مستدرک الحاکم أقل أحوالها ان یکون للحدیث أصل ←

علی ﷺ در مرحلهٔ بالا کیست؟ امروز فقط عنوان می‌کنم. بحث آن بماند برای وقت دیگری. این همه که گفتیم الفبا بود. برای مرحلهٔ ابتدایی بود.

امیرمؤمنان ﷺ اسم اللّه الرضیّ

امام ششم ﷺ به محمد بن مسلم ثقفی فرمود: برو مقابل قبر امیرالمؤمنین ﷺ، آنجا بایست و این زیارت را بخوان. زیارت شروع می‌شود، تا می‌رسد به این‌جا: «**السَّلَامُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ الرَّضِيِّ**»؛ سلام بر اسم خدا، اما چه اسمی؟ «**السَّلَامُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ الرَّضِيِّ وَ وَجْهِهِ الْمُضِيءِ**» سلام بر اسم الله الرضیّ، سلام بر وجه الله المضیء. «**وَ جَنْبِهِ الْقَوِيِّ**»؛ سلام بر جنب الله القوی. «**وَ صِرَاطِهِ السَّوِيِّ**»؛ سلام بر صراط الله السوی.

این زیارت شروع می‌شود تا می‌رسد به اینجا: «**السَّلَامُ عَلَى نُورِ اللَّهِ**» اما نه نور الله فقط، «**السَّلَامُ عَلَى نُورِ اللَّهِ الْأَنْوَرِ**». جایی که جبرئیل باید پر و بالش بریزد، جملهٔ بعد است. بین نور و ضیاء فاصله است. قمر نور است، امّا شمس ضیاء است. امام ششم ﷺ در مقابل پیکر او، هم خودش گفت، و هم به محمد بن مسلم ثقفی فرمود: این‌گونه بگو: «**السَّلَامُ عَلَى نُورِ اللَّهِ الأَنْوَرِ، وَ ضِيَائِهِ الأَزْهَرِ**».[1] این علی بن ابی طالب ﷺ است.

→ فلا ینبغی ان یطلق علیه بالوضع)؛ جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی ﷺ، الباعونی الشافعی، ج ۱، ص ۷۶؛ الفصول المهمه، ابن الصباغ، ج ۱، ص ۲۰۴؛ الجامع الصغیر، السیوطی، ج ۱، ص ۴۱۵؛ تاریخ الخلفاء، جلال الدین السیوطی، ص ۱۸۷: (قال السیوطی: هذا حدیث حسن علی الصواب)؛ تذکرة الموضوعات، الفتنی، ص ۹۵: (قال الفتنی: فإنه ینتهی بطرقه إلی درجة الحسن فلا یکون ضعیفا فضلا عن أن یکون موضوعا و قال ابن حجر صححه الحاکم)؛ سبل الهدی و الرشاد، الصالحی الشامی، ج ۱، ص ۵۰۹ (قال الصالحی: الصواب الحدیث حسن)؛ کنز العمال، المتقی الهندی، ج ۱۳، ص ۱۴۸؛ فیض القدیر، المناوی، ج ۳، ص ۶۰ (قال المناوی: فمن أخذ طریقه دخل المدینة و من أخطأه أخطأ طریق الهدی وقد شهد له بالأعلمیة الموافق و المخالف و المعادی و المحالف)؛ کشف الخفاء، العجلونی، ج ۱، ص ۲۰۳ (قال العجلونی: أن الحدیث ینتهی بمجموع طریقی أبی معاویة و شریک إلی درجة الحسن المحتج به انتهی، و قال فی شرح الهمزیة لابن حجر المکی قولهما * کم أبانت عن علوم * أنه حسن خلافا لمن زعم وضعه انتهی، و قال فی الفتاوی الحدیثیة رواه جماعة و صححه الحاکم و حسنه الحافظان العلائی وابن حجر).

۱. «زَارَ بِهَا الصَّادِقُ ﷺ فِی سَابِعَ عَشَرَ رَبِیعِ الأَوَّلِ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ فِی هَذَا الْیَوْمِ وُلِدَ النَّبِیُّ ﷺ وَ عَلَّمَهَا لِمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفِیِّ، قَالَ: إِذَا أَتَیْتَ مَشْهَدَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ﷺ فَاغْتَسِلْ غُسْلَ الزِّیَارَةِ، وَ الْبَسْ أَنْظَفَ ثِیَابِکَ، وَ شَمَّ شَیْئاً مِنَ الطِّیبِ، وَ امْشِ وَ عَلَیْکَ السَّکِینَةُ وَ الْوَقَارُ، فَإِذَا وَصَلْتَ إِلَی بَابِ السَّلَامِ فَاسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَ کَبِّرِ اللَّهَ تَعَالَی ←

اوّل مظلوم عالم

حق داشت که کسی پای منبرش برخاست و گفت: یا علی «وَا مَظْلِمَتَاهْ»؛ به من ظلم شده، فرمود: بیا. وقتی پیش منبرش آمد، فرمود: به تو یک ظلم شده، اما به من به عدد حجر و مدر ظلم شده است.[1]•۸«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ أَنْتَ أَوَّلُ مَظْلُومٍ».[2]•۹

ثَلَاثِينَ مَرَّةً وَ قُلِ: السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى خِيَرَةِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى الْبَشِيرِ النَّذِيرِ السِّرَاجِ الْمُنِيرِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ،... ثُمَّ ادْنُ مِنَ الْقَبْرِ وَ قُلِ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَصِيَّ الْأَوْصِيَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عِمَادَ الْأَتْقِيَاءِ... السَّلَامُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ الرَّضِيِّ، وَ وَجْهِهِ الْمُضِيءِ، وَ جَنْبِهِ الْقَوِيِّ، وَ صِرَاطِهِ السَّوِيِّ... السَّلَامُ عَلَى النَّبَإِ الْعَظِيمِ، الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ، وَ عَلَيْهِ يُعْرَضُونَ، وَ عَنْهُ يُسْأَلُونَ، السَّلَامُ عَلَى نُورِ اللَّهِ الْأَنْوَرِ، وَ ضِيَائِهِ الْأَزْهَرِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ». المزار الکبیر، محمدبن المشهدی، ص۲۰۵ الی ۲۱۱؛ اقبال الاعمال، السیدبن طاووس، ج۳، ص۱۳۰ الی ۱۳۵؛ المزار، الشهید الاول، ص۸۹ الی ۹۹؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۹۷، ص۳۷۳.

۱. «رَوَى إِبْرَاهِيمُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْمُسَيَّبِ بْنِ نَجَيَّةَ قَالَ بَيْنَمَا عَلِيٌّ يَخْطُبُ وَ أَعْرَابِيٌّ يَقُولُ وَا مَظْلِمَتَاهْ فَقَالَ ﷺ ادْنُ فَدَنَا فَقَالَ لَقَدْ ظُلِمْتُ عَدَدَ الْمَدَرِ [وَ الْمَطَرِ] وَ الْوَبَرِ.» الشافی فی الامامة، الشریف المرتضی، ج۳، ص۲۲۳؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۱، ص۳۸۲؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۲۸، ص۳۷۳ و ج۴۱، ص۵۱.

منبع اهل تسنن: الفصول المهمة فی معرفة الائمة، ابن الصباغ، ص۱۱۹۰.

و همچنین: «واعلم أنه قد تواترت الاخبار عنه ﷺ بنحو من هذا القول، نحو قوله: ما زلت مظلوما منذ قبض الله رسوله حتی یوم الناس هذا. وقوله: لقد ظلمت عدد الحجر والمدر » شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۹، ص۳۰۶ و ج۱۰، ص۲۸۶.

۲. «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنِ الصَّادِقِ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ ﷺ قَالَ: يَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ أَنْتَ أَوَّلُ مَظْلُومٍ وَ أَوَّلُ مَنْ غُصِبَ حَقُّهُ صَبَرْتَ وَ احْتَسَبْتَ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ فَأَشْهَدُ أَنَّكَ لَقِيتَ اللَّهَ وَ أَنْتَ شَهِيد...»؛ از حضرت ابی الحسن ﷺ روایت شده که ایشان هنگام زیارت قبر امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرمودند: سلام بر تو ای ولی خدا، تو اوّلین مظلوم و اوّلین کسی که حقّش غصب شده می‌باشی، صبر و تحمّل نمودی تا هنگامی که اجل تو را دریافت و شهادت می‌دهم که خدا را ملاقات نمودی در حالی که شهید بودی.». الغارات، إبراهیم بن محمد الثقفی الکوفی، ج۲، ص۸۶۰؛ الکافی، الکلینی، ج۴، ص۵۶۹؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱۰۳؛ من لا یحضره الفقیه، الشیخ الصدوق، ج۲، ص۵۸۶؛ تهذیب الأحکام، الشیخ الطوسی، ج ۶، ص ۲۸؛ المزار، المشهدی، ص ۲۲۹؛ فرحة الغری، السید ابن طاووس، ص ۱۳۵.

و همچنین: «... السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ أَنْتَ أَوَّلُ مَظْلُومٍ وَ أَوَّلُ مَغْصُوبٍ حَقُّهُ..». مصباح المتهجد، الشیخ الطوسی، ص ۷۴۵؛ المزار، الشیخ المفید، ص۸۴؛ المزار، المشهدی، ص۱۹۱؛ المصباح، الکفعمی، ص ۴۸۰؛ البلد الأمین، الکفعمی، ص۲۹۴؛ بحارالأنوار، العلامة المجلسی، ج ۹۷، ص ۳۲۰ و..

پی نوشت‌ها:

۱. نمونه‌ای از روایاتی که اهل تسنن در این رابطه نقل نموده‌اند:
عن أبی سعید الخدری: أنّ رسول الله صلی الله علیه[وآله] وسلم دعا الناس فی غدیر خم، وأمر بما تحت الشجرة من شوک فقمّ، کان ذلک یوم الخمیس، فدعا علیاً فأخذ بضبعیه، فرفعها حتّی نظر الناس لبیاض إبطی رسول الله صلی الله علیه[وآله] وسلم، فقال: من کنت مولاه فعلیّ مولاه، ثمّ لم یتفرّقوا حتّی نزلت هذه الآیة: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا﴾ فقال رسول الله: صلی الله علیه[وآله] وسلم: الله أکبر علی إکمال الدین، وإتمام النعمة، ورضا الرب برسالتی، وبالولایة لعلیّ بن أبی طالب.» مناقب علی بن أبی طالب، ابن مردویه، ص ۲۳۲.

و اما در روایت شیعه: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ زُرَارَةَ وَ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ و بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ و مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ و بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ و أَبِي الْجَارُودِ جَمِيعاً:عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام، قَالَ: أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ و جَلَّ رَسُولَهُ بوِلَايَةِ عَلِيٍّ، ... فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ و جَلَّ إِلَيْهِ: «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» فَصَدَعَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ فَقَامَ بوِلَايَةِ عَلِيٍّ علیه السلام يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ، فَنَادَى: الصَّلَاةَ جَامِعَةً ، و أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ»...؛ عمر بن اذینه از زراره و فضیل و بکیر و ابن مسلم و برید و ابی الجارود، همگی از امام باقر علیه السلام روایت کنند که فرمود: خدای عز و جل رسولش را به ولایت علی علیه السلام امر کرد و آیه «سرپرست شما تنها خداست و رسولش و کسانی که ایمان آورده، نماز بپا دارند و زکات دهند را بر او نازل فرمود و ولایت اولو الامر را واجب ساخت،... خدای عز و جل به او وحی فرستاد «ای پیغمبر آنچه از پروردگارت به تو نازل شده برسان، و اگر نکنی پیام او را نرسانیده‌ای، خدا ترا از گزند مردم حفظ می کند او هم امر خدای تعالی را اعلان کرد و به امر ولایت علی علیه السلام در روز غدیر خم قیام نمود و مردم را برای نماز جماعت امر فرمود و فرمان داد که حاضرین به غائبین برسانند.. الکافی، الشیخ الکلینی، ج ۱، ص ۲۸۹؛ التفسیر الصافی، الفیض الکاشانی، ج ۲، ص ۵۲؛ البرهان فی تفسیر القرآن، السید هاشم البحرانی، ج ۲، ص ۳۱۷؛ تفسیر نور الثقلین، الشیخ الحویزی، ج ۱، ص ۶۴۶؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، الشیخ محمد بن محمد رضا القمی المشهدی، ج ۴، ص ۱۴۶.

۲. این مضمون در احادیث معتبری که خاصه و عامه نقل نموده‌اند به وفور یافت می‌شود. حدیث زیر از این قبیل است:
«حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْمُفِيدُ أَبُوالْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَاذَانَ الْقُمِّيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِمَكَّةَ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْفَرَجِ الْمُعَافَى بْنُ زَكَرِيَّا قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي الثَّلْجِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ بَهْرَامَ قَالَ حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى الطَّالَقَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَرِيرٌ عَنْ لَيْثٍ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَوْ أَنَّ الْغِيَاضَ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرَ مِدَادٌ وَ الْجِنَّ حُسَّابٌ وَ الْإِنْسَ كُتَّابٌ مَا أَحْصَوْا فَضَائِلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.»؛ ابن عباس گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر همه‌ی درختان پُر شاخ و برگ، قلم شوند و دریاها سراسر مرکب و جنیان حسابگر و آدمیان نویسنده، فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام را

نمی‌توانند شمارش کنند. مائة منقبة، ابن شاذان، ص۴؛ کنز الفوائد، أبی الفتح الکراجکی، ص۱۲۹؛ فهرست منتجب الدین، منتجب الدین بن بابویه، ص۳۵۴؛ الطرائف، السید ابن طاووس، ص۱۳۹؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمة، علی بن أبی الفتح الإربلی، ج۱، ص۱۰۹؛ تفسیر المحیط الأعظم، السید حیدر الآملی، ج۱، ص۵۵۷؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص۶۶۸؛ کشف الیقین، العلامة الحلی، ص۲؛ منهاج الکرامة، العلامة الحلی، ص۹۰؛ نهج الحق وکشف الصدق، العلامة الحلی، ص۲۳۱؛ الصراط المستقیم، علی بن یونس العاملی النباطی البیاضی، ج۱، ص۱۵۳؛ المحتضر، حسن بن سلیمان الحلی، ص۱۷۲؛ إلزام النواصب، ابن صلاح البحرانی، ص۱۴۷؛ حلیة الأبرار، السید هاشم البحرانی، ج۲، ص۱۳۰؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۳۸، ص۱۹۷.

منابع اهل تسنن: المناقب، الموفق الخوارزمی، ص۳۲؛ ینابیع المودة لذوی القربی، القندوزی، ج۱، ص۳۶۴ و ج۲، ص۲۵۴.

۳. **و همچنین:** «عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: لَمَّا جَلَسَ عَلِیٌّ ؈ فِی الْخِلَافَةِ وَ بَایَعَهُ النَّاسُ خَرَجَ إِلَی الْمَسْجِدِ مُتَعَمِّماً بِعِمَامَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَابِساً بُرْدَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُتَنَعِّلًا نَعْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُتَقَلِّداً سَیْفَ رَسُولِ اللَّهِ فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ فَجَلَسَ عَلَیْهِ مُتَحَنِّکاً ثُمَّ شَبَّکَ بَیْنَ أَصَابِعِهِ فَوَضَعَهَا أَسْفَلَ بَطْنِهِ ثُمَّ قَالَ یَا مَعْشَرَ النَّاسِ سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی هَذَا سَفَطُ الْعِلْمِ هَذَا لُعَابُ رَسُولِ اللَّهِ هَذَا مَا زَقَّنِی رَسُولُ اللَّهِ زَقّاً زَقّاً سَلُونِی فَإِنَّ عِنْدِی عِلْمَ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ ثُنِیَتْ لِی وِسَادَةٌ فَجَلَسْتُ عَلَیْهَا لَأَفْتَیْتُ أَهْلَ التَّوْرَاةِ بِتَوْرَاتِهِمْ حَتَّی تَنْطِقَ التَّوْرَاةُ فَتَقُولَ صَدَقَ عَلِیٌّ مَا کَذَبَ لَقَدْ أَفْتَاکُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِیَّ وَ أَفْتَیْتُ أَهْلَ الْإِنْجِیلِ بِإِنْجِیلِهِمْ حَتَّی یَنْطِقَ الْإِنْجِیلُ فَیَقُولَ صَدَقَ عَلِیٌّ مَا کَذَبَ لَقَدْ أَفْتَاکُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِیَّ وَ أَفْتَیْتُ أَهْلَ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ حَتَّی یَنْطِقَ الْقُرْآنُ فَیَقُولَ صَدَقَ عَلِیٌّ مَا کَذَبَ لَقَدْ أَفْتَاکُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِیَّ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْقُرْآنَ لَیْلًا وَ نَهَاراً فَهَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ یَعْلَمُ مَا نَزَلَ فِیهِ وَ لَوْ لَا آیَةٌ فِی کِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَأَخْبَرْتُکُمْ بِمَا کَانَ وَ بِمَا یَکُونُ وَ بِمَا هُوَ کَائِنٌ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ وَ هِیَ هَذِهِ الْآیَةُ یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ ثُمَّ قَالَ ؈ سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی فَوَ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ سَأَلْتُمُونِی عَنْ آیَةٍ آیَةٍ فِی لَیْلٍ أُنْزِلَتْ أَوْ فِی نَهَارٍ أُنْزِلَتْ مَکِّیِّهَا وَ مَدَنِیِّهَا سَفَرِیِّهَا وَ حَضَرِیِّهَا نَاسِخِهَا وَ مَنْسُوخِهَا وَ مُحْکَمِهَا وَ مُتَشَابِهِهَا وَ تَأْوِیلِهَا وَ تَنْزِیلِهَا إِلَّا أَخْبَرْتُکُمْ... ثُمَّ قَالَ ؈ سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی فَقَامَ إِلَیْهِ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَی الْمَسْجِدِ مُتَوَکِّیاً عَلَی عُکَّازَةٍ فَلَمْ یَزَلْ یَتَخَطَّی النَّاسَ حَتَّی دَنَا مِنْهُ فَقَالَ یَا أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ دُلَّنِی عَلَی عَمَلٍ إِذَا أَنَا عَمِلْتُهُ نَجَّانِیَ اللَّهُ مِنَ النَّارِ فَقَالَ لَهُ اسْمَعْ یَا هَذَا ثُمَّ افْهَمْ ثُمَّ اسْتَیْقِنْ قَامَتِ الدُّنْیَا بِثَلَاثَةٍ بِعَالِمٍ نَاطِقٍ مُسْتَعْمِلٍ لِعِلْمِهِ وَ بِغَنِیٍّ لَا یَبْخَلُ بِمَالِهِ عَلَی أَهْلِ دِینِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ بِفَقِیرٍ صَابِرٍ فَإِذَا کَتَمَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ وَ بَخِلَ الْغَنِیُّ وَ لَمْ یَصْبِرِ الْفَقِیرُ فَعِنْدَهَا الْوَیْلُ وَ الثُّبُورُ وَ عِنْدَهَا یُعْرَفُ الْعَارِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّ الدَّارَ قَدْ رَجَعَتْ إِلَی بَدْئِهَا أَیْ إِلَی الْکُفْرِ بَعْدَ الْإِیمَانِ أَیُّهَا السَّائِلُ فَلَا تَغْتَرَّنَّ بِکَثْرَةِ الْمَسَاجِدِ وَ جَمَاعَةِ أَقْوَامٍ أَجْسَادُهُمْ مُجْتَمِعَةٌ وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّی أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا النَّاسُ ثَلَاثَةٌ زَاهِدٌ وَ رَاغِبٌ وَ صَابِرٌ فَأَمَّا الزَّاهِدُ فَلَا یَفْرَحُ بِشَیْءٍ مِنَ الدُّنْیَا أَتَاهُ وَ لَا یَحْزَنُ عَلَی شَیْءٍ مِنْهَا فَاتَهُ وَ أَمَّا الصَّابِرُ فَیَتَمَنَّاهَا بِقَلْبِهِ فَإِنْ أَدْرَکَ مِنْهَا شَیْئاً صَرَفَ عَنْهَا نَفْسَهُ لِمَا یَعْلَمُ مِنْ سُوءِ عَاقِبَتِهَا وَ أَمَّا الرَّاغِبُ فَلَا یُبَالِی مِنْ حِلٍّ أَصَابَهَا أَمْ مِنْ حَرَامٍ قَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَمَا عَلَامَةُ الْمُؤْمِنِ فِی ذَلِکَ الزَّمَانِ قَالَ یَنْظُرُ إِلَی مَا أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَیْهِ مِنْ حَقٍّ فَیَتَوَلَّاهُ وَ یَنْظُرُ إِلَی مَا خَالَفَهُ فَیَتَبَرَّأُ مِنْهُ وَ إِنْ کَانَ حَبِیباً قَرِیباً قَالَ صَدَقْتَ وَ اللَّهِ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ثُمَّ غَابَ الرَّجُلُ فَلَمْ نَرَهُ وَ طَلَبَهُ النَّاسُ فَلَمْ یَجِدُوهُ فَتَبَسَّمَ عَلِیٌّ ؈ عَلَی الْمِنْبَرِ ثُمَّ قَالَ مَا لَکُمْ هَذَا أَخِی الْخَضِرُ ؈ ثُمَّ قَالَ ؈ سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی فَلَمْ یَقُمْ إِلَیْهِ أَحَدٌ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ وَ صَلَّی عَلَی نَبِیِّهِ ﷺ ثُمَّ قَالَ لِلْحَسَنِ ؈ یَا حَسَنُ قُمْ فَاصْعَدِ الْمِنْبَرَ فَتَکَلَّمْ بِکَلَامٍ لَا یُجَهِّلُکَ قُرَیْشٌ مِنْ بَعْدِی فَیَقُولُونَ إِنَّ الْحَسَنَ لَا یُحْسِنُ

شَیْئاً قَالَ الْحَسَنُ ﷺ یَا أَبَتِ کَیْفَ أَصْعَدُ وَ أَتَکَلَّمُ وَ أَنْتَ فِی النَّاسِ تَسْمَعُ وَ تَرَی قَالَ لَهُ بِأَبِی وَ أُمِّی أُوَارِی نَفْسِی عَنْکَ وَ أَسْمَعُ وَ أَرَی وَ لَا تَرَانِی فَصَعِدَ الْحَسَنُ ﷺ الْمِنْبَرَ»؛ اصبغ بن نباته گوید چون حضرت علی ﷺ به خلافت مستقر شد و مردم با او بیعت کردند به مسجد آمد عمامه رسول خدا را بر سر داشت و بُرد او را بر تن و نعلین او را در پا و شمشیر او را بر کمر بالای منبر رفت و با تحت الحنک نشست و انگشتان در هم نمود و فرمود ای گروه مردم ای از من پرسش کنید پیش از آنکه مرا نیابید این سبد علم است و این شیره دهان رسول خداست، اینست که رسول خدا به خوبی در نای من فروریخته از من بپرسید که علم اولین و آخرین نزد من است و اگر مسند برایم بیندازند و بر آن نشینم به اهل تورات از تورات خودشان فتوی دهم تا جایی که تورات به سخن آید و گوید درست گفت علی و دروغ نگفت براستی شما را به همان فتوی داد که در من نازل شده و به اهل انجیل از انجیل خودشان فتوا دهم تا جایی که انجیل به سخن آید و گوید درست گفت علی و دروغ نگفت براستی شما را به همان فتوا داد که در من نازل شده و اهل قرآن را به قرآن فتوی دهم تا قرآن بسخن آید و گوید علی راست گفته و دروغ نگفته هر آینه به شما همان را فتوی داده که در من نازل شده شما که شب و روز قرآن می خوانید در میان شما کسی است که بداند چه در آن نازل شده؟ و اگر یک آیه در قرآن نبود شما را خبر می دادم بآنچه بود و باشد و خواهد بود تا روز قیامت و آن این است «محو کند خدا هر چه راه خواهد و برجا دارد هر چه را خواهد و دفتر کل نزد او است»:سپس فرمود از من بپرسید پیش از آنم که نیابید به آن که دانه را شکافت و نفس را آفرید اگر از من بپرسید از هر آیه که در شب نازل شده یا روز در مکه، یا در مدینه، در سفر یا حضر ناسخ است یا منسوخ، محکم باشد یا متشابه تأویل باشد یا تنزیل آن را به شما خبر دهم... سپس فرمود از من بپرسید پیش از آنکه مرا از دست بدهید مردی از دورترین نقاط مسجد تکیه بر عصا گام بر مردم نهاد و آمد تا نزدیک آن حضرت رسید و عرض کرد یا امیر المؤمنین مرا به کاری رهنماکه چون انجام دهم از دوزخ نجاتم دهد فرمود ای شخص حاضر بشنو و بفهم و یقین کن دنیا بر سه کس استوار است به دانشمند سخنوری که به علم خود عمل کند و به توانگری که به مال خود بر دینداران بخل نورزد و به درویش شکیبا، چون دانشمند علم خود را نهفته دارد و توانگر از مالش دریغ کند و فقیر صبر نکند وای، صد وای، در اینجا است که عارفان درک کنند دنیا به کفر برگشته. ای سؤال کننده بسیاری مساجد تو را نفریبد و جماعتی که تنشان با هم فراهم است و دلشان پراکنده، ای مردم همانا بشر سه قسمند زاهد و راغب و صابر زاهد نه برای دنیا شاد شود و نه بدان چه از دستش رود غمدیده گردد، صابر به دل آرزوی دنیا کند و اگر به چیزی از آن دست یافت رو گرداند برای اینکه بدعاقبتی آن را می داند ولی راغب به دنیا باک ندارد که از حلالش به دست آرد یا حرام، عرض کرد یا امیر المؤمنین نشانه مؤمن در این زمان چیست؟فرمود ملاحظه کند که خدا بر او چه حقی واجب کرده و آن را دوست دارد و ملاحظه کند چه کسی با او مخالفست ازآن بیزاری جوید اگر چه دوست و خویش او باشد، گفت به خدا راست گفتی یا امیر المؤمنین سپس آن مرد غائب شد و ما او را ندیدیم و مردم دنبالش گردیدند او را نیافتند علی ﷺ بر منبر لبخندی زد و فرمود چه می خواهید او برادرم خضر بود سپس فرمود بپرسیدم پیش از آنکه مرا نیابید کسی برنخاست خدا را حمد کرد و ستایش نمود و صلوات بر پیغمبر فرستاد و سپس فرمود ای حسن بر منبر آی و سخنی گو مبادا قریش پس از من تو را نشناسند. الأمالی، الشیخ الصدوق، ص۴۲۲؛ التوحید، الشیخ الصدوق، ص۳۰۴؛ الإختصاص، الشیخ المفید، ص۲۳۵؛ الإحتجاج؛ الطبرسی، ج ۱، ص ۳۸۹ با اختلاف کم.

و همچنین: عن عبایة بن ربعی قال سمعت علیا ؑ یقول: «سلونی قبل ان تفقدونی الا تسألون من عنده علـم المنایا والبلایا والأنساب». بصائر الدرجات، محمد بن الحسن بن الصفار، ص ۲۸۶؛ و با اختلاف کم: الثاقـب فی المناقب، ابن حمزة الطوسی، ص ۱۲۱؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۲۶، ص۱۴۶.

و همچنین: حاکم نیشابوری در المستدرک، ج۲، ص۳۵۲ و عبارته کذا: حدثنا أبو الطفیل عامر بن واثلـة قـال سمعت علیا [ؑ] قام فقال سلونی قبل أن تفقدونی ولن تسألوا بعدی مثلی ... هذا حدیث صحیح عال.

و باز حاکم نیشابوری در ج۲، ص۴۶۶ این گونه نقل می کند: حدثنا أبو الطفیل قال رأیت أمیر المؤمنین علـی بن أبی طالب [ؑ] قام علی المنبر فقال سلونی قبل أن لا تسألونی ولن تـسألوا بعـدی مثلـی... هـذا حـدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه.

و همچنین: «وعن أبی الطفیل قال : شهدت علیا [و هو یخطب وهو] یقول: سلونی (فوالله) لا تسألونی عن شئ [یکون إلی یوم القیامة] إلا أخبرتکم [حدثتکم به]، وسلونی عن کتاب الله ، فوالله ما من آیة إلا وأنا أعلم أبلیل نزلت أم بنهار ، (أم فی سهل) أم فی جبل.»

و به همین مضمون با اختلاف در عبارت و یا با اختلاف از راوی:

منابع شیعه: تلخیص البیان فی مجازات القرآن، الشریف الرضی، ص۳۵؛ التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن (الملاحم والفتن)، السید ابن طاووس، ص۶۵؛ عین العبرة فی غبن العترة، السید أحمد آل طـاووس، ص۱۰؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمة، علی بن أبی الفتح الإربلی، ج۱، ص۱۱۴؛ التفسیر الـصافی، الفـیض الکاشـانی، ج۱، ص۱ ؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۳۶، ص۱۹۰.

منابع اهل تسنّن: أخبار مکة وما جاء فیها من الآثار، محمد بن عبد الله الأزرقی، ج۱، ص۵۰؛ الفتن، نعـیم بـن حماد المروزی، ص۲۰؛ الجوهرة فی نسب الإمام علی وآله، البری، ص۷۴ ؛ الجرح والتعدیل، ابن أبی حـاتم الرازی، ج۶، ص۱۹۲؛ تفسیر القرآن، عبـدالرزاق الـصنعانی، ج۳، ص۲۴۱؛ الاسـتیعاب، ابـن عبـد البـر، ج۳، ص۱۱۰۷؛ جامع بیان العلم وفضله، ابن عبد البر، ج ۱، ص۱۱۴؛ تفسیر الـسمعانی، الـسمعانی، ج۵، ص۲۵۰؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، الحاکم الحسکانی، ج۱، ص۴۲؛ تهذیب الکمال، المزی، ج۲۰، ص۴۸۷ و ج ۷ ، ص۲۹۷؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله الطبری، ص ۸۳؛ تفسیر القرآن العظیم (تفسیر ابـن کثیـر)، ابـن کثیر، ج۴، ص ۲۴۸؛ نظم درر السمطین، الزرنـدی الحنفـی، ص۱۲۵ و ۱۲۶؛ فـتح البـاری، ابـن حجـر، ج۸، ص۴۵۹؛ عمدة القاری، العینی، ج ۱۹، ص۱۹۰؛ الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن (تفسیر الثعالبی)، الثعالبی، ج۱، ص ۵۲؛ الجامع لأحکام القرآن (تفسیر القرطبی)، القرطبی، ج۱، ص۳۵؛ الإتقان فی علوم القرآن، جـلال الدین السیوطی، ج۲، ص۴۹۳؛ کنز العمـال، المتقـی الهنـدی، ج۲، ص۵۶۵؛ ینـابیع المـودة لـذوی القربـی، القندوزی، ج۲، ص۱۷۳.

و همچنین: «عن سعید بن المسیب قال: ما کان أحد من الناس [الصحابة] یقـول سـلونی غیـر علـی بـن أبـی طالب[ؑ]». بناء المقالة الفاطمیة فی نقض الرسالة العثمانیة، السید ابن طاووس، ص۲۰۲.

منابع اهل تسنّن: الاستیعاب، ابن عبد البر، ج۳، ص۱۱۰۳؛ جـامع بیـان العلـم وفـضله، ابـن عبـد البـر، ج۱، ص۱۱۴؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، الحاکم الحسکانی، ج۱، ص۴۲؛ أسد الغابة، ابن الأثیر، ج۴، ص۲۲؛ الریاض النضرة فی مناقب العشرة، أبی جعفر أحمد (المحب الطبری)، ج۳، ص۱۶۶؛ ذخائر العقبی، أبی جعفر أحمد (المحب الطبری)، ص ۸۳؛ الوافی بالوفیات، الصفدی، ج ۲۱، ص۱۷۹؛ کنـز العمـال، المتقـی الهنـدی،

ج۱۳، ص۱۳۰؛ ینابیع المودة لذوی القربی، القندوزی، ج۲، ص۱۷۳؛ الإکمال فی أسماء الرجال، الخطیب التبریزی، ص۱۲۸.

و همچنین: «سلونی قبل أن لا تسألونی، ولن تسألوا بعدی مثلی». زبدة التفاسیر، ملافتح الله کاشانی، ج۶، ص۴۶۴؛

منابع اهل تسنن: جامع البیان عن تأویل آی القرآن، محمد بن جریر الطبری، ج۱۳، ص۲۸۹؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، الحاکم الحسکانی، ج۱، ص ۴۰ و ۴۴ (و عبارته: سلونی یا أهل الکوفة قبل أن لا تسألونی).

۴. **و همچنین:** «عَنْ سُوَیْدِ بْنِ غَفَلَةَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبِ الْقَصْرَ فَوَجَدْتُهُ جَالِساً وَ بَیْنَ یَدَیْهِ صَحِیفَةٌ فِیهَا (إناء فیه) لَبَنٌ حَازِرٌ أَجِدُ رِیحَهُ مِنْ شِدَّةِ حُمُوضَتِهِ وَ فِی یَدِهِ رَغِیفٌ أَرَى قُشَارَ الشَّعِیرِ فِی وَجْهِهِ وَ هُوَ یَکْسِرُ بِیَدِهِ أَحْیَاناً فَإِذَا غَلَبَهُ کَسَرَهُ بِرُکْبَتِهِ وَ طَرَحَهُ فِیهِ فَقَالَ ادْنُ فَأَصِبْ مِنْ طَعَامِنَا هَذَا قُلْتُ إِنِّی صَائِمٌ ...»؛ سوید بن غفله گفت یک روزی به خدمت علی بن ابی طالب ﷺ رفتم در بالای خانه نشسته بود و کاسه از ماست پیش وی نهاده بود و از شدت ترشی که داشت بوی آن به مشام من می رسید، و در دست مبارکش نانی بود به غایت خشک که پوست نخاله جو بر روی آن ظاهر بود و می‌شکست و در آنجا ریزه می‌کرد و گاهی از خشکی به زانوی مبارک گذاشته می شکست به من گفت که: پیش بنشین و با من موافقت کن در طعام، گفتم: که روزه دارم. کشف الغمة فی معرفة الأئمة، علی بن أبی الفتح الإربلی، ج۱، ص ۱۶۲؛ تنبیه الخواطر ونزهة النواظر (مجموعة ورام)، ورام بن أبی فراس المالکی الاشتری، ج ۱، ص۱۶۲؛ المحجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء، الفیض الکاشانی، ج۴، ص۱۹۰؛ حلیة الأبرار، السید هاشم البحرانی، ج ۲، ص۲۳۱؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۴۰، ص۳۳۱؛ مستدرک الوسائل، میرزا حسین النوری الطبرسی، ج ۷، ص۳۶۳ و ج ۱۶، ص ۲۹۹.

منابع اهل تسنّن: المناقب، الموفق الخوارزمی، ص۱۱۸؛ ربیع الأبرار ونصوص الأخبار، الزمخشری، ج ۳، ص۲۲۱.

۵. و اما عبارات مختلفی که در اعتراف عمر ذکر کرده‌اند عبارتند از :

العبارة الأولی: «عن مسروق بن الأجدع قال: رکب عمر بن الخطاب منبر رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قال: أیها الناس ما إکثارکم فی صداق النساء؟ وقد کان رسول الله صلی الله علیه وسلم وأصحابه والصدقات فیما بینهم أربعمائة درهم فما دون ذلک، ولو کان الاکثار فی ذلک تقوی عند الله أو کرامة لم تسبقوهم إلیها، فلا أعرفن ما زاد رجل فی صداق امرأة علی أربعمائة درهم . قال: ثم نزل فاعترضته امرأة من قریش فقالت: یا أمیر المؤمنین نهیت الناس أن یزیدوا فی مهر النساء علی أربعمائة درهم؟ قال : نعم. فقالت: أما سمعت ما أنزل الله فی القرآن؟ قال : وأی ذلک؟ فقالت : أما سمعت الله یقول : ﴿وآتیتم إحداهن قنطارا﴾؟ قال : فقال اللهم غفرا، کل الناس أفقه من عمر، ثم رجع فرکب المنبر فقال: أیها الناس إنی کنت نهیتکم أن تزیدوا النساء فی صدقاتهن علی أربعمائة درهم فمن شاء أن یعطی من ماله – أو فمن طابت نفسه – فلیفعل .

منابع اهل تسنن: أخرجه أبو یعلی فی مسنده الکبیر، وسعید بن منصور فی سننه، والمحاملی فی أمالیه، و ابن الجوزی فی سیرة عمر، ص۱۲۹؛ و ابن کثیر فی تفسیره، ج۱، ص۴۶۷ عن أبی یعلی (وقال : إسناده جید قوی)؛ و الهیثمی فی مجمع الزوائد، ج۴، ص۲۸۴؛ و السیوطی فی الدر المنثور، ج۲، ص۱۳۳؛ و فی جمع الجوامع کما فی ترتیبه، ج۸، ص۲۹۸؛ و فی الدرر المنتثرة، ص۲۴۳ (نقلا عن سبعة من الحفاظ ومنهم أحمد وابن حبان والطبرانی)؛ و ذکره الشوکانی فی فتح القدیر، ج۱، ص۴۰۷؛ و العجلونی فی کشف الخفاء، ج۱؛

ص ۲۶۹ (نقلا عن أبی یعلی وقال: سنده جید)؛ و ابن درویش الحوت فی أسنی المطالب، ص۱۶۶ (وقال : حدیث کل أحد أعلم أو أفقه من عمر . قاله عمر لما نهی عن المغالاة فی الصداق وقالت امرأة : قال الله ﴿وآتیتم إحدیهن قنطارا﴾ رواه أبو یعلی وسنده جید ، وعند البیهقی منقطع).

العبارة الثانیة: عن عبد الله بن مصعب قال قال عمر بن الخطاب: «لا تزیدوا فی مهور النساء علی أربعین أوقیة وإن کانت بنت ذی الفضة (یعنی یزید بن الحصین الحارثی) فمن زاد ألقیت الزیادة فی بیت المال، فقامت امرأة من صف النساء طویلة فی أنفها قطس فقالت: ما ذاک لک. قال: ولم؟ قالت: إن الله تعالی یقول: ﴿وآتیتم إحداهن قنطارا﴾. الآیة. فقال عمر: امرأة أصابت ورجل أخطأ»

منابع اهل تسنن: أخرجه الزبیر بن بکار فی الموفقیات، و ابن عبد البر فی جامع العلم کما فی مختصره، ص۶۶؛ و ابن الجوزی فی سیرة عمر، ص۱۲۹؛ و فی کتابه: الأذکیاء، ص۱۶۲؛ و القرطبی فی تفسیره، ج۵، ص۹۹؛ و ابن کثیر فی تفسیره، ج۱، ص۴۶۷؛ و السیوطی فی الدر المنثور، ج۲، ص۱۳۳؛ و فی جمع الجوامع کما فی الکنز، ج۸، ص۲۹۸ عن ابن بکار وابن عبد البر ، والسندی فی حاشیة سنن ابن ماجة، ج۱، ص۵۸۴؛ و العجلونی فی کشف الخفاء، ج۱، ص ۲۷۰ ، و ج۲، ص۱۱۸ .

عبارة ثالثة: «أخرج البیهقی فی سننه الکبری، ج۷، ص۲۳۳ عن الشعبی قال: خطب عمر بن الخطاب الناس فحمد الله وأثنی علیه و قال: ألا لا تغالوا فی صداق النساء فإنه لا یبلغنی عن أحد ساق أکثر من شیء ساقه رسول الله صلی الله علیه [و آله] وسلم أو سبق إلیه إلا جعلت فضل ذلک فی بیت المال ثم نزل، عرضت له امرأة من قریش فقالت: یا أمیر المؤمنین أکتاب الله تعالی أحق أن یتبع أو قولک؟ قال: بل کتاب الله تعالی، فما ذاک؟ قالت: نهیت الناس آنفا أن یغالوا فی صداق النساء والله تعالی یقول فی کتابه: ﴿وآتیتم إحداهن قنطارا فلا تأخذوا منه شیئا﴾. فقال عمر: کل أحد أفقه من عمر. مرتین أو ثلاثا. الحدیث»

منابع اهل تسنن: و ذکره السیوطی فی جمع الجوامع کما فی الکنزج ۸، ص ۲۹۸ نقلا عن سنن سعید بن منصور والبیهقی، و رواه السندی فی حاشیة السنن لابن ماجة، ج ۱، ص۵۸۳، و العجلونی فی کشف الخفاء، ج۱، ص ۲۶۹ و ج۲، ص۱۱۸ .

العبارة الرابعة: «قام عمر خطیبا فقال: أیها الناس لا تغالوا بصداق النساء فلو کانت مکرمة فی الدنیا أو تقوی عند الله لکان أولاکم بها رسول الله صلی الله علیه [و آله] وسلم، ما أصدق امرأة من نسائه أکثر من اثنی عشر أوقیة، فقامت إلیه امرأة فقالت له: یا أمیر المؤمنین! لم تمنعنا حقا جعله الله لنا؟ والله یقول: ﴿وآتیتم إحداهن قنطارا﴾. فقال عمر کل أحد أعلم من عمر، ثم قال لأصحابه: تسمعوننی أقول مثل القول فلا تنکرونه علی حتی ترد علی امرأة لبست من أعلم النساء»

منابع اهل تسنن: تفسیر الکشاف، ج۱، ص ۳۵۷ ، شرح صحیح البخاری للقسطلانی ،ج ۸ ،ص ۵۷ .

العبارة الخامسة: «قال عمر علی المنبر: لا تغالوا بصدقات النساء، فقالت امرأة: أنتبع قولک أم قول الله: ﴿وآتیتم إحداهن قنطارا﴾؟ فقال عمر: کل أحد أعلم من عمر، تزوجوا علی ما شئتم»

منابع اهل تسنن: تفسیر النسفی هامش تفسیر الخازن، ج ۱ ص، ۳۵۳ ؛ کشف الخفاء، ج ۱، ص ۳۸۸ .

العبارة السادسة: «إن عمر قال علی المنبر: ألا لا تغالوا فی مهور نساءکم فقامت امرأة فقالت: یا ابن الخطاب الله یعطینا وأنت تمنعنا؟ وتلت الآیة فقال: کل الناس أفقه منک یا عمر»

منابع اهل تسنن: تفسیر القرطبی، ج ۵، ص ۹۹ ؛ تفسیر النیسابوری، ج۱، سورة النساء ؛ تفسیر الخازن، ج ۱،

ص ۳۵۳ ؛ الفتوحات الإسلامية، ج ۲ ص ۴۷۷ وزاد فيه: حتى النساء.

العبارة السابعة: قال عمر مرة: لا يبلغنى أن امرأة تجاوز صداقها صداق نساء النبى إلا ارتجعت ذلک منها، فقالت له امرأة: ما جعل الله لک ذلک إنه تعالى قال: ﴿وآتيتم إحداهن قنطارا﴾. الآية. فقال: كل الناس أفقه من عمر حتى ربات الحجال، ألا تعجبون من إمام أخطأ وامرأة أصابت؟ فاضلت إمامكم ففضلته (فنضلته). و فى لفظ الخازن: امرأة أصابت وأمير أخطأ وفى لفظ القرطبى: أصابت امرأة وأخطأ عمر. و فى لفظ الرازى فى أربعينه، ص۴۶۷ : كل الناس أفقه من عمر حتى المخدرات فى البيوت. و فى لفظ الباقلانى فى التمهيد، ص۱۹۹: امرأة أصابت و رجل أخطأ، و أمير ناضل فنضل، كل الناس أفقه منك يا عمر!

العبارة الثامنة: « صعد عمر المنبر فقال: أيها الناس لا تزيدوا فى مهور النساء على أربعمائة درهم فمن زاد ألقيت زيادته فى بيت مال المسلمين فهاب الناس أن يكلموه فقامت امرأة فى يدها طول فقالت له: كيف يحل لک هذا؟ والله يقول : ﴿وآتيتم إحداهن قنطارا فلا تأخذوا منه شيئا﴾. فقال عمر: امرأة أصابت و رجل أخطأ»

منبع اهل تسنن: المستطرف، ج ۱، ص ۷۰ .

علامه امینی (الغدیر، ج۶، ص ۹۹) در رابطه با این خطبه می‌فرماید:

جمع الحاكم النيسابورى طرق هذه الخطبة لعمر بن الخطاب فى جزء كبير كما قاله فى المستدرک، ج۲، ص۱۷۷ وقال : تواترت الأسانيد الصحيحة بصحة خطبة عمربن خطاب بذلک. و أقره الذهبى فى تلخيص المستدرک؛ وأخرجها الخطيب البغدادى فى تاريخه، ج۳، ص۲۵۷ بعدة طرق وصححها غير أنه لم يذكر تمام الحديث بل يذكر الخطبة فحسب ثم يقول. الحديث بطوله . فى تاريخ ابن كثير ۷ ص ۸۱ ، ۱۳۹ ، الإصابة، ج ۴ ص۴۹۲، الفتوحات الإسلامية ۲ ص ۴۷۲».

۶. **همچنین:** «مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِیَادٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِی یَحْیَی الْمَدَائِنِیِّ عَنْ أَبِی هَارُونَ الْعَبْدِیِّ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ قَالَ: كُنْتُ حَاضِراً لَمَّا هَلَکَ أَبُو بَكْرٍ وَ اسْتَخْلَفَ عُمَرَ أَقْبَلَ یَهُودِیٌّ مِنْ عُظَمَاءِ یَهُودِ یَثْرِبَ وَ تَزْعُمُ یَهُودُ الْمَدِینَةِ أَنَّهُ أَعْلَمُ أَهْلِ زَمَانِهِ حَتَّی رُفِعَ إِلَی عُمَرَ فَقَالَ لَهُ یَا عُمَرُ إِنِّی جِئْتُکَ أُرِیدُ الْإِسْلَامَ فَإِنْ أَخْبَرْتَنِی عَمَّا أَسْأَلُکَ عَنْهُ فَأَنْتَ أَعْلَمُ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ جَمِیعِ مَا أُرِیدُ أَنْ أَسْأَلَ عَنْهُ قَالَ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ إِنِّی لَسْتُ هُنَاکَ لَكِنِّی أُرْشِدُکَ إِلَی مَنْ هُوَ أَعْلَمُ أُمَّتِنَا بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ جَمِیعِ مَا قَدْ تَسْأَلُ عَنْهُ وَ هُوَ ذَاکَ فَأَوْمَأَ إِلَی عَلِیٍّ ﷺ فَقَالَ لَهُ الْیَهُودِیُّ یَا عُمَرُ إِنْ كَانَ هَذَا كَمَا تَقُولُ فَمَا لَکَ وَ لِبَیْعَةِ النَّاسِ وَ إِنَّمَا ذَاکَ أَعْلَمُكُمْ فَزَبَرَهُ عُمَرُ ثُمَّ إِنَّ الْیَهُودِیَّ قَامَ إِلَی عَلِیٍّ ﷺ فَقَالَ لَهُ أَنْتَ كَمَا ذَكَرَ عُمَرُ فَقَالَ وَ مَا قَالَ عُمَرُ فَأَخْبَرَهُ قَالَ فَإِنْ كُنْتَ كَمَا قَالَ سَأَلْتُکَ عَنْ أَشْیَاءَ أُرِیدُ أَنْ أَعْلَمَ هَلْ یَعْلَمُهُ أَحَدٌ مِنْكُمْ فَأَعْلَمَ أَنَّكُمْ فِی دَعْوَاكُمْ خَیْرُ الْأُمَمِ وَ أَعْلَمُهَا صَادِقِینَ وَ مَعَ ذَلِکَ أَدْخُلُ فِی دِینِكُمُ الْإِسْلَامِ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ﷺ نَعَمْ أَنَا كَمَا ذَكَرَ لَکَ عُمَرُ سَلْ عَمَّا بَدَا لَکَ أُخْبِرْکَ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ...»؛ ابو سعید خدری گوید: زمانی که ابو بکر مرد و عمر را در جای خود نشاند، من حاضر بودم که مردی از بزرگان یهود مدینه نزد عمر آمد، و یهودیان مدینه معتقد بودند که دانشمندترین مردم زمان خود است، تا نزدیک عمر رسید گفت: ای عمر! من نزد تو آمده‌ام و می خواهم مسلمان شوم. اگر هر چه پرسیدم جواب گفتی، می دانم تو دانشمندترین اصحاب محمد نسبت به قرآن و سنت و آنچه می خواهم از تو بپرسم هستی.عمر گفت من چنین نیستم، ولی ترا راهنمایی می کنم به کسی که دانشمندترین امت است نسبت به قرآن و سنت و آنچه از او بپرسی، و او این مرد است آنگاه اشاره به علی ﷺ کرد.یهودی گفت اگر چنین است که می گوئی چرا مردم با تو بیعت کنند، در صورتی که او دانشمندترین شما باشد؟.عمر با

او درشتی کرد. یهودی به جانب علی ﷺ رفت و گفت: تو چنانی که عمر گفت؟ فرمود: عمر چه گفت؟ یهودی گزارش را بیان کرد و گفت: اگر تو چنانی که او گوید: من مطالبی از تو می پرسم می خواهم بدانم کسی از شما آنها را می داند تا معلوم شود شما که ادعا می کنید، بهترین و داناترین امتها هستید راست می گوئید، بعلاوه خودم هم در دین شما که اسلام است وارد می شوم.امیر المؤمنین ﷺ فرمود: من چنانم که عمر به تو گفت، هر چه خواهی بپرس، به تو جواب می گویم ان شاء اللّه... الکافی، الشیخ الکلینی، ج ۱، ص ۵۳۱؛ الغیبة، الشیخ الطوسی، ص ۱۵۲؛ کشف الغمة، الإربلی، ج ۳، ص ۳۱۰ ؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۳۰، ص ۱۰۶ و ج ۳۶، ص ۳۸۰.

«علامه امینی در الغدیر، ج ۶، ص ۲۶۸؛ در پایان روایتی که از ابوالطفیل وارد شده و در ضمن آن آمده: «إذ أتاه یهودی من یهود المدینة ... حتی وقف علی عمر فقال له: یا امیر المؤمنین أیکم أعلم بنبیکم و بکتاب نبیکم حتی أسأله عما أرید فأشار له عمر إلی علی بن أبی طالب فقال: هذا أعلم بنبینا و بکتاب نبینا» می گوید: أخرجه الحافظ العاصمی فی زین الفتی فی شرح سورة هل أتی . وفی الحدیث سقط کما تری ، وفیه نص عمر علی أن علیا أعلم الأمة بنبیها وبکتابه.»

در منابع زیر نیز آمده است که عمربن خطاب اعتراف کرده به این که امیرالمؤمنین ﷺ اعلم امتِ پیامبر ﷺ می‌باشد:

منابع شیعه: الکافی، الشیخ الکلینی، ج ۷، ص ۴۰۱ و ص ۴۲۴ (و عبارته کذا «قال عمر: سمعت النبی یقول اعلمکم علی بن ابی طالب»)؛ من لا یحضره الفقیه، الشیخ الصدوق، ج ۳، ص ۴۲؛ خصائص الأئمة، الشریف الرضی، ص ۸۴؛ تهذیب الأحکام، الشیخ الطوسی، ج ۶، ص ۳۰۶ و ج ۶، ص ۲۸۰ ؛ إرشاد القلوب، الحسن بن محمد الدیلمی، ج ۲، ص ۳۱۹؛ وسائل الشیعة، الحرالعاملی، ج ۲۸، ص ۲۳۹ و ج ۲۷، ص ۲۸۲؛ غایة المرام، السید هاشم البحرانی، و ج ۱، ص ۲۱۴، و ج ۵، ص ۲۷۳؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۴۰، ص ۳۰۵ – ۳۰۶ و ج ۴۰، ص ۳۱۲ و ج ۱۰۱، ص ۳۲۰.

۷. «عن ابن عبّاس قال: قال رسول الله ﷺ: أنا مدینة العلم وعلیٌّ بابها، فمن أراد العلم فلیأت الباب». شرح الأخبار، القاضی النعمان المغربی، ج ۱، ص ۸۹؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، الشیخ الطبرسی، ج ۱، ص ۳۱۷؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۳۱۴؛ الفضائل، شاذان بن جبرئیل القمی، ص ۹۶؛ الثاقب فی المناقب، ابن حمزه الطوسی، ص ۱۳۰؛ کشف الیقین، العلامة الحلی، ص ۵۱؛ عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب إمام الأبرار، ابن البطریق، ص ۲۹۳ .

منابع اهل تسنّن: مناقب علی بن أبی طالب ﷺ، ابن المغازلی، ص ۸۷ الی ص ۹۱؛ المستدرک، الحاکم النیسابوری، ج ۳، ص ۱۲۶ و قال: « هذا حدیث صحیح الاسناد»؛ المناقب، الموفق الخوارزمی، ص ۸۲ – ۸۳؛ الجامع الصغیر، جلال الدین السیوطی، ج ۱، ص ۴۱۵.

و همچنین: «عن علیّ ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: أنا مدینة العلم وعلیّ بابها، [ولا تؤتی البیوت إلاّ من أبوابها]». عیون أخبار الرضا، الشیخ الصدوق، ج ۲، ص ۷۱؛ عمدة عیو ن صحاح الاخبار فی مناقب إمام الأبرار، ابن البطریق، ص ۲۹۳؛ غایه المرام، البحرانی، ج ۵، ص ۲۲۵؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۴۰، ص ۲۰۱.

منابع اهل تسنّن: مناقب علی بن أبی طالب ﷺ، ابن المغازلی، ص ۸۸؛ ینابیع المودة لذوی القربی، القندوزی، ج ۱، ص ۲۲۰.

و همچنین: «عن ابن عباس ان رسول الله ﷺ قال: انا مدینة العلم وعلی بابها فمن أراد بابها فلیأت علیا.»

منابع اهل تسنن: معارج الوصول إلی معرفة فضل آل الرسول، الشیخ محمد الزرندی الحنفی، ص ۴۷؛ نظم درر السمطین، الشیخ محمد الزرندی الحنفی، ص ۱۱۳.

و همچنین: «عن أمیر المؤمنین ﷺ، قال: قال لی رسول الله ﷺ علی منبره:... یا علی، أنا مدینة العلم وأنت بابها، وهل تؤتی المدینة إلا من بابها.». تفسیر فرات الکوفی، فرات بن إبراهیم الکوفی، ص ۲۶۵؛ الأمالی، الشیخ الصدوق، ص ۶۵۵؛ الفصول المهمة فی أصول الأئمة، الحر العاملی، ج ۱، ص ۵۵۰.

و همچنین:« قال النبی ﷺ : أنا مدینة العلم ، وعلی بابها ، ولا [ما] تؤتی المدینة إلا من بابها [الباب] .» کفایة الأثر، الخزاز القمی، ص۱۸۴تفسیر مجمع البیان، الشیخ الطبرسی، ج ۲، ص ۲۸.

و همچنین: «...قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ مُوسَی الرِّضَا ﷺ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ أَبِیهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طالِب ﷺ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ یَا عَلِیُّ أَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَ أَنْتَ الْبَابُ کَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ یَصِلُ إِلَی الْمَدِینَة إِلَّا مِنَ الْبَابِ». عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب إمام الأبرار، ابن البطریق، ص۲۹۴؛ نهج الإیمان ، ابن جبر ، ص ۳۴۲؛ الدر النظیم، یوسف بن حاتم الشامی المشغری العاملی، ص ۳۰۶؛ غایة المرام، السید هاشم البحرانی ، ج ۵ ، ص ۲۲۷

منابع اهل تسنن: مناقب علی بن أبی طالب ﷺ، ابن المغازلی، ص ۹۱؛ ینابیع المودة لذوی القربی، القندوزی، ج ۱ ، ص ۲۲۰.

و همچنین: «عن جعفر بن محمد قال : قال رسول الله ﷺ: أنا المدینة وعلی بابها ولن تدخل علی مدینتی إلا من بابها .» مناقب الإمام أمیر المؤمنین، محمد بن سلیمان الکوفی، ج ۲، ص ۵۵۸

و همچنین: «عَنْ حَمْزَةَ بْنِ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِی عَنْ أَبِیهِ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ یَقُولُ أَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْیَقْتَبِسْهُ مِنْ عَلِی.»؛ شنیدم از رسول خدا ﷺ که می فرمود: من شهر علم و دانشم، و علی در آن شهر است، پس هر که علم (و دانش) خواهد باید آن را از علی فرا گیرد. الإرشاد، الشیخ المفید، ج ۱، ص ۳۳.

و همچنین: «أَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ، وَ عَلِیٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْیَأْتِ الْمَدِینَةَ مِنْ بَابِهَا کَمَا أَمَرَ اللَّهُ فَقَالَ: ﴿وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها﴾. الأمالی، الشیخ الطوسی، ص ۵۵۹.

۸. **و همچنین:** وَ رَوَی شَیْخُنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْبَلْخِیُّ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ کُهَیْلٍ عَنِ الْمُسَیَّبِ بْنِ نَجَبَةَ قَالَ: بَیْنَا عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَخْطُبُ إِذْ قَامَ أَعْرَابِیٌّ فَصَاحَ: وَا مَظْلِمَتَاهْ! فَاسْتَدْنَاهُ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا دَنَا [مِنْهُ] قَالَ [لَهُ]: إِنَّمَا لَکَ مَظْلِمَةٌ وَاحِدَةٌ، وَ أَنَا قَدْ ظُلِمْتُ عَدَدَ الْمَدَرِ وَ الْوَبَرِ. بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۳۴، ص ۳۳۷؛
منبع اهل تسنن: شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۶.

و همچنین: «أن أعرابیا أتی أمیر المؤمنین ﷺ وهو فی المسجد. فقال: مظلوم. قال: أدن منی. فدنا، فقال: یا أمیرالمؤمنین مظلوم. قال: أدن. فدنا حتی وضع یدیه علی رکبتیه قال: ما ظلامتک؟ فشکا ظلامته. فقال: یا أعرابی أنا أعظم ظلامة منک، ظلمنی المدر والوبر، ولم یبق بیت من العرب إلا وقد دخلت مظلمتی علیهم...». الخرائج والجرائح، قطب الدین الراوندی، ج ۱، ص ۱۸۰؛ مدینة المعاجز، السید هاشم البحرانی، ج۲، ص۱۸۷؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۴۲، ص ۱۸۷.

و همچنین: «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِیکٍ، عَنْ أَبِیهِ، قَالَ: صَعِدَ عَلِیٌّ ﷺ الْمِنْبَرَ یَوْمَ جُمُعَة، فَقَالَ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ، لَا یَقُولُهَا بَعْدِی إِلَّا کَذَّابٌ، مَا زِلْتُ مَظْلُوماً مُنْذُ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، أَمَرَنِی رَسُولُ اللَّه ﷺ بِقِتَالِ النَّاکِثِینَ

طَلْحَةَ وَ الزُّبَیْرِ، وَ الْقَاسِطِینَ مُعَاوِیَةَ وَ أَهْلِ الشَّامِ، وَ الْمَارِقِینَ وَ هُمْ أَهْلُ النَّهْرَوَانِ، وَ لَوْ أَمَرَنِی بِقِتَالِ الرَّابِعَةِ لَقَاتَلْتُهُم.» فضائل امیر المؤمنین، ابن عقدة الکوفی، ص۸۵؛ امالی الطوسی، الشیخ الطوسی، ص۷۲۶؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۲۹، ص۵۷۸.

و همچنین: «أَبُو نُعَیْمٍ الْفَضْلُ بْنُ دُکَیْنٍ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حُرَیْثٍ قَالَ إِنَّ عَلِیّاً لَمْ یَقُمْ مَرَّةً عَلَى الْمِنْبَرِ إِلَّا قَالَ فِی آخِرِ کَلَامِهِ قَبْلَ أَنْ یَنْزِلَ مَا زِلْتُ مَظْلُوماً مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ نَبِیَّهُ ﷺ». الشافی فی الامامة، الشریف المرتضی، ج۳، ص۲۲۴؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۱، ص۳۸۱؛ الصراط المستقیم، علی بن یونس العاملی، ج۳، ص۱۵۰؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۲۸، ص۳۷۳.

۹. **و همچنین:** «السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا وَلِیَّ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّکَ أَنْتَ أَوَّلُ مَظْلُومٍ وَ أَوَّلُ مَنْ غُصِبَ حَقَّهُ صَبَرْتَ وَ احْتَسَبْتَ حَتَّى أَتَاکَ الْیَقِینُ». کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه، ص ۹۵؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۹۷، ص ۲۶۵.

و همچنین: «دُعَاءٌ آخَرُ عِنْدَ قَبْرِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ﷺ تَقُولُ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا وَلِیَّ اللَّهِ... وَ أَشْهَدُ أَنَّ دَعْوَتَکَ حَقٌّ وَ کُلَّ دَاعٍ مَنْصُوبٍ دُونَکَ بَاطِلٌ مَدْحُوضٌ أَنْتَ أَوَّلُ مَظْلُومٍ وَ أَوَّلُ مَغْصُوبٍ حَقُّهُ فَصَبَرْتَ وَ احْتَسَبْتَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ظَلَمَکَ وَ اعْتَدَى عَلَیْکَ وَ صَدَّ عَنْکَ لَعْناً کَثِیراً...» الکافی، الشیخ الکلینی، ج ۴، ص ۵۷۰؛ تهذیب الأحکام، الشیخ الطوسی، ج ۶، ص ۲۹.

مجلس دوم

اقیانوس معرفت
و ثمرهٔ خاتمیّت

۷۶/۸/۲۱ هـ ش، مصادف با ۱۴۱۸/۷/۱۱ هـ ق.

به مناسبت میلاد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

اقیانوس معرفت و ثمرهٔ خاتمیّت

توفیق شیخ انصاری از مداومت بر زیارت جامعهٔ کبیره

شیخ انصاری ﷺ؛ در قلهٔ رفیعی از علم و فضل قرار گرفت. در مقام شیخ؛ این کلمه از مرحوم آخوند خراسانی که خود فحل الفحول در متأخرین است بس است. وی در حاشیهٔ «فرائد» تعبیری دربارهٔ شیخ انصاری؛ دارد که بهت آور است. می‌گوید: «تاج الفقهاء و المجتهدین، من القدماء و المتأخّرین».[1] این بیان مرحوم آخوند نسبت به شیخ ﷺ است. باید دید این توفیق از کجا حاصل شد و منشأ وصول به این مقام چه بود؟

وقتی در زوایای زندگی شیخ مطالعه می شود، روشن می‌شود که انسان تا به مرکز برق وجود متصل نشود، نیل به این مقام میسّر نیست. برنامهٔ زندگی شیخ انصاری این بوده که هیچ روزی از ایّام عمرش زیارت جامعهٔ کبیرهٔ وی فوت نشود. زیارت جامعه خواندن شیخ، خیلی مطلب دارد. علم و فقه وقتی به اینجا رسید، هر روز زیارت جامعه را باید بخواند، تا در این نفس تلقین شود که علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام

---

۱. «فیقول العبد الآثم، الفقیر إلی ربّه العاصم، محمد کاظم الطّوسی، إنّی بینما أراجع هذه الدّرر البهیّة، و أطالع تلک الغرر السّنیّة، الّتی صنّفها علامّة الآفاق، و أستاذ الکلّ علی الإطلاق، عماد الملّة و الدّین، و مروّج شریعة سیّد المرسلین، و تاج الفقهاء و المجتهدین، من القدماء و المتأخّرین، فخر المحقّقین، و افتخار المدقّقین، الورع التّقیّ، الصّفیّ النّقیّ، علم الهدی، أستاذنا و مولانا، و آیة اللّه فی الوری «الحاج شیخ مرتضی الأنصاری» تغمّده اللّه بغفرانه، و أسکنه فسیح جنانه.» دررالفوائد، للآخوند، ص ۱۷.

کیست؟ و به آن حدّ برسد که بشناسد امیرالمؤمنین علیه‌السلام چه وجود مقدسی بود و دستگاه امامت ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام چه دستگاهی است؟

زیارت جامعه و فتح باب معرفت امام علیه‌السلام

وقتی فرازهای زیارت جامعه مطالعه بشود، باب معرفت امام علیه‌السلام فتح می‌شود. **«بِكُمْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ بِكُمْ يُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ»**[1]. شیخ می‌فهمد یعنی‌چه؟ به وجود اهل بیت علیهم‌السلام آسمان از این‌که بر زمین قرار گیرد، بازداشته می‌شود. به برکت وجود ایشان باران فرو فرستاده می‌شود. به برکت ایشان تمام نعم نازل می‌شود، و به برکت ایشان تمام فیض وجود جاری می‌شود.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام باب مدینهٔ علم و حکمت

اگر شما بخواهید به جایی برسید، راه منحصر به یک کلمه است و آن کلمه این است که به ضرورت، در عامه و خاصه، دو روایت از پیغمبر ﷺ نقل شده است به دو لسان، و هر دو لازم است. یکی **«أَنَا مَدِينَةُ العِلْم»**[2] و دیگری: **«أَنَا مَدِينَةُ الحِكْمَة»**[3] و

---

۱. «حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السِّنَانِيُّ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُكَتِّبُ قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ وَ أَبُو الْحُسَيْنِ الْأَسَدِيُّ قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْمَكِّيُّ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلِّمْنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلًا أَقُولُهُ بَلِيغاً كَامِلًا إِذَا زُرْتُ وَاحِداً مِنْكُمْ فَقَالَ:... بِكُمْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ بِكُمْ يُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ». عيون أخبار الرضا ، الشيخ الصدوق، ج۲، ص۳۰۸؛ تهذيب الأحكام، الشيخ الطوسی، ج۶، ص۹۹؛ المزار، محمد بن جعفر المشهدی، ص۵۳۲؛ البلد الأمين والدرع الحصين، الشيخ إبراهيم الكفعمی، ص۳۰۲؛ المحتضر، حسن بن سليمان الحلی، ص۲۱۹؛ الوافی، الفيض الكاشانی، ج۱۴، ص۱۵۷۲؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۹۹، ص ۱۳۱.

۲. رجوع شود به مجلس اول، ص ۴۰، تعلیقه۱.

۳. «أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الحكمة فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا»؛ من شهر حکمت‌ام و علی درب آن است. کسی‌که جویای حکمت است باید از درِ آن وارد شود. امالی، الشیخ الطوسی، ص۴۸۳؛ فضائل امیر المؤمنین، ابن عقده الکوفی، ص۴۳؛ التحصین، السید بن طاووس، ص۶۳۷؛ عوالی اللئالی، ابن ←

این هر دو روایت، هم از طرق عامه است و هم از طرق خاصه. «**أنَا مَدِینَةُ العِلـم وَ عَـلِيٌّ بَابُهَا**»، «**أنَا مَدِینَةُ الحِکمَة وَ عَلِيٌّ بَابُهَـا**». این تعبیرات برای چیست؟ برای این است که علم و حکمت بزرگ‌ترین گوهری است که در خزینهٔ خداوند است.

متاع قلیل دنیا و خیر کثیر حکمت

متاع دنیا در آنجا قلیل است. ﴿**مَتاعُ الدُّنْیا قَلِیـلٌ**﴾؛[1] همهٔ زندگی دنیـا قلیـل اسـت. دنیا تنها کرهٔ زمین نیست، تمام عرصهٔ زنـدگی مـادی بـه نظـر ربـوبی قلیـل اسـت. ولی ﴿**يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا**﴾.[2] این حکمتی که این قدر نـزد خـدا عزیـز اسـت، مدینـة الحکمـة خـاتم ﷺ اسـت و بـاب ایـن مدینـه علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام است. و ما قاصر و مقصّریم، چون در این وادی قـدم نـزدیم و از این خرمن خوشه‌ای نچیدیم. در زیارات، در ادعیه، در روایات غوری نکـردیم. ایـن است که در مراتب دانیه ماندیم و نفهمیدیم که اصلاً مطلب از چه قرار است.

ابـی جمهـور الاحـسائی، ج۴، ص۱۲۳؛ کـشف الیقـین، العلامـة الحلـی، ص۵۱؛ بحـار الانـوار، العلامـة المجلسی، ج۴۰، ص۲۰۱.

منابع اهل تسنن: تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی، ج۱۱، ص۲۰۴؛ فیض القدیر، المناوی، ج۳، ص۶۰؛ مناقـب علی بن ابی طالب، ابن المغازلی، ص۹۳؛ میزان الاعتدال، الذهبی، ج۳، ص۴۱؛ لسان المیزان، ابن حجر، ج۴، ص۱۴۴.

و همچنین: «أنا مدینة الحکمة وعلی بن أبی طالب بابها[وأنت بابها]، ولن تؤتی المدینة إلا مـن قبـل البـاب». امالی، الشیخ الصدوق، ص۱۸۸؛ کمال الدین و تمام النعمة، الشیخ الصدوق، ص۲۴۱؛ فـضائل امیرالمـؤمنین، ابن عقدة الکوفی، ص۴۴؛ روضة الواعظین، الفتال النیشابوری، ص۱۰۳؛ بشارة المصطفی، ابی القاسم الطبری، ص۵۰؛ مائة منقبة، ابن شاذان، ص۴۱؛ التحصین، السید بن طاووس، ص۶۲۰؛ وسائل الشیعه، الحـر العـاملی، ج۲۷، ص۷۷؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۳۷، ص۱۰۹.

منبع اهل تسنن: ینابیع المودة، قندوزی حنفی، ج۱، ص۳۹۰.

۱. «زندگی دنیا قلیل است». النساء:۷۷؛ و اما: ﴿متاع قلیل﴾ آل عمران: ۱۹۷ و النحل، آیه ۱۱۷؛ و اما: ﴿فمـا متـاع الحیاة الدنیا فی الآخرة إلا قلیل﴾ التوبة: ۳۸.

۲. «[خدا] به هر کس که بخواهد حکمت می‌بخشد، و به هر کس حکمت داده شود، به یقین، خیری فراوان داده شده است». البقرة: ۲۶۹.

شمشیر نبوّت ختمیّه و معجزۀ رسالت خاتمیّه

شیخ مفید، رأس الشیعه، استاد شیخ الطائفه، زیارت مبعث را نقل می‌کند. در زیارت مبعث، حدود صد و پنجاه مقام برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام ذکر شده. یکی از آنها این جمله است: «**الَّذِي جَعَلْتَهُ سَيْفاً لِنُبُوَّتِهِ وَ مُعْجِزاً لِرِسَالَتِه**»؛[1] این همان کسی است که تو او را شمشیر نبوت ختمیه قرار دادی، این همان کسی است که تو او را معجزۀ رسالت خاتمیه قرار دادی. هیچ فکر کردید این جمله که هم قطب الفقهاء شهید، و هم رأس الطائفه شیخ مفید، نقل می‌کنند، حاکی از چه مطلبی است؟

شناختن و شناساندن مقام امیرمؤمنان علیه‌السلام

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام کیست؟ نخستین وظیفۀ شما این است که بشناسید و دومین وظیفه این است که بشناسانید. مبادا روح عوامی سرایت کند و کم‌کم به حوزۀ علمیه برسد، و معارف و آن کمالات که ارکان مذهب است از بین برود. مسأله این است که علی بن ابی طالب علیه‌السلام برهان خاتمیت و معجزۀ رسالت پیغمبر خاتم ﷺ است. اگر فرصت بشود، از این صد و پنجاه مطلب، همین یک کلمه را در این مجلس مختصری شرح بدهیم؛ ولی چون مطلب خیلی بلند است و معقول را باید محسوس کرد، باید مثلی بزنیم. هرچند سطح شما عالی است، و لکن مطلب اعلی است. این است که محتاج به مثل هستیم.

---

۱. «...قُلْ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِه ... وَ وَصِيِّ رَسُولِکَ وَ الْبَائِتِ عَلَى فِرَاشِهِ وَ الْمُوَاسِی لَهُ بِنَفْسِهِ وَ كَاشِفِ الْكَرْبِ عَنْ وَجْهِهِ **الَّذِی جَعَلْتَهُ سَيْفاً لِنُبُوَّتِه وَ مُعْجِزاً لِرِسَالَتِه** وَ دَلَالَةً وَاضِحَةً لِحُجَّتِهِ وَ حَامِلًا لِرَايَتِهِ وَ وِقَايَةً لِمُهْجَتِهِ وَ هَادِياً لِأُمَّتِهِ وَ يَداً لِبَأْسِهِ وَ تَاجاً لِرَأْسِهِ وَ بَاباً لِنَصْرِه...» المزار ، محمد بن جعفر المشهدی، ص ۲۲۰ (و عبارته: آية لرسالته)؛ المزار، الشهيد الأول، ص ۱۰۶؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۹۷، ص ۳۰۷ (و عبارته كذا: أَقُولُ أَوْرَدَ الشَّيْخُ الْمُفِيدُ هَذِهِ الزِّيَارَةَ بِأَدْنَى تَغْيِيرٍ مَعَ زِيَادَاتٍ فَنَتَّبِعُ لَفْظَهُ لِأَنَّهُ أَسْبَقُ وَ أَوْثَقُ قَالَ: تَتِمَّةٌ فِی ذِكْرِ زِيَارَةِ مَوْلَانَا أَبِی الْحَسَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام)

بزرگ‌ترین باغبان عالم

اگر باغبانی ادعا کند که من بزرگ‌ترین باغبان عالمم، اگـر بخواهـد ایـن دعـوا را اثبات کند، راه آن چیست؟ راه اثبات این است که زمینی را که شـوره‌زارتـرین زمـین است، به دست این باغبان بدهند. در این شوره‌زاری که هیچ‌گونه امیـدی از طـراوت حیات و زندگی وجود ندارد و تمام عوامل و تمام اسباب فساد هر بذری در آن زمین موجود است. در چنین زمینی با وجود چنین عواملی، انقلابی ایجاد کند و از آن زمین بالاترین گلی را که همهٔ عطرها و همهٔ رنگ‌های گـل‌هـای عـالم در آن گـل اسـت، استخراج کند و به دنیا نشان بدهد. آن وقت اعجاز باغبانی این باغبان ثابت می‌شود.

خدا برای بشریت باغبانی فرستاد. ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾.[1] رسالت را باید شناخت. بعد از آن که رسالت شناخته شد، خاتمیت را باید شناخت. بعد از آن که خاتمیت را شناختیم، رسالت ختمیه شـناخته می‌شود. رسالت ختمیه معجزه لازم دارد. معجزهٔ هر رسولی باید متناسب با رسالتش باشد. معجزهٔ رسالت ختمیه باید متناسب با رسالت ختمیه باشد.

در معارف قرآن و اهل بیت عصمت عليهم السلام غوغایی است. به تفاسیر مراجعـه کنیـد. این آیه جامع است: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾ در این آیه دقت کنید. به این وصف چهارم که می‌رسد مقیّـد مـی‌شـود. ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا﴾ قید ندارد، ﴿مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ و ﴿سِرَاجًا مُنِيرًا﴾ نیز قیدی نـدارد، ولـی بـه ﴿دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ﴾ که می‌رسد قید ﴿بِإِذْنِهِ﴾ دارد. ﴿وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ﴾.

سرّ مطلب چیست؟ آنجا حریمی است که در آن «إذن» دخیل است. و این اسـت که قرآن بعد از همهٔ تفاسیر، باز هم حقـائقش بـر همـان بکـارت بـاقی اسـت. مگـر روحی و مددی غیبی و طهارتی نفسانی پیدا شود کـه آن را ادراک کنـد. ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾[2]

---

۱. «ای پیامبر، ما تو را [به سِمَت] گواه و بشارتگر و هشداردهنده فرستادیم،و دعوت‌کننده به سوی خدا به فرمان او، و چراغی تابناک». الأحزاب: ۴۵ و ۴۶.

۲. «که جز پاک‌شدگان بر [باطن] آن دست ندارند». الواقعة: ۷۹.

بعثت خاتم ﷺ در جزیرة العرب، شوره‌زار ترین زمین عالم

باغبانی را که چنان مدّعی است، کجا می‌فرستند؟ موسی ﷣ از مصر که مهد تمدّن است حرکت می‌کند. چون او باغبان است، ولی خاتم نیست. عیسی ﷣ از آن منطقهٔ تمدن حرکت می‌کند، ابراهیم از بابل و مرکز تمدن حرکت می‌کند، ولی پیامبر خاتم ﷺ باید از جزیرة العرب حرکت کند؛ چون این باغبان باید در شوره‌زارترین زمین عالم مبعوث شود.

زمان و مکان را بررسی کنید. ببینید آن زمان چه زمانی بود. «**وَ أَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِلَلٌ مُتَفَرِّقَةٌ وَ أَهْوَاءٌ مُنْتَشِرَةٌ وَ طَرَائِقُ مُتَشَتِّتَةٌ بَيْنَ مُشَبِّهٍ لِلَّهِ بِخَلْقِهِ أَوْ مُلْحِدٍ فِي اسْمِهِ أَوْ مُشِيرٍ إِلَى غَيْرِه**».[1] ببینید آن مکان چه مکانی بود؟ آن مکان، مکانی بود که دخترانشان را به دست خود زنده به گور می‌کردند.[2] • شوره‌زاری که عواطف بشری تا این حد

---

۱. «... أنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّداً رَسُولَ اللَّهِ لِإِنْجَازِ عِدَتِهِ وَ إِتْمَامِ نُبُوَّتِهِ مَأْخُوذاً عَلَى النَّبِيِّينَ مِيثَاقُهُ مَشْهُورَةً سِمَاتُهُ كَرِيماً مِيلَادُهُ وَ أَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِلَلٌ مُتَفَرِّقَةٌ وَ أَهْوَاءٌ مُنْتَشِرَةٌ وَ طَرَائِقُ مُتَشَتِّتَةٌ بَيْنَ مُشَبِّهٍ لِلَّهِ بِخَلْقِهِ أَوْ مُلْحِدٍ فِي اسْمِهِ أَوْ مُشِيرٍ إِلَى غَيْرِهِ فَهَدَاهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَ أَنْقَذَهُمْ بِمَكَانِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ ثُمَّ اخْتَارَ سُبْحَانَهُ لِمُحَمَّدٍ لِقَاءَهُ وَ رَضِيَ لَهُ مَا عِنْدَهُ وَ أَكْرَمَهُ عَنْ دَارِ الدُّنْيَا وَ رَغِبَ بِهِ عَنْ مَقَامِ الْبَلْوَى فَقَبَضَهُ إِلَيْهِ كَرِيماً...»؛ تا این که خدای سبحان، برای وفای به وعده خود، و کامل گردانیدن دوران نبوّت، حضرت محمّد ﷺ را مبعوث کرد، پیامبری که از همه پیامبران پیمان پذیرش نبوّت او را گرفته بود، نشانه‌های او شهرت داشت، و تولّدش بر همه مبارک بود. در روزگاری که مردم روی زمین دارای مذاهب پراکنده، و خواسته‌های گوناگون، و روش‌های متفاوت بودند: عدّه‌ای خدا را به پدیده‌ها و خلقش تشبیه کرده و گروهی نام‌های ارزشمند خدا را انکار و به بت‌ها نسبت می‌دادند و در نام او تصرف می کردند، و برخی به غیر خدا اشاره می‌کردند. پس خدای سبحان، مردم را به وسیله حضرت محمد ﷺ از گمراهی نجات داد و هدایت کرد، و از جهالت رهایی بخشید سپس دیدار خودش را برای پیامبر ﷺ بر گزید، و آنچه نزد خود داشت برای او پسندید و او را گرامی داشت، و از گرفتاری‌ها و مشکلات رهایی بخشید و کریمانه قبض روح کرد. نهج البلاغة، خطبه ۱؛ تفسیر المحیط الأعظم، السید حیدر الآملی، ج۲، ص۱۵۲؛ بحارالانوار، العلامة المجلسی، ج۱۸، ص۲۱۶.

۲. «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷣:... قَدْ قَطَعُوا أَرْحَامَهُمْ وَ سَفَكُوا دِمَاءَهُمْ وَ دَفَنُوا فِي التُّرَابِ الْمَوْؤُدَةَ بَيْنَهُمْ مِنْ أَوْلَادِهِمْ ...»؛ امیرالمؤمنین ﷣ دوران قبل از بعثت پیامبر اکرم ﷺ را این چنین توصیف می فرمایند:... از خویشان پیوند مهر بریده و کشتارها و خونریزی های بی دلیل انجام می‌دادند، و دختران نوزاد و معصوم خود را زیر خاک می‌نمودند. تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی، ج۱، ص۲؛ الکافی، الکلینی، ج۱، ص۶۰؛ البرهان فی تفسیر القرآن، السید هاشم البحرانی، ج۱، ص۳۱؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۸۹، ص۸۱

مرده بود. سرزمینی که معارف دینی به حدّی تنزل کرده بود که صبح از خرما و حلـوا خدا می‌ساختند و ظهر همان خدا را سر سفره می‌خوردند،[۱] در چنـین شـوره‌زاری، خدا برای انسانیت باغبانی به نام محمد بن عبد الله فرسـتاد، و در وصـف رسـالت او چنین خطاب آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَـلْنَاكَ﴾؛ ما محققاً تو را فرستادیم، ﴿شَـاهِدًا﴾ بر چه چیز شهادت بدهد؟ ﴿مُبَشِّرًا﴾ به چه چیز تبشیر کند؟ ﴿نَذِيرًا﴾ از چه انذار کنـد؟ به اذن ما به خود ما داعی شو. سراج منیری باش که عالم را نور باران کند.

امیرمؤمنان علیه‌السلام اقیانوس معرفت خدا و ثمرۀ وجود خاتم

چنین شخصیتی برخاست و از این شوره‌زار گلی به ثمر آورد که تمـام عطرهـای آدمیت به حدّ اعلا در وجود او پیداست. به معرفتش نگاه کن، ببـین چـه مـی بینـی؟ «**الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ وَ لَا يُحْصِي نَعْمَاءَهُ الْعَادُّونَ وَ لَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بُعْدُ الْهِمَمِ وَ لَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ**».[۲] از جزیرة العرب چه زبانی پیدا شد که لب باز کرد و در یک مدت کوتاه چنین تحوّلی ایجاد کرد. اگر در تمام عمرش حرف مـی‌زد چه می‌کرد؟ «**بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ وَ بِتَجْهِيرِهِ الْجَوَاهِرَ عُـرِفَ أَنْ لَا جَـوْهَرَ لَـهُ وَ**

---

۱. «قد جاء عن عمر قوله: أمران فی الجاهلیة. أحدهما: یبکینی والآخر یضحکنی. أما الذی یبکینی ... والأخـری: کنت أصنع إلها من التمر أضعه عند رأسی یحرسنی لیلا، فـإذا أصـبحت معـافی أکلتـه، فـإذا تـذکرت ذلـک ضحکت من نفسی»؛ ازعمر بن خطاب نقل شده است که... من از خرما خدا می ساختم و هنگام شـب آن را بالای سرم می‌گذاشتم تا مرا حفظ کند، صبح که می‌شد آن خدا را می خوردم. هر گاه که این کـارم بـه یـادم می‌آید به خودم می‌خندم.

منبع اهل تسنن: أضواء البیان، الشنقیطی، ج ۸، ص ۴۳۹.

و همچنین: «وکانت الجاهلیة تعمل أصناما من العجوة، حتی إن بعضهم جاع فأکل صنمه. قلت: بنو باهلة کانوا یصنعون الأصنام من العجوة، فوقع فیهم الغلاء فأکلوها وقالوا: بنو باهلة أکلوا آلهتهم»

منبع اهل تسنن: عمدة القاری، العینی، ج ۱۲، ص ۴۰.

۲. سپاس خداوندی را که سخنوران از ستودن او عاجزند و حسابگران از شمارش نعمت‌هـای او نـاتوانانـد و تلاش‌گران از ادای حق او درمانده‌اند! خـدایی کـه افکـار ژرف‌انـدیش ذات او را درک نمـی‌کننـد و دسـت غواصان دریای علوم به او نمی‌رسد. نهج البلاغة، خبطه ۱؛ الاحتجاج، الشیخ الطبرسـی، ج ۱، ص ۲۹۴؛ بحـار الانوار، العلامة المجلسی، ج ۵۴، ۱۷۶.

بِمُضَادَّتِهِ بَیْنَ الْأَشْیَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ وَ بِمُقَارَنَتِهِ بَیْنَ الْأَشْیَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا قَرِینَ لَهُ».[۱] این چه اقیانوس معرفتی است که در عرفان خدا موج می‌زند و این چنین سخن می‌گوید.

کندن باب خیبر به قوّت ملکوتی

روزی که شمشیر به دست می‌گیرد و به میدان می‌آید، غوغایی به وجود می‌آورد که تمام ملائکهٔ سماوات را حیران می‌کند. عطر شجاعتش، مشام بشریت را گیج می‌کند، «**وَ اللَّهِ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَیْبَرَ بِقُوَّةٍ جَسَدَانِیَّةٍ وَ لَا بِحَرَکَةٍ غَذَائِیَّةٍ لَکِنِّی أُیِّدْتُ بِقُوَّةٍ مَلَکِیَّةٍ وَ نَفْسٍ بِنُورِ رَبِّهَا مُضِیَّةٍ**».[۲] • روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمک الفداء یا اباتراب.

---

۱. «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: بَیْنَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ﷺ یَخْطُبُ عَلَی مِنْبَرِ الْکُوفَة إِذْ قَامَ إِلَیْهِ رَجُلٌ یُقَالُ لَهُ ذِعْلِبٌ ذُو لِسَانٍ بَلِیغٍ فِی الْخُطَب شُجَاعُ الْقَلْب فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِین هل رأیت ربک؟ قال:... بِتَشْعِیرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ وَ بِتَجْهِیرِهِ الْجَوَاهِرَ عُرِفَ أَنْ لَا جَوْهَرَ لَهُ وَ بِمُضَادَّتِهِ بَیْنَ الْأَشْیَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ وَ بِمُقَارَنَتِهِ بَیْنَ الْأَشْیَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا قَرِینَ لَهُ...»؛ امام صادق ﷺ فرمود: در آن میان که امیر المؤمنین ﷺ در کوفه بر منبر سخنرانی می‌فرمود، مردی‌که نامش ذعلب بود برخاست و او مردی شیوا سخن و قوی القلب بود، پس گفت ای امیرمؤمنان آیا پروردگار ترا دیده‌ای؟ حضرت فرمودند: ... به واسطه قرار دادنش مشاعر و حواس را از برای خلائق معلوم شد که او را مشعر و حاسه نیست و به ایجادش ماهیات جواهر را شناخته شد که او را جوهری نیست و به واسطه آنکه در میانه چیزها ضدیت و مخالفت افکنده دانسته شد که ضدی ندارد و به اعتبار مقارنت و وابستگی که در میان چیزها قرار داده فهمیده شد که قرینی ندارد. الکافی، الشیخ الکلینی، ج۱، ص۱۳۸– ۱۳۹؛ التوحید، الشیخ الصدوق، ص۳۰۸؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۴، ص۳۰۴.

و همچنین: «... بِتَشْعِیرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ وَ بِمُضَادَّتِهِ بَیْنَ الْأُمُورِ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ وَ بِمُقَارَنَتِهِ بَیْنَ الْأَشْیَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا قَرِینَ لَه...». نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶.

۲. «قوله ﷺ: وَ اعْلَمْ أَنَّ إِمَامَکُمْ قَدِ اکْتَفَی مِنْ دُنْیَاهُ بِطَمْرَیْهِ یَسُدُّ فَوْرَةَ جُوعِهِ بِقُرْصَیْهِ لَا یَطْعَمُ الْفِلْذَةَ فِی حَوْلَیْهِ إِلَّا فِی سُنَّة أُضْحِیَّة وَ لَنْ تَقْدِرُوا عَلَی ذَلِکَ فَأَعِینُونِی بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ کَأَنِّی بِقَائِلِکُمْ یَقُولُ إِذَا کَانَ قُوتُ ابْنِ أَبِی طَالِب هَذَا قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ عَنْ مُبَارَزَة الْأَقْرَان وَ مُنَازَلَة الشُّجْعَان وَ اللَّهِ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَیْبَرَ بِقُوَّة جَسَدَانِیَّة وَ لَا بِحَرَکَة غَذَائِیَّة لَکِنِّی أُیِّدْتُ بِقُوَّة مَلَکِیَّة وَ نَفْس بِنُور رَبِّهَا مُضِیَّة.»؛ امیر المؤمنین ﷺ فرمود: بدان که امام شما از دنیا به دو لباس کهنه اکتفا کرده و شدت گرسنگی خود را با دو قرص نان برطرف نموده و در طول سال، گوشت نمی‌خورد مگر در عید قربان. و شما این کار را نمی‌توانید بکنید، پس مرا با ورع و اجتهاد کمک کنید.مثل اینکه کسی می‌گوید: اگر غذای علی بن ابی طالب ﷺ این گونه باشد پس از ضعف، نمی‌تواند با پهلوانان مبارزه کند و با شجاعان مقابله نماید! به خدا سوگند! من در خیبر را با قدرت جسمانی و تحرک غذایی، از جا نکندم. بلکه من به قوه ملکوتی و نفسی که به پرتو خدای خود نورانی بود از جای برکندم.
←

آن روزی که بر کرسی حکومت دنیا مـی نـشیند، امپراطـوری روم و شاهنـشاهی ایران را زیر هر دو قدمش می‌گذارد. در همان روز به دست خـودش کفـش خـودش را پینه می‌زند و بعد می‌گوید: تمام این حکومت برای من به مقدار همـین نعلـین پـر وصله ارزش ندارد، فقط ارزشـش ایـن اسـت کـه بتـوانم داد مظلـومی را از ظـالمی بگیرم.(۱) این چه بشری است که به جایی می‌رسد که می‌گوید:

«والله اگر اقالیم سبعه بما تحت افلاکها را به من بدهند که یک پوست جـو از دهـان مورچه‌ای بگیرم، نخواهم کرد».(۲)

این باغبان آمد و از این شوره‌زار چنین گلی تحویل بشریت داد. نـه تنهـا بـشر را حیران کرد، بلکه انبیا علیهم‌السلام را هم متحیّر کرد. او کیست؟ من فقط اشاره‌ای کردم.

امیرمؤمنان علیه‌السلام معجزهٔ رسالت

شما به دقت همهٔ این مطالب را مطالعه و دنبال کنید ببینید صد و پنجاه مقـام کـه در زیارت مبعث برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده است، چیست؟ یکی هـم ایـن اسـت: «**و معجزاً لرسالته**» آیا اعجاز رسالت بالاتر از این می‌شود؟ به دنیا اعلان مـی‌کنـد کـه مـن

الخرائج والجرائح، قطب الدین الراوندی، ج۲، ص۵۴۲؛ شرح نهج البلاغة، ابن میثم البحرانـی، ج۱، ص ۸۸؛ بحارالأنوار، العلامة المجلسی، ج۴۰، ص۳۱۸.

و همچنین: «قال[علیه‌السلام] والله ما قلعت باب خیبر بقوة جسدانیة ولا بحركة غذائیة ولكـن قلعتـه بقـوة رحمانیـة ملكوتیة بنور ربها مضیئة.» الملل والنحل، الشهرستانی، ج ۱، ص ۱۵۲.

۱. «قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام بِذِي قَارٍ وَ هُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ فَقَالَ لِـي مَـا قِيمَةُ هَذَا النَّعْلِ فَقُلْتُ لَا قِيمَةَ لَهَا فَقَالَ وَ اللَّهِ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقّاً أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا ... .»؛ ابن عبّاس گفت: در ذی قار (موضعی است نزدیک بصره) بر امیر المؤمنین علیه‌السلام وارد شدم هنگامی که پارگی کفش خود را می‌دوخت، پس به من فرمود قیمت این کفش چند است؟عرض کردم ارزشی ندارد، فرمود: سـوگند به خدا این کفش نزد من از امارت و حکومت بر شما محبوبتر است، مگر حقّی را ثابت گردانم یا باطلی را بر اندازم. نهج البلاغة، خطبه۳۳؛ شرح مئة كلمة لأمیر المؤمنین علیه‌السلام، ابن میثم البحرانـی، ص ۲۲۸؛ ص۷۶؛ بحـار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۳۲.

منبع اهل تسنن: التذكرة الحمدونیة، ابن حمدون، ج۱، ص۸۶.

۲. رجوع شود به مجلس اول، ص۳۳، تعلیقه ۱.

بزرگ‌ترین باغبان بوستان انسانیتم، و وظیفۀ هر پیغمبری این است. برهان من این است که از چنین شوره‌زاری در چنین زمانی چنین میوه‌ای در درخت انسانیت به وجود آوردم و به عالم نشان دادم. دوست و دشمن متحد شدند که نگذارند عطر این میوۀ بهت انگیز شجرۀ طیبۀ وجود به مشام عالم برسد. مهم این است که هم دوستان و هم دشمنان، هر دو دست به دست هم دادند که نه رنگش به دنیا برسد، نه عطرش. گلی را که دوست و دشمن این قدر پشت پرده‌اش کردند؛ دوستان از ترس نتوانستند بگویند و دشمنان از حسد فضائلش را مخفی کردند،[1] با این وجود عطر و رنگ او مشام عالم را معطر و چشم جهان را این گونه منوّر کرد. اگر این حجب خرق می شد و پرده‌ها کنار می‌رفت و امیرمؤمنان علی ؈ آنچنان که بود ظاهر می‌شد، آن وقت روشن می‌شد که پیغمبر کیست و علی بن ابی طالب ؈ چه وجود مقدسی است! اینها همه، مراتبِ نازلۀ عطر این گل بود.

در مقام مشاهدۀ حق

آنجا که ابراهیم خلیل و موسی کلیم و عیسی مسیح ؊ اعجاز خاتم ﷺ را ببینند، جایی است که در اوج عرفان، به مرتبه‌ای رسید که گفت: «**يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ**».[2] مرتبه‌ای که وقتی حِبر یهود از او پرسید: آیا خدا را دیده‌ای؟ گفت: مگر می‌شود

---

۱. رجوع شود به مجلس اول، ص۲۵، تعلیقه ۱.

۲. «إخْتِيَارُ السَّيِّدِ بْنِ الْبَاقِي دُعَاءُ الصَّبَاحِ لِمَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ [يَدْعُو بَعْدَ رَكْعَتَي الْفَجْرِ]: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ يَا مَنْ دَلَعَ لِسَانَ الصَّبَاحِ بِنُطْقِ تَبَلُّجِهِ وَ سَرَّحَ قِطَعَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ بِغَيَاهِبِ تَلَجْلُجِهِ وَ أَتْقَنَ صُنْعَ الْفَلَكِ الدَّوَّارِ فِي مَقَادِيرِ تَبَرُّجِهِ وَ شَعْشَعَ ضِيَاءَ الشَّمْسِ بِنُورِ تَأَجُّجِهِ يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ.»؛ خدایا ای کسی که بیرون کشید زبان صبحدم را به بیان تابناک آن، و پراکنده ساخت پاره‌های شب تاریک را با آن توده‌های سیاه سرگردانی که داشت، و محکم ساخت ساختمان این چرخ گردون را در اندازه‌ها و گردشهای زیبایش، و پرتو افکن ساخت تابش خورشید را با نور فروزان و گرم آن، ای آن که راهنمائی کرد به ذات خودش به واسطه‌ی ذات خودش. بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۸۴، ص۳۳۹ و ج۹۱، ص۲۴۳ ؛شرح الأسماء الحسنی، الحاج ملاهادی السبزواری، ج۱، ص۵۰.

خدایی را که ندیده‌ام بپرستم؟ بله، دیده‌ام، ولی چه جور دیدنی؛ «**لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ**».[1] ۳• امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرواز کرد و به قله‌ای نشست که نه موسی نشسته، نه عیسی و نه ابراهیم علیهم‌السلام به آنجا رسید که فکر بشر هرگز به آنجا نمی‌رسد.

عبادتی فراتر از خوف عقاب و شوق ثواب

کسی که با آن عرفان، با خدا این گونه سخن بگوید، بدون تأمل همهٔ انبیا را از آدم تا به عیسی متحیّر می‌کند: «**الهی ما عبدتك خوفاً من نارك و لا شوقاً إلى جنتك**».[2]

تمام جنبش بشریت از رضا و غضب است، منتها بشر دو دسته می‌شود: اراذل و اعالی. اراذل در رضا و غضب از نشئهٔ مادی متأثر می‌شوند و اعالی بشریت در رضا و غضب از نشئهٔ باقی متأثر می‌شوند. یعنی طبقه‌ای برای رسیدن به لذائذ و رستن از

---

۱. عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: «جَاءَ حِبْرٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حِينَ عَبَدْتَهُ قَالَ فَقَالَ وَيْلَكَ مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبّاً لَمْ أَرَهُ قَالَ وَ كَيْفَ رَأَيْتَهُ قَالَ وَيْلَكَ لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِی مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ»؛ امام صادق علیه‌السلام فرمود: عالمی از علماء یهود خدمت امیر المؤمنین علیه‌السلام رسید و گفت ای امیر مؤمنان: پروردگارت را هنگام پرستش او دیده ای! فرمود: وای بر تو! من آن نیستم که پروردگاری را که ندیده‌ام بپرستم، عرض کرد: چگونه او را دیده‌ای؟ فرمود: وای بر تو دیدگان او را به بینایی چشم نبینند ولی دلها با حقایق ایمان او را دیده‌اند. الکافی، الشیخ الکلینی، ج۱، ص۹۷؛ التوحید، الشیخ الصدوق، ص۱۰۹؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۴، ص۴۴ و ج۴۱، ص۱۵.

۲. وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْمُوَحِّدِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ «الهی مَا عَبَدْتُكَ خَوْفاً مِنْ نَارِكَ وَ لَا طَمَعاً [شوقا] فِی [الی] جَنَّتِكَ لَكِنْ [بل] وَجَدْتُكَ [ولكن رأيتک] أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُك»؛ امیرمؤمنان علیه‌السلام و سرآمد خداشناسان در مناجات خود می فرماید: خداوندا! من نه از بیم آتش (عقاب)، تو را عبادت کردم و نه از شوق به بهشت (ثوابت)، فقط چون تو را سزاوار عبادت و پرستش یافتم، تو را می پرستم. نهج الحق وکشف الصدق، العلامة الحلی، ص۲۴۸؛ الألفین، العلامة الحلی، ص۱۳۸؛ شرح مئة کلمة لأمیر المؤمنین علیه‌السلام، ابن میثم البحرانی، ص۲۱۹ و ص۲۲۵؛ شرح نهج البلاغة، ابن میثم البحرانی، ج۱، ص۸۰ و ج۵، ص۳۶۱ (با کمی اختلاف)؛ کنز العرفان فی فقه القرآن، المقداد السیوری، ج۱، ص۳۲؛ عوالی اللئالی، ابن أبی جمهور الأحسائی، ج ۲، ص ۱۱و ج۱، ص۴۰۴ (با کمی اختلاف)؛ شرح أصول الکافی، مولی محمد صالح المازندرانی، ج۱، ص۲۵۴؛ الوافی، الفیض الکاشانی، ج۴، ص۳۶۱؛ التفسیر الصافی، الفیض الکاشانی، ج۳، ص۳۵۳؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۶۷، ص۱۸۶ و ص۱۹۷و ص۲۳۴.

آلام این عالم کارگرند و آن طبقهٔ بلند بشریت حد اعلایشان این است که یا از خوف عقاب یا از شوق ثواب کار می‌کنند. کیست آن بشری که یک پا روی دنیا گذاشته و پای دیگر را روی عقبی. هم دنیا را پایمال کرده و هم آخرت را. به جایی رسیده که گفته است: «**وَ لَکِنْ وَجَدْتُك أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُك**».

خدای تعالی زائر امیرمؤمنان علیه‌السلام

خدا می‌داند او کیست؟ شخصی به حضور امام ششم علیه‌السلام آمد و گفت: آمده‌ام خدمت شما و علی علیه‌السلام را زیارت نکرده‌ام. فرمود: اگر شیعهٔ ما نبودی هرگز دیگر تو را نمی‌پذیرفتم. تو حضرت علی علیه‌السلام را زیارت نکردی. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام آن کسی است که خدا زیارتش می‌کند.[1] کسی که به جایی برسد که بگوید: «**وَجَدْتُك**»؛ یافتم تو را. هر چه هست در کلمهٔ «**وَجَدْتُك**» است. «**وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُك**».

سبب قبول توبهٔ آدم علیه‌السلام و نجات کشتی نوح

زیارت مولود را بخوانید. امام ششم علیه‌السلام در مقابل قبرش به محمد بن مسلم ثقفی

---

۱. «عَنْ یُونُسَ بْنِ أَبِی وَهْبٍ الْقَصْرِی قَالَ: دَخَلْتُ الْمَدِینَةَ فَأَتَیْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ أَتَیْتُکَ وَ لَمْ أَزُرْ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ بِئْسَ مَا صَنَعْتَ لَوْ لَا أَنَّکَ مِنْ شِیعَتِنَا مَا نَظَرْتُ إِلَیْکَ أَ لَا تَزُورُ مَنْ یَزُورُهُ اللَّهُ مَعَ الْمَلَائِکَةِ وَ یَزُورُهُ الْأَنْبِیَاءُ وَ یَزُورُهُ الْمُؤْمِنُونَ....»؛ ابی وهب بصری نقل کرده که داخل مدینه شده نزد حضرت اباعبداللّه علیه‌السلام مشرّف شدم پس محضر حضرت علیه‌السلام عرضه داشتم: فدایت شوم خدمت شما رسیدم ولی به زیارت قبر امیرالمؤمنین علیه‌السلام نرفته‌ام. حضرت علیه‌السلام فرمودند: بد کاری کردی! اگر از شیعیان ما نبودی به تو نگاه نمی‌کردم، آیا زیارت نمی‌کنی کسی را که خداوند با فرشتگان زیارتش می‌کنند و انبیاء و مؤمنین زیارتش می‌نمایند. الکافی، الشیخ الکلینی، ج۴، ص ۵۷۹-۵۸۰؛ کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه، ص۸۹؛ المزار، الشیخ المفید، ص۱۹؛ تهذیب الأحکام، الشیخ الطوسی، ج۶، ص ۲۰؛ المزار، محمد بن جعفر المشهدی، ص۳۶؛ فرحة الغری، السید بن طاووس، ص۱۰۲؛ المحتضر، حسن بن سلیمان الحلی، ص۱۶۰؛ روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، المجلسی الأول، ج۵، ص۳۶۴؛ وسائل الشیعة، الحر العاملی، ج۱۴، ص ۳۷۵؛ بحارالأنوار، العلامة المجلسی، ج ۲۵، ص ۳۶۱ و ج ۹۷، ص ۲۵۷.

فرمود: هر وقت که علی ﷺ را زیارت می‌کنی، این گونه بگو:

ای کسی که خدا به تو، توبه آدم ﷺ را قبول کرد. به اسم تو کشتی نوح ﷺ را نجات داد.[۱]

توبهٔ آدم ﷺ باید به او قبول شود. «باسمه» به اسم او کشتی نوح ﷺ نجات پیدا می‌کند.

آری، آنچه مقصود بود این بود که هم علی ﷺ را بشناسید، هم به مردم بشناسانید. و بدانید که هر بابی مسدود است، فقط راه این است که او یک نظری به ما بکند. اگر نظر او نباشد، همهٔ این معلومات و مفهومات هباء منثور[۲] است.

---

۱. «رَوَى الشَّيْخُ الْمُفِيدُ وَ الشَّيْخُ الشَّهِيدُ وَ السَّيِّدُ ابْنُ طَاوُسٍ أَنَّ الْإِمَامَ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَام زارها فِى سَابِعَ عَشَرَ رَبِيعٍ الْأَوَّل عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ فِى هَذَا الْيَوْمِ وُلِدَ النَّبِىُّ ﷺ وَ عَلَّمَهَا لِمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفِىِّ، قَالَ: إِذَا أَتَيْتَ مَشْهَدَ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاغْتَسِلْ غُسْلَ الزِّيَارَة، وَ الْبَسْ أَنْظَفَ ثِيَابِكَ، وَ شَمَّ شَيْئاً مِنَ الطِّيب، وَ امْشِ وَ عَلَيْكَ السَّكِينَةَ وَ الْوَقَارَ، فَإِذَا وَصَلْتَ إِلَى بَابِ السَّلَامِ فَاسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَ كَبِّرِ اللَّهَ تَعَالَى ثَلَاثِينَ مَرَّةً وَ قُلِ:... السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ أَنْجَى اللَّهُ سَفِينَةَ نُوحٍ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَخِيهِ حَيْثُ الْتَطَمَ الْمَاءُ حَوْلَهَا وَ طَمَى السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ تَابَ اللَّهُ بِهِ وَ بِأَخِيهِ عَلَى آدَمَ إِذْ غَوَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَلَكَ النَّجَاةِ الَّذِى مَنْ رَكِبَهُ نَجَى وَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْهُ هَوَى، ...» المزار الكبير، محمدبن المشهدی، ص۲۰۵ الی ۲۱۱؛ اقبال الاعمال، السیدبن طاووس، ج۳، ص ۱۳۰ الی ۱۳۵؛ المزار، الشهید الاول، ص۸۹ الی ۹۹؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۹۷، ص۳۷۳.

۲. ﴿وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا﴾؛ و به هر گونه کاری که کرده‌اند می‌پردازیم و آن را [چون] گَردی پراکنده می‌سازیم. الفرقان: ۲۳.

پی نوشت ها:

۱. **و همچنین:** «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَی النَّبِیِّ ﷺ فَقَالَ إِنِّی قَدْ وَلَدْتُ بِنْتاً وَ رَبَّیْتُهَا فَأَلْبَسْتُهَا وَ حَلَّیْتُهَا ثُمَّ جِئْتُ بِهَا إِلَی قَلِیبٍ فَدَفَعْتُهَا فِی جَوْفِهِ وَ کَانَ آخِرُ مَا سَمِعْتُ مِنْهَا وَ هِیَ تَقُولُ یَا أَبَتَاهْ فَمَا کَفَّارَةُ ذَلِکَ قَالَ أَ لَکَ أُمٌّ حَیَّةٌ قَالَ لَا قَالَ فَلَکَ خَالَةٌ حَیَّةٌ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَابْرَرْهَا فَإِنَّهَا بِمَنْزِلَةِ الْأُمِّ یُکَفِّرْ عَنْکَ مَا صَنَعْتَ قَالَ أَبُو خَدِیجَةَ فَقُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ مَتَی کَانَ هَذَا فَقَالَ کَانَ فِی الْجَاهِلِیَّةِ وَ کَانُوا یَقْتُلُونَ الْبَنَاتِ مَخَافَةَ أَنْ یُسْبَیْنَ فَیَلِدْنَ فِی قَوْمٍ آخَرِینَ.»؛ امام صادق ﷺ فرمود: مردی نزد پیغمبر ﷺ آمد و گفت دختری برایم متولد شد و او را تربیت کردم تا چون به بلوغ رسید زیورش را به او پوشاندم و او را بر سر چاهی آورده و در آن انداختم و آخر چیزی که از او شنیدم این که می گفت: ای پدر جانم! کفاره آن چیست؟ پیامبراکرم ﷺ به آن شخص فرمود: مادرت زنده است؟ گفت، نه، فرمود: خالهات زنده است؟ گفت: آری، فرمود: به او نیکی کن که به جای مادر است و کفاره کار تو گردد. ابو خدیجه (راوی حدیث) گوید: به آن حضرت گفتم: چه وقت بوده این عمل؟ حضرت ﷺ فرمود: در زمان جاهلیت که دخترها را می کشتند از ترس اینکه اسیر شوند و میان قوم دیگر بزایند. الکافی، الشیخ الکلینی، ج۲، ص۱۶۳؛ وسائل الشیعة، ج۲۱، ص ۵۰۰ و...

در تفاسیر این مطلب را این چنین بیان می کنند:

آیه اول: ﴿وَکَذَلِکَ زَیَّنَ لِکَثِیرٍ مِنَ الْمُشْرِکِینَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَکَاؤُهُمْ﴾. وقیل: کان السبب فی [تزیین] قتل البنات أن النعمان بن المنذر أغار علی قوم، فسبی نساءهم، وکان فیهن بنت قیس بن عاصم، ثم اصطلحوا، فأرادت کل امرأة منهن عشیرتها، غیر ابنة قیس، فإنها أرادت من سباها ، فحلف قیس لا یولد له بنت إلا وأدها، فصار ذلک سنة فیما بینهم.»؛ یعنی شیاطین که به نظر آنها خوب‌جلوه داده بودند کشتن دخترها و زنده به گور کردن آنها را از ترس فقر و ننگ. گفته‌اند این که کشتن دختر بین اعراب رایج گردید به علت آن بود که نعمان بن منذر حمله کرد به قبیله‌ای و زنان آنها را اسیر کردند در میان آن زنان دختر قیس بن عاصم نیز بود بعد بین دو قبیله صلح شد و همه زنان تقاضای برگشت به قبیله خود را نمودند مگر دختر قیس که او گفت من پیش همین قبیله می‌مانم. قیس سوگند یاد کرد هر دختری که برایش متولد شود او را زنده به گور کند این کار بین آنها رسم شد. تفسیر مجمع البیان، الشیخ الطبرسی، ج۴، ص۱۷۱؛ معارج نهج البلاغة، علی بن زید البیهقی، ص۳۶۳بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۹، ص۹۲.

منابع اهل تسنّن: شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید، ج ۱۳، ص ۱۷۴؛ تفسیر الآلوسی، الآلوسی، ج۸، ص۳۲.

آیه دوم: ﴿وإذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بالأُنْثی ظَلَّ وَجْهُه مُسْوَدًّا وهُوَ کَظِیمٌ﴾ قال الطبرسی:... و هو الوأد الذی کان من عادة العرب، وهو أن أحدهم کان یحفر حفیرة صغیرة، وإذا ولد له أنثی، جعلها فیها، وحثا علیها التراب حتی تموت تحته. وکانوا یفعلون ذلک مخافة الفقر علیهن ،فیطمع غیر الأکفاء فیهن .»؛ یعنی از شنیدن تولد دختر صورتش سیاه و غرق در خشم و اندوه می‌شود «أَ یُمْسِکُهُ عَلی هُونٍ أَمْ یَدُسُّهُ فِی التُّرابِ» یعنی در باره دختری که برایش متولد شده چاره‌اندیشی می‌کند که او را با کمال خواری و بیچارگی نگه دارد یا درون خاک پنهانش کند و زنده بگورش کند این همان عملی بود که از عادات اعراب به شمار می‌رفت هنگام زایمان

گودالی کوچک حفر می کرد و اگر دختر متولد می‌شد او را درون همان گودال می‌انداخت و بر رویش خاک می‌ریخت تا زنده زنده بمیرد این عمل را از ترس فقر و تنگدستی انجام می‌دادند. تفسیر مجمع البیان، الشیخ الطبرسی، ج۶، ص۱۶۸؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۹، ص۱۱۵.

منابع اهل تسنّن: تفسیر القرآن العظیم، ابن ابی حاتم الرازی،ج۷، ص۲۲۷۸؛ الدر المنثور، السیوطی، ج۴، ۱۲۱.

آیه سوم:«﴿وإِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ﴾؛ قال الطبرسی ... یعنی الجاریة المدفونة حیا، وکانت المرأة إذا حان وقت ولادتها حفرت حفرة ، وقعدت علی رأسها، فإن ولدت بنتا رمت بها فی الحفرة، وإن ولدت غلاما حبسته.»؛ مرحوم طبرسی در تفسیر این آیه می‌گوید: موؤدة دختری است که او را زنده بگور مـی‌کردنـد. زنـان موقـع زایمان گودالی می‌کندند و بر سر گودال می نشستند اگر دختر می زائید او را در میان گودال می‌انداخت اگـر پسر می‌زائید او را نگه می‌داشت. تفسیر مجمع البیان، الشیخ الطبرسی، ج ۱۰، ص ۲۷۷. بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۷ ، ص ۹۳ و ج ۲۳، ص ۲۵۵.

منابع اهل تسنّن: تفسیر القرآن العظیم (تفسیر ابن أبی حاتم)، ابن أبی حاتم الـرازی، ج۱۰، ص۳۴۰۳؛ تفـسیر السمرقندی، ابواللیث السمرقندی، ج۳، ص۵۲۹؛ الکشف والبیان عن تفسیر القرآن (تفسیر الثعلبی)، الثعلبـی، ج۱۰، ص۱۳۹؛ معالم التنزیل فی تفسیر القرآن (تفسیر البغوی)، البغوی، ج۴، ص۴۵۲؛ زاد المسیر فـی علـم التفسیر، ابن الجوزی، ج۸، ص۱۹۰؛ الجامع لأحکام القرآن (تفسیر القرطبی)، القرطبـی، ج۱۹، ص۲۳۳؛ الـدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، جلال الدین السیوطی، ج۶، ص۳۱۹.

۲. **همچنین:** «روی أن أمیر المؤمنین ﷺ قال [فی رسالته إلی سهل بن حنیف]: والله ما قلعت باب خیبر [ورمیـت بها خلف ظهری أربعین ذراعا] بقوة جسدیة، ولا بحرکة غذائیة، لکنی أیدت بقوة ملکوتیة ، ونفس بنور ربهـا مضیة». الأمالی، الشیخ الصدوق، ص۶۰۴؛ روضة الواعظین، الفتال النیسابوری، ص ۱۲۷؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص ۷۸؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص ۳۲۵؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۲۱، ص۲۶.

و همچنین: «وقال علی بن أبی طالب: ما قلعت باب خیبر بقوة جسمانیة لکن بقوة إلهیة». الدر النظیم، یوسـف بن حاتم الشامی المشغری العاملی، ص۲۷۱.

منبع اهل تسنّن: المواقف، الإیجی، ج۳، ص۶۲۸.

و همچنین: «عن أبی عبد الله الصادق ﷺ عن أبیه عن جده ﷺ قال ... فلما فرغ من فتح خیبر قال والله ما قلعت باب خیبر وقذفت به ورائی أربعین ذراعا لم تحس أعضائی ، بقوة جسدیة وحرکة غریزیة بشریة ولکنی أیدت بقوة ملکوتیة ونفس بنور ربها مضیئة.» عیون المعجزات، حسین بن عبد الوهاب، ص۶.

و همچنین: «قال علی ﷺ عند قلعه باب خیبر: والله ما قلعت باب خیبر بقوة جسدانیة، ولکن قلعته بقوة ملکوتیة ونفس بنور ربها مضیة». تفسیر ابن عربی، إبن عربی، ج ۱، ص ۳۳۰.

و همچنین: «لهذا قال علی بن أبی طالب[ﷺ]: والله ما قلعت باب خیبر بقوة جسدانیة ولکن بقوة ربانیة».

منبع اهل تسنن: تفسیر الرازی، فخر الدین الرازی، ج ۲۱، ص۹۱

و همچنین: قول علی: والله ما قلعت باب خیبر بقوة جسدانیة، بل بقوة إلهیة.

منبع اهل تسنن: شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید، ج۵، ص۷.

۳. **و همچنین:** «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: بَیْنَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ﷺ یَخْطُبُ عَلَی مِنْبَرِ الْکُوفَةِ إِذْ قَامَ إِلَیْهِ رَجُلٌ یُقَالُ لَهُ ذِعْلِبٌ ذُو لِسَانٍ بَلِیغٍ فِی الْخُطَبِ شُجَاعُ الْقَلْبِ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ هَلْ رَأَیْتَ رَبَّکَ قَالَ وَیْلَکَ یَـا ذِعْلِـبُ مَـا

كُنْتُ أَعْبُدُ رَبّاً لَمْ أَرَهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ رَأَيْتَهُ قَالَ وَيْلَكَ يَا ذِعْلِبُ لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ.»؛ امام صادق ﷺ فرمود: در آن میان که امیرالمـؤمنین ﷺ در کوفـه بـر منبـر سخنرانی می فرمود مردی که نامش ذعلب بود برخاست و او مردی شیوا سخن و قوی القلب بود، پس گفت ای امیر مؤمنان آیا پروردگارت را دیده‌ای؟ امام فرمود: وای بر تو ای ذعلب مـن پروردگـاری کـه ندیـده‌ام عبادت نکنم عرض کرد ای امیر مؤمنان، او را چگونه دیده‌ای؟ فرمود: وای بر تو ای ذعلب دیدگان او را بـه نگاه چشم نبینند بلکه دلها او را با ایمان حقیقی دریابند. الکافی، الشیخ الکلینی، ج ۱، ص۱۳۸؛ التوحید، الشیخ الصدوق، ص۳۰۸؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۴، ص۵۲ و ص۳۰۴.

و همچنین: «... ثم قال ﷺ: سلونی قبل أن تفقدونی... فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ ذِعْلِبٌ وَ كَانَ ذَرِبَ اللِّسَانِ بَلِيغاً فِي الْخُطَبِ شُجَاعَ الْقَلْبِ فَقَالَ لَقَدِ ارْتَقَى ابْنُ أَبِي طَالِبٍ مِرْقَاةً صَعْبَةً لَأُخَجِّلَنَّهُ الْيَوْمَ لَكُمْ فِي مَسْأَلَتِي إِيَّاهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ فَقَالَ وَيْلَكَ يَا ذِعْلِبُ لَمْ أَكُنْ بِالَّذِي أَعْبُدُ رَبّاً لَمْ أَرَهُ قَالَ فَكَيْفَ رَأَيْتَهُ صِفْهُ لَنَا قَالَ وَيْلَكَ لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ...»؛ وقتی امیر المؤمنین ﷺ فرمودند از من بپرسید قبل از این که مرا نیابید، مردی به نام ذعلب تیز زبان و سخنور و پر دل گفت پسر ابی طالب به جای بسیار بلندی گام نهاده من امروز او را نزد شما شرمسار کـنم بـرای پرسـشی کـه از او کـنم، گفـت یـا امیرالمؤمنین آیا پروردگار خود را دیده ای؟ فرمود وای بر تو ای ذعلب من کسی نباشم که بپرستم خدائی را که ندیدم، گفت چطور او را دیدی برای ما وصف کن فرمود وای بر تو دیده سر به رؤیتِ بـصر او را نتوانـد دید و لیکن دلها به حقیقت ایمان او را بینند... بالای همه چیز است ولی نه به فوقیت مکانی، جلـو هـر چیـز است ولی نگویند جلو است، داخل هر چیز است ولی نه چون چیزی درون چیزی، بیرون هر چیز است ولی نه چیزی برون چیزی ذعلب مدهوش شد و گفت به خدا هرگز چنین جوابی نشنیده بودم به خدا دیگر چنین پرسشی نکنم. الأمالی، الشیخ الصدوق، ص۴۲۳؛ التوحید، الشیخ الـصدوق، ص ۳۰۵؛ الاختـصاص، الـشیخ المفید، ص۲۳۶؛ إرشاد القلوب، الدیلمی، ج ۲، ص۳۷۴؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۱۰، ص۱۱۸.

و همچنین: «عَنْ عَبْدِ اللَّه بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِيه قَالَ حَضَرْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ فَدَخَلَ عَلَيْه رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ فَقَالَ لَه يَا أَبَا جَعْفَرٍ أَيَّ شَيْءٍ تَعْبُدُ قَالَ اللَّه تَعَالَى قَالَ رَأَيْتَه قَالَ بَلْ لَمْ تَرَه الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الأَبْصَارِ ولَكِنْ رَأَتْه الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الإِيمَانِ لَا يُعْرَفُ بِالْقِيَاسِ ولَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ ولَا يُشَبَّه بِالنَّاسِ مَوْصُوفٌ بِالآيَاتِ مَعْرُوفٌ بِالْعَلَامَاتِ لَا يَجُورُ فِي حُكْمِه ذَلِكَ اللَّه لَا إِلَه إِلَّا هُوَ قَالَ فَخَرَجَ الرَّجُلُ وهُوَ يَقُولُ: ﴿اللهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَه﴾»؛ عبد الله بن سنان از پدرش روایت کرده که گفت: در خدمت امام باقر ﷺ بودم که مردی از خوارج شرفیاب محضرش شد و به او گفت: ای ابو جعفر، چه چیز را می‌پرستی؟ فرمود:خدای تعالی را، گفت: او را دیده ای؟ فرمـود: بلکه به چشم سر نتوان او را مشاهده کرد، ولی دلها به حقیقـت ایمـان او را در یابنـد. بـه قیـاس و سـنجش شناخته نشود، به حواس درک نگردد، به مردم تشبیه نمی شود، به آیات وصف شود و به نـشانه‌هـا شـناخته گردد، به خلاف و ستم حکم نکند، آن است خدا، نیست شایسته پرستشی جز او. راوی گوید:آن مرد بیـرون رفت و می‌گفت: خدا داناتر است که رسالت خود را کجا مقرر کند. الکـافی، الـشیخ الکلینـی، ج ۱، ص ۹۷؛ التوحید، الشیخ الصدوق، ص ۱۰۸؛ و با اختلاف کم: الأمالی، الشیخ الصدوق، ص ۳۵۲ و عبارته:«...قال: لـم تره العیون بمشاهدة العیان، ورأته القلوب بحقائق الایمان.»

مجلس سوم

نفس خاتم‌ﷺ و صاحب بطون قرآن

۷۷/۸/۱۱ هـ ش، مصادف با ۱۴۱۹/۷/۱۲ هـ ق.

نفس خاتم ﷺ و صاحب بطون قرآن

فردا روز ولادت امام الموحدین، یعسوب المسلمین، قائد الغر المحجلین، امیرالمؤمنین ؑ است. این حادثه به قدری عظیم است که - با تحقیق نه با تعبّد - هیچ بیانی قدرت ندارد تحلیل کند که فردا چه واقعه‌ای اتفاق افتاد. احادیث در کتب عامّه و خاصّه نقل شده، ولی هرگز اشاراتی که در کلمات پیغمبر خاتم ﷺ است، فهمیده نشده و سرّ لطائف آن کشف نشده است.

ما فقط به یک کلمه از یک روایت متفق علیه بین عامّه و خاصّه اشاره می‌کنیم تا روشن شود که هر چند حدیث، هم در مدارک اهل سنت است و هم در مدارک شیعه، اما آن‌گونه که شایسته است تحقیق نشده و امروز هم آن‌گونه که حقّ مطلب ادا شود، تحقیق نخواهد شد. «و لکن المیسور لایسقط بالمعسور».[1]

منزلت حضرت فاطمه بنت اسد ؑ

ماه رجب در جاهلیت نیز ممتاز بود.[2] • وقتی در اشهر حج موفق به حج

---

۱. آن مقدار که میسور است، به جهت آن مقدار که دشوار است، رها و ترک نمی‌شود.
قال النبی ﷺ: «لا یترک المیسور بالمعسور». عوالی اللئالی، ابن أبی جمهور الأحسائی، ج ۴، ص ۵۸.

۲. عن أبی سعید الخدری، قال: قال رسول الله ﷺ: «ألا إن رجب شهر الله الأصم وهو شهر عظیم، وإنما سمی الأصم لأنه لا یقاربه شهر من الشهور حرمة وفضلا عند الله تبارک وتعالی، وکان أهل الجاهلیة یعظمونه فی جاهلیتها، فلما جاء الاسلام لم یزدد إلا تعظیما وفضلا». الأمالی، الشیخ الصدوق، ص ۶۲۷؛ روضة الواعظین، الفتال النیسابوری، ص ۳۹۶.

←

نمی‌شدند، در ماه رجب وظائف خود را نسبت به کعبه انجام می‌دادند. در چنین ظرفی‌که مسجد مورد ازدحام طوائف مکه بود و در طواف خانهٔ کعبه غوغایی بود، در چنین ماهی و در روز سیزدهم، یک زن در حلقهٔ طواف مشغول طواف بود.

او همان زنی بود که وقتی از دنیا رفت، پیغمبر ﷺ او را در پیراهن خود کفن کرد و بر جنازهٔ او نماز خواند و در نماز، بر جنازهٔ او هفتاد تکبیر گفت. بعد از نماز، خودش وارد قبر شد و او را به خاک سپرد. وقتی از قبر بیرون آمد، از دیدگان خود اشک می‌ریخت. عمر بن الخطاب گفت: تو در مورد این زن رفتاری کردی که تا کنون با احدی چنین رفتاری نشده بود.

این روایتی است که ائمهٔ حدیث، هم از عامّه و هم از خاصّه نقل کرده‌اند.

وقتی عمر این کلمه را گفت، پیغمبر ﷺ در جواب او چنین فرمود: «**انّ هذه المرأة کانت أمّي التي ولدتني**».[1] [2]• این سخنی است که تمام متفکرین شیعه و سنی باید در آن فکر کنند. زنی که با او چنین رفتار کردم، همان زنی است که مرا زاییده است.

→ **همچنین:** «رَجَبٌ: شهر سموه بذلک لتعظیمهم إیَّاه فی الجاهلیة عن القتالِ فیه، ولا یَسْتَحِلُّون القتالَ فیه». لسان العرب، ابن منظور، ج ۱، ص ۴۱۱.

۱. «(حدثنی) بکیر بن محمد الحداد الصوفی بمکة حدثنا الحسن بن علی بن شبیب المعمری حدثنا عبد الرحمن بن عمرو بن جبلة الباهلی حدثنا أبی عن الزبیر بن سعید القرشی قال کنا جلوسا عند سعید بن المسیب فمر بنا علی بن الحسین علیه السلام ولم أر هاشمیا قط کان أعبد لله منه فقام إلیه سعید بن المسیب وقمنا معه فسلمنا علیه فرد علینا فقال له سعید یا أبا محمد أخبرنا عن فاطمة بنت أسد بن هاشم أم علی بن أبی طالب. قال: نعم حدثنی أبی قال سمعت أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام یقول لما ماتت فاطمة بنت أسد بن هاشم کفنها رسول الله ﷺ فی قمیصه وصلی علیها وکبر علیها سبعین تکبیرة ونزل فی قبرها فجعل یومی فی نواحی القبر کأنه یوسعه ویسوی علیها وخرج من قبرها وعیناه تذرفان وحثا فی قبرها فلما ذهب قال له عمر بن الخطاب یا رسول الله رأیتک فعلت علی هذه المرأة شیئا لم تفعله علی أحد فقال **یا عمر ان هذه المرأة کانت أمی التی ولدتنی** ان أبا طالب کان یصنع الصنیع وتکون له المأدبة وکان یجمعنا علی طعامه فکانت هذه المرأة تفضل منه کله نصیبنا فأعود فیه وان جبریل علیه السلام أخبرنی عن ربی عز وجل انها من أهل الجنة وأخبرنی جبریل علیه السلام ان الله تعالی امر سبعین ألفا من الملائکة یصلون علیها.» اعیان الشیعة، السید محسن الامین، ج ۱، ص ۳۲۵.

منابع اهل تسنن: المستدرک، الحاکم النیسابوری، ج ۳، ص ۱۰۸؛ و با اختلاف کم: کنز العمال، المتقی الهندی، ج ۱۳، ص ۶۳۶، ح ۳۷۶۰۷ نقلاً عن الحاکم و فیه: ... فقال: یا عمر! هذه المرأة کانت أمی بعد أمی التی ولدتنی.

پیامبر خداﷺ از روی هوی سخن نمی‌گوید. ﴿**وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى**﴾.[1] اینکه فرمود مرا زاییده است، یعنی چه؟ این یک تنزیل است. پیغمبرﷺ کسی است که منطق او میزان حقیقت است، یعنی گفته‌ای بعد از گفتهٔ خدا، و گوینده‌ای بعد از خدا، نه به پایهٔ این گوینده می‌رسد، و نه به حدّ این گفته.

اشاره کرد به جنازه و فرمود: «**إنّ هذه المرأة**»؛ این زن مادر من است، اما مادری است که من از او متولد شدم.

میلاد امیر مؤمنان علیه‌السلام در خانهٔ کعبه

چنین زنی در طواف بود. بین طواف درد زاییدن پیدا شد، به جای این‌که این زن به خارج مسجد الحرام هدایت شود، به داخل بیت هدایت شد،[2] ۳• بیتی که خداوند

---

۱. النجم: ۳.

۲. «... عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: قَالَ: يَزِيدُ بْنُ قَعْنَبٍ كُنْتُ جَالِساً مَعَ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ فَرِيقٍ مِنْ عَبْدِ الْعُزَّى بِإِزَاءِ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ إِذْ أَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ أُمُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام وَ كَانَتْ حَامِلَةً بِهِ لِتِسْعَةِ أَشْهُرٍ وَ قَدْ أَخَذَهَا الطَّلْقُ فَقَالَتْ رَبِّ إِنِّي مُؤْمِنَةٌ بِكَ وَ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِكَ مِنْ رُسُلٍ وَ كُتُبٍ وَ إِنِّي مُصَدِّقَةٌ بِكَلَامِ جَدِّي إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ علیه‌السلام وَ أَنَّهُ بَنَى الْبَيْتَ الْعَتِيقَ فَبِحَقِّ الَّذِي بَنَى هَذَا الْبَيْتَ وَ بِحَقِّ الْمَوْلُودِ الَّذِي فِي بَطْنِي لَمَّا يَسَّرْتَ عَلَيَّ وِلَادَتِي قَالَ يَزِيدُ بْنُ قَعْنَبٍ فَرَأَيْنَا الْبَيْتَ وَ قَدِ انْفَتَحَ عَنْ ظَهْرِهِ وَ دَخَلَتْ فَاطِمَةُ فِيهِ وَ غَابَتْ عَنْ أَبْصَارِنَا وَ الْتَزَقَ الْحَائِطُ فَرُمْنَا أَنْ يَنْفَتِحَ لَنَا قُفْلُ الْبَابِ فَلَمْ يَنْفَتِحْ فَعَلِمْنَا أَنَّ ذَلِكَ أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ خَرَجَتْ بَعْدَ الرَّابِعِ وَ بِيَدِهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام ثُمَ قَالَتْ إِنِّي فُضِّلْتُ عَلَى مَنْ تَقَدَّمَنِي مِنَ النِّسَاءِ لِأَنَّ آسِيَةَ بِنْتَ مُزَاحِمٍ عَبَدَتِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ سِرّاً فِي مَوْضِعٍ لَا يُحِبُّ أَنْ يُعْبَدَ اللَّهُ فِيهِ إِلَّا اضْطِرَاراً وَ أَنَّ مَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ هَزَّتِ النَّخْلَةَ الْيَابِسَةَ بِيَدِهَا حَتَّى أَكَلَتْ مِنْهَا رُطَباً جَنِيًّا وَ أَنِّي دَخَلْتُ بَيْتَ اللَّهِ الْحَرَامَ فَأَكَلْتُ مِنْ ثِمَارِ الْجَنَّةِ وَ أَوْرَاقِهَا فَلَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أَخْرُجَ هَتَفَ بِي هَاتِفٌ يَا فَاطِمَةُ سَمِّيهِ عَلِيّاً فَهُوَ عَلِيٌّ وَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى يَقُولُ إِنِّي شَقَقْتُ اسْمَهُ مِنِ اسْمِي وَ أَدَّبْتُهُ بِأَدَبِي وَ وَقَفْتُهُ عَلَى غَامِضِ عِلْمِي وَ هُوَ الَّذِي يَكْسِرُ الْأَصْنَامَ فِي بَيْتِي وَ هُوَ الَّذِي يُؤَذِّنُ فَوْقَ ظَهْرِ بَيْتِي وَ يُقَدِّسُنِي وَ يُمَجِّدُنِي فَطُوبَى لِمَنْ أَحَبَّهُ وَ أَطَاعَهُ وَ وَيْلٌ لِمَنْ أَبْغَضَهُ وَ عَصَاهُ»؛ یزید بن قعنب گوید من با عباس بن عبد المطلب و جمعی از عبد العزی برابر خانه کعبه نشسته بودیم که فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین علیه‌السلام که نُه ماه به او آبستن بود آمد و درد زائیدن داشت گفت خدایا من به تو ایمان دارم و بدان چه از نزد تو آمده است از رسولان و کتابها مؤمنم و به سخن جدم ابراهیم خلیل تصدیق دارم و او است که این بیت عتیق را ساخته بحق آنکه این خانه را ساخته و بحق مولودی که در شکم من است ولادت را بر من آسان کن، یزید بن قعنب گوید ما به چشم خود دیدیم که خانه از پشت شکافت و فاطمه به درون آن رفت و از دیده ما

←

در وصف آن می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّـاسِ﴾.[1] وارد چنـین خانـه‌ای شـد و بـا چنین تحفه‌ای از خانه بیرون آمد. بشریت تا امروز نفهمیده که ایـن تحفـه‌ای کـه در بیت خدا به دست چنین زنی داده شد، که بود و چه داشت!

پیامبر صلی الله علیه و آله اشرف من فی الوجود و قرآن اشرف ما فی الوجود

در دائرۀ وجود دو کلمه وجود دارد: یکی کلمۀ «ما» و دیگر کلمۀ «مـن». در دائـرۀ کلمۀ «ما» اشرف تمام مصادیق این کلمه فقط یک چیز است که در قلـۀ شـرف تمـام

→ نهان شد و دیوار به هم آمد و خواستیم قفل در خانه را بگشائیم گشوده نشد و دانستیم که این امـر از طـرف خدای عز و جل است و پس ازچهار روز بیرون آمد و امیر المؤمنین را در دست داشت و سپس گفت من بر همه زنان گذشته فضیلت دارم زیرا آسیه بنت مزاحم خدا را به نهانی پرستید در آنجا که خوب نبود پرسـتش خدا جز از روی ناچاری و مریم دختر عمران نخل خشک را به دست خود جنبانید تا از آن خرمای تازه چید و خورد و من در خانه محترم خدا وارد شدم و از میوه بهشت و بار و برگش خوردم و چون خواستم بیـرون آیم یک هاتفی آواز داد ای فاطمه نامش را علی بگذار که او علی است و خدای اعلی می‌فرماید من نـام او را از نام خود گرفتم و به ادب خود تأدیبش نمودم و غامض علم خود را به او آموختم و اوست که بت‌ها را در خانه من می‌شکند و او است که در بام خانه‌ام اذان می‌گوید و مرا تقدیس و تمجید می‌کند خوشا بر کسی که او را دوست دارد و فرمان برد و وای بر کسی که او را دشمن دارد و نافرمـانی کنـد. علـل الـشرائع، الـشیخ الصدوق، ج۱، ص۱۳۵؛ معانی الأخبار، الـشیخ الـصدوق، ص۶۲؛ الأمـالی، الـشیخ الـصدوق، ص۱۹۴ و بـا اختلاف کم در نقل و تعابیر: الأمالی، الشیخ الطوسی، ص۷۰۶؛ روضة الواعظین، الفتال النیـشابوری، ص۷۶؛ الثاقب فی المناقب، ابن حمزه الطوسی، ص۱۹۷ و..

و در منابع اهل تسنن تولد امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه کعبه را با این عبارات بیان کرده اند:

قال الحاکم النیشابوری فی المستدرک، ج۳، ص۴۸۳: «فقـد تـواترت الاخبـار ان فاطمـة بنـت أسـد ولـدت أميرالمؤمنين علی بن أبی طالب[علیه السلام] فی جوف الکعبة.»

قال ابن صباغ مالکی فی الفصول المهمة فی معرفة الأئمة، ج۱، ص۱۷۱: «وُلِدَ عليٌّ بمکـة المـشرّفة بـداخل البيت الحرام فی يوم الجمعة ... ولم يولد فی البيت الحرام قبله أحد سواه ، وهی فضيلة خـصّه الله تعـالی بهـا إجلالا له وإعلاءً لمرتبته وإظهاراً لتکرمته.»

قال المسعودی فی اثبات الوصية ص۱۳۳: «و روی ان فاطمة بنت أسد لما حملت بأمير المؤمنين عليه السّلام کانت تطوف بالبيت فجاءها المخاض و هی فی الطواف فلما اشتد بها دخلت الكعبة فولدته فی جوف البيـت علی مثال ولادة آمنة النبی صلّی اللّه عليه و آله ما ولد فی الکعبة قبله و لا بعده غيره.»

۱. آل عمران: ۹۶.

سلسلهٔ «ما» است و این نقطه در دائرهٔ «ما» «أشرف ما فی الوجود» می‌شود. و در دائرهٔ «من» هم در قوس نزول که شروع می‌شود مبدء تنزل فیض یک نقطه است، و آن نقطه در دائرهٔ «من» «أشرف من فی الوجود» می‌شود.

گفته‌های امروز برای این است که متفکرین خالی از تعصب، از تمام فرق اسلامی، در کلمه به کلمهٔ آنچه می‌گویم – که جز بر پایهٔ کتاب قطعی و سنت قطعی نیست– تأمل کنند و نتیجهٔ بحث را در یک کلمه بین خود و وجدان خود مورد قضا و حکم قرار بدهند.

آن نقطه‌ای که در قوس «ما» اشرف تمام ما فی الوجود است، قرآن است. و این اشرف مصداق در کلمهٔ «ما» است. و آن نقطه‌ای که در قوس «من» اشرف نقطه‌ای است که فیض از آنجا شروع می‌شود، آورندهٔ قرآن است. «اشرف من فی الوجود» تجلی خدا برای خلق است. و «اشرف ما فی الوجود» هم ظهور اسم اعظم جامع جمیع اسماء حسنی و امثال علیا است.

نسبت امیر مؤمنانعليه‌السلام با قرآن که اشرف ما فی الوجود است

آنچه امروز گفته می‌شود، از مدارک قطعی سنی و شیعه نقل می‌شود، ولی منظور ما فقه حدیث است، نه روایت حدیث.

غلام ابی ذر غفاری گفت: در میدان جمل وقتی چشمم به عایشه افتاد، قلبم لرزید که چه بکنم. این اضطراب تا وقت ظهر ادامه داشت و مردد بودم که به این سو بروم یا آن سو. هنگام ظهر امر برایم منکشف شد و در رکاب امیرالمؤمنین عليه‌السلام رفتم و وظیفه‌ام را انجام دادم. وقتی کار تمام شد، با اضطراب به سوی مدینه روانه شدم. یک سر به خانه‌ی امّ‌سلمه رفتم. گفتم: نه برای مأکلی آمده‌ام، نه برای مطعمی. فقط برای این آمده‌ام که این اضطراب درونی‌ام رفع شود.

امّ‌سلمه به من گفت: آن روز چه کردی؟ ماجرای خودم را گفتم که وقتی چشمم به عایشه افتاد، چنین حالی برای من رخ داد و هنگام ظهر مطلب برایم کشف شد. امّ‌سلمه به من گفت: احسنت. ای ابی‌ثابت. من از پیغمبر ﷺ شنیدم که فرمود: «عَلِي

مَعَ القُرآن وَ القُرآنُ مَعَ عَلِي، لَنْ يَتَفَرَّقا حَتى يَردا عَلَيَّ الحَوْض»،[۱] این جمله یعنی چه؟ حاکم حدیث را نقل کرد، شیخ المنقدین شمس الدین ذهبی که هر حدیثی را که در فضل حضرت علی ؑ دیده همهٔ قوا را صرف نموده تا آن حدیث را مخدوش کند، ولی به اینجا که رسید، گفت: «حدیثٌ صحیحٌ».[۲]

امیرمؤمنان ؑ همراه با تمام بطون قرآن

باید در این نکته تأمل کنید که قرآن چیست؟ در اینجا معیّت امیرمؤمنان ؑ با

---

۱. علی ؑ با قرآن است و قرآن با علی ؑ است. از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند.
«(أخبرنا) أبو بکر محمد بن عبد الله الحفید حدثنا أحمد بن محمد بن نصر ثنا عمرو بن طلحة القناد الثقة المأمون حدثنا علی بن هاشم بن البرید عن أبیه قال حدثنی أبو سعید التیمی عن أبی ثابت مولی أبی ذر قال کنت مع علی[ؑ] یوم الجمل فلما رأیت عائشة واقفة دخلنی بعض ما یدخل الناس فکشف الله عنی ذلک عند صلاة الظهر فقاتلت مع أمیر المؤمنین فلما فرغ ذهبت إلی المدینة فاتیت أم سلمة فقلت انی والله ما جئت اسأل طعاما ولا شرابا ولکنی مولی لأبی ذر فقالت مرحبا فقصصت علیها قصتی فقالت أین کنت حین طارت القلوب مطائرها قلت إلی حیث کشف الله ذلک عنی عند زوال الشمس قال أحسنت سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول علی مع القران والقرآن مع علی لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض.»
منابع اهل تسنن: المستدرک، الحاکم النیسابوری، ج ۳ ، ص ۱۲۴ و قال: هذا حدیث صحیح الاسناد؛ مناقب علی بن أبی طالب، أحمد بن موسی ابن مردویه الأصفهانی، ص۱۱۸(با کمی اختلاف).
و اما منابعی که اصل حدیث را بدون ذکر حکایت غلام ابوذر نقل نموده‌اند عبارتند از:
«وعن أم سلمة قالت: سمعت النبی ﷺ یقول: علی مع القرآن والقرآن معه [مع علی] لا یفترقان حتی یردا علی الحوض». تنبیه الغافلین عن فضائل الطالبین، المحسن ابن کرامة، ص ۵۰؛ الأربعون حدیثا، منتجب الدین بن بابویه ، ص ۷۳؛ الطرائف، السید ابن طاووس، ص ۱۰۳؛ کشف الیقین، العلامة الحلی، ص ۲۳۶؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص ۱۹۰؛ الصراط المستقیم، علی بن یونس عاملی، ج۳، ص۱۶۳.
منابع اهل تسنّن: المعجم الأوسط، الطبرانی، ج ۵، ص ۱۳۵؛ المعجم الصغیر، الطبرانی، ج ۱، ص ۲۵۵؛ مناقب علی بن أبی طالب، ابن مردویه الأصفهانی، ص۱۱۷و ۱۴۶؛ مجمع الزوائد، الهیثمی، ج ۹ ، ص۱۳۴؛ الصواعق المحرقة، أحمد بن حجر الهیتمی المکی، ص۱۲۴؛ الجامع الصغیر، جلال الدین السیوطی، ج ۲ ، ص۱۷۷؛ تاریخ الخلفاء، جلال الدین السیوطی، ص ۱۹۱؛ کنز العمال، المتقی الهندی ، ج ۱۱، ص ۶۰۳؛ فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، المناوی، ج ۴ ، ص ۴۷۰؛ الإکمال فی أسماء الرجال، الخطیب التبریزی، ص ۱۵۶.
۲. المستدرک علی الصحیحین و بذیله التلخیص للحافظ الذهبی، ج۳، کتاب معرفة الصحابة، ص ۱۳۴، ح۴۶۲۸/۲۲۶ ذیل همین حدیث گفته: «صحیحٌ»

قرآن را مطرح فرموده است. قرآنی که ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾؛ (۱) قرآنی که ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾ (۲) است. قرآنی که ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾ (۳) است؛ قرآنی که ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ (۴) است؛ علی علیه‌السلام با چنین قرآنی است، به معیتی در همهٔ مراتب عبارات و اشارات و لطائف و حقائق و بطون سبعهٔ قرآن. و قرآنی که «لَاتُحْصَى عَجَائِبُهُ وَ لَاتُبْلَى غَرَائِبُهُ، لَهُ تُخُومٌ وَ عَلَى تُخُومِهِ تُخُوم». (۵) علی علیه‌السلام را در تمام بطون قرآن برد.

---

۱. «که این [پیام] قطعاً قرآنی است ارجمند؛ در کتابی نهفته؛ که جز پاک‌شدگان بر آن دست ندارند». الواقعة، آیات: ۷۷ إلی ۷۹.

۲. الفرقان: ۱.

۳. «از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی‌آید». فصلت: ۴۲.

۴. «و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است بر تو نازل کردیم.». النحل: ۸۹.

۵. «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم‌السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ فِی دَارِ هُدْنَة وَ أَنْتُمْ عَلَى ظَهْرِ سَفَرٍ وَ السَّيْرُ بِكُمْ سَرِيعٌ وَ قَدْ رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ يُبْلِيَان كُلَّ جَدِيدٍ وَ يُقَرِّبَان كُلَّ بَعِيدٍ وَ يَأْتِيَان بِكُلِّ مَوْعُودٍ فَأَعِدُّوا الْجَهَازَ لِبُعْدِ الْمَجَازِ قَالَ فَقَامَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا دَارُ الْهُدْنَة قَالَ دَارُ بَلَاغٍ وَ انْقِطَاعٍ فَإِذَا الْتَبَسَتْ عَلَيْكُمُ الْفِتَنُ كَقِطَعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَ مَاحِلٌ مُصَدَّقٌ وَ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّة وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ وَ هُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ وَ هُوَ كِتَابٌ فِيهِ تَفْصِيلٌ وَ بَيَانٌ وَ تَحْصِيلٌ وَ هُوَ الْفَصْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ وَ بَاطِنُهُ عِلْمٌ ظَاهِرُهُ أَنِيقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَهُ تخوم وَ عَلَى تُخومه تخوم لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تُبْلَى غَرَائِبُهُ فِيهِ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَ مَنَارُ الْحِكْمَة وَ دَلِيلٌ عَلَى الْمَعْرِفَة لِمَنْ عَرَفَ الصِّفَةَ.» ؛ امام صادق علیه‌السلام از پدرانش از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حدیث فرماید که آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای مردم شما اکنون در دنیا و خانه سازش و صلح هستید و شما در سر راه سفر هستید و به شتاب شما را خواهند برد، و شما می‌نگرید که شب و روز و خورشید و ماه هر تازه‌ای را کهنه کنند و هر دوری را نزدیک سازند و هر وعده‌ای را به سر رسانند، پس اسباب و وسائل زیادی فراهم کنید برای اینکه گذرگاه درازی در پیش است. فرمود: پس مقداد بن اسود برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا خانه سازش یعنی چه؟ فرمود: خانه‌ای که رساننده است (انسانی را به گور رساند، یا در آن خانه کردار نیک ذخیره شود برای رسیدن به منزلهای آخرت) و جدا شونده (یعنی انسان روزی از دنیا جدا گردد) پس هرگاه آشوبها چون شب تار شما را فرا گرفت به قرآن رو آورید (و بدان چنگ زنید) زیرا آن است شفیعی که شفاعتش پذیرفته است (در باره کسی که بدان عمل کند) و گزارش دهنده است از بدیها که گفته‌اش (در باره آن کس که بدان عمل نکرده) تصدیق شده است، هر که آن را پیشوای خود کرد به بهشتش رهبری کند و هر که (از آن پیش افتد) و آن را پشت سر خود قرار دهد به دوزخش کشاند، و قرآن راهنمائی است که به بهترین راهها راهنمائی کند، و کتابی است که در آنست تفصیل و بیان و تحصیل (بدست آوردن حقائق) و آن است جداکننده (میان حق و باطل) شوخی و سرسری نیست برای آن ظاهری است و باطنی، پس ظاهرش حکم و دستور است و باطنش علم و دانش، ظاهرش جلوه و زیبائی دارد و ←

تنها مسأله به اینجا ختم نشد، «و القرآن مع علی». علمای شیعه و سنی فکر کردند که چرا اول فرمود: «علی مع القرآن» باز دوباره فرمود: «و القرآن مع علـی». علمـائی کـه این کلمات برای آنها گفته می‌شود، عوام مردم نیستند که ما حدیث را ترجمـه کنـیم. معیّت محال است یک طرفی باشد، این نسبت اضافی از جهـت کلمـه «مـع» از یـک طرف کافی بود؛ «علی مع القرآن». ولی به قدری مسأله عمیـق اسـت و بـه انـدازه‌ای بحث ظریف است که باز دوباره برگشت فرمود: «و القرآن مع علی».

امیرمؤمنان علیه السلام صاحب عصمت کبری

در اینجا مباحثی است که فرصت بیان آن نیست. فقط به فقه این حدیث اشاره‌ای می‌کنم. از اشاراتی که اینجا هست این است که وقتی کلمه‌ی معیّت اطلاق مـی‌شـود و به طور مثال می‌گوییم فلانی با فلانی است، این معیّت اعـمّ اسـت از ایـن‌کـه یـک طرف اضافه جلو باشد و طرف دیگر اضافه عقب. ولی پیغمبر برای متفکرین بشر بـا دقت وظیفهٔ علمی را تمام کرد و فرمود: علی با قرآن است، اما توهّم نـشود کـه ایـن معیّت، معیّتی است که قرآن جلو است، و علی عقب است، دوباره کـلام را برگردانـد و فرمود: «و القرآن مع علی»، یعنی این دو چنین است. و ایـن مهـم اسـت. ﴿الـم﴾،[1] **﴿کهیعص﴾**،[2] **﴿حم * عسق﴾**،[3] **﴿طسم﴾**[4]**﴿ق﴾﴿ ص﴾**، «علی مع القـرآن»؛ یعنـی تمـام

باطنش ژرف و عمیق است نهایتی دارد و برای نهایت آن نهایت دیگری است شگفتی هایش به شماره در نیاید و عجائبش کهنه نگردد، در آن است چراغهای هدایت، و جایگاه نور حکمت و راهنمای معرفت است برای آن کس که صفت را بشناسد. الکافی، الشیخ الکلینی، ج۲، ص۵۹۹ (له نجوم و علی نجومه نجوم [و در وافی مرحوم فیض کاشانی، ج۹، ص ۱۷۰۱عبارت: له تخوم و علی تخومه تخوم آمده است])؛ تفسیر العیاشی، العیاشی، ج۱، ص۳؛ النوادر، فضل الله الراوندی، ص۱۴۴؛ إکمال النقصان من تفسیر منتخب التبیان، ابن إدریس الحلی، ص۶ (له نجوم و علی نجومه نجوم)؛ روضة المتقین، المجلسی الأول، ج۲، ص۳۲۵؛ البرهان فی تفسیر القرآن، السید هاشم البحرانی، ج۱، ص۱۵؛ تفسیر نور الثقلین، الشیخ الحویزی، ج۴، ص۱۳.

۱. البقرة: ۱؛ آل عمران: ۱؛ العنکبوت: ۱؛ الروم: ۱؛ لقمان: ۱؛ السجدة: ۱.

۲. مریم، آیة: ۱.

۳. الشوری، آیات: ۱ و ۲.

۴. الشعراء: ۱ ؛ القصص:۱.

رموز اسم اعظم تا هر جا که هست، حضرت علی ؑ تا آنجا رفته، ولی تنها این نیست، از آن طرف هم باید حساب شود که قرآن همه جا باز با علی ؑ آمده.

این توازن و تعادل در این بشر از چه حکایت می‌کند؟ آیا دانایان سنی از خواب غفلت بیدار نمی‌شوند؟! وقتی پیغمبر ﷺ فرمود: «علی مع القرآن و القرآن مع علی» و خدا هم فرمود: قرآن کتابی است که ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾[۱] معنای این کلمه این است که حضرت علی ؑ صاحب عصمت کبری است. پس به اتفاق شیعه و سنی، هر کس که مُنکر این کلمه بشود، هم از سنّت بیزار است و هم از تشیّع. به مقتضای «علی مع القرآن و القرآن مع علی» عصمتی که پیغمبر خاتم ﷺ دارد، همان عصمت را علی بن ابی طالب ؑ دارد. این حدیث شیعه نیست.

جمیع علوم نظام تکوین و تشریع در قلب امیرمؤمنان ؑ

اگر چنین است که «علی مع القرآن و القرآن مع علی» پس آنچه علم است، همه بین دو قفسهٔ سینهٔ علی بن ابی طالب ؑ است. فقط علم ربوبی مستثناست. اگر «علی مع القرآن و القرآن مع علی» خداوند می‌فرماید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾،[۲] پس نه تنها علم اولین و علم آخرین و نه تنها علم ما کان و ما هو کائن، بلکه تمام علوم نظام تکوین و تمام علوم نظام تشریع، همه در قلب علی بن ابی طالب است. این تعصب تشیع نیست، این مرّ حق است و در مقابل این حق خواه ناخواه باید سر سپرد.

این نسبت علی ؑ با قرآن که نقطهٔ اول قوس ما فی الوجود است.

نسبت امیرمؤمنان ؑ با پیامبر ﷺ که اشرف من فی الوجود است

اما نسبت حضرت علی ؑ به اشرف من فی الوجود و آورنده قرآن چیست؟ در اینجا چاره‌ای نیست، باید این کلمه را توضیح دهم.

---

۱. از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی‌آید. فصلت: ۴۲.

۲. و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است بر تو نازل کردیم. النحل: ۸۹.

در روایت متواتر سند لازم نیست، نه پیش سنیان، نه پیش شیعیان، مگر پیش جاهلان. ولی در عین حال این متواتری که الآن نقل می‌کنم، متواتری است که سکّهٔ صحت به پای آن خورده؛ هم از طرف تمام منقدین حدیث، و هم از طرف تمام مشککین در اسناد احادیث. بخاری در کتاب صلح،[1] حدیث را ذکر کرده. گذشته از این‌که در بقیه صحاح، و در مسانید، و در سیر، و در تفاسیر، بر این کلمه اتفاق دارند.

حدیث بر طبق نقل بخاری این است: که پیامبر ﷺ به امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند:«**أَنْتَ مِنِّی وَ أَنَا مِنْك**».[2] و در مدارک دیگر عامه نیز چنین آمده که: «**عَلِيٌّ مِنِّي وَ**

۱. ج۳، کتاب الصلح، ص۱۶۸ و ج۴، باب مناقب علی بن ابی طالب، ص۲۰۷ و ج ۵، باب عمرة القضاء، ص۸۵

۲. کتاب سلیم، سلیم بن قیس، ص ۱۹۶؛ مناقب الإمام أمیر المؤمنین علیه السلام، محمد بن سلیمان الکوفی، ج۱، ص۴۹۶؛ شرح الأخبار، القاضی النعمان المغربی، ج۱، ص۹۳؛ الأمالی، الشیخ الصدوق، ص۶۶؛ الخصال، الشیخ الصدوق، ص۵۷۳؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، الشیخ الصدوق، ج۲، ص۶۴؛ کفایة الأثر، الخزاز القمی، ص۱۵۸؛ روضة الواعظین، الفتال النیسابوری، ص۲۹۶؛ الإرشاد، الشیخ المفید، ج۱، ص۴۶؛ الأمالی، الشیخ المفید، ص۲۱۳؛ الأمالی، الشیخ الطوسی، ص۲۰۰؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص۳۳؛ مائة منقبة، محمد القمی (ابن شاذان)، ص۱۶۵؛ العمدة، ابن البطریق، ص۱۴۶؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۳۵، ص ۲۶۹.

منابع اهل تسنن: المصنف، عبد الرزاق الصنعانی، ج۱۱، ص۲۲۷؛ المصنف، ابن أبی شیبة الکوفی، ج۷، ص۴۹۹؛ مسند أحمد، أحمد بن حنبل، ج۱، ص۱۰۸؛ خصائص أمیر المؤمنین، النسائی، ص۱۲۲؛ السنن الکبری، النسائی، ج ۵، ص۱۲۷؛ صحیح ابن حبان، ابن حبان، ج۱۱، ص ۲۳۰؛ المستدرک، الحاکم النیسابوری، ج۳، ص ۱۲۰ (قال الحاکم: هذا حدیث صحیح الاسناد. و قال الذهبی فی التلخیص – ذیل هذا الحدیث–: صحیح)؛ تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی، ج۴، ص۳۶۴؛ شواهد التنزیل، الحاکم الحسکانی، ج۲، ص۱۴۳؛ السنن الکبری، البیهقی، ج۸، ص۵؛ شعب الإیمان، البیهقی، ج۴، ص۲۸۴؛ المناقب، الموفق الخوارزمی، ص۶۱؛ إحیاء علوم الدین، الغزالی، ج۶، شرح ص۱۹۷ (قال الغزالی: أبو داود من حدیث علیّ بإسناد حسن)؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۴۲، ص۵۳ و ج۴۲، ص۶۳؛ مطالب السؤول، محمد بن طلحة الشافعی، ص۱۰۹؛ شرح صحیح مسلم، النووی، ج۱، ص۱۹۵؛ تهذیب الکمال، المزی، ج ۵، ص ۵۴؛ الجوهرة فی نسب الإمام علی وآله، البری، ص۶۵؛ تاریخ الإسلام، الذهبی، ج۲، ص۴۶۷ (قال الذهبی: أخرجه البخاری عن عبید الله عنه.)؛ نظم درر السمطین، الزرندی الحنفی، ص ۹۸؛ تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج۳، ص۴۷۵؛ البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج۴، ص۲۶۷؛ الوافی بالوفیات، الصفدی، ج۱۶، ص۱۷۷؛ مجمع الزوائد، الهیثمی، ج۹، ص۲۵۸ (قال الهیثمی: رواه أحمد و رجاله ثقات)؛ عمدة القاری، العینی، ج۱۳، ص۲۷۶؛ فتح الباری، ابن حجر، ج۷، ص۵۷؛ الإصابة، ابن حجر، ج۳، ص ۳۴۰؛ سبل الهدی و الرشاد، الصالحی الشامی، ج۵، ص۱۹۵ و ج۱۱، ص۱۴۱ (قال الصالحی: رواه الطبرانی برجال الصحیح عنها)؛ کشف الخفاء، العجلونی، ج ۱، ص ۲۰۵ (قال العجلونی: و قوله لعلی أنت منی و أنا منک و قوله للحسن هذا منی و أنا منه، و کله صحیح)؛ ینابیع المودة، القندوزی، ج۱، ص ۱۷۰.

أَنَا مِنْ عَلِيٍّ»،[1] این هم نسبت حضرت علی ؑ با پیغمبر ﷺ. «**عَلِيٌّ مِنِّي**»؛ علی از من است. ولی این تمامِ سخن نیست. نکته این است که باز این نسبت برگشته، «**وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ**»، علی از من است و من از علی هستم. آیا شرّاح بخاری که این حدیث را

---

۱. مناقب الإمام أمير المؤمنين، محمد بن سليمان الكوفى، ج ۱، ص ۴۵۸؛ فضائل أمير المؤمنين، ابن عقدة الكوفى، ص ۵۵؛ شرح الأخبار، القاضى النعمان المغربى، ج ۱، ص ۹۳؛ دعائم الإسلام، القاضى النعمان المغربى، ج ۱، ص ۲۰؛ الأمالى، الشيخ الصدوق، ص ۵۸؛ الأمالى، الشيخ الصدوق، ص ۷۵؛الخصال، الشيخ الصدوق، ص ۴۹۶؛ كفاية الأثر، الخزاز القمى، ص ۳۲۱؛ المسترشد، محمد بن جرير الطبرى (الشيعى)، ص ۶۲۵؛ الأمالى، الشيخ الطوسى، ص ۵۰؛ بشارة المصطفى، محمد بن أبى القاسم الطبرى، ص۴۴؛ مناقب آل أبى طالب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۵۹؛ العمدة، ابن البطريق، ص۱۴؛ الطرائف، السيد ابن طاووس، ص ۶۵؛ الصراط المستقيم، على بن يونس العاملى، ج ۲، ص ۵۸؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسى، ج۳۷، ص ۲۵۴.

منابع اهل تسنن: المصنف، ابن أبى شيبة الكوفى، ج۷، ص۴۹۵؛ مسند أحمد، أحمد بن حنبل، ج ۴، ص۱۶۴؛ سنن ابن ماجة، محمد بن يزيد القزوينى، ج۱، ص۴۴؛ سنن الترمذى، الترمذى، ج۵، ص ۳۰۰ (قال الترمذى: هذا حديث حسن غريب صحيح)؛ الآحاد و المثانى، الضحاک، ج۳، ص۱۸۳؛ السنة، ابن أبى عاصم، ص ۵۵۰ (قال ابن ابى عاصم: إسناده صحيح. رجاله ثقات على شرط مسلم)؛ السنن الكبرى، النسائى، ج۵، ص۴۵؛ فضائل الصحابة، النسائى، ص ۱۵؛ مسند أبى يعلى، أبو يعلى الموصلى، ج۱، ص۲۹۳؛ المعجم الكبير، الطبرانى، ج۴، ص۱۶؛ الكامل، عبد الله بن عدى الجرجانى، ج۲، ص۱۴۶ (قال الجرجانى: و قد أدخله أبو عبدالرحمن النسائى فى صحاحه)؛ مناقب على بن أبى طالب ؑ، ابن المغازلى، ص۱۸۴ و ص۱۸۸؛ شواهد التنزيل، الحاكم الحسكانى، ج۱، ص۳۱۹؛ المناقب، الموفق الخوارزمى، ص۱۳۴؛ تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ج ۴۲، ص ۱۸۹؛ تفسير الرازى، فخر الدين الرازى، ج ۳۲، ص ۱۴؛ مطالب السؤول، محمد بن طلحة الشافعى، ص ۱۰۹ (قال ابن طلحة الشافعى: فهذه الأحاديث النبوية مع إختلاف ألفاظها و تعدد رواتها و حفاظها و إن كان كل حديث منها عند تجريد النظر إليه وحده خبرا واحدا يفيد ظنا بمدلوله الخاص به، لكنها جميعها قد اشتركت دلالتها الخاصة فى مدلول عام اشتركت كلها فيه ودلت عليه عناية رسول الله و ميله إليه[الى على ؑ] و إشفاقه عليه و استعانته به و تخصيصه بعلو المكانة عنده و المنزلة منه)؛ الرياض النضرة فى مناقب العشرة، أبى جعفر أحمد (المحب الطبرى)، ج۳، ص۱۲۹؛ تهذيب الكمال، المزى، ج ۵، ص۳۵۰؛ ميزان الاعتدال، الذهبى، ج۱، ص۴۱۰ (قال الذهبى: قال ابن عدى: أدخله النسائى فى صحاحه)؛ تاريخ الإسلام، الذهبى، ج۳، ص ۶۳۱ (قال الذهبى: أخرجه أحمد فى المسند و الترمذى، و حسنه، و النسائى) و ج۳، ص۶۳۰ (قال الذهبى: رواه ابن ماجة عن سويد، و رواه الترمذى، عن إسماعيل بن موسى، عن شريک، و قال: صحيح غريب)؛ السيرة النبوية، ابن كثير، ج۴، ص۴۲۴؛ تاريخ الخلفاء، جلال الدين السيوطى، ص۱۸۷؛ سبل الهدى و الرشاد، الصالحى الشامى، ج۱۱، ص۲۹۶ (قال الصالحى الشامى: و روى ابن أبى شيبة و هو صحيح عن عمر)؛ كنز العمال، المتقى الهندى، ج۱۱، ص۶۰۸ (قال المتقى الهندى: صحيح)؛ فيض القدير شرح الجامع الصغير، المناوى، ج۴، ص ۴۷۱ (قال المناوى: قال الهيثمى: فيه دكين ذكره أبو حاتم ولم يضعفه أحد وبقية رجاله وثقوا).

نوشتند، فکر کردند که «أَنْتَ مِنِّی» یعنی چه؟ «عَلِيٌّ مِنِّي». علی از اوست روشن است، محتاج به بحث نیست. چرا فکر نکردید که «وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ» یعنی چه؟ این جمله به قدری عظیم است و به اندازه‌ای بزرگ است که [فوق تصوّر بشر است] باز در اینجا می خواهد بگوید که در عین حال که علی علیه‌السلام از من است، ولی من نیز همه جا با علی علیه‌السلام هستم.

امیرمؤمنان علیه‌السلام بر جای پیامبر ﷺ

این مطلب را نمیتوان فهمید، مگر آن وقتی که عثمان بن عفان کشته شد، و مردم اجماع کردند و علی علیه‌السلام میان مسجد آمد. بالای منبر رفت و یک سر قدم گذاشت به جایی که پیغمبر ﷺ نشسته بود و همانجا نشست. ناگهان غوغایی شد. پرسید این غوغا چیست؟ گفتند: غوغا سر این است که وقتی ابوبکر بن ابی قحافه از این منبر بالا رفت، یک پله پایین‌تر نشست. و بعد از او که عمر بن الخطاب از این منبر بالا رفت، یک پله از او پایین‌تر نشست، بعد هم که عثمان بن عفان آمد، یک پله از او پائین‌تر نشست. این غوغا برای این است که چرا تو همه را پایمال کردی و رفتی بر آنجا که پیغمبر ﷺ نشست، نشستی؟

علمای عامه در این چند کلمه فکر کنند. و محققین خاصه هم خود فکر کرده‌اند. وقتی از علّت این غوغا خبر دادند، فرمود:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللهَ یَقُولُ: مَنْ قَامَ مَقَامِي وَ لَمْ یَعْمَلْ بِعَمَلِي أَكَبَّهُ اللهُ فِي النَّارِ وَ أَنَا وَ اللهَ الْعَامِلُ بِعَمَلِهِ الْـمُمْتَثِلُ قَوْلَهُ الْحَاكِمُ بِحُكْمِهِ فَلِذَلِكَ قُمْتُ هُنَا؛

[شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرمود: کسی‌که جای من بنشیند و به کردار من عمل ننماید خدا او را به صورت در آتش خواهد انداخت و به خدا قسم من به کردار او عمل نمودم و گفتارش را امتثال نمودم و به حکم او حکم نمودم و برای همین در آنجا نشستم].(۱)

---

۱. «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ النَّبِیُّ ﷺ لِعَلِيٍّ قُمْ بِنَا إِلَى صَنَمٍ فِي أَعْلَى الْكَعْبَةِ لِنَكْسِرَهُ فَقَامَا جَمِيعاً فَلَمَّا أَتَيَاهُ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ ←

و به فرمایش صاحب مناقب گویا فرموده: «أنا الذی وضعت قدمی علی خاتم النبوة فما هذه الأعواد»؛[۱] من همان کسی هستم که پا روی دوش خاتم نبوت گذاشتم. این چوب‌ها چیست؟ ای مظلوم عالم، ای کسی که چنان بودی و چنان روزگاری دیدی که گفتنی نیست!

امیرمؤمنان علیه السلام کلمه‌ای فرمود که دنیا را تکان می‌دهد و مغز هر بشری را بیچاره می‌کند. فرمود: «**أَنَا كَسَرْتُ الْأَصْنَامَ، أَنَا رَفَعْتُ الْأَعْلَامَ، أَنَا بَنَيْتُ الْإِسْلَامَ**».[۲] چه زبان و دهنی قدرت دارد این‌جور حرف بزند؟ «أنا کسرت الأصنام»؛ من همان کسی هستم که اصنام و بت‌ها را شکستم، «أنا رفعت الأعلام»؛ من اعلام را برافراشتم. «أنا بنیت الإسلام»؛ من همان کسی هستم که اسلام را بنا کردم. بعد فرمود: «أنا الذی..، أنا الذی..». این کلمه را فرمود، دنیا هم پذیرفت. تاریخ عالم هم شهادت داد.

در رفتار و گفتارش ثابت کرد که خلافت بلا فصل خاتم ﷺ حق اوست، خلافت از رسول خدا ﷺ ادارهٔ دین و دنیای امت است و این حق کسی است که عملش عمل رسول خدا ﷺ و حکمش حکم او باشد و خلافت از خاتم ﷺ حق کسی است که در علم و عمل قائم مقام او باشد آن که در علم او خدا فرمود: ﴿**وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ**

قُمْ عَلَى عَاتِقِی حَتَّى أَرْفَعَکَ عَلَيْهِ فَأَعْطَاهُ عَلِیٌّ ثَوْبَهُ فَوَضَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى عَاتِقِهِ ثُمَّ رَفَعَهُ حَتَّى وَضَعَهُ عَلَى الْبَيْتِ فَأَخَذَ عَلِیٌّ الصَّنَمَ وَ هُوَ مِنْ نُحَاسٍ فَرَمَى بِهِ مِنْ فَوْقِ الْكَعْبَةِ فَنَادَى رَسُولُ اللَّهِ انْزِلْ فَوَثَبَ مِنْ أَعْلَى الْكَعْبَةِ كَأَنَّمَا كَانَ لَهُ جَنَاحَانِ وَ يُقَالُ إِنَّ عُمَرَ كَانَ تَمَنَّى ذَلِکَ فَقَالَ إِنَّ الَّذِی عَبَدَهُ لَا يَقْلَعُهُ. وَ لَمَّا صَعِدَ أَبُو بَكْرٍ الْمِنْبَرَ نَزَلَ مِرْقَاةً فَلَمَّا صَعِدَ عُمَرُ نَزَلَ مِرْقَاةً فَلَمَّا صَعِدَ عُثْمَانُ نَزَلَ مِرْقَاةً فَلَمَّا صَعِدَ عَلِیٌّ صَعِدَ إِلَى مَوْضِعٍ يَجْلِسُ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ فَسَمِعَ مِنَ النَّاسِ ضَوْضَاءً فَقَالَ مَا هَذِهِ الَّذِی أَسْمَعُهَا قَالُوا لِصُعُودِکَ إِلَى مَوْضِعِ رَسُولِ اللَّهِ الَّذِی لَمْ يَصْعَدْهُ الَّذِی تَقَدَّمَکَ فَقَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ مَنْ قَامَ مَقَامِی وَ لَمْ يَعْمَلْ بِعَمَلِی أَكَبَّهُ اللَّهُ فِی النَّارِ وَ أَنَا وَ اللَّهِ الْعَامِلُ بِعَمَلِهِ الْمُمْتَثِلُ قَوْلَهُ الْحَاكِمُ بِحُكْمِهِ فَلِذَلِکَ قُمْتُ هُنَا. ثُمَّ ذَكَرَ فِی خُطْبَتِهِ مَعَاشِرَ النَّاسِ قُمْتُ مَقَامَ أَخِی وَ ابْنِ عَمِّی لِأَنَّهُ أَعْلَمَنِی بِسِرِّی وَ مَا يَكُونُ مِنِّی». مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۳۹۹؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص ۶۱۰؛ الصراط المستقیم، علی بن یونس العاملی، ج ۱، ص ۱۷۹(و عبارته: قد روی أن الثلاثة هبطوا عن مقام النبی ﷺ فی المنبر و علی علیه السلام صعد إلیه فتکلم الناس فیه فقال...)؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج ۳۸، ص ۷۷.

۱. فکأنه قال أنا الذی وضعت قدمی علی خاتم النبوة فما هذه الأعواد أنا من محمد و محمد منی. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۳۹۹.

۲. قوله علیه السلام فی خطبة الافتخار. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۹۹؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج ۳۸، ص ۷۷.

كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾[۱] و در خُلق او فرمود: **﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾**[۲] و در گفتار او فرمود: **﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾**. [۳]

خداوند علیّ عظیمی که عظمتش لایتناهی است، علیم حکیمی که علم و حکمتش نامحدود است، علم او و خُلق او را به عظمت یاد می کند.

خلافت از چنین شخصیتی، قیام مقام او در تعلیم کتابی است که **﴿تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾**[۴] و در بسط حکمتی که غایة الغایات بعثت است: **﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾**. [۵]

و این کار، کار کسی است که جز به حق نبیند و جز حق از او سر نزند و جز به حق سخن نگوید. خاتم الانبیا ﷺ کسی است که از حق و حق از او جدا شدنی نیست، و کسی که به جای او می‌نشیند کسی است که اعلام محدّثین از رسول الله ﷺ نقل کردند: «أدر الحق معه حيث دار». [۶]

---

۱. و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت، و تفضل خدا بر تو همواره بزرگ بود. النساء:۱۱۳.

۲. و به راستی که تو بر خلق و خوی بزرگی هستی. القلم:۴.

۳. و از سر هوس سخن نمی‌گوید؛ این سخن بجز کلامی که وحی می‌شود نیست.النجم: ۳ و ۴.

۴. و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است بر تو نازل کردیم. النحل:۸۹.

۵. به یقین، خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت، تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد. آل عمران: ۱۶۴.

۶. عن علی علیه‌السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و[آله] سلم: «رحم الله عليا اللهم أدر الحق معه حيث دار».
با اختلاف کم در این منابع: تنبيه الغافلين، المحسن ابن كرامة، ص ۴۹؛ كشف الغمة فی معرفة الأئمة، الإربلی، ج ۱، ص ۱۴۵ و ص ۲۹۴؛ كشف اليقين، العلامة الحلی، ص ۲۵۲؛ نهج الحق وكشف الصدق، العلامة الحلی، ص ۲۲۴؛ عمدة عيون صحاح الاخبار فی مناقب إمام الأبرار، ابن البطريق، ص ۳۰۰؛ الصراط المستقيم، علی بن يونس العاملی، ج ۱، ص۲۹۸؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۲۹، ص۳۴۳ و ج۳۸، ص۳۵ و ج ۴۰، ص۷۵ .
و همچنین: الطرائف، السيد ابن طاووس، ص ۱۰۲ ؛ كتاب الأربعين، الماحوزی، ص ۹۰؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۳۸، ص ۳۸ (و عبارتهم: روى العبدری فی الجمع بين الصحاح الستة فی الجزء الثالث منه فی مناقب اميرالمؤمنين علی بن أبی طالب علیه‌السلام من صحيح البخاری عن النبی...)
منابع اهل تسنن: سنن الترمذی، الترمذی، ج ۵، ص ۲۹۷، رقم ۳۷۹۸؛ المعجم الأوسط، الطبرانی، ج ۶، ص۹۵؛ المناقب، الموفق الخوارزمی، ص۱۰۴؛ المستدرک، الحاكم النيسابوری، ج۳ ، ص۱۲۴ (قال: هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه)؛ شواهد التنزيل، الحاكم الحسكانی، ج ۱، ص۲۴۶ (و عبارته: عن ابن عباس قال:... فلما نزلت هذه الآية (المائدة: ۵۶) قال رسول الله: رحم الله عليا اللهم أدر الحق معه حيث
←

فخر رازی می‌گوید:« و من اقتدی فی دینه بعلی بـن أبـی طالـب فقـد اهتـدی» و استدلال می‌کند بر این مدّعی به قول رسول خداﷺ: «اللهم أدر الحق مع علی حیـث دار» و تصریح می‌کند که «من اتّخذ علیاً اماماً لدینه فقد استمسک بالعروة الوثقی فـی دینه و نفسه.»(۱)

جلوس امیرالمؤمنینؑ بر روی منبر رسول خـداﷺ در مجلـس آن حـضرت، و قیام او در آن مقام امری است که مختصّ به اوست.

به نصّ صحیح بخاری در کتاب صلح «قال لعلی[ؑ]: أنت منـی و أنـا منـک».(۲)

دار)؛ الریاض النضرة فی مناقب العـشرة، المحـب الطبـری، ج۱، ص ۴۸؛ البدایـة والنهایـة، ابـن کثیـر، ج ۷، ص۳۹۸؛ الکامل،الجرجانی، ج۶ ، ص۴۴۵؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۳۰، ص۶۳؛ تهـذیب الکمـال، المزی، ج۱۰، ص۴۰۲؛ تذکرة الحفاظ، الذهبی، ج۳، ص۸۴۳ ؛ سیر أعلام النـبلاء، الـذهبی، ج ۱۵، ص۲۷۸؛ تاریخ الإسلام، الذهبی، ج۳، ص۶۳۴؛ مناقب علی بن أبی طالب، مردویه الأصـفهانی، ص ۱۱۴؛ شـرح نهـج البلاغة، ابن أبی الحدید، ج۱۰، ص۲۷۰؛ الجامع الصغیر، الـسیوطی، ج۲، ص ۹؛ تـاریخ الخلفـاء، الـسیوطی، ص۵۸؛ کنز العمال، المتقی الهندی، ج۱۱، ص۶۴۲.

و همچنین بعضی این روایت را ذیل حدیث غدیر نقل نمودند:

قال صلی الله علیه [وآله] وسلم یوم غدیر خم: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، [وأحب من أحبه، وأبغض من أبغضه]، وانصر من نصره، واخذل من خذله، و [اللهم] أدر الحق معه حیث دار. شرح الأخبار، القاضی النعمـان المغربـی، ج۱، ص۱۰۴ و ج۲، ص۲۷۶؛ دعـائم الاسـلام، القاضـی النعمـان المغربی، ج۱، ص۱۶؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص ۱۱۶؛ الغدیر، الشیخ الأمینی، ج۱، ص ۱۴۵ (وقال: رواه عن النبی صلی الله علیه و[آله] سلم ثلاثون صحابیا وکثیر من طرقه صحیح أو حسن).

منابع اهل تسنن: الملل والنحل، الشهرستانی، ج ۱، ص ۱۶۳؛ الصواعق المحرقة، الهیتمـی المکـی، ص۴۲ (و قال: أنه حدیث صحیح لا مریة فیه وقد أخرجه جماعة کالترمذی والنسائی وأحمد وطرقه کثیرة جدا ومن ثم رواه ستة عشر صحابیا وفی روایة لأحمد أنه سمعه من النبی ثلاثون صحابیا وشهدوا به لعلی لمـا نـوزع أیـام خلافته کما مر وسیأتی وکثیر من أسانیدها صحاح وحسان)؛ السیرة الحلبیة، الحلبی، ج۳، ص۳۳۶ (و قال: هذا حدیث صحیح ورد باسانید صحاح و حسان)

۱. «و أما أن علی بن أبی طالب[ؑ] کان یجهر بالتسمیة فقد ثبت بالتواتر ومن اقتدی فی دینه بعلی بن أبی طالب فقد اهتدی، والدلیل علیه قولهﷺ: اللهم أدر الحق مع علی حیـث دار ... ومـن اتخـذ علیـاً إماماً لدینـه فقـد استمسک بالعروة الوثقی فی دینه ونفسه». تفسیر الرازی، فخر الدین الرازی، ج۱، ص۲۰۵ الی ۲۰۷.

۲. صحیح البخاری، البخاری، ج۳، کتاب الصلح، ص۱۶۸ و ج۴، باب مناقب علی بن ابی طالب، ص۲۰۷ و ج ۵، باب عمرة القضاء، ص۸۵.

همچنین رجوع شود به همین مجلس، ص:۸۲.

کسی که اشرف کائنات و افضل ممکنات و سید انبیا و مرسلین اســت، از علــی ؈ و علی ؈ از اوست و این جمله حاکی از اتّحاد است که فوق تقریر و تحریر است. بــه نص صحیح ترمذی و نسائی در خصائص و امام حنابله در مسند و غیر آنهــا از ائمــه حدیث «إنّ علیاً منّی و أنا منه و هو ولیّ کلّ مؤمن بعدی».[۱]

فصل الخطاب کتاب الله و سنة رسول الله است، و هر دو ناطقند به این که علی ؈ نفس خاتم ﷺ است. و صحاح و مسانید و تفاسیر و تواریخ مشحون به ایــن منقبــت است و به قسمتی از روایت که مسلم بن حجاج در صحیح خود آورده اکتفا می کنیم:

درکتاب فضائل صحابه،[۲] از عامر بن سعد ابی وقّاص از پدرش روایت می‌کند

---

۱. «أنَّ رسول الله قال: ما تریدون من علیّ؟ ما تریدون من علیّ؟ ما تریدون من علیّ؟ [ثلاث مرات] إنَّ علیّاً منی و أنا منه و هو ولیُّ کلِّ مؤمن بعدی. کشف الغمة، الإربلی، ج۱، ص۲۹۴؛ العمدة، ابن البطریق، ص ۲۰۳؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص۴۷۸؛ کشف الیقین، العلامــة الحلــی، ص۲۵۲؛ کتــاب الأربعــین، محمــد طــاهر القمــی الشیرازی، ص ۱۱۲؛ کتاب الأربعین، الشیخ الماحوزی، ص۳۰؛ مناقب أهل البیت، المولی حیدر الــشیروانی، ص ۱۱۰؛ غایة المرام، السید هاشم البحرانی، ج۵، ص ۲۹؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۳۷، ص۲۲۱ و...

منابع اهل تسنن: مسند احمد، احمدبن حنبل، ج۴، ص۴۳۸(و قال: دعوا علیا، دعوا علیا، دعوا علیــا،)؛ ســنن الترمذی، الترمذی، ج۵، ص۲۹۶ – ۲۹۷ (صحیح الترمذی، ج۲، ص۲۹۷، رقم۲۹۲۹ و قال: هذا حدیث حسن غریب لا نعرفه إلا من حدیث جعفر بن ســلیمان)؛ مناقــب علــی بــن أبــی طالــب، ابــن المغــازلی، ص۱۸۶؛ المستدرک، الحاکم النیسابوری، ج۳، ص۱۱۱ (و قال: هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولــم یخرجــاه)؛ المصنف، ابن أبی شیبة، ج۷، ص۵۰۴؛ الآحاد والمثانی، الضحاک، ج۴، ص۲۷۹؛ السنن الکبری، النسائی، ج۵، ص۱۳۳؛ خصائص أمیرالمؤمنین، النسائی، ص۹۸؛ مسند أبی یعلی، أبو یعلی الموصلی، ج۱، ص۲۹۳؛ صحیح ابن حبان، ابن حبان، ج۱۵، ص۳۷۴؛ المعجم الکبیر، الطبرانی، ج۱۸، ص۱۲۹؛ المناقب، الموفق الخــوارزمی، ص۱۵۳؛ الریاض النضرة، أحمدبن عبدالله الطبری، ج۳، ص۱۲۹؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبــد الله الطبــری، ص۶۸ (أخرجه أحمد و الترمذی و قال حسن غریب)؛ موارد الظمآن، الهیثمــی، ج۷، ص۱۳۴؛ کنــز العمــال، المتقی الهندی، ج۱۱، ص۵۹۹ و ج۱۳، ص۱۴۲؛ الکامل، عبد الله بن عدی الجرجانی، ج۲، ص۱۴۵؛ تــاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۴۲، ص ۱۹۸؛ أسد الغابة، ابن الأثیر، ج۴، ص۲۷؛ ســیر أعــلام النــبلاء، الــذهبی، ج۸، ص۱۹۹(أخرجه الترمذی، و حسنه، و النسائی)؛ میزان الاعتدال، الذهبی، ج۱، ص۴۱۰؛ تاریخ الإســلام، الذهبی، ج۳، ص۶۳۱ و ج۱۱، ص۷۱(أخرجه النسائی، و الترمذی و قال: حدیث حسن غریب)؛ الإصابة، ابن حجر، ج۴، ص۴۶۸ (أخرج الترمذی بإسناد قوی)؛ مطالب السؤول، محمد بن طلحة الشافعی، ص۱۰۲؛ سبل الهدی والرشاد، الصالحی الشامی، ج۱۱، ص۲۹۷؛ خزانة الأدب، البغدادی، ج۶، ص ۶۹ (أخرج الترمذی بإسناد قوی عن عمران بن حصین)؛ ینابیع المودة لذوی القربی، القندوزی، ج۱، ص۱۶۸ و ج۲، ص ۳۹۸.

۲. صحیح مسلم، مسلم النیسابوری، کتاب فضائل الصحابة، ج۷، ص۱۲۰.

معاویة بن ابی سفیان به او گفت: چه امری تو را از سبّ ابی تراب مانع شده؟ گفت: به جهت سه امر شنیدم که رسول خدا[ﷺ] در بعضی غزوات که علی[ؑ] را بـه جـای خود در مدینه گذاشت، به او فرمود: «آیا راضی نمی شوی که تو از من به منزلهٔ هارون باشی از موسی الا این که پیغمبری بعد از من نیست». و شنیدم از رسول خدا[ﷺ] که فرمود: «هرآینه رایت را به مردی عطا می‌کنم که او محبّ خدا و رسول خدا و محبوب خدا و رسول خداست» و چون سرها برای آن رایت کشیده شد، فرمود: «علی را بـه سوی من بخوانید». علی[ؑ] را با چشم رمد دیده آوردند، چـشم را شـفا بخـشید و رایت را به او داد و خدا خیبر را به دست او فتح کرد و چون این آیه نازل شـد: ﴿**فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ**﴾؛[1] علی و فاطمه و حسن و حـسین[ؑ] را دعـوت کـرد و فرمود: «بارالها اینها اهل بیت من هستند.»[2]

---

۱. ﴿فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَکُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَکُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْکَاذِبِینَ﴾؛ پس هر که در این [باره] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده، با تو محاجه کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان، و نفوسمان و نفوستان را فرا خوانیم؛ سپس مباهله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.» آل عمران:۶۱.

۲. عن عامر بن سعد بن أبی وقاص قال: «أمر معاویة سعدا فقال: ما یمنعک [منعک] أن تسب أبا تراب؟[ابن أبی طالب] فقال: أنا ذکرت ثلاثا قالهن رسول الله صلی الله علیه [و آله] وسلم فلن أسبه لأن یکون لی واحدة منها أحب إلی من حمر النعم، سمعت رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم یقول له و خلفه فی بعض مغازیه، فقال له علی: یا رسول الله أتخلفنی مع النساء و الصبیان؟ فقال رسول الله صلی الله علیه [و آله] و سلم: أما ترضی أن تکون منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبوة بعدی. وسمعته یقول یوم خیبر: لأعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله فتطاولنا إلیها، فقال ادعوا إلی علیا، فأتی به أرمد، فبصق فی عینیه و دفع الرایة إلیه. و لما نزلت:﴿فقل تعالوا ندع أبنائنا وأبناءکم﴾ دعا رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم علیا وفاطمة وحسنا وحسینا فقال: اللهم هؤلاء أهل بیتی».

با اختلاف کم در این منابع: مناقب الإمام أمیر المؤمنین ؑ، محمد بن سلیمان الکوفی، ج۲، ص۵۰۱ ؛ کـشف الغمة، الإربلی، ج۱، ص۱۰۷؛ منهاج الکرامة، العلامة الحلی، ص۹۱؛ العمدة، ابن البطریق، ص۱۳۱ و ص۱۸۸؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص۳۴۷؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۳۷، ص۲۶۴ و ج۳۹، ص۳۱۵.

و همچنین: ذکر حدیث به طور خلاصه در این منـابع: تفـسیر العیاشـی، محمـد بـن مـسعود العیاشـی، ج۱، ص۱۷۷؛ البرهان فی تفسیر القرآن، السید هاشم البحرانی، ج۱، ص ۶۳۷؛

منابع اهل تسنن: صحیح مسلم، مسلم النیسابوری، ج۷، فضائل الصحابة، ص ۱۲۰؛ سنن الترمذی، الترمذی، ج۵، ص۳۰۱ (و قال: هذا حدیث حسن غریب صحیح من هذا الوجه)؛ البدایة و النهایة، ابن کثیـر، ج۷، ص۳۷۵؛

←

او کسی است که جز در نبوت، منزلتش منزلت هارون ﷷ است از موسی ﷷ، و منزلت هارون ﷷ از موسی ﷷ اخوت و خلافت و وزارت و شرکت در امر است، او کسی است که محبّ خدا و رسول ﷺ و محبوب خدا و رسول ﷺ است و این کلی منحصر در این فرد است. ختم کلام آن است که او نفس پیغمبر خاتم ﷺ است و چون بین او و خدا حجابی نیست و در عصمت شریک خاتم انبیا ﷺ است، مباهله با نصارای نجران در انحصار آن کسانی است که ﴿**إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا**﴾.[1]

وظیفهٔ عقلی و نقلی ایجاب می‌کند که اهل علم و نظر از جمیع فرق در کلام خدا تدبّر کنند و با درایتِ روایات و تفقّه در سنّت رسول خدا ﷺ در یابند که اوست که باید بر منبر خاتم ﷺ صعود کند و به جای او بنشیند و کتاب و سنّت به دلالت مطابقیه و التزامیه بیّنهٔ قائمه و حجّت بالغه بر خلافت آن حضرت ﷷ است که با وجود کسی که نفس پیغمبر است و او از رسول ﷺ و رسول از اوست و او با حق و حق با اوست، فصل بین او و رسول ﷺ در خلافت به حکم عقل و شرع باطل است و ولایت او بر هر کس که اهل ایمان است همان ولایت خاتم ﷺ است؛ چنان که رسول خدا ﷺ فرمود: «**ما تریدون من علیّ، ما تریدون من علیّ، ما تریدون من علیّ، إنّ علیّاً منّی و أنا منه و هو ولیّ کلّ مؤمن بعدی**».[2] و اولی از او به رسول خدا ﷺ کسی نیست که فرمود: «**أنْتَ وَلِیّی**

→
السنن الکبری، النسائی، ج ۵، ص ۱۰۷؛ خصائص أمیر المؤمنین، النسائی، ص ۴۸؛ شواهد التنزیل، الحاکم الحسکانی، ج ۲، ص ۳۵؛ المستدرک، الحاکم النیسابوری، ج ۳، ص ۱۰۸ (حاکم، بخش سوم حدیث را نقل ننموده)؛ مسند سعد بن أبی وقاص، الدورقی البغدادی، ص ۵۱؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۱۱؛ أسد الغابة، ابن الأثیر، ج ۴، ص ۲۵؛ الإصابة، ابن حجر، ج ۴، ص ۴۶۸؛ تاریخ الإسلام، الذهبی، ج ۳، ص ۶۲۷؛ فتح الباری، ابن حجر، ج ۷، ص ۶۰؛ نظم درر السمطین، الزرندی الحنفی، ص ۱۰۷؛ المناقب، الموفق الخوارزمی، ص ۱۰۸؛ مطالب السؤول، محمد بن طلحة الشافعی، ص ۱۰۱؛ ینابیع المودة، القندوزی، ج ۱، ص ۱۶۱.

نکته: نسائی در دو کتابش و حاکم حسکانی و ابن عساکر به جای آیه‌ی مباهله، آیه‌ی تطهیر را نقل کرده‌اند.

۱. به درستی که خدا اراده کرده که رجس را از شما اهل بیت پیامبر ﷺ بردارد و شما را تطهیر نماید [و مقام عصمت کبری به شما عنایت فرماید. الاحزاب:۳۳.

۲. رجوع شود به صفحه۸۷؛ تعلیقه۱. در همین جلسه.

فِی الدُّنیا وَ الآخِرَة».[۱] ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾.[۲]

صعود بر کعبه به وسیله پیامبر ﷺ و نزول از آن به وسیله جبرئیل

امیرالمـؤمنین علیه السلام کـسی کـه قـدم روی خـاتم نبـوت گذاشـت و اکبـر اصـنام و بزرگترین بت‌ها را از بیت خدا سرنگون کرد و بعد خودش را از بام کعبه پـرت کـرد و خندید. پیغمبر ﷺ فرمود: چرا می‌خندی؟ گفت: از آن مـی‌خنـدم کـه خـودم را از میزاب پرت کردم و آسیبی ندیدم. گفت: می‌دانـی قـضیه چیـست؟ تـو را مـن بلنـد کردم. جبرئیل هم تو را از آنجا پایین آورد.[۳] • تو چنین کسی هستی.

---

۱. «قال: حدثنا عمرو بن میمون قال إنی لجالس إلی ابن عباس إذ أتاه تسعة رهط فقالوا یا أبن عباس اما ان تقوم معنا و اما أن تخلو بنا عن هؤلاء قال فقال ابن عباس بل أقوم معکم قال و هو یومئذ صحیح قبل أن یعمی قال فابتدؤا فتحدثوا فلا ندری ما قالوا قال فجاء ینفض ثوبه ویقول أف وتف وقعوا فی رجل لـه عـشر [خـصال] وقعوا فی رجل قال له النبی صلی الله علیه وسلم لأبعثن رجـلا لا یخزیـه الله أبـدا یحـب الله ورسـوله قـال فاستشرف لها من استشرف قال أین علی قالوا هو فی الرحل [الرحی] یطحن قال وما کان أحدکم لیطحن قال فجاء وهو أرمد لا یکاد یبصر قال فنفث فی عینیه ثم هز الرایة ثلاثا فأعطاها إیاه فجاء بصفیة بنت حیی [حی] قال ثم بعث فلانا بسورة التوبة فبعث علیا خلفه فاخذها منه قال لا یذهب بها الا رجل منی وأنا منه قال وقـال لبنی عمه أیکم یوالینی فی الدنیا والآخرة قال وعلی معه جالس فأبوا فقال علی أنا أوالیک فی الـدنیا والآخـرة قال أنت ولیی فی الدنیا والآخرة قال فترکه ثم أقبل علی رجل منهم فقال أیکم یوالینی فی الدنیا والآخرة فأبوا قال فقال علی أنا أوالیک فی الدنیا والآخرة فقال أنت ولیی فی الدنیا والآخرة.

با اختلاف کم در این منابع: العمدة، ابن البطریق، ص۸۵؛ کشف الغمة، الإربلی، ج۱، ص۸۰؛ کـشف الیقـین، العلامة الحلی، ص۲۸؛ غایة المرام، البحرانی، ج۴، ص۱۶؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۳۸، ص۲۴۲.

منابع اهل تسنن: مسند أحمد، احمد بن حنبل، ج۱، ص۳۳۰؛ السنة، ابن أبی عاصم، ص۵۸۹؛ المناقب، الموفق الخوارزمی، ص۱۲۶؛ البدایة والنهایة، ابن کثیر، ج۷، ص۳۷۴؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله الطبری، ص۸۷؛ المعجـم الأوسـط، الطبرانـی، ج۳، ص۱۶۵؛ تـاریخ مدینـة دمـشق، ابـن عـساکر، ج۴۲، ص۹۸ و ص۱۰۱؛ المستدرک، الحاکم النیشابوری، ج۳، ص۱۳۳؛ الریاض النضرة، المحب الطبری، ج۳، ص۱۷۴؛ ینابیع المودة، القندوزی، ج۱، ص۱۱۱.

۲. بگو: برهان رسا ویژه‌ی خداست. الانعام:۱۴۹.

۳. «عن عبد الله بن عباس، أنه بینما یطوف البیت الحرام، إذ هو بشاب قد شال یدیه حتی تبین بیاض إبطیه، وهو یقول: اللهم إنی أبرأ إلیک من علی بن أبی طالب، وما أحدث فی الاسلام. فقال ابن عباس لبعض من حوله: لا یفتک الرجل. فقبض علیه وأتی به إلیه. فقال له عبد الله بن عباس: ممن الرجل؟ قال: من أهل الشام. قـال: مـا ←

نتیجه این است. حالا وقتی است که معنای آن کلمه روشن شود، که دربارهٔ فاطمه بنت اسد به عمر فرمود: ای عمر، این زن همان زنی است که مرا زاییده.[۱] این زن علی ﷺ را زاییده است، ولی علی ﷺ از من است، و من از علی بن ابی طالب ﷺ هستم.

ختم کلمه به این است که سنّت فرمود: علی ﷺ با قرآن است، و قرآن با علی ﷺ است. این حساب حضرت علی ﷺ با اول نقطهٔ «ما» است. باز سنت فرمود: «**عَلِيٌّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ**». این حساب علی ﷺ با اول نقطهٔ «من» است.

اما کتاب - که فصل الخطاب است - نیز فرمود: حضرت علی ﷺ نفس پیامبر ﷺ است: **﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾**.[۲] علی ﷺ را کسی نشناخت.

اسمک؟ قال: ربيعة بن خارجة الخارجي... ويحک يا ربيعة إن لعلی ﷺ أربع سوابق لو قسمت الواحدة منها على جميع الخلق لوسعتهم قال: وما هن يا ابن عباس؟ قال :... وكان صنم خزاعة مرفوعا فوق الكعبة. فقال النبی صلی الله عليه وآله: انطلق بنا نلقی هذا الصنم عن البيت. فانطلقا ليلا . فقال له: يا أباالحسن ارق على ظهری- وكان طول الكعبة أربعين ذراعا - فقال له: يا رسول الله بل ترق على ظهری فأنا أولى بذلک وأحق بحملک. قال: يا علی إنک لن تقدر على ذلک، ولو اجتمعت الأمة على أن تحمل منی عضوا ما قدرت للأيمان الذی هو فی قلبی. وحمله رسول الله ﷺ، فلما استوى عليه قال له رسول الله ﷺ: انتهيت يا علی؟ قال: والذی بعثک بالحق لو هممت أن أمس السماء بيدی لمسستها. واحتمل الصنم فجلد به الأرض، فتقطع قطعا ، ثم تعلق علی عليه السلام بالميزاب، وتنحى عن رسول الله صلی الله عليه وآله إكراما وإجلالا له. ثم تخلى بنفسه إلى الأرض، فلما سقط ضحک. فقال له رسول الله صلی الله عليه وآله: ما يضحكک يا علی؟ أضحک الله سنک. قال: ضحكت يا رسول الله تعجبا من أنی رميت بنفسی من فوق البيت إلى الأرض وما ألمت، وما أصابنی وجع. فقال له النبی ﷺ: وكيف تألم يا أباالحسن. أو يصيبک وجع إنما رفعک محمد، و أنزلک جبرائيل». شرح الأخبار، القاضی النعمان المغربی، ج۲، ص۳۹۲؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۱، ص۴۰۳ (به صورت خلاصه)؛ نهج الإيمان، ابن جبر، ص۶۰۹ (به صورت خلاصه)؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۳۸، ص ۷۸.

۱. رجوع شود به ابتدای همین جلسه ص۷۴، تعلیقه ۱.

۲. «پس هر که در این [باره] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده، با تو محاجه کند، بگو: «بیایید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان، و نفوسمان و نفوستان را فرا خوانیم؛ سپس مباهله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم». آل عمران:۶۱.

سرّ حدیث تشبیه

سخن را به این حدیث ختم کنم. پیغمبرﷺ فرمود: «هر کس می‌خواهد آدمؑ را در علمش ببیند، هر کس می‌خواهد نوحؑ را در طاعتش ببیند، هر کس می‌خواهد ابراهیمؑ را در خلّتش ببیند، هر کس می‌خواهد موسیؑ را در هیبتش ببیند، هر کس می‌خواهد عیسیؑ را در صفوتش ببیند، «**فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ**»[1]. چرا از

---

۱. «من أراد أن یری آدم فی علمه، ونوحا فی طاعته، و إبراهیم فی خلته، و موسی فی هیبته، و عیسی فی صفوته، فلینظر إلی علی بن أبی طالب رضی الله عنه». تفسیر الرازی، الرازی، ج۸، ص۸۶.

حدیث تشبیه در روایات با عبارات مختلف آمده است از جمله:

الف: «عَنْ أَبِي الْحَمْرَاءِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَ إِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ و الی ابراهیم فی حلمه وَ إِلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فِي زُهْدِهِ وَ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فِي بَطْشِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.» تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۴۲، ص۳۱۳.

ب: «رَوَى الْبَيْهَقِيُّ بِإِسْنَادِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ قَالَ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَ إِلَى نُوحٍ فِي تَقْوَاهُ وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَ إِلَى مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ وَ إِلَى عِيسَى فِي عِبَادَتِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍؑ» کشف الغمة، الاربلی، ج۱، ص۱۱۱.

منابع شیعه: تفسیر الامام العسکریؑ، ص۴۷۹؛ کمال الدین و تمام النعمة، الشیخ الصدوق، ص۲۵؛ المسترشد، الطبری الشیعی، ص۲۸۷؛ الامالی، الشیخ المفید، ص۱۴؛ الامالی، الشیخ الطوسی، ص۴۱۷؛ بناء المقالة الفاطمیة، السید بن طاووس، ص۱۷۰؛ الروضة فی فضائل امیر المؤمنینؑ، شاذان بن جبرئیل، ص۳۴؛ الفضائل، شاذان بن جبرئیل، ص۹۸؛ الشهب الثواقب، الشیخ محمد آل عبد الجبار، ص۱۱۶؛ روضة الواعظین، الفتال النیشابوری، ص۱۲۸؛ بشارة المصطفی، محمد بن ابی القاسم الطبری، ص۱۳۹ و ۴۲۸؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۵۷؛ النجاة فی القیامة، ابن میثم بحرانی، ص۱۶۱؛ الدر النظیم، یوسف بن حاتم الشامی، ص۲۷۰؛ نهج الحق و کشف الصدق، العلامة الحلی، ص۲۳۶؛ کشف الیقین، العلامة الحلی، ص۵۲؛ کشف المراد، العلامة الحلی، ص۵۳۴؛ نهج الایمان، ابن جبر، ص۶۶۴؛ مشارق أنوار الیقین، الحافظ رجب البرسی، ص ۱۶۹؛ الصراط المستقیم، علی بن یونس العاملی، ج۱، ص۱۰۳ و ۲۱۲؛ ارشاد القلوب، الدیلمی، ج۲، ص۲۱۷؛ تفسیر منهج الصادقین، ملا فتح الله الکاشانی، ص۲۴۲؛ البرهان فی تفسیر القرآن، السید هاشم البحرانی، ج۱، ص۳۰۳؛ مدینة المعاجز، السید هاشم البحرانی، ج۱، ص۲۶۴؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۱۷، ص۴۱۹ و ج۳۹، ص۳۵ و ۳۶ و ۸۱ و ۱۲۹، و ج ۴۰، ص۷۸؛ کتاب الاربعین، الماحوزی، ص۳۹۴.

منابع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی طالب، ابن مردویه الاصفهانی، ص۱۴۷؛ شواهد التنزیل، الحاکم الحسکانی، ج۱، ص۱۰۰ و ۱۰۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۴۲، ص۲۸۸ و ۳۱۳؛ شرح المواقف، قاضی الجرجانی، ج۸، ص۳۶۹؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله الطبری، ص۹۳؛ المناقب، خوارزمی، ص۸۳
←

خودش نگفت؟ سرّ این‌که از خودش نگفت چیست؟ چون آن را خداوند گفته بود: ﴿وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾.

آنان که اقیلونی را در جای سلونی نشاندند[1]

ای بشر! هنوز هم خوابی و دعوای علم و دانش و فقه و حدیث می‌کنی؟! هنوز هم کسی را که به اتفاق شیعه و سنّی گفت: «أَقِيلُونِي وَ لَسْتُ بِخَيرِكُم»،[2] ۸• به جای

و ۳۱۱؛ مطالب السؤول، ابن طلحه شافعی، ص۱۲۹؛ میزان الاعتدال، الذهبی، ج۴، ص۹۹؛ المواقف، الایجی، ج۳، ص۶۲۶؛ الریاض النضرة، المحب الطبری، ج۳، ص۱۹۶؛ لسان المیزان، ابن حجر، ج۶، ص۲۴؛ الفصول المهمة، ابن صباغ، ص۵۷۱؛ ینابیع المودة، القندوزی الحنفی، ج۱، ص۳۶۳ و ج۲، ص۱۸۳ص۳۰۶ ص۳۰۷.

و همچنین: «أخبرنا أحمد بن محمّد بن عبد الوهّاب حدّثنا الحسين بن محمّد بن الحسين العَدل العلویُّ الواسطیُّ حدّثنا محمّد بن محمود حدّثنا إبراهيم بن مَهْدی الأُبُلّیُّ حدّثنا [إبراهيم بن سليمان بن رَشيد حدّثنا زيد بن عَطيّة] حدثنا أبان بن فيروز عن أنس بن مالك قال: قال رسول الله ﷺ: من أراد أن يَنْظُرَ إلى علم آدم وفقه نوح فلينظُر إلى عليٍّ بن أبی طالب» العمدة، ابن بطریق، ص۳۶۹؛ غایة المرام، السید هاشم البحرانی، ص۲۰۱؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۳۹، ص۳۹.

منابع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی طالب، ابن المغازلی الشافعی، ص۱۷۸ ؛ الفصول المهمة فی معرفة الائمه، ابن الصباغ، ص۱۱۷۵.

۱. اقیلونی نشسته بر سرکار * سلونی لب فرو بسته ز گفتار . از اشعار معظم له در وصف امیرمؤمنان ؑ .

۲. حضرت امیرمؤمنان ؑ در خطبه شقشقیه به این مطلب تصریح فرمودند: «حَتَّى إِذَا مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ عَقَدَهَا لِأَخِي عَدِيٍّ بَعْدَهُ فَيَا عَجَباً بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِآخَرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ فَصَيَّرَهَا وَ اللَّهِ فِي حَوْزَةٍ خَشْنَاءَ يَخْشُنُ مَسُّهَا وَ يَغْلُظُ كَلْمُهَا...»؛ تا اینکه اوّلی (ابو بکر) زندگیش به پایان رسید و در واپسین روزهای عمرش کار را به دوستش(عمر بن خطاب) عدی‌نژاد واگذارد، شگفتا در آن میان که تا خود زنده بود در تکاپوی فسخ بیعت از مردم بود (و مکرّر می‌گفت: مرا واگذارید و پیمان مرا بشکنید که تا علی در میان شماست من شایسته‌ترین شما به خلافت نیستم) به خدا سوگند که خلافت را در طبیعتی درشت و خشن و راهی ناهموار و سنگلاخ افکند، مردی بدخوی و خیره سر که ملاقات با او رنج آور بود. نهج البلاغة، خطبه۳(شقشقیه)؛ علل الشرائع، الشيخ الصدوق، ج۱، ص ۱۵۱؛ معانی الأخبار، الشيخ الصدوق، ص۳۶۱؛ الإرشاد، الشيخ المفيد، ج۱، ص ۲۸۸؛ الاحتجاج، الشيخ الطبرسی، ج۱، ص ۲۸۴؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص ۴؛ الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، السيد ابن طاووس، ص۴۱۸.

منابعی که عبارت «أقیلونی فلست بخیرکم» را با اختلاف کم از ابوبکر نقل کرده‌اند عبارتند از:

منابع شیعه: الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، السيد ابن طاووس، ص ۴۰۲ (و عبارته: «من طرائف ما رأيت فی كتبهم أن أبا بكر استقال من الخلافة فقال: أقيلونی أقيلونی فلست بخيركم وعلى فيكم»)؛ و ص ۴۹۷

پیغمبر ﷺ قبول می‌کنی؟!آن کسی که گفت: «سَلُونِی قَبْلَ أن تَفقِدونی»، آن کسی که پیغمبر ﷺ دربارهٔ او فرمود: «علی مع القرآن و القرآن مع علی»، آن کسی که پیغمبر ﷺ دربارهٔ او فرمود: «علی منی و أنا من علی»، آن کسی که خداوند دربارهٔ او فرمود: ﴿وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾، او را مع الفصل با پیغمبر ﷺ می‌پذیری؟ ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾[1].

(و عبارته: قد رووا بلا خلاف بينهم أن أبا بكر قام على المنبر وقال: أقيلونى فلست بخيركم وفعل ذلک من غير إكراه أحد له على الخلع ولا خوف من القتل)؛ شرح نهج البلاغة، ابن ميثم البحرانى، ج۱، ص ۲۵۷ (و عبارته: إشارة إلى أبى بكر، وطلبه الإقالة هو قوله: أقيلونى فلست بخيركم)؛ النافع يوم الحشر فى شرح الباب الحادى عشر، المقداد السيورى، ص۱۱۳؛ منهاج البراعة فى شرح نهج البلاغة، قطب الدين الراوندى، ج۱، ص۱۲۵؛ الدر النظيم، يوسف بن حاتم الشامى، ص۴۴۶؛ الصراط المستقيم، على بن يونس العاملى، ج۲، ص۲۹۴ (و عبارته: ما ذكره الطبرى فى تاريخه و البلاذرى فى أنساب الأشرف و السمعانى فى الفضائل و أبو عبيدة من قوله على المنبر حين بويع: أقيلونى لست بخيركم وعلى فيكم، وهذا يدل على أنه ليس خليفة رسول الله)؛ روضة المتقين فى شرح من لا يحضره الفقيه، المجلسى الأول، ج۵، ص۳۵۴؛ بحارالأنوار، العلامة المجلسى، ج۳۰، ص۴۹۶ و ص ۵۰۴.

منابع اهل تسنّن: الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج۳، ص۱۸۲؛ تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ج۳۰، ص۳۰۱؛ شرح السير الكبير، السرخسى، ج۱، ص۳۶؛ تفسير الكشاف، الزمخشرى، ج۴،ص ۳۰۹؛ تفسير الرازى، ج۲۳، ص۱۱۷؛ تفسير القرطبى، ج۳، ص۲۶۲؛ تفسير البحر المحيط، أبى حيان الأندلسى، ج ۶، ص ۳۸۷ ؛ وفيات الأعيان، ابن خلكان، ج۳، ص ۶۶؛ كنز العمال، المتقى الهندى، ج ۵، ص ۶۰۷ ؛ إعجاز القرآن، الباقلانى، ص۱۳۷؛ عيون الأخبار، ابن قتيبة الدينورى، ج۲، ص۲۵۴؛ المنتظم فى تاريخ الأمم والملوک، ابن الجوزى، ج۴، ص ۶۸؛ تاريخ الخلفاء، جلال الدين السيوطى، ص۸۰؛ تفسير الآلوسى، الآلوسى، ج ۲۷، ص۱۸۰؛ أضواء البيان، الشنقيطى، ج۱، ص۳۱.

۱. کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه را نمی یابد مگر آنکه [خود] هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟». یونس: ۳۵.

پی نوشت ها:

۱. «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ؑ قَالَ الْعُمْرَةُ وَاجِبَةٌ عَلَی الْخَلْقِ بِمَنْزِلَةِ الْحَجِّ مَنِ اسْتَطَاعَ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَی یَقُولُ ﴿وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ وَ إِنَّمَا نَزَلَتِ الْعُمْرَةُ بِالْمَدِینَةِ وَ أَفْضَلُ الْعُمْرَةِ عُمْرَةُ رَجَب »؛ امام صادق ؑ فرمود: عمره به منزله حج بوده و بر مردم و آنان که مستطیع هستند [در عرض عمر یک بار] واجب است زیرا خداوند متعال می‌فرماید: حجّ و عمره را برای خدا انجام دهید.آیه‌ای که عمره را همچون حج واجب نموده در مدینه نازل گردیده و افضل و برترین عمره‌ها، عمره‌ای است که در ماه رجب انجام شود. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود العیاشی، ج ۱، ص ۸۸؛ علل الشرائع، الشیخ الصدوق، ج ۲، ص ۴۰۸؛ روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، المجلسی الأول، ج ۵، ص ۶۹؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۹۶ ، ص ۳۳۱؛ البرهان فی تفسیر القرآن، البحرانی، ج ۱، ص،۴۱۴؛ تفسیر نور الثقلین، الشیخ الحویزی، ج ۱، ص ۱۸۲؛تفسیر کنز الدقائق، القمی المشهدی، ج ۲، ص ۲۷۰.

همچنین: «علی بن إبراهیم فی تفسیره: الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ رَجَبٌ مُفْرَدٌ وَ ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ وَ الْمُحَرَّمُ مُتَّصِلَةً حَرَّمَ اللَّهُ فِیهَا الْقِتَالَ وَ یُضَاعِفُ فِیهَا الذُّنُوبَ وَ كَذَلِکَ الْحَسَنَات». تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی، ج ۱، ص ۶۷؛ البرهان فی تفسیر القرآن، السید هاشم البحرانی، ج ۱، ص ۴۰۴؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۹۷، ص ۵۳.

۲. و **همچنین:** «عن أنس بن مالک، قال: لما ماتت فاطمة بنت أسد دخل إلیها رسول الله فجلس عند رأسها وقال: رحمک الله یا أمی کنت أمی بعد أمی، [تجوعین و] تشبعینی، وتعرین وتکسینی، وتمنعین نفسک طیب الطعام وتطعمینی، تریدین بذلک وجه الله والدار الآخرة. وغمضها، ثم أمر أن تغسل بالماء ثلاثا، فلما بلغ الماء الذی فیه الکافور سکبه رسول الله بیده، ثم خلع قمیصه فألبسه إیاها، وکفنت.. فلما بلغوا اللحد حفره رسول الله بیده وأخرج ترابه، ودخل رسول الله قبرها فاضطجع فیه ثم قال: الله الذی یحیی ویمیت وهو حی لا یموت، اللهم اغفر لأمی فاطمة بنت أسد بن هاشم، ولقنها [ونکبتنا] حجتها، ووسع علیها مدخلها بحق نبیک والأنبیاء من قبلی فإنک أرحم الراحمین.». الدر النظیم، إبن حاتم العاملی، ص ۲۲۳.

منابع اهل تسنّن: المعجم الکبیر، الطبرانی، ج ۲۴، ص ۳۵۱ – ۳۵۲؛ المعجم الأوسط، الطبرانی، ج ۱ ، ص ۶۷؛ المناقب، الموفق الخوارزمی، ص ۴۷ – ۴۸؛ مجمع الزوائد، الهیثمی، ج ۹ ، ص ۲۵۶ — ۲۵۷.

و همچنین: «حَدَّثَنَا إِبْرَاهِیمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ جَنَاحٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ؑ قَالَ: لَمَّا مَاتَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ أُمُّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ جَاءَ عَلِیٌّ ؑ عِنْدَ النَّبِیِّ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ یَا أَبَا الْحَسَنِ مَا لَکَ قَالَ أُمِّی مَاتَتْ قَالَ فَقَالَ النَّبِیُّ ﷺ وَ أُمِّی وَ اللَّهِ ثُمَّ بَكَی وَ قَالَ وَا أُمَّاهْ ثُمَّ قَالَ لِعَلِیٍّ ؑ هَذَا قَمِیصِی فَكَفِّنْهَا فِیهِ وَ هَذَا رِدَائِی فَكَفِّنْهَا فِیهِ فَإِذَا فَرَغْتُمْ فَآذِنُونِی فَلَمَّا أُخْرِجَتْ صَلَّی عَلَیْهَا النَّبِیُّ ﷺ صَلَاةً لَمْ یُصَلِّ قَبْلَهَا وَ لَا بَعْدَهَا عَلَی أَحَدٍ مِثْلَهَا ثُمَّ نَزَلَ عَلَی قَبْرِهَا فَاضْطَجَعَ فِیهِ ثُمَّ قَالَ لَهَا یَا فَاطِمَةُ قَالَتْ لَبَّیْکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ فَهَلْ وَجَدْتِ مَا وَعَدَ رَبُّکِ حَقّاً قَالَتْ نَعَمْ فَجَزَاکَ اللَّهِ جَزَاءً وَ طَالَتْ مُنَاجَاتُهُ فِی الْقَبْرِ فَلَمَّا خَرَجَ قِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ صَنَعْتَ بِهَا شَیْئاً فِی تَكْفِینِکَ ثِیَابَکَ وَ دُخُولِکَ فِی قَبْرِهَا وَ طُولِ مُنَاجَاتِکَ وَ طُولِ صَلَاتِکَ مَا رَأَیْنَاکَ صَنَعْتَهُ

بأَحَدٍ قَبْلَهَا...». بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار، ص ۳۰۷؛ بحـار الأنـوار، العلامـة المجلـسی، ج۶، ص۲۳۲ و ج ۱۸، ص ۶ – ۷ و ج ۳۵، ص ۸۱ – ۸۲.

و همچنین: «لَمَّا مَاتَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ وَالِدَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ؑ أَقْبَلَ عَلِـيٌّ ؑ وَ هُـوَ بَـاكٍ فَقَـالَ لَـهُ النَّبِـيُّ مَـا يُبْكِيكَ لَا أَبْكَى اللَّهُ لَكَ عَيْناً قَالَ تُوُفِّيَتْ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ بَلْ وَ أُمِّـی یَـا عَلِـيُّ فَلَقَـدْ كَانَـتْ تُجَوِّعُ أَوْلَادَهَا وَ تُشْبِعُنِي وَ تُشَعِّثُ أَوْلَادَهَا وَ تُدَهِّنُنِي وَ اللَّهِ لَقَدْ كَانَتْ فِي دَارِ أَبِي طَالِـبٍ نَخْلَـةٌ وَ كُنَّـا نَتَـسَابَقُ إِلَيْهَا مِنَ الْغَدَاةِ لِنَلْتَقِطَ مَا يَقَعُ مِنْهَا فِي اللَّيْلِ وَ كَانَتْ تَأْمُرُ جَارِيَتَهَـا لِتَلْـتَقِطَ مَـا تَحْتَهَـا مِـنَ الْغَلَـسِ ثُـمَّ تَجْنِيـهِ فَيَخْرُجُ بَنُو عَمِّي فَتُنَاوِلُنِي ذَلِكَ ثُمَّ نَهَضَ ﷺ وَ أَخَذَ فِي جَهَازِهَا وَ كَفَّنَهَا بِقَمِيصِهِ ﷺ وَ كَانَ فِـی حَـالِ تَـشْيِيعِ جَنَازَتِهَا يَرْفَعُ قَدَماً وَ يَتَأَنَّى بَيْنَ الْآخَرِ وَ هُوَ حَافِي الْقَدَمِ فَلَمَّا صَلَّى عَلَيْهَا كَبَّرَ سَبْعِينَ تَكْبِيـرَةً ثُـمَّ وَسَّـدَهَا فِـی اللَّحْدِ بِيَدِهِ الْكَرِيمَةِ بَعْدَ أَنْ نَامَ فِي قَبْرِهَا وَ لَقَّنَهَا الشَّهَادَتَيْنِ فَلَمَّا أُهِيلَ عَلَيْهَـا التُّـرَابُ وَ أَرَادَ النَّـاسُ الِانْـصِرَافَ جَعَلَ يَقُولُ ابْنُكِ ابْنُكِ لَا جَعْفَرٌ وَ لَا عَقِيلٌ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ؑ فَقَالُوا لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَعَلْـتَ فِعْلًـا مَـا رَأَيْنَـا قَطُّ مِثْلَهُ مَشْيَتَ مُتَأَنِّياً حَافِي الْقَدَمِ وَ كَبَّرْتَ سَبْعِينَ تَكْبِيرَةً وَ نِمْـتَ فِـی لَحْـدِهَا وَ جَعَلْـتَ قَمِيـصَكَ عَلَيْهَـا وَ قُلْتَ لَهَا ابْنُكِ ابْنُكِ لَا جَعْفَرٌ وَ لَا عَقِيلٌ فَقَالَ ﷺ أَمَّا التَّأَنِّي فِي وَضْعِ أَقْدَامِي فِي حَـالِ تَـشْيِيعِ الْجَنَـازَةِ فَلِكَثْـرَةِ ازْدِحَامِ الْمَلَائِكَةِ وَ أَمَّا نَوْمِي فِي لَحْدِهَافَإِنِّي ذَكَرْتُ لَهَا فِي حَالِ حَيَاتِهَا ضَغْطَةَ الْقَبْـرِ فَقَالَـتْ وَا ضَـعْفَاهْ فَنِمْـتُ فِي لَحْدِهَا لِأَجْلِ ذَلِكَ حَتَّى كَفَيْتُهَا ذَلِكَ وَ أَمَّا تَكْفِينُهَا بِقَمِيصِي فَإِنِّي ذَكَرْتُ لَهَا الْقِيَامَـةَ وَ حَـشْرَ النَّـاسِ عُـرَاةً فَقَالَتْ وَا فَضِيحَتَاهْ فَكَفَّنْتُهَا بِهِ لِتَقُومَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَسْتُورَةً وَ أَمَّـا قَـوْلِي لَهَـا ابْنُـكِ ابْنُـكِ فَإِنَّـهُ نَـزَلَ الْمَلَكَـانِ وَ سَأَلَاهَا عَنْ رَبِّهَا فَقَالَتِ اللَّهُ رَبِّي وَ قَالَا لَهَا مَنْ نَبِيُّكِ فَقَالَتْ مُحَمَّدٌ وَ قَالا لَهَـا مَـنْ وَلِيُّـكِ وَ إِمَامُـكِ فَاسْـتَحْيَتْ أَنْ تَقُولَ وَلَدِي فَقُلْتُ لَهَا قُولِي وَلَدُكِ عَلِـيُّ بْـنُ أَبِـی طَالِـبٍ ابْنُـكِ ابْنِـكِ فَـأَقَرَّ اللَّـهُ تَعَـالَى بِـذَلِكَ عَيْنَهَـا». الفضائل، شاذان بن جبرئيل القمی، ص ۱۰۲ – ۱۰۳؛ بحار الأنـوار، العلامـة المجلـسی، ج۶، ص۲۴۱ – ۲۴۲ و ج ۳۵، ص ۱۸۰ – ۱۸۱.

به این منابع نیز رجوع شود: الکافی، الشیخ الکلینی، ج ۱، ص ۴۵۳؛ الأمالی، الشیخ الصدوق، ص ۳۹۰ – ۳۹۲.

۳. «زَارَ بِهَا الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَابِعَ عَشَرَ رَبِيعٍ الْأَوَّلِ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ فِي هَذَا الْيَوْمِ وُلِدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّـهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلَّمَهَا لِمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيِّ... السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الْحَوْضِ وَ حَامِلَ اللِّوَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا قَسِيمَ الْجَنَّةِ وَ لَظَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ شُرِّفَتْ بِهِ مَكَّةُ وَ مِنًى. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَحْـرَ الْعُلُـومِ وَ كَهْـفَ الْفُقَـرَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ وُلِدَ فِي الْكَعْبَةِ وَ زُوِّجَ فِي السَّمَاءِ بِسَيِّدَةِ النِّسَاءِ، وَ كَانَ شُـهُودَهَا الْمَلَائِكَـةُ الـسَّفَرَةُ الْبَـرَرَةُ الْأَصْفِيَاءُ...». المزار، محمد بن جعفر المشهدی، ص۲۰۵ و ص۲۰۷؛ إقبال الأعمال، السید ابن طـاووس، ج۳، ص ۱۳۱؛ المزار، الشهيد الأول، ص ۹۱؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۹۷، ص ۳۷۴.

و همچنین: «قَالَ ابْنُ شَاذَانَ وَ حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَلِيٍّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَـنْ آبَائِـهِ ؑ قَالَ: كَانَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ يَزِيدُ بْنُ قَعْنَبٍ جَالِسَيْنِ مَا بَيْنَ فَرِيقِ بَنِي هَاشِمٍ إِلَى فَرِيقِ عَبْدِ الْعُزَّى بِإِزَاءِ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ إِذْ أَتَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هَاشِمٍ أُمُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ؑ وَ كَانَتْ حَامِلَةً بِـأَمِيرِ الْمُـؤْمِنِينَ تِـسْعَةَ أَشْهُرٍ وَ كَانَ يَوْمَ التَّمَامِ قَالَ فَوَقَفَتْ بِإِزَاءِ الْبَيْتِ الْحَرَامِ وَ قَدْ أَخَذَهَا الطَّلْقُ فَرَمَتْ بِطَرْفِهَا نَحْوَ السَّمَاءِ وَ قَالَتْ أَيْ رَبِّ إِنِّي مُؤْمِنَةٌ بِكَ وَ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِكَ الرَّسُولُ وَ بِكُلِّ نَبِيٍّ مِنْ أَنْبِيَائِكَ وَ بِكُلِّ كِتَابٍ أَنْزَلْتَهُ وَ إِنِّي مُـصَدِّقَةٌ بِكَلَامِ جَدِّي إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ وَ إِنَّهُ بَنَى بَيْتَكَ الْعَتِيقَ فَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْبَيْتِ وَ مَنْ بَنَاهُ وَ بِهَذَا الْمَوْلُودِ الَّذِي فِـی أَحْشَائِي الَّذِي يُكَلِّمُنِي وَ يُؤْنِسُنِي بِحَدِيثِهِ وَ أَنَا مُوقِنَةٌ أَنَّهُ إِحْدَى آيَاتِكَ وَ دَلَائِلِكَ لَمَّا يَسَّرْتَ عَلَيَّ وِلَادَتِي قَـالَ

الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ يَزِيدُ بْنُ قَعْنَب فَلَمَّا تَكَلَّمَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ وَ دَعَتْ بِهَذَا الدُّعَاءِ رَأَيْنَا الْبَيْتَ قَدِ انْفَتَحَ مِنْ ظَهْرِهِ وَ دَخَلَتْ فَاطِمَةُ فِيهِ وَ غَابَتْ عَنْ أَبْصَارِنَا ثُمَّ عَادَتِ الْفَتْحَةُ وَ الْتَزَقَتْ بِإِذْنِ اللَّهِ فَرُمْنَا أَنْ نَفْتَحَ الْبَابَ لِتَصِلَ إِلَيْهَا بَعْضُ نِسَائِنَا فَلَمْ يَنْفَتِحِ الْبَابُ فَعَلِمْنَا أَنَّ ذَلِكَ أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَ بَقِيَتْ فَاطِمَةُ فِي الْبَيْتِ ثَلَاثَةَ أَيَّام قَالَ وَ أَهْلُ مَكَّةَ يَتَحَدَّثُونَ بِذَلِكَ فِي أَفْوَاهِ السِّكَكِ وَ تَتَحَدَّثُ الْمُخَدَّرَاتُ فِي خُدُورِهِنَّ قَالَ فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ انْفَتَحَ الْبَيْتُ مِنَ الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَتْ دَخَلَتْ فِيهِ فَخَرَجَتْ فَاطِمَةُ وَ عَلِيٌّ ؑ عَلَى يَدَيْهَا ثُمَّ قَالَتْ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ اخْتَارَنِي مِنْ خَلْقِهِ وَ فَضَّلَنِي عَلَى الْمُخْتَارَاتِ مِمَّنْ كُنَّ قَبْلِي وَ قَدِ اخْتَارَ اللَّهُ آسِيَةَ بِنْتَ مُزَاحِمٍ وَ إِنَّهَا عَبَدَتِ اللَّهَ سِرّاً فِي مَوْضِعٍ لَا يَجِبُ أَنْ يُعْبَدَ اللَّهُ فِيهَا إِلَّا اضْطِرَاراً وَ إِنَّ مَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ اخْتَارَهَا اللَّهُ حَيْثُ يَسَّرَ عَلَيْهَا وِلَادَةَ عِيسَى فَهَزَّتِ الْجِذْعَ الْيَابِسَ مِنَ النَّخْلَة فِي فَلَاة مِنَ الْأَرْضِ حَتَّى تُسَاقِطَ عَلَيْهَا رُطَباً جَنِيًّا وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اخْتَارَنِي وَ فَضَّلَنِي عَلَيْهِمَا وَ عَلَى كُلِّ مَنْ مَضَى قَبْلِي مِنْ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ لِأَنِّي وَلَدْتُ فِي بَيْتِهِ الْعَتِيقِ وَ بَقِيتُ فِيهِ ثَلَاثَةَ أَيَّام آكُلُ مِنْ ثِمَارِ الْجَنَّة وَ أَرواقها [أَرْزَاقِهَا] فَلَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أَخْرُجَ وَ وَلَدِي عَلَى يَدَيَّ هَتَفَ بِي هَاتِفٌ وَ قَالَ يَا فَاطِمَةُ سَمِّيهِ عَلِيّاً فَأَنَا الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَ إِنِّي خَلَقْتُهُ مِنْ قُدْرَتِي وَ عِزِّ جَلَالِي وَ قِسْطِ عَدْلِي وَ اشْتَقَقْتُ اسْمَهُ مِن اسْمِي وَ أَدَّبْتُهُ بِأَدَبِي وَ فَوَّضْتُ إِلَيْهِ أَمْرِي وَ وَقَّفْتُهُ عَلَى غَامِضِ عِلْمِي وَ وُلِدَ فِي بَيْتِي وَ هُوَ أَوَّلُ مَنْ يُؤَذِّنُ فَوْقَ بَيْتِي وَ يَكْسِرُ الْأَصْنَامَ وَ يَرْمِيهَا عَلَى وَجْهِهَا وَ يُعَظِّمُنِي وَ يُمَجِّدُنِي وَ يُهَلِّلُنِي وَ هُوَ الْإِمَامُ بَعْدَ حَبِيبِي وَ نَبِيِّي وَ خِيَرَتِي مِنْ خَلْقِي مُحَمَّدٍ رَسُولِي وَ وَصِيُّهُ فَطُوبَى لِمَنْ أَحَبَّهُ وَ نَصَرَهُ وَ الْوَيْلُ لِمَنْ عَصَاهُ وَ خَذَلَهُ وَ جَحَدَ حَقَّهُ قَالَ فَلَمَّا رَآهُ أَبُو طَالِب سُرَّ وَ قَالَ عَلِيٌّ ؑ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَهْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ ثُمَّ قَالَ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا دَخَلَ اهْتَزَّ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ؑ وَ ضَحِكَ فِي وَجْهِهِ وَ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ قَالَ ثُمَّ تَنَحْنَحَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى وَ قَالَ- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ- قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ- الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ إِلَى آخِرِ الْآيَاتِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَفْلَحُوا بِكَ وَ قَرَأَ تَمَامَ الْآيَاتِ إِلَى قَوْلِهِ أُولئِكَ هُمُ الْوارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيها خالِدُونَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْتَ وَ اللَّهِ أَمِيرُهُمْ- أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ تَمِيرُهُمْ مِنْ عُلُومِهِمْ فَيَمْتَارُونَ وَ أَنْتَ وَ اللَّهِ دَلِيلُهُمْ وَ بِكَ يَهْتَدُونَ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِفَاطِمَةَ اذْهَبِي إِلَى عَمِّهِ حَمْزَةَ فَبَشِّرِيهِ بِهِ فَقَالَتْ وَ إِذَا خَرَجْتُ أَنَا فَمَنْ يُرَوِّيهِ قَالَ أَنَا أُرَوِّيهِ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ أَنْتَ تُرَوِّيهِ قَالَ نَعَمْ فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِسَانَهُ فِي فِيهِ- فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْناً قَالَ فَسُمِّيَ ذَلِكَ الْيَوْمُ يَوْمَ التَّرْوِيَة فَلَمَّا أَنْ رَجَعَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ رَأَتْ نُوراً قَدِ ارْتَفَعَ مِنْ عَلِيٍّ إِلَى أَعْنَانِ السَّمَاءِ قَالَ ثُمَّ شَدَّتْهُ وَ قَمَّطَتْهُ بِقِمَاطٍ فَبَتَرَ الْقِمَاطَ قَالَ فَأَخَذَتْ فَاطِمَةُ قِمَاطاً جَيِّداً فَشَدَّتْهُ بِهِ فَبَتَرَ الْقِمَاطَ ثُمَّ جَعَلَتْهُ فِي قِمَاطَيْنِ فَبَتَرَهُمَا فَجَعَلَتْهُ ثَلَاثَةً فَبَتَرَهَا فَجَعَلَتْهُ أَرْبَعَةَ أَقْمِطَة مِنْ رَق مِصْرَ لِصَلَابَتِهِ فَبَتَرَهَا فَجَعَلَتْهُ خَمْسَةَ أَقْمِطَة دِيبَاجٍ لِصَلَابَتِهِ فَبَتَرَهَا كُلَّهَا فَجَعَلَتْهُ سِتَّةً مِنْ دِيبَاجٍ وَ وَاحِداً مِنَ الْأَدَمِ فَتَمَطَّى فِيهَا فَقَطَعَهَا كُلَّهَا بِإِذْنِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ بَعْدَ ذَلِكَ يَا أُمَّهْ- لَا تَشُدِّي يَدَيَّ فَإِنِّي أَحْتَاجُ أَنْ أُبَصْبِصَ لِرَبِّي بِإِصْبَعَيَّ قَالَ فَقَالَ أَبُو طَالِب عِنْدَ ذَلِكَ إِنَّهُ سَيَكُونُ لَهُ شَأْنٌ وَ نَبَأٌ قَالَ فَلَمَّا كَانَ مِنْ غَدٍ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى فَاطِمَةَ فَلَمَّا بَصُرَ عَلِيٌّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ سَلَّمَ عَلَيْهِ وَ ضَحِكَ فِي وَجْهِهِ وَ أَشَارَ إِلَيْهِ أَنْ خُذْنِي إِلَيْكَ وَ اسْقِنِي بِمَا سَقَيْتَنِي بِالْأَمْسِ قَالَ فَأَخَذَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَرَفَهُ وَ رَبِّ الْكَعْبَة قَالَ فَلِكَلَام فَاطِمَةَ سُمِّيَ ذَلِكَ الْيَوْمُ يَوْمَ عَرَفَةَ يَعْنِي أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؑ عَرَفَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الثَّالِثُ وَ كَانَ الْعَاشِرَ مِنْ ذِي الْحِجَّة أَذَّنَ أَبُو طَالِب فِي النَّاسِ أَذَاناً جَامِعاً وَ قَالَ هَلُمُّوا إِلَى وَلِيمَة ابْنِي عَلِيٍّ قَالَ وَ نَحَرَ ثَلَاثَمِائَة مِنَ الْإِبِلِ وَ أَلْفَ رَأْسٍ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ وَ اتَّخَذَ وَلِيمَةً عَظِيمَةً وَ قَالَ مَعَاشِرَ النَّاسِ أَلَا مَنْ أَرَادَ مِنْ طَعَامِ عَلِيٍّ وَلَدِي فَهَلُمُّوا وَ طُوفُوا بِالْبَيْتِ سَبْعاً سَبْعاً وَ ادْخُلُوا وَ سَلِّمُوا عَلَى وَلَدِي عَلِيٍّ فَإِنَّ اللَّهَ شَرَّفَهُ

وَ لِفِعْلِ أَبِی طَالِبٍ شُرِّفَ یَوْمُ النَّحْرِ.» امالی، الشیخ الطوسی، ص۷۰۶؛ الجواهر السنیة، الحر العاملی، ص۲۲۹؛ حلیة الابرار، السید هاشم البحرانی، ج۲، ص۲۱؛ البرهان، السید هاشم البحرانـی، ج۴، ص۱۲؛ بحـار الانـوار، العلامة المجلسی، ج۳۵، ص۳۶.

۴. **و همچنین:** «أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَرِیرٍ أَبُو جَعْفَرٍ الطَّبَرِیُّ قِرَاءَةً، قَالَ: حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عُمَارَةَ الْأَسَدِیُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ حَمَّادِ بْنِ طَلْحَةَ الْقَنَّادُ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ هَاشِمِ بْنِ الْبَرِیدِ، عَنْ أَبِیهِ، قَالَ: حَدَّثَنِی أَبُو سَعِیدٍ التَّیْمِیُّ، عَنْ أَبِی ثَابِتٍ مَوْلَى أَبِی ذَرٍّ، قَالَ: شَهِدْتُ مَعَ عَلِیٍّ (ع) یَوْمَ الْجَمَـلِ، فَلَمَّـا رَأَیْتُ عَائِشَةَ وَاقِفَةً دَخَلَنِی بَعْضُ مَا یَدْخُلُ النَّاسَ حَتَّى إِذَا کَانَ عِنْدَ الظُّهْرِ فَکَشَفَ اللَّهُ ذَلِکَ عَنِّی فَقَاتَلْتُ قِتَالًا شَدِیداً. قَالَ: ثُمَّ بَعْدَ ذَلِکَ أَتَیْتُ الْمَدِینَةَ، فَأَتَیْتُ أُمَّ سَلَمَةَ زَوْجَ النَّبِیِّ (ﷺ) فَسَلَّمْتُ وَ اسْتَأْذَنْتُ، فَقِیـلَ: مَـنْ ذَا فَقُلْتُ: سَائِلٌ. فَقَالَتْ: أَطْعِمُوا السَّائِلَ. فَقُلْتُ: إِنِّی وَ اللَّهِ لَا أَسْأَلُ طَعَاماً وَ لَا شَرَاباً، وَ لَکِنِّی أَبُو ثَابِتٍ مَوْلَى أَبِی ذَرٍّ. فَقَالَتْ: مَرْحَباً، فَقَصَصْتُ عَلَیْهَا قِصَّتِی، قَالَتْ: فَأَیْنَ کُنْتَ حِینَ طَارَتِ الْقُلُوبُ مَطَائِرَهَا قَالَ: فَقُلْتُ إِلَى أَحْسَنِ ذَلِکَ، کَشَفَ اللَّهُ ذَلِکَ عَنِّی حِینَ زَوَالِ الشَّمْسِ فَقَاتَلْتُ قِتَالًا شَدِیداً مَعَ أَمِیرِ الْمُـؤْمِنِینَ (ع) حَتَّـى فَـرَغَ، قَالَـتْ: أَحْسَنْتَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ) یَقُولُ:إِنَّ عَلِیّاً مَعَ الْقُرْآنِ، وَ الْقُرْآنَ مَعَ عَلِیٍّ، لَا یَفْتَرِقَانِ حَتَّى یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ». الأمالی، الشیخ الطوسی، ص۴۶۰؛ کشف الغمة فی معرفـة الأئمـة، علـی بـن أبـی الفـتح الإربلی، ج۲ ، ص ۲۸؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۲۲، ص ۲۲۳.

و همچنین: «وعن مسهر بن حوشب: کنت عند أم سلمة إذ استأذن رجل، فقیل له: من أنت؟ فقال: انا أبو ثابت مولی علی، فقالت أم سلمة: مرحبا بک یا أبا ثابت [أدخل، فدخل، فرحبت به] ثم قالت: یا أبا ثابت، أین طـار قلبک حین طارت القلوب مطایرها؟![مطیرها؟] قال: مع علی بن أبی طالب. [تبع علیاً] قالت : وفقت [بالحق]، والذی نفسی بیده [لقد] سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول: علی مع الحـق والقـرآن ، والحـق والقرآن مع علی ، ولن یفترقا حتی یردا علی الحوض.» تنبیه الغافلین عن فضائل الطالبین، المحسن إبن کرامة، ص ۸۶ و ص ۴۶؛ کشف الغمة، ابن أبی الفتح الإربلی، ج۱، ص ۱۴۶ (و عبارته: علی مع القرآن والقـرآن مـع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض).

منابع اهل تسنّن: ربیع الابرار، الزمخشری، ج۲، ص۱۷۳؛ المناقب، الموفق الخوارزمی، ص ۱۷۷؛ ینابیع المودة لذوی القربی، القندوزی، ج۱، ص ۲۶۹؛ و با اختلاف کم: مناقب علی بن أبی طالب وما نزل من القـرآن فـی علی (ع)، ابن مردویه الأصفهانی، ص۱۱۸ (و عبارته: ... فسلم رجل ، فقیل من أنت؟ قال: أنا أبو ثابت مولی أبی ذر. قالت: مرحبا ... علی مع القرآن، والقرآن مع علی، لن یفترقا حتی یردا علی الحوض).

۵. «مر الحق أی الحق الذی هو مرّ أو خالص الحق فانه مرّ و اتباعه صعب». بحار الانوار، ج۵۱، ص۱۲۸.

بعضی از موارد استعمال «مرّ الحق» در روایات و اشعار:

«و من کتاب له (ع) کتبه لمالک بن الحارث الاشتر ... ثم لیکن آثرهم عندک اقولهم مـرّ الحـق. نهـج الـسعادة، محمد باقر المحمودی، ج۵، ص۶۸.

و همچنین: «...فَقَالَ لَا وَ اللَّهِ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ لَا أَرْضَى إِلَّا بِمُرِّ الْحَقِّ قَالَ فَإِنَّمَا لَکَ فِـی مُـرِّ الْحَـقِّ دِرْهَـمٌ فَخُـذْ دِرْهَماً وَ أَعْطِهِ سَبْعَةً فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَرَضَ عَلَیَّ ثَلَاثَةً فَأَبَیْتُ وَ آخُذُ وَاحِداً قَالَ عَرَضَ ثَلَاثَـةً لِلصُّلْحِ فَحَلَفْتَ أَنْ لَا تَرْضَى إِلَّا بِمُرِّ الْحَقِ وَ إِنَّمَا لَکَ بِمُرِّ الْحَقِ دِرْهَم». الاختصاص، الشیخ المفید، ص ۱۰۷.

و همچنین: «یری أن مر الحق أحلی مغبة * وأنجا ولو کانت زعافا مناهله». الأمالی، السید المرتضی، ج۲ ، ص ۱۷۰.

۶. **ورد عنه ﷺ فی خطبة الافتخار:** «رواها الأصبغ بن نباتة قال: خطب أمیر المؤمنین ﷺ فقال فی خطبته: أنا أخو رسول اللّه و وارث علمه، و معدن حکمه، و صاحب سرّه، و ما أنزل اللّه حرفا فی کتاب من کتبه إلّا و قد صار إلیّ، و زاد لی علم ما کان و ما یکون إلی یوم القیامة، أعطیت علم الأنساب و الأسباب، و أعطیت ألف مفتاح یفتح کل مفتاح ألف باب، و مددت بعلم القدر، و إن ذلک یجری فی الأوصیاء من بعدی ما جری اللیل و النهار حتی یرث اللّه الأرض و من علیها، و هو خیر الوارثین.

أعطیت الصراط و المیزان و اللواء و الکوثر، أنا المقدّم علی بنی آدم یوم القیامة، أنا المحاسب للخلق، أنا منزلهم منازلهم، أنا عذاب أهل النار، ألا کل ذلک فضل من اللّه علیّ، و من أنکر أن لی فی الأرض کرة بعد کرة و عودا بعد رجعة، حدیثا کما کنت قدیما، فقد ردّ علینا، و من ردّ علینا فقد رد علی اللّه.

أنا صاحب الدعوات، أنا صاحب الصلوات، أنا صاحب النقمات، أنا صاحب الدلالات، أنا صاحب الآیات العجیبات، أنا عالم أسرار البریات، أنا قرن من حدید، أنا أبدا جدید، أنا منزل الملائکة منازلها، أنا آخذ العهد علی الأرواح فی الأزل، أنا المنادی لهم أ لست بربّکم بأمر قیوم لم یزل.

أنا کلمة اللّه الناطقة فی خلقه، أنا آخذ العهد علی جمیع الخلائق فی الصلوات، أنا غوث الأرامل و الیتامی، أنا باب مدینة العلم، أنا کهف الحلم، أنا دعامة اللّه القائمة، أنا صاحب لواء الحمد، أنا صاحب الهبات بعد الهبات و لو أخبرتکم لکفرتم، أنا قاتل الجبابرة، أنا الذخیرة فی الدنیا و الآخرة، أنا سیّد المؤمنین، أنا علم المهتدین، أنا صاحب الیمین، أنا الیقین، أنا إمام المتّقین، أنا السابق إلی الدین، أنا حبل اللّه المتین، أنا الذی أملأها عدلا کما ملئت ظلما و جورا بسیفی هذا، أنا صاحب جبریل، أنا تابع میکائیل، أنا شجرة الهدی، أنا علم التقی، أنا حاشر الخلق إلی اللّه بالکلمة التی بها یجمع الخلائق، أنا منشئ الأنام، أنا جامع الأحکام، أنا صاحب القضیب الأزهر و الجمل الأحمر، أنا باب الیقین، أنا أمیر المؤمنین، أنا صاحب الخضر، أنا صاحب البیضاء، أنا صاحب الفیحاء، أنا قاتل الأقران، أنا مبید الشجعان، أنا صاحب القرون الأوّلین، أنا الصدّیق الأکبر، أنا الفاروق الأعظم، أنا المتکلّم بالوحی، أنا صاحب النجوم، أنا مدبرها بأمر ربّی و علم اللّه الذی خصّنی به، أنا صاحب الرایات الصفر، أنا صاحب الرایات الحمر، أنا الغائب المنتظر لأمر العظیم، أنا المعطی، أنا المبذل، أنا القابض یدی علی القبض، الواصف لنفسی، أنا الناظر لدین ربّی، أنا الحامی لابن عمّی، أنا مدرجة فی الأکفان، أنا والی الرحمن، أنا صاحب الخضر و هارون، أنا صاحب موسی و یوشع بن نون، أنا صاحب الجنة، أنا صاحب القطر و المطر، أنا صاحب الزلازل و الخسوف، أنا مروع الألوف، أنا قاتل الکفّار، أنا إمام الأبرار، أنا البیت المعمور، أنا السقف المرفوع، أنا البحر المسجور، أنا باطن الحرم، أنا عماد الأمم، أنا صاحب الأمر الأعظم، هل من ناطق یناطقنی؟

أنا النار، و لو لا أنی أسمع کلام اللّه و قول رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله لوضعت سیفی فیکم و قتلتکم عن آخرکم، أنا شهر رمضان، أنا لیلة القدر، أنا أمّ الکتاب، أنا فصل الخطاب، أنا سورة الحمد، أنا صاحب الصلاة فی الحضر و السفر، بل نحن الصلاة و الصیام و اللیالی و الأیام و الشهور و الأعوام، أنا صاحب الحشر و النحر، أنا الواضع عن أمّة محمد الوزر، أنا باب السجود، أنا العابد، أنا المخلوق، أنا الشاهد، أنا المشهود، أنا صاحب السندس الأخضر، أنا المذکور فی السماوات و الأرض، أنا الماضی مع رسول اللّه فی السماوات، أنا صاحب الکتاب و القوس، أنا صاحب شیث بن آدم، أنا صاحب موسی و إرم، أنا بی تضرب الأمثال، أنا السماء الخضر، أنا صاحب الدنیا الغبراء، أنا صاحب الغیث بعد القنوط.

ها أنا ذا فمن ذا مثلی، أنا صاحب الرعد الأکبر، أنا صاحب البحر الأکدر، أنا مکلّم الشمس، أنا الصاعقة علی

الأعداء، أنا غوث من أطاع من الورى و اللّه ربی لا إله غیره، ألا و إن للباطل جولة و للحق دولة، و إنی ظاعن عن قریب فارتقبوا الفتنة الأمویة و الدولة الکسرویة، ثم تقبل دولة بنی العباس بالفرج و البأس، و تبنی مدینة یقال لها الزوراء بین دجلة و دجیل و الفرات، ملعون من سکنها، منها تخرج طینة الجبّارین، تعلی فیها القصور، و تسبل الستور، و یتعلون بالمکر و الفجور، فیتداولها بنو العباس ملکا علی عدد سنی الملک، ثم الفتنة الغبراء، و القلادة الحمراء فی عنقها قائم الحق، ثم أسفر عن وجهی بین أجنحة الأقالیم کالقمر المضیء بین الکواکب، ألا و إن لخروجی علامات عشرة، أولها تحریف الرایات فی أزقة الکوفة، و تعطیل المساجد، و انقطاع الحاج، و خسف و قذف بخراسان، و طلوع الکوکب المذنب، و اقتران النجوم، و هرج و مرج و قتل و نهب، فتلک علامات عشرة، و من العلامة إلی العلامة عجب، فإذا تمّت العلامات قام قائمنا قائم الحق .. ثم قال: معاشر الناس نزهوا ربّکم و لا تشیروا إلیه، فمن حد الخالق فقد کفر بالکتاب الناطق، ثم قال: طوبی لأهل ولایتی الذین یقتلون فیّ، و یطردون من أجلی، هم خزّان اللّه فی أرضه، لا یفزعون یوم الفزع الأکبر، أنا نور اللّه الذی لا یطفی، أنا السرّ الذی لا یخفی. مشارق انوار الیقین، الحافظ رجب البرسی، ص ۲۶۰.

و اما فرمایش آقا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعه، ج۷، ص۱۹۸ در رابطه با این خطبه شریف:

هما (خطبة الأشباح، خطبة الافتخار) من مشاهیر خطب علی ﷺ و یظهر من کلام ابن شهرآشوب وجودهما فی عصره، والأول مذکور فی نهج البلاغة وقد عقد الشیخ رجب البرسی فی مشارق الأنوار، ص ۱۷۱ فصلا أورد فیه خطبة الافتخار بروایة الأصبغ بن نباتة، أولها أنا أخو رسول الله ووارث علمه ومعدن حکمه وصاحب سره یشبه مضامینها مضامین خطبة البیان التی لم یذکرها البرسی بهذا الاسم کما أن ابن شهرآشوب لم یذکر خطبة البیان، وانما ذکر خطبة الافتخار فلذا یحتمل اتحادهما کما سنشیر إلیه.

۷. **و همچنین**: «عن أبی هریرة قال : قال رسول الله لعلی بن أبی طالب یوم فتح مکّة: أما تری هذا الصَّنَم بأعلی الکعبة؟ قال: بلی یا رسول الله، قال فأحْمِلُک فَتَناوَلُه ... فضرب رسول الله بیده إلی ساقَیْ علیّ فوق القُرْنوُس ثمَّ اقْتَلَعَهُ من الأرض بیده فرفعه حتّی تبیّن بیاض إبطیه ثمَّ قال له: ما تری یا علیّ قال: أری أنَّ الله عزَّو جلَّ قد شَرَّفنی بک حتّی أنّی لو أردت أن أمُسَّ السّماءَ لَمَسستُها، فقال له: تَناوَل الصَّنَمَ یا علیّ! فتناوَلَهُ ثمَّ رمی به ثمَّ خرج رسول الله من تحت علیّ وتَرَک رجلیه فسقط علی الأرض فَضَحِکَ فقال له: ما أضْحَکَکَ [اضحک] یا علیّ ؟ فقال: سَقَطْتُ من أعلی الکعبة فما أصابنی شیء ، فقال رسول الله: وکیف یُصِیبک شیءِ وإنّما حملک محمد، وأنزلک جبریل.»؛ ابو هریره نقل می‌کند که: رسول خداﷺ در روز فتح مکّه به علی ﷺ فرمود: آیا بتی که بر بالای خانه کعبه نصب شده است می‌بینی؟ علی ﷺ عرض کرد: آری. پیامبر ﷺ فرمود: برای از جای برکندن و سرنگون ساختن آن از بالای بام کعبه، لازم است تو را بلند نمایم! ... علی ﷺ طبق فرمان رسول خدا ﷺ ایستاد. رسول اکرم ﷺ، دو ساق پای وی راگرفت و چنان او را از زمین بلند نمود که سپیدی زیر بغل پیامبر ﷺ نمایان گردید و فرمود: یا علی! چه می‌بینی؟ عرض کرد: یا رسول اللّه! می‌بینم خدای متعال به وسیله وجود مبارک تو، چنان شرافتی به من کرامت نموده که اگر بخواهم آسمان را با دستم لمس کنم، قادر خواهم بود! در آن حال پیامبر ﷺ به علی ﷺ فرمود: یا علی! بت را از جای کنده و بر زمین انداز! علی ﷺ فرمان پیامبر را اطاعت کرد؛ سپس رسول خداﷺ دو پای علی ﷺ را رها کرد و به کناری رفت و علی ﷺ در حالی که لبخندی بر لب داشت به زمین آمد. رسول خدا ﷺ پرسید چرا خندیدی؟ عرض کرد: به این علت خندیدم که از بالای کعبه به زمین افتادم اما جایی از بدنم آسیب ندید! رسول خدا ﷺ فرمود: یا علی! چگونه

به تو آسیبی برسد در حالی که محمد تو را بلند کرد و جبرئیل تو را فرود آورد؟!. کشف الیقین ، العلامة الحلی، ص ۴۴۷؛ عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب إمام الأبرار، ابن البطریق، ص۳۶۴ – ۳۶۵؛ الصراط المستقیم، علی بن یونس العاملی النباطی البیاضی، ج۱، ص ۱۷۸ (به صورت خلاصه)؛ غایة المرام، السید هاشم البحرانی، ج ۶ ، ص ۲۷۹؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۳۸، ص۸۶.

منبع اهل تسنن: مناقب علی بن أبی طالب ؑ، ابن المغازلی شافعی، ص ۱۶۹.

و شبیه به همین خبر اما با اختلاف در نقل: «قَالَ لَمَّا فَتَحَ النَّبِیُّ ﷺ مَکَّةَ دَخَلَهَا فَإِذَا هُوَ بِصَنَمٍ عَلَی الْکَعْبَةِ یُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ؑ لِلنَّبِیِّ ﷺ أَطْمَئِنُّ لَکَ فَتَرْقَی عَلَیَّ فَقَالَ النَّبِیُّ ﷺ لَوْ أَنَّ أُمَّتِی اطْمَأَنُّوا لِی لَمْ یَعْلُونِی لِمَوْضِعِ الْوَحْیِ وَ لَکِنْ أَطْمَئِنُّ لَکَ فَتَرْقَی عَلَیَّ فَاطْمَأَنَّ لَهُ فَرَقِیَ فَأَخَذَ الصَّنَمَ فَضَرَبَ بِهِ الصَّفَا فَصَارَتْ إِرْباً إِرْباً ثُمَّ طَفَرَ إِلَی الْأَرْضِ وَ هُوَ ضَاحِکٌ فَقَالَ لَهُ النَّبِیُّ ﷺ مَا أَضْحَکَکَ قَالَ عَجِبْتُ لِسَقْطَتِی وَ لَمْ أَجِدْ لَهَا أَلَماً فَقَالَ وَ کَیْفَ تَأْلَمُ مِنْهَا وَ إِنَّمَا حَمَلَکَ مُحَمَّدٌ وَ أَنْزَلَکَ جَبْرَئِیل». تفسیر فرات الکوفی، فرات بن إبراهیم الکوفی، ص۲۴۹؛ بحارالأنوار، العلامة المجلسی، ج ۴۰، ص ۶۰.

۸. «دَخَلَ یَهُودِیٌّ فِی زَمَنِ خِلَافَةِ أَبِی بَکْرٍ فَقَالَ أُرِیدُ خَلِیفَةَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ فَجَاءُوا بِهِ إِلَی أَبِی بَکْرٍ فَقَالَ لَهُ الْیَهُودِیُّ أَنْتَ خَلِیفَةُ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ لَهُ أَبُو بَکْرٍ نَعَم ... قَالَ سَلْ عَمَّا بَدَا لَکَ وَ عَمَّا تُرِیدُ فَقَالَ الْیَهُودِیُّ أَخْبِرْنِی عَمَّا لَیْسَ لِلَّهِ وَ عَمَّا لَیْسَ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَمَّا لَا یَعْلَمُهُ اللَّهُ قَالَ فَعِنْدَ ذَلِکَ قَالَ أَبُو بَکْرٍ هَذِهِ مَسَائِلُ الزَّنَادِقَة یَا یَهُودِیُّ ...فَخَرَجَ وَ هُوَ یَقُولُ أَیُّهَا النَّاسُ ذَهَبَ الْإِسْلَامُ حَتَّی لَا تُجِیبُوا عَنْ مَسْأَلَة وَ أَیْنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ أَیْنَ خَلِیفَتُهُ قَالَ فَتَبِعَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ قَالَ لَهُ وَیْلَکَ اذْهَبْ إِلَی عَیْبَة عِلْمِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَی مَنْزِلِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ؑ... قَالَ لَهُ الْإِمَامُ ؑ دَعْ هَذَا وَ سَلْ عَمَّا بَدَا لَکَ یَا یَهُودِیُّ وَ مَا شِئْتَ قَالَ یَا عَلِیُّ سُؤَالِی لَا یَعْلَمُهُ إِلَّا نَبِیٌّ أَوْ وَصِیٌّ قَالَ سَلْ عَمَّا تُرِیدُ فَعِنْدَ ذَلِکَ قَالَ الْیَهُودِیُّ أَخْبِرْنِی عَمَّا لَیْسَ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَمَّا لَیْسَ لِلَّهِ وَ عَمَّا لَا یَعْلَمُهُ اللَّهُ فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ ؑ شَرْطٌ یَا أَخَا الْیَهُودِ قَالَ وَ مَا الشَّرْطُ قَالَ تَقُولُ مَعِی قَوْلًا عَدْلًا مُخْلِصاً بِالرِّضَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ قَالَ نَعَمْ یَا عَلِیُّ کَیْفَ مَا أَقُولُ فَقَالَ ؑ یَا أَخَا الْیَهُودِ سَأَلْتَ عَمَّا لَیْسَ عِنْدَ اللَّهِ فَلَیْسَ عِنْدَ اللَّهِ ظُلْمٌ فَقَالَ صَدَقْتَ یَا أَبَا الْحَسَنِ وَ أَمَّا قَوْلُکَ عَمَّا لَیْسَ لِلَّهِ فَلَیْسَ لِلَّهِ وَلَدٌ وَ لَا صَاحِبَةٌ وَ لَا شَرِیکٌ قَالَ صَدَقْتَ وَ أَمَّا قَوْلُکَ عَمَّا لَیْسَ یَعْلَمُهُ اللَّهُ فَإِنَّ اللَّهَ مَا یَعْلَمُ أَنَّ لَهُ صَاحِبَةً وَ وَزِیراً وَ لَا مُشِیراً وَ هُوَ قَادِرٌ عَلَی مَا یُرِیدُ فَعِنْدَ ذَلِکَ قَالَ مُدَّ یَدَکَ فَأَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَّکَ خَلِیفَتُهُ حَقّاً وَ وَصِیُّهُ وَ وَارِثُ عِلْمِهِ فَجَزَاکَ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ خَیْراً فَضَحِکَ النَّاسُ عِنْدَ ذَلِکَ فَقَالَ أَبُو بَکْرٍ أَنْتَ یَا عَلِیُّ کَاشِفُ الْکُرُبَاتِ أَنْتَ یَا عَلِیُّ فَارِجُ الْهَمِّ وَ الْغَمِّ فَعِنْدَ ذَلِکَ خَرَجَ أَبُو بَکْرٍ فَرَقِیَ الْمِنْبَرَ وَ قَالَ أَقِیلُونِی ثَلَاثاً فَلَسْتُ بِخَیْرِکُمْ وَ عَلِیٌّ فِیکُمْ قَالَ فَخَرَجَ عَلَیْهِ عُمَرُ وَ قَالَ کَیْفَ یَا أَبَا بَکْرٍ وَ قَدْ رَضِینَاکَ لِأَنْفُسِنَا فَنَزَلَ عَنِ الْمِنْبَرِ وَ أَخْبَرُوا بِذَلِکَ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِین.» الفضائل، ابن شاذان، ص۱۳۳؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۱۰، ص ۲۷ – ۲۸.

و همچنین: «فجری قوله علی منبر رسول الله صلی الله علیه[وآله] وسلم قومونی لست خیرکم أفقال هزلا أو جداً أو امتحاناً فإن کان هزلا فالخلفاء منزهون عن الهزل وإن قاله جداً فهذا نقض للخلافة وإن قاله امتحاناً». سر العالمین ص ۲۲ ؛ تذکرة الخواص ص ۶۵ [در تعلیقه منهاج الصالحین آیت الله وحید، ج ۱، ص ۳۵۱ از این دو منبع نقل شده است]

و همچنین: در قسمتی از احتجاج بعضی از اصحاب پیامبراکرم ﷺ بر علیه ابابکر پس از غصب حق امیرالمؤمنین ؑ: «...فَأُفْحِمَ أَبُو بَکْرٍ عَلَی الْمِنْبَرِ حَتَّی لَمْ یُحِرْ جَوَاباً ثُمَّ قَالَ وُلِّیتُکُمْ وَ لَسْتُ بِخَیْرِکُمْ أَقِیلُونِی

أَقِيلُونِی فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ انْزِلْ عَنْهَا يَا لُكَعُ إِذَا كُنْتَ لَا تَقُومُ بِحُجَجِ قُرَيْشٍ لِمَ أَقَمْتَ نَفْسَكَ هَذَا الْمَقَامَ وَ اللَّهِ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَخْلَعَكَ وَ أَجْعَلَهَا فِی سَالِمٍ مَوْلَی أَبِی حُذَيْفَةَ...»؛ از حضرت امام جعفر بن محمد الصادقؑ منقول است که چون ابابکر از اصحاب پیامبرﷺ شهادت بر ولایت امیرالمؤمنین نمود و دلایل اولویت و احقیت آن سرور را از او و از جمیع اصحاب پیغمبرﷺ مستمع گردید، به غایت مضطر و بی تاب و بی نهایت متحیر و در اضطراب شد. اصلا قدرت بر دفع و جرح شهادت اصحاب نبی با اقامت حجت و دلیل بر تصرف خود در امر ولایت امت نداشت. لذا عاجز و بی تاب گشته بهت و سکوت خود بر همگان در آن مکان ظاهر و عیان گردانید و سر در پیش انداخت و بعد از مدتی سر برآورد و گفت: ای اصحاب و انصار هر که را به این کار لایق و سزاوار دانید آن کس را اختیار کنید و مرا بگذارید زیرا که تا علیؑ در میان شما است من به امر خلافت امت سزاوار نیستم عمر بن الخطاب غضب ظاهر کرد و روی به ابی بکر آورده گفت ای الکع به زبان هرگاه تو را قدرت اقامت دلیل و حجت بر قریش و باقی امت نبود پس چرا خود را در این مقام قرار دادی . به خدای عالم قسم که همت خود بر آن مصروف داشتم که ترا خلع نموده و از خلافت امت معزول گردانم و این کاررا حواله به مولی بنی حذیفه نمایم و این امر را به او واگذار کنم... الاحتجاج ، الشیخ الطبرسی، ج ۱، ص۱۰۴؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۲۸، ص۲۰۱ ؛ الفوائد الرجالیة، السید مهدی بحر العلوم، ج۲، ص ۳۳۳.

و همچنین:«... قَالَ أَبُو بَكْرٍ عَائِذاً بِاللَّهِ مِنْ سَخَطِهِ وَ سَخَطِكِ يَا فَاطِمَةُ ثُمَّ انْتَحَبَ أَبُو بَكْرٍ بَاكِياً يَكَادُ نَفْسُهُ أَنْ تَزْهَقَ وَ هِيَ تَقُولُ وَ اللَّهِ لَأَدْعُوَنَّ اللَّهَ عَلَيْكَ فِي كُلِّ صَلَاةٍ أُصَلِّيهَا. ثُمَّ خَرَجَ بَاكِياً فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ النَّاسُ فَقَالَ لَهُمْ أَ يَبِيتُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ مُعَانِقاً لِحَلِيلَتِهِ مَسْرُوراً بِأَهْلِهِ وَ تَرَكْتُمُونِي وَ مَا أَنَا فِيهِ لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِكُمْ أَقِيلُونِي بَيْعَتِي...» الامامة والسياسة، ابن قتيبة الدينوری (تحقيق الزينی) ،ج۱ ، ص ۲۰.

و همچنین: در مناظره بین امام رضاؑ و فقها و متکلمون «...فَقَالَ لَهُمُ الرِّضَاؑ اقْتَصِرُوا عَلَى وَاحِدٍ مِنْكُمْ يَلْزَمُكُمْ مَا يَلْزَمُهُ فَرَضُوا بِرَجُلٍ يُعْرَفُ بِيَحْيَى بْنِ الضَّحَّاكِ السَّمَرْقَنْدِيِّ وَ لَمْ يَكُنْ بِخُرَاسَانَ مِثْلُهُ فَقَالَ لَهُ الرِّضَاؑ يَا يَحْيَى سَلْ عَمَّا شِئْتَ فَقَالَ نَتَكَلَّمُ فِي الْإِمَامَةِ كَيْفَ ادَّعَيْتَ لِمَنْ لَمْ يَؤُمَّ وَ تَرَكْتَ مَنْ أَمَّ وَ وَقَعَ الرِّضَا بِهِ فَقَالَ لَهُ يَا يَحْيَى أَخْبِرْنِي عَمَّنْ صَدَقَ كَاذِباً عَلَى نَفْسِهِ أَوْ كَذَبَ صَادِقاً عَلَى نَفْسِهِ أَ يَكُونُ مُحِقّاً مُصِيباً أَوْ مُبْطِلًا مُخْطِئاً فَسَكَتَ يَحْيَى فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ أَجِبْهُ فَقَالَ يُعْفِينِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ جَوَابِهِ فَقَالَ الْمَأْمُونُ يَا أَبَا الْحَسَنِ عَرِّفْنَا الْغَرَضَ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ فَقَالَ لَا بُدَّ لِيَحْيَى مِنْ أَنْ يُخْبِرَ عَنْ أَئِمَّتِهِ أَنَّهُمْ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَوْ صَدَقُوا فَإِنْ زَعَمَ أَنَّهُمْ كَذَبُوا فَلَا أَمَانَةَ لِكَذَّابٍ وَ إِنْ زَعَمَ أَنَّهُمْ صَدَقُوا فَقَدْ قَالَ أَوَّلُهُمْ وُلِّيتُكُمْ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ قَالَ تَالِيهِ كَانَتْ بَيْعَتُهُ فَلْتَةً فَمَنْ عَادَ لِمِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ فَوَ اللَّهِ مَا رَضِيَ لِمَنْ فَعَلَ مِثْلَ فِعْلِهِمْ إِلَّا بِالْقَتْلِ...»؛ امام رضاؑ به آنان فرمود: شما یک نفر را از میان خود انتخاب کنید که او از جانب شما با من صحبت کند، که هر چه بر او لازم آید بر همه شما لازم آمده باشد، آنان از میان حاضران مردی را به نام یحیی بن ضحاک سمرقندیّ که در خراسان همانند نداشت معرّفی کردند، حضرت به او فرمود: از هر چه می خواهی بپرس، گفت: راجع به امامت می پرسم، شما چگونه ادّعای امامت می کنی برای کسی که امامت نکرد، و رها می کنی کسی را که امامت کرد و مردم هم به امامتش رضایت دادند؟ امام علیه السّلام فرمود: ای یحیی! بگو آنکه تصدیق می‌کند کسی را که او خود را تکذیب می‌کند، و آنکه تکذیب می‌کند کسی را که خود را راستگو می داند کدام یک از این دو حقّند و به واقع رسیده‌اند، و کدامین باطل گو و خطاکار؟ یحیی ساکت شد، مأمون به او گفت:جواب

بده، گفت: امیر المؤمنین مرا از جواب این سؤال معاف بدارد، مأمون گفت: یـا ابـا الحـسن مقـصودتان را از سؤال برایمان توضیح دهید. امام فرمود: اکنون باید یحیی خبر دهد از رهبرانش کـه دربـاره خـود دروغگـو بودند یا راستگو . اگر می پندارد که آنان دروغ گفتند پس کذّاب شایسته امامت نیـست، و اگـر مـی پنـدارد صادق بودند، پس از جمله ایشان اولی(ابوبکر) است که گفته‌است: من بر شما ولایت یافتم و امّا بهترین شما نیستم، و آنکه پس از وی بود (عمر بن خطاب) در باره‌اش گوید که بیعت با اوّلی اشتباه بود، هر کس به مثل این کار بعد از این رفتار کند او را بکشید، به خدا سوگند نپسندید و راضی نبود برای کسی که عمل آنـان را تکرار کند مگر به قتل و کشته شدن... عیون أخبار الرضا ﷺ الشیخ الصدوق، ج۲ ، ص ۲۵۵؛ الاحتجاج، الشیخ الطبرسی، ج۲، ص۲۳۵.

و همچنین: «[فبایع الناس أبا بکر بیعة عامة بعد بیعة السقیفة] ثم تکلم أبو بکر فقال فی خطبته بعد أن حمد الله وأثنی علیه [بما هو أهله أما بعد] أیها الناس [إنی] قد ولیت علیکم ولست بخیرکم فإن أحسنت فأعینونی وإن أسأت فقومونی»

منابع اهل تسنن: السیرة النبویة، ابن هشام الحمیری، ج۴، ص ۱۰۷۵؛ تاریخ الطبری، محمد بن جریر الطبری، ج۲، ص ۴۵۰ و ص۴۴۹ ؛ الثقات، ابن حبان، ج۲، ص ۱۵۷؛ الکامل فی التاریخ، ابن الأثیر، ج۲، ص۳۳۱؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید، ج۱۷، ص ۱۵۸؛ تخـریج الأحادیـث والآثـار، الزیلعـی، ج۲، ص ۴۰۶؛ البدایـة والنهایة، ابن کثیر، ج۵ ، ص ۲۶۹ و ج۶ ، ص۳۳۳ (و قال: هذا إسناد صحیح)؛ السیرة النبویة، ابن کثیـر ، ج۴، ص۴۹۳ (و قال: وهذا إسناد صحیح)؛ کنز العمال، المتقـی الهنـدی، ج ۵ ، ص۶۰۰ – ۶۰۲؛ الـسیرة الحلبیـة، الحلبی، ج۳، ص۴۸۳؛ نهایة الأرب فی فنون الأدب، النویری، ج ۱۹، ص ۴۲؛ الاکتفاء بما تضمنه من مغـازی رسول الله والثلاثة الخلفا، سلیمان بن موسی الکلاعی، ج۲، ص ۵۷؛ تاریخ الخلفاء، جلال الـدین الـسیوطی، ص۷۷؛ الریاض النضرة فی مناقب العشرة، أبی جعفر أحمد (المحب الطبری)، ج۱، ص ۲۴۰.

و اما منابعی که عبارت «ولیتکم ولست بخیرکم» را در نقل های مختلف با اختلاف کم از ابوبکر نقل کرده‌انـد عبارتند از:

منابع شیعه: الإیضاح ، الفضل بن شاذان الأزدی، ص ۱۲۹؛ تاریخ الیعقوبی، الیعقوبی، ج۲، ص ۱۲۷؛ الاستغاثة، أبو القاسم الکوفی، ج۲، ص ۴۲؛ دعائم الإسلام، القاضی النعمان المغربی، ج ۱، ص ۸۵؛ عیون أخبار الرضا ﷺ، الشیخ الصدوق ، ج ۲، ص ۲۰۲ و ص ۲۵۵؛ تقریب المعارف، أبو الصلاح الحلبی، ص ۳۱۷؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۴۳۰؛ مدینة المعاجز، السید هاشم البحرانی، ج۳، ص۱۱؛ بحارالأنوار، العلامة المجلسی، ج ۳۰ ، ص ۴۹۶ و ص۵۰۴.

منابع اهل تسنّن: المصنف، عبد الرزاق الصنعانی، ج ۱۱، ص۳۳۶؛ أنساب الأشراف، الـبلاذری، ج۱، ص ۵۹۰؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج ۳۰، ص ۳۰۴؛ شرح نهج البلاغـة، ابـن أبـی الحدیـد، ج۲، ص ۵۵ و ج۶، ص۲۰؛ تخریج الأحادیـث والآثـار، الزیلعـی، ج۲، ص۴۰۶؛ کنـز العمـال، المتقـی الهنـدی، ج۵، ص۵۹۹ و ص۶۳۶.

مجلس چهارم

ولایت امیرمؤمنان علیه السلام

خاتمهٔ فرائض الهیه

۷۸/۱/۱۵ هـ ش، مصادف با ۱۴۱۹/۱۲/۱۷ هـ ق.

ولایت امیرمؤمنان علیه السلام خاتمهٔ فرائض الهیه

چون فردا عید غدیر است، به مناسبت، این آیهٔ کریمه را مطرح می‌کنم شاید منشأ لطف خدا به مجلس ما شود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾.[1]

اشارات قرآن و لطائف این کتاب به قدری علوّ مقام دارد که فکر هر چه قوی باشد، باز هم دستش از رسیدن به دامن این اشارات کوتاه است.

ولایت امیرمؤمنان علیه السلام آخرین فریضهٔ الهی

قبل از بیان آیه به این روایت صحیحه که مطرح می‌کنم توجه کنید. سند این روایت این گونه است: علی بن ابراهیم از ابراهیم بن هاشم، ابراهیم بن هاشم از ابن ابی عمیر، ابن ابی عمیر از عمر بن اذینه، عمر بن اذینه از سلسلهٔ فضلاء، از قبیل زراره و برید و اعیان ائمهٔ حدیث، از ابی جعفر الباقر علیه السلام.[2]

---

۱. «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم». المائدة:۳.

۲. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ [ابراهیم بن هاشم] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ وَ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ وَ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَ أَبِی الْجَارُودِ جَمِيعاً عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: «أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَسُولَهُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ علیه السلام وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾ وَ فَرَضَ وَلَايَةَ أُولِی الْأَمْرِ فَلَمْ يَدْرُوا مَا هِيَ فَأَمَرَ اللَّهُ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله أَنْ يُفَسِّرَ لَهُمُ الْوَلَايَةَ كَمَا فَسَّرَ لَهُمُ الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الصَّوْمَ وَ الْحَجَّ فَلَمَّا أَتَاهُ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ ضَاقَ بِذَلِكَ صَدْرُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ تَخَوَّفَ أَنْ يَرْتَدُّوا ←

روایت در کمال علوّ سند است و از جهت درایت، تمام لطائف و ظرائف فـن در روات این حدیث موجود است.

از این‌گونه روایات به صحیحهٔ فضلاء، تعبیر می‌شـود. بیـان امـام بـرای سلـسلهٔ فضلاء، این است که خداوند فرائض را یکی بعد از دیگری نازل کرد. در خود تعبیـر امام هم بحث مهمی است. کیفیت نزول فرائض چنین بوده است، تا نوبت به آخرین

→ عَنْ دِينِهِمْ وَ أَنْ يُكَذِّبُوهُ فَضَاقَ صَدْرُهُ وَ رَاجَعَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ ﴿يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ﴾ فَصَدَعَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ فَقَامَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ ؑ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَنَادَى الصَّلَاةَ جَامِعَةً وَ أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ قَالَ عُمَرُ بْنُ أُذَيْنَةَ قَالُوا جَمِيعاً غَيْرَ أَبِي الْجَارُودِ وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ؑ وَ كَانَتِ الْفَرِيضَةُ تَنْزِلُ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ الْأُخْرَى وَ كَانَتِ الْوَلَايَةُآخِرَ الْفَرَائِضِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ؑ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَا أُنْزِلُ عَلَيْكُمْ بَعْدَ هَذِهِ فَرِيضَةً قَدْ أَكْمَلْتُ لَكُمُ الْفَرَائِضَ.»؛ علی بن ابراهیم از پدرش و او از ابن ابی عمیر و او از عمر بن اذینه از زراره و فضیل و بکیر و ابن مسلم و برید و ابی الجارود، همگی از امام باقر ؑ روایت کنند که فرمود: خدای عزوجل رسولش را به ولایت علی ؑ امر کرد و این آیه را نازل فرمود: سرپرست شما تنهاخداست و رسولش و کسانی که ایمان آورده، نماز به پا دارند و زکات دهند را بر او نازل فرمود و ولایت اولو الامررا واجب ساخت، مردم ندانستند مقصود از ولایت چیست، خدا به محمـد ﷺ امـر فرمود تا ولایت را برای آنها توضیح دهد، چنان که نماز و زکاة و روزه و حج را توضیح داد، و چون امـر بـه ولایت از جانب خدا به پیغمبر رسید حضرتش ترسید مردم از دین برگردنـد و او را تکـذیب کننـد، از ایـن جهت دلتنگ شد و به پروردگارش مراجعه کرد، خدای عز و جل به او وحـی فرسـتاد: ای پیغمبـر آنچـه از پروردگارت به تو نازل شده برسان، و اگر نکنی پیام او را نرسانیده‌ای، خدا تو را از گزند مردم حفظ می کند او هم امر خدای تعالی را اعلان کرد و به امر ولایت علی ؑ در روز غدیر خم قیام نمود و مردم را برای نماز جماعت بانگ زد و فرمان داد که حاضرین به غائبین برسانند.عمر بن اذینه (که از آن شش نفر روایت می‌کند) گوید: همگی جز ابی الجارود گفتند: امام باقر ؑ فرمود: واجبات خدا یکی پس از دیگری نازل می‌شد و امر ولایت آخرین آنها بود، که خدای عز و جل این آیه را نازل فرمود: امروز دین شما را کامل کردم و نعمـتم را بر شما تمام نمودم امام باقر ؑ فرمود: خدای عزوجل می فرماید: بعد از این واجبـی بـر شـما نـازل نکـنم، واجبات را برای شما کامل کردم. الکافی، الـشیخ الکلینـی، ج ۱، ص ۲۸۹ ؛ دعـائم الاسـلام، القاضـی نعمـان المغربی، ج ۱، ص ۱۵،(با کمی اختلاف)؛ تفسیر الاصفی، الفیض الکاشانی، ج ۱، ص ۲۶۱؛ تفسیر نور الثقلـین، شیخ الحویزی، ج ۱، ص ۶۵۳؛ تفسیر کنز الدقائق، الشیخ محمد بن محمد رضا القمی المشهدی، ج ۴، ص ۱۴۶.

و همچنین: «عن ابن أذینة قال: سمعت زرارة عن أبی جعفر ؑ أن الفریضة کانـت تنـزل ثـم تنـزل الفریـضة الأخری فکانت الولایةآخر الفرائض فأنزل الله: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً﴾. تفسیر العیاشی، العیاشی،ج ۱، ص ۲۹۳؛ بحارالانوار، العلامة المجلسی، ج ۳۷، ص ۱۳.

فریضه رسیده؛ آخرین فریضه‌ای که خدا نازل کرد و بعد از آن فریضه‌ای نازل نشد.

معنای آخرین فریضه این است که دفتر وحی به این‌جا که رسید، مهر ختم خورد و فرائض الهیه به این فریضه انتها پیدا کرد. فریضه‌ای کـه خـاتمـةالفـرائض اسـت و ذات قدوس حق بعد از آن، هیچ فریضه‌ای نازل نکرد، ولایت امیرالمؤمنین علـی بـن ابی طالب علیه‌السلام است.

تأمّل در این حدیث صحیح اعلائی برای آنهایی کـه اهـل فقاهـت هـستند، و بـه حمل شایع فقیه‌اند، کافی است که بفهمند قـضیه در چـه حـد از اهمیـت اسـت کـه اختتام تمام فرائض به این فریضه است و خدا بعـد از ایـن دیگـر از فـرائض چیـزی نازل نکرد. این حدیث، تفسیر این آیه است: ﴿**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا**﴾.

سه «تاء» متکلم در این جمله کوتاه آمده است. آن اشارات و لطائف قرآن در ایـن جهات است:

روزی که عید الله الاکبر است

لطافت اول، در کلمهٔ ﴿**الْيَوْمَ**﴾ است. خود این بحثی است که تعریف چـه تعریفـی است؟ این تعریف منشأ آن بیانی است که از روز غـدیر بـه عنوان «**عِيدُ اللَّهِ الْأَكْبَر**»[1] تعبیر فرمودند. عید خدا، نه عید مردم. دو گونه عید وجود دارد: یک عید برای مـردم است؛ «عید الناس». طرف اضافه ناس است. یک عید هم برای خداسـت؛ «عیـد الله». در این عید طرف اضافه خداست. عید الله آن هم موصوف به الاکبـر. عیـد الله الاکبـر یوم الغدیر است.

---

۱. «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ الْحَسَنِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى الْهَمْدَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ الْوَاسِطِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعَبْدِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ علیه‌السلام يَقُولُ: صِيَامُ يَوْمِ غَدِيرِ خُمٍّ يَعْدِلُ صِيَامَ عُمُرِ الدُّنْيَا إِلَى أَنْ قَالَ وَ هُوَ عِيدُ اللَّهِ الْأَكْبَر...» تهذیب الاحکام، الشیخ الطوسی، ج۳، ص۱۴۳؛ إقبال الأعمـال، السید ابن طاووس، ج۲، ص۲۸۲؛ ذکری الشیعة فی أحکام الشریعة، الشهید الأول، ج۴، ص۲۸۲؛ وسائل الشیعة، الحر العاملی، ج۳، ص۳۳۸؛ الوافی، الفیض الکاشانی، ج۹، ص۱۴۰۲؛ بحارالأنوار، ج ۹۵، ص۳۰۳.

فهم این مطالب برای هر فکر ناقصی میسر نیست، مگر کسی بفهمد قضیه چقـدر بزرگ است که خدا یوم را به الف و لام تعریف کرده است.

«الیوم» ظرف زمان است. خداوند برای این ظرف سه مظـروف قـرار داده اسـت. ظرفی که سه مظروف دارد؛ ظرف بحثی دارد و مظروف بحثی دیگر.

مظروف این ظرف زمان، سه مطلب است: مطلب اول، «اکمـال الله». مطلـب دوم، «اتمام الله». و مطلب سوم، «رضایة الله» که فوق تمام تصورات است.

ابتدا اکمال است، وسط اتمام است و ختم آن به رضایت است. در هر سه، فاعـل، ذات قدوس خداست. مکمِل اوست. مُتمّ اوست. و راضی اوست.

سه جهت بحث در اکمال و اتمام و رضا

این آیه از سه جهت مورد بحث است: یکی از جهت «مَنْ مِنـه» اسـت؛ «مَـنْ مِنْـه الإکمال»،[1] «مَنْ مِنْه الإتمام»، «مَنْ مِنْه الرضا» که او ذاتـی اسـت کـه فـوق وصـف و «اکبر مِنْ اَنْ یُوصَف» است.

دوم از جهت «ما به» است؛ «ما به الإکمال»، «ما به الإتمام»،«ما به الرضا».[2]

سوم از جهت «مَنْ بِهِ» است؛ «مَن به الإکمال»،«مَن به الإتمام»،«مَن به الرضا».[3]

آنچه که اکمال و اتمام و رضا به اوست

آنچه که إکمال آن محقّق شده، دین است. آنچه که إتمام آن حاصل شده، نعمـت است. و آنچه که رضا به آن حاصل شده، دینیت اسلام است.

اما آن «ما به الإکمال و الإتمام و الرضـا» چیـست؟ آن «ولایـت» اسـت. یعنـی آن چیزی که دین به آن کامل گشت و نعمت به آن تمام شد و خداوند به آن راضی شـد

---

۱. کسی که اکمال دین و اتمام نعمت و رضایت به دین از ناحیه اوست، ذات خداوند تبارک و تعالی است.

۲. آنچه که اکمال دین و اتمام نعمت و رضایت به دین به اوست، همان ولایت است.

۳. کسی که اکمال دین و اتمام نعمت و رضایت به دین به اوست، وجود مقدس امیرمؤمنان ﷺ است.

که دین شما اسلام باشد، ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است.

کسی که اکمال و اتمام و رضا به اوست

«مَن به» کیست؟ «مَن به الاکمال»، «مَن به الاتمام»، و «مَن به الرضا»، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

حضرت علی علیه السلام را این جور بشناسید و به مردم بشناسانید! ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام را هم این‌گونه بفهمید و به مردم بفهمانید. ولایت و ولیّ خدا را ملعبهٔ اوهام و بازیچهٔ هوس‌ها نکنید، بفهمید مسأله چقدر مهم است!

چه بود که فردا اعلان شد؟! چه شخصیتی بود که فردا بر دست پیغمبر صلی الله علیه و آله برآمد؟!

خدا گذاشت تا سال آخر عمر شخص اول عالم، آن هم در سفر بازگشت از حجة الوداع، در محل تفرق تمام مسلمین، آنجا با آن شدت فرمود: **﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ﴾** سرتاسر قرآن خطابی به این شدت نیست **﴿بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾**.[1]

خدایی که با پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله آن‌چنان سخن می‌گفت که با احدی از انبیا به آن لطف تکلم نکرده. قاعده هم همین است.

کسی که اکمال و اتمام و رضا از اوست

اما «من منه الإکمال و الإتمام و الرضا» خدای تعالی است. خدا را باید شناخت. **﴿هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾**.[2] عالِم غیب و شهادت، جبار متکبر که کبریا منحصراً شأن اوست. (و ذلت و انکسار عین تمام وجود امکانی است). **﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ﴾**.[3] آنجا که هر عظمتی نابود است. آنجا که هر جلال و جمال و کمالی عدم محض است در آنجا کبریا و عظمت منحصر در ذات خدای تعالی است.

---

۱. «ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن». المائدة: ۶۷.

۲. «اوست خدای خالق نوساز صورتگر [که] بهترین نامها [و صفات] از آن اوست». الحشر: ۲۴.

۳. «و اوست که بر بندگانش قاهر [و غالب] است». الأنعام، آیات: ۱۸ و ۶۱.

امـا لطـف او بـا ایـن پیغمبـر ﷺ بـه حـدی اسـت کـه در کتـاب کـریمش می‌فرماید: ﴿لَعَمْرُكَ﴾[1]؛ به جان تو قسم! نزد خدا این شخصیت این قدر عظیم اسـت؛ چون یگانه تحفهٔ خدا اوست. اصلاً در خزینهٔ خدا بـالاتر از ایـن گـوهر، جـوهره‌ای وجود نگرفته و نخواهد گرفت. ﴿وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَـةً لِلْعَـالَمِينَ﴾.[2] پیغمبـر خـاتم ﷺ چنین پیغمبری است؛ اما روز غدیرکه پیش آمد، خطاب عوض شد: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَـلْ﴾؛[3] ای پیامبر، آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ نما، و اگر این امر را ابلاغ نکنی، ﴿فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾؛ رسـالت پروردگـار را (بـه مـردم) نرسانده‌ای. شدت بالاتر از این نمی‌شود: اگر نکنی، ﴿فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾. چه سرّی است که این قدر مسأله بزرگ است؟!

آنچه گفتیم برای این بود که یک کمی فکرها آماده شود و بفهمند چه خبـر اسـت و پشت پرده چیست!

سی هزار حدیث در فضائل امیرمؤمنان علیه السلام در احادیث عامه

محمد بن عمر واقدی گفت: هارون الرشید روز عرفه بـرای علمـا جلـوس کـرد. تمام فحول علمای امت اسلام در مجلس هارون دعوت شدند، با عظمـت هـارون و توسعه علم و فضل در آن زمان، وضع مجلس قهراً روشن است. واقدی گفت: وقتـی من وارد شدم، شافعی کنار هارون نشسته بود. هفتاد نفر در مجلس هارون بودند کـه هر یک از این هفتاد نفر، امام صُـقعی[4] از مملکـت اسـلامی بودنـد. مجلـس چنـین مجلسی بود.

هارون ابتدا رو به شافعی کرد و گفت: چنـد حـدیث در فـضیلت علـی بـن ابـی طالب علیه السلام می‌دانی؟ گفت: چهار صد حدیث. گفت: نتـرس بـاز هـم بگـو. گفـت: تـا

---

۱. الحجر:۷۲.

۲. «و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم». الأنبیاء: ۱۰۷.

۳. «ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای». المائدة: ۶۷.

۴. ناحیه و منطقه.

پانصد حدیث، به ابی یوسف رو کرد و گفت: تو چند حدیث می‌دانی؟ گفت: می‌ترسم بگویم. گفت: امروز روز ترس نیست، نترس و بگو. من به همه امان دادم. گفت: اگر امان است، من تنها پانزده هزار حدیث مسند و پانزده هزار حدیث مرسل در فضائل علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام حافظم. به من رو کرد وگفت: تو چه اندازه می دانی؟ گفتم: من هم همین اندازه، سی هزار حدیث.[1] در هر حدیثی چه خبر است؟! اینها چه شده؟! کجا رفته؟!

گریهٔ امیرمؤمنان علیه السلام در کدامین مصیبت؟

این مسأله از آنجا روشن می‌شود که یک روز امیرالمؤمنین علیه السلام ـ که جان جهانی قربان خاک پای او ـ این کلمه را گفت و پرده از این سرّ مکنون برداشت. این کلمه را خوب دقت کنید، فرمود: «احدی از مردم به قدر من مصیبت ندیده است».[2]

---

۱. «محمد بن عمر الواقدی، قال: کان هارون الرشید، یقعد للعلماء فی یوم عرفة، فقعد ذات یوم و حضره الشافعی، و کان هاشمیّا فقعد إلی جنبه، و حضر محمد بن الحسن، و أبو یوسف، فقعدا بین یدیه، و غصّ المجلس بأهله فیهم سبعون رجلا من أهل العلم، کلّ منهم یصلح أن یکون إمام صقع من الأصقاع، قال الواقدی: فدخلت فی آخر الناس، فقال الرشید: لما تأخّرت؟ فقلت: ما کان لاضاعة حقّ و لکنّی شغلت بشغل عاقنی عما أحببت، قال: فقربنی حتی أجلسنی بین یدیه، و قد خاض الناس فی کل فن من العلم.فقال الرشید للشافعی: یا ابن عمّ کم تروی فی فضائل علیّ بن أبی طالب علیه السلام؟ فقال: أربعمائة حدیث و أکثر، فقال له: قل و لا تخف، قال: یبلغ خمسمائة و تزید، ثمّ قال لمحمّد بن الحسن کم تروی یا کوفی من فضائله؟ قال: ألف حدیث. فأقبل علی أبی یوسف، فقال: کم تروی أنت یا کوفی من فضائله؟ أخبرنی و لا تخش، قال: یا أمیرالمؤمنین لولا الخوف، لکانت روایتنا فی فضائله أکثر من أن تحصی، قال: ممّ تخاف؟ قال: منک، و من عمّالک، و أصحابک، قال: أنت آمن فتکلّم و أخبرنی کم فضیلة تروی فیه؟ فقال: خمسة عشر ألف خبر مسند و خمسة عشر ألف حدیث مرسل قال الواقدی: فأقبل علیّ و قال: ما تعرف فی ذلک أنت؟ فقلت: مثل مقالة أبی یوسف. قال الرشید: لکنی أعرف له فضیلة رأیتها بعینی وسمعتها بأذنی أجل من کل فضیلة تروونها أنتم وإنی لتائب إلی الله تعالی مما کان منی من أمر الطالبیة ونسلهم ...» الثاقب فی المناقب، ابن حمزة الطوسی، ص۲۲۹؛ غایه المرام، السید هاشم البحرانی، ج۵، ص۱۳۶، مدینة المعاجز، السید هاشم البحرانی، ج۱، ص۲۹ و ج۲، ص۲۲۸.

۲. « عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی بَکْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِیّاً علیه السلام یَقُولُ: «مَا لَقِیَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ مَا لَقِیتُ ثُمَ بَکَی.»؛ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: احدی از مردم به قدر من مصیبت ندیده است، سپس حضرت علیه السلام گریستند. الغارات، إبراهیم بن محمد الثقفی، ج۲ ، ص ۵۸۳ ؛ بحار الأنوار ، العلامة المجلسی ، ج ۳۴ ، ص ۶۳.

امیرالمؤمنین ؑ کسی است که وقتی شمشیر به فرقش خورد و در محراب مسجد کوفه افتاد، گفت: «**فُزتُ وَ ربِّ الکَعبة**» ولی اینجا وقتی گفت: احدی به اندازهٔ من مصیبت ندیده است و عقدهٔ دل باز شد، گریست. مردمی که صدای گریه علی را نشنیده بودند، دیدند که بعد از این جمله گریست. گریه او برای چیست؟

هشتاد جراحت و آرزوی شهادت

روز اُحد وقتی او را از میدان آوردند، روی نطعی[1] بود. هشتاد جراحت در بدنش بود. هشتاد جراحت. وضع جراحت‌ها طوری بود که فتیله در جراحت‌ها می‌دواندند. پیغمبر خاتم ﷺ چشمش به آن منظره افتاد و گریه کرد. تا چشم گریان پیغمبر ﷺ را دید، فرمود: یا رسول الله، آروزی من امری بود که تحقق نیافت. آنچه می‌خواستم نشد. خواست بگوید اینها که چیزی نیست، آنچه می‌خواستم نشد. چه می‌خواستی؟ فرمود: شهادت را می‌خواستم. رسول خدا ﷺ فرمود: یا علی! دیر نشده، به سراغت خواهد آمد.[2] •

---

۱. سفره چرمی.

۲. ... إِنَّهُ انْصَرَفَ مِنْ اُحُدٍ وَ بِهِ ثَمَانُونَ جِرَاحَةً يَدْخُلُ الْفَتَائِلُ مِنْ مَوْضِعٍ وَ يَخْرُجُ مِنْ مَوْضِعٍ فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَائِداً وَ هُوَ مِثْلُ الْمُضْغَةِ عَلَى نَطْعٍ فَلَمَّا رَآهُ رَسُولُ اللَّهِ بَكَى. فَقَالَ ﷺ لَهُ: إِنَّ رَجُلًا يُصِيبُهُ هَذَا فِي اللَّهِ لَحَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَفْعَلَ بِهِ وَ يَفْعَلَ. فَقَالَ ؑ مُجِيباً لَهُ وَ بَكَى: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَرَنِي وَلَّيْتُ عَنْكَ وَ لَا فَرَرْتُ بِأَبِي وَ أُمِّي كَيْفَ حُرِمْتُ الشَّهَادَةَ؟ قَالَ ﷺ: إِنَّهَا مِنْ وَرَائِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. قَالَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ قَدْ أَرْسَلَ مَوْعِدَةُ بَيْنِنَا وَ بَيْنِكُمْ حَمْرَاءَ الْأَسَدِ. فَقَالَ ؑ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي وَ اللَّهِ لَوْ حُمِلْتُ عَلَى أَيْدِي الرِّجَالِ مَا تَخَلَّفْتُ عَنْكَ. قَالَ فَنَزَلَ الْقُرْآنُ ﴿وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾ وَ نَزَلَتِ الْآيَةُ فِيهِ قَبْلَهَا ﴿وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَاباً مُؤَجَّلًا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ﴾ ثُمَّ تَرَكُ الشِّكَايَةِ فِي أَلَمِ الْجِرَاحَةِ شَكَتِ الْمَرْأَتَانِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ مَا يَلْقَى وَ قَالَتَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ خَشِينَا عَلَيْهِ مِمَّا تَدْخُلُ الْفَتَائِلُ فِي مَوْضِعِ الْجِرَاحَاتِ مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ وَ كِتْمَانِهِ مَا يَجِدُ مِنَ الْأَلَمِ قَالَ فَعُدَّ مَا بِهِ مِنْ أَثَرِ الْجِرَاحَاتِ عِنْدَ خُرُوجِهِ مِنَ الدُّنْيَا فَكَانَتْ أَلْفَ جِرَاحَةٍ مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ. الاختصاص، الشیخ المفید، ص ۱۵۸؛ حلیة الأبرار، السید هاشم البحرانی، ج۲، ص۴۳۳؛ بحارالأنوار، العلامة المجلسی، ج۴۰، ص۱۱۴.

کسی که وقتی هشتاد جراحت این چنینی بر تن اوست، برای خود گریه نمی‌کند. گریه او برای بیچارگی دین است. برای انحطاط امت اسلام است.

غرض خلقت و نتیجهٔ بعثت

غرض از خلقت، و نتیجه بعثت عبارت بود از اکمال دین به ولایت، اتمام نعمت به ولایت، رضایت اسلام به عنوان دین برای بشریت به ولایت، تا در سایهٔ این تعلیم و تربیت، سلمان فارسی به ثمر برسد، میثم تمار حامل علم بلایا پیدا شود،[1] • رشید هجری مجرِّد روح از بدن، و ممثِّل هوا به صورت تن، و قدرت نافذه در نظام پیدا بشود،[2] • و بشریت به کمال مقصود از رسالت خاتمیت نائل شود. اما در اثر غصب خلافت این نتیجه عقیم شد. گریهٔ حضرت علی علیه السلام برای این است!

اکمال دین به این بود که مربّی به این تربیت، ضمیمه شود.

تربیت یک جا، مربّی یک جا، فاصلهٔ مربّی از تربیت، فاصلهٔ معلم از علم، فاصلهٔ

---

۱. «عَنْ صَالِحِ بْنِ مِيثَمٍ قَالَ أَخْبَرَنِی أَبُو خَالِدٍ التَّمَّارُ قَالَ: كُنْتُ مَعَ مِيثَمٍ التَّمَّارِ بِالْفُرَاتِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَهَبَّتْ رِيحٌ وَ هُوَ فِی سَفِينَةٍ مِنْ سُفُنِ الرُّمَّانِ قَالَ فَخَرَجَ فَنَظَرَ إِلَى الرِّيحِ فَقَالَ شُدُّوا بِرَأْسِ سَفِينَتِكُمْ إِنَّ هَذَا رِيحٌ عَاصِفٌ مَاتَ مُعَاوِيَةُ السَّاعَةَ قَالَ فَلَمَّا كَانَتِ الْجُمُعَةُ الْمُقْبِلَةُ قَدِمَ بَرِيدٌ مِنَ الشَّامِ فَلَقِيتُهُ فَاسْتَخْبَرْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا الْخَبَرُ قَالَ النَّاسُ عَلَى أَحْسَنِ حَالٍ تُوُفِّیَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ بَايَعَ النَّاسُ يَزِيدَ قَالَ قُلْتُ أَیَّ يَوْمٍ تُوُفِّیَ قَالَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ» اختيار معرفة الرجال، الشيخ الطوسی، ج ۱، ص ۲۹۳.

۲. «فی أن رشيد الهجری رضی الله تعالی عنه وعنا تمثل بمثال رجل من أهل الشام ودخل علی عبيد الله فاعتنقه، وما رأی أبو أراكة» بحارالأنوار، العلامة المجلسی، ج ۱۰۹، ص ۵۹. اما تفصیل این قضیه در این منابع آمده است: الاختصاص، الشيخ المفيد، ص ۷۸؛ بحارالأنوار، العلامة المجلسی، ج ۴۲، ص ۱۴۰.

و همچنین: «عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَمِعْتُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ يَنْعَى إِلَى رَجُلٍ نَفْسَهُ فَقُلْتُ فِی نَفْسِی وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ مَتَى يَمُوتُ الرَّجُلُ مِنْ شِيعَتِهِ فَالْتَفَتَ إِلَیَّ شِبْهَ الْمُغْضَبِ فَقَالَ يَا إِسْحَاقُ قَدْ كَانَ رُشَيْدٌ الْهَجَرِیُ يَعْلَمُ عِلْمَ الْمَنَايَا وَ الْبَلَايَا وَ الْإِمَامُ أَوْلَى بِعِلْمِ ذَلِک»؛ اسحاق بن عمار گوید: شنیدم موسی بن جعفر علیه السلام خبر مرگ مردی را به خود او گفت، من با خود گفتم: مگر او می داند هر یک از شیعیانش کی می میرند؟! حضرت با قیافه‌ای مانند خشمگین متوجه من شد و فرمود: ای اسحاق! رشید هجری علم منایا و بلایا (مرگ و مصیبات مردم) را می‌دانست، امام که به دانستن آن سزاوارتر است. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار، ص ۲۸۴؛ الكافی، الشيخ الكلينی، ج ۱، ص ۴۸۴؛ دلائل الامامة، محمد بن جرير الطبری(الشيعی)، ص ۳۲۵؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۴۲ ، ص ۱۲۳.

مفسّر از قرآن، همهٔ زحمات انبیا و همهٔ محنت‌های پیغمبر خاتم ﷺ را از نتیجه مقصود انداخت! گریهٔ او برای این است. مسألهٔ حائز اهمیت این است!

این قدر ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ خوانده شده، اما چه کسی پیدا شده که بفهمد ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ یعنی چه؟

لزوم معرفتِ دینی که، کمال یافت و نعمتی که تمام شد

این جمله وقتی معلوم می‌شود که شما دین را بشناسید. فرمود: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾.[1] دین را وقتی می‌شناسید که مقام «عندیت خدا» را بشناسید.﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾.

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾. این دین را که در مقام عندیّت خدای تعالی است به کمال رسانده.﴿أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾،[2] این نعمت، باید شناخته شود. ﴿أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾،[3] اتمام تمام آن نعم مربوط به فرداست؛ آن وقت معلوم می‌شود ﴿أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ یعنی چه!

لولا علیٌّ لَهَلَک عُمر

عمر دستور داد زن آبستنی را حد بزنند. زن را می‌بردند تا حد را بر او جاری کنند. امیرالمؤمنین ﷺ در بین راه به او برخورده پرسیدند چه خبر است؟ گفتند: عمر دستور داده بر این زن حد خدا را جاری کنیم. امیرمؤمنان ﷺ در آن حال عمر را خواستند. در این قضیه مختصر دقت کنید، آن وقت ببینید جدا شدن حضرت علی ﷺ از دین یعنی چه؟! و معنای فردا و روز غدیر و رمز ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ چیست؟!

---

۱. آل عمران: ۱۹.

۲. المائدة: ۳.

۳. «نعمتهای ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است». لقمان:۲۰.

اول کلمه‌ای که به عمر بن الخطاب فرمود، این کلمه بود: تو بر این زن سلطنت داشتی، از کجا بر آنچه که در شکم اوست سلطنت پیدا کردی؟!

در این کلمه فکر کنید! این مجلس مجلس خطابه نیست، اینها را خوب با تفهم و تفقه بفهمید، علی ﷺ و مکتب علی ﷺ و حکومت علی ﷺ را به دنیا معرفی کنید.

این طلیعه کلام بود جَدلاً. بعد پرسید: چه شده که چنین حکمی دادی؟ گفت: این زن پیش من به زنا اقرار کرده است. دستور دادم حدّ خدا را بر او جاری کنند. جمله‌ای فرمود، و آن جمله سه بند دارد. فرمود: عمر! اقرار بعد از قید، اقرار بعد از حبس، اقرار بعد از تهدید اعتبار ندارد.•۴ کسی را که دست‌بند به دستش می‌زنی، اقرار او اعتبار ندارد.

از تقیید شروع کرد، بعد کلمهٔ حبس را آورد. کسی را که به زندان انداختی اقرار او اعتبار ندارد. بعد به تهدید ختم کرد. اصلاً این کلمات فهمش مشکل است! چرا از تقیید شروع کرد و به تهدید ختم نمود؟ فرمود: تو این زن راترساندی یا نترساندی؟ گفت: ترساندم. فرمود: همان اندازه که از هیبت تو ترسید، اقرار او بی اعتبار است.

عمر! حدّ خدا را باید کسی جاری کند که حدودِ خدا را بداند. ﴿**تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَاتَعْتَدُوهَا**﴾.[1]

عمر فهمید چه خبر است، گفت: مادر عقیم است که مثل تو بزاید! «لَولا عَلِیٌّ لَهَلَکَ عُمَر».[2]•۵

---

۱. «این است حدود احکام الهی پس، از آن تجاوز نکنید». البقرة: ۲۲۹.

۲. «حدثنی زید بن علی عن أبیه عن جده عن علی ﷺ قال :لَمَّا کَانَ فِی وِلَایَة عُمَرَ أُتِیَ بِامْرَأَة حَامِلٍ فَسَأَلَهَا عُمَرُ فَاعْتَرَفَتْ بِالْفُجُور فَأَمَرَ بِهَا عُمَرُ أَنْ تُرْجَمَ فَلَقِیَهَا عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِب ﷺ فَقَالَ مَا بَالُ هَذِهِ فَقَالُوا أَمَرَ بِهَا أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ أَنْ تُرْجَمَ فَرَدَّهَا عَلِیٌّ فَقَالَ أَمَرْتَ بِهَا أَنْ تُرْجَمَ فَقَالَ نَعَمْ اعْتَرَفَتْ عِنْدِی بِالْفُجُور فَقَالَ هَذَا سُلْطَانُکَ عَلَیْهَا فَمَا سُلْطَانُکَ عَلَی مَا فِی بَطْنِهَا ثُمَّ قَالَ لَهُ عَلِیٌّ فَلَعَلَّکَ انْتَهَرْتَهَا أَوْ أَخَفْتَهَا فَقَالَ قَدْ کَانَ ذَلِکَ قَالَ أَ وَ مَا سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ یَقُولُ لَا حَدَّ عَلَی مُعْتَرِفٍ بَعْدَ بَلَاءٍ إِنَّهُ مَنْ قَیَّدْتَ أَوْ حَبَسْتَ أَوْ تَهَدَّدْتَ فَلَا إِقْرَارَ لَهُ فَخَلَّی عُمَرُ سَبِیلَهَا ثُمَّ قَالَ عَجَزَتِ النِّسَاءُ أَنْ تَلِدَ مِثْلَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِب لَوْلَا عَلِیٌّ لَهَلَکَ عُمَر.» در زمان خلافت عمر زنی حامله را پیش او آوردند و از او چیزی چند پرسید بر سبیل تهدید او اعتراف به فجور کرد،

←

وسعت دائرهٔ تربیت و تعلیم دین

دائرهٔ تربیت و تعلیم دین از حکم عدم اجرای حدّ بر این زن، تا معرفت خداوند تعالی است؛ آنجا که می‌گوید: «وَ بِتَجْهِيرِهِ الْجَوَاهِرَ عُرِفَ أَنْ لَا جَوْهَرَ لَهُ وَ بِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ وَ بِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَه».(۱) و مغز میلیون‌ها ارسطو و افلاطون را بی‌چاره می‌کند.

اگر آن تربیت با چنین مربی جمع شد، نتیجه‌اش می‌شود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾.(۲)

← حکم کرد به رجم(سنگسار کردن) او، امیر المؤمنین ؑ آن زن را دید فرمود که: این زن را چه حال است، گفتند که عمر او را به رجم امر کرده، پرسید از عمر که تو امر به رجم او کرده ای؟ گفت: بلی نزد من اعتراف به فجور کرد آن حضرت فرمود که: تسلط حکم تو بر او باشد اما تسلط حکم تو بر آنچه در شکم اوست نخواهد بود، باز فرمود: که شاید تو او را تهدید کرده یا ترسانیده باشی، گفت: بله، حضرت ؑ فرمود که: آیا تو نشنیده‌ای از پیغمبر ﷺ که می‌فرمود: حد مترتّب نیست بر معترف بعد از ابتلا هرکس کـه مقید گردانیده باشی او را یا حبس یا تهدید کرده باشی، پس اقرار او صحیح نمی باشد، عمر گفت او را بگذارند تا برود، بعد از آن گفت زنان عاجزند از آنکه مثل علی ابن ابی طالب را توانند آورد اگر علی نبود عمر هـلاک مـی شـد.
مسند زید بن علی، زید بن علی، ص ۳۳۵؛ بناء المقالة الفاطمية، السيد ابن طاووس، ص ۱۷۴ (به صورت خلاصه)؛ کشف الغمة، الإربلي، ج ۱، ص ۱۱۰؛ کشف اليقين، العلامة الحلي، ص۶۳ ؛ غاية المرام، السيد هاشم البحراني، ج۵ ، ص۲۵۹.

منبع اهل تسنن: المناقب، الموفق الخوارزمی، ص ۸۱.

۱. و از جوهر آفرینی او دانسته شد که جوهری ندارد و از تضادی که میان چیزها افکند شناخته شد کـه ضد ندارد. و از مقارنه‌ای که بین چیزها برقرار کرد دانسته شد که خود او قرینی ندارد.
برای تحقیق منابع رجوع شود به مجلس دوم، ص۶۲، تعلیقه ۱.

۲. «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و راضی شدم که اسلام دین شما باشد». المائدة: ۳.

پی نوشت‌ها:

۱. **و همچنین:** عن معاوية بن عمار، عن أبی عبد اللهؑ، قال: قتل علی بن أبی طالبؑ یوم أحد أربعة عشر رجلا و قتل سائر الناس سبعة، وأصابه یومئذ ثمانون جراحة، فمسحها رسول الله ﷺ فلم ینفح منها شئ. الثاقب فی المناقب، ابن حمزة الطوسی، ص۶۳.

و همچنین: رَأَيْتُ فِی كِتَابِ مَا نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ فِی أَهْلِ الْبَيْتِ مِنْ نُسْخَةٍ قَدِيمَةٍ وَ لَمْ يَذْكُرْ مُؤَلِّفَهُ مَا هَذَا لَفْظُهُ: مُحَمَّدُ بْنُ عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ سُوَيْدِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَقِيلِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبِی عَمْرِو بْنِ الْعَلَا عَنِ الشَّعْبِیِّ قَالَ: انْصَرَفَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ مِنْ وَقْعَةِ أُحُدٍ وَ بِهِ ثَمَانُونَ جِرَاحَةً تُدْخَلُ فِيهَا الْفَتَائِلُ فَدَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى نَطْعٍ فَلَمَّا رَآهُ بَكَى وَ قَالَ إِنَّ رَجُلًا يُصِيبُهُ هَذَا فِی سَبِيلِ اللَّهِ لَحَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَفْعَلَ بِهِ وَ يَفْعَلَ فَقَالَ عَلِیٌّ مُجِيباً لَهُ وَ بَكَى ثَانِيَةً وَ أَمَّا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَمْ يَرَنِی وَلَّيْتُ عَنْكَ وَ لَا فَرَرْتُ وَ لَكِنِّی كَيْفَ حُرِمْتُ الشَّهَادَةَ فَقَالَ لَهُ إِنَّهَا مِنْ وَرَائِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى ثُمَّ قَالَ لَهُ النَّبِیُّ ﷺ إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ قَدْ أَرْسَلَ يُوعِدُنَا وَ يَقُولُ مَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ حَمْرَاءُ الْأَسَدِ فَقَالَ عَلِیٌّ لَا بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی يَا رَسُولَ اللَّهِ لَا أَرْجِعُ عَنْهُمْ وَ لَوْ حُمِلْتُ عَلَى أَيْدِی الرِّجَالِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِیٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُمْ فِی سَبِيلِ اللَّهِ وَ ما ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾. سعد السعود، السید ابن طاووس، ص۱۱۲؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۳۶، ص۲۶.

و همچنین: «فِی تَفْسِيرِ سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ عِنْدَ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ﴾ الْآيَةَ قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ أُتِیَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَئِذٍ بِعَلِیٍّؑ وَ عَلَيْهِ نيف و سبعون [نَيِّفٌ وَ سِتُّونَ] جِرَاحَةً مِنْ طَعْنَةٍ وَ ضَرْبَةٍ وَ رَمْيَةٍ فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَمْسَحُهَا وَ هِیَ تَلْتَئِمُ بِإِذْنِ اللَّهِ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ.»

منابع اهل تسنن: تفسیر الثعلبی، ج۳، ص۱۷۳؛ تفسیر القرطبی، ج۴، ص۲۱۹؛ عمدة القاری، العینی، ج ۱۷، ص ۱۴۰.

دراین منابع نیز با عبارات مختلف، جراحت هایی که به امیر المؤمنینؑ وارد شده را نقل کرده‌اند: شرح الأخبار، القاضی النعمان المغربی، ج۲، ص ۴۱۵(ست عشرة ضربة)؛ تفسیر القمی، علی بن إبراهیم، ج۱، ص۱۱۶(تسعون جراحة)؛ الخصال، الشیخ الصدوق، ص۳۶۸ (نیفا و سبعین جرحة)؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج۱، ص۳۸۵ (نیف و ستون جراحة) و ج۲، ص۷۸ (ست عشرة ضربة)؛ مجمع البیان، الطبرسی، ج۲، ص۳۷۹ (سبعون جراحة) و ج۲، ص۳۹۹ (نیف و ستون)؛ تفسیر جوامع الجامع، ج۱، ص۳۴۲ (سبعون جراحة)؛ الخرائج والجرائح، قطب الدین الراوندی، ج۱، ص۱۴۷(اربعون جراحة)؛ تفسیر الصافی، ج۱، ص۳۷۷ (سبعون جراحة)؛ حلیة الأبرار، السید هاشم البحرانی، ج۲، ص۴۲۸(ستون جراحة)؛ بحار الأنوار، ج ۲۰، ص۲۳ و ۵۴ و ۶۹ و ۷۷ و۹۳.

۲. «عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مِيثَمٍ قَالَ خَرَجَ أَبِی إِلَى الْعُمْرَةِ فَحَدَّثَنِی قَالَ: اسْتَأْذَنْتُ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهَا فَضَرَبَتْ بَيْنِی وَ بَيْنَهَا خِدْراً فَقَالَتْ لِی أَنْتَ مِيثَمٌ فَقُلْتُ أَنَا مِيثَمٌ فَقَالَتْ كَثِيراً مَا رَأَيْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِیٍّ ابْنَ فَاطِمَةَ يَذْكُرُكَ... فَخَرَجْنَا فَإِذَا ابْنُ عَبَّاسٍ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا جَالِسٌ فَقُلْتُ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ سَلْنِی مَا شِئْتَ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ فَإِنِّی قَرَأْتُ تَنْزِيلَهُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَؑ وَ عَلَّمَنِی تَأْوِيلَهُ...». اختیار معرفة الرجال، الشیخ الطوسی، ج۱، ص۲۹۳.

و همچنین: «كَانَ مِيثَمٌ التَّمَّارُ مَوْلَى عَلِیٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَبْداً لِامْرَأَةٍ مِنْ بَنِی أَسَدٍ، فَاشْتَرَاهُ عَلِیٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَعْتَقَهُ... وَ قَدْ كَانَ أَطْلَعَهُ عَلِیٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى عِلْمٍ كَثِيرٍ وَ أَسْرَارٍ خَفِيَّةٍ مِنْ أَسْرَارِ الْوَصِيَّةِ، فَكَانَ مِيثَمٌ يُحَدِّثُ بِبَعْضِ ذَلِكَ فَيَشُكُّ فِيهِ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، وَ يَنْسُبُونَ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْمَخْرَقَةِ وَ الْإِيهَامِ وَ التَّدْلِيسِ...». الغارات،

إبراهيم بن محمد الثقفی الکوفی، ج۲، ص۷۹۷؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۳۴، ص ۳۰۲.

منبع اهل تسنن: شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید، ج۲، ص۲۹۱.

و همچنین: «عَنْ صَالِحِ بْنِ مِيثَمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: بَيْنَمَا أَنَا فِی السُّوقِ إِذْ أَتَانِی أَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ فَقَالَ وَيْحَكَ يَا مِيثَمُ لَقَدْ سَمِعْتُ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ﷺ حَدِيثاً صَعْباً شَدِيداً فَأَيُّنَا نَكُونُ كَذَلِكَ قُلْتُ وَ مَا هُوَ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ حَدِيثَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِیٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَقُمْتُ مِنْ فَوْرَتِی فَأَتَيْتُ عَلِيّاً ﷺ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثٌ أَخْبَرَنِی بِهِ الْأَصْبَغُ عَنْكَ قَدْ ضِقْتُ بِهِ ذَرْعاً قَالَ وَ مَا هُوَ فَأَخْبَرْتُهُ قَالَ فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ اجْلِسْ يَا مِيثَمُ ... وَ أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَإِنَّ نَبِيَّنَا ﷺ أَخَذَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ بِيَدِی قَالَ اللَّهُمَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ عَلِيّاً مَوْلَاهُ فَهَلْ رَأَيْتَ احْتَمَلُوا ذَلِكَ إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ مِنْهُمْ فَأَبْشِرُوا ثُمَّ أَبْشِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ خَصَّكُمْ بِمَا لَمْ يَخُصَّ بِهِ الْمَلَائِكَةَ وَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ فِيمَا احْتَمَلْتُمْ مِنْ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ عِلْمِهِ» بشارة المصطفی، محمد بن أبی القاسم الطبری، ص۲۳۶؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۲، ص ۲۱۰.

۳. «قال الشعبی: دخلت علیه (أی رشید الهجری) فقال: خرجت حاجا فقلت لأعهدن بأمیر المؤمنین فأتیت بیت علی فقلت لانسان: استأذن إلی علی أمیر المؤمنین قال: أولیس قد مات؟ قلت: قد مات فیکم وإنه لیتنفس الآن بنفس الحی قال: أما إذا عرفت سر آل محمد فادخل فدخلت علی أمیر المؤمنین وأنبأنی بأشیاء تکون فقال له الشعبی: إن کنت کاذبا فلعنک الله وبلغ الخبر زیادا فبعث إلی رشید الهجری فقطع لسانه وصلبه علی باب عمرو بن حریث». میزان الاعتدال، الذهبی، ج۲، ص۵۲؛ لسان المیزان، ابن حجر، ج۲، ص ۴۶۱.

و همچنین: «الحسین بن علی ﷺ بابه رشید الهجری». تاریخ الأئمة، الکاتب البغدادی، ص۳۲؛ تاریخ أهل البیت ﷺ، روایة کبار المحدثین والمؤرخین، ص۱۴۷؛ دلائل الامامة، ص ۱۸۱؛ مناقب آل أبی طالب، ، ج۳، ص۲۳۲.

۴. **در این منابع عدم اعتبار اقرار، بعد از تهدید و حبس را بیان می نمایند:**

«عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ بُنْدَارَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِی الْبَخْتَرِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ﷺ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ قَالَ: مَنْ أَقَرَّ عِنْدَ تَجْرِيدٍ أَوْ تَخْوِيفٍ أَوْ حَبْسٍ أَوْ تَهْدِيدٍ فَلَا حَدَّ عَلَيْهِ.» قرب الاسناد، الحمیری القمی، ص۵۴ (به این سند: عنه [أی السندی بن محمد]، عن أبی البختری، عن جعفر، عن أبیه)؛ الکافی، الشیخ الکلینی، ج۷، ص ۲۶۱ ؛ تهذیب الأحکام، الشیخ الطوسی، ج ۱۰، ص ۱۴۸ (به این سند: أحمد بن أبی عبد الله عن أبیه عن أبی البختری عن أبی عبد الله ﷺ)؛ وسائل الشیعة، الحر العاملی، ج ۲۳، ص ۱۸۵، الفصول المهمة، الحر العاملی، ج۲، ص ۴۰۳.

و همچنین:« وَ عَنْهُ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ أَقَرَّ بِحَدٍّ عَلَى تَخْوِيفٍ أَوْ حَبْسٍ أَوْ ضَرْبٍ لَمْ يَجُزْ ذَلِكَ عَلَيْهِ وَ لَا يُحَدُّ.» دعائم الإسلام، القاضی النعمان المغربی، ج۲، ص ۴۶۶؛ مستدرک الوسائل، المیرزا النوری، ج۱۶، ص۳۲.

۵. **و همچنین:** «إِنَّ عُمَرَ أُتِیَ بِامْرَأَةٍ قَدْ زَنَتْ وَ هِیَ حَامِلَةٌ فَأَمَرَ بِرَجْمِهَا فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ ﷺ إِنْ كَانَ لَكَ سُلْطَانٌ عَلَيْهَا[ان کان سبیلک علیها بذنبها] فَلَيْسَ لَكَ سُلْطَانٌ عَلَى مَا فِی بَطْنِهَا فَأَمَرَ بِتَرْكِهَا وَ قَالَ لَوْ لَا عَلِیٌّ ﷺ لَهَلَكَ عُمَرُ» المسترشد، محمدبن جریر الطبری الشیعی، ص۵۸۳، الاختصاص، الشیخ المفید، ص۱۱۱؛ مناقب آل ابی طالب، ج۲، ص۱۸۴؛ الطرائف، السید ابن طاووس، ص۵۱۶؛ الدر النظیم، یوسف بن حاتم الشامی، ص۲۶۱؛ باکمی اختلاف در الایضاح، فضل بن شاذان الازدی، ص۱۹۲؛ بحار الانوار العلامة المجلسی، ج ۱۰، ص ۲۳۱.

و در این منابع، با اختلاف در الفاظ به اصل قضیه اشاره شده است: دعائم الاسلام، القاضی نعمان المغربی، ج۲، ص۴۵۳؛ الذریعة، الشریف المرتضی، ج۲، ص۷۶۶؛ العدة فی اصول الفقه، الشیخ الطوسی، ج۲، ص۷۰۵؛ نهج الحق و کشف الصدق، العلامة الحلی، ص۲۷۷؛ شرح نهج البلاغة، ابن میثم البحرانی، ج۱، ص۲۵۸.

منابع اهل تسنن: المواقف، الایجی، ج۳، ص۶۳۶؛ مطالب السؤول، ابن طلحه الشافعی، ص۷۷.

مجلس پنجم

امیرمؤمنان علیه‌السلام

باب مدینهٔ حکمت

۷۸/۷/۲۸ هـ ش، مصادف با ۱۴۲۰/۷/۱۰ هـ ق.

به مناسبت ۱۳ رجب

امیرمؤمنان علیه السلام باب مدینهٔ حکمت

اولین مظلوم

چون پیشامد مولد سید مظلومین، امیرالمؤمنین علیه السلام است، بحث در این موضوع اهم است. مظلومی مظلوم‌تر از او در جهان نبوده و نخواهد بود. خود این کلمه، فهمش بسیار مشکل است. «أنت اول مظلوم».[1] در بیانی فرمود: به اندازهٔ وبر و مدر، بر من ظلم شده.[2] این حد از ظلم، تصورش جز برای بزرگانی که در حکمت غور کرده‌اند، ممکن نیست. مهم این است که او مظلوم است؛ هم از ناحیهٔ دوست و هم از ناحیهٔ دشمن. اگر دقت شود، خود ما هم ظالم بر اوییم. اگر این فهمیده شد، روشن می‌شود که چرا به مقدار وبر و مدر بر آن حضرت علیه السلام ظلم شده.

امیرمؤمنان علیه السلام درب شهر و خانهٔ حکمت

در حدیثی چنین آمده است: «أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الحِكْمَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا».[3]

---

۱. رجوع شود به مجلس اول، ص۴۲، تعلیقه۲.
۲. رجوع شود به مجلس اول، ص۴۲، تعلیقه۱.
۳. رجوع شود به مجلس دوم، ص۵۶، تعلیقه۳.

و در نقل دیگر چنین است: «**أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا**».[۱]

تعبیرِ «دار»، نکته‌ای دارد. تعبیر «مدینه»، نکتهٔ دیگری دارد. این حدیث مورد اتفاق بینِ عامه و خاصه است. اگر این حدیث فهمیده شد، قهراً آن مظلومیّت هم روشن می‌شود.

حقیقت حکمت

عمده فهم حکمت است. «**أنا مَدِينَةُ الحِكمَة**». فهم حکمت و تعریف خود این کلمه از مشکلات علم است. بعد که محققی با تحقیق وارد درایت و نه روایت بشود، آن وقت به این آیه پی می‌برد: ﴿**وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا**﴾.[۲] حقیقت حکمت، تا حدی از تعبیر قرآن روشن می‌شود. ﴿**قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ**﴾.[۳] به پیغمبر خاتم ﷺ امر شده که بگو: ﴿**مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ**﴾. دنیایی که آسمانش، به زینت کواکب مزیّن شده. تمام این کهکشان‌ها، شموس و نجوم که بسیاری از این‌ها ملیون‌ها برابر کرهٔ زمین است، گستره و طول و عرض دنیاست. نه آغازش معلوم است و نه انتهایش. دنیای با این وسعت، از جهت عرض و اَمَد، از ازل تا به ابد، قلیل است. همان کسی که این کلمه را فرمود، دربارهٔ حکمت می‌گوید: ﴿**يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا**

---

۱. من خانه‌ی حکمت‌ام و علی ؑ درب آن است.

منابع شیعه: الطرائف، السید بن اطاووس، ص۱۹۲؛ کشف الغمة، الاربلی؛ ج۱، ص۱۱۱؛ العمده، ابن بطریق، ص۲۸۵ و ۲۹۵؛ کشف الیقین، العلامة الحلی، ص۵۱؛ نهج الایمان، ابن جبر، ص۳۴۲؛ روضة المتقین، المجلسی الاول، ج۱، ص۳۱۲؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۴۰، ص۲۰۳.

منابع اهل تسنن: سنن الترمذی، الترمذی، ج۵، ۳۰۱؛ المجروحین، ابن حبان، ج۲، ص۹۴؛ مناقب علی بن ابی طالب، ابن المغازلی، ص۹۳؛ مطالب السؤول، ابن طلحة الشافعی، ص۱۲۹؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر؛ ج۴۲، ص۳۷۸؛ الریاض النضرة، المحب الطبری، ج۳، ص۱۵۹؛ الفصول المهمه، ابن الصباغ، ص۱۱۶۴؛ کشف الخفاء، العجلونی، ج۱، ص۲۰۳؛ الجامع الصغیر، السیوطی، ج۱، ص۴۱۵؛ کنز العمال، المتقی الهندی، ج۱۱، ص۶۰۰؛ فیض القدیر، المناوی، ج۳، ص۶۰؛ جواهر المطالب، ابن احمد الدمشقی، ص۱۹۳؛ سبل الهدی والرشاد، الشامی، ج۱، ص۴۵۷.

۲. «و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است». الإسراء: ۸۵.

۳. «برخورداری [از این] دنیا اندک است». النساء: ۷۷.

کثیراً﴾.[۱] مطلق الحکمه را می‌گوید، نه حکمت مطلقه را. مطلق حکمت خیر کثیر است. متاع دنیا به قول مطلق، قلیل است. این ارزش حکمت است. اگر فهمیدید که دنیا به وجود مطلقش، قلیل است، اما حکمت – آن هم مطلق الحکمه نه حکمت مطلقه– خیر کثیر است، می‌توانید تا حدی عظمت حکمت را درک کنید.

«**أنا مدینة الحکمة**»؛ یعنی حکمت مطلقه در این مدینه جمع شده. از اینجا روشن می‌شود که علی کیست و مظلومیت علی تا چه حدی است. منتهی نه برای هر کسی، بلکه برای کمّل فقهاء و اساطین فضلای بشر، که آنچه را گفتم –که تمام عالم ماده من البدو إلی الختم، محکوم به قلت است و مطلق الحکمه محکوم به کثرت است– درک کنند.

از حکمت نظری و عملی تا اسم الله الاعظم

«**أنا مدینة الحکمة**»؛ یعنی هیچ نقطه‌ای در حکمت مطلقه نیست که از ابهام در نیامده باشد، و احاطهٔ علمی، به تمام وجود به حدی است که الأشیاء کما هی، همه، در آنجا رؤیت شده. از جهت نظری، «صار عالَما عقلیا مضاهیا للعالم العینی بصورته لا بمادته».[۲] و از جهت عملی، «تخلّق باخلاق الله سبحانه و تعالی»، تا حدی که

---

۱. «[خدا] به هر کس که بخواهد حکمت می‌بخشد، و به هر کس حکمت داده شود، به یقین، خیری فراوان داده شده است». البقرة: ۲۶۹.

۲. «واعلم أن الشیخ نص فی بعض رسائله بان کل شئ بصورته هو ذلک الشئ لا بمادته وبالغ فی بیان ذلک حتی قال السریر سریر بهیئته لا بخشبته والسیف سیف بحدته لا بحدیده والحکماء ذکروا فی فائدة اقتناء الحکمة وغایتها انها تصیر نفس الانسان بها عالما عقلیا مضاهیا لهذا العالم الحسی مستدلین بان العالم عالم بصورته لا بمادته». الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، صدر الدین محمد الشیرازی، ج۶، ص ۳۰۰.

و همچنین: «(یا أعظم من کل عظیم) ... لان الحکمة صیرورة الانسان عالما عقلیا مضاهیا للعالم العینی فی صورته ورقشه» شرح الأسماء الحسنی، الملا هادی السبزواری، ج۱، ص ۱۳۴.

و همچنین: «وبالجملة أفضل الناس من استجمع أصول الأخلاق والملکات، التی هی رؤوس الفضائل العملیة وینابیعها ، واستکملت نفسه بقوته النظریة عقلا مستفادا بالفعل، فصارت عالما عقلیا مضاهیا لعوالم الوجود». الرواشح السماویة، السید محمد باقر الحسینی الأسترآبادی، ص ۶۳.

در علم و عمل اسم الله الأعظم شده.[۱] «أنا مدينة الحكمة»؛ یعنی این.

عالم وجود مقدمهٔ مبعث و بعثت مقدمهٔ حکمت

حدّ دیگر حکمت وقتی معلوم می‌شود که این نکته را دریابید که تمام عالم وجود، مقدمه برای بعثت انبیاست و بعثت انبیا، مقدمه برای بعثت خاتم است. و بعثت خاتم، مقدمه برای چیز دیگری است که یک مبدأ دارد، و یک منتهی. مبدأش حکمت است و منتهایش هم حکمت.

برهان این مطلب، قرآن است. ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾[۲] مبدأ، العزیز الحکیم است. آیه به اسم حکیم ختم شد. بعد از این مبدأ، ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ﴾.[۳] تفاسیر، کجا از این اشاراتی که در قرآن است کشف قناع کرده‌اند؟!

اگر این نکته‌ها را فهمیدید، آن وقت دریچه‌ای به این روایت متفق علیه باز می‌شود: «أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا». علی ؑ کیست که باب این مدینهٔ حکمت است؟ حکمت به آن معنا، در ﴿الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ اسم حق است، و در ﴿يس * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ﴾ صفت کتاب حق‌تعالی است. و این حکمت است که ختم بعثت تمام انبیا ؑ است و

---

۱. «ما رواه صاحب عيون الأخبار قال: إن أمير المؤمنين ؑ مرّ فی طريق فسايره خيبری فمرّ بواد قد سال فركب الخيبری مرطه و عبر على الماء ثم نادى أمير المؤمنين ؑ: يا هذا لو عرفت كما عرفت لجريت كما جريت، فقال له أمير المؤمنين: مكانک، ثم أومأ إلى الماء فجمد و مر عليه. فلما رأى الخيبری ذاک أكبّ على قدميه و قال: يا فتى ما قلت حتى حولت الماء حجرا؟ فقال له أمير المؤمنين ؑ: فما قلت أنت حتى عبرت على الماء؟ فقال الخيبری: أنا دعوت اللّه باسمه الأعظم، فقال أمير المؤمنين ؑ و ما هو؟قال: سألته باسم وصی محمد، فقال أمير المؤمنين: أنا وصی محمد، فقال الخيبری: إنک، الحق. ثم أسلم.» مشارق أنوار اليقين، الحافظ رجب البرسی، ص ۲۷۱؛ مدينة المعاجز ، السيد هاشم البحرانی، ج ۱، ص ۴۳۰؛ مجمع النورين، الشيخ أبو الحسن المرندی، ص ۱۸۰.

۲. «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، خدایی را که مالک و قدوسی و عزیز و حکیم است، تسبیح می‌گویند». الجمعه:۱.

۳. «اوست آن کس که در میان مردم امّی فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد». الجمعه:۲.

سخن به آنجا ختم می‌شود: ﴿يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾؛ چراکه سخن به ﴿يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ﴾ تمام نشده و به ﴿يُزَكِّيهِمْ﴾ تمام نشده، به ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ﴾ تمام نشده؛ اما به کلمهٔ حکمت تمام می‌شود. ﴿وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾. دیگر بعد از این کلمه، کلمه‌ای نیست.

انحصار نُه جزء حکمت در امیرمؤمنان ﷺ

این حکمت، ده قسمت و ده جزء شده. خود مدینهٔ حکمت، فرمود:

«قُسِمَتِ الْحِكْمَةُ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ فَأُعْطِيَ عَلِيٌّ تِسْعَةَ أَجْزَاءٍ وَ النَّاسُ جُزْءً وَاحِداً وَ عَلِيٌّ أَعْلَمْ بالجزء الْوَاحِدِ مِنْهُمْ»[1]

حکمت ده جزء است. نه جزء آن منحصراً در یک نفر است. و آن یک نفر، علی بن ابی طالب ﷺ است. نه جزء از حکمت، انحصاری است و یک جزء از این حکمت، عمومی است. در این جزء، ناس شریک‌اند. ناس «مطلق من یصدق علیه عنوان الإنسان» است. یک جزء از حکمت، بر تمام بشریت از ابتدا تا انتها قسمت شده است. باز در این جزء مشترک، حضرت علی ﷺ اعلم تمام ناس به حکمت است.

حالا آن فقیه کامل در فقه اکبر، خواهد فهمید «**أَنْتَ أَوَّلُ مَظْلُومٍ**»؛[2] یعنی چه؟ او کسی است که شناخته نشد، و از این دنیا رفت. و ظلمی که بر او شد و الآن هم ادامه دارد، قابل تصور نیست، مگر اینکه معلوم شود مظلوم کیست و آن ظلم، بر بشریت

---

۱. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۱، ص۳۱۲؛ الطرائف، السید بن طاووس، ص۱۹۲؛ بناء المقالة الفاطمیة فی نقض الرسالة العثمانیة، السید بن طاووس، ص۱۸۶؛ نهج الایمان، ابن جبر، ص۲۹۳؛ العمدة، ابن بطریق، ص۳۷۸؛ الصراط المستقیم، علی بن یونس العاملی، ج۱، ص۲۲۶؛ ارشاد القلوب، الدیلمی، ج۲، ص۲۱۲؛ کتاب الاربعین، الماحوزی، ص۴۵۷؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۴۰، ص۱۴۹.

منابع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی طالب، ابن المغازلی الشافعی، ص۲۲۸؛ شواهد التنزیل، الحاکم الحسکانی، ج۱، ص۱۳۵؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۴۲، ص۳۸۴؛ مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول، ابن طلحة الشافعی، ص۱۲۷؛ کنز العمال، المتقی الهندی، ج۱۱، ص۶۱۵ (و عبارته: و علیّ اعلم بالواحد منهم)؛ فیض القدیر، المناوی، ج۳، ص۶۰؛ ینابیع المودة، القندوزی الحنفی، ج۱، ص۲۱۵.

۲. رجوع شود به مجلس اول، صفحه۴۲، تعلیقه۲.

چگونه وارد شد. مسأله بسیار عمیق است. روایت زیاد است. اما درایت کجاست؟! افسوس که توفیقی نیست. و گرنه آرزو داشتم لا اقل یک ماه در این حدیث بحث کنم: «**أَنَا مدینة الْحِکْمَةِ وَ عَلِیٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْحِکْمَةِ فلیأتها من بَابِها**».

امیرمؤمنان علیه‌السلام صاحب علم الکتاب

فقط به یک روایت صحیح قناعت می‌کنیم. علی بن ابراهیم از ابراهیم بن هاشم، ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی عمیر، محمد بن ابی عمیر از عمر بن اذینه، عمر بن اذینه از ابی عبدالله علیه‌السلام. اما سند حدیث: گذشته بر اشتمال بر بعضی از اصحاب اجماع مثل ابن ابی عمیر، اساطین وثاقت و صحّت و شیخوخیّت در حدیث، مثل علی بن ابراهیم و ابراهیم بن هاشم و عمر بن اذینه، روات حدیث‌اند. اما قلّت وسائط حدیث: از علی بن ابراهیم، شیخ القمیین تا به جعفر بن محمد علیه‌السلام، واسطه سه نفر است. در چنین حدیثی فرمود: «**الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ** علیه‌السلام».[(1)][2]

علم، به «الکتاب» اضافه شده است. «الکتاب» چیست؟ «کتابٌ مکنون». این کتاب، همان کتاب مکنون است. ﴿**فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ**﴾.[2] کتابی که ﴿**وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ**﴾.[3] این کتاب، تبیان است لکل شیء. قرآن را با تدبّر

1. کسی که علم کتاب نزد اوست امیرالمؤمنین علیه‌السلام است.

«حَدَّثَنِی أَبِی [أی: ابراهیم بن هاشم] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ هُوَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه‌السلام وَ سُئِلَ عَنِ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَعْلَمُ أَمِ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ فَقَالَ مَا کَانَ عِلْمُ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ عِنْدَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ إِلَّا بِقَدْرِ مَا تَأْخُذُ الْبَعُوضَةُ بِجَنَاحِهَا مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ، فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه‌السلام أَلَا إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِی هَبَطَ بِهِ آدَمُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَی الْأَرْضِ وَ جَمِیعَ مَا فُضِّلَتْ بِهِ النَّبِیُّونَ إِلَی خَاتَمِ النَّبِیِّینَ فِی عِتْرَةِ خَاتَمِ النَّبِیِّینَ». تفسیر القمی، علی بن ابراهیم القمی، ج۱، ص۳۶۷؛ البرهان فی تفسیر القرآن، السید هاشم البحرانی، ج۳، ص۲۷۳؛ ینابیع المعاجز، السید هاشم البحرانی، ص۱۴؛ بحارالانوار، العلامة المجلسی، ج۲۶، ص۱۶۰؛ تفسیر کنزالدقائق، الشیخ محمد القمی المشهدی، ص۴۸۲؛ تفسیر نور الثقلین، الحویزی، ج۲، ص۵۲۳.

2. «در کتابی نهفته، که جز پاک‌شدگان بر آن دست ندارند». الواقعه:۷۸ و ۷۹.

3. «و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است بر تو نازل کردیم». النحل:۸۹.

بخوانید. در عالم، مفهومی اعم از مفهوم شیء نیست. شیء، اطلاق دارد. با وجود این، مصدّر به لفظ کل شده. ممکن نیست موجودی از ازل تا ابد از دائرهٔ کل شیء، خارج شود. به قدری عنایت به مطلب است که فرمود: ﴿تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾. کتابی که تبیان لکل شیء است، تمام علم این کتاب در سینهٔ علی بن ابی طالب ﷺ است.

شمّه‌ای از قدرت «من عنده علم من الکتاب»

کسی‌که نزد او علم من الکتاب است، آصف[1] وصی سلیمان ﷺ می‌باشد. و این علم حضرت سلیمان ﷺ بود که به امر خدا نزد آصف به ودیعه گذارده بود. به نص قرآن، کسی که ﴿عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ﴾[2] بود، گفت: تخت بلقیس را از آن محل، صنعاء و یمن تا پایتخت تو[3*] به کمتر از این‌که پلک بالای چشم به پلک پایین بخورد، حاضر می‌کنم.[4*]این قدرت شخصی است که نزد او ﴿عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ﴾ است. آصف، ﴿عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ﴾ است. به طریق اولی حضرت سلیمان بن داود نیز ﴿عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ﴾ است.[3] اثر این «مِن» تبعیضیه این بود که منطق طیر پیش او

---

۱. «قال الذی ﴿عند علم من الکتاب﴾ وهو آصف بن برخیا، وکان وزیر سلیمان وابن أخته، وکان صدیقا یعرف الاسم الأعظم الذی إذا دعی به أجاب: ﴿انا آتیک به قبل ان یرتد إلیک طرفک﴾». عدة الداعی، ابن فهد الحلی، ص۵۱.

۲. «نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود». النمل:۴۰.

۳. «قال موسی بن محمد بن الرضا : لقیت یحیی بن أکثم فی دار العامة، فسألنی عن مسائل، فجئت إلی أخی علی بن محمد ﷺ فدار بینی وبینه من المواعظ ما حملنی وبصرنی طاعته، فقلت له : جعلت فداک إن ابن أکثم کتب یسألنی عن مسائل لأفتیه فیها، فضحک ﷺ ثم قال: فهل أفتیته؟ قلت: لا، لم أعرفها، قال ﷺ: وما هی؟ قلت: کتب یسألنی عن قول الله: ﴿قال الذی عنده علم من الکتاب أنا آتیک به قبل أن یرتد إلیک طرفک﴾ نبی الله کان محتاجا إلی علم آصف؟ ... قال ﷺ: اکتب إلیه، قلت: و ما أکتب؟ قال ﷺ: اکتب بسم الله الرحمن الرحیم... سألت: عن قول الله جل و عز: ﴿قال الذی عنده علم من الکتاب﴾ فهو آصف بن برخیا و لم یعجز سلیمان ﷺ عن معرفة ما عرف آصف لکنه صلوات الله علیه أحب أن یعرف أمته من الجن والإنس أنه الحجة من بعده و ذلک من علم سلیمان ﷺ أودعه عند آصف بأمر الله، ففهمه ذلک لئلا یختلف علیه فی إمامته ودلالته کما فهم سلیمان ﷺ فی حیاة داود ﷺ لتعرف نبوته وإمامته من بعده لتأکد الحجة علی الخلق». تحف العقول، ابن شعبة الحرانی، ص ۴۷۶ – ۴۷۸.

روشن بود. ریحی که ﴿غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَ رَوَاحُهَا شَهْرٌ﴾،[1] تحت فرمان او بـود. ایـن قـدرت شخصی است که نزد او ﴿عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ﴾ است.

منزلت «مَن عِندَهُ علم الکتاب»

شخصی از امام علیه السلام سؤال کرد که آیا نسبت علم ﴿مَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾[2] با آن کس که ﴿عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَـابِ﴾ چه قدر است؟ سائل، از منزلت بین این دو پرسید. امـام علیه السلام فرمود: به اندازه‌ای که پشه‌ای با بال خودش از آب دریا بر دارد. نسبت شخصی که نزد او ﴿عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ﴾ است – که آصف است– با کسی که ﴿عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ – که علی بن ابی طالب علیه السلام است– نسبت آب بال آن پشه با آب تمـام دریاسـت.[3] حـضرت علی علیه السلام چنین شخصیتی است.

علی بن ابی طالب علیه السلام را این چنین بشناسید و این چنین بـه مـردم معرفـی کنیـد. ظلم به امیرمؤمنان علی علیه السلام نکنید و بیدار و هوشیار باشید. مـسئولیت فـرد فـرد شـما سنگین است.

چشمه‌های حکمت

بشری که حکمت اختصاصی او، نُه جزء اسـت و تمـام بـشریت، از رسـیدن بـه آنجا محرومند.

اگر بخواهید بدانید، چرا نُه جزء آن حکمت، فقط پیش اوست و دیگران از اولین

---

۱. سبأ:۱۲.

در مورد این آیه ﴿وَ لِسُلَیْمانَ الرِّیحَ غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ﴾ فرموده‌انـد: «کانـت الـریح تحمـل کرسـی سلیمان فتسیر به فی الغداة مسیرة شهر و بالعشی مسیرة شهر.» تفسیر القمی، علـی بـن ابـراهیم القمـی، ج۲، ص۱۹۹؛ تفسیر منهج الصادقین، مـلا فـتح الله الکاشـانی، ص۳۵۰؛ تفـسیر الـصافی، فـیض الکاشـانی، ج۴، ص۲۱۲؛ تفسیر کنز الدقائق، القمی المشهدی، ص۴۷۰.

۲. «آن کس که نزد او علم کتاب است». سوره رعد:۴۳.

۳. رجوع شود به صفحه۱۲۸، تعلیقه۱، همین مجلس.

تا آخرین سهم ندارند؟ این حدیث را مطالعه کنید: «**مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أرْبَعِـينَ صَـبَاحاً**»؛[۱] ۶• اگر کسی چهل روز برای خدا مخلص شود؛ یعنی جز برای او نگویـد، جـز بـرای او نبیند، جز برای او ننشیند، جز برای او نایستد، جز برای او فکر نکند، آن وقت ینـابیع حکمت از قلبش بر زبانش جاری می‌شود. باید بدانید چـه اخلاصـی در او بـود کـه تمام حکمت وجود، از مبدأ حکمت وجود، یک سره به تمام اجزاء، بر قلب مقـدس او جاری شد. علی بن ابی طالب علیه‌السلام این است. از دنیا رفـت و کـسی او را نـشناخت. کسی هم او را نمی‌شناسد.

اهل زمین، فقط به کِبَر و بزرگی علی علیه‌السلام می‌رسند، بیشتر از آن غُرُق است و حـق رسیدن ندارند. لیاقت نیل ندارند. اهل آسمان، به جلالت علی مـی‌رسـند. کبیٌـر فـی الأرض جلیلٌ فی السماء. آن کِبَر و آن جلالت چیست؟ بحثی مفصل دارد. یک کلمـه مانده که آن کلمه نه در زمین روشن می‌شود و نه در آسمان. و آن عظمـت حـضرت علی بن ابی طالب علیه‌السلام است. نه اهل زمین به عظمت علی می‌رسند، نـه اهـل آسـمان. شاهدش بیان امام علیه‌السلام است. «**عَظِيمٌ عِنْدَ اللّه [سبحانه و تعالی]**».[۲] عظمت او، فقـط عنـد ملیک مقتدر است، آنجا که تمام عالم وجود حقیر است، این شخصیت عظیم است.

---

۱. قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أربعين صَبَاحاً [يوماً] ظَهَرت [فَتَحَ الله ؛ فَجَّر الله] يَنَابيع الحِكمَة مِن قَلبِه عَلَى لِسَانِه». عدة الداعی، ابن فهد الحلی، ص ۲۱۸؛ الرواشح السماوية، المحقق الداماد، ص۲۸۵؛ روضة المتقـين، المجلسی الاول، ص۱۲۸؛ شرح اصول الكافی، المولی صالح المازندرانی، ج۸، ص۴۹؛ الوافی، الفیض الكاشانی، ج۱، ص۱۰؛ معارج اليقين فی أصول الدين، الشيخ محمد السبزواری، ص ۲۴۹؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۶۷ ، ص ۲۴۹ . و با اختلاف کم: عيون أخبار الرضا علیه‌السلام، الشيخ الصدوق، ج۱، ص۷۴ ؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۶۷، ص۲۴۲ . و به این مضمون: مسند زيد بن علی، زيد بن علی، ص۳۸۴ .

منابع اهل تسنن: تفسير الرازی ، الرازی، ج۱۶، ص۲۰۴؛ المصنف، ابن أبی شيبة الكوفی، ج۸ ، ص ۱۳۱؛ مسند الشهاب، ابن سلامة، ج۱، ص ۲۸۵.

۲. «قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله:...إنَّ عَلِيّاً عَظِيمٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ إِنَّهُ لَمَّا هَزَّ الْبَابَ اهْتَـزَّ الْحِـصْنُ وَ اهْتَـزَّتِ الـسَّمَاوَاتُ الـسَّبْعُ وَ الْأَرَضُونَ السَّبْعُ وَ اهْتَزَّ عَرْشُ الرَّحْمَنِ غَضَباً لِعَلِى...». مشارق انوار اليقين، الحـافظ رجـب البرسـی، ص ۱۷۰؛ حلية الابرار، السيد هاشم البحرانی، ج۲، ص ۱۶۱؛ مدينة المعاجز، السيد هاشم البحرانی، ج۱، ص۴۲۶؛ بحـار الانوار، العلامة المجلسی، ج۲۱، ص۴۰.

پی نوشت ها:

۱ . **و همچنین:** «فالحکمة اول اغتماس فی نهر السعادة الحقیقیة والموت ولادة ثانیة للحیوة الباقیة الابدیة وهناک یصیر السالک بنفسه عالما عقلیا غیبیا ملکوتیا نوریا مضاهیا للعالم الحسی الشهادی الملکی الظلمانی» اثنا عشر رسالة، المحقق الداماد، ج۲، ص۱۶۲.

و همچنین: «وجب فی الأصول البرهانیة بالضرورة العقلیة، أن یکون النفوس الانسانیة التی هی آخر ترتیب فی التصاعد جواهر مجردة عاقلة، صایرة فی استکمال مرتبة العقل المستفاد علی أعلی النصاب الممکن، عالما عقلیا مطابقا لنظام الوجود کله من الصدر إلی الساقة مضاهیا و موازیا لعالم الأنوار المفارقة العقلیة التی هی أول ترتیب البدو فی التنازل، فلیتعرف». تعلیقه میرداماد بر اختیار معرفة الرجال، الشیخ الطوسی، ج۱، ص۲۲۸.

و همچنین: «و هو القلب المؤید الذی ذکره رسول الله ﷺ فیما رواه حذیفة قال ﷺ: القلوب أربعة قلب أجرد فیه سراج یزهر فذلک قلب المؤمن: و هو نور التوحید و ما أوفق و أطبق الشکل الصنوبری الذی أشیر بالسراج إلیه للقلب لان قلب المؤمن العارف و الحکیم عالم عقلی مضاه للعالم العینی و عالم الوجود العینی کمخروط نور» تعلیقه حاجی بر این عبارت از الحکمة المتعالیة، ج۹ ، ص۳۲۱ .

و همچنین: «و إذا غدا یجهد ان یکون حکیما إلهیا یعنی عالما عقلیا مضاهیا للعالم العینی و إذا بلغ إلی هذا المقام الذی هو عزیز المنال یبتغی ان یکون متألها عارفا ربانیا مقتدرا متصرفا ذا الریاستین فائزا بالحسنیین متخلقا بأخلاق الله جل جلاله علما و عملا ». تعلیقه حاجی بر الحکمة المتعالیة، ج۸، ص۴۲.

۲ . **همچنین منابعی که ﴿من عنده علم الکتاب﴾ را امیرالمؤمنین ؑ معرفی کردند:**

«قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ؑ فِی هَذِهِ الْآیَةِ ﴿قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ﴾ قَالَ: هُوَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ؑ». تفسیر ابی حمزه الثمالی، ص۲۲۰؛ بصائر الدرجات، محمد بن حسن الصفار، ص۲۳۳؛ روضة الواعظین، الفتال النیشابوری، ص۱۰۵؛ شرح الاخبار، القاضی نعمان المغربی، ج۲، ص۳۱۱؛ العمدة، ابن بطریق، ص۲۹۰؛ خصائص الوحی المبین، ابن بطریق، ص۲۱۳؛ الطرائف، السید بن طاووس، ص۹۹؛ نهج الایمان، ابن جبر، ص۵۶۵؛ کشف الغمة، الاربلی، ج۱، ص۳۱۹؛ نهج الحق و کشف الصدق، العلامة الحلی، ص۱۸۸؛ الصراط المستقیم، علی بن یونس العاملی، ج۲، ص۷۵؛ تفسیر منهج الصادقین، ملا فتح الله الکاشانی، ص۱۲۰؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۳۵، ص۴۳۰.

منابع اهل تسنن: الکشف و البیان (تفسیر الثعلبی)، الثعلبی، ج۵، ص۳۰۳؛ شواهد التنزیل، الحاکم الحسکانی، ج۱، ص۴۰۰؛ ینابیع المودة، القندوزی الحنفی، ج۱، ص۳۰۷ .

۳ . و کان بین بیت المقدس والموضع الذی فیه عرشها بالیمن مسیرة خمسمائة فرسخ ذاهبا وخمسمائة راجعا» مقدمه قطب الدین راوندی بر الخرائج والجرائح ، ج ۱ ، ص ۱۸.

همچنین: «قیل کانت المسافة مقدار شهرین». تفسیر البغوی ، البغوی، ج ۳ ، ص ۴۲۰.

همچنین: «فنظر نحو الیمن و دعا آصف فغار العرش فی مکانه بمأرب ثم نبع عند مجلس سلیمان﷣ بالشام». الکشاف، الزمخشری ، ج ۳، ص ۱۴۹.

همچنین: «أحضر عرش بلقیس من أقصی الیمن إلی أقصی الشام فی مقدار لمح البصر». تفسیر الرازی ج ۲۰ ، ص۱۴۹.

۴ . «الطرف تحریک الأجفان للنظر» تفسیر شبّر، ص ۳۶۵

و همچنین: «وقوله: ﴿أنا آتیک به قبل أن یرتد إلیک طرفک﴾. الطرف – علی ما قیل – اللحظ والنظر وارتداد الطرف وصول المنظور إلیه إلی النفس وعلم الانسان به، فالمراد أنا آتیک به فی أقل من الفاصلة الزمانیة بین النظر إلی الشئ والعلم به. وقیل: الطرف تحریک الأجفان وفتحها للنظر، وارتداده هو انضمامها ولکونه أمرا طبیعیا غیر منوط بالقصد أوثر الارتداد علی الرد فقیل: قبل أن یرتد إلیک طرفک ولم یقل : قبل أن یرد الخ» تفسیر المیزان، السید الطباطبائی، ج ۱۵ ، ص ۳۶۳.

و همچنین: وفی قوله تعالی: ﴿قبل أن یرتد إلیک طرفک﴾ أربعة أقوال: أحدها: قبل أن یأتیک أقصی ما تنظر إلیه، قاله سعید بن جبیر. والثانی: قبل أن ینتهی طرفک إذا مددته إلی مداه ، قاله وهب . والثالث : قبل أن یرتد طرفک حسیرا إذا أمدت النظر ، قاله مجاهد . والرابع: بمقدار ما تفتح عینک ثم تطرف، قاله الزجاج» زاد المسیر، ابن الجوزی ، ج ۶ ، ص ۷۱.

۵ . **همچنین:** «حدثنا محمد بن عیسی ... عن جابر عن أبی جعفر﷣ قال قلت له جعلت فداک قول العالم ﴿انا اتیک به قبل ان یرتد إلیک طرفک﴾ قال فقال یا جابر ان الله جعل اسمه الأعظم علی ثلاثة وسبعین حرفا فکان عند العالم منها حرف واحد فانخسفت الأرض ما بینه وبین السریر حتی التقت القطعتان وحول من هذه علی هذه وعندنا من اسم الله الأعظم اثنان وسبعون حرفا وحرف فی علم الغیب المکنون عنده». بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار، ص ۲۲۹.

همچنین: «عن سدیر قال کنت انا وأبو بصیر ویحیی البزاز وداود بن کثیر الرقی فی مجلس أبی عبد الله﷣... قال فقال لی یا سدیر ما أکثر من هذا لمن ینسبه الله إلی العلم الذی أخبرک به یا سدیر فهل وجدت فیما قرأت من کتاب الله عز وجل قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب قال قلت قد قرأته قلت جعلت فداک قال فمن عنده علم من الکتاب افهم أم عنده علم الکتاب قال بل من عنده علم الکتاب کله قال فأومی بیده إلی صدره قال وعلم الکتاب والله کله عندنا علم الکتاب والله کله عندنا». بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار، ص ۲۵۰ – ۲۵۱؛ الکافی، الشیخ الکلینی، ج ۱، ص ۲۵۷.

همچنین: «فقال [امیرالمؤمنین﷣] : أما تعلمون أن آصف بن برخیا، وصی سلیمان بن داود﷨ قد صنع ما هو قریب من هذا الأمر فقص الله جل أسمه قصته ... فأیما أکرم علی الله نبیکم أم سلیمان﷣؟ فقالوا: بل نبینا علیه السلام أکرم یا أمیرالمؤمنین قال: فوصی نبیکم أکرم من وصی سلیمان وإنما کان عند وصی سلیمان﷨ من اسم الله الأعظم حرف واحد، فسأل الله جل اسمه فخسف له الأرض ما بینه وبین سریر بلقیس فتناوله فی أقل من طرف العین، وعندنا من اسم الله الأعظم اثنان وسبعون حرفا، وحرف عند الله تعالی استأثر به دون خلقه». خصائص الأئمة، الشریف الرضی ، ص ۴۶.

۶ . **و همچنین:** «بهذا الاسناد [علی بن إبراهیم عن أبیه عن القاسم بن محمد عن المنقری] عن سفیان بن

عیینة، عن السندی، عن أبی جعفر ؑ قال: ما أخلص العبد الایمان بالله عز وجل أربعین یوما أو قال: ما أجمل عبد ذکر الله عز وجل أربعین یوما إلا زهده الله عز وجل فی الدنیا وبصره داءها ودواءها فأثبت الحکمة فی قلبه وأنطق بها لسانه». الکافی، الشیخ الکلینی، ج۲، ص۱۶ ؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۶۷، ص۲۴۰؛ مستدرک الوسائل، المیرزا النوری، ج ۵ ، ص ۲۹۵؛ جامع السعادات، محمد مهدی النراقی، ج۲، ص ۳۱۳.

مجلس ششم

برتر از اولین و آخرین

۷۹/۷/۱۹ هـ ش، مصادف با ۱۴۲۱/۷/۱۲ هـ ق.

به مناسبت میلاد امیرمؤمنان علیه‌السلام

برتر از اولین و آخرین

حضرت امیر ؈ بالاتر از این است که مثل ما دربارهٔ او حرف بزنیم.

امام حسن ؈ وقتی که به کرسی نشست دو جمله فرمود این دو جمله برای اولین و آخرین بس است. بنابر اتفاق شیعه و سنی امام حسن ؈، کسی است که خدا عصمت او را از خطا و از هوی ضمانت کرده است. حدیث روایتش عام، امّا درایتش خاص است. مرتبهٔ درایت خیلی فرق می‌کند، تا چه عقلی، چه فکری چه مبادیی، همه را جمع کند، بعد ببیند چه فرمود و چطور تعریف کرد.

فرمود: امشب کسی از دنیا رفت که اولین به علمی بر او سبقت نگرفتند و آخرین به علمی او را درک نمی کنند.[1] ۱• این کلمه فوق تعقل است.

---

۱. «خطبنا الحسن بن علی[؈] فقال لقد فارقکم رجل بالأمس لم یسبقه الأولون بعلم ولا یدرکه الآخرون [بعمل] کان رسول الله صلی الله علیه [و آله] وسلم یبعثه بالرایة جبریل عن یمینه ومیکائیل عن شماله لا ینصرف حتی یفتح له» تفسیر الفرات، فرات بن ابراهیم الکوفی، ص۱۹۸؛ کشف الغمة، الاربلی، ج۱، ص۱۷۸؛ العمدة، ابن بطریق، ص۱۳۹؛ کشف الیقین، العلامة الحلی، ص۸۳؛ المحجة البیضاء، الفیض الکاشانی، ج۴، ص۱۹۳.

منابع اهل تسنن: المصنف، ابن ابی شیبة، ج۷، ص۴۹۹ و۵۰۲؛ مسند احمدبن حنبل، ج۱، ص۱۹۹؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۴۲، ص ۵۸۰؛ البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج۷، ص۳۶۸؛ کنزالعمال، المتقی الهندی، ج۱۳، ص۱۹۲.

و همچنین: «عن ابی بصیر قال سمعت ابا جعفر ؈ ان الحسن بن علی ؈ قال یوم دفن علی بن ابیطالب الا انه قد فارقکم الیوم رجل ما سبقه الاولون [بعلم] و لا یدرکه الاخرون [فی حلم و لا علم] و اللّه لقد کان رسول اللّه ﷺ یعطیه الرایة ثم یقاتل جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره و اللّه ما ترک دینارا و لا درهما الا حلی مصاغ لصبی غیر سبعمائة درهم فضلت من عطائه یشتری بها خادما لاهله و لقد قتل فی اللیلة التی رفع فیها عیسی بن مریم و نزلت فیها التوراة علی موسی». اصول ستة عشر، عدة من المحدثین، ص۲۸؛ الکافی، الکلینی، ج۱، ص۴۵۷؛ شرح

←

«اولین» یعنی چه؟ یکی از مصادیق «اولین» حضرت آدم علیه السلام است که خدای تعالی دربارهٔ علم او چنین فرمود: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ * وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾.[۱]

قرآن جلوهٔ علم خدا

﴿الْأَسْمَاء﴾ جمع مُحَلّی به «ال» است. کلام، کلام خداست. و خدای تعالی در این کلام برای خلقش، تجلّی فرموده است؛ یعنی این جمله‌ها جلوهٔ علم خداست.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ﴾ و لکن به این اکتفاء نکرده و به دنبال جمع محلّی به «ال» کلمهٔ «کلّ» را آورده و فرموده: ﴿الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾.﴿ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا﴾.[۲] مهم این

الاخبار، القاضی نعمان المغربی، ج۱، ص۴۵۳؛ خصائص الائمة، الشریف الرضی، ص۸۰؛ الامالی، الشیخ الطوسی، ص۲۷۰؛ غایة المرام، السید هاشم البحرانی، ص۲۲۰و ۵۳؛ روضة المتقین، المجلسی الاول، ج۵، ص۴۲۳؛ تفسیر الصافی، الفیض الکاشانی، ج۴، ص۴۰۴؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ۴۳، ص۳۶۱؛ تفسیر کنز الدقائق، الشیخ محمد القمی المشهدی، ص۵۸۲.

وهمین خطبه از امام حسن علیه السلام در منابع اهل تسنن با اختلاف کم آمده است:

المصنف، ابن ابی شیبه الکوفی، ج۷، ص۵۰۲؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج۳، ص۳۸؛ السنن الکبری، النسائی، ج۵، ص۱۱۲؛ خصائص امیرالمؤمنین، النسائی، ص۶۱؛ الذریة الطاهرة، الدولابی، ص۱۱۴؛الثقات، ابن حبان، ج۲، ص۳۰۴؛ المعجم الاوسط، طبرانی، ج۲، ص۳۳۶؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۷۹ (عبارته: ما سبقه الاولون بعلم...)؛ مناقب علی بن ابی طالب، ابن المغازلی الشافعی، ص۳۱؛ الریاض النضرة، المحب الطبری، ج۳، ص۱۵۵ (عبارته: ما سبقه الاولون بعلم...)؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۴۲، ص۵۷۸؛ مجمع الزوائد، الهیثمی، ج۹، ص۱۴۶؛ کنز العمال، المتقی الهندی، ۱۳، ص۱۹۲.

۱. «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت، [فرشتگان] گفتند: آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد، و خونها بریزد؟ و حال آنکه ما با ستایش تو، [تو را] تنزیه می‌کنیم؛ و به تقدیست می‌پردازیم. فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت». البقره:۳۰– ۳۱.

۲. «سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست می‌گویید، از اسامی اینها به من خبر دهید. گفتند: تو از هر عیب و نقصی منزّهی، ما را دانشی جز آنچه خودت به ما آموخته ای نیست». البقره:۳۱–۳۲.

است که تمام ملائکه بلا استثناء، از جمله جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حملهٔ عرش و کرّوبیین، همه از جهت علمی در برابر امیرالمؤمنین علیه‌السلام ناقصند و آن علم بر علم همه فزونی دارد.

علم آدم علیه‌السلام مندک در علم امیرمؤمنان علیه‌السلام

حضرت آدم علیه‌السلام همان شخصیتی است که خداوند به او همهٔ اسماء را تعلیم کرد و تمام سمات موجودات را در نفس او جمع کرد و علم تمام ملائکهٔ مقربین در مقابل علم او مندکّ شد، همهٔ علم او در برابر علم امیرمؤمنان علی علیه‌السلام مندکّ است.[1]•[2]

یکی از آن اولین ابراهیم علیه‌السلام است، ابراهیمی که مقام و موقعیتش آنچنان است که به آنجایی رسید که ﴿وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾؛[2] موسی بن عمران علیه‌السلام که صاحب آیات

---

۱. عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: «يَا طَارِقُ الْإِمَامُ كَلِمَةُ اللَّهِ... عِلْمُ الْأَنْبِيَاءِ فِي عِلْمِهِمْ وَ سِرُّ الْأَوْصِيَاءِ فِي سِرِّهِمْ وَ عِزُّ الْأَوْلِيَاءِ فِي عِزِّهِمْ كَالْقَطْرَةِ فِي الْبَحْرِ وَ الذَّرَّةِ فِي الْقَفْرِ...» ؛ امیر مؤمنان علیه‌السلام به طارق فرمودند: امام کلمه خداست ...علم انبیاء در مقابل علم آنها و سرّ اوصیاء در مقابل سرّ ایشان و عزّت اولیاء در مقام عزّت آنها مانند قطره در مقابل دریا و ذره‌ای در مقابل بیابان است. مشارق انوار الیقین، الحافظ رجب البرسی، ص۱۷۸؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۲۵، ص۱۷۳؛ المصباح البلاغة، المیر جهانی، ج۱، ص۲۰۰.
و همچنین: «كُنَّا مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام جَمَاعَةً مِنَ الشِّيعَةِ فِي الْحِجْرِ فَقَالَ عَلَيْنَا عَيْنٌ فَالْتَفَتْنَا يَمْنَةً وَ يَسْرَةً فَلَمْ نَرَ أَحَداً فَقُلْنَا لَيْسَ عَلَيْنَا عَيْنٌ فَقَالَ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ وَ رَبِّ الْبَنِيَّةِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لَوْ كُنْتُ بَيْنَ مُوسَى وَ الْخَضِرِ لَأَخْبَرْتُهُمَا أَنِّي أَعْلَمُ مِنْهُمَا وَ لَأَنْبَأْتُهُمَا بِمَا لَيْسَ فِي أَيْدِيهِمَا لِأَنَّ مُوسَى وَ الْخَضِرَ أُعْطِيَا عِلْمَ مَا كَانَ وَ لَمْ يُعْطَيَا عِلْمَ مَا يَكُونُ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ وَ قَدْ وَرِثْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وِرَاثَةً.»؛ سیف تمّار گفت: با حضرت صادق علیه‌السلام در حجر بودیم فرمود: یک نفر مراقب ما است ما متوجه چپ و راست شدیم کسی را ندیدیم عرض کردم کسی مراقب ما نیست فرمود: قسم به پروردگار کعبه و پروردگار خانه سه مرتبه تکرار کرد اگر من بین موسی و خضر بودم به آن دو می‌گفتم که از شما دو تا عالم‌ترم و بآنها اطلاع می‌دادم به چیزی که در دست ندارند زیرا موسی و خضر علم گذشته را داشتند ولی بآنها علم آینده را نداده بودند [به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله علم گذشته و آینده را تا روز قیامت داده‌اند] و به ما به ارث از جانب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیده. بصائر الدرجات، محمد بن حسن الصفار، ص۱۴۹؛ اکافی، الکلینی، ج۱، ص۲۶۱؛ دلائل الامامه، الطبری الشیعی، ص۲۸۰؛ المحتضر، حسن بن سلیمان الحلی، ص۲۰۶؛ تأویل الآیات، شرف الدین الحسینی، ج۱، ص۱۰۳؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۱۷، ص۱۴۴ و ج۲۶، ص۱۱۱؛ تفسیر کنز الدقائق، میرزا محمد المشهدی، ج۲، ص۲۳.

۲. «خدا ابراهیم را دوست گرفت». النساء:۱۲۵.

تسع[۱] و حامل توراتی است که: ﴿**فِيهَا هُدًى وَنُورٌ**﴾،[۲] یکی از آن اولین است. عیسی بن مریم علیه السلام که محیی موتی به اذن الله است و ابراء اکمه و ابرص می‌کند به اذن الله،[۳] یکی از آن اولین است.

تمام این‌ها عقب افتاده‌اند و امیرمؤمنان علیه السلام از همهٔ ایشان جلو زد. این نسبت به اولین. اما آخرین چه جور او را درک نمی‌کنند، خود بحثی است مفصل.

مظلومیت امیرمؤمنان علیه السلام

روزگار چنین شد که آن شخصیتی که نه اولین بر او سبقت گرفتند، نه آخرین در علم، او را درک می‌کنند، باید بنشینند و کسی بر او حکم براند که گفت: «همهٔ مردم از من داناترند، حتی زنانی که در حجله نشسته‌اند».[۴] ما با این‌که حوصلهٔ تفحص و

---

۱. ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ﴾ سوره اسرا:۱۰۱.
«عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ ﴿وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسى تِسْعَ آياتٍ بَيِّناتٍ﴾ قَالَ: الطُّوفَانُ وَ الْجَرَادُ وَ الْقُمَّلُ وَ الضَّفَادِعُ وَ الدَّمُ وَ الْحَجَرُ وَ الْبَحْرُ وَ الْعَصَا وَ يَدُهُ»؛ امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه مبارکه که خداوند عز و جل می‌فرماید: ما به موسی نُه معجزه روشن و آشکار دادیم، فرمود: طوفان بود و ملخ و شپش و قورباغه و خون و سنگ و دریا و عصا و دستش. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود العیاشی، ج ۲، ص ۳۱۸؛ تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی، ج۲، ص۲۹؛ الخصال، الشیخ الصدوق، ص۴۲۴؛ البرهان فی تفسیر القرآن، السید هاشم البحرانی، ج ۳، ص ۵۹۷؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۱۳، ص۱۰۶.

۲. ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ﴾. المائدة، آیه۴۴

۳. ﴿رَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ آل عمران:۴۹.

۴. کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال. کشف المراد، العلامة الحلی، ص۴۰۳؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۴۸، ص۹۷؛ جامع الشتات، الخاجویی، ص۱۲؛ المحجة البیضاء، الفیض الکاشانی، ج۱، ص۲۳۷؛ تشیید المطاعن، ص۷ و ۸۱ و ۱۹۶ و ۳۲۲ و ۴۲۳؛ شرح احقاق الحق، المرعشی، ج۲، ص۳۲۸.
منابع اهل تسنن: المناظرات بین فقهاء السنة، مقاتل بن عطیه، ص۸۷؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج۱، ص۱۸۲(کل النساء افقه من عمر حتی ربات الحجال).
برای تحقیق بیشتر رجوع شود به مجلس اول، صفحه۳۶، تعلیقه۲ و صفحه ۳۷، تعلیقه۱.

تتبع نداریم، سی مدرک از تفاسیر طراز اول، از کتب حدیث طراز اول، از تواریخ طراز اول، در این‌باره دیدیم. چنین کسی شد حاکم، و چنین کسی شد محکوم. این مظلومیّت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است.

امیر المؤمنین علیه‌السلام فوق آن است که زید و عمرو و بکر و خالد و فعلل و تفعلل در او بحث کنند. یا ما فوق، مثل خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله او را باید معرفی کند، یا مثل امام حسن علیه‌السلام، دیگر شق سوم ندارد.

تمام خزائن مادی و معنوی عالم در دست امیرمؤمنان علیه‌السلام

کلمهٔ دوم که امام علیه‌السلام فرمود، این است: هر وقت به جنگ می‌رفت جبرئیل از یمین او بود و میکائیل از یسار او.[۱]

میکائیل ناموس رزق است؛ یعنی تمام مواهب مادی وجود و واسطهٔ فیض در آنچه از رزق و روزی به تمام کائنات در این قلمرو هستی می‌رسد، میکائیل است. جبرئیل هم حامل علم است و هم ناموس وحی.[۲] او کسی است که تمام مواهب علمی و معنوی که به اولین و آخرین رسیده و می‌رسد، از طریق وجود اوست. جبرئیلی که مخزن مواهب معنوی وجود است، در یمین اوست. میکائیل که مخزن تمام مواهب مادی عالم است، در یسار اوست.

معنای این جمله این است که تمام خزائن معنوی عالم در دست راست علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است و تمام خزائن مادی عالم در دست چپ علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است.

---

۱. منابع آن در ابتدای همین سخنرانی گذشت.

۲. «اللهم صل علی جبرئیل أمینک علی وحیک والقوی علی أمرک والمطاع فی سماواتک ومحال کراماتک المتحمل لکلماتک الناصر لأنبیائک المدمر لأعدائک، اللهم صل علی میکائیل ملک رحمتک والمخلوق لرأفتک والمستغفر المعین لأهل طاعتک، اللهم صل علی إسرافیل حامل عرشک و صاحب الصور المنتظر لأمرک الوجل المشفق من خیفتک» مصباح المتهجد، الشیخ الطوسی، ص ۸۰۸.

دفاع از حقّ امیرمؤمنان علیه‌السلام و ابطال شبهات

وظیفهٔ همهٔ شما این است: از امروز که این چند کلمه را شنیدید، فکر کنید و هر یک به نوبهٔ خود دامن همّت به کمر ببندید و در مقام دفاع از مظلومیت چنین مظلومی آنچه در توان و قدرت دارید به کار ببرید.

الآن در این مناطقی که مستضعفین شیعه زندگی می‌کنند، از طرف اصحاب شبهات، هجمهٔ عجیبی صورت گرفته است. کسانی که به پول‌های سرسام آور خارجی مرتزق هستند از قدرت‌های خارجی تأیید می‌شوند تا بنیان تشیّع را در این مملکت سست کنند.

از مناطق مرزی خبر بگیرید. آنجا که شیعه در اقلیت است، تا برسد به مرکز این مملکت، که در آنجا مجالسی به نفع خلافت اشخاصی تشکیل می‌شود که خودشان، به شهادت تمام ائمهٔ تفسیر و حدیث به دو کلمه اقرار و اعتراف کرده‌اند، یکی از آن‌ها به جهلش؛ که حتی زنان پرده‌نشین از من اعلم‌اند و دیگری به انحرافش: «إنّ لی شیطانا یعترینی»؛[1] ۴• همراه من شیطانی است که هر لحظه در دل من القاء می‌کند.

---

۱. «...ثُمَّ يَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ إنَ لِی شَيْطَاناً يَعْتَرِينِی فَإِذَا مَالَ بِی فَقَوِّمُونِی وَ إِذَا أَخْطَأْتُ فَأَرْشِدُونِی [فإذا رأيتمونی غضبت فاجتنبونی]».

اعتراف ابابکر به اینکه: «إنَ لِی شَيْطَاناً يَعْتَرِينِی» با عبارات مختلف در این منابع آمده است: الایضاح، فضل بن شاذان الازدی، ص ۱۳۰؛ عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، الشیخ الصدوق، ج ۲، ص ۲۵۶؛ المسترشد، الطبری الشیعی؛ ص ۲۴۰ و ۳۱۶؛ الشافی فی الامامة، الشریف المرتضی، ج ۴، ص ۱۲۳ الاحتجاج، الطبرسی، ج ۲، ص ۱۵۲ و ۲۳۵ و ۲۴۷؛ کشف المراد، العلامة الحلی، ص ۱۳؛ منهاج الکرامة، العلامة الحلی، ص ۱۷۹؛ نهج الحق، العلامة الحلی، ص ۲۶۴؛ الصراط المستقم، علی بن یونس العاملی، ج ۱، ص ۷۹ و ۱۴۳ و ج ۲، ص ۳۰۰؛ وصول الاخیار الی اصول الاخبار، والد الشیخ البهائی، ص ۶۸؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج ۱۰، ص ۳۴۸ و ج ۳۰، ص ۴۹۵.

منابع اهل تسنن: الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، ص ۲۱۲؛ الامامة و السیاسة، ابن قتیبة، ج ۱، ص ۲۲ و ۳۴؛ المعجم الاوسط، الطبرانی، ج ۸، ص ۲۶۷؛ مدارک التنزیل، النسفی، ج ۲، ص ۵۲؛ المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ابن جوزی، ج ۴، ص ۶۹؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج ۳۰، ص ۳۰۳؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۰؛ تخریج الاحادیث و الاثار، الزیلعی، ج ۱، ص ۴۸۱؛ مجمع الزوائد، الهیثمی، ج ۵، ص ۱۸۳؛ تفسیر ابی السعود، ج ۳، ص ۳۰۸؛ المحاضرات و المحاورات، السیوطی، ص ۴۳۶؛ تاریخ الخلفاء، السیوطی، ص ۷۹؛ سبل الهدی و الرشاد، الصالحی الشامی، ج ۱۱، ص ۲۵۹؛ کنز العمال، المتقی الهندی، ج ۵، ص ۶۳۱؛ الصواعق المحرقة، ابن حجر، ص ۱۲.

وظیفهٔ هر کسی دفاع از این حق و ابطال این باطل است. همه باید مطّلع شـوید و برای دفع این شبهات مهیا شوید.

بالاترین افتخار این است که اسمتان را در دفتر کسانی ثبت کنید که بنیـان امامـت او را در قلوب ایتام آل محمد علیهم‌السلام تقویت کردند.

پی نوشت‌ها:

۱. **همچنین:** «لما دفن أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب ؑ صعد الحسن بن علی ؑ المنبر، فحمد الله وأثنی علیه، وصلی علی النبی وآله .قال: أما بعد، أیها الناس، فإنه قد أصیب فیکم اللیلة رجل لم یسبقه الأولون، ولا یدرکه الآخرون، ما ترک صفراء ولا بیضاء إلا سبعمائة درهم بقیت من عطائه أراد أن یبتاع بها خادما لأهله، قدکان رسول الله ﷺ یبعثه البعث فتکتنفه الملائکة، جبرائیل عن یمینه، ومیکائیل عن یساره، وملک الموت أمامه، فما ینثنی حتی یفتح الله علی یدیه، ولقد صعد بروحه فی اللیلة التی صعد فیها بروح یحیی بن زکریا». شرح الاخبار، القاضی نعمان المغربی، ج۲، ص۴۳۶؛ اعلام الوری، الطبرسی، ج۱، ص۴۰۶؛ کشف الغمة، الاربلی، ج۲، ص۱۵۵؛ غایة المرام، السید هاشم البحرانی، ص۱۸۸.

منابع اهل تسنن: الطبقات الکبری، ابن سعد، ج۳، ص۳۸؛ الذریة الطاهرة النبویة، الدولابی، ص۱۰۹؛ المعجم الکبیر، الطبرانی، ج۳، ص۷۹؛ ذکر اخبار اصفهان، الحافظ الاصبهانی، ج۱، ص۴۵؛ طبقات الحنابلة، ابی یعلی، ج۲، ص۲۲۸؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۴۲، ص۵۷۹؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج۷، ص۲۱۹؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبدالله الطبری، ص۱۳۸؛ الجوهرة، البری، ص۱۲۲؛ سبل الهدی و الرشاد، الصالحی الشامی، ج۱۱، ص۶۷؛ ینابیع المودة، القندوزی الحنفی، ج۲، ص۲۱۲.

و همچنین: « خَطَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ ؑ النَّاسَ حِینَ قُتِلَ عَلِیٌّ ؑ فَقَالَ قُبِضَ فِی هَذِهِ اللَّیْلَة رَجُلٌ لَمْ یَسْبِقْهُ الْأَوَّلُونَ بعِلْمٍ وَ لَا یُدْرِکُهُ الْآخَرُونَ ... ثُمَّ قَالَ یَا أَیُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِی فَقَدْ عَرَفَنِی وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْنِی فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ وَ أَنَا ابْنُ الْبَشِیرِ النَّذِیرِ الدَّاعِی إِلَی اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ السِّرَاجِ الْمُنِیر أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَیْتِ الَّذِی کَانَ یَنْزِلُ فِیهِ جَبْرَئِیلُ وَ یَصْعَدُ وَ أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَیْتِ الَّذِینَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِیرا». مسائل علی بن جعفر، علی بن الامام جعفر الصادق، ص۳۲۸؛ عمدة، ابن بطریق، ص۳۰۷؛ تأویل الآیات، السید شرف الدین الحسینی، ص۴۵۸؛ البرهان فی تفسیر القرآن، السید هاشم البحرانی، ج۴، ص۴۴۹؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۲۵، ص۲۱۴؛ تفسیر کنز الدقائق، الشیخ محمد القمی المشهدی، ص۳۸۴.

به این منابع نیز رجوع شود: مقاتل الطالبیین، ابی الفرج الاصفهانی، ص۳۳؛ الارشاد، الشیخ المفید، ج۲، ص۸؛ الخرائج و الجرائح، قطب الدین الراوندی، ج۲، ص۸۸۸ ؛ بشارة المصطفی، محمد بن ابی القاسم الطبری، ص۳۶۲؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۴۳، ص۳۶۲.

منابع اهل تسنن: تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۴۲، ص۵۸۱؛ الفصول المهمة فی معرفة الائمة، ابن الصباغ، ص۷۱۶.

۲. **و همچنین:** رِوَایَةُ أَسْعَدَ الْإِرْبِلِیِّ عَنْ عَمَّارِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ إِسْحَاقَ الْأَزْرَق عِنْدَ عَبْدِ الْمَلِکِ بْنِ سُلَیْمَانَ قَالَ وُجِدَ فِی ذَخِیرَة حَوَارِیِّ عِیسَی ؑ رَقٌّ فِیهِ مَکْتُوبٌ بِالْقَلَم السُّرْیَانِی مَنْقُولٌ مِنَ التَّوْرَاة وَ ذَلِکَ لَمَّا تَشَاجَرَ مُوسَی وَ الْخَضِرُ فِی قِصَّة السَّفِینَة وَ الْغُلَامِ وَ الْجِدَارِ وَ رَجَعَ مُوسَی إِلَی قَوْمِهِ فَسَأَلَهُ أَخُوهُ هَارُونُ عَمَّا اسْتَعْمَلَهُ مِنْ الْخَضِرِ وَ شَاهَدَهُ مِنْ عَجَائِبِ الْبَحْرِ فَقَالَ مُوسَی ؑ بَیْنَا أَنَا وَ الْخَضِرُ عَلَی شَاطِئِ الْبَحْرِ إِذْ سَقَطَ بَیْنَ أَیْدِینَا طَائِرٌ فَأَخَذَ فِی مِنْقَارِهِ قَطْرَةً مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ وَ رَمَی بِهَا نَحْوَ الْمَشْرِقِ وَ أَخَذَ مِنْهُ ثَانِیَةً وَ رَمَی بِهَا نَحْوَ الْمَغْرِب ثُمَّ أَخَذَ ثَالِثَةً وَ

رَمَی بهَا نَحْوَ السَّمَاءِ ثُمَّ أَخَذَ رَابعَةً وَ رَمَی بهَا نَحْوَ الْأَرْض ثُمَّ أَخَذَ خَامِسَةً وَ أَلْقَاهَا فِی الْبَحْرِ فَبُهِتُّ أَنَا وَ الْخَضِرُ مِنْ ذَلِکَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْهُ فَقَالَ لَا أَعْلَمُ فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِکَ وَ إِذَا بصَيَّادٍ يَصِيدُ فِی الْبَحْرِ فَنَظَرَ إِلَيْنَا وَ قَالَ مَا لِی أَرَاكُمَا فِی فِكْرَةٍ مِنْ أَمْرِ هَذَا الطَّائِرِ فَقُلْنَا لَهُ هُوَ ذَاکَ فَقَالَ أَنَا رَجُلٌ صَيَّادٌ وَ قَدْ عَلِمْتُ إِشَارَتَهُ وَ أَنْتُمَا نَبِيَّانِ لَا تَعْلَمَانِ فَقُلْنَا مَا نَعْلَمُ إِلَّا مَا عَلَّمَنَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ هَذَا طَائِرٌ فِی الْبَحْرِ يُسَمَّى مُسْلِماً لِأَنَّهُ إِذَا صَاحَ يَقُولُ فِی صِيَاحِهِ مُسْلِمٌ مُسْلِمٌ فَإِشَارَتُهُ برَمْیِ الْمَاءِ مِنْ مِنْقَارِهِ نَحْوَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ الْبَحْرِ يَقُولُ إِنَّهُ يَأْتِی فِی آخِرِ الزَّمَانِ نَبِیٌّ يَكُونُ عِلْمُ أَهْلِ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ أَهْلِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ عِنْدَ عِلْمِهِ مِثْلَ هَذِهِ الْقَطْرَةِ الْمُلْقَاةِ فِی الْبَحْرِ وَ يَرِثُ عِلْمَهُ ابْنُ عَمِّهِ وَ وَصِيُّهُ[علی بن ابیطالب ؑ] فَعِنْدَ ذَلِکَ سَكَنَ مَا كُنَّا فِيهِ مِنَ الْمُشَاجَرَةِ وَ اسْتَقَلَّ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا عِلْمَهُ بَعْدَ أَنْ كُنَّا مُعْجَبَيْنِ بأَنْفُسِنَا ثُمَّ غَابَ عَنَّا فَعَلِمْنَا أَنَّهُ مَلَکٌ بَعَثَهُ اللَّهُ إِلَيْنَا لِيُعَرِّفَنَا نَقْصَنَا حَيْثُ ادَّعَيْنَا الْكَمَالَ.»؛ عبد الملک بن سلیمان گفت: در یادگاری‌های یکی از حواریین عیسی نوشته‌ای پیدا شد که به قلم سریانی از تورات نقل کرده بود و جریان این بود که چون بین موسی و خضر در مورد کشتی و پسر بچه و دیوار گفتگو شد و موسی پیش قوم خود برگشت برادرش هارون از او سؤال کرد که خضر چه کار کرد در کشتی و عجایب دریا را پرسید.گفت: در آن بین که من و خضر کنار دریا بودیم جلو ما پرنده‌ای فرود آمد که با منقار خود قطره‌ای از آب دریا را گرفته بود و به جانب مشرق انداخت بعد قطره‌ای دیگر و بجانب مغرب ریخت و قطره سوم را بجانب آسمان برای مرتبه چهارم قطره‌ای گرفت و به جانب زمین ریخت و قطره پنجم را گرفت و به دریا ریخت هم من و هم خضر هر دو حیران شدیم.موسی گفت من از خضر پرسیدم نتوانست جواب بگوید در این موقع چشم ما به صیادی افتاد که مشغول صید بود نگاهی به ما کرد و گفت چه شده در فکر فرو رفته‌اید و تعجب میکنید گفتیم شگفت ما از آن پرنده است گفت من یک مرد صیادم میدانم این پرنده چه اشاره‌ای دارد شما با اینکه پیامبرید نمیدانید.گفتیم ما جز آنچه خداوند تعلیم کند نمیدانیم گفت این یک پرنده دریایی است به نام مسلم زیرا وقتی صدا میکند میگوید مسلم با این کار اشاره میکند که در آخر الزمان پیامبری خواهد آمد که علم تمام اهل شرق و غرب و اهل آسمان و زمین در مقابل علم او مانند این قطره است نسبت به دریا علم او به پسر عمو و وصیش به ارث میرسد. مشاجره ما دو نفر با شنیدن این جریان تسکین یافت و هر کدام معلومات خود را کم شمردیم با اینکه به خود می‌بالیدیم در این موقع صیاد از نظر ما غائب شد فهمیدیم او فرشته‌ای بود که خداوند او را فرستاده ما را متوجه نقص و کمبودمان نماید زیرا ما ادعای کمال میکردیم. المحتضر، حسن بن سلیمان الحلی، ص۱۸۰؛ تأویل الآیات، شرف الدین الحسینی، ج۱، ص۱۰۴؛ مدینه المعاجز، السید هاشم البحرانی، ج۲، ص۱۳۴؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۲۶، ص۱۹۹؛ تفسیر کنزالدقائق، میرزا محمد المشهدی، ج۲،ص۲۳.

۳. **و همچنین**: «اللهم وحملة عرشک الذین لا یفترون من تسبیحک ... وإسرافیل صاحب الصور، الشاخص الذی ینتظر منک الإذن، وحلول الأمر، فینبه بالنفخة صرعی رهائن القبور، ومیکائیل ذو الجاه عندک، والمکان الرفیع من طاعتک، وجبریل الأمین علی وحیک، المطاع فی أهل سمواتک، المکین لدیک، المقرب عندک، والروح الذی هو علی ملائکة الحجب، والروح الذی هو من أمرک فصل علیهم و علی الملائکة الذین من دونهم». الصحیفة السجادیة، دعای سوم فی الصلاة علی حملة العرش وکل ملک مقرب.

و همچنین: «إنّ الصفات الإلهیة الحی وهو إمام الأئمة والعلیم ، والمرید والقادر والمتکلم والجواد والمقسط، ولهذه الأسماء مظاهر فمظهر رکن الحیاة إسرافیل، ومظهر رکن العلم جبرئیل، ومظهر رکن الإرادة میکائیل،

ومظهر رکن القدرة عزرائیل». مشارق أنوار الیقین، الحافظ رجب البرسی، ص۴۵.

و همچنین: «وقوله: ﴿فالمدبرات أمرا﴾ قیل: المراد بها مطلق الملائکة المدبرین للأمور، کذا فسر الأکثرون حتی ادعی بعضهم اتفاق المفسرین علیه، وقیل المراد بها الملائکة الأربعة المدبرون لأمور الدنیا: جبرائیل ومیکائیل وعزرائیل وإسرافیل، فجبرائیل یدبر أمر الریاح والجنود والوحی، ومیکائیل یدبر أمر القطر والنبات، وعزرائیل موکل بقبض الأرواح، وإسرافیل یتنزل بالامر علیهم وهو صاحب الصور». تفسیر المیزان، السید الطباطبائی، ج۲۰، ص۱۸۰.

و در منبع اهل تسنن: «قالوا : واختصاص جبریل ومیکال بالذکر یدل علی کونهما أشرف من جمیع الملائکة . وقالوا : جبریل أفضل من میکال، لأنه قدم فی الذکر، ولأنه ینزل بالوحی والعلم، وهو مادة الأرواح. ومیکال ینزل بالخصب والأمطار، وهی مادة الأبدان، وغذاء الأرواح أشرف من غذاء الأشباح». تفسیر البحر المحیط، أبو حیان الأندلسی، ج۱، ص ۴۹۰.

۴.«فی عهد عمر إلی معاویة فی قوله: إن لی شیطانا یعترینی قال عمر ما عنی بالشیطان غیری»؛عمر در نامه‌اش به معاویه (در مورد اعتراف ابابکر که درباره‌ی خودش گفته بود برای من شیطانی است که بر من عارض می‌شود) نوشت که مقصود ابابکر از شیطان، فقط من بودم. الصراط المستقیم، علی بن یونس عاملی، ج۲، ص۳۰۰.

مجلس هفتم

امیرمؤمنان علیه‌السلام حیات دل‌ها

(حکایت لیلهٔ مبیت و یوم خندق)

۷۹/۱۲/۲۳ هـ ش، مصادف با ۱۴۲۱/۱۲/۱۷ هـ ق.

به مناسبت میلاد امیرمؤمنان علیه‌السلام

امیرمؤمنان ﷺ حیات دل‌ها

اِنذار، وصف پیامبر خاتم ﷺ و قرآن

پیشامد عاشوراست و وظیفهٔ فرد فرد از شما به حکم قرآن انـذار اسـت. بـالاتر از کلام خدا کلامی نیست. فرمود: ﴿فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُون﴾.[1] مهم این است که بعد از تفقه چه باید کرد؟

عاشورا بهاری است که دل‌های مردم در اثر خون جوشان ثارالله زنده می‌شود. در چنین فصلی، بذر انذار در قلوب اثر خاصی دارد.

مهم این است که متوجه باشید وظیفه چه قدر بـزرگ اسـت! کـسانی کـه توفیـق نصیبشان شود و سفر الی الله برای ارشاد مردم برایشان حاصل شود، باید اولاً متوجـه باشند که کارشان چه کاری است. کار آنان انذار است، ﴿لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ﴾.

در عالم چیزی بالاتر از قرآن نیست. کسی هم بالاتر از پیغمبر خـاتم ﷺ نیـست. خدا انذار را وصف پیغمبر ﷺ و قرآن قرار داده است:[2] ﴿تَبارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلى عَبْدِهِ

---

۱. « پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا [دسته‌ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند؟». التوبه: ۱۲۲.

۲. در مرجع ضمیر ﴿لیکون﴾ در این آیه دو قول معتبر وجود دارد که عبارتند از:

قول اول: کلمه ﴿عبده﴾. التوحید، الشیخ الصدوق، ص۲۱۷؛ تفسیر مجمع البیان، الطبرسی، ج ۷، ص ۲۸۰.

قول دوم: هر دو کلمه ﴿عبده﴾ و ﴿الفرقان﴾ محتمل است. تفـسیر جوامـع الجـامع، الطبرسـی، ج۲، ص ۶۴۰؛ التفسیر الصافی، الفیض الکاشانی،ج۴، ص ۴؛ تفسیر شبر، السید عبد الله شبر، ص۳۴۷.

لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾.[1]

قرآن مُنذر است و شما در عاشورا کار قرآن را انجام می‌دهید. خود فکـر در ایـن کلمه کافی است. کسانی که این توفیق را پیدا کنند، کار خاتم ﷺ را انجام مـی‌دهنـد. **﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾**. **﴿لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ﴾**، این است.

شرط انذار: استمداد از ذات خدای تعالی به وسیلهٔ ولی عصر عجل الله تعالی فرجه

شرائط برای چنین مقامی بسیار است:

اولاً؛ آنچه قبل از سفر لازم است، استمداد از ذات قدوس پروردگار است. شبی با خدا خلوت کنید و از او استمداد کنید. منتهی بدون وسیله میسّر نیست. **﴿وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾**،[2] وسیله، ولی عصر، امام زمان عجل الله تعالی فرجه است.[3] ۱• آن حضرت حرف ربط بـین خالق و مخلوق و حبل ممدود بین ربّ و مربـوب اسـت.[4] ۲• بـه وسـیلهٔ او از خـدا

---

۱. «بزرگ [و خجسته] است کسی که بر بنده خود، فرقان [کتاب جداسازنده حق از باطل] را نـازل فرمـود، تـا برای جهانیان هشداردهنده‌ای باشد ». الفرقان:۱.

۲. «و به او [توسل و] تقرب جویید». المائده: ۳۵.

۳. «قَالَ علی بن موسی علیه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ علیه السلام مَـنْ أَطَـاعَهُمْ فَقَـدْ أَطَـاعَ اللَّـهَ وَ مَـنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ هُمُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَ هُمُ الْوَسِـيلَةُ إِلَـى اللَّـهِ عَـزَّ وَ جَـلَّ.»؛ رسـول خـدا ﷺ فرمودند: امامان و پیشوایان علیهم السلام (پس از من) همگی از فرزندان حسین علیه السلام مـی‌باشـند، و هـر کـس ایـشان را فرمان برد خدای را اطاعت کرده، و هر کس نافرمانی آنان کند خدای عزّ و جلّ را معـصیت کـرده اسـت، و ایشانند محکم ترین دستگیره (نجات)، و ایشان وسیله به سوی خداوند عزّ و جلّ مـی باشـند. عیـون اخبـار الرضا علیه السلام، الشیخ الصدوق، ج۲، ص۶۳؛ المحتضر، حـسن بـن الـسلیمان الحلـی، ص۱۶۵؛ البرهـان، الـسید هاشم البحرانی، ج۱، ص۵۲۳؛

منبع اهل تسنن: ینابیع المودة، القندوزی الحنفی، ج۲، ص۳۱۸.

و همچنین: «عَنْ عِكْرِمَةَ فِي قَوْلِهِ: ﴿أُولئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾ قَالَ: هُـمُ النَّبِـيُّ وَ عَلِـيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهم السلام.» شرح احقاق الحق، المرعشی، ج۱۴، ص۵۷۸.

منبع اهل تسنن: شواهد التنزیل، الحاکم الحسکانی، ج۱، ص۴۴۶.

۴. «مَا رَوَاهُ عَنِ الْمُسَمَّى عِنْدَهُمْ جَارَ اللَّهِ فَخْرُ خُوارِزْمَ أَبُو الْقَاسِمِ مَحْمُودُ بْنُ عُمَرَ الزَّمَخْشَرِيُّ بِإِسْنَادِهِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ شَاذَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ حَمْزَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ صَالِحٍ... قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ فَاطِمَةُ بَهْجَةُ قَلْبِي وَ ابْنَاهَا ثَمَرَةُ فُؤَادِي وَ بَعْلُهَا نُورُ بَصَرِي وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ

←

استمداد کنید که شما را در این سفر موفق کند یک نفـر از خـدا برگـشته را بـه خـدا برگردانید. یک تارک الصلاة را به نماز وابدارید. یک گناهکار را از گناه توبـه بدهیـد. یک منحرف از طریق امامت و ولایت ولی الله الأعظم﵇ را به این راه برگردانید. ایـن سعادت اگر نصیب شما شود، هرچند در یک نفر، تمام آسمان و زمین را در یک کفه بگذارند و ارزش عمل شما را در یک کفه، بر همه می‌چربد.(۱)

این فرصت بسیار مغتنم است. زمان، زمـان ضـرورت و احتیـاج اسـت. ایتـام آل

وُلْدِهَا أُمَنَاءُ رَبِّی وَ حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ خَلْقِهِ مَنِ اعْتَصَمَ بِهِمْ نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ هَوَی»؛ زمخـشری بـا اِسنادش از پیامبر نقل می کند که پیامبر اکرمﷺ فرمودند: فاطمه سُرور قلب من است و دو پسرش- حسن و حسین﵉- میوه دل منند و شوهرش نور دیده من است و ائمه از فرزندان او امناء پروردگار منند و ریسمان کشیده شده بین خدا و خلقند، هر کس به آنها تمسک کند نجات می‌یابد و کسی که از آنان تخلف ورزد بـه جهنم سرازیر می‌شود. الطرائف، السید ابن طاووس، ص ۱۱۸؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص۲۰۵؛ نهـج الحـق، العلامة الحلی، ص ۲۲۷؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۲۳ ، ص ۱۱۰.

منبع اهل تسنن: ینابیع المودة، القندوری ج ۱، ص۲۴۳.

و همچنین: «الحسن بن محبوب بإسناده عن زیان بن عمرانة [کذا] قال رأیت أباذر متعلقا بأستار الکعبة و هـو یقول: ... فقال: والله ما کذبت مذ عرفت رسول الله و لا أکذب حتی ألقاه و لقد سمعته یقول: أیها النـاس إنـی تارک فیکم الثقلین أحدهما أکبر من الآخر: کتاب الله و عترتی أهل بیتی حبل ممدود من السماء إلی الأرض، طرف منه بید الله، وطرف منه بأیدیکم. فانظروا کیف تحفظونی فی أهل بیتی، و إن الله قد عهد إلی أنهمـا لـن یفترقا حتی یردا علی الحوض» شرح الأخبار، القاضی نعمان المغربی،ج ۲، ص ۵۰۳.

۱. [قالت فاطمة الزهرا﵀] ... سَمِعْتُ أَبِی [رَسُولَ اللَّهِﷺ] یَقُولُ:«إِنَ عُلَمَاءَ شِیعَتِنَا یُحْشَرُونَ، فَیُخْلَعُ عَلَیْهِمْ مِـنْ خِلَعِ الْکَرَامَاتِ عَلَی قَدْرِ کَثْرَةِ عُلُومِهِمْ، وَ جِدِّهِمْ فِی إِرْشَادِ عِبَادِ اللَّهِ، حَتَّی یُخْلَعَ عَلَی الْوَاحِدِ مِنْهُمْ أَلْفُ أَلْـفِ خِلْعَة مِنْ نُور». تفسیر الإمام العسکری﵇، ص ۳۴۰؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۲، ص۳.

و همچنین: «عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ﵇ قَالَ: قَـالَ أَمِیـرُ الْمُـؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ بَعَثَنِی رَسُولُ اللَّهِﷺ إِلَی الْیَمَنِ وَ قَالَ لِی یَا عَلِیُّ لَا تُقَاتِلَنَ أَحَداً حَتَّی تَدْعُوَهُ وَ ایْمُ اللَّـهِ لَـأَنْ یَهْدِیَ اللَّهُ عَلَی یَدَیْکَ رَجُلًا خَیْرٌ لَکَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ وَ لَکَ وَلَاؤُهُ یَا عَلِیُّ.» الکـافی، الـشیخ الکلینی، ج ۵، ص۲۸؛ تهذیب الأحکام، الشیخ الطوسی، ج۶، ص ۱۴۱؛ وسائل الشیعة، الحـر العـاملی، ج ۱۵، ص۴۳؛ بحارالأنوار، العلامة المجلسی، ج ۲۱، ص ۳۶۱.

و قریب به همین مضمون در منابع اهل تسنن:

المعجم الکبیر، الطبرانی، ج ۱، ص۳۳۲؛ المستدرک، الحاکم النیشابوری، ج۳، ص ۵۹۸ ؛ جامع بیـان العلـم و فضله، ابن عبد البر، ج ۱، ص۱۲۲؛ تفسیر الرازی، ج۲، ص ۱۸۰ و ج ۱۶، ص۲۰۰؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید، ج ۴، ص۱۳؛ مجمع الزوائد، الهیثمی، ج۵، ص ۳۳۴.

محمد ﷺ در اقطار زمین تشنهٔ هـدایت‌انـد.[۱] ۳• وظیفـهٔ فـرد فـرد شـما تبلیـغ ایـن حقایق است.

تأثیر انذار در دل‌های زنده

انذار، به حکم قرآن، تأثیر نمی‌کند، مگر در قلب زنده. نصّ قرآن ایـن اسـت: تـو

---

۱. «... قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو یَعْقُوبَ یُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِیَادٍ وَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَیَّارٍ وَ كَانَا مِنَ الشِّیعَةِ الْإِمَامِیَّةِ قَالا حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ الْعَسْكَرِیُّ ﷺ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ آبَائِهِ ﷺ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: أَشَدُّ مِنْ یُتْمِ [هذا] الْیَتِیمِ [یتیم] الَّذِی انْقَطَعَ عَنْ [أُمِّهِ وَ] أَبِیهِ یُتْمُ یَتِیمٍ انْقَطَعَ عَـنْ إِمَامِـهِ وَ لَـا یَقْـدِرُ عَلَـی الْوُصُولِ إِلَیْهِ وَ لَا یَدْرِی كَیْفَ حُكْمُهُ فِیمَا یُبْتَلَی بِهِ مِنْ شَرَائِعِ دِینِهِ أَلَا فَمَنْ كَانَ مِنْ شِیعَتِنَا عَالِماً بِعُلُومِنَا وَ هَـذَا الْجَاهِلُ بِشَرِیعَتِنَا الْمُنْقَطِعُ عَنْ مُشَاهَدَتِنَا یَتِیمٌ فِی حَجْرِهِ أَلَا فَمَنْ هَدَاهُ وَ أَرْشَدَهُ وَ عَلَّمَهُ شَرِیعَتَنَا كَـانَ مَعَنَـا فِـی الرَّفِیقِ الْأَعْلَی.»؛ امام حسن عسکری ﷺ از پدران گرامش از رسول خـدا ﷺ آورده کـه فرمـوده: نـاگوارتر از یتیمی فرد بی‌مادر و پدر، یتیمی آن کسی است که از امامش دور افتاده، و توان وصول به او را ندارد، و پاسخ مسائل مورد نیاز دینش را نمی‌داند، پس بدانید شیعه ماکه دانای به علوم ماست، و افرادی که بـه دلیـل عـدم دیداراز علم ما بی‌خبر مانده‌اند همچون یتیمی در کنف حمایت ایشانند. بدانید جایگاه کـسی کـه هـدایت و ارشاد نموده و دستورات و شرائع ما را تعلیم می‌کند همراه ما در اعلی علّیین خواهد بود. تفسیر الامام حسن العسکری ﷺ، ص۳۳۹؛ الاحتجاج، الطبرسی، ج۱، ص۷؛ الصراط المـستقیم، علـی بـن یـونس عـاملی، ج۳، ص۵۵؛ عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور، ج۱، ص۱۶؛ تأویل الآیات، السید شرف الدین علی الحسینی، ص۷۴؛ حقائق الایمان، الشهید الثانی، ص۲۶۸؛ الفصول المهمة فی اصول الائمة، الحر العـاملی، ج۱، ص۵۹۹؛ بحـار الانوار، العلامة المجلسی، ج۲، ص۲، و ج۱۰۵، ص۱۷۱؛ البرهان، السید هاشم البحرانی، ج۱، ص۲۶۵؛ تفسیر کنز الدقائق، محمد القمی المشهدی، ص۶۶.

و همچنین: «قَالَ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ ﷺ: فَقِیهٌ وَاحِدٌ یُنْقِذُ یَتِیماً مِنْ أَیْتَامِنَا الْمُنْقَطِعِینَ عَنَّا وَ عَنْ مُشَاهَدَتِنَا بِتَعْلِیمِ مَا هُوَ مُحْتَاجٌ إِلَیْهِ أَشَدُّ عَلَی إِبْلِیسَ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ لِأَنَّ الْعَابِدَ هَمُّهُ ذَاتُ نَفْسِهِ فَقَطْ وَ هَذَا هَمُّهُ مَعَ ذَاتِ نَفْـسِهِ ذَوَاتُ عِبَادِ اللَّهِ وَ إِمَائِهِ لِیُنْقِذَهُمْ مِنْ یَدِ إِبْلِیسَ وَ مَرَدَتِهِ فَلِذَلِكَ هُوَ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ وَ أَلْفِ أَلْفِ عَابِـدَةٍ.»؛ امام کاظم ﷺ فرمودند: یک نفر فقیهی که در پی نجـات یتیمـی از ایتـام مـا کـه نـه مـا را دیـده و نـه بـه مـا دسترسی‌دارد برآید، و او را در حدّ نیازش آموزش دهد، [تحمّل این یک فقیه] بر ابلیس سـخت‌تـر از هـزار عابد است. زیرا فرد عابد فقط برای نجات خود تلاش می‌کند، ولی فقیه علاوه بر خود به فکر تمـام بنـدگان خدا می‌باشد، تا آنان را از دست ابلیس و یارانش نجات دهد، به همین خاطر [مقام او] نزد خداونـد از هـزار هزار زن عابده و هزارمرد عابد برتر است. تفسیر الإمام العـسکری ﷺ، المنـسوب إلـی الإمـام العـسکری ﷺ، ص۳۴۳؛ الاحتجاج، الطبرسی، ج۱، ص۸؛ الصراط المستقیم، علی بن یـونس العـاملی، ج۳، ص۵۶؛ عـوالی اللئالی، ابن أبی جمهور الأحسائی، ج۱، ص ۱۸.

منذری، کتاب هم نذیر است، ولی کسی را انذار می‌کنی که حیّ است.[۱] مرده قابل انذار نیست. باید زنده شوند، بعد انذار شوند. پس وظیفهٔ شما این است که نخست دل‌ها را زنده کنید، بعد انذار کنید. آن وقت است که آن اثر محقّق می‌شود و آن نتیجه مترتب می‌شود.

حیات دل به ذکر امیرمؤمنان علیه‌السلام

حیات قلوب به چیست و دل‌ها به چه زنده می‌شود؟ زندگی دل‌ها در ذکر علی بن ابی طالب علیه‌السلام است.[۲] • و رسیدن به این حقیقت در زیارت بسیار مشکل است.[۳] همین حقیقت در زیارت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام نیز آمده است: «**بِرَجَاءِ حَيَاتِكَ**

---

۱. ﴿لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ یس: ۷۰.

۲. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ... عنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاكُمْ لِما يُحْيِيكُمْ﴾(الانفال:۲۴) قَالَ: نَزَلَتْ فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ علیه‌السلام [قال ابی جعفر علیه‌السلام: ولایه علیّ علیه‌السلام] [قال ابی جعفر علیه‌السلام: فی ولایه علیّ علیه‌السلام]»؛ ابو الربیع شامی گوید: از امام صادق علیه‌السلام از گفتار خدای عز و جل پرسیدم (که فرماید): ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اجابت کنید و پیغمبر را نیز اجابت کنید زیرا شما را به چیزی که حیاتتان می‌دهد دعوت کند. حضرت فرمود: این آیه در باره ولایت علی علیه‌السلام نازل شده، (زیرا ولایت علی علیه‌السلام است که مایه زندگی جان و دل و خرد است). الکافی، الشیخ الکلینی، ج ۸، ص ۲۴۸؛ شرح الأخبار، القاضی النعمان المغربی، ج ۱، ص۲۳۴؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۶؛ البرهان فی تفسیر القرآن، السید هاشم البحرانی، ج۲، ص۶۶۴؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۳۶، ص۱۰۴؛ تفسیر نور الثقلین، الشیخ الحویزی، ج۲، ص ۱۴۱؛ تفسیر کنز الدقائق، الشیخ محمد القمی المشهدی، ج ۵، ص۳۱۶.
منبع اهل تسنن: مناقب علی بن أبی طالب علیه‌السلام ، أحمد بن موسی ابن مردویه الأصفهانی، ص۲۴۵.

۳. مجملی از آن مفصل این است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «القرآن ربیع القلوب» چنان که نسیم بهار مرده را زنده می کند، کلام خدا قلب مرده را زنده می کند. کتاب الله تدوینی قرآن مجید و کتاب الله تکوینی کسی است که به کمال کلّ و کلّ کمال نائل شده: «إنّ الصُّورةَ الانسانيةَ أكبرُ حُجَةِ اللهِ عَلَى خَلقهِ، وَ هِيَ الكتابُ الذى كتبهُ بيده وَ هِيَ الهيكَلُ الذى بَناهُ بحكمَتِه... وَ هِيَ المُخْتَصر مِنَ اللوحِ المَحْفُوظ...». چنان که در قرآن مجید فرمود: ﴿وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ كِتابا﴾ (النبا:۲۹). خداوندی که قرانی نازل کرده که ﴿تِبْياناً لِكُلِّ شَيْء﴾(النحل:۸۹)، کسی را هم تربیت کرده که مبیّن آن کل شیء باشد و گر نه علم بدون معلم و طب بدون طبیب و قانون بدون مفسر ناقص است و تنزیل حکیم علی الاطلاق از نقص منزّه و مبرّاست و حدیث متّفق علیه عامّه و خاصّه «إنّی تارک فیکم الثّقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض لن تضلّوا ما إن تمسّکتم ←

حَیِیَتْ قُلُوبُ شِیعَتِکَ».[۱] مبدأ حیات دل‌ها، علی بن ابی طالب ﷺ است. آنچه قلوب را زنده می‌کند، شرح زندگی امیرالمؤمنین ﷺ است.

اگر زندگی علی ﷺ برای دنیا روشن شود، یعنی امیرالمؤمنین ﷺ از جهت علم و اخلاق و عمل، از پشت پرده اوهام ما بیرون بیاید، و حجاب افکار ما از گفته‌های

بهما أبداً» شاهد این مدّعاست.

خداوند متعال مسّ قرآن کریم را منحصر در مطهّرون نموده: ﴿لا یَمَسُّهُ إلاّ الْمُطَهَّرُون﴾(الواقعه:۷۹) و کسانی را هم که مطهَّر به تطهیر مناسب آن کتاب هستند معیّن فرموده: ﴿إِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرا﴾ (الاحزاب:۳۳) و ایشان را به آن کتاب ضمیمه کرده تا مبیّن ظهر و بطن و تنزیل و تأویل کتاب او باشند و مصداق بارز آن، شخصیّتی است که عامه و خاصه از رسول خدا ﷺ نقل کردند: «علی مع القرآن و القرآن مع علی» که شرح این معیّت که قرآن مرکز و وسط بوده و أمیرمؤمنان علی ﷺ در مبدأ و منتها قرار گرفته در این مختصر نمی‌گنجد.

او شخصیّتی است که قرآن مجسّم و کتاب الله تکوینی است و قرآن که عصاره‌ی وحی مُنزل بر آدم ﷺ تا خاتم ﷺ است، به ظاهر و باطن و علم و عمل در او متجلّی است، به این جهت هنگامی که اصحاب معاویه قرآن سر نیزه ها کردند فرمود: «أنا کتاب الله»، تأمّل در این کلام برهان باهریست بر این مطلب که چنانکه قلوب به قرائت کتاب الله تدوینی زنده می‌شود به ذکر آن کتاب الله تکوینی به حیات ابد نائل می شود.

ابن حجر هیتمی در صواعق محرقه* از دیلمی از عایشه از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند که «ذکر علی عبادت است»، کسی که ذکر او عبادت خداست و خود علت غائیه خلقت انسان و بعثت پیغمبران است، دیگر آن که «حیات دل‌ها به یاد اوست» چه حاجت به بیان است؟

* عبارت «ذکر علی عبادة» بنابر نقل قندوزی حنفی و نقل مرحوم آیت الله فیروزآبادی در نسخه های قدیمی صواعق المحرقه بوده است ولی دست های مرموز تحریف گران، آنرا از طبع های اخیر کتاب صواعق حذف نموده‌اند.

«قال: أخرج الدیلمی عن عائشة أن النبی صلی اللّٰه علیه [وآله] وسلم قال: خیر إخوتی علیّ، و خیر أعمامی حمزة، وذکر علیّ عبادة». قندوزی حنفی در ینابیع الموده، ج۲، ص ۳۹۹ این حدیث را از صواعق محرقه نقل نموده است؛ و همچنین فضائل الخمسه، فیروز آبادی، ج۲، ص۱۱۶به نقل از (الصواعق المحرقة لشهاب الدین احمد بن حجر الهیثمی، ص۷۴. و قد اخذت الحدیث من النسخة المطبوعة بالمطبعة المیمنیّة بمصر المحروسة سنة ۱۳۱۲).

۱. «رُوِیَ عَنِ الصَّادِقِ ﷺ بَعْدَ الْغُسْلِ وَ الِاسْتِئْذَانِ وَ التَّکْبِیرِ مِائَةَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ وَ السَّلَامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الزَّکِیُّ أُوَدِّعُکَ شَهَادَةً مِنِّی لَکَ تُقَرِّبُنِی إِلَیْکَ فِی یَوْمِ شَفَاعَتِکَ أَشْهَدُ أَنَّکَ قُتِلْتَ وَ لَمْ تَمُتْ بَلْ بِرَجَاءِ حَیَاتِکَ حَیِیَتْ [حَیَّتْ] قُلُوبُ شِیعَتِکَ وَ بِضِیَاءِ نُورِکَ اهْتَدَی الطَّالِبُونَ إِلَیْکَ وَ أَشْهَدُ أَنَّکَ نُورُ اللَّهِ الَّذِی لَمْ یُطْفَأْ وَ لَا یُطْفَأُ أَبَداً...» المصباح، الشیخ إبراهیم الکفعمی، ص۴۹۸؛ البلد الأمین والدرع الحصین، الشیخ إبراهیم الکفعمی، ص۲۸۴؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۹۸، ص۲۵۵.

امیرمؤمنان علی علیه السلام برطرف شود، و پرده اعمال ننگین ما، به اسم وابستگی به حضرت علی علیه السلام، از چهرهٔ اعمال حضرت علی علیه السلام، و حکومت حضرت علی علیه السلام، و قضاوت حضرت علی علیه السلام، و گفتار حضرت علی علیه السلام، و رفتار حضرت علی علیه السلام، برطرف شود؛ آن وقت است که دنیا منوّر می‌شود. امیرالمؤمنین نه شناخته شده، نه شناخته می‌شود، آنچه هست در حد ماست، نه در حدّ او.[۱]

عید غدیر، روز عهد معهود و روز میثاق مأخوذ

فردا عید الله الاکبر است. هیچ فکر کرده‌اید که روز غدیر عید خداست یعنی چه؟! آن هم عید الله الاکبر! فردا روزی است که اسم آن در آسمان، عهد معهود است و در زمین، میثاق مأخوذ. «عید الله الاکبر» یعنی چه؟! در سماوات «العهد المعهود» یعنی چه؟! در زمین «المیثاق المأخوذ»[۲] •۵ یعنی چه؟!

---

۱. «قال علی بن موسی الرضا علیه السلام:...الْإِمَامُ وَاحِدُ دَهْرِهِ لَا یُدَانِیهِ أَحَدٌ وَ لَا یُعَادِلُهُ عَالِمٌ وَ لَا یُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ وَ لَا لَهُ مِثْلٌ وَ لَا نَظِیرٌ مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ کُلِّهِ مِنْ غَیْرِ طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَ لَا اکْتِسَابٍ بَلِ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضِلِ الْوَهَّابِ فَمَنْ ذَا الَّذِی یَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ أَوْ یُمْکِنُهُ اخْتِیَارُهُ هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ ضَلَّتِ الْعُقُولُ وَ تَاهَتِ الْحُلُومُ وَ حَارَتِ الْأَلْبَابُ وَ خَسَأَتِ الْعُیُونُ وَ تَصَاغَرَتِ الْعُظَمَاءُ وَ تَحَیَّرَتِ الْحُکَمَاءُ وَ تَقَاصَرَتِ الْحُلَمَاءُ وَ حَصِرَتِ الْخُطَبَاءُ وَ جَهِلَتِ الْأَلِبَّاءُ وَ کَلَّتِ الشُّعَرَاءُ وَ عَجَزَتِ الْأُدَبَاءُ وَ عَیِیَتِ الْبُلَغَاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ أَوْ فَضِیلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ وَ أَقَرَّتْ بِالْعَجْزِ وَ التَّقْصِیرِ...»؛ امام یگانه دوران است که هیچ کس به همپایگی او نمی‌رسد و هیچ دانشمندی را (توان) برابری و همطرازی با او نیست و جایگزینی برای او یافت نشود و همسان و مانندی برای او نیست، به تمام فضل و برتری ویژگی یافته است و جملگی اینها در او موجود است بدون اینکه خود جوینده آن باشد و یا خود به دست آورده باشد بلکه همه از جانب خدای برتری بخش بخشایشگر اختصاص به او یافته است. (به این ترتیب) پس کیست که بتواند به شناسائی امام برسد یا گزینش او برایش امکان‌پذیر باشد، هرگز، هرگز (عملی نیست) اندیشه‌ها گمراه و افکار سرگردان و خردها حیران و دیدگان خیره‌اند و (در برابرش) بزرگان کوچک و حکیمان متحیّرند و بردباران از خود کوتاهی نشان دهند و سخنرانان ناتوان و اندیشمندان نادانند و زبان شعرا عاجز، و ادیبان و زبان آوران ناتوان و بلیغان درمانده‌اند از وصف یک شأن از شئونش یا بیان فضیلتی از فضائلش، و خود به ناتوانی و کوتاهی (نارسائی نیرو و توان خویش) معترفند. الکافی، الشیخ الکلینی، ج ۱، ص ۲۰۱؛ الغیبة، ابن أبی زینب النعمانی، ص ۲۲۷.

۲. «الْحُسَیْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحُسَیْنِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الْهَمْدَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ حَسَّانَ الْوَاسِطِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ الْعَبْدِیُّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ علیه السلام یَقُولُ صِیَامُ یَوْمِ غَدِیرِ خُمٍّ یَعْدِلُ

←

معارف دین در ادعیه و زیارات است. فهم این کلمات کلیدی دارد و آن کلید گم شده. اگر آن کلید پیدا شود و باب فهم کلمات ائمه به آن کلید فتح شود، آن وقت روشن می‌شود حقائق و معارف و کمالاتی که در این دین است، چیست.

لعنت خدا بر کسی که امیرمؤمنان علیه السلام را با مناوی‌اش مساوی کرد

فردا زیارتی دارد، این زیارت جمله‌هایی دارد، و من امروز فقط یکی دو جمله را می‌خوانم. اگر فرصت شد، به حول و قوۀ الهی پرده‌ای از این دو کلمه، کنار زده شود، بعد معلوم بشود که پشت این پرده چیست.

در زیارت فردا جمله‌هاست. هر جمله‌ای اقیانوسی است. دو جملۀ آن این است:

«فَلَعَنَ اللهُ مَنْ سَاوَاكَ بِمَنْ نَاوَاكَ، وَ الله جَلَّ ذِكْرُهُ يَقُولُ: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ﴾، وَ لَعَنَ اللهُ مَنْ عَدَلَ بِكَ مَنْ فَرَضَ اللهُ عَلَيْهِ وَلَايَتَكَ. وَ أَنْتَ وَلِيُّ الله وَ أَخُو رَسُولِهِ، وَ الذَّابُّ عَنْ دِينِهِ، وَ الَّذِي نَطَقَ الْقُرْآنُ بِتَفْضِيلِهِ، قَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿وَ فَضَّلَ اللهُ الْـمُجاهِدِينَ عَلَى الْقاعِدِينَ أَجْراً عَظِيما﴾.[1]

→ صِيَامَ عُمُرِ الدُّنْيَا لَوْ عَاشَ إِنْسَانٌ ثُمَّ صَامَ مَا عَمَرَتِ الدُّنْيَا لَكَانَ لَهُ ثَوَابُ ذَلِكَ وَ صِيَامُهُ يَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی کُلِّ عَامٍ مِائَةَ حَجَّةٍ وَ مِائَةَ عُمْرَةٍ مَبْرُورَاتٍ مُتَقَبَّلَاتٍ وَ هُوَ **عِيدُ اللَّهِ الْأَكْبَرُ** وَ مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِيّاً قَطُّ إِلَّا وَ تَعَيَّدَ فِی هَذَا الْيَوْمِ وَ عَرَفَ حُرْمَتَهُ **وَ اسْمُهُ فِی السَّمَاءِ يَوْمُ الْعَهْدِ الْمَعْهُودِ وَ فِی الْأَرْضِ يَوْمُ الْمِيثَاقِ الْمَأْخُوذِ** وَ الْجَمْعِ الْمَشْهُود...». تهذیب الأحکام، الشیخ الطوسی، ج۳، ص۱۴۳؛ إقبال الأعمال، السید ابن طاووس، ج۲، ص۲۸۲؛ العدد القویة لدفع المخاوف الیومیة، علی بن یوسف المطهر الحلی، ص۱۶۶؛ ذکری الشیعة فی أحکام الشریعة، الشهید الأول، ج۴، ص۲۸۱؛ الوافی، الفیض الکاشانی، ج۹، ص۱۴۰۲؛ وسائل الشیعة، الحر العاملی، ج۸، ص ۸۹؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۹۵، ص۳۰۳؛ غایة المرام، السید هاشم البحرانی، ج۱، ص ۳۴۰.

۱. «أَخْبَرَنِی الْفَقِيهُ الْأَجَلُّ أَبُو الْفَضْلِ شَاذَانُ بْنُ جَبْرَئِيلَ الْقُمِّیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ الْفَقِيهِ الْعِمَادِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الْقَاسِمِ الطَّبَرِیِّ، عَنْ أَبِی عَلِیٍّ، عَنْ وَالِدِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ أَبِی الْقَاسِمِ جَعْفَرِ بْنِ قُولَوَيْهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِیِّ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِی الْقَاسِمِ بْنِ رُوحٍ وَ عُثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ الْعَمْرِیِّ، عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْعَسْكَرِیِّ، عَنْ أَبِيهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا، وَ ذَكَرَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَارَ بِهَا فِی يَوْمِ الْغَدِيرِ فِی السَّنَةِ الَّتِی أَشْخَصَهُ الْمُعْتَصِمُ. تَقِفُ عَلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ تَقُولُ: السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ، خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، وَ صَفْوَةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، أَمِينِ اللَّهِ عَلَى وَحْيِهِ، وَ عَزَائِمِ أَمْرِهِ، الْخَاتِمِ لِمَا سَبَقَ... فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ سَاوَاكَ ←

لعنت خدا، انشاء است، ولی دقت این است که این انشاء، عین اخبار است. و عظمت امام علیه السلام در این است که این چنین حرف می‌زند، لعنت خدا بر آن کس که تو را با مناوی تو مساوی کرد. و حال آن‌که خدا فرموده: **﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ﴾**[1] این دعوا، این برهان. اگر تمام علمای ازهر مصر جمع شوند، در مقابل این جمله خواه ناخواه عاجز و راجل‌اند.

از ابن کثیر که هویت او برای اهلش روشن است، گرفته تا جمیع اعیان عامه و ارکان آن فرقه، اعتراف کرده‌اند که دومی گفته: «تمام ناس از من افقه هستند».[2]

آنها هم در فقاهت بر من مقدم‌اند. «اقرار العقلاء علی أنفسهم جائز».[3]

امام علیه السلام می‌فرماید: لعنت خدا بر آن شخصی که تو را با چنین فردی برابر کرد. با این‌که نصّ قرآن این است: **﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ﴾** برهان مذهب شیعه این است. لعنت، انشاء است، ولی این انشاء، بیان واقع است. برهان این مطلب قرآن و تاریخ مسلّم است. اما قرآن: **﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ﴾** و تاریخ مسلم، اقرار اوست که گفت: «کل الناس افقه من عمر».

صاحب علم مخزون و عارف به غیب مکنون

این طرف، کسی است که صاحب علم مخزون است.علم الله، دو علم

بِمَنْ نَاوَاکَ، وَ اللَّهُ جَلَّ ذِکْرُهُ يَقُولُ: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لايَعْلَمُونَ﴾ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ عَدَلَ بِکَ مَنْ فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ وِلَايَتَکَ.وَ أَنْتَ وَلِيُّ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ، وَ الذَّابُّ عَنْ دِينِهِ، وَ الَّذِي نَطَقَ الْقُرْآنُ بِتَفْضِيلِهِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِينَ عَلَى الْقاعِدِينَ أَجْراً عَظِيما﴾. المزار، محمد بن جعفر المشهدی، ص۲۶۳؛ المزار، الشهيد الأول، ص۶۴ (با کمی اختلاف در ابتدای زیارت)؛ بحارالأنوار، العلامة المجلسی، ج۹۷، ص ۳۵۹.

۱. «آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟». الزمر:۹.

۲. رجوع شود به مجلس اول، صفحه ۳۶، تعلیقه۲ و صفحه ۳۷، تعلیقه۱.

۳. تذكرة الفقهاء، العلامة الحلی، ج۹، ص۱۶۹؛ مختلف الشيعة، العلامة الحلی، ج۵، ص ۲۳۷؛ نهج الحق وكشف الصدق، العلامة الحلی، ص۴۹۸؛ كنز الفوائد فی حل مشكلات القواعد، السيد عميد الدين الأعرجی، ج۱، ص۵۴۳؛ وسائل الشيعة، الحر العاملی، ج۲۳، ص۱۸۴؛ الصراط المستقيم، علی بن يونس العاملی النباطی البياضی، ج۳، ص۱۸۸؛ عوالی اللئالی، ابن أبی جمهور الأحسائی، ج۱، ص۲۲۳.

است:[۱] یک علم است که کشف و به اهل عالم افاضه شده و یک علم است که مخزون است. این طرف کسی است که صاحب علم مخزون است. این، عنوان اول اوست. عنوان دوم او، این است که عارف به غیب مکنون است. عنوان سوم او، این است که خازن سرّ مصون است. عنوان چهارم او، این است که عالم به ما کان و ما یکون است.[۲] این جنبۀ علمی اوست.

لعنت بر آن‌که او را عدیل کسی‌که تحت ولایت اوست قرار داد

اما لعن دوم از جنبۀ عملی است: لعنت خدا بر آن شخصی‌که فردی را عدیل تو قرار داد که خود او محکوم به ولایت توست. «**أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَی كُلِ مُؤْمِنٍ وَ**

---

۱. عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه‌السلام يَقُولُ الْعِلْمُ عِلْمَانِ فَعِلْمٌ عِنْدَ اللَّهِ مَخْزُونٌ لَمْ يُطْلِعْ عَلَيْهِ أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ وَ عِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ فَمَا عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ فَإِنَّهُ سَيَكُونُ لَا يُكَذِّبُ نَفْسَهُ وَ لَا مَلَائِكَتَهُ وَ لَا رُسُلَهُ وَ عِلْمٌ عِنْدَهُ مَخْزُونٌ يُقَدِّمُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخِّرُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ مَا يَشَاءُ». المحاسن، البرقی، ج۱، ص۲۴۳؛ الکافی، الشیخ الکلینی،ج۱، ص۱۴۷؛ التوحید، الشیخ الصدوق، ص۴۴۵؛ عیون اخبار الرضا عليه‌السلام، الشیخ الصدوق، ج۲، ص۱۶۱؛ تفسیر مجمع البیان، الشیخ الطبرسی، ج۶، ص۴۹؛ فصول المهمة، الحر العاملی، ج۱ ، ص۲۲۴؛ بحارالانوار، العلامة المجلسی، ج۴، ص۹۶.

۲. «زيارة أخرى لمولانا أمير المؤمنين عليه‌السلام: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ الْأَنْوَارِ وَ مَحَلَّ سِرِّ الْأَسْرَارِ، وَ عُنْصُرَ الْأَبْرَارِ وَ مُعْلِنَ الْأَخْيَارِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا لِسَانَ الْحَقِّ وَ بَابَ الْأُفُقِ، وَ بَيْتَ الصِّدْقِ وَ مَحَلَّ الرِّفْقِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ الْهِدَايَاتِ وَ مُرْشِدَ الْبَرِيَّاتِ وَ عَالِمَ الْخَفِيَّاتِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الْعِلْمِ الْمَخْزُونِ وَ عَارِفَ الْغَيْبِ الْمَكْنُونِ وَ حَافِظَ السِّرِّ الْمَصُونِ وَ الْعَالِمَ بِمَا كَانَ وَ يَكُونُ. المزار، محمد بن المشهدی، ص ۳۰۲ – ۳۰۵؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۹۷، ص۳۴۸.

و همچنین: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام قَالَ: سُئِلَ عَلِيٌّ عليه‌السلام عَنْ عِلْمِ النَّبِيِّ صلى‌الله‌عليه‌وآله فَقَالَ عَلِمَ النَّبِيُّ عِلْمَ جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَ عِلْمَ مَا كَانَ وَ عِلْمَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ ثُمَّ قَالَ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ عِلْمَ النَّبِيِّ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَ قِيَامِ السَّاعَةِ.»؛ ابو بصیر از حضرت باقر عليه‌السلام نقل کرد که از حضرت علی عليه‌السلام علم پیامبر را پرسیدند فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله عالم است به علم تمام انبیا و علم گذشته و علم آنچه تا روز قیامت بیاید سپس فرمود: قسم به آن کسی که جانم در دست اوست من دارای علم پیامبرم و علم گذشته و علم آینده تا روز قیامت. بصائر الدرجات، محمدبن الحسن الصفار، ص ۱۴۷؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۲۶، ص ۱۱۰.

مُؤْمِنة»[1] این مدعا. برهان هم این است که خدا فرمود: ﴿وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾.[2]

ليلة المبيت سرّ مباهات خدا بر ملائکه

آنچه گفته می‌شود به اعتراف عامه و خاصه است.

عمر گرانمایهٔ شصت و سه سالهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام که به قدر دهر سعه دارد، یک

1. قول عمر به امیر مؤمنان علیه السلام: «بخ بخ [هنیئا لک] یا ابن أبی طالب أصبحت [و امسیت] مولای ومولی کل مؤمن و مؤمنة» با عبارات مختلف در این منابع آمده است: تفسیر الإمام العسکری علیه السلام، ص۱۱۲؛ کتاب سلیم بن قیس، ص۳۵۶؛ کتاب الولایة، ابن عقدة، ص ۱۵۵؛ الأمالی، الشیخ الصدوق، ص ۵۰؛ تفسیر فرات، فرات بن إبراهیم، ص۵۱۶؛ الإرشاد، الشیخ المفید، ج ۱، ص۱۷۷؛ الشافی فی الامامة، الشریف المرتضی، ج ۲، ص۲۵۸؛ کنزالفوائد، الکراجکی، ص۲۳۲؛ روضة الواعظین، الفتال النیشابوری، ص ۳۵۰؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص۲۳۷؛ الروضة فی فضائل أمیر المؤمنین علیه السلام، ابن شاذان، ص۷۷؛ الطرائف، السید ابن طاووس، ص۱۴۷؛ العمدة، ابن البطریق، ص ۱۷۰؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص۴۲۷.؛ کشف الیقین، العلامة الحلی، ص۲۰۸؛ الصراط المستقیم، العاملی، ج ۱، ص۳۰۴؛ المحتضر، حسن بن سلیمان الحلی، ص۱۱۴؛ مدینة المعاجز، البحرانی، ج ۲، ص ۲۶۹؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۲۱، ص۳۸۸؛ الغدیر، العلامة الأمینی، ج ۱، ص۲۷۲.

منابع اهل تسنن: المصنف، ابن أبی شیبة، ج۷، ص۵۰۳؛ المعیار والموازنة، الإسکافی، ص۲۱۲؛ مسند احمدبن حنبل، ج۴، ص ۲۸۱؛ مناقب علی بن أبی طالب علیه السلام، ابن المغازلی، ص۳۷؛ تمهید الأوائل، الباقلانی، ص۴۵۳؛ تفسیر الثعلبی، ج۴، ص۹۲؛ تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی، ج۸، ص۲۸۴ (قال الخطیب: اشتهر هذا الحدیث من روایة حبشون)؛ شواهد التنزیل، الحاکم الحسکانی، ج ۱، ص۲۰۳ –۲۰۶؛ المناقب، الموفق الخوارزمی، ص ۱۵۵–۱۵۶؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۴۲، ص ۲۲۰–۲۲۲؛ النهایة فی غریب الحدیث، ابن الأثیر، ج۵، ص۲۲۸؛ تفسیر الرازی، ج۱۲، ص۴۹؛ أسد الغابة، ابن الأثیر، ج۴، ص۲۸؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله الطبری، ص۶۷؛ لسان العرب، ابن منظور، ج ۱۵، ص ۴۰۹؛ تاریخ الإسلام، الذهبی، ج۳، ص۶۳۲ –۶۳۳؛ سیر أعلام النبلاء، الذهبی، ج۱۹، ص۳۲۸ (قال الذهبی: قال أبو حامد: وهذا تسلیم ورضی، ثم بعد هذا غلب علیه الهوی حبا للریاسة، و عقد البنود، و أمر الخلافة و نهیها، فحملهم علی الخلاف، فنبذوه وراء ظهورهم، واشتروا به ثمنا قلیلا، فبئس ما یشترون)؛ نظم درر السمطین، الزرندی الحنفی، ص ۱۰۹؛ البدایة والنهایة، ابن کثیر، ج۷، ص۳۸۶؛ السیرة النبویة، ابن کثیر، ج۴، ص۴۱۷؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص۱۹۷؛ الفصول المهمة، ابن الصباغ، ج ۱، ص۲۳۹ – ۲۴۱؛ جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی علیه السلام، ابن الدمشقی، ج ۱، ص۸۴؛ کنز العمال، المتقی الهندی، ج۱۳، ص۱۳۳؛ الصواعق المحرقة، ابن حجر المکی، ص۴۴ (قال ابن حجر:أخرجه الدارقطنی وأخرج أیضا أنه قیل لعمر إنک تصنع بعلی شیئا لاتصنعه بأحد من أصحاب النبی فقال إنه مولای)؛ ینابیع المودة، القندوزی، ج ۱، ص ۹۷ و ۱۰۱ و ج ۲، ص۱۵۷ و ۲۸۴.

2. «خداوند مجاهدان را بر خانه‌نشینان به پاداشی بزرگ، برتری بخشیده است». النساء: ۹۵.

شبش و یک روزش بس است.

اما شبش؛ ﴿**وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّه**﴾.[۱] از عجایب این است که گفتند و نوشتند و نفهمیدند. این حدیث را متعصب‌ترین متعصبان نقل کردنـد، ولـی نفهمیدند چه می‌نویسند و چه می‌گویند. نوشتند: آن شبی که به جای پیغمبر ﷺ خوابید، جبرئیل بالای سرش آمد و میکائیل کنار پایش آمد. جبرئیل گفت: بخ بخ به تو ای پسر ابی‌طالب! خدا به تو بر تمام ملائکه سماوات مباهات کـرد.[۲] ۷• ای فخـر

---

۱. «و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد». البقره: ۲۰۷.

۲. **و همچنین:** «عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ قَالَ لَمَّا أُسْرِیَ بِالنَّبِیِّ ﷺ یُرِیدُ الْغَارَ، بَاتَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ عَلَی فِرَاشِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَی جَبْرَئِیلَ وَ مِیکَائِیلَ: أَنِّی قَدْ آخَیْتُ بَیْنَکُمَا وَ جَعَلْتُ عُمُرَ أَحَدِکُمَا أَطْوَلَ مِنَ الْآخَرِ، فَأَیُّکُمَا یُؤْثِرُ صَاحِبَهُ بِالْحَیَاة فَکِلَاهُمَا اخْتَارَاهَا وَ أَحَبَّا الْحَیَاةَ، فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِمَا أَ فَلَا کُنْتُمَا مِثْلَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ آخَیْتُ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ نَبِیِّی مُحَمَّدٍ ﷺ فَبَاتَ عَلَی فِرَاشِهِ یَقِیهِ بِنَفْسِهِ، اهْبِطَا إِلَی الْأَرْضِ فَاحْفَظَاهُ مِنْ عَدُوِّهِ. فَکَانَ جَبْرَئِیلُ عِنْدَ رَأْسِهِ وَ مِیکَائِیلُ عِنْدَ رِجْلَیْهِ وَ جَبْرَئِیلُ یُنَادِی بَخْ بَخْ مَنْ مِثْلُکَ یَا ابْنَ أَبِی طَالِبٍ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ یُبَاهِی بِکَ الْمَلَائِکَةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَی: ﴿وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِباد﴾»؛ ابـی سـعید خدری می‌گوید :شبی که پیامبر اکرم ﷺ قصد مهاجرت از مکّه به مدینه را داشت و در غار ثور مخفی شد، علی بن ابی طالب ؑ برای حفظ جان رسول خدا ﷺ در بستر آن حضرت خوابید. خداوند بـزرگ بـه جبرئیـل و میکائیل فرمود: بین شما دو تن، برادری قرار دادم، و عمر یکی را طولانی‌تر از دیگری کردم. کدام یک از شما عمر طولانی را برای صاحبش بر می‌گزیند؟ هر دو حیات را برگزیدند، و هر یک عمر طولانی را برای خـود خواستند. خدای سبحان فرمود: حالا بنگرید ایثار و از خود گذشتگی علی بن ابی طالب ؑ را و بدانید بین نبی خود محمّد ﷺ و علی ؑ هم برادری برقرار کردم، علی ؑ در بستر برادرش مصطفی ﷺ خوابیده است تا او را در ازای جان خود حفظ نماید. هر دو به زمین هبوط کنید و او را از شرّ دشمنانش حفـظ کنیـد. [جبرئیـل و میکائیل به خانه رسول خدا ﷺ وارد شدند]. جبرئیل در بالای سر علی ؑ و میکائیل در پایین دو پای او قرار گرفت، و جبرئیل ندا می‌داد: ای پسر ابو طالب! مبارک باد بر تو، کجا مانند تو یافت شود؟ خدای بـزرگ بـه واسطه ایثارت بر ملائکه آسمان‌ها مباهات و افتخار می‌کند. سپس آیه ﴿وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ..﴾. در آن شب به پاس از خود گذشتگی علی ؑ نازل شد. فضائل امیرالمؤمنین، ابن عقدة الکوفی، ص۱۸۲؛ الامالی، الشیخ الطوسی، ص۴۶۹؛ الروضة فی فضائل أمیرالمؤمنین ؑ، ابن شاذان، ص۲۵؛ نهج الحق، العلامة الحلی، ص۱۷۶؛ نهج الایمان، ابن جبر، ص۳۰۵، العمدة، ابن البطریق، ص ۲۴۰؛ الدر النظیم، یوسف بن حاتم الشامی، ص ۳۲۰؛ المحتضر، حسن بن سلیمان الحلی، ص ۸۱؛ غایةالمرام، السید هاشم البحرانی، ج ۱، ص۴۶۳؛ بحارالانوار، العلامة المجلسی، ج۳۶، ص۴۳؛ تفسیر کنز الدقائق، محمد القمی المشهدی، ج۲، ص ۳۰۵.

منابع اهل تسنن: شواهد التنزیل، الحاکم الحسکانی، ج ۱، ص۱۲۳؛ طبقات الشافعیة الکبری، عبد الوهاب السبکی، ج۶ ، ص۳۴۸ (بصورت خلاصه)؛ جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی ؑ، الباعونی الشافعی، ج ۱، ص۲۱۷؛ السیرة الحلبیة، الحلبی، ج۲، ص۱۹۲.

←

رازی،[۱] تو نوشتی، اما فهمیدی که تیشه به ریشهٔ چه افکاری زدی؟!

جبرئیل بالای سر، یعنی چه؟ میکائیل پائین پا، یعنی چه؟ مباهات خدا به تمام ملائکه سماوات، یعنی چه؟ آیا فهمیدی که جبرئیل چه گفت؟!

﴿وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَليفَةً قالُوا أَ تَجْعَلُ فيها مَنْ يُفْسِدُ فيها وَ يَسْفِكُ الدِّماءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قالَ إِنِّي أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُون﴾.[۲]

این مباهات، رمز ﴿إِنِّي أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُون﴾ است. معنای این کلمه این است که آن شبی که به جای پیغمبر ﷺ خوابید، خدا رمز آیهٔ ﴿أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُون﴾را نشان داد، آن روزی که من گفتم: ﴿إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَليفَةً﴾، شما گفتید: ﴿أَ تَجْعَلُ فيها مَنْ يُفْسِدُ فيها وَيَسْفِكُ الدِّماءَ﴾، و تسبیح و تقدیستان را عَرضه داشتید، گفتم: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُون﴾، آن ما لاتعلمونی که من اعلم بودم، این است. معنای مباهات خدا به ملائکه این است. این شب او.

ضربة علی ﷺ یوم الخندق

اما روز او، علامهٔ حلّی از خاصه در «شرح تجرید»[۳]، فاضل قوشچی از عامه در

و همچنین: «قال أبو جعفر الإسکافی کما فی شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید، ج۱۳، ص۲۶۲ و فی العثمانیة، لجاحظ، ص۳۲۵: حدیث الفراش قد ثبت بالتواتر فلا یجحده إلا مجنون أو غیر مخالط لأهل الملة، و قد روی المفسرون کلهم: إن قول الله تعالی: ﴿و من الناس من یشری﴾ الآیة نزلت فی علی[ﷺ] لیلة المبیت علی الفراش. الغدیر، العلامة الامینی، ج۲، ص۴۷.

۱. «المسألة الأولی: فی سبب النزول روایات... و الروایة الثالثة: نزلت فی علی بن أبی طالب بات علی فراش رسول الله صلی الله علیه [و آله] وسلم لیلة خروجه إلی الغار، ویروی أنه لما نام علی فراشه قام جبریل ﷺ عند رأسه، و میکائیل عند رجلیه، و جبریل ینادی: بخ بخ من مثلک یا ابن أبی طالب یباهی الله بک الملائکة و نزلت الآیة». تفسیر الرازی، الرازی، ج۵ ، ص ۲۲۳، ذیل آیه شریفه.

۲. «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت، [فرشتگان] گفتند: آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد، و خونها بریزد؟ و حال آنکه ما با ستایش تو، [تو را] تنزیه می‌کنیم؛ و به تقدیست می‌پردازیم. فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید». البقره:۳۰.

۳. «قال: ولکثرة الانتفاع به. أقول: هذا وجه رابع وعشرون، وتقریره أن علیا ﷺ انتفع به المسلمون أکثر من نفعهم بغیره فیکون ثوابه أکثر وفضله أعظم ، بیان المقدمة الأولی ما تقدم من کثرة حروبه وشدة بلائه فی الاسلام وفتح الله البلاد علی یدیه وقوة شوکة الاسلام به حتی قال رسول الله ﷺ یوم الأحزاب: لضربة علی خیر من عبادة الثقلین». کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد (تحقیق الآملی)، العلامة الحلی، ص۵۳۶.

«شرح تجرید»[1]، بقیهٔ اعیان عامه و خاصه همه نوشته‌اند: «**لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الخَنْدَق خَيْرٌ مِنْ عِبادَةِ الثَّقلين**».[2] ۸• این کلمه را فهمیدید و نوشتید، یا نفهمیده نوشتید؟

ابن ابی الحدید معتزلی کلمه‌ای دارد. می‌گوید: آن ضربتی که آن روز زد، اجلّ است از آن‌که کسی بگوید: «جلیلةٌ» و اعظم است از آنکه کسی بگوید: «عظیمةٌ».[3]

اعتراف ابوالهذیل

ابن ابی الحدید می‌گوید: از استاد ابوالهذیل پرسیدند که ابی‌بکر افضل است یا علی؟ گفت: ضربت علی، از عمل همهٔ مهاجر و انصار بالاتر است. شما می‌پرسید: ابی‌بکر افضل است یا علی![4] ۹•این در حدّ فهم ابو الهذیل و در حدّ ادراک ابن ابی الحدید

---

۱. شرح التجرید، علاء الدین علی بن محمد قوشچی، المقصد الخامس فی الامامة و فیه مسائل، التاسعة فی احکام المخالفین، ص۳۷۶.

۲. «الرابع الشجاعة تواتر مکافحته للحروب و لقاء الأبطال و قتل أکابر الجاهلیة حتی قال[ﷺ] یوم الأحزاب لضربة علی خیر من عبادة الثقلین»

منبع اهل تسنن: شرح المواقف (لعضد الدین الإیجی)، القاضی الجرجانی، ج ۸، ص ۳۷۱.

و همچنین: «أَخْبَرَنَا أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّصِيبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ [الْحَسَنِ] بْنِ شَدَّادٍ بِالْعَسْكَرِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ الْحَنْظَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ بِشْرٍ الْقُرَشِيُّ عَنْ بَهْزِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ لَمُبَارَزَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لِعَمْرِو بْنِ عَبْدِوُدٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ بهز بن حکیم از پدرش و او از جدش نقل کرده است که نبی ﷺ فرمود: نبرد علی علیه‌السلام با عمرو بن عبدود در جنگ خندق از همه اعمال امّتم تا روز قیامت با فضیلت‌تر و برتر است.

منابع اهل تسنن: شواهد التنزیل، الحاکم الحسکانی، ج ۲، ص۱۴؛ المستدرک، الحاکم النیسابوری، ج۳، ص۳۲؛ تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی، ج۱۳، ص ۱۹؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج ۵۰، ص۳۳۳.

۳. «فَأَمَّا الْجِرَاحَةُ الَّتِي جَرَحَهَا يَوْمَ الْخَنْدَقِ إِلَى عَمْرِو بْنِ عَبْدِوُدٍّ فَإِنَّهَا أَجَلُّ مِنْ أَنْ يُقَالَ جَلِيلَةٌ وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُقَالَ عَظِيمَةٌ». شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج۱۹، ص ۶۰.

۴. «كَمَا قَالَ شَيْخُنَا أَبُو الْهُذَيْلِ وَ قَدْ سَأَلَهُ سَائِلٌ أَيُّمَا أَعْظَمُ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ عَلِيٌّ [علیه‌السلام] أَمْ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ يَا ابْنَ أَخِي وَ اللَّهِ لَمُبَارَزَةُ عَلِيٍّ عَمْراً يَوْمَ الْخَنْدَقِ تَعْدِلُ أَعْمَالَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ طَاعَاتِهِمْ كُلَّهَا فَضْلًا عَنْ أَبِي بَكْرٍ وَحْدَهُ.»؛ ابن ابی الحدید گوید از شیخ ما ابوهذیل سؤال کردند که علی علیه‌السلام منزلت و مقامش نزد خداوند بالاتر است یا ابوبکر؟ او در پاسخ گفت: مبارزه‌ی علی علیه‌السلام با عمر بن عبدود در روز خندق بالاتر از اعمال و طاعات تمام مهاجرین و انصار می باشد چه رسد به ابی بکر. بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۲۰ ، ص۲۷۳.

منبع اهل تسنن: شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید، ج۱۹، ص ۶۰.

است. ابن ابی الحدید حدّ فهمش، نقل از استادش است. ولی مطلب غیر از این است.

مقامات امیرمؤمنان علیه‌السلام و مظلومیّت ایشان

ثقلین یعنی جن و انس. از این دائره کسی از مکلفین خارج نیست. تمام عبادات آن هم از ثقلین در یک کفه، یک ضربت علی علیه‌السلام هم در یک کفه، از آن ضربت اخبار کرد آن هم به کلمهٔ خیر، «**خیر من عبادة الثقلین**». عمل این است. علم هم آن است. این برهان مذهب حق است.

ولی مهم این است که این گوهر یک دانهٔ وجود، با آن علم و این عمل، در این جهان کارش به جایی رسید که یک وقت درد دلش را اظهار کرد. آن وقتی که آه سوزناکی از دلش برخواست و گفت: کار به جایی رسیده که می‌گویند: «معاویه و علی!»[1] ۱۰• به خدا، جز خدا کسی نمی‌داند که مقام، چه مقامی است و رتبه، چه رتبه‌ای است؟

من این را برای شما می‌گویم. باید در این عاشورا حقّ حضرت علی علیه‌السلام را زنده کنید. مقامات امیرمؤمنان علی علیه‌السلام را تشریح کنید.

چهار نفر مدّعی یک فرزند

بعضی بزرگان اهل تسنن می‌نویسند چهار نفر بر سر معاویه نزاع کردند. این چهار

---

۱. ومن كتاب له علیه‌السلام إلى معاوية: «فَيَا عَجَباً لِلدَّهْرِ إِذْ صِرْتُ يُقْرَنُ بِي مَنْ لَمْ يَسْعَ بِقَدَمِي وَلَمْ تَكُنْ لَهُ كَسَابِقَتِي الَّتِي لَا يُدْلِي أَحَدٌ بِمِثْلِهَا إِلَّا أَنْ يَدَّعِيَ مُدَّعٍ مَا لَا أَعْرِفُهُ وَلَا أَظُنُّ اللَّهَ يَعْرِفُهُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَال »؛ عجبا از روزگار که مرا برابر قرار داد با کسی که مانند من برای اسلام قدم برنداشته، و برای او چون من سابقه‌ای در اسلام نیست، سابقه‌ای که کسی را به مثل آن دسترسی نیست، مگر آنکه ادّعا کند ادّعا کننده‌ای آنچه را من خبر ندارم، و گمان نمی‌برم که خداوند هم آن ادّعا را بشناسد.در همه حال خدای را سپاس. نهج البلاغة، نامه ۹.

و همچنین: «قلت: وأعجب و أطرف ما جاء به الدهر وإن كانت عجائبه وبدائعه جمة أن يفضى أمر على عليه السلام إلى أن يصير معاوية ندا له ونظيرا مماثلا، يتعارضان الكتاب، و الجواب و يتساويان فيما يواجه به أحدهما صاحبه، و لا يقول له على علیه‌السلام كلمة إلا قال مثلها، وأخشن مسا منها» بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۳۳، ص۸۸.

منبع اهل تسنن: شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید، ج ۱۶ ، ص ۱۳۶.

نفر مدعی بودند که این فرزند من است. آخر، قرعه به نام ابی سفیان افتاد.[۱] ۱۱»

آنچه مغز هر حکیم را پریشان می‌کند، این است که مظلومیت یک بشری این چنین تا این حد برسد. امیرمؤمنان ﷺ ضربتی خورده و ضربتی زده است. آن ضربتی که او خورده باید با عمل انبیا از آدم ﷺ تا به عیسی ﷺ مقایسه شود. آن ضربتی که او زده، بر عبادت جن و انس چربیده. با این وجود، او را در یک کفه و پسر هند جگرخوار و فرزند چهار نفر نابکار، به نام معاویة بن ابی سفیان، در یک کفه!

بدتر از همهٔ رنج‌ها و بالاتر از همهٔ دردها، این است که الآن در این زمان در مملکت شیعه، مظلوم‌ترین شخصیت، علی بن ابی طالب ﷺ است.

---

۱. «و من طریف ما بلغوا إلیه من القدح فی ولادة معاویة بن أبی سفیان و کونه ولد زنا، ما رووه فی کتبهم، و رواه أبو المنذر هشام بن محمد بن السائب الکلبی فی کتاب المثالب فقال: کان معاویة لأربعة نفر لعمار بن الولید بن المغیرة المخزومی و لمسافر بن أبی عمر و لأبی سفیان و لرجل سماه. قال: و کانت هند أمه من المغیلمات و کانت أحب الرجال إلیها السودان، و کانت إذا ولدت أسود قتلته و قال فی موضع آخر من الکتاب: و أما حمامة فهی من بعض جدات معاویة، و کان لها رایة بذی المجاز- یعنی من ذوی الرایات فی الزنا. قال عبد المحمود: ألا تعجب من قوم رووا مثل هذه الأمور الشنیعة و الأعراق الخبیثة عن معاویة ثم ارتضوه خلیفة علی الإسلام و المسلمین و قاتلوا معه علیا و أعیان بنی هاشم و الصحابة و التابعین، إن هذا مما یوجع الصدر و یقلقل الصبور» الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، السید ابن طاووس، ص ۵۰۱؛ قاموس الرجال، التستری، ج ۱۰، ص ۱۲۳.

و همچنین: «و کان معاویة یعزی إلی أربعة: إلی مسافر بن أبی عمرو، وإلی عمارة بن الولید وإلی العباس بن عبد المطلب و إلی الصباح مغن أسود کان لعمارة. قالوا: کان أبو سفیان دمیماً قصیراً وکان للصباح عسیفاً لأبی سفیان شاباً و سیماً فدعته هند إلی نفسها .وقالوا أن عتبة ابن أبی سفیان من الصباح أیضاً وأنها کرهت أن تضعه فی منزلها فخرجت إلی أجیاد فوضعته هناک . وفی ذلک قال حسان: لمن الصبی بجانب البط * حاء ملقی غیر ذی سهد نجلب به بیضاء آنسة * من عبد شمس صلته الخد». منهاج الکرامة، العلامة الحلی، ص ۷۸ (مع أن الزمخشری من مشایخ الحنفیة ذکر فی ربیع الأبرارأنه ادعی بنوته أربعة نفر)؛ إلزام النواصب ، ابن صلاح البحرانی، ص ۱۶۸؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۳۳ ، ص ۲۰۱؛ قاموس الرجال، الشیخ محمد تقی التستری، ج ۱۰ ، ص ۱۲۳.

منابع اهل تسنن: ربیع الأبرار، الزمخشری، ج ۴، ص ۲۷۵؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید، ج ۱، ص ۳۳۶.

پی نوشت ها:

۱. **و همچنین:** «[قالت فاطمة الزهراء ؑ]:...و نحن [فنحن] وسیلته فی خلقه، و نحن خاصته، و محل قدسه [و نحن آل رسوله]، و نحن حجته فی غیبه، و نحن ورثة أنبیائه.» دلائل الامامة، الطبری الشیعی، ص۱۱۴؛ شرح نهج البلاغة، ابن میثم البحرانی، ج۵، ص۱۰۵.

منابع اهل تسنن: السقیفة و فدک، الجوهری، ص۱۰۱؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج۱۶، ص۲۱۱.

و همچنین: «قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ؑ[فی قوله تعالی] ﴿وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَةَ﴾ أَنَا وَسِیلَتُهُ». مناقب ال ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص۲۷۳؛ البرهان، السید هاشم البحرانی، ج۲، ص۲۹۲.

و همچنین: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فِی تَفْسِیرِ قَوْلِهِ تَعَالَی: ﴿کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ﴾ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ...وَ نَحْنُ الْوَسِیلَةُ إِلَی اللَّهِ وَ الْوُصْلَةُ إِلَی رِضْوَانِ اللَّهِ وَ لَنَا الْعِصْمَةُ وَ الْخِلَافَةُ وَ الْهِدَایَةُ وَ فِینَا النُّبُوَّةُ وَ الْوَلَایَةُ وَ الْإِمَامَةُ وَ نَحْنُ مَعْدِنُ الْحِکْمَةِ وَ بَابُ الرَّحْمَةِ وَ شَجَرَةُ الْعِصْمَةِ وَ نَحْنُ کَلِمَةُ التَّقْوَی وَ الْمَثَلُ الْأَعْلَی وَ الْحُجَّةُ الْعُظْمَی وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَی الَّتِی مَنْ تَمَسَّکَ بِهَا نَجَا.»؛ جابر بن عبد اللّه در تفسیر آیه: ﴿کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ﴾ نقل کرده پیامبر اکرم ﷺ فرمود... ما وسیله به سوی خداییم و رساننده به رضوان اوئیم عصمت و خلافت و هدایت متعلق به ما است و نبوت و امامت و ولایت در میان ما است ما معدن حکمت و درب رحمت و درخت عصمت و کلمه تقوی و مثل اعلی و حجت کبری و عروه وثقی هستیم که هر کس به آن چنگ زند نجات می‌یابد. مشارق انوار الیقین، الحافظ رجب البرسی، ص۵۸؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۲۵، ص۲۳.

و همچنین: عَنْ أَبِی سَعِیدٍ قَالَ قَالَ النَّبِیُّ ﷺ : «مَنْ کُنْتُ وَلِیَّهُ فَعَلِیٌّ وَلِیُّهُ وَ مَنْ کُنْتُ إِمَامَهُ فَعَلِیٌّ إِمَامُهُ وَ مَنْ کُنْتُ أَمِیرَهُ فَعَلِیٌّ أَمِیرُهُ وَ مَنْ کُنْتُ نَذِیرَهُ فَعَلِیٌّ نَذِیرُهُ وَ مَنْ کُنْتُ هَادِیَهُ فَعَلِیٌّ هَادِیهِ وَ مَنْ کُنْتُ وَسِیلَتَهُ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی فَعَلِیٌّ وَسِیلَتُهُ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَاللَّهُ سُبْحَانَهُ یَحْکُمُ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ عَدُوِّهِ»؛ ابوسعید گوید: پیغمبر خدا ﷺ فرمود: هر کس که من سرپرستاویم، علیّ هم سرپرست اوست، و هر کس را که من پیشوای اویم علیّ ؑ نیز امام اوست، و هر شخصی را من أمیر اویم، علیّ هم أمیر اوست، و هر فردی را که من ترساننده اویم علیّ نیز ترساننده او می‌باشد و هر کس را من راهنمای اویم علیّ ؑ هدایتگر اوست، و هر کس را من وسیله تقرّب او به خدایم علیّ ؑ وسیله قرب او به خدا است، حال اگر کسی با او دشمنی بورزد خداوند سبحان میان علیّ ؑ و دشمنش حکم خواهد کرد. معانی الاخبار، الشیخ الصدوق، ص۶۶؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۳۷، ص۲۲۴.

۲. **و همچنین:** «وروی عن أمیر المؤمنین ؑ أنه قال: إن رسول الله ﷺ خطب الناس بمسجد الخیف فی حجة الوداع فقال فی خطبته: إنی فرطکم وإنکم واردون علی الحوض حوض ما بین بصری وصنعاء، فیه قدحان بعدد نجوم السماء، ألا وإنی مخلف فیکم الثقلین: الثقل الأکبر القرآن والثقل الأصغر عترتی أهل بیتی، وهما حبل ممدود بینکم وبین الله عز وجل فإن تمسکتم به لن تضلوا فهو سبب بید الله وسبب بأیدیکم» المحتضر، حسن بن سلیمان الحلی، ص ۱۹۹.

و همچنین: «قال جعفر بن محمد عن أبيه [عن] آبائه ... فلما حج [رسول الله] حجة الوداع و خطب بالناس بعرفة ... و قال في خطبته: ... وقد خلفت فيكم ما إن تمسكتم به بعدى لن تضلوا ، كتاب الله وعترتى أهل بيتى فإنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض ، حبل ممدود من السماء إليكم ، طرفه بيد الله وطرفه بأيديكم». شرح الأخبار ، القاضى النعمان المغربى، ج۱، ص ۱۰۵.

و همچنین: گاهی از قرآن تعبیر به حبل ممدود شده است: «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: إِنِّي أُوشِكُ أَنْ أُدْعَى فَأُجِيبَ وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عِتْرَتِي كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ عِتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَ إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَانْظُرُوا بِمَا ذَا تَخْلُفُونِّي فِيهِمَا.». كمال الدين و تمام النعمة، الشيخ الصدوق، ص۲۳۵؛ معانى الاخبار، الشيخ الصدوق، ص ۹۰؛ مسند الرضاؑ، داود بن سليمان الغازى، ص۲۰۶؛ الطرائف، السيد بن طاووس، ص۱۱۵؛ كشف اليقين، العلامة الحلى، ص۳۳۵؛ نهج الايمان، ابن جبر، ص۲۰۴؛ تفسير البرهان، السيد هاشم البحرانى، ج۱، ص۲۵؛ بحار الانوار، العلامة المجلسى، ج۲۳، ص۱۰۸.

منابع اهل تسنن: مسند احمد، احمد بن حنبل، ج۳، ص۱۷؛ الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج۲، ص۱۹۴؛ مسند ابن الجعد، على بن الجعد بن عبيد الجوهرى، ص۳۹۷؛ مناقب على بن ابى طالب، ابن المغازلى الشافعى، ص۳۲۹؛ العمدة، ابن بطريق، ص۷۲؛ ذخائر العقبى، احمد بن عبدالله الطبرى، ص۱۶؛ كنز العمال، المتقى الهندى، ج۱، ص۱۸۶؛ سبل الهدى و الرشاد، الصالحى الشامى، ج۱۲، ص۲۳۲؛ ينابيع المودة، القندوزى الحنفى، ج۱، ص۱۱۵.

در روایات، آیه ﴿و اعتصموا بحبل الله جمیعا﴾ به ائمهؑ: تفسیر شده:

منابع شیعه: شرح الأخبار، القاضى النعمان المغربى ،ج۲، ص۲۰۷ و ص ۲۶۵؛ كتاب الغيبة، محمد بن إبراهيم النعمانى، ص۴۷؛ خصائص الأئمة، الشريف الرضى، ص۷۴ ؛ مناقب آل أبى طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص۲۷۳ ؛ العمدة، ابن البطريق، ص۲۸۸ ؛ الروضة فى فضائل أمير المؤمنين، شاذان بن جبرئيل القمى، ص۱۰۳؛ الفضائل، شاذان بن جبرئيل القمى، ص۸۳ ؛ الصراط المستقيم، على بن يونس العاملى، ج۱، ص۲۸۶.

و در بسیاری از روایات نیز از ائمهؑ به حبل الله المتین تعبیر شده:

منابع شیعه: كتاب سليم بن قيس، ص ۲۷۶ و ۴۲۵ ؛ الأمالى، الشيخ الصدوق، ص۲۶۴ ؛ التوحيد، الشيخ الصدوق، ص۱۶۴؛ معانى الأخبار، الشيخ الصدوق، ص ۱۷؛ الهداية الكبرى، الحسين بن حمدان الخصيبى، ص۲۳۹؛ الاختصاص، الشيخ المفيد، ص۲۴۸ ؛ الأمالى، الشيخ الطوسى، ص۶۵۴ ؛ مناقب آل أبى طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۳۳۶؛ إقبال الأعمال، السيد ابن طاووس، ج۳، ص ۱۳۳؛ المزار، الشهيد الأول، ص۹۴؛ المحتضر، حسن بن سليمان الحلى، ص۲۲۷؛ عيون المعجزات، حسين بن عبد الوهاب، ص۶۷ ؛ المزار، محمدبن المشهدى، ص ۱۸۶، ۲۰۹ و ۲۱۸ .

و در اشعار نیز اشاره به آن آمده:

«وقال الحميرى : إنا وجدنا له فيما نخبره * بعروة العرش موصولا بها سببا حبلا متينا بكفيه له طرف * سد العراج إليه العقد والكربا. من يعتصم بالقوى من حبله فله * ان لا يكون غدا فى حال من عطبا وقال العونى : امامى حبل الله عروة حقه * فطوبى وطوبى من تمسك بالحبل» مناقب آل أبى طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص۲۷۳.

و همچنین: «وقال الزاهى : مفقه الأمة والقاضى الذى * أحاط من علم الهدى ما لم يحط والنبأ الأعظم والحجة والـ * مصباح والمحنة فى الخطب الورط حبل الى الله وباب الحطة الـ *فاتح بالرشد مغاليق الخطط» مناقب

آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۶۵.

و همچنین: «وقد ضمن الشافعی هذا الحدیث فی أبیات له رواها العجیلی حیث قال: ولما رأیت الناس قد ذهبت بهم * مذاهبهم فی أبحر الغی والجهل. رکبت علی اسم الله فی سفن النجا * وهم أهل بیت المصطفی خاتم الرسل. وأمسکت حبل الله وهو ولاؤهم * کما قد أمرنا بالتمسک بالحبل». خلاصة عبقات الانوار، ج۴، ص۲۹.

۳. «قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ ﷣ فَضْلُ كَافِلِ يَتِيمِ آلِ مُحَمَّدٍ، الْمُنْقَطِعِ عَنْ مَوَالِيهِ النَّاشِبِ فِی تِيهِ الْجَهْلِ - يُخْرِجُهُ مِنْ جَهْلِهِ، وَ يُوضِحُ لَهُ مَا اشْتَبَهَ عَلَيْهِ عَلَى [فَضْلِ] كَافِلِ يَتِيمٍ يُطْعِمُهُ وَ يَسْقِيهِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَى السُّهَا.»؛ از امام حسن عسکری علیه السّلام نقل است که فرموده: فضیلت کسی که یتیمی از آل محمّد را که از موالیانش (امامان معصوم﷥) دور افتاده و گرفتار حیرت جهل شده کفالت و سرپرستی کرده و از تاریکی جهل بیرون سازد و مشتبهات او را برطرف نماید، بر کسی که یتیم را سرپرستی کند به اطعام کردن و سیراب نمودن همچون فضیلت خورشید بر سُها که از کم‌سوترین ستاره است می‌باشد. تفسیر الامام حسن العسکری﷣، ص۳۴۱؛ الاحتجاج، الطبرسی، ج۱، ص۷؛ الصراط المستقیم، علی بن یونس العاملی، ج۳، ص۵۵؛ منیة المرید، الشهید الثانی، ص۱۱۶؛ الفصول المهمة، الحر العاملی، ج۱، ص۶۰۱؛ بحارالانوار، العلامة المجلسی، ج۲، ص۳.

و همچنین: «عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِیِّ﷣ قَالَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ﷣ مَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا عَالِماً بِشَرِيعَتِنَا فَأَخْرَجَ ضُعَفَاءَ شِيعَتِنَا مِنْ ظُلْمَةِ جَهْلِهِمْ إِلَى نُورِ الْعِلْمِ الَّذِی حَبَوْنَاهُ بِهِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رَأْسِهِ تَاجٌ مِنْ نُورٍ يُضِیءُ لِجَمِيعِ أَهْلِ الْعَرَصَاتِ وَ حُلَّةٌ لَا تَقُومُ لِأَقَلِّ سِلْكٍ مِنْهَا الدُّنْيَا بِحَذَافِيرِهَا ثُمَّ يُنَادِی مُنَادٍ يَا عِبَادَ اللَّهِ هَذَا عَالِمٌ مِنْ تَلَامِذَةِ بَعْضِ عُلَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ أَلَا فَمَنْ أَخْرَجَهُ فِی الدُّنْيَا مِنْ حَيْرَةِ جَهْلِهِ فَلْيَتَشَبَّثْ بِنُورِهِ لِيُخْرِجَهُ مِنْ حَيْرَةِ ظُلْمَةِ هَذِهِ الْعَرَصَاتِ إِلَى نُزْهَةِ الْجِنَانِ فَيُخْرِجُ كُلَّ مَنْ كَانَ عَلَّمَهُ فِی الدُّنْيَا خَيْراً أَوْ فَتَحَ عَنْ قَلْبِهِ مِنَ الْجَهْلِ قُفْلًا أَوْ أَوْضَحَ لَهُ عَنْ شُبْهَةٍ.»؛ امام حسن عسکری﷣ فرمودند که أمیر المؤمنین علیه السّلام فرموده: هر که پیرو و شیعه ما بوده و عالم به دستورات ما باشد، و پیروان ضعیف و ناتوان ما را از تاریکی جهل و نادانی به نور علم و دانشی که به او عطا نموده‌ایم خارج سازد، روز قیامت تاجی از نور بر سر دارد که تمامی اهل عرصات را روشن سازد، و نیز جامه‌ای دارد که تمام دنیا با ذرّه‌ای از رشته و نخ آن برابری نمی‌کند. سپس نداکننده‌ای فریاد برآورد: ای بندگان خدا این فرد دانشمند، یکی از شاگردان علمای آل محمّد است. بدانید افرادی که در این سرا با توسّل به نور دانش او از حیرت جهل و نادانی برون رفته‌اند در آن سرا نیز به کمک نور او از حیرت ظلمت تمام عرصه‌ها بیرون آمده به بهشت‌های دور رهنمون شوند. پس به هر که در دنیا خیری آموخته، و قفل جهل و نادانی از قلبش گشوده، یا شبهه‌ای را برایش روشن و آشکار ساخته، همه و همه را از تاریکی آن عرصه‌ها خارج می‌سازد. الاحتجاج، الشیخ الطبرسی، ج۱، ص۷؛ الصراط المستقیم، علی بن یونس العاملی النباطی البیاضی، ج۳، ص ۵۵؛ عوالی اللئالی، ابن أبی جمهور الأحسائی، ج۱، ص۱۷؛ رسائل الشهید الثانی، الشهید الثانی، ج۲، ص ۱۱۴۰؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۲، ص۲.

و همچنین: «قال علی﷣: حَضَرَتِ امْرَأَةٌ عِنْدَ الصِّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ﷤ فَقَالَتْ: إِنَّ لِی وَالِدَةً ضَعِيفَةً وَ قَدْ لُبِسَ عَلَيْهَا فِی أَمْرِ صَلَاتِهَا شَیْءٌ، وَ قَدْ بَعَثَتْنِی إِلَيْكِ أَسْأَلُكِ. فَأَجَابَتْهَا فَاطِمَةُ﷤ عَنْ ذَلِكَ، ثُمَّ ثَنَّتْ، فَأَجَابَتْ، ثُمَّ ثَلَّثَتْ [فَأَجَابَتْ] إِلَى أَنْ عَشَّرَتْ فَأَجَابَتْ، ثُمَّ خَجِلَتْ مِنَ الْكَثْرَةِ، فَقَالَتْ: لَا أَشُقُّ عَلَيْكِ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ. قَالَتْ فَاطِمَةُ﷤: هَاتِی وَ سَلِی عَمَّا بَدَا لَكِ، أَ رَأَيْتِ مَنِ اكْتُرِیَ يَوْماً يَصْعَدُ إِلَى سَطْحٍ بِحَمْلٍ ثَقِيلٍ، وَ كِرَاؤُهُ مِائَةُ أَلْفِ

دِينَار، أَ يَثْقُلُ عَلَيْهِ فَقَالَتْ: لَا.فَقَالَتْ: اكْتُرِيتُ أَنَا لِكُلِّ مَسْأَلَة بِأَكْثَرَ مِنْ مِلْءِ مَا بَيْنَ الثَّرَى إِلَى الْعَرْشِ لُؤْلُؤاً فَأَحْرَى أَنْ لَا يَثْقُلَ عَلَيَّ، سَمِعْتُ أَبِي [رَسُولَ اللَّهِ] ﷺ يَقُولُ:إِنَّ عُلَمَاءَ شِيعَتِنَا يُحْشَرُونَ، فَيُخْلَعُ عَلَيْهِمْ مِنْ خِلَعِ الْكَرَامَاتِ عَلَى قَدْرِ كَثْرَةِ عُلُومِهِمْ، وَ جِدِّهِمْ فِي إِرْشَادِ عِبَادِ اللَّهِ، حَتَّى يُخْلَعَ عَلَى الْوَاحِدِ مِنْهُمْ- أَلْفُ أَلْفِ خِلْعَةٍ مِنْ نُورٍ.ثُمَّ يُنَادِي مُنَادِي رَبِّنَا عَزَّ وَ جَلَّ: أَيُّهَا الْكَافِلُونَ لِأَيْتَامِ آلِ مُحَمَّدٍ، النَّاعِشُونَ لَهُمْ عِنْدَ انْقِطَاعِهِمْ عَنْ آبَائِهِمُ- الَّذِينَ هُمْ أَئِمَّتُهُمْ، هَؤُلَاءِ تَلَامِذَتُكُمْ وَ الْأَيْتَامُ الَّذِينَ كَفَلْتُمُوهُمْ وَ نَعَشْتُمُوهُمْ فَاخْلَعُوا عَلَيْهِمْ [كَمَا خَلَعْتُمُوهُمْ] خِلَعَ الْعُلُومِ فِي الدُّنْيَا.فَيَخْلَعُونَ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْ أُولَئِكَ الْأَيْتَامِ عَلَى قَدْرِ مَا أَخَذُوا عَنْهُمْ مِنَ الْعُلُومِ حَتَّى إِنَّ فِيهِمْ يَعْنِي فِي الْأَيْتَامِ لَمَنْ يُخْلَعُ عَلَيْهِ مِائَةُ أَلْفِ خِلْعَةٍ وَ كَذَلِكَ يَخْلَعُ هَؤُلَاءِ الْأَيْتَامِ عَلَى مَنْ تَعَلَّمَ مِنْهُمْ.ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: أَعِيدُوا عَلَى هَؤُلَاءِ الْعُلَمَاءِ الْكَافِلِينَ لِلْأَيْتَامِ حَتَّى تُتِمُّوا لَهُمْ خِلَعَهُمْ، وَ تُضَعِّفُوهَا.فَيُتِمُّ لَهُمْ مَا كَانَ لَهُمْ قَبْلَ أَنْ يَخْلَعُوا عَلَيْهِمْ، وَ يُضَاعَفُ لَهُمْ، وَ كَذَلِكَ مَنْ بِمَرْتَبَتِهِمْ مِمَّنْ يُخْلَعُ عَلَيْهِ عَلَى مَرْتَبَتِهِمْ.وَ قَالَتْ فَاطِمَةُ ؑ: يَا أَمَةَ اللَّهِ إِنَّ سِلْكاً مِنْ تِلْكِ الْخِلَعِ لَأَفْضَلُ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَلْفَ أَلْفِ مَرَّةٍ، وَ مَا فَضَلَ فَإِنَّهُ مَشُوبٌ بِالتَّنْغِيصِ وَ الْكَدَرِ.». تفسیر الإمام العسكری ؑ، المنسوب إلی الإمام العسكری ؑ، ص ۳۴۰؛ بحـار الأنـوار، العلامة المجلسی ، ج ۲ ، ص ۳.

۴. «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ كَثِيرِ بْنِ عَيَّاشٍ عَنْ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ؑ فِی قَوْلِهِ ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاكُمْ لِما يُحْيِيكُمْ﴾ يَقُولُ وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ؑ فَإِنَّ اتِّبَاعَكُمْ إِيَّاهُ وَ وَلَايَتَهُ أَجْمَعُ لِأَمْرِكُمْ وَ أَبْقَى لِلْعَدْلِ فِيكُم.»؛ ابو الجارود از حضرت باقر ؑ نقل کرد در باره این آیه حضرت ؑ فرمودند: یعنی ولایت علی بن ابی طالب ؑ؛ زیرا پیروی شـما از او ولایـتش موجـب بقـای عدالت و نظام اجتماع شما خواهد بود. تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی، ج ۱، ص ۲۷۱؛ التفسیر الصافی، الفیض الكاشانی، ج۲، ص ۲۸۹؛ البرهان فی تفسیر القرآن، السید هاشم البحرانی، ج ۲، ص۶۶۴؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۹، ص۲۱۰؛ تفسیر نور الثقلین، الشیخ الحویزی، ج۲، ص۱۴۱؛ تفـسیر كنـز الـدقائق و بحرالغرائب، الشیخ محمد بن محمد رضا القمی المشهدی، ج۵، ص ۳۱۵.

و همچنین: عن النبی ﷺ «بذكر الله تحیی القلوب». تنبیه الخواطر، ج۲، ص۱۲۰.

و همچنین: «عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ قَالَ لِی أَبُو جَعْفَرٍ ؑ يَا فُضَيْلُ إِنَ حَدِيثَنَا يُحْيِی الْقُلُوبَ.»؛ فضیل بن یسار گوید: امام باقر ؑ به من فرمود: ای فضیل حدیث ما دلها را زنده می کند. الخصال، الشیخ الـصدوق، ص۲۲؛ الدعوات، قطب الدین الراوندی، ص۶۲؛ وسائل الشیعة، الحر العاملی، ج۲۷، ص۹۳؛ بحـار الأنـوار، العلامـة المجلسی، ج۲، ص ۱۴۴.

و همچنین: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ؑ يَقُولُ شِيعَتُنَا الرُّحَمَاءُ بَيْنَهُمُ الَّذِينَ إِذَا خَلَوْا ذَكَرُوا اللَّهَ إِنَّ ذِكْرَنَا مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ إِنَّا إِذَا ذُكِرْنَا ذُكِرَ اللَّهُ وَ إِذَا ذُكِرَ عَدُوُّنَا ذُكِرَ الشَّيْطَانُ» ؛أبی حمزه گوید: شـنیدم امام صادق ؑ می‌فرمود: شیعیان ما در میان خود مهربانند، آن کسانند که چون تنها باشند یـاد خـدا کننـد بـه راستی که یاد ما از یاد خدا است به راستی چون ما یاد شویم، خدا یاد شود و چون دشمن ما یاد شود شیطان یاد شود. الكافی، الشیخ الكلینی، ج۲، ص ۱۸۶؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۷۱، ص ۲۵۸.

و همچنین: «علی أمیر المؤمنین وسید الـ * وصیین والساقی علی الكوثر الأهنی. إمـام هـدی تحیـی القلـوب بذكره * ویجلی العمی عنا بأسمائه الحسنی» مستدركات أعیان الشیعة، حسن الأمین، ج۲، ص ۳۰۷، قـصیده شیخ محمد بن علی بغلی از شعراء قرن ۱۳ در أحساء.

۵. «عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَضْرَمِیِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ﵇ أَنَّهُ قَالَ: حَجَّ رَسُولُ اللَّهِﷺ مِنَ الْمَدِینَة وَ قَدْ بَلَّغَ جَمِیعَ الشَّرَائِعِ قَوْمَهُ غَیْرَ الْحَجِّ وَ الْوَلَایَة فَأَتَاهُ جَبْرَئِیلُ﵇ فَقَالَ لَهُ یَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ اسْمُهُ یُقْرِؤُکَ السَّلَامَ وَ یَقُولُ لَکَ إِنِّی لَمْ أَقْبِضْ نَبِیّاً مِنْ أَنْبِیَائِی وَ لَا رَسُولًا مِنْ رُسُلِی إِلَّا بَعْدَ إِکْمَالِ دِینِی وَ تَأْکِیدِ حُجَّتِی وَ قَدْ بَقِیَ عَلَیْکَ مِنْ ذَاکَ فَرِیضَتَانِ مِمَّا تَحْتَاجُ أَنْ تُبَلِّغَهُمَا قَوْمَکَ فَرِیضَةُ الْحَجِّ وَ فَرِیضَةُ الْوَلَایَة وَ الْخِلَافَة مِنْ بَعْدِکَ فَإِنِّی لَمْ أُخَلِّ أَرْضِی مِنْ حُجَّةٍ وَ لَنْ أُخَلِّیَهَا أَبَدا... وَ قُولُوا أَطَعْنَا اللَّهَ بِذَلِکَ وَ إِیَّاکَ وَ عَلِیّاً وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ وَ الْأَئِمَّةَ الَّذِینَ ذَکَرْتَ عَهْداً وَ مِیثَاقاً مَأْخُوذاً لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ مِنْ قُلُوبِنَا وَ أَنْفُسِنَا وَ أَلْسِنَتِنَا وَ مُصَافَقَة أَیْدِینَا مَنْ أَدْرَکَهُمَا بِیَدِهِ وَ أَقَرَّ بِهِمَا بِلِسَانِهِ وَ لَا نَبْغِی بِذَلِکَ بَدَلًا وَ لَا نَرَی مِنْ أَنْفُسِنَا عَنْهُ حِوَلًا أَبَدا...» ؛ از امام باقر﵇ نقل است که: پیامبرﷺ در موسم حجّ عازم مکّه بود در حالی که تمام شرایع و قوانین را به جز حجّ و ولایت ابلاغ فرموده بودندکه فرشته وحی جبرئیل نازل شده و از جانب پروردگار متعال ابلاغ سلام نموده و گفت: ای محمّد! خداوند می‌فرماید من هیچ پیامبری از پیامبران گذشته را قبض روح نکردم مگر پس از اکمال دین و اتمام حجّتم، و برای تو تنها دو موضوع باقی مانده که باید آن دو را به مردم ابلاغ نمایی، یکی حکم حجّ و دیگری موضوع ولایت و خلافت است. زیرا من تا بحال زمین را خالی از حجّت قرار نداده‌ام و هرگز هم خالی نخواهم گذاشت... و نیز بگوئید که خدای تعالی و شما و علی و حسن و حسین﵉ و باقی ائمه کرام که ذکر نمودید [و اعلام امامت و ولایت ایشان نمودید و ولایت و مودت ایشان را الی یوم القیامه بر ما واجب و لازم فرمودید]. را بدان اطاعت نمودیم عهد و میثاقی است برای امیرالمؤمنین علی﵇ و باقی ائمه عظام﵈ از روی طیب نفس و صدق دل و اقرار لسان و مبایعه با دست [و آن اعیان را به امامت و ولایت خود پذیرفتیم] و به جای آن اعیان دیگری را بدل نگیریم و به امامت و ولایت نپذیریم و ابدا از قول خود برنگردیم... الیقین، السید ابن طاووس، ص۳۴۳- ۳۵۹؛ روضة الواعظین، الفتال النیسابوری، ص۹۰ ؛ الاحتجاج، الشیخ الطبرسی، ج۱، ص ۶۹.

و همچنین: «عَنْ بُکَیْرِ بْنِ أَعْیَنَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ﵇ لِأَیِّ عِلَّة وَضَعَ اللَّهُ الْحَجَرَ فِی الرُّکْنِ الَّذِی هُوَ فِیهِ وَ لَمْ یُوضَعْ فِی غَیْرِهِ وَ لِأَیِّ عِلَّة تُقَبَّلُ وَ لِأَیِّ عِلَّة أُخْرِجَ مِنَ الْجَنَّة وَ لِأَیِّ عِلَّة وُضِعَ مِیثَاقُ الْعِبَادِ وَ الْعَهْدُ فِیهِ وَ لَمْ یُوضَعْ فِی غَیْرِه... فَإِنَّ اللَّهَ أَوْدَعَهُ الْمِیثَاقَ وَ الْعَهْدَ دُونَ غَیْرِهِ مِنَ الْمَلَائِکَة لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَّا أَخَذَ الْمِیثَاقَ لَهُ بِالرُّبُوبِیَّة وَ لِمُحَمَّدٍﷺ بِالنُّبُوَّة وَ لِعَلِیٍّ﵇ بِالْوَصِیَّة اصْطَکَّتْ فَرَائِصُ الْمَلَائِکَة فَأَوَّلُ مَنْ أَسْرَعَ إِلَی الْإِقْرَارِ ذَلِکَ الْمَلَکُ لَمْ یَکُنْ فِیهِمْ أَشَدُّ حُبّاً لِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍﷺ مِنْهُ وَ لِذَلِکَ اخْتَارَهُ اللَّهُ مِنْ بَیْنِهِمْ وَ أَلْقَمَهُ الْمِیثَاقَ وَ هُوَ یَجِیءُ یَوْمَ الْقِیَامَة وَ لَهُ لِسَانٌ نَاطِقٌ وَ عَیْنٌ نَاظِرَةٌ یَشْهَدُ لِکُلِّ مَنْ وَافَاهُ إِلَی ذَلِکَ الْمَکَانِ وَ حَفِظَ الْمِیثَاقَ.». الکافی، الشیخ الکلینی، ج۴، ص ۱۸۵؛ علل الشرائع، الشیخ الصدوق، ج۲، ص ۴۲۹.

و همچنین: «رواه جماعة من أعلام العامة فی کتبهم: منهم العلامة السید شهاب الدین أحمد بن عبد الله الحسینی الشیرازی فی توضیح الدلائل، ص۱۳۲ (نسخة مکتبة الملی بفارس) قال: مما قال أمیر المؤمنین وإمام المتقین علی بن أبی طالب﵇ علی المنبر: أنا النون والقلم، وأنا النور ومصباح الظلم، أنا الطریق الأقوم ، أنا الفاروق الأعظم ... أنا بیضة البلد، أنا صمصام الجهاد، أنا جلة الآساد، أنا الشاهد المشهود، أنا العهد المعهود». شرح إحقاق الحق، السید المرعشی، ج۲۲، ص ۳۵۱ – ۳۵۳.

۶. روایاتی که دلالت دارد امیر المؤمنین﵇ عالم به ما کان و ما یکون و صاحب علم مخزون و غیب مکنون و سرّ مصون است:

«قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حُكَيْمٍ عَنْ ثَوْرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مَكْحُولٍ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ؑ لَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ ﷺ أَنَّهُ لَيْسَ فِيهِمْ رَجُلٌ لَهُ مَنْقَبَةٌ إِلَّا وَ قَدْ شَرِكْتُهُ فِيهَا وَ فَضَلْتُهُ وَ لِي سَبْعُونَ مَنْقَبَةً لَمْ يَشْرَكْنِي فِيهَا أَحَدٌ مِنْهُم... أَمَّا الثَّالِثَةُ وَ الثَّلَاثُونَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الْتَقَمَ أُذُنِي وَ عَلَّمَنِي مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَة فَسَاقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ إِلَيَّ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ ﷺ...»؛ مکحول از امیر مؤمنان ؑ نقل می‌کند که فرمود: حافظان از یاران حضرت محمّد ﷺ می‌دانند که در میان آنان کسی نیست که منقبتی داشته باشد مگر آن که من با او شریک بوده و بر او برتری دارم ولی من هفتاد منقبت دارم که کسی در آنها با من شریک نیست...اما منقبت سی و سوم: رسول خدا ﷺ سر در گوش من گذاشت و آنچه بوده و تا روز قیامت خواهد بود به من آموخت خدا آن را بر من به زبان پیغمبرش ﷺ جاری ساخت. الخصال، الشیخ الصدوق، ص ۵۷۶، بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج ۳۱، ص ۴۳۹.

و همچنین: «جعل الله قلبی مضیئا، وعملی رضیا، لقننی ربی الحکمة وغذانی بها، لم أشرک بالله منذ خلقت، ولم أجزع منذ حملت، قتلت صنادید العرب وفرسانها، وأفنیت لیوثها وشجعانها، أیها الناس، سلونی من علم مخزون وحکمة مجموعة» مشارق أنوار الیقین، الحافظ رجب البرسی، ص ۲۵۹.

و همچنین: «عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ؑ أَنَّهُ قَالَ: يَا طَارِقُ الْإِمَامُ كَلِمَةُ اللَّهِ وَ حُجَّةُ اللَّهِ وَ وَجْهُ اللَّهِ وَ نُورُ اللَّهِ وَ حِجَابُ اللَّهِ وَ آيَةُ اللَّهِ يَخْتَارُهُ اللَّهُ وَ يَجْعَلُ فِيهِ مَا يَشَاءُ وَ يُوجِبُ لَهُ بِذَلِكَ الطَّاعَةَ وَ الْوَلَايَةَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ فَهُوَ وَلِيُّهُ فِي سَمَاوَاتِهِ وَ أَرْضِه... عِلْمُ الْأَنْبِيَاءِ فِي عِلْمِهِمْ وَ سِرُّ الْأَوْصِيَاءِ فِي سِرِّهِمْ وَ عِزُّ الْأَوْلِيَاءِ فِي عِزِّهِمْ كَالْقَطْرَةِ فِي الْبَحْرِ وَ الذَّرَّةِ فِي الْقَفْرِ وَ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ عِنْدَ الْإِمَامِ كَيَدِهِ مِنْ رَاحَتِهِ يَعْرِفُ ظَاهِرَهَا مِنْ بَاطِنِهَا وَ يَعْلَمُ بَرَّهَا مِنْ فَاجِرِهَا وَ رَطْبَهَا وَ يَابِسَهَا لِأَنَّ اللَّهَ عَلَّمَ نَبِيَّهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ وَ وَرِثَ ذَلِكَ السِّرَّ الْمَصُونَ الْأَوْصِيَاءُ الْمُنْتَجَبُونَ وَ مَنْ أَنْكَرَ ذَلِكَ فَهُوَ شَقِيٌّ مَلْعُونٌ يَلْعَنُهُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُ اللَّاعِنُونَ وَ كَيْفَ يَفْرِضُ اللَّهُ عَلَى عِبَادِهِ طَاعَةَ مَنْ يُحْجَبُ عَنْهُ مَلَكُوتُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِنَّ الْكَلِمَةَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ تَنْصَرِفُ إِلَى سَبْعِينَ وَجْهاً»؛ طارق بن شهاب از امیر المؤمنین ؑ نقل می کند که فرمود ای طارق! امام کلمة اللّه و حجت اللّه و وجه اللّه و نور اللّه و حجاب اللّه و آیت خدا است. خدا انتخابش می کند و هر چه خواست در او قرار می‌دهد به واسطه همین مقام اطاعتش و ولایتش بر تمام مخلوقات واجب است او ولی خدا در آسمانها و زمین است... علم انبیاء در مقابل علم آنها و سرّ اوصیاء در مقایسه با سرّ ایشان و عزّت اولیاء در مقابل عزّت آنها مانند قطره در مقابل دریا و ذره‌ای در مقابل بیابان است. آسمانها و زمین در نزد امام مانند دست اوست نسبت به کف دستش ظاهرش را از باطن و خوبش را از بد و خشکیش را از تر تمیز میدهد.زیرا خداوند پیامبرش را از علم گذشته و آینده مطلع کرده و او آن سرّ محفوظ را در اختیار اوصیاء گرام نهاده هر که منکر این مقام باشد شقی و ملعون است که مورد لعنت خداوند و لعنت‌کنندگان قرار دارد چگونه خداوند اطاعت کسی را بر مردم واجب می کند که راه به ملکوت آسمانها و زمین نداشته باشد کلمه‌ای که آل محمد ﷺ بر زبان آورند هفتاد وجه و محمل دارد و هر آیه در قرآن مجید و کلام خدا سخن از عین و وجه و ید و جنب دارد منظور امام است...». مشارق أنوار الیقین، الحافظ رجب البرسی، ص ۱۷۸؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۲۵، ص ۱۷۳؛ مصباح البلاغة (مستدرک نهج البلاغة)، میرجهانی، ج ۱، ص ۲۰۰؛ مجمع النورین، الشیخ أبو الحسن المرندی، ص ۲۲.

و همچنین: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ ضُرَيْسٍ الْوَابِشِيِّ عَنْ جَابِرٍ

عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ﷣ قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَوْلُ الْعَالِمِ ﴿أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ﴾ قَالَ فَقَالَ یَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ اسْمَهُ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةٍ وَ سَبْعِینَ حَرْفاً فَکَانَ عِنْدَ الْعَالِمِ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَانْخَسَفَتِ الْأَرْضُ مَا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ السَّرِیرِ حَتَّى الْتَقَتِ الْقِطْعَتَانِ وَ حَوَّلَ مِنْ هَذِهِ عَلَى هَذِهِ وَ عِنْدَنَا مِنِ اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفاً وَ حَرْفٌ فِی عِلْمِ الْغَیْبِ الْمَکْنُونِ عِنْدَهُ». بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار، ص ۲۲۹.

و همچنین: «...قال علی ﷣: وَ إِنَّمَا کَانَ عِنْدَ وَصِیِّ سُلَیْمَانَ ﷣ مِنِ اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ حَرْفٌ وَاحِدٌ فَسَأَلَ اللَّهَ جَلَّ اسْمُهُ فَخَسَفَ لَهُ الْأَرْضَ مَا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ سَرِیرِ بِلْقِیسَ فَتَنَاوَلَهُ فِی أَقَلَّ مِنْ طَرْفِ الْعَیْنِ وَ عِنْدَنَا مِنِ اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفا...». خصائص الأئمة، الشریف الرضی، ص۴۶.

۷. منابعی که این حدیث را با عبارات مختلف ذکر نموده اند، عبارتند از:

منابع شیعه: تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود العیاشی، ج۱، ص۱۰۱؛ تفسیر الفرات، فرات بن ابراهیم الکوفی، ص۳۴۱؛ التعجب، ابی الفتح الکراجکی، ص۱۲۲؛ الارشاد، الشیخ المفید، ج۱، ص۵۳؛ کشف، علی بن ابی الفتح الاربلی، ج۱، ص۸۱؛ الطرائف، السید بن طاووس، ص۳۶.

منابع اهل تسنن: مسند احمد، احمد بن حنبل، ج۱، ص۳۳۱؛ السنة، ابن ابو العاصم، ص۵۸۹؛ تاریخ الطبری، محمد بن جریر الطبری، ج۲، ص۱۰۰؛ المعجم الکبیر، الطبرانی، ج۱۲، ص۷۷؛ مناقب علی بن ابی طالب، ابن مردویه، ص۲۲۳؛ البدایة والنهایة، ابن کثیر، ج۷، ص۳۷۴؛ تاریخ مدینه الدمشق، ابن عساکر، ج۴۲، ص۱۰۲.

و همچنین: «قال الثعلبی: ورأیت فی الکتب إن رسول الله صلى الله علیه [و آله] وسلم لما أراد الهجرة خلف علی بن أبی طالب بمکة لقضاء دیونه ورد الودایع التی کانت عنده فأمره لیلة خرج إلى الغار وقد أحاط المشرکون بالدار أن ینام على فراشه صلى الله علیه[وآله] وسلم وقال له: (إتشح ببردی الحضرمی الأخضر، ونم على فراشی، فإنه لا یخلص إلیک منهم مکروه إنشاء الله، ففعل ذلک علی ﷣، فأوحى الله تعالى إلى جبرئیل ومیکائیل إنی قد آخیت بینکما وجعلت عمر أحدکما أطول من عمر الأخر فأیکما یؤثر صاحبه بالبقاء والحیاة؟ فإختار کلاهما الحیاة فأوحى الله تعالى إلیهما: أفلا کنتما مثل علی بن أبی طالب آخیت بینه وبین محمد صلى الله علیه[وآله] وسلم فبات على فراشه (یفدیه) نفسه ویؤثره بالحیاة ، إهبطا إلى الأرض فاحفظاه من عدوه، فنزلا فکان جبرئیل عند رأس علی ومیکائیل عند رجلیه، وجبرئیل ینادی: بخ بخ من مثلک یا بن أبی طالب، فنادى الله عز وجل الملائکة وأنزل الله على رسوله صلى الله علیه[وآله] وسلم وهو متوجه إلى المدینة فی شأن علی.

منابع اهل تسنن: تفسیر الثعلبی، الثعلبی، ج ۲، ص ۱۲۵؛ أسد الغابة، ابن الأثیر، ج۴، ص ۲۵.

و همچنین: «وأورد أبو حامد محمد ابن الغزالی فی کتاب إحیاء علوم الدین أن لیلة بات علی بن أبی طالب على فراش رسول الله(ﷺ) أوحى الله تعالى إلى جبرئیل ومیکائیل: أنی آخیت بینکما ... وفی تلک اللیلة أنشأ علی[﷣] یقول وقیت بنفسی خیر من وطئ الثرى * وأکرم خلق طاف بالبیت والحجر وبت أراعی منهم ما یسوؤنی * وقد صبرت نفسی على القتل والأسر وبات رسول الله فی الغار آمنا * وما زال فی حفظ الإله وفی الستر»

منبع اهل تسنن: الفصول المهمة فی معرفة الأئمة، ابن الصباغ، ج۱، ص ۲۹۴ – ۲۹۶.

و همچنین: «قال: ولما بات علی[﷣] على فراش رسول الله صلى الله علیه[وآله] وسلم»

منبع اهل تسنن: احیاء علوم الدین، الغزالی، ج۱۰، ص۴۹.

و همچنین: «عن أبی جعفر محمّد بن علی ﷣، أنه قال﷣: لما أن أمر اللّه عزّ و جلّ نبیه ﷺ بالهجرة، و أعلمه بما عقد المشرکون من أن یثبوه لیقتلوه، و أمر علیا ﷣ بأن یضطجع مضجعه، ففعل، فأوحى اللّه عزّ و جلّ إلى

جبرائيل و ميكائيل ﷺ: إنى قد آخيت بينكما و إنى قابض روح أحـدكما، فاختـارا، أيكمـا أقـبض روحـه؟ فكلاهما أحبّ الحياة و كره الموت. فأوحى اللّه عزّ و جلّ إليهما: ما أنتما فى مواسـاتكما كمواسـاة علـى ﷺ لمحمّد ﷺ . فانطلقا، فاحفظاه من كل سوء من عدوى و عدوه حتى يصبح. فهبطا، فقعد أحدهما عند رأسه، و الآخر عند رجليه، و هما يقولان:بخ بخ لک يا على المحبوب المواسى بنفسه». شرح الاخبار، القاضـى نعمـان المغربى،ج۲، ص۴۰۹.

و همچنین: «الثعلبى فى تفسيره، وابن عقب فى ملحمته، وأبو السعادات فـى فـضايل العـشرة، والغزالـى فـى الاحياء وفى كيمياء السعادة أيضا برواياتهم عن أبى اليقظان، وجماعة من أصحابنا ومن ينتمى الينا نحـو: ابـن بابويه وابن شاذان والكلينى والطوسى وابن عقدة والبرقى وابن فياض والعبد لى والصفوانى والثقفى بأسانيدهم عن ابن عباس وأبى رافع وهند بن أبى هالة أنه قال رسول الله: أوحى الله إلى جبرئيل وميكائيـل انـى آخيـت بينكما ... قال الشاعر: يجود بالنفس إذ ضمن الجواد بها * والجود بالنفس أقصى غاية الجود وقال ابن حمـاد: باهى به الرحمن أملاک العلى * لما انثنى من فرش احمد يهجع. يا جبرئيل وميكائيل فإننى * آخيت بينكمـا وفضلى أوسع. أفإن بدا فى واحد أمرى فمن * يفدى أخاه من المنون ويقنع. فتوثقا كل يضمن بنفسه * قـال الإله أنا الأعز الارفع. ان الوصى فدى أخاه بنفسه * ولفعله زلفى لدى وموضع. فلتهبطا ولتمنعا مـن رامـه * أم من لم بمكيده يتسرع وقال خطيب خوارزم : على فى مهاد الموت عار * وأحمد مكنس غـار اغتـراب يقـول الروح بخ بخ يا على * فقد عرضت روحک لانتهاب». مناقب آل أبى طالب، ابن شهر آشوب، ج۱، ص ۳۳۹.

۸. «فلما كان يوم الخندق فعل بعلى[ﷺ] ما رأيتم بكفه عن المبادرة إلى عمرو، فلمـا بـان إمـساک النـاس عنـه، وتخلفهم عن الإقدام عليه، قام على بن أبى طالب صلوات الله عليه فى المرة الثالثة، فقال لـه النبـى صـلى الله عليه[وآله] وسلم: يا على إنه عمرو بن عبد ود – تأكيدا لما قلنا [ه] وتنبيها لمن كان له قلب أنـه أراد بـذلک الدلالة على تقدم على[ﷺ] وتفضيله – فقال له على[ﷺ] : وأنا على بن أبى طالب يا رسول الله. فعممه بيـده، وقلده سيفه ذا الفقار، فخرج إليه والمسلمون مشفقون، قد اقـشعرت جلـودهم، وزاغـت أبـصارهم، وبلغـت الحناجر قلوبهم، وظن قوم بالله الظنون والنبى صلى الله عليه[وآله] وسلم يدعو لـه بالنـصر، ملـح فـى ذلـک، مستغيث بربه ففرج الله به تلک الكرب، وأزال الظنون، وثبت اليقين بعلى بن أبى طالب، وقتل عمرو بن عبدود، وقبل ذلک ما زاغت الأبصار وبلغت القلوب الحناجر، وظن بالله الظنون، وزلزل المؤمنون زلزالا شديدا، وقـال المنافقون: ما وعدنا الله ورسوله إلا غرورا. وفى ذلک يؤثر عن حذيفة بن اليمان أنه قال: لقـد أيـد الله تبـارک وتعالى رسوله والمؤمنين بعلى بن أبى طالب فى موقفين، لو جمع جميع أعمال المؤمنين لما عدل بهمـا يـوم بدر و يوم الخندق.»

منبع اهل تسنن: المعيار والموازنة، أبو جعفر الإسكافى ، ص ۹۱.

و همچنین: «وفى المناقب: عن حذيفة رضى الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ضربة على فى يوم الخندق أفضل أعمال أمتى إلى يوم القيامة»

منبع اهل تسنن: ينابيع المودة لذوى القربى، القندوزى، ج۱، ص ۲۸۲ و ص۴۱۲.

نکته: در شرح إحقاق الحق، السيد المرعشى، ج۳، شرح ص ۲۲۸ آمده: والظـاهر أن مـراده بالمناقـب كتـاب الحافظ ابن مردويه أو الحافظ ابن المغازلى الشافعى.

این روایت با عبارات متفاوت در این منابع آمده است:

الخصال، الشیخ الصدوق، ص۵۷۹؛ الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، السید ابن طاووس، ص۵۱۴؛ الدرر النظیم، ابن حاتم العاملی، ص۲۷۱؛ اقبال الاعمال، السید ابن طاووس، ج۲، ص۲۶۷؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمة، الإربلی، ج۱، ص۱۴۸؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص۶۲۷؛ منهاج الکرامة، العلامة الحلی، ص۹۱؛ إرشاد القلوب، الدیلمی، ج۲، ص ۲۱۶؛ مشارق انوار الیقین، الحافظ رجب البرسی، ص۳۱۲.

منابع اهل تسنن: المناقب، الموفق الخوارزمی، ص۱۰۷؛ المواقف، الایجی، ج۳، ص۶۳۸، الفصول المهمة فی معرفة الأئمة، ابن الصباغ، ج۲، ص ۱۱۶۹؛ ینابیع المودة لذوی القربی، القندوزی، ج۱، ص۴۱۲؛ السیرة الحلبیة، الحلبی، ج۲، ص۶۴۳؛ فلک النجاة فی الإمامة والصلاة، علی محمد فتح الدین الحنفی، ص۱۸۴.

۹. «قَالَ رَبِیعَةُ السَّعْدِیُ أَتَیْتُ حُذَیْفَةَ بْنَ الْیَمَانِ فَقُلْتُ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّا لَنُحَدِّثُ عَنْ عَلِیٍّ[علیه السلام] وَ مَنَاقِبِهِ فَیَقُولُ لَنَا أَهْلُ الْبَصْرَةِ إِنَّکُمْ لَتُفْرِطُونَ فِی عَلِیٍ فَهَلْ أَنْتَ تُحَدِّثُنِی فِیهِ بِحَدِیثٍ. فَقَالَ حُذَیْفَةُ یَا رَبِیعَةُ وَ مَا تَسْأَلُنِی عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ لَوْ وُضِعَ جَمِیعُ أَعْمَالِ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فِی کِفَّةِ الْمِیزَانِ مُنْذُ بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّداً إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ وَ وُضِعَ عَمَلُ عَلِیٍّ[علیه السلام] فِی الْکِفَّةِ الْأُخْرَی لَرَجَحَ عَمَلُ عَلِیٍّ علیه السلام عَلَی جَمِیعِ أَعْمَالِهِمْ. فَقَالَ رَبِیعَةُ هَذَا الَّذِی لَا یُقَامُ لَهُ وَ لَا یُقْعَدُ. فَقَالَ حُذَیْفَةُ یَا لُکَعُ[یا لکعان] وَ کَیْفَ لَا یُحْمَلُ وَ أَیْنَ کَانَ أَبُو بَکْرٍ وَ عُمَرُ وَ حُذَیْفَةُ[ثکلتک أمّک] وَ جَمِیعُ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ یَوْمَ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ وُدٍّ وَ قَدْ دَعَا إِلَی الْبِرَازِ فَأَحْجَمَ النَّاسُ کُلُّهُمْ مَا خَلَا عَلِیّاً فَإِنَّهُ بَرَزَ إِلَیْهِ فَقَتَلَهُ وَ الَّذِی نَفْسُ حُذَیْفَةَ بِیَدِهِ لَعَمَلُهُ ذَلِکَ الْیَوْمَ أَعْظَمُ أَجْراً مِنْ عَمَلِ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ»؛ ربیعه سعدی می‌گوید: نزد حذیفة بن یمان آمدم و گفتم: ای ابو عبد اللّه! ما از علی و مناقب او سخن می‌گوییم و مردم بصره به ما می‌گویند: شما در حقّ علی زیاده روی می‌کنید. آیا تو در باره او حدیثی به ما می‌گویی؟حذیفه گفت: ای ربیعه! در باره علی علیه السلام چه از من می‌پرسی! سوگند به خدایی که جان من در ید قدرت اوست اگر از هنگام برانگیختن محمّد تا روز رستاخیز همه اعمال یاران محمّد صلی الله علیه و آله را در کفّه‌ای از ترازو نهند و عمل علی علیه السلام را در کفّه دیگر، عمل علی علیه السلام بر همه اعمال آنها برتری دارد. ربیعه گفت: این سخنی است که کسی بهایی بر آن ننهد و بر علی حملش نکند. حذیفه گفت: ای نادان چگونه این مطلب حمل نمی‌شود! کجا بودند ابو بکر و عمر و حذیفه و همه اصحاب محمّد روزی که عمرو بن عبد ودّ به مبارزه می‌طلبید و همه مردم جز علی از مبارزه با او خودداری کردند و تنها علی به مبارزه با او برخاست و از پایش درآورد. سوگند به خدایی که جان حذیفه در دست قدرت اوست این کار او در آن روز پاداشی سترگ‌تر دارد از همه اعمال اصحاب محمّد تا روز رستاخیز. مناقب الإمام أمیر المؤمنین علیه السلام محمد بن سلیمان الکوفی، ج۱، ص۲۲۲؛ کشف الیقین، العلامة الحلی، ص۱۳۴؛ نهج الحق وکشف الصدق، العلامة الحلی، ص ۲۴۹؛ حلیة الأبرار، السید هاشم البحرانی، ج۲، ص ۱۵۹.

منبع اهل تسنن: شرح نهج البلاغة ، ابن أبی الحدید ، ج ۱۹ ، ص ۶۰ (با اختلاف کم در الفاظ)

۱۰. **و همچنین:** «قال امیر المؤمنین علیه السلام:...وَ هَلُمَّ الْخَطْبَ فِی ابْنِ أَبِی سُفْیَانَ فَلَقَدْ أَضْحَکَنِی الدَّهْرُ بَعْدَ إِبْکَائِهِ»؛ امیر مؤمنان علیه السلام به شخصی که سؤالی از ایشان پرسید، فرمودند:...بیا بشنو امر مهم و مطلب بزرگ را در باره‌ی پسر ابی سفیان که محقّقا روزگار بعد از گریانیدن مرا به خنده آورد. نهج البلاغة،خطبه ۱۶۲؛ الأمالی، الشیخ الصدوق، ص۷۱۷؛ علل الشرائع، الشیخ الصدوق، ج۱، ص۱۴۶؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۲۹، ص۴۸۵.

و همچنین: «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام قَالَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ کُنْتُ أَتَتَبَّعُ غَضَبَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِذَا ذَکَرَ شَیْئاً أَوْ هَاجَهُ خَبَرٌ فَلَمَّا کَانَ ذَاتَ یَوْمٍ کَتَبَ إِلَیْهِ بَعْضُ شِیعَتِهِ مِنَ

الشَّام يَذْكُرُ فِي كِتَابِهِ أَنَّ مُعَاوِيَةَ وَ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ وَ عُتْبَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ وَ الْوَلِيدَ بْنَ عُقْبَةَ وَ مَرْوَانَ اجْتَمَعُوا عِنْدَ مُعَاوِيَةَ فَذَكَرُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَعَابُوهُ وَ أَلْقَوْا فِي أَفْوَاهِ النَّاسِ أَنَّهُ يَنْتَقِصُ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ يَذْكُرُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَا هُوَ أَهْلُه... فَالْآنَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ قُرِنْتُ بِابْنِ آكِلَةِ الْأَكْبَادِ وَ عَمْرٍو وَ عُتْبَةَ وَ الْوَلِيدِ وَ مَرْوَانَ وَ أَتْبَاعِهِمْ وَ صَارَ مَعَهُمْ فِي حَدِيثٍ فَمَتَى اخْتَلَجَ فِي صَدْرِي وَ أُلْقِيَ فِي رُوعِي أَنَّ الْأَمْرَ يَنْقَادُ إِلَى دُنْيَا يَكُونُ هَؤُلَاءِ فِيهَا رُؤَسَاءَ يُطَاعُون » اليقين، السيد ابن طاووس، ص۳۲۴ ؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۲۹، ص ۵۵۲.

۱۱. **و همچنین:** «أن الحافظ أبا سعيد، إسماعيل بن علی السمان الحنفی، ذكر فی كتاب مثالب بنی أمية، والشيخ أبا الفتوح، محمدبن جعفربن محمد الهمدانی فی كتاب بهجة المستفيد: أن مسافر بن عمرو بن أمية ابن عبد شمس، كان ذا جمال وسخاء عشق هندا، وجامعها سفاحا، فاشتهر ذلک فی قريش، وحملت هند، فلما ظهر السفاح، هرب مسافر من أبيها عتبة إلى الحيرة، وكان فيها سلطان العرب عمرو بن هند، وطلب عتبة (أبو هند) أبا سفيان، ووعده بمال كثير، وزوجه ابنته هند، فوضعت بعد ثلاثة أشهر معاوية، ثم ورد أبو سفيان على عمرو بن هند أمير العرب، فسأله مسافر عن حال هند، فقال: إنی تزوجتها، فمرض ومات» نهج الحق وكشف الصدق، العلامة الحلی، ص ۳۰۶ – ۳۱۲؛ إلزام النواصب، مفلح بن راشد، ص۱۶۶ – ۱۶۹؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۳۳، ص ۱۹۸.

و همچنین: من كتاب له ﷺ إلى معاوية جواباً عن كتاب منه: وأمَّا طَلَبُکَ إِلَيَّ الشَّامَ، فَإِنِّی لَمْ أُكُنْ لأُعْطِيَکَ الْيَوْمَ مَا مَنَعْتُکَ أَمْسِ... وأمَّا قَوْلُکَ إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ فَكَذَلِکَ نَحْنُ، ولَكِنْ لَيْسَ أُمَيَّةُ كَهَاشِمٍ، ولا حَرْبٌ كَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ، ولا أَبُو سُفْيَانَ كَأَبِی طَالِبٍ ولا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ، ولا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ، ولا الْمُحِقُّ كَالْمُبْطِلِ، ولا الْمُؤْمِنُ كَالْمُدْغِلِ، ولَبِئْسَ الْخَلَفُ خَلَفٌ يَتْبَعُ سَلَفاً هَوَى فِی نَارِ جَهَنَّمَ! »؛ از نامه‌های آن حضرت است در جواب نامه معاویه این که حکومت شام را از من خواستی، من آنچه را دیروز در اختیارت قرار ندادم امروز هم به دستت نمی‌دهم... و این که گفتی: «ما از فرزندان عبد منافیم» آری ما چنین هستیم، ولی با این فرق که نه امیّه مثل هاشم است، نه حرب همچون عبد المطّلب، و نه ابو سفیان مانند ابو طالب، و نه مهاجر الی اللّه چون اسیر آزاد شده، و نه فرزند اصل و نسب دار چون فرزند منسوب به پدر(آن که پدر مشخصی ندارد)، و نه اهل حق مانند اهل باطل، و نه مؤمن چون مفسد. و چه بازماندگان بدی هستند آنان که تابع گذشتگان جهنّمی خود می‌باشند! نهج البلاغة، نامه ۱۷؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص۳۶۱؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۳۳، ص ۱۰۵.

منابع اهل تسنن: كتاب الفتوح، أحمد بن أعثم الكوفی، ج ۳ ، ص ۱۵۵؛ ربيع الأبرار ونصوص الأخبار، الزمخشری، ج۴، ص ۲۱۶؛ التذكرة الحمدونية، ابن حمدون، ج۷ ، ص ۱۶۴.

و همچنین: «... وشأن أمية بن عبد الشمس شأن العوام، فإنه لم يكن من صلب عبد الشمس بن عبد مناف، وإنما هو عبد من الروم فاستخلفه عبد الشمس فنسب إليه كما نسب العوام إلى خويلد، فبنو أمية جميعهم ليسوا من صلب قريش، وإنما هم ملحقون بهم، وتصديق ذلک جواب أمير المؤمنين ﷺ لمعاوية لما كتب إليه: إنما نحن وأنتم بنو عبد مناف – فكتب فی جوابه ﷺ – ليس المهاجر كالطليق، وليس الصريح كاللصيق. وهذا شهادة من أمير المؤمنين علی ﷺ على بنی أمية أنهم لصائق، وليسوا بصحيح النسب إلى عبد مناف ، ولم يستطع معاوية إنكار ذلک. فهذا بعض ما أورده أصحابهم فی أنسابهم، والذی أورده الشيعة أكثر من ذلک، ولكن لم نورد منه شيئا، لأن الحجة بما أورده أصحابهم أقطع، وللعاقل المنصف أردع. ومن العجيب أنهم يشهدون على

أئمتهم أنهم أولاد الزنا، وأولاد مخانيث، ثم يقدمونهم على من ليس فيهم عيب ولا في أنسابهم ريب». إلزام النواصب، مفلح بن راشد، ص۱۷۹ – ۱۸۱.

و همچنین: «وروى أبو جعفر محمد بن حبيب قال: كان علي﵇ قد ولى زيادا قطعة من أعمال فارس واصطنعه لنفسه، فلما قتل علي﵇ بقي زياد في عمله، وخاف معاوية جانبه وعلم صعوبة ناحيته وأشفق من ممالاته الحسن بن علي﵉، فكتب إليه. من أمير المؤمنين معاوية بن أبي سفيان إلى زياد بن عبيد أما بعد فإنك عبد قد كفرت النعمة واستدعيت النقمة، ولقد كان الشكر أولى بك من الكفر، وإن الشجرة لتضرب بعرقها وتتفرع من أصلها، إنك لا أم لك بل لا أب لك ... والسلام . فلما ورد الكتاب على زياد غضب غضبا شديدا، وجمع الناس وصعد المنبر فحمد الله ثم قال: ابن آكلة الأكباد، وقاتلة أسد الله، ومظهر الخلاف، ومسر النفاق، ورئيس – الأحزاب، ومن أنفق ماله في إطفاء نور الله كتب إلي يرعد ويبرق عن سحابة جفل لا ماء فيها، وعما قليل تصيرها الرياح قزعا ... وأما تعييرك لي بسمية فان كنت ابن سمية فأنت ابن جماعة». الغارات، إبراهيم بن محمد الثقفي، ج۲، ص۹۲۷؛ أعيان الشيعة، السيد محسن الأمين، ج۱، ص۵۷۲ ؛ الغدير، الشيخ الأميني، ج۱۰، ص ۱۷۱.

منبع اهل تسنن: شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج۱۶، ص ۱۸۳.

و همچنین: عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ﵇ قَالَ:قَدِمَ عَقِيلٌ عَلَى عَلِيٍّ﵇ وَ هُوَ جَالِسٌ فِي صَحْنِ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبَا يَزِيدَ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ﵇ فَقَالَ: قُمْ وَ أَنْزِلْ عَمَّكَ فَذَهَبَ بِهِ فَأَنْزَلَهُ وَ عَادَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ: اشْتَرِ لَهُ قَمِيصاً جَدِيداً وَ رِدَاءً جَدِيداً وَ إِزَاراً جَدِيداً وَ نَعْلًا جَدِيدَةً فَغَدَا عَلَى عَلِيٍّ﵇ فِي الثِّيَابِ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبَا يَزِيدَ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا أَرَاكَ أَصَبْتَ مِنَ الدُّنْيَا شَيْئاً إِلَّا هَذِهِ الْحَصْبَاءَ؟ قَالَ: يَا أَبَا يَزِيدَ يَخْرُجُ عَطَائِي فَأُعْطِيكَاهُ فَارْتَحَلَ عَنْ عَلِيٍّ﵇ إِلَى مُعَاوِيَةَ فَلَمَّا سَمِعَ بِهِ مُعَاوِيَةُ نَصَبَ كَرَاسِيَّهُ وَ أَجْلَسَ جُلَسَاءَهُ فَوَرَدَ عَلَيْهِ فَأَمَرَ لَهُ بِمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ فَقَبَضَهَا فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ: أَخْبِرْنِي عَنِ الْعَسْكَرَيْنِ؟ قَالَ: مَرَرْتُ بِعَسْكَرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ﵇ فَإِذَا لَيْلٌ كَلَيْلِ النَّبِيِّﷺ وَ نَهَارٌ كَنَهَارِ النَّبِيِّ إِلَّا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِﷺ لَيْسَ فِي الْقَوْمِ وَ مَرَرْتُ بِعَسْكَرِكَ فَاسْتَقْبَلَنِي قَوْمٌ مِنَ الْمُنَافِقِينَ مِمَّنْ نَفَرَ بِرَسُولِ اللَّهِ ص لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ ثُمَّ قَالَ: مَنْ هَذَا الَّذِي عَنْ يَمِينِكَ يَا مُعَاوِيَةُ؟ قَالَ: هَذَا عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ قَالَ: هَذَا الَّذِي اخْتَصَمَ فِيهِ سِتَّةُ نَفَرٍ فَغَلَبَ عَلَيْهِ جَزَّارُهَا فَمَنِ الْآخَرُ؟ قَالَ الضَّحَّاكُ بْنُ قَيْسٍ الْفِهْرِيُّ : قَالَ: أَمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ كَانَ أَبُوهُ جَيِّدَ الْأَخْذِ لِعَسْبِ التَّيْسِ فَمَنْ هَذَا الْآخَرُ؟ قَالَ: أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ قَالَ: هَذَا ابْنُ المراقة [السَّرَّاقَةِ] فَلَمَّا رَأَى مُعَاوِيَةُ أَنَّهُ قَدْ أَغْضَبَ جُلَسَاءَهُ قَالَ: يَا أَبَا يَزِيدَ مَا تَقُولُ فِيَّ؟ قَالَ: دَعْ عَنْكَ قَالَ: لَتَقُولَنَّ قَالَ: أَ تَعْرِفُ حَمَامَةَ؟ قَالَ: وَ مَنْ حَمَامَةُ؟ قَالَ: أَخْبَرْتُكَ وَ مَضَى عَقِيلٌ فَأَرْسَلَ مُعَاوِيَةُ إِلَى النَّسَّابَةِ قَالَ: فَدَعَاهُ فَقَالَ:أَخْبِرْنِي مَنْ حَمَامَةُ؟ قَالَ أَعْطِنِي الْأَمَانَ عَلَى نَفْسِي وَ أَهْلِي فَأَعْطَاهُ قَالَ حَمَامَةُ جَدَّتُكَ وَ كَانَتْ بَغِيَّةً فِي الْجَاهِلِيَّةِ لَهَا رَايَةٌ تُؤْتَى [فقال معاوية لجلسائه :قد ساويتكم وزدت عليكم فلا تغضبوا]؛ از جعفربن محمد﵇ روایت شده که: عقیل نزد علی﵇ آمد و علی﵇ در صحن مسجد کوفه نشسته بود و گفت: سلام و رحمت خدا بر تو یا امیر المؤمنین. علی﵇ گفت: علیک السلام ای ابو یزید. پس روی به فرزند خود حسن﵇ کرد و گفت: برخیز عمّت را به خانه ببر. حسن، عقیل را به خانه برد و نزد پدر بازگشت. علی﵇ او را گفت: برایش جامه‌ای نو بخر و ردایی نو و ازاری نو و کفشی نو. دیگر روز نزد علی﵇ آمد سراپا به نو آراسته و گفت: سلام بر تو یا امیر المؤمنین. علی﵇ گفت: علیک السلام ای ابو یزید.

عقیل گفت: یا امیر المؤمنین ؈ نمی‌بینم که جز این سنگریزه‌ها چیزی از دنیا نـصیبت شـده باشـد. علـی ؈ گفت: ابو یزید چون عطای خویش گرفتم آن را به تو دهم. عقیل از نزد علی ؈ به نزد معاویه رفت. وقتی که معاویه از آمدنش خبر یافت، فرمان داد کرسیها نهادند و یاران خویش بر آنها نشانید. عقیل به مجلس در آمد. معاویه فرمان داد که صد هزار درهم به او دهند. عقیل درهمها بستد. معاویه گفت: می‌خواهم بگویی که میان لشکرگاه من و لشکرگاه علی چه فرقی دیدی. عقیل گفت: به لشکرگاه امیر المؤمنین علی بن ابـی طالـب ؈ گذشتم. شبی داشت چون شبهای پیامبر ﷺ و روزی چون روزهای پیامبر ﷺ با این فرق که پیامبر ﷺ در آن میان نبود. اما به لشکرگاه تو در آمدم جمعی از منافقین را از آن کسان که در شب عقبه بر رسـول اللّـه غـدر کردند، دیدم. پس عقیل گفت: ای معاویه آن کیست در دست راست تو نشسته است؟معاویه گفت: عمرو بن العاص است.عقیل گفت: این کسی است که شش مرد ادعا می‌کردند که پدر او هستند و عاقبـت از آن میـان آنکه قصاب بود، بر دیگران غلبه یافت. اکنون بگوی که آن دیگری کیست؟ معاویه گفت: ضحاک بن قـیس فهری است. عقیل گفت: به خدا سوگند در زمان جاهلیت کار پدرش این بود که مزدی می‌گرفت و حیوان نر را بر مادگان می‌جهانید. اکنون بگوی که آن دیگری کیست؟ معاویه گفت: ابو موسـی اشـعری اسـت.عقیـل گفت: مادرش دزد بود. چون معاویه دید که عقیل مجلس‌نشینانش را به خشم آورده است. پرسید: ابـو یزیـد درباره من چه می‌گویی ؟ عقیل گفت: این سخن رها کن. معاویه گفت: باید بگویی.عقیل پرسید: حمامـه را می‌شناسی؟معاویه پرسید: حمامـه کیـست؟ عقیـل گفـت: گفـتم و بـر خاسـت و برفـت. معاویـه یکـی از نسب‌شناسان را خواست و گفت: مرا بگوی که حمامه کیست؟گفت: مرا و زن و فرزندم را امـان ده.معاویـه امانش داد.گفت: حمامه جدّه تو بود در جاهلیت زنی بدکاره بود، از آنان که بر سر خانه خود علم مـی‌زدنـد.

الغارات، إبراهيم بن محمد الثقفي الكوفي، ج ۱، ص ۶۵؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسي، ج ۳۳، ص ۲۰۰.

منبع اهل تسنن: شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ۲، ص ۱۲۵.

مجلس هشتم

اسرار حدیث تشبیه

۸۰/۷/۸ هـ ش، مصادف با ۱۴۲۲/۷/۱۲ هـ ق.

به مناسبت ۱۳ رجب میلاد امیرمؤمنان علیه‌السلام

اسرار حدیث تشبیه

اهم مطالب اقبال قلب‌ها به مظلومیت مظلومی است که در تاریخ بشر مثل این مظلوم نیامده و نخواهد آمد. فردا مثل چنین روزی، در کعبه شخصی متولد شد که قرون متمادیه زبان‌ها و قلم‌ها در اطراف او بحث کرده‌اند. امروز مقصد ما این است که هر چه گفته شده و هر چه نوشته شده و هر چه گفته خواهد شد و هر چه نوشته خواهد شد، نسبتش به مقام او نسبت بال مگس به سیمرغ است. و این نکته‌ای است که باید به برهان ادراک بشود، نه به خطابه.

امیرمؤمنان ؈ اسم اعظم و مثل اعلای خداوند

چنان‌که خدا لم‌یدرک و لم‌یوصف است، این اسم اعظم هم لم‌یدرک و لم‌یوصف است. و این مثل اعلی در این حیث هم مَثَلٌ و سِمَةٌ و اسمٌ لعدم إدراکه و لعدم وصفه سبحانه و تعالی.[1] البته ادراک این مسأله جز برای راسخون در علم میسّر نیست. آنها

۱. «عَنْ مَالِکِ بْنِ أَعْیَنَ الْجُهَنِیِّ قَالَ: أَقْبَلَ إِلَیَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ؈ فَقَالَ یَا مَالِکُ أَنْتُمْ وَ اللَّهِ شِیعَتُنَا حَقّاً یَا مَالِکُ تَرَاکَ قَدْ أَفْرَطْتَ فِی الْقَوْلِ فِی فَضْلِنَا إِنَّهُ لَیْسَ یَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَی صِفَةِ اللَّهِ وَ کُنْهِ قُدْرَتِهِ وَ عَظَمَتِهِ فَکَمَا لَا یَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَی کُنْهِ صِفَةِ اللَّهِ وَ کُنْهِ قُدْرَتِهِ وَ عَظَمَتِهِ ﴿وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلی﴾ فَکَذَلِکَ لَا یَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَی صِفَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ فَضْلِنَا وَ مَا أَعْطَانَا اللَّهُ وَ مَا أَوْجَبَ مِنْ حُقُوقِنَا وَ کَمَا لَا یَقْدِرُ أَحَدٌ أَنْ یَصِفَ فَضْلَنَا وَ مَا أَعْطَانَا اللَّهُ وَ مَا أَوْجَبَ اللَّهُ مِنْ حُقُوقِنَا فَکَذَلِکَ لَا یَقْدِرُ أَحَدٌ أَنْ یَصِفَ حَقَّ الْمُؤْمِنِ وَ یَقُومَ بِهِ مِمَّا أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَی أَخِیهِ الْمُؤْمِنِ...»؛ مالک بن اعین گفت: امام ششم حضرت صادق ؈ به من رو کرد و فرمود: ای مالک به خدا قسم شما به راستی شیعه مایید، ای مالک آیا فکر کرده ای که در باره فضیلت ما افراط کرده‌ای؟ به راستی کسی نتواند وصف خدا کنه ←

می‌فهمند چرا امیرالمؤمنین ﷺ فوق ادراک و فوق وصف ماست.

شیخ المحدثین ثقهٔ عین جلیل محمد بن حسن صفار، از ابن ابی الخطـاب و او از ابن ابی نصر بزنطی و او از حماد بن عثمـان نـاب[1] و او از فـضیل و فـضیل از ابـی جعفر الباقر ﷺ روایت می‌کند. سند در این مرتبه از علـو اعتبـار اسـت و مـشتمل بـر بعض اصحاب اجماع[2] است.

و عظمت و قدرتش را بگوید، و چنانچه آن را نتواند – و برای خدا مثل اعلی است– همچنان کـسی نتوانـد وصف کند رسول خدا ﷺ و فضیلت ما را و آنچه را خدا به ما عطا فرموده و از حقوق مـا واجـب کـرده، و همچنین نتواند وصف کند حق مؤمن را و به جا آورد آن را از آنچه خدا بـرای مـؤمن بـر بـرادرش واجـب کرده است ...». المحاسن، احمد بن محمد بن خالد البرقی، ج ۱، ص۱۴۳؛ بحار الانـوار، العلامـة المجلـسی، ج ۷۱، ص۲۲۶.

و همچنین: «عن أبی الحسن علی بن موسـی الرضـا عـن أبیـه عـن آبائـه عـن الحـسین بـن علـی ﷺ قـال قال رسـول الله ﷺ لعلـی ﷺ یـا علـی أنـت حجـة الله وأنـت بـاب الله وأنـت الطریـق إلـی الله وأنـت النبـأ العظیم وأنـت الـصراط المـستقیم وأنـت المثـل الاعلـی یـا علـی أنـت امـام المـسلمین وأمیرالمـؤمنین...». عیـون اخبـار الرضـا ﷺ، الـشیخ الـصدوق، ج۲، ص۹؛ تفـسیر الـصافی، الفـیض الکاشـانی، ج۵، ص۲۷۳؛ بحـار الانـوار، العلامـة المجلـسی، ج۳۶، ص۴؛ البرهـان، الـسید هاشـم البحرانـی، ج۵، ص۵۶۵؛ تفـسیر کنـز الـدقائق، الـشیخ محمـد القمـی المـشهدی، ص۱۹۴؛ تفـسیر نـور الثقلـین، الـشیخ الحویزی، ج۴، ص۱۸۰.

۱. «حماد بن عثمان الناب، ثقة جلیل القدر، من أصحاب الرضا ﷺ و من أصحاب الکـاظم ﷺ، و الحـسین اخوه و جعفر أولاد عثمان ابن زیاد الرواسی، فاضلون، خیار، ثقات. قال الکـشی عـن حمدویـه، عـن أشیاخه قال: حماد ممن أجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه و الاقرار له بالفقه». خلاصة الأقوال، العلامة الحلی، ص ۱۲۵.

۲. قال [الکشی] فی تسمیة الفقهاء من اصحاب ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام: أجمعـت العـصابة علی تصدیق هؤلاء الأولین من أصحاب أبی جعفر، و أصحاب أبی عبد الله علیهما السلام وانقادوا لهم بالفقه، فقالوا أفقه الأولین ستة: زرارة، و معروف بن خربوذ، و برید، و أبو بصیر الأسدی، و الفضیل بن یسار، و محمد بن مسلم الطائفی. قالوا: وأفقه الستة، زرارة... و قال فی تسمیة الفقهاء من اصحاب ابـی ابراهیم و ابی الحسن الرضا علیهما السلام: أجمع أصحابنا علی تصحیح ما یصح عن هؤلاء و تصدیقهم و أقروا لهم بالفقه و العلم، و هم ستة نفر آخر، دون الستة نفر الذین ذکرناهم فـی أصـحاب أبـی عبـد الله ﷺ، منهم: یونس بن عبد الرحمان، و صفوان بن یحیی بیاع السابری، و محمد بن أبی عمیر، و عبـد الله بن المغیرة، و الحسن بن محبوب، و أحمد ابن محمد بن أبی نصر..» معجم رجال الحدیث، الـسید الخوئی، ج ۱، ص۵۷.

امیرمؤمنان علیه‌السلام عصارهٔ وجود هزار پیامبر

و اما متنی که امام علیه‌السلام فرموده این است: «**كَانَتْ فِي عَلِيٍّ سُنَّةُ أَلْفِ نَبِيٍ**».[1] فهم این جمله حیرة الکُمّل است.

وقتی او شناخته می‌شود که نبوت شناخته و نبی فهمیده شود. آن هم کافی نیست. صرف الوجودِ فهم نبوت و نبی در این معرفت کافی نیست. باید هزار پیغمبر شناخته بشود. خوب تعقل کنید و در کلمه به کلمه غور کنید، هزار پیغمبری که یکی از آنها آدم علیه‌السلام است. یکی از آن هزار نوح علیه‌السلام است. یکی از آن هزار ابراهیم خلیل علیه‌السلام است. یکی از آن هزار موسی بن عمران علیه‌السلام است. یکی از آن هزار عیسی بن مریم علیه‌السلام است. هزار پیغمبری که مشتمل بر اولی العزم است. عصارهٔ این هزار پیامبر علیهم‌السلام، علی بن ابی طالب علیه‌السلام است. کجا ممکن است تقریر؟! کجا میسر است تحریر؟!

نبی، جامع دو جنبهٔ یلی الحقی و یلی الخلق

اصلاً درک مقام نبوت، یعنی موجودی ذو جنبتین و ذو وجهتین: وجهة ملکوتیة و وجهة ملکیة جنبه‌ای یلی الحقی، جنبه‌ای یلی الخلقی باید جمع بشود تا بشود نبی. ادارک آن جنبهٔ یلی الحقی برای ما که منغمر در عالم خلقیم بلغنا ما بلغنا، به هر پایه که باشیم، کجا قابل نیل است؟! کسانی که خیال می‌کنند فهمیده‌اند یا دانا هستند، خودِ این، برهان نفهمی و نادانی آنهاست. وقتی در قرع و انبیق[2] علم و حکمت تجزیه و تحلیل شود، آن وقت روشن می‌شود که مسأله چیست. این حد، ادنی مرتبه نبوت است. پس ما و هر کس از سنخ ماست، من الأولین و الآخرین، از مقام نبوت، شبحی

---

۱. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ [ابن ابی الخطاب] عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ فُضَيْلٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: كَانَتْ فِی عَلِیٍّ سُنَّةُ أَلْفِ نَبِیٍ وَ قَالَ إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِی نَزَلَ مَعَ آدَمَ لَمْ يُرْفَعْ وَ مَا مَاتَ عَالِمٌ فَذَهَبَ عِلْمُهُ وَ إِنَّ الْعِلْمَ لَيُتَوَارَثُ إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَبْقَى بِغَيْرِ عَالِمٍ.» بصائر الدرجات، محمد بن حسن الصفار، ص۱۳۴؛ الکافی، الکلینی، ج۱، ص ۲۲۲ (قریب به همین مضمون)؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۲۶، ص۱۶۹و ج ۳۹، ص ۳۸.

۲. «اَنبیق: ظرفی است برای تقطیر مایعات و گرفتن عصاره و عرق». فرهنگ فارسی معین.

ادراک می‌کنیم. حقیقت آن، قابل نیل ما نیست. منقطع از ملکوت و منغمر در ملک، چگونه می‌تواند بفهمد متصل به ملکوت یعنی چه؟! ﴿وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾،[1] نبی چنین کسی است.

سعهٔ دائرهٔ نبوت از بدو تا ختم

بعد که وارد این مرحله شدیم. مراتب شروع می‌شود؛ از اول مرتبهٔ ارتباط با عالم ملکوت تا انتها. اول مرتبه، فوق نیل بشر عادی است، تا برسد به اوسط، تا برسد به اعلی مراتب ملکوت، که آنجا نقطهٔ نهایی قوس صعود و نزول است. نقطه‌ای که شروع می‌شود از آن نقطه، مخروط وجود، و منتهی می‌شود به آن نقطه، کمال کل موجود؛ و عنوان آن نقطه می‌شود: ﴿مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾.[2] دائرهٔ نبوت از بدو تا ختم، این قدر سعه دارد!

سنّت هر پیغمبر شاهکار وجودی او

خوب باید این مطلب فهمیده شود که سنت یعنی چه؟ «كَانَتْ فِي عَلِيٍّ سُنَّةُ أَلْفِ نَبِيٍّ». سنت آن شاهکار وجود نبی است. مثلاً در آدم ؑ، علم: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾[3] در نوح ؑ، فهم و تقوی، در ابراهیم ؑ، خلّت، در موسی بن عمران ؑ، مناجات، در عیسی بن مریم ؑ، اعراض از تمام عالم ماده و استغراق در سیاحت و عبادت، سنت در هر پیغمبری این است.

اگر در یک نفر تمام عطر وجود هزار پیغمبر جمع بشود، این مقام چه مقامی است؟! این رتبه چه رتبه‌ای است؟! این گفته محتاج به سند نیست. هر چند سند در کمال قوّت است، اما برای کسی که فقیه و حکیم در مباحث دین است، مطلب احتیاج

۱. «این گونه، ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم». الانعام:۷۵.
۲. «محمّد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است». الاحزاب:۴۰.
۳. «و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت». البقره:۳۱.

به تنقیح سند ندارد. روایات مشتمل بر این مطلب در عامه و در خاصه، به السنهٔ مختلفه مورد اتفاق است.(۱) از اینجا روشن می‌شود که رسول خدا ﷺ در موارد مختلف این مطلب را فرموده، و در هر مرتبه‌ای اشاره به یک سنتی شده است.

شرحی بر حدیث «تشبیه»

چون وقت کم است، ما فقط یک روایت را می‌خوانیم. آن‌هم به نکته‌های روایت اشاره می‌کنیم. هر چند فقه این احادیث به مجالس متعددی احتیاج دارد، و لکن آن اندازه که میسور است، نباید ترک شود و شما که اینجا نشسته‌اید و عمری بر سر سفره او بوده‌اید، اگر انتظار دارید که فردا هم سر سفره او باشید، خوب در این مطالب تأمل کنید. این حق ضایع شده را به مردم برسانید که هیچ حقی مثل این حق ضایع نشده و بر هیچ مظلومی مثل او ظلم نشده.(۲) در حدّ خودتان احقاق این حق کنید و آبرویی پیش خدا پیدا کنید.

سرّ قیام و رکوع و سجود پیامبر ﷺ

روایت این است: «**عَنْ أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ قَالَ بَيْنَمَا أَنَا بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ إِذْ قَامَ ثُمَّ رَكَعَ وَ سَجَدَ شُكْراً لِلَّهِ تَعَالَى**». در هر کلمه‌ای باید توقف کرد. رسول الله کیست؟! مقام او چه مقامی است؟! گفتار او چیست؟! رفتار او چیست؟! چنین شخصیتی که خدا خودش را در اسراء او تنزیه می‌کند، ﴿**سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ**﴾.(۳) چنین کسی که آن قدر مقامش بلند است که نمی‌توان گفت چیست و کیست! هر چه در بارهٔ او هست مجمل است، مفصّل نیست. ﴿**فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ**﴾،(۴) چنین بشری که قیامش

---

۱. برای تحقیق در حدیث تشبیه رجوع شود مجلس سوم، صفحه ۹۲، تعلیقه ۱.

۲. رجوع شود به مجلس اول، صفحه ۴۲، تعلیقه ۱ و ۲.

۳. «منزّه است آن [خدایی] که بنده‌اش را سیر داد». اسراء: ۱.

۴. «آنگاه به بنده‌اش آنچه را باید وحی کند، وحی فرمود». النجم: ۱۰.

حساب دارد، در بین مجلس ناگهان برخاست. این برخاستن ساده نبـود. بعـد رکـوع کرد. بعد به سجده افتاد. مسأله این است! قبل از این‌که این مطلب را اظهار کنـد، اول به پا خاست. بعد از قیام رکوع کرد. بعد از رکوع سجود کرد. اصـلاً جمـع بـین ایـن سه، بهت انگیز است! قیام، رکوع، سجود. چون تمام عبادت فعلی در این سه هست.

خصائص انبیا علیهم‌السلام در امیرمؤمنان علیه‌السلام

بعد از این‌که این سه عمل را انجام داد. آن وقت فرمود:

«يَا جُنْدَبُ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَ إِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَ إِبْـرَاهِيمَ فِي خَلَّتِـهِ وَ مُوسَى فِي مُنَاجَاتِهِ وَ عِيسَى فِي سِيَاحَتِهِ وَ أَيُّوبَ فِي صَبْرِهِ بِبَلَائِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا الرَّجُـلِ الْـمُقْبِلِ الَّذِي هُوَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ السَّارِي وَ الْكَوْكَبُ الدُّرِّيُّ أَشْجَعُ النَّـاسِ قَلْبـاً وَ أَسْخَاهُمْ كَفّاً فَعَلَى مُبْغِضِه لَعْنَةُ اللهِ تَعَالَى قَالَ فَالْتَفَتَ النَّاسُ لِيَنْظُرُوا مَنْ هُوَ الْـمُقْبِلُ وَ إِذَا بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام».[1]

فرمود: هر کس اراده دارد آدم علیه‌السلام را ببیند. آدم، دیدنش برای اهل نظـر در شـکل و قیافه‌اش نیست، در آن عطر و گلابی است که خدا در این گل قـرار داده اسـت. و آن چیست؟ علم اوست. کسی که اراده دارد نوح علیه‌السلام را ببیند، آن هم در آن عطری کـه در وجود اوست و آن فهمی است که خدا در او قرار داده، تا به آخر، نظـر کنـد بـه ایـن مردی که اقبال[2] می‌کند. هنوز نیامده دل‌ها را متوجه کرد به ایـن بیـان کـه هـر چـه هست، در این مرد مقبل[3] است.

امیرمؤمنان علیه‌السلام شمس و قمر و کوکب درّی

آنچه که محیّـر العقـول اسـت، لکـن بـرای منتهـی در علـم، نـه بـرای مبتـدی و

---

۱. الروضة فی فضائل امیر المؤمنین علیه‌السلام، شـاذان بـن جبرئیـل، ص۳۴؛ الفـضائل، شـاذان بـن جبرئیـل، ص۹۸؛ بحارالانوار، العلامة المجلسی، ج۳۹، ص۳۸.
۲. روی آوردن.
۳. رو آورنده.

متوسط، این است که بعد از همهٔ این جمله‌ها توصیفی که کرد این است: «**الَّذِي هُوَ الشَّمْسُ**»؛ آن کسی که او خورشید است. «**وَ الْقَمَرُ السَّارِي**»؛ و ماه ساری است و کوکب دری است.

در منظومهٔ وجود، ما دو جرم داریم: یک جرم مظلم که ارض است و یک جرم نورانی. جرم نورانی سه قسم بیشتر نیست: خورشید است و ماه و ستاره. فرمود: این شخصی که می‌آید، خورشید است، ماه است، کوکب دری است. این کلام چه کسی است؟! این حرف یک حکیم نیست، حرف یک عارف نیست، کلمهٔ موسی علیه‌السلام نیست، کلمهٔ عیسی علیه‌السلام نیست، کلمهٔ خاتم الانبیاء و المرسلین صلی‌الله‌علیه‌وآله است! کلمهٔ عقل کل است! کلمهٔ نقطهٔ وسط بین ربّ و جمیع المربوبین است! او می‌فرماید: این کسی که می‌آید گذشته از این‌که با او علم آدم علیه‌السلام است، فهم نوح علیه‌السلام است، خلّت ابراهیم علیه‌السلام است، مناجات موسی علیه‌السلام است، سیاحت عیسی علیه‌السلام است، صبر ایوب علیه‌السلام است، خورشید است و ماه است و ستاره است!

شجاع‌ترین و سخی‌ترین مردم

بعد باز کلمهٔ دیگر فرمود: «**أَشْجَعُ النَّاسِ قَلْباً**»؛ از نظر قلب اشجع الناس است. کلمهٔ «ناس» اعم الکلمات است. از نظر کَفّ[1] هم اسخی الناس است. بعد که همهٔ این‌ها را فرمود و دل‌ها را آماده کرد، «**فَالْتَفَتَ النَّاسُ لِيَنْظُرُوا مَنْ هُوَ الْمُقْبِلُ وَ إِذَا بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِب علیه‌السلام**».

امیرمؤمنان علیه‌السلام برتر از تشبیهاتِ حدیث تشبیه

این برهان است که آنچه گفته شده و نوشته شده و آنچه گفته خواهد شد و نوشته خواهد شد، پر مگسی در مقابل بال سیمرغ است. از خود این تشبیه باز باید استغفار کرد. مطلب فوق این است، بالاتر از این است که ما بگوییم!

---

۱. از نظر دست پر سخاوت و بخشش سخاوتمندترین انسان‌هاست.

اتحاد نوری پیامبر ﷺ و امیرمؤمنان ﷺ

احمد بن حنبل، امام حنابله، خود می‌نویسد و غیر او هم از اکابر عامه می‌نویسند که پیغمبر ﷺ فرمود: «من و علی ﷺ یک نور بودیم. چهارده هزار سال قبل از خلقت آدم ﷺ بین یدی الله بودیم».[1] این گفتار نقل امام مذهب حنبلی است. چهارده هزار سال. ممکن است خیال کنی که این سال، سالی است که اولش محرم است و آخرش

---

۱. «قال: حدثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا أحمدبن المقدام العجلی، قال: حدثنا الفضیل بن عیاض ، قال: حدثنا ثور بن یزید، عن خالد بن معدان، عن زاذان، عن سلمان، قال: سمعت حبیبی رسول الله ﷺ یقول: کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عزوجل قبل ان یخلق الله آدم بأربعة عشر الف عام، فلما خلق الله آدم قسم ذلک النورجزئین فجزء أنا، و جزء علی» العمده، ابن بطریق، ص۸۸ و ۹۰ و ۲۰۹ و ۲۳۷.
و همچنین: «عن أبی ذرّ قال: سمعت رسول الله صلّی الله علیه [و آله] وسلّم یقول: کنت أنا وعلیٌ نوراً عن یمین العرش یسبّحُ الله ذلک النور ویقدّسه قبل أن یخلق الله آدم بأربعة عشر ألف عام ، فلم أزل أنا وعلیٌ فی شیء واحد حتّی افترقنا فی صلب عبد المُطلب.» مناقب علی بن ابی طالب، ابن مغازلی شافعی، ص۹۴.
روایت اتحاد نوری پیامبر اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ با عبارات فوق در این منابع آمده است:
منابع شیعه(اکثر این منابع حدیث را از احمد بن حنبل نقل کرده اند)**:** التحفة العسجدیة، الامام یحیی بن الحسین، ص۱۳۸(و قال: رواه احمد فی المسند و فی کتاب فضائل علی)؛ الشهب الثواقب لرجم شیاطین النواصب، شیخ محمد آل عبد الجبار، ص۶۰ (قبل ان یخلق الخلق...)؛ الطرائف، السید بن طاووس، ص۱۵؛ الخرائج و الجرائح، قطب الدین الراوندی، ج۲، ص۸۳۸؛ کشف الغمة، الاربلی، ج۱، ص۳۰۱؛ نهج الایمان، ابن جبر، ص۳۹۱؛ الصراط المستقیم، علی بن یونس العاملی، ج۱، ص۲۴۷؛ کشف الیقین، العلامة الحلی، ص۱۱؛ ارشاد القلوب، الدیلمی، ج۲، ص۲۱۰؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان الحلی، ص۱۱۶؛ المحتضر، حسن بن سلیمان الحلی، ص۱۷۴ و ۲۵۲؛ غایة المرام، السید هاشم البحرانی، ج۱، ص۲۷؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۳۵، ص۲۴ و ۲۸ و ۳۳؛ کشف الغطاء، الشیخ جعفر کاشف الغطاء، ج۱، ص۸۷.

منابع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی طالب، احمد بن موسی بن مردویه الاصفهانی، ص۲۸۶؛ المناقب، الخوارزمی، ص۱۴۵؛ الموضوعات، ابن جوزی، ج۱، ص۱۴؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج۹، ص۱۷۱؛ الریاض النضرة، المحب الطبری، ج۳، ص۱۲۰(و قال اخرجه احمد فی المناقب)؛ میزان الاعتدال، الذهبی، ج۱، ص۵۰۷؛ نظم درر السمطین، الزرندی الحنفی، ص۷۹؛ معارج الوصول الی معرفة فضل آل الرسول، الزرندی الحنفی، ص۳۳؛ لسان المیزان، ابن حجر، ج۲، ص۲۲۹؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی، محمد بن احمد الدمشقی الباعونی الشافعی، ج۱، ص۶۱(و قال: اخرجه احمد فی المناقب)؛ ینابیع المودة لذوی القربی، القندوزی الحنفی، ج۱، ص۴۷ و ج۲، ص۳۰۷ و ۴۹۰(و قال: رواه احمد فی المسند و فی کتاب فضائل).

ذی‌حجه. بلکه آن سنه، سنهٔ ربوبی[1] است. روز او بالاتر از فکـر ماسـت. پیـامبر ﷺ می‌فرمایند: وجود نوری من و امیرمؤمنان ﷺ تا زمان خلقت آدم یکی بود، و از آن بـه بعد دو تا شدیم. ابن مغازلی شافعی پس از نقل حدیث مذکور، این تتمه را نیـز آورده است: و خدای تعالی در من نبوت را قرار داد و در او وصایت را.[2] این نکتهٔ اوّل.

شاخه‌های درخت طوبی و سفرهٔ واسطهٔ فیض

یک نکته هم از آخر می‌گوییم. خوب در آن دقت کنیـد. ابـی هریـره از عمـر بـن الخطاب نقل می‌کند که گفت: پیغمبر ﷺ به من فرمود: «درخت طـوبی ریـشه‌اش در خانهٔ من است، اصل شجرهٔ طوبی در دار من است، هیچ قصری نیـست، هـیچ داری نیست، هیچ منزلی نیست، هیچ مجلسی نیست، الا این‌که یک غـصن از اغـصان ایـن شجره، در آن قصر و دار و منزل و مجلس است».

این حدیث نقلی است که ادق براهین عقلی بـر طـبقش اسـت. و آن برهـان ایـن است که تمام وجود بر سر سفرهٔ واسطهٔ فیض هستند. حدیث مذکور برهـانی اسـت

---

۱. ﴿وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾. الحج: ۴۷.

«تبیین: قال بعض المحققین فی علة تخصیص الستة أیام بخلق العالم ما حاصله : ان أفعاله سبحانه مبنیة علـی الحکم والمصالح ... فالوجه أن یفسر الیوم ههنا والعلم عند الله وأهله بما فسره الله تعالی تارة بقوله ﴿وإن یوما عند ربک کألف سنة مما تعدون﴾ وتارة بقوله ﴿فی یوم کان مقداره ألف سنة مما تعدون﴾ وأخری بقوله ﴿فـی یوم کان مقداره خمسین ألف سنة﴾ فإن القرآن یفسر بعضه بعضا، وقد یعبر عـن الأول بـالیوم الربـانی، وعـن الثانی بیوم الله، فعلی کل تقدیر یکون ملائما لما نسب من خلق کل منها إلی یوم من الأسبوع فـی الروایـات». بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۵۴ ، ص ۲۱۶ – ۲۲۲.

۲. ابن مغازلی پس از نقل حدیثی به مضمون حدیث مذکور این تتمه را آورده است: «ففـیّ ألنبـوة و فـی علـیّ الخلافة و اخرجنی نبیا و اخرج علیا وصیا». مناقب علی بن ابی طالب، ابن المغازلی الشافعی، ص۹۴ و ۹۵.

و این تتمه «ففیّ ألنبوة و فی علیّ الخلافة» در منابع شیعه نیز آمده است:

الشهب الثواقب لرجم شیاطین النواصب، شیخ محمد آل عبد الجبار، ص۶۰؛ الطرائف، الـسید بـن طـاووس، ص۱۵؛ العمدة، ابن بطریق، ص۸۹؛ نهج الایمان، ابن جبر، ص۳۹۱؛ ؛ الـصراط المـستقیم، علـی بـن یـونس العاملی، ج۱، ص۲۴۷؛ ارشاد القلوب، الدیلمی، ج۲، ص۲۱۰؛ غایة المرام، السید هاشم البحرانی، ج۱، ص۲۷؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۳۵، ص۲۴ و ۲۸ و ۳۳.

که به این صورت بیان شده است.

ابو هریره از عمر بن الخطاب نقل می‌کند که این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم. سه روز بعد به خود من فرمود: «شجرهٔ طوبی اصلش در خانهٔ علی بن ابی طالب علیه السلام است. هیچ قصری نیست، هیچ داری نیست، هیچ منزلی نیست، هیچ مجلسی نیست، الّا این‌که یک شاخه از آن شجره در آن قصر و دار و منزل و مجلس است.» گفتم: یا رسول الله سه روز قبل فرمودی که اصلش در دار من است، امروز چنین می‌گویی؟ جواب بهت آور است! فرمود: «**أما علمت؟**» أما علمت؟ این استفهام خیلی معنا دارد، «آیا ندانستی که منزل من و منزل علی علیه السلام فردا یکی است».[1] [2]

---

۱. «عن ابی هریره قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ یَوْماً لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّاب: إنَّ فِی الْجَنَّة لَشَجَرَةً مَا فِی الْجَنَّة قَصْرٌ وَ لَا دَارٌ وَ لَا مَنْزِلٌ وَ لَا مَجْلِسٌ إلَّا وَ فِیهِ غُصْنٌ مِنْ أغْصَان تِلْکَ الشَّجَرَة [وَ] أصْلُ تِلْکَ الشَّجَرَة فِی دَاری ثُمَّ مَضَی عَلَی ذَلِکَ ثَلَاثَةُ أیَّام، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: یَا عُمَرُ إنَّ فِی الْجَنَّة لَشَجَرَةً مَا فِی الْجَنَّة قَصْرٌ وَ لَا دَارٌ وَ لَا مَنْزِلٌ وَ لَا مَجْلِسٌ إلَّا وَ فِیهِ غُصْنٌ مِنْ أغْصَان تِلْکَ الشَّجَرَة، أَصْلُهَا فِی دَار عَلِی بْن أَبی طَالِب. قَالَ عُمَرُ: یَا رَسُولَ اللَّهِ قُلْتَ ذَلِکَ الْیَوْمَ: إنَّ أصْلَ تِلْکَ الشَّجَرَة فِی دَاری وَ الْیَوْمَ قُلْتَ: إنَّ أصْلَ تِلْکَ الشَّجَرَة فِی دَار عَلِیٍّ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أ مَا عَلِمْتَ اَنَّ مَنْزِلی وَ مَنْزِلَ عَلِیٍّ فِی الْجَنَّة وَاحِدَةٌ، وَ قَصْری وَ قَصْرَ عَلِیٍّ فِی الْجَنَّة وَاحِدٌ، وَ سَرِیری وَ سَرِیرَ عَلِیٍّ فِی الْجَنَّة وَاحِد.» مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۳۲؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۳۹، ص۲۲۶؛ شرح احقاق الحق، المرعشی، ج۱۴، ص۶۰۰.

و همچنین: «عَنْ مُوسَی بْنِ جَعْفَر علیه السلام قَالَ سُئِلَ النَّبیُّ صلی الله علیه و آله عَنْ طُوبَی فَقَالَ هی شَجَرَةٌ [فِی الْجَنَّة] أصْلُهَا فِی دَاری وَ فَرْعُهَا عَلَی أهْلِ الْجَنَّة ثُمَّ سَأَلُوهُ عَنْهَا ثَانِیَةً [سُئِل مَرّة اُخری] فَقَالَ هی [شَجَرَةٌ أصْلُهَا] فِی دَار عَلِی وَ فَرْعُهَا عَلَی أهْلِ الْجَنَّة فَقِیلَ لَهُ فِی ذَلِکَ فَقَالَ إنَّ دَاری وَ دَارَ عَلِیٍّ فِی الجَنّة بِمَکان واحِد [غَداً وَاحِدَة.]» مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۳۲؛ تأویل الآیات، السید شرف الدین الحسینی، ص۲۳۶؛ تفسیر غریب القرآن، فخر الدین الطریحی، ص۱۱۱؛ زبدة التفاسیر، ملا فتح الله کاشانی، ج۳، ص۴۵۰؛ تفسیر الصافی، الفیض الکاشانی، ج۳، ص۷۰؛ البرهان، السید هاشم البحرانی، ج۳، ص۲۵۶؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۳۹، ص۲۲۶؛ تفسیر نور الثقلین، الحویزی، ج۲، ص۵۰۶؛ تفسیر کنز الدقائق، محمد القمی المشهدی، ص۴۵۳ در تفسیر آیه‌ی ﴿طوبی لهم و حسن مآب﴾.

و همچنین: «عن محمّد بن سِیرین فی قوله تعالی ﴿طُوبَی لَهُمْ وَحُسْنُ مَآب﴾ قال: طوبی شجرة فی الجنّة أصلُها فی حُجْرة علیّ بن أبی طالب لیس فی الجنَّة حُجْرة إلاّ فیها غصن من أغصانها». کشف الغمه، الاربلی، ج۱، ص۳۳۰؛ کشف الیقین، العلامة الحلی، ص۳۹۸؛ غایة المرام، السید هاشم البحرانی، ص۱۷۰؛ البرهان، السید هاشم البحرانی، ج۳، ص ۲۵۸.

منبع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی طالب، ابن المغازلی الشافعی، ص۲۱۸.

نفس نفیس خاتم صلی الله علیه و آله

این کلمه از ابن حنبل از اول، این کلمه از عمر بن الخطاب از آخر، معنایش چیست؟ معنایش این است که ای بشر، بفهم آنجا که خدا فرمود: ﴿وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ﴾،[1] من و او، هر دو یکی هستیم. آغاز کار، وحدت نوری است. ختم هم وحدت انفسنا است، این دوتا شدن در این وسط، به آن حکمت و به این مصلحت است. تا نبوت و امامت شکل بگیرد.

این است معنای این‌که فرمود: «علی هم خورشید است، هم ماه است، هم ستاره است».[2]

اما ستاره است؛ چون صبر ایوب در علی است و ایوب کوکب است. اما ماه است؛ نوح و موسی و عیسی و ابراهیم علیهم السلام رتبهٔ قمر را دارند؛ پس علی هم ستاره است و هم ماه است.

اما مطلب دیگر هم این است که گذشته از این که هر چه ستاره است در اوست، هر چه ماه است در اوست، آفتاب هم در اوست. یعنی خود من اویم و او هم خود من است. پس علی علیه السلام هم شمس است و هم قمر است و هم کوکب دری.

مظلومیت امیرمؤمنان علیه السلام در شهادت صدیقهٔ کبری علیها السلام

این مظلومی است که هیچ مظلومی مثل او در روزگار دیده نشده. چنین کسی باید طرف مکاتبهٔ کسی شود که چهار نفر بر سر فرزندی او مرافعه دارند![3]

چنین کسی باید پای منبر کسی بنشیند که خود او می‌گوید: «همه مردم از من فقیه‌ترند، حتی زنان حجله نشین!»[4]

---

۱. آل عمران:۶۱.

۲. رجوع شود به صفحه۱۸۴، تعلیقه۱، در همین مجلس.

۳. رجوع شود به مجلس هفتم، صفحه ۱۶۳، تعلیقه۲.

۴. رجوع شود به مجلس ششم، صفحه ۱۴۰، تعلیقه۴.

مظلومی بالاتر از این مظلوم نیست که عصارهٔ وجود پیغمبر را از رسـول خـدا ﷺ تحویل بگیرد و دل شب بر او نماز بخواند و در جایی که کسی آنجا نباشد، جز چنـد نفری، در آنجا پوست و استخوانی[۱] [۳۰] را به خاک بسپارد[۲] و بعد بگویـد: «الان هـر

۱. «رُوِّينَا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَسَرَّ إِلَى فَاطِمَةَ ؑ أَنَّهَا أَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُ بِـهِ مِـنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ نَالَهَا مِنَ الْقَوْمِ مَا نَالَهَا لَزِمَتِ الْفِرَاشَ وَ نَحَلَ جِسْمُهَا حَتَّى كَانَ كَالْخَيَالِ وَ عَاشَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي حَالِهَا تِلْكَ سَبْعِينَ يَوْماً فَلَمَّا احْتُضِرَتْ قَالَتْ لِأَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ كَيْـفَ أُحْمَـلُ عَلَى أَعْنَاقِ الرِّجَالِ مَكْشُوفَةً وَ قَدْ صِرْتُ عَظْماً لَيْسَ عَلَيْهِ إِلَّا جِلْدَةٌ وَ كَيْفَ يَنْظُرُ الرِّجَالُ إِلَى جُثَّتِي عَلَى السَّرِيرِ إِذَا حُمِلْتُ قَالَتْ لَهَا أَسْمَاءُ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ إِنْ قَضَى اللَّهُ عَلَيْكِ بِأَمْرٍ فَسَوْفَ أَصْنَعُ لَكِ شَيْئاً رَأَيْتُـهُ فِـي بَلَـدِ الْحَبَشَةِ قَالَتْ وَ مَا هُوَ قَالَتْ النَّعْشُ يَجْعَلُونَهُ مِنْ فَوْقِ السَّرِيرِ عَلَى الْمَيِّتِ يَسْتُرُهُ فَلَا يُرَى مِنْهُ شَـيْءٌ قَالَـتْ لَهَـا افْعَلِي فَلَمَّا قُبِضَتْ ص صَنَعَتْهُ لَهَا أَسْمَاءُ فَكَانَ أَوَّلَ نَعْشٍ حُمِلَ فِي الْإِسْلَامِ..» دعائم الإسلام، القاضـی النعمـان المغربی، ج۱، ص۲۳۲؛ بحارالأنوار، العلامة المجلسی، ج۷۸، ص۲۸۲؛ ؛ مستدرک الوسائل، المیـرزا النـوری، ج۲ ،ص ۳۶۱.

۲. «فَلَمَّا أَنْ هَدَأَتِ الْعُيُونُ وَ مَضَى مِنَ اللَّيْلِ أَخْرَجَهَا عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ؑ وَ عَمَّارٌ وَ الْمِقْـدَادُ وَ عَقِيـلٌ وَ الزُّبَيْرُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ سَلْمَانُ وَ بُرَيْدَةُ وَ نَفَرٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ خَوَاصِّهِ صَلَّوْا عَلَيْهَا وَ دَفَنُوهَا فِي جَوْفِ اللَّيْلِ وَ سَوَّى عَلِيٌّ حَوَالَيْهَا قُبُوراً مُزَوَّرَةً مِقْدَارَ سَبْعَةٍ حَتَّى لَا يُعْرَفَ قَبْرُهَا.»؛ هنگامی که چشم مردم به خواب رفت و قسمتی از شب گذشته بود علی بن ابی طالبٍ و حسنین ؑ با عمّار، مقداد، عقیـل، زبیـر، ابـو ذر، سـلمان، بریـده و گروهی از بنی هاشم و خواص حضرت ؑ جنازه مبارک حضرت زهرا ؑ را خارج نمودند و بر بدن آن بانو نماز خوانده او را شبانه به خاک سپردند. آنگاه حضرت علی ؑ در اطراف قبر حـضرت فاطمـه ؑ صـورت هفت قبر تشکیل داد که قبر مطهّر حضرت فاطمه ؑ تشخیص داده نشود.روضة الواعظین، الفتال النیشابوری، ص۱۵۲؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۴۳، ص۱۹۳.

و همچنین: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ؑ قَالَ: لَمَّا قُبِضَتْ فَاطِمَةُ ؑ دَفَنَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ سِرّاً وَ عَفَا عَلَى مَوْضِعِ قَبْرِهَا ثُمَّ قَامَ فَحَوَّلَ وَجْهَهُ إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَ السَّلَامُ عَلَيْـكَ عَنِ ابْنَتِكَ وَ زَائِرَتِكَ وَ الْبَائِتَةِ فِي الثَّرَى بِبُقْعَتِكَ وَ الْمُخْتَارِ اللَّهُ لَهَا سُرْعَةَ اللَّحَاقِ بِكَ قَلَّ يَـا رَسُـولَ اللَّـهِ عَـنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَ عَفَا عَنْ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ تَجَلُّدِي »از امام حسین ؑ روایت شده است:هنگامی که فاطمه زهرا ؑ قبض روح شد، حضرت علی ؑ آن بانو را مخفیانه به خاک سپرد و موضـع قبـر مقدّسـش را محـو نمود. آنگاه برخاست و رو به سوی قبر مبارک پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کرد و گفت:یا رسول اللّـه! سلام من و سلام دخترت فاطمه بر تو باد، همان دخترت که به زیـارت تـو آمـده و در بقعـه تـو خوابیـده و خداوند خواست که به سرعت به تو ملحق شود.ای رسول خدا! از فراق دختر برگزیده تو صـبر و شـکیبایی من قلیل و اندک شده، قدرت من از دوری برترین زنان فاطمه ضعیف گردید. الکافی، الکلینی، ج۱، ص۴۵۹؛ الامالی، الشیخ المفید، ص۲۸۲؛ امالی، شیخ طوسی، ص۱۰۹؛ دلائل الامامة، الطبری الشیعی، ص۱۳۸؛ روضة المتقین، المجلسی الاول، ج۵، ص۳۴۸؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۴۳، ص۱۹۳.

دو رکن من منهدم شد!»[۱]

وظیفۀ فرد فرد شما این است که به قلمتان، به بیانتان، در حد توانتان، این ابر ظلم را از مقابل این خورشید عالم تاب برطرف کنید.

---

۱. «عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى قَالَ حَدَّثَنَا الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ قَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ يَقُولُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِب ؑ قَبْلَ مَوْتِهِ بِثَلَاثٍ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْکَ يَا أَبَا الرَّيْحَانَتَيْنِ أُوصِيکَ بِرَيْحَانَتَیَّ مِنَ الدُّنْيَا فَعَنْ قَلِيلٍ يَنْهَدُّ رُكْنَاکَ وَ اللَّهُ خَلِيفَتِی عَلَيْکَ فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ عَلِیٌّ ؑ هَذَا أَحَدُ رُكْنَیَ الَّذِی قَالَ لِی رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا مَاتَتْ فَاطِمَةُ ؑ قَالَ عَلِیٌّ ؑ هَذَا الرُّكْنُ الثَّانِی الَّذِی قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ.»؛ در کتاب امالی از جابر بن عبد اللّه انصاری روایت می‌کند که فرمود: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که سه روز قبل از رحلت خود به حضرت علی بن ابی طالب ؑ می‌فرمود: ای پدر دو نو گل من، سلام خدا بر تو باد! من در باره این دو نو گل دنیوی خود به تو سفارش میکنم. به زودی دو رکن تو از دستت خواهند رفت. خدا سرپرست تو خواهد بود. موقعی که پیغمبر خدا ﷺ از دنیا رحلت کرد حضرت امیرالمؤمنین ؑ فرمود: این یکی از آن دو رکنی است که رسول خدا ﷺ می فرمود. هنگامی که حضرت فاطمه اطهر ؑ به شهادت رسید حضرت امیرالمؤمنین ؑ فرمود: این دومین رکنی است که پیامبر اسلام ﷺ فرمود.» الامالی، الشیخ الصدوق، ص۱۹۸؛ معانی الاخبار، الشیخ الصدوق، ص۴۰۳؛ القاب الرسول و عترته، من قدماء المحدثین، ص۲۳؛ روضة الواعظین، الفتال النیشابوری، ص۱۵۲؛ کشف الغمة، الاربلی، ج ۱، ص۶۶؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۴۳، ص۱۷۳.

منابع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی طالب و ما نزل من القرآن فی علیّ، ابن مردویه الاصفهانی، ص۲۰۴؛ المناقب، الخوارزمی، ص۱۴۱؛ نظم درر السمطین، الزرندی الحنفی، ص۹۸؛ کنز العمال، المتقی الهندی، ج۱۳، ص۶۶۴.

پی نوشت ها:

۱. **و همچنین:** «عن زاذان عن سلمان قال سمعت حبیبی رسول الله یقول کنت أنا وعلی نورا بین یدی الله مطیعا یسبح الله ذلک النور ویقدسه قبل أن یخلق ادم بأربعة عشر ألف عام فلما خلق الله ادم رکز ذلک النور فی صلبه فلم نزل فی شئ واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب فجزء أنا وجزء علی.» تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۴۲، ص۶۷.

و همچنین: «رُوِیَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبَانٍ، عَنْ فُضَیْلٍ عَنْ ثَوْرِ بْنِ یَزِیدَ عَنْ خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ عَنْ زَاذَانَ عَنْ سَلْمَانَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ یَقُولُ: کُنْتُ أَنَا وَ عَلِیٌّ نُوراً بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ یَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ بِأَرْبَعَةَ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ، فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ قَسَمَ ذَلِکَ النُّورَ جُزْءَیْنِ رَکِبَا فِی آدَمَ فَجُزْءٌ أَنَا وَ جُزْءٌ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ، فَنُورُ الْحَقِّ مَعَنَا نَازِلٌ حَیْثُمَا نَزَلْنَا.» المسترشد، الطبری الشیعی، ص ۶۳۰.

و همچنین: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ الْهَاشِمِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ حَمَّادٍ الْبَصْرِیُّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ کُنْتُ أَنَا وَ عَلِیٌّ نُوراً بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ قَبْلَ أَنْ یَخْلُقَ آدَمَ بِأَرْبَعَةِ آلَافِ عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ سَلَکَ ذَلِکَ النُّورَ فِی صُلْبِهِ فَلَمْ یَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ یَنْقُلُهُ مِنْ صُلْبٍ إِلَی صُلْبٍ حَتَّی أَقَرَّهُ فِی صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ثُمَّ أَخْرَجَهُ مِنْ صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَسَّمَهُ قِسْمَیْنِ فَصَیَّرَ قِسْمٌ فِی صُلْبِ عَبْدِ اللَّهِ وَ قِسْمٌ فِی صُلْبِ أَبِی طَالِبٍ فَعَلِیٌّ مِنِّی وَ أَنَا مِنْ عَلِیٍّ لَحْمُهُ مِنْ لَحْمِی وَ دَمُهُ مِنْ دَمِی فَمَنْ أَحَبَّنِی فَبِحُبِّی أَحَبَّهُ وَ مَنْ أَبْغَضَهُ فَبِبُغْضِی أَبْغَضَهُ.» الخصال، الشیخ الصدوق، ص ۶۴۰؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۳۵، ص۳۳.

و همچنین: «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی خَلَقَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ نُوراً قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِأَرْبَعَةَ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ فَهِیَ أَرْوَاحُنَا فَقِیلَ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَنِ الْأَرْبَعَةَ عَشَرَ فَقَالَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِیٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِی یَقُومُ بَعْدَ غَیْبَتِهِ فَیَقْتُلُ الدَّجَّالَ وَ یُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ کُلِّ جَوْرٍ وَ ظُلْمٍ.» کمال الدین و تمام النعمة، الشیخ الصدوق، ص۳۳۵؛ الصراط المستقیم، علی بن یونس العاملی، ج۲، ص۱۳۴؛ المحتضر، حسن بن سلیمان الحلی، ص۲۲۸(و عبارته کذا: خلق اربعه عشر نورا من نور عظمته قبل خلق آدم...)؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۱۵، ص۲۳ و ج۲۵، ص۴.

۲. «عَنِ الصَّادِقِ ؑ قَالَ سُئِلَ النَّبِیُّ ﷺ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَی: ﴿طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ﴾ قَالَ نَزَلَتْ فِی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ وَ طُوبَی شَجَرَةٌ أَصْلُهَا فِی دَارِ عَلِیٍّ ؑ فِی الْجَنَّةِ وَ لَیْسَ مِنَ الْجَنَّةِ شَیْءٌ إِلَّا وَ هُوَ فِیهَا» مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۳۲؛ الیقین، السید بن طاووس، ص۲۴۹؛ التحصین، السید بن طاووس، ص۵۴۶؛ بحارالانوار، العلامة المجلسی، ج۳۹، ص۲۲۵.

و همچنین: «عن جعفر عن أبیه عن جده ؑ قال : قال رسول الله ﷺ: طوبی شجرة فی داری وأغصانها فی دور أهل بیتی. ثم قال بعد: طوبی شجرة فی دار علی وأغصانها فی دور أهل بیتی. فقال عمر بن الخطاب: یا رسول الله ألیس حدثتنا بالأمس ان طوبی شجرة فی دارک؟ فقال رسول الله ﷺ: أما علمت أن داری ودار علی واحدة.» تفسیر فرات، فرات بن ابراهیم الکوفی، ص۲۱۰.

و همچنین: «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ طُوبَی شَجَرَةٌ أَصْلُهَا فِی دَارِ عَلِیٍ فِی الْجَنَّةِ وَ فِی دَارِ كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْهَا غُصْن.» . مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۳۲؛ تفسیر مجمع البیان، الطبرسی، ج۶، ص۳۷؛ العمدة، ابن بطریق، ص۳۵۱؛ الطرائف، السید بن طاووس، ص۱۰۰؛ المحتضر، حسن بن سلیمان الحلی، ص۱۸۳؛ نهج الایمان، ابن جبر، ص۶۰۶؛ تأویل الآیات، السید شرف الدین الحسینی، ص۲۳۵؛زبدة التفاسیر، ملا فتح الله الکاشانی، ج۳، ص۴۴۹؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۸، ص۸۷ و ج۳۶، ص۶۹؛ تفسیر المیزان، العلامة الطباطبائی، ج۱۱، ص۳۶۸.

منابع اهل تسنن: الکشف و البیان (تفسیر الثعلبی)، الثعلبی، ج۵، ص۲۹۱؛ الجامع لاحکام القرآن (تفسیر القرطبی)، القرطبی، ج۹، ص۳۱۷.

و همچنین: «عن الصادق عليه السلام طُوبی لمن تمسّک بأمرنا فی غیبة قائمنا فلم یزغ قلبه بعد الهدایة فقیل له و ما طُوبی؟ قال شجرة فی الجنّة أصلها فی دار علیّ بن أبی طالب صلوات اللّه علیه و لیس مؤمن إلا و فی داره غصن من أغصانها و ذلک قول اللّه ﴿طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآب﴾». معانی الاخبار، الشیخ الصدوق، ص۱۱۲؛ کمال الدین و تمام النعمة، الشیخ الصدوق، ص۳۵۸؛ صراط المستقیم، علی بن یونس العاملی، ج۲، ص۱۱۶؛ تفسیر الصافی، الفیض الکاشانی، ج۳، ص۷۰؛ البرهان، السید هاشم البحرانی، ج۳، ص۲۵۴؛ غایة المرام، السید هاشم البحرانی، ص۱۷۱؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۵۲، ص۱۲۳؛ تفسیر کنز الدقائق، محمد القمی المشهدی، ص۴۵۱؛ تفسیر نور الثقلین، الحویزی، ج۲، ص۵۰۵.

و همچنین: «قَالَ[علیّ عليه السلام]: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَمَا قَالَ لِي: إِنَّ طُوبَى شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ أَصْلُهَا فِي دَارِ عَلِيٍ عليه السلام لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ فِي مَنْزِلِهِ غُصْنٌ مِنْ أَغْصَانِهَا، غَيْرِي؟!. قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا.» الخصال، الشیخ الصدوق، ص۵۵۸؛ بحارالانوار، العلامة المجلسی، ج۳۱، ص۳۲۱؛ تفسیر کنز الدقائق، محمد القمی المشهدی، ص۴۵۱؛ تفسیر نور الثقلین، الحویزی، ج۲، ص۵۰۵.

و همچنین: «قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله: لمّا دخلت الجنّة رأیت فیها شجرة طوبی، أصلها فی دار علیّ، و ما فی الجنّة قصر و لا منزل إلّا و فیها فرع[فتر] منها». تفسیر القمی، علی بن ابراهیم القمی، ج۲، ص۳۳۷؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۸، ص۱۳۷؛ تفسیر کنز الدقائق، محمد القمی المشهدی، ص۳۰؛ تفسیر نور الثقلین، الحویزی، ج۲، ص۵۰۲؛ منازل الآخرة، المحدث القمی، ص۳۰۱.

و همچنین: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: هی شجرة فی الجنّة أصلها فی داری و فرعها فی الجنّة، فقیل له: یا رسول اللّه سألناک عنها فقلت: هی شجرة فی الجنّة أصلها فی دار علیّ و فاطمة، و فرعها علی أهل الجنّة؛ فقال: إنّ داری و دار علیّ و فاطمة غدا فی مکان واحد.»

منبع اهل تسنن: ینابیع المودة، القندوزی الحنفی، ج۱، ص۳۹۴.

و همچنین: «فُرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ كَثِيرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ مُعَنْعَناً عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله [عَنْ قَوْلِهِ] ﴿طُوبى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ﴾ قَالَ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ أَصْلُهَا فِي دَارِي وَ فَرْعُهَا عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ ثُمَّ سُئِلَ مَرَّةً أُخْرَى فَقَالَ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ أَصْلُهَا فِي دَارِ عَلِيٍّ وَ فَرْعُهَا عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ قَالَ قِيلَ [قُلْنَا] لَهُ سَأَلْتُكَ [سَأَلْنَاكَ] عَنْهَا [يَا رَسُولَ اللَّهِ] فَقُلْتَ أَصْلُهَا فِي دَارِي وَ فَرْعُهَا عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ فَقَالَ إِنَّ دَارِي وَ دَارَ عَلِيٍّ وَاحِدَة.» تفسیر فرات، فرات بن ابراهیم الکوفی، ص۲۰۹؛ نهج الایمان، ابن جبر، ص۶۰۶.

و همچنین: «عن جابر عن ابی جعفر عليه السلام قال : سُئِلَ رسول الله صلى الله عليه وآله عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿طُوبى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ﴾

فَقَالَ شَجَرَةٌ فِی الْجَنَّة أَصْلُهَا فِی دَاری وَ فَرْعُهَا عَلَی أهْلِ الْجَنَّة فَقِیلَ لَهُ یَا رَسُولَ اللَّهِ سَأَلْنَاکَ عَنْهَا فَقُلْتَ شَجَرَةٌ فِی الْجَنَّة أَصْلُهَا فِی دَارِ عَلِی ﷺ وَ فَرْعُهَا عَلَی أهْلِ الْجَنَّة فَقَالَ إِنَّ دَاری وَ دَارَ عَلِیٍّ غَداً وَاحِدَةٌ فِی مَکَان وَاحِد.» العمدة، ابن بطریق، ص ۳۵۱؛ خصائص الوحی المبین، ابن بطریق، ص۲۲۹؛ الطرائف، السید بن طاووس، ص ۱۰۰؛ نهج الایمان، ابن جبر، ص۶۰۶؛ المحتضر، حسن بن سلیمان الحلی، ص۱۸۳(قریب به همین مضمون)؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۳۶، ص ۷۰؛ غایة المرام، السید هاشم البحرانی، ص ۱۷۰؛ شرح احقاق الحق، المرعشی، ج۱۴، ص ۳۵۲.

منبع اهل تسنن: ینابیع المودة، القندوزی الحنفی، ج ۱، ص ۲۸۷.

۳. «رُوِیَ أنَّ فَاطِمَةَ ﷺ لَا زَالَتْ بَعْدَ النَّبِی مُعَصَّبَةَ الرَّأْسِ نَاحِلَةَ الْجِسْمِ مُنْهَدَّةَ الرُّکْنِ مِنَ الْمُصِیبَة بِمَوْتِ النَّبِیِّ ﷺ وَ هِیَ مَهْمُومَةٌ مَغْمُومَةٌ مَحْزُونَةٌ مَکْرُوبَةٌ کَئِیبَةٌ حَزِینَةٌ بَاکِیَةُ الْعَیْنِ مُحْتَرِقَةُ الْقَلْبِ یُغْشَی عَلَیْهَا سَاعَةً بَعْدَ سَاعَة فِی کُلِّ سَاعَة وَ حِینَ تَذْکُرُهُ وَ تَذْکُرُ السَّاعَاتِ الَّتِی کَانَ یَدْخُلُ فِیهَا عَلَیْهَا فَیَعْظُمُ حُزْنُهَا وَ تَنْظُرُ مَرَّةً إِلَی الْحَسَنِ وَ مَرَّةً إِلَی الْحُسَیْنِ وَ هُمَا بَیْنَ یَدَیْهَا ﷺ فَتَقُولُ أیْنَ أبُوکُمْا الَّذِی کَانَ یُکْرِمُکُمَا وَ یَحْمِلُکُمَا مَرَّةً بَعْدَ مَرَّة أیْنَ أبُوکُمَا الَّذِیَ کَانَ أشَدَّ النَّاسِ شَفَقَةً عَلَیْکُمَا فَلَا یَدَعُکُمَا تَمْشِیَانِ عَلَی الْأَرْضِ فَإِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ فُقِدَ وَ اللَّهِ جَدُّکُمَا وَ حَبِیبُ قَلْبِی»؛ و روایت شده است که پس از رحلت پیامبر ﷺ همواره بر سر فاطمه ﷺ از شدت درد دستار بسته بود و از آن مصیبت، سخت ناتوان و نزار و اندوهگین و دل گرفته و شکسته بال و همواره گریان و با دلی سوزان بود. گاه گاه از خود، بی‌خود می‌شد. مخصوصا هر گاه پیامبر ﷺ را به خاطر می‌آورد و از ساعاتی یاد می‌کرد که پیامبر به دیدن او می‌آمدند و در آن هنگام اندوهش بیشتر می‌شد. گاه به حسن و گاه به حسین که کنارش نشسته بودند می‌نگریست و می‌فرمود: آن پدری که شما را گرامی می‌داشت و مکرر بر دوش خود می‌کشید و از همگان بر شما بیشتر محبت داشت و اجازه نمی‌داد که پیاده بر روی زمین حرکت کنید کجاست؟ انا لله و انا الیه راجعون ، به خدا سوگند پدر بزرگ شما که حبیب دل من بود از دست رفت و دیگر او را نمی‌بینم». روضة الواعظین، الفتال النیسابوری، ص ۱۵۰؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۱۳۷(قریب به مضمون).

مجلس نهم

عبادتی فراتر از عالم ثواب و عقاب

۸۰/۱۲/۱۱ هـ ش، مصادف با ۱۴۲۲/۱۲/۱۷ هـ ق.

به مناسبت عید غدیر خم علیه‌السلام

عبادتی فراتر از عالم ثواب و عقاب

و لم أر مثل ذاک الیوم یوماً

فردا روز غدیر است. روزی است که از کلام خود امیرالمؤمنین ﷺ استفاده می‌شود که نه روزی مثل این روز است، نه حقی مثل این حق ضایع شده است.[1] در اینجا باید دو مطلب روشن شود، یکی این که این روز چه روزی است؟ یکی آن که حق ضایع شده چه حقی است؟ و این دو، دو مبحث بسیار عمیق است.

---

۱. حَدَّثَنِی الشَّرِیفُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ طَاهِرٍ الْحُسَیْنِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ أَبِی الْحَسَنِ أَحْمَدَ بْنِ مَحْبُوبٍ قَالَ [سَمِعْتُ] أَبَا جَعْفَرٍ الطَّبَرِیَّ یَقُولُ حَدَّثَنَا هَنَّادُ بْنُ السَّرِیِّ قَالَ رَأَیْتُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ فِی الْمَنَامِ فَقَالَ لِی یَا هَنَّادُ قُلْتُ لَبَّیْکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ أَنْشِدْنِی قَوْلَ الْکُمَیْتِ:

وَ یَوْمَ الدَّوْحِ دَوْحِ غَدِیرِ خُمٍّ — أَبَانَ لَنَا الْوَلَایَةَ لَوْ أُطِیعَا
وَ لَکِنَّ الرِّجَالَ تَبَایَعُوهَا — فَلَمْ أَرَ مِثْلَهَا أَمْراً شَنِیعاً

قَالَ فَأَنْشَدْتُهُ فَقَالَ لِی یَا هَنَّادُ خُذْ إِلَیْکَ فَقُلْتُ هَاتِ یَا سَیِّدِی فَقَالَ ﷺ:

وَ لَمْ أَرَ مِثْلَ ذَاکَ الْیَوْمِ یَوْماً — وَ لَمْ أَرَ مِثْلَهُ حَقّاً أُضِیعَا

نقل شده از هناد بن سری که امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ﷺ را در خواب دیدم و به من فرمود: ای هناد، گفتم لبیک یا امیر المؤمنین ﷺ فرمود: بخوان برایم گفته‌ی کمیت را: روز دوح دوح غدیر خم * پدیدار کرد برای ما امر ولایت را اگر طاعت شود. ولی مردانی بر سر آن معامله کردند* و ندیدم مانند آن کاری زشت و شنیع. گوید برای آن حضرت خواندم و فرمود: بگیر با خود، گفتم: ای آقایم بیاور برایم و آن حضرت ﷺ فرمود: من ندیدم مثل آن روز روزی * * و ندیدم همچو آن حقی که ضایع گشته. کنز الفوائد، أبو الفتح الکراجکی، ص۱۵۴؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۲۶، ص ۲۳۰ و ج۴۲، ص۱۶؛ مستدرک الوسائل، المیرزا النوری، ج۱۰، ص۳۸۹.

اشعه‌ای از شمس وجود امیرمؤمنان علیه‌السلام

امیرالمؤمنین علیه‌السلام همانند خورشیدی است که قلب هر کس به اندازهٔ ظرفیتش از اشعهٔ این خورشید استفاده می‌کند. آنچه در تمام کتب نوشته شده، بدون استثنا، همه معرفی اشعه‌ای است که هر قلبی به اندازهٔ ظرفیتش از شعاعی که از این خورشید گرفته، بیان کرده، ولی احدی به خود خورشید نرسیده و نخواهد رسید، مگر کسانی که در آن مرتبه‌اند. و بالاترین معرفت برای ما این است که بفهمیم نمی‌فهمیم. و بالاترین علم این است که بدانیم نمی‌دانیم. مهم این جهت است.

فرازی از دریای معارف زیارت غدیر

امام دهم علی بن محمد هادی علیه‌السلام، وقتی زیارت غدیر را انشاء می‌کند، در آن زیارت روشن می‌شود که قضیه چه قضیه‌ای است! شخص چه شخصی است! شخصیت چه شخصیتی است! درک خود این زیارت بدون مبالغه از عهدهٔ تمام حکما و تمام فقها بالاتر است. چند فراز از این زیارت خوانده می‌شود، منتهی آن‌ها که عمری را در علم و فکر گذرانده‌اند، باید در جمله به جمله دقت کنند. چند فراز از این دریا این است:

«صَلَوَاتُ الله عَلَيْكَ غَادِيَةً وَ رَائِحَةً، وَ عَاكِفَةً وَ ذَاهِبَةً، فَمَا يُحِيطُ الْمَادِحُ وَصْفَكَ، وَ لَا يُحْبِطُ الطَّاعِنُ فَضْلَكَ. أَنْتَ أَحْسَنُ الْخَلْقِ عِبَادَةً، وَ أَخْلَصُهُمْ زَهَادَةً، وَ أَذَبُّهُمْ عَنِ الدِّينِ، أَقَمْتَ حُدُودَ الله بِجُهْدِكَ، وَ فَلَلْتَ عَسَاكِرَ الْمَارِقِينَ بِسَيْفِكَ، تُخْمِدُ لَهَبَ الْحُرُوبِ بِبَنَانِكَ وَ تَهْتِكُ سُتُورَ الشُّبَهِ بِبَيَانِكَ، وَ تَكْشِفُ لُبْسَ الْبَاطِلِ عَنْ صَرِيحِ الْحَقِّ، لَا تَأْخُذُكَ فِي الله لَوْمَةُ لَائِمٍ.» (۱)

---

۱. « وَ أَخْبَرَنِی الْفَقِیهُ الْأَجَلُّ أَبُو الْفَضْلِ شَاذَانُ بْنُ جَبْرَئِیلَ الْقُمِّیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ الْفَقِیهِ الْعِمَادِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الْقَاسِمِ الطَّبَرِیِّ، عَنْ أَبِی عَلِیٍّ، عَنْ وَالِدِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ أَبِی الْقَاسِمِ جَعْفَرِ بْنِ قُولَوَیْهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَعْقُوبَ الْکُلَیْنِیِّ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ أَبِی الْقَاسِمِ بْنِ رُوحٍ وَ عُثْمَانَ بْنِ سَعِیدٍ الْعَمْرِیِّ، عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْعَسْکَرِیِّ، عَنْ أَبِیهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمَا، وَ ذَکَرَ أَنَّهُ عَلَیْهِ السَّلَامُ زَارَ بِهَا فِی یَوْمِ الْغَدِیرِ... صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ سَادَاتُ الْخَلْقِ، وَ أَنَّکَ مَوْلَایَ وَ مَوْلَی الْمُؤْمِنِینَ، وَ أَنَّکَ عَبْدُ اللَّهِ وَ وَلِیُّهُ وَ

←

چنین شخصیتی، باید امیرمؤمنان ؑ را معرفی کند. ما هم جملگی، از صدر تا ذیل، همه باید لب ببندیم. فقط باید تأمل کنیم که آنان که شأنشان مداحی امیرالمؤمنین ؑ است، در مدح او چه گفته‌اند. شرح هر یک از این جمله‌ها ساعت‌ها لازم دارد، و ما امروز فقط به یک جمله قناعت می‌کنیم.

قالبیّت الفاظ و حقایق، در کلام معصومین ؑ

کلام امام قالب حقیقت است. غیر معصوم مطلقاً وقتی حرف بزند، هر چند افق فکر و علم او بالا باشد، چون احاطه به واقع ندارد، خواه ناخواه لفظ او قالب معنا نیست. و این نکتهٔ مهمی است که اهل دقت و نظر باید روی آن مطالعه کنند. هر چه سطح فکر بالاتر برود و عمق عقل بیشتر شود، تناسب ما بین الفاظ و معانی بیشتر می‌شود. و هر چه سطح فکر پایین‌تر است، تناسب کمتر است. هر چه بالاتر برود تناسب بیشتر می‌شود، اما هیچ وقت لفظ غیر معصوم، قالب حقیقت نمی‌شود؛ چون قالبیت حقیقت، متوقف بر احاطه به حقیقت است، تا بتواند لباس لفظ را به قامت معنا، چنان که مناسب است، ببرد و بدوزد. و این فقط از عهدهٔ معصوم ساخته است و لا غیر. کسی که شاهد خلق است و به عمق وجود رسیده است، می‌تواند واقع را کما هو و حقیقت را کما هی بیان کند.

امیرمؤمنان ؑ برتر از مدح و وصف

امام دهم ؑ وقتی در مقابل قبر صاحب روز غدیر می‌ایستد، می‌گوید: «**فَمَا يُحِيطُ**

أَخُو الرَّسُول، وَ وَصِيُّهُ وَ وَارِثُهُ، وَ أَنَّهُ الْقَائِلُ لَکَ: وَ الَّذِی بَعَثَنِی بِالْحَقِّ مَا آمَنَ بِی مَنْ کَفَرَ بِکَ، وَ لَا أَقَرَّ بِاللَّهِ مَنْ جَحَدَکَ... صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْکَ غَادِيَةً وَ رَائِحَةً، وَ عَاکِفَةً وَ ذَاهِبَةً، فَمَا يُحِيطُ الْمَادِحُ وَصْفَکَ، وَ لَا يُحْبِطُ الطَّاعِنُ فَضْلَکَ. أَنْتَ أَحْسَنُ الْخَلْقِ عِبَادَةً، وَ أَخْلَصُهُمْ زَهَادَةً، وَ أَذَبُّهُمْ عَنِ الدِّينِ، أَقَمْتَ حُدُودَ اللَّهِ بِجُهْدِکَ، وَ فَلَلْتَ عَسَاکِرَ الْمَارِقِينَ بِسَيْفِکَ، تُخْمِدُ لَهَبَ الْحُرُوبِ بِبَنَانِکَ، وَ تَهْتِکُ سُتُورَ الشُّبَهِ بِبَيَانِکَ، وَ تَکْشِفُ لُبْسَ الْبَاطِلِ عَنْ صَرِيحِ الْحَقِّ، لَا تَأْخُذُکَ فِی اللَّهِ لَوْمَةُ لَائِمٍ.» المزار، محمد بن جعفر المشهدی، ص ۲۸۱؛ المزار، الشهید الاول، ص ۸۷؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج ۹۷، ص ۳۶۷.

الْمَادِحُ وَصْفَکَ»؛ تو آن کسی هستی که هیچ مادحی به وصف تو احاطه پیدا نمی‌کند. دائرهٔ خلق چقدر است؟ ما دون خالق هر چه هست، در دائرهٔ خلق است. بیان امام علیه السلام این است، و همین جمله بس است که سال‌ها فکر حکیم‌ترین حکما، و فقیه‌ترین فقها را مشغول کند. این چه وجود مقدسی است! این چه مخلوقی است کـه مـادح علـی الاطلاق- یعنی هر مادحی که در تمام دائرهٔ خلق است، تا آنجا که عنوان خلق بـر آن صدق می‌کند- نمی‌تواند به وصف او احاطه کند. وصف کماً چقدر اسـت و کیفـاً در چه حد است، که هیچ مادحی بدون استثنا و تخصیص، حقِ این که این حدّ را بشکند ندارد. او کیست؟! چه دارد؟! به کجا رسیده؟! از خدا چه گرفته؟! ایـن برهـانِ چیـزی است که گفتم. آن‌ها که رسیده‌اند، شعاعی از این روزنه در قلب و مغزشان افتاده، ولی ساحت خود خورشید اعلی و ارفع از نیل است.

برترین خلق در عبادت

بعد امام علیه السلام استدلال می‌کند، کلام امام، امام الکـلام اسـت. آن جملـه مـدعا بـود، دنبال آن، دلیل آمده است. استدلال امام علیه السلام به تعدادی از ادله و براهین اسـت. جملـهٔ اولش این است: «**أَنْتَ أَحْسَنُ الْخَلْقِ عِبَادَةً**».

ابتداءً باید فهمید عبادت یعنـی چـه. آیـا مـا فهمیـده‌ایـم عبـادت چیـست؟ مـشکل اینجاست. یک عبادتی شنیده‌ایم. ما در اینجا فقط اشاره می‌کنیم. آنها که اهل فهمنـد، بعـد خواهند فهمید که نفهمیده‌اند عبادت چیست؟ ﴿**وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ**﴾.[1]

حقیقت عابد و معبود

وقتی عبادت فهمیده می‌شود که بفهمیم ایـن مفهـوم ذات تعلـق اسـت. نیـل بـه مفاهیم ذات تعلق ممکن نیست، مگر بعد از نیل به خود متعلّق و طـرف تعلـق. قهـراً برای کسانی که اهل نظرند روشن است که مفهوم ذات اضافه بدون شناخت مـضاف

---

۱. «و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند». الذاریات:۵۶.

و مضاف‌الیه قابل نیل نیست. ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾،[۱] اما خود عبادت چیست؟ عابد کیست؟ معبود کیست؟

معبود، «كلما ميزتموه بأوهامكم في أدقّ معانيه مخلوق مثلكم مردود إليكم»،[۲] معبود آن است، عابد کیست؟ باید انسان را شناخت تا این طرف مفهوم روشن شود. باید خدا را شناخت تا آن طرف مفهوم روشن شود و آن وقت روشن بشود ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ یعنی چه؟!

عبادت ثمرهٔ درخت عظیم خلقت

خلاصه، عالم خلق شده، و این درخت عظیم خلقت، فقط یک ثمر دارد، و آن ثمر عبادت است. این عبادت با این خصوصیت که اشاره شد قهراً ثمر خلقت می‌شود. حالا باید دید این قوه در چه کسی به فعلیت رسیده، و این استعداد در چه وجودی طلوع و ظهور کرده است.

عبادت، دو گونه است: عبادت بالتسخیر و عبادت بالاختیار. عبادت بالتسخیر بحثی دارد و عبادت بالاختیار بحثی دیگر.

استغراق ملائکه در عبادت بالاختیار

دائرهٔ عبادت بالاختیار همهٔ عبّاد را شامل می‌شود؛ چه در مُلک، چه در ملکوت. «مِنْ مَلَائِكَةٍ أَسْكَنْتَهُمْ سَمَاوَاتِكَ وَ رَفَعْتَهُمْ عَنْ أَرْضِكَ هُمْ أَعْلَمُ خَلْقِكَ بِكَ وَ أَخْوَفُهُمْ لَكَ وَ

---

۱. «و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است». اسراء:۸۵.

۲. «کلّما میّزتموه بأوهامکم فی أدقّ معانیه [فهو] مخلوق [مصنوع] مثلکم مردود إلیکم» این روایت از حضرت امیرالمؤمنین ﷺ و حضرت امام باقر ﷺ در این منابع آمده است: شرح نهج البلاغة، ابن میثم البحرانی، ج۱، ص۱۱۰؛ مشرق الشمسین و اکسیر السعادتین، الشیخ البهائی، ص۳۹۸؛ الوافی، الفیض الکاشانی، ج۱، ص۴۰۸؛ الرواشح السماویة، المحقق الداماد، ص۲۰۶؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۶۶، ص۲۹۳؛ شرح الاسماء الحسنی، ملاهادی السبزواری، ج۱، ص۱۱۱؛ شرح احقاق الحق، المرعشی النجفی، ج۱۲، ص۱۸۶.

أَقْرَبُهُمْ مِنْـک».(۱) آنها در عبادت او مستغرق‌اند. چه عبادتی؟ عبادتی کـه نـه ملالـی در آنجاست، نه فتوری. رُکّعی که «لایسجدون أبداً»، سُـجّدی کـه «لایرفعـون رؤوسـهم أبداً».(۲)

عبادتی فراتر از عبادت ملائکه و انبیا علیهم السلام

چنین عبادتی از ملائکه، با آن کیفیت در ملأ اعلی تحقـق یافتـه، تـا مـی‌رسـد بـه عبادت آدم علیه السلام، به عبادت نوح علیه السلام، به عبادت ابـراهیم علیه السلام، بـه عبـادت موسـی علیه السلام، بـه

---

۱. حضرت علی علیه السلام در خلقت فرشته‌ها فرمودند: «آنان را آفریدی و در آسمانهایت جا دادی، و ایشان را از زمینـت بـالا بردی(مقامشان را ترفیع دادی) از همه به تو داناترند، و از تو ترسان تر، و به تو نزدیکترند». نهج البلاغة، خطبه ۱۰۹.
منابع اهل تسنن: ربیع الابرار و نصوص الاخبار، الزمخشری، ج ۱، ص۳۱۳.

۲. «ثُمَّ فَتَقَ مَا بَيْنَ السَّمَوَاتِ الْعُلَا فَمَلَأَهُنَّ أَطْوَاراً مِنْ مَلَائِكَتِهِ مِنْهُمْ سُجُودٌ لَا يَرْكَعُونَ وَ رُكُوعٌ لَا يَنْتَصِبُونَ وَ صَافُّونَ لَا يَتَزَايَلُونَ وَ مُسَبِّحُونَ لا يَسْأَمُونَ لَا يَغْشَاهُمْ نَوْمُ الْعُيُونِ وَ لَا سَهْوُ الْعُقُولِ وَ لَا فَتْرَةُ الْأَبْدَانِ وَ لَا غَفْلَةُ النِّـسْيَانِ وَ مِنْهُمْ أُمَنَاءُ عَلَى وَحْيِهِ...»؛ سپس برگشود میانه هفت آسمان بلند را، و پر کرد آنها را از فرشته‌های گونـاگون، برخی همیشه در سجده اند و رکوع ندارند برخی همیشه در رکوع که برپا نایستند، برخی صف بـسته کـه از صف بدر نشوند، و تسبیح‌گویانی که خسته نشوند، فرو نگیرد آنها را خواب در چشم و نه سهو در خرد، و نه سستی در تن، و نه بی‌خبری از فراموشی، و برخی امناء بر وحی اویند، و پیغام ایشان بـه سـوی رسـولانش برند. نهج البلاغة، خطبه۱؛ تفسیر المحیط الاعظم، السید حیدر الآملی، ص ۱۵۰؛ تفسیر منهج الـصادقین، مـلا فتح الله الکاشانی، ص۱۰۶؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۵۴، ص۱۷۷.
منابع اهل تسنن: ربیع الابرار و نصوص الاخبار، الزمخشری، ج ۱، ص۳۱۳؛ مطالـب الـسؤول فـی مناقـب آل الرسول، ابن طلحه الشافعی، ص۱۵۶.
و همچنین: «عن النبی ﷺ، قال: «إن لله تبارک و تعالی ملائکة لیس شیء من أطباق أجسادهم إلا و هو یسبح الله عز و جل و یحمده من ناحیته، بأصوات مختلفة، لا یرفعون رؤوسهم إلی السماء، و لا یخفضونها إلی أقدامهم، من البکاء و الخشیة لله عزوجل»؛ پیامبراکرم ﷺ فرمودند: که خدا را فرشته‌هایی است که به همه اندام با صداهای گوناگون تسبیح و حمد خدا کنند و سر به آسمان بر نیارند، و به قدم های خود فرو نبرند از گریه و ترس از خدا عزّوجلّ». التوحید، الشیخ الصدوق، ص ۲۸۰؛ البرهان فی تفسیر القرآن، السید هاشـم البحرانـی، ج۴، ص ۸۱؛ بحارالانوار، العلامة المجلسی، ج۵۶، ص۱۸۲؛ نور البراهین، سید نعمة الله الجزائری، ج۲، ص۱۰۴.
و همچنین: «ما رواه القوم: منهم العلامة الشیخ عز الدین عبد السلام الشافعی فی رسالة فضل الخلفاء علـی مـا فی تجهیز الجیش روی حدیثا طویلا فی تکلم فاطمة مع أمه فی بطنها و تزویجهـا لعلـی، جـاء ملـک إن الله یأمرک بتزویج فاطمة لعلی فإن الله أمر سبعین ألف ملک سجد لا یرفعون رؤوسهم إلی یوم القیامة أن یرفعـوا رؤوسهم عن السجود حتی یشهدوا لعقد علی و فاطمة.» شرح احقاق الحق، المرعشی، ج۶، ص۶۲۳ .

عبادت عیسی ﷺ. این دائرهٔ عبادت، آن هم عبادت عبّاد واصل به کمال معرفت. مهم این است که امام ﷺ در مقابل این قبر می‌گوید: «**أَنْتَ أَحْسَنُ الْخَلْقِ عِبَادَةً**».[1] این جمله بهت انگیز است! «**أَنْتَ أَحْسَنُ الْخَلْقِ عِبَادَةً**»، آن میوهٔ خلقت، نه در درخت وجود مَلَک به ثمر رسید، نه در درخت وجود بشر، بلکه تنها از شجرهٔ وجود تو ظاهر شد.

این عبادت که «**أَحْسَنُ الْخَلْقِ عِبَادَةً**»، است چیست؟

روحی فراتر از از محیط ثواب و عالم عقاب

از اینجا تفسیر این کلام امیرمؤمنان ﷺ روشن می‌شود: «**ما عبدتک، شوقاً إلی ثوابک و لا خوفاً من عقابک**»[2] و فهم این کلمه، مشکل است.

از آن روزی که قدم به دنیا گذاشته، عابد بوده تا آن وقتی که گفت: «**فُزتُ و رَبّ الکعبة**».[3] بهشت را دیده است،[4] نه این‌که فقط شنیده. جهنم را دیده است، نه این‌که

---

۱. رجوع شود به صفحه ۱۹۸، تعلیقه۱، همین مجلس.

۲. رجوع شود به مجلس دوم، ص۶۵، تعلیقه۲.

۳. شرح الاخبار، القاضی نعمان المغربی، ج۲، ص۴۴۲؛ خصائص الائمة، الشریف الرضی، ص۶۳؛ المسترشد، الطبری الشیعی، ص۴؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۱، ص۳۸۵؛ الطرائف، السید بن طاووس، ص۵۱۹؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۴۱،ص۲.

منابع اهل تسنن: الامامة و السیاسة، ابن قتیبه، ج۱، ص۱۳۸؛ انساب الاشراف، البلاذری، ج۲، ص۴۸۸؛ الاستیعاب، ابن عبد البر، ج۳، ص۱۱۲۵؛ اسد الغابة، ابن اثیر، ج۴، ص۳۸؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۴۲، ص۵۶۱؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج۹، ص۲۰۷.

۴. «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ﷺ أَنَّ جَمَاعَةً قَالُوا لِعَلِیٍّ ﷺ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ لَوْ أَرَیْتَنَا مَا نَطْمَئِنُ إِلَیْهِ مِمَّا أَنْهَی إِلَیْکَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ لَوْ رَأَیْتُمْ عَجِیبَةً مِنْ عَجَائِبِی لَکَفَرْتُمْ وَ قُلْتُمْ سَاحِرٌ کَذَّابٌ وَ کَاهِنٌ وَ هُوَ مِنْ أَحْسَنِ قَوْلِکُمْ قَالُوا مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَ هُوَ یَعْلَمُ أَنَّکَ وَرِثْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ صَارَ إِلَیْکَ عِلْمُهُ قَالَ عِلْمُ الْعَالِمِ شَدِیدٌ وَ لَا یَحْتَمِلُهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِیمَانِ وَ أَیَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ ثُمَّ قَالَ أَمَّا إِذَا أَبَیْتُمْ إِلَّا أَنْ أُرِیَکُمْ بَعْضَ عَجَائِبِی وَ مَا آتَانِیَ اللَّهُ مِنَ الْعِلْمِ فَاتَّبِعُوا أَثَرِی إِذَا صَلَّیْتُ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ فَلَمَّا صَلَّاهَا أَخَذَ طَرِیقَهُ إِلَی ظَهْرِ الْکُوفَةِ فَاتَّبَعَهُ سَبْعُونَ رَجُلًا کَانُوا فِی أَنْفُسِهِمْ خِیَارَ النَّاسِ مِنْ شِیعَتِهِ فَقَالَ لَهُمْ عَلِیٌّ ﷺ إِنِّی لَسْتُ أُرِیکُمْ شَیْئاً حَتَّی آخُذَ عَلَیْکُمْ عَهْدَ اللَّهِ وَ مِیثَاقَهُ أَنْ لَا تُکَفِّرُونِی وَ لَا تَرْمُونِی بِمُعْضِلَةٍ فَوَ اللَّهِ مَا أُرِیکُمْ إِلَّا مَا عَلَّمَنِی رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَخَذَ عَلَیْهِمُ الْعَهْدَ وَ الْمِیثَاقَ أَشَدَّ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَی رُسُلِهِ مِنْ عَهْدٍ وَ مِیثَاقٍ ثُمَّ قَالَ حَوِّلُوا وُجُوهَکُمْ عَنِّی حَتَّی أَدْعُوَ بِمَا أُرِیدُ فَسَمِعُوهُ جَمِیعاً یَدْعُو بِدَعَوَاتٍ [لَا] یَعْرِفُونَهَا ثُمَّ قَالَ حَوِّلُوهَا فَحَوَّلُوهَا فَإِذَا جَنَّاتٌ وَ أَنْهَارٌ وَ قُصُورٌ مِنْ جَانِبٍ وَ السَّعِیرُ تَتَلَظَّی مِنْ جَانِبٍ حَتَّی إِنَّهُمْ مَا شَکُّوا أَنَّهُمَا الْجَنَّةُ

←

تنها شنیده. ما جهنّمی و بهشتی می‌شنویم، ولی او دیده است. آن بهشتی که خود می‌فرماید: «هر آنچه که در عالم سخنی از آن گفته می‌شود، وقتی دیده شود، آن وقت روشن می‌گردد که آنچه شنیده از آنچه دیده بالاتر است. امّا وقتی بهشت دیده شود روشن می‌شود که، بهشت دیده شده، از آنچه شنیده شده، بالاتر است.»[1] • بر چنین

وَ النَّارُ فَقَالَ أَحْسَنُهُمْ قَوْلًا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ عَظِيمٌ وَ رَجَعُوا كُفَّاراً إِلَّا رَجُلَيْنِ فَلَمَّا رَجَعَ مَعَ الرَّجُلَيْنِ قَالَ لَهُمَا قَدْ سَمِعْتُمَا مَقَالَتَهُمْ وَ أَخْذِي الْعُهُودَ وَ الْمَوَاثِيقَ عَلَيْهِمْ وَ رُجُوعَهُمْ يُكَفِّرُونَنِي...»؛ از امام باقر ؑ است که فرمود: گروهی از افراد به حضرت علی ؑ گفتند: کاش از آن چیزها که رسول خدا ﷺ شما را از آنها آگاه کرده به ما نشان می دادی و اطمینان می‌یافتیم. حضرت ؑ فرمود: اگر چیز عجیبی از عجائب مرا ببینید کافر می‌شوید و کمترین چیزی که می‌گویید آنست که من جادوگری دروغگو و یک کاهن هستم. گفتند: همه ما می‌دانیم که علم پیامبر ﷺ به تو رسیده و تو آنها را از رسول خدا ﷺ به ارث برده‌ای. حضرت فرمودند: علم عالم زیاد است و شدید. و جز مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان امتحان کرده و با روح خود او را یاری می‌دهد، قدرت تحمل آن را ندارد. آنگاه فرمودند: ولی اگر می‌خواهید بعضی از کارهای شگفت مرا ببینید و آنچه خداوند از علم به من عطا کرده است را نظاره کنید، وقتی نماز عشا را خواندم دنبال من بیایید. وقتی حضرت، نماز عشا را خواندند، به سوی پشت کوفه راه خود را در پیش گرفت. هفتاد تن نیز که خود را از بهترین افراد شیعه آن حضرت می‌دانستند، به دنبال حضرت روان شدند. حضرت علی ؑ به آنان فرمود: به شما چیزی نشان نمی دهم تا از شما عهد و پیمان خدایی بگیرم که مرا تکفیر نکنید و مرا در مشکل نیندازید. به خدا سوگند! آنچه می‌بینید همان چیزی است که رسول خدا ﷺ به من آموخته است. و از آنها عهد و میثاقی نظیر محکمترین عهد و پیمانی که خداوند از پیامبرانش گرفته بود، گرفت و فرمود: چهره‌های خود را برگردانید تا دعایی که می‌خواهم، بخوانم همگی دعایی را که حضرت می‌خواندند شنیدند اما نمی‌دانستند که او چه می‌گوید آنگاه حضرت ؑ فرمودند: برگردید. همه روی خود را برگرداندند. ناگهان در یک سو باغها و رودها و کاخهایی دیدند و در سوی دیگر آتش فروزانی که زبانه می‌کشید. تردیدی در آنان نماند که این دو بهشت و دوزخ بود. آن که سخنش از همه نیکوتر بود گفت: این همانا سحری بزرگ و عظیم است! و همگی کافر باز گشتند مگر دو تن. وقتی حضرت با آن دو باز می‌گشت به آنان فرمود: گفته‌هایشان را شنیدید دیدید با آنکه از آنها عهد و پیمان گرفته بودم کافر بازگشتند». الخرائج والجرائح ، قطب الدین الراوندی، ج۲، ص۸۶۲؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان الحلی، ص۱۱۸؛ مدینة المعاجز، السید هاشم البحرانی، ج۱، ص۵۰۸؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۴۱، ص۲۵۹.

۱. «قال امیر المؤمنین ؑ: ... كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عِيَانِهِ وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عِيَانُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَمَاعِهِ...» ؛ حضرت علی ؑ فرمودند:...هر آنچه در دنیاست، شنیدنش بزرگتر است از دیدنش و هر چه در آخرت هست، دیدنش بزرگتر است از شنیدنش. نهج البلاغة، خطبه ۱۱۴؛ عدة الداعی، ابن فهد الحلی، ص۹۹؛ الفصول المهمة فی اصول الائمة، الحر العاملی، ج۱، ص۳۶۶.

منابع اهل تسنن: ربیع الابرار و نصوص الاخبار، الزمخشری، ج۲، ص۱۰.

بهشتی، قلم کشیده است. «**ما عبدتک**»؛ یعنی از آن وقتی که تو را عبادت کردم، اصلاً به شوق ثوابت، تو را نپرستیدم. کسی که بر تمام جنات عدن خط بطلان کشیده، غیر از علی بن ابی طالب ﷺ کیست؟! «**ما عبدتک شوقاً إلی ثوابک**».

امّا جهنّم، چه جهنّمی است؟ طلیعهٔ جهنم این است:

﴿إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾.[1]

این چه قدرتی است که با خدا این چنین حرف می‌زند؟! «**و لا خوفاً من عقابک**»؛ عبادتم نه از روی ترس جهنم است و نه از روی اشتیاق بهشت. الله اکبر! اینجا باید گفت الله اکبر. تو چه بشری هستی! تو چه وجود مقدسی هستی! تو چه گوهر نشناخته‌ای هستی! «**ما عبدتک شوقاً إلی ثوابک و لا خوفاً من عقابک**».

یعنی این روح از محیط ثواب و از عالم عقاب خارج شده و به آنجا رسیده که می‌گوید: «وجدتک». خوب دقت کنید! بشناسید امیرمؤمنان علی ﷺ که بود، و آن گونه که بود، به مردم معرفیش کنید، نه به لا طائلاتی که امروز می‌بافند و به قدر درک خودشان خورشید عالمتاب را در این کلمات خلاصه می‌کنند. امیرمؤمنان ﷺ را به مردم بشناسانید.

شخصیتی که خدا را یافته

«وجدتک»؛ تو را یافتم. کجاست آن زبانی که در دنیا قدرت داشته باشد به ذات قدوس حق بگوید: «بل وجدتک»؛ تو را یافتم؟! گمشدهٔ فطرت، خداست، چه کسی او را پیدا کرده؟ چه کسی توانسته بگوید: تو را یافتم؟ چنین شخصیتی پیدا شد و گفت: «وجدتک». کاف خطاب را وصف کرد: «**وجدتک أهلاً للعبادة فعبدتک**» . حالا

---

۱. « همانا که زلزله رستاخیز امری هولناک است. روزی که آن را ببینید، هر شیردهنده‌ای آن را که شیر می‌دهد [از ترس] فرو می‌گذارد، و هر آبستنی بار خود را فرو می‌نهد، و مردم را مست می‌بینی و حال آنکه مست نیستند، ولی عذاب خدا شدید است». الحج:۱و۲.

بیان امام دهم ﵇ معلوم می‌شود که فرمود: «أَنْتَ أَحْسَنُ الْخَلْقِ عِبَادَةً».[۱]

مَثَل اعلای خداوند، میوهٔ برترین عبادت

میوهٔ این عبادت چیست؟ «يَا ابْنَ آدَمَ أَنَا حَيٌّ لَا أَمُوتُ أَطِعْنِي فِيمَا أَمَرْتُکَ أَجْعَلْکَ حَيّاً لَا تَمُوتُ يَا ابْنَ آدَمَ أَنَا أَقُولُ لِلشَّيْءِ کُنْ فَيَکُونُ أَطِعْنِي فِيمَا أَمَرْتُکَ أَجْعَلْکَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ کُنْ فَيَکُونُ».[۲]• این میوه در او به ثمر رسید. امیرمؤمنان ﵇ عبادت را به این‌جا رساند! به این آیهٔ قرآن بنگرید: ﴿وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾،[۳] ﴿وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾.[۴] به جایی رسید که تنها شخصیتی که این آیهٔ قرآن را بیان کرد، خود او بود. قدرت این را داشت که بگوید: «أَنَا الْمَثَلُ الْأَعلَى».[۵]• همان مثل اعلایی که: ﴿لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾.

---

۱. رجوع شود به صفحه۱۹۸، تعلیقه۱، در همین مجلس.

۲. إرشاد القلوب، الحسن بن محمد الدیلمی، ج۱، ص ۷۵.

و همچنین: «یا ابن آدم أنا غنی لا أفتقر أطعنی فیما أمرتک أجعلک غنیا لا تفتقر یا ابن آدم انا حی لا أموت أطعنی فیما أمرتک أجعلک حیا لا تموت یا ابن آدم أنا أقول للشیٔ: کن فیکون أطعنی فیما أمرتک أجعلک تقول للشیٔ: کن فیکون» عدة الداعی، ابن فهد الحلی، ص۲۹۱؛ الجواهر السنیة، الحرالعاملی، ص۳۶۳؛ بحار الأنوار ،العلامة المجلسی، ج۹۰، ص۳۷۶.

۳. النحل:۶۰.

۴. الروم:۲۷.

۵. «عن الأصبغ بن نباتة، قال: قال أمیرالمؤمنین ﵇: أنا خلیفة رسول الله و وزیره و وارثه، أنا أخو رسول الله و وصیه و حبیبه، أنا صفی رسول الله و صاحبه، أنا ابن عم رسول الله و زوج ابنته و أبو ولده، أنا سید الوصیین و وصی سید النبیین، أنا الحجة العظمی و الآیة الکبری و المثل الأعلی و باب النبی المصطفی، أنا العروة الوثقی، و کلمة التقوی، و أمین الله تعالی ذکره علی أهل الدنیا» الامالی، الشیخ الصدوق، ص۹۲؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۳۹، ص۳۳۵.

و در زیارت جامعه کبیره: «السلام علی أئمة الهدی ومصابیح الدجی وأعلام التقی وذوی النهی وأولی الحجی وکهف الوری وورثة الأنبیاء والمثل الأعلی». من لا یحضره الفقیه، الشیخ الصدوق، ج۲، ص۶۱۰؛ عیون اخبار الرضا ﵇، الشیخ الصدوق، ج۲، ص۳۰۵؛ الوافی، الفیض الکاشانی، ج۱۴، ص۱۵۶۷.

و مرحوم حکیم سبزواری در شرح الاسماء الحسنی، ج۱، ص۲۱۲ می‌فرماید: «المثل الاعلی من کل مثل هو الحقیقة المحمدیة المعبر عنها بالرحمة الواسعة ورحمة للعالمین والنفس الکلیة الولویة العلویة وهما فی الحقیقة نور واحد کما قال ﷺ انا و علی من نور واحد و قال ﷺ: علی منی و انا من علی..».

پی نوشت ها:

۱. «قَدْ وَرَدَ فِی الصَّحِیحِ عَنِ النَّبِیِّ ﷺ عن الله عز و جل: أَعْدَدْتُ لِعِبَادِیَ الصَّالِحِینَ مَا لَا عَیْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَ لَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ.» معارج نهج البلاغة، علی بن زید البیهقی، ص۲۹۲؛ شرح نهج البلاغة، ابن میثم البحرانی، ج۱، ص۳۲۸؛ عدة الداعی، ابن فهد الحلی، ص۲۲۶؛ عوالی اللئالی، ابن ابی الجمهور، ج۴، ص۱۰۱؛ رسائل الشهید الثانی، ص۱۵۷؛ روضة المتقین، المجلسی الاول، ج۲، ص۶۸۷؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۳۳، ص۸۲

و همچنین: «عَنْ زَاذَانَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا فَتَحَ النَّبِیُّ ﷺ مَکَّةَ وَ رَفَعَ الْهِجْرَةَ بِقَوْلِهِ لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ قَالَ لِعَلِیٍّ ؑ إِذَا کَانَ الْغَدُ کَلِّمِ الشَّمْسَ حَتَّى تُعْرَفَ کَرَامَتُکَ عَلَى اللَّهِ فَلَمَّا أَصْبَحْنَا قُمْنَا فَجَاءَ عَلِیٌّ إِلَى الشَّمْسِ حِینَ طَلَعَتْ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَیْکِ أَیَّتُهَا الْمُطِیعَةُ لِرَبِّهَا فَقَالَتِ الشَّمْسُ وَ عَلَیْکَ السَّلَامُ یَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ وَ وَصِیَّهُ أَبْشِرْ فَإِنَّ رَبَّ الْعِزَّةِ یُقْرِئُکَ السَّلَامَ وَ یَقُولُ لَکَ أَبْشِرْ فَإِنَّ لَکَ وَ لِمُحِبِّیکَ وَ لِشِیعَتِکَ مَا لَا عَیْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَ لَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ فَخَرَّ ؑ لِلَّهِ سَاجِداً فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ارْفَعْ رَأْسَکَ حَبِیبِی فَقَدْ بَاهَى اللَّهُ بِکَ الْمَلَائِکَةَ.»؛ ابن عباس می‌گوید: وقتی که مکّه فتح شد و هجرت پایان یافت و پیامبر اکرم فرمود: «بعد از فتح، هجرتی نیست» به علی ؑ فرمود: روز بعد باخورشید سخن بگو تا بدانی که چه کرامتی نزد خداوند داری. وقتی که صبح شد، برخاستیم. هنگام طلوع خورشید، علی ؑ به طرف آن رفت و گفت: سلام بر تو ای مطیع و فرمانبردار پروردگارش! خورشید گفت: و علیک السّلام ای برادر رسول خدا ﷺ و جانشین او! تو را مژده باد؛ چون پروردگار عزت، به تو سلام می‌رساند و به تو می‌فرماید: تو را مژده باد؛ چون برای تو و دوستداران تو و شیعیان تو، نعمتهایی (در بهشت) است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به قلب بشری خطور کرده است. در این هنگام، علی ؑ به سجده افتاد.رسول خدا فرمود: ای دوست و حبیب من! سر خود را بلند کن، چون خداوند متعال به خاطر تو، به فرشتگان مباهات می‌کند. الخرائج و الجرائح، قطب الدین الراوندی، ج۲، ص۵۴۵؛ المحتضر، حسن بن سلیمان الحلی، ص۱۸۷؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۴۱، ص۱۷۰.

۲. **و همچنین**: «ورد فی الحدیث القدسی عن الرب العلی أنه یقول: عبدی أطعنی أجعلک مثلی أنا حی لا أموت، أجعلک حیا لا تموت، أنا غنی لا أفتقر أجعلک غنیا لا تفتقر، أنا مهما أشأ یکن أجعلک مهما تشأ یکن»؛ در روایت قدسی از قول خداوند بلند مرتبه آمده که می‌فرماید: بنده‌ام، مرا اطاعت کن تا تو را مانند(مثل) خود سازم. همان طوری که من زنده هستم و نمی‌میرم تو هم همیشه زنده باشی. همان طوری که من غنی هستم فقیر نمی‌شوم تو هم همیشه غنی باشی. همان طوری که من هر چه را اراده کنم می‌شود تو را هم همین طور سازم.مشارق أنوار الیقین، الحافظ رجب البرسی، ص ۱۰۰؛ الجواهر السنیة، الحر العاملی، ص ۳۶۱.

۳. «عن أبی الحسن علی بن موسى الرضا عن أبیه عن آبائه عن الحسین بن علی علیهم السلام قال قال رسول الله ﷺ لعلی علیه السلام یا علی أنت حجة الله وأنت باب الله وأنت الطریق إلى الله وأنت النبأ العظیم وأنت الصراط المستقیم وأنت المثل الاعلى یا علی أنت امام المسلمین وأمیر المؤمنین ...»؛ از حضرت رضا ؑ از پدر بزرگوارش از پدران خود از حسین بن علی ؑ روایت کرده است که آن جناب فرمود رسول خدا ؑ به

علی فرمود یا علی ﷺ تویی حجت خدا و باب اللّه و تویی راه بسوی خدا و تویی نبأ عظیم و تـوئی صـراط مستقیم و تویی مثل الاعلی و تویی امام المسلمین و امیـر المـؤمنین و تـویی بهتـرین اوصـیا. عیـون اخبـار الرضا ﷺ، الشیخ الصدوق، ج۲، ص۹؛ تفسیر الصافی، الفیض الکاشانی، ج۵، ص۲۷۳؛ بحار الانـوار، العلامـة المجلسی، ج۳۶، ص۴؛ البرهان، السید هاشم البحرانـی، ج۵، ص۵۶۵؛ تفـسیر کنـز الـدقائق، محمـد القمـی المشهدی، ص۱۹۴؛ تفسیر نور الثقلین، الحویزی، ج۴، ص۱۸۰.

و همچنین: «عَنْ مَالِکِ بْنِ أَعْیَنَ الْجُهَنِیِّ قَالَ: أَقْبَلَ إِلَیَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ یَا مَالِکُ أَنْتُمْ وَ اللَّهِ شِیعَتُنَا حَقّاً یَـا مَالِکُ تَرَاکَ قَدْ أَفْرَطْتَ فِی الْقَوْلِ فِی فَضْلِنَا؟ إِنَّهُ لَیْسَ یَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَی صِفَةِ اللَّهِ وَ کُنْهِ قُدْرَتِهِ وَ عَظَمَتِهِ فَکَمَا لَـا یَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَی کُنْهِ صِفَةِ اللَّهِ وَ کُنْهِ قُدْرَتِهِ وَ عَظَمَتِهِ وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلی فَکَذَلِکَ لَا یَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَی صِفَةِ رَسُـولِ اللَّهِ ﷺ وَ فَضْلِنَا وَ مَا أَعْطَانَا اللَّهُ وَ مَا أَوْجَبَ مِنْ حُقُوقِنَا...». المحاسن، احمد بن محمد بن خالد البرقـی، ج۱، ص۱۴۳؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۷۱، ص۲۲۶.

مجلس دهم

معراج پیامبر ﷺ و نزول آیات
در آستانهٔ روز غدیر

۸۰/۱۱/۳۰ هـ ش، مصادف با ۱۴۲۳/۱۲/۱۷ هـ ق.

معراج پیامبر ﷺ و نزول آیات در آستانهٔ روز غدیر

وجوب عینی دفع شبهات

مطلبی که امروز بر هر یک از شما از اوجب واجبات است، تضلّع در بحث امامت است. یعنی باید افرادی امروز مجتهد در این بحث باشند؛ چون زمان، زمان حاجت به این امر است. تکالیف افراد به حسب ازمنه فرق می‌کند. در زمانی که شبهات زیاد شود، و دافع شبهات کم باشد، قهراً در این زمان مسأله واجب عینی می‌شود.

ما در زمانی واقع شدیم که بدون مجامله شرّ الازمنه است و منشأ این شرارت، امور متعددی است. از یک طرف ضعف قوّت علمی. در زمان ما هیاهو زیاد است. قشر زیاد است، ولی مغز کم است.

قِلّت اوتاد و اثقال زمین در عصر ما

یکی از بلاهایی که خدا بر امت نازل می‌کند، همین بلا است. اوتاد ارض[1] و

---

۱. «أما العلم، فلانه یقال للعلماء الکراسی، لأنهم المعتمد کما یقال: هم أوتاد الأرض». التبیان فی تفسیر القرآن، الشیخ الطوسی، ج۲، ص۳۰۹؛ المنتخب من تفسیر القرآن، ابن إدریس الحلی، ج۱، ص۹۴؛ زبدة التفاسیر، الملا فتح الله الکاشانی، ج۱، ص ۴۰۴.

و همچنین: «عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ أَوْتَادُ الْأَرْضِ وَ أَعْلَامُ الدِّینِ أَرْبَعَةٌ: مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَ بُرَیْدُ بْنُ مُعَاوِیَةَ وَ لَیْثُ بْنُ الْبَخْتَرِیِّ الْمُرَادِیُّ وَ زُرَارَةُ بْنُ أَعْیَنَ». تاریخ آل زرارة، الزراری، ص۴۷؛ اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، الشیخ الطوسی، ج۲، ص۵۰۷؛ الوافی، الفیض الکاشانی، ج۱، ص۲۶.

اثقال زمین کم می‌شوند. اوتاد ارض و اثقال زمین علما و فقها هستند. اگـر کـسی در این چند کلمه فکر کند، می‌فهمد چه خبر است؟

در قم، میرزای قمی بوده. از قم تا نراق کاشان، چقدر است؟ چند فرسـخ اسـت؟ در نراق کاشان، حاج ملا احمد نراقی بوده. مستندش کاشف از ایـن اسـت کـه چـه بحر موّاجی است. و میرزا در قم قوانین‌اش و غنائمش کاشف از این اسـت کـه چـه اقیانوسی است. مهم این است در نراق کاشان چنین فحلی، در قم چنـین شخـصیتی و مردم آن زمـان چـه مردمـی! در همـان زمـان در کـربلا، صـاحب ریـاض زنـدگی می‌کرد، در کربلا مثل صاحب ریاض، در قم مثـل محقـق قمـی، در کاشـان نراقیـان پدر و پسر. مردم چـه مردمـی! در چنـین زمـانی، -گفتـنش حیـرت آور اسـت- بـه میرزای قمی نامه می‌نویسند. متن نامه الآن موجود است. سـؤال از میـرزا ایـن اسـت که آیا سید علی، ساکن کربلا مجتهد است یا مجتهد نیست؟ «ریـاض» کتـابی اسـت که بدون تردید و بدون معطلی اگر کسی یک دوره ریاض را خـوب بفهمـد و بتوانـد از عهدهٔ آن برآید مجتهد است. از میرزا می‌پرسند: نویـسندهٔ ایـن کتـاب آیـا مجتهـد است، یا مجتهد نیست؟ این مردمش و ایـن علمـائش! حـالا وضـع چگونـه اسـت؟ «چیزی که عیان است چه حاجت به بیـان اسـت»، ایـن اسـت کـه اوتـاد زمـین کـم شدند. اثقال زمین از بین رفتند.

شخصیت کاشف الغطاء و وحید بهبهانی و صاحب جواهر ﷳ

آنچه را می‌خواهم بگویم خوب گوش بدهید و خوب بفهمید: در یـک عـصر در نجف فحلی مثل کاشف الغطاء ﷺ پیدا می‌شود، کاشف الغطاء کیست؟ خود شخصیت شناسی بازیچه نیست. وقتی می‌توان فهمید کاشف الغطاء کیست کـه آدم ایـن بنـد و بست فقهی او را زیر ذره‌بین بگذارد. آن وقت می‌فهمد کاشف الغطاء کیست. در یک فاصلهٔ نزدیک، کاشف الغطاء یک طرف، وحید بهبهانی یک طرف، در این گیـرودار، یک مرتبه پهلوانی، مثل صاحب جواهر ﷺ، در فقه بروز می‌کند.

حکایت شیخ انصاری با میرزای شیرازی و میرزای رشتی و میرزای آشتیانی ﷺ

در همین زمان در گوشهٔ مسجد طوسی، مردی به نام شیخ مرتضی انصاری پیدا می‌شود. سه نفر بَطَل[۱]: یکی میرزای آشتیانی، صاحب «بحر الفوائد»، یکی میرزای شیرازی که محتاج به بیان نیست، یکی میرزای رشتی هر سه از صاحب جواهر شهادت اجتهاد می‌گیرند. میرزای آشتیانی عازم است که به تهران بیاید و میرزای رشتی به رشت برود و میرزای شیرازی هم به شیراز برود. کسی که از صاحب جواهر شهادت اجتهاد بگیرد، از موج چنین اقیانوسی بیرون بیاید. هر سه از زیارت برمی‌گردند. می‌آیند در مسجد عمران، نماز بخوانند، می‌بینند یک شیخی پشت یک ستونی نشسته، یکی هم به عنوان شاگرد در مجلس او زانو به زمین زده است. این‌ها با هم می‌گویند: ببینیم این شیخ چه می‌گوید؟ میرزای شیرازی و رشتی خودشان را پشت ستون، پنهان می‌کنند، درس این استاد با این شاگرد چنین است که وقتی شاگرد چیزی می‌گوید، این استاد مطلب را قطع می‌کند، او که یک کلمه می‌گوید، باز این یک جرقه دیگری می‌زند، فکر دیگری می‌آورد. این دو تا، متخرّج از بحث مثل صاحب جواهری، آن هم با شهادت اجتهاد، می‌فهمند که این استاد تودار است.

درس دو جور است: گاهی درس همین است که این مدرّس می‌گوید، اما یک وقت درس مثل چاهی است که زنه[۲] دارد؛ یعنی هر چه آب بکشی، آب پس می‌دهد.

این دو می‌فهمند که شیخ انصاری ﷺ این چنین است. بعد که درس تمام می‌شود، می‌آیند پیش شیخ و مسأله‌ای را طرح می‌کنند. شیخ آن مسأله را بیان می‌کند. این‌ها قانع می‌شوند. شیخ بار دیگر هرچه گفته بوده پنبه می‌کند. این‌ها در می‌مانند. دوباره طرح می‌کند و اینها قانع می‌شوند. باز آنچه که این‌ها را قانع کرده، پنبه می‌کند.

شیخ حالشان را می‌پرسد. این‌ها ماجرایشان را می‌گویند که قضیه چیست و شهادت اجتهاد گرفته‌اند و می‌خواهند بروند.

---

۱. قهرمان.

۲. ماده.

شیخ ﷺ با آن فراستی که داشته، می‌بیند حیف است کـه ایـن دو از دسـت برونـد. می‌گوید: برگردید برمی‌گردند. حالا مرد اینان هـستند کـه بعـد از ایـن کـه شـهادت اجتهاد از صاحب جواهر ﷺ گرفتـه‌انـد، وقتـی مـی‌آینـد و شـیخ انـصاری ﷺ را پیـدا می‌کنند و متوجه می‌شوند قضیه چیست هر دو بار سفر را پهن می‌کننـد و دوبـاره از اول شروع می‌کنند. حالا می‌توانی نمونه‌اش را پیدا کنی؟ ایـشان اجتهـاد از صـاحب جواهر ﷺ گرفته‌اند، بعد پیش شیخ انصاری ﷺ آمده‌اند، و فهمیده‌اند که هنـوز محتـاج درس هستند.

ضعف بنیهٔ علمی حوزه‌ها

اما الآن چند صباحی رَطْب و یابسی یـاد گرفتـه، معلـوم نیـست آیـا چیـزی کـه می‌گوید فهمیده یا نفهمیده؟ تا برسد به چیزی که می‌شنود، و فـی المجیـز و المجـاز نظر، آن هم مشتی مطالب را انبار می‌کند، لذا هر روز یک نغمه نویی در مـی‌آیـد کـه «شرح لمعه» زیاد است، «معالم» فعلاً به درد نمی‌خورد.

عظمت لمعه و شرح لمعه

«شرح لمعه» متنش اثر شهید اول است و شهید اول کسی است کـه شـیخ جعفـر کاشف الغطاء ﷺ که شیخ انصاری ﷺ در «مکاسب» از او به «**بعـض الأسـاطین**»[1] تعبیـر می‌کند، دربارهٔ نویسندهٔ «لمعه» می‌گوید: بکارت فقه را کـسی جـز شـهید اول و مـن

۱. در کتاب مکاسب شیخ انصاری ﷺ ۳۲ بار تعبیر «بعض الأساطین» آمده اسـت؛ در جلـد اول، یـازده موضـع: ص۴۸، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۸۱، ۱۸۶، ۲۷۲، ۳۲۰، ۳۳۴، ۳۴۵ و۳۴۹؛ و در جلـد دوم هفـت موضـع: ص۱۵، ۹۳، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۹۸، ۲۱۴، ۲۲۳؛ و در جلد سوم سه موضع: ص۳۵، ۴۴، ۵۶؛ و در جلد چهارم نـه موضـع: ص۳۶، ۵۴، ۵۸،۱۹۰، ۱۹۸، ۲۳۸، ۲۵۲، ۲۹۹، ۳۲۳ ؛ و در جلد پنجم دو موضـع: ص۱۱۴ و ۲۱۵. کـه شـیخ در ده موضع از شرح القواعد او نام برده و در بـاقی مواضـع غیـر از دو موضـع اخیـر محققـینِ مکاسـب از همین کتاب آدرس داده اند.

برنداشته است.[۱] این نویسندهٔ «لمعه» است.

نویسندهٔ «شرح لمعه» کیست؟ نویسندهٔ «شرح لمعه»، زین الدین است. علمای اصفهان به شهید ثانی نامه نوشتند- مرجع اصفهان آن زمان شهید ثانی بوده- که ما یک کتابی برای متن فقه می‌خواهیم و چنین کتابی از عهدهٔ شما بر می‌آید. شهید ثانی لمعهٔ شهید اول را شرح می‌کند.[۲] این شرح لمعهٔ مجتهد پرور، که یک دوره فقه است، این را می‌خواهند بردارند. این قدر شعور ندارند، که اگر این را بردارند، چه کتابی را جایش بگذارند؟

اهمیت کتاب معالم و قوانین

این است که یک مشت بی‌سواد، به کار افتاده‌اند و در هر امری فضولی می‌کنند. با عدم اهلیت، دخالت می‌کنند. آیا تو «شرح لمعه» را می‌فهمی که می‌گویی بد است و به درد حالا نمی‌خورد؟ بر همین «معالم» که امروز در حوزه‌ها تدریس نمی‌شود، سلطان العلماء حاشیه دارد.[۳] می‌فهمید سلطان حاشیه دارد یعنی چه؟ آن وقت حاشیه سلطان چیست؟ پیش از این «معالم» را و حواشی معالم را می‌خواندند، بعد هم آن «قوانین» را می‌خواندند، و حاشیهٔ سید علی بر «قوانین» را، بعد هم می‌شد آخوند

---

۱. «لم یفتض بکارة الفقه الا انا و الشهید الأول و ولدی موسی». لباب الالقاب، حبیب الله الشریف الکاشانی، ص۲۲.
و همچنین: «الشیخ موسی ابن الشیخ جعفر صاحب کشف الغطاء النجفی توفی سنة ۱۲۴۴ فی النجف ودفن إلی جنب أبیه فی مقبرتهم المعروفة... و یؤثر عن أبیه أنه قال لا فقیه الا انا و ولدی موسی و الشهید الأول». أعیان الشیعة، السید محسن الأمین، ج ۱۰، ص۱۷۸.

۲. «أما بعد فهذه اللمعة الدمشقیة فی فقه الإمامیة إجابة لالتماس بعض الدیانین، وحسبنا الله ونعم الوکیل، و هی مبنیة علی کتب». اللمعة الدمشقیة، الشهید الأول، ص۱۲.
و همچنین: «صنفها (إجابة لالتماس بعض الدیانین) أی المطیعین لله فی أمره ونهیه. وهذا البعض هو شمس الدین محمد الآوی من أصحاب السلطان علی بن مؤید ملک خراسان وما والاها فی ذلک الوقت... ». شرح اللمعة، الشهید الثانی، ج ۱، ص۲۳۸ – ۲۳۹.

۳. «حاشیة علی معالم الأصول معروفة مطبوعة مستقلة ومع المعالم مشتملة علی تحقیقات أنیقة وصارت مرجع العلماء ومحل اعتنائهم ومما حققه فیها وکان أول من ابتکره وتابعه علیه العلماء بعده إلی الیوم ان تقیید المطلق لا یوجب التجوز فیه بخلاف تخصیص العام». أعیان الشیعة، السید محسن الامین، ج۶، ص۱۶۶.

خراسانی، و هکذا، اما حالا چی؟ آفتابه لگن هفت دست، شام و نهار خبری نیست.

خلاصه، نه اصولی، نه فقهی، نه مبانی اعتقادی، اگر وضع بر این منوال بـرود، بـه کجا منتهی می‌شود؟

وظیفۀ مستعدین فضلا و حوزه

در چنین زمانی یک عده افرادی که استعداد دارند، مسئولند. مسئولیت مهـم ایـن است: درس بخوانند و خوب بفهمند و هضم بکنند، به این لاطائلاتی که امـروز پیـدا شده گوش ندهند. علم در کتب سلف است. هنر این است که جواهر را بفهمید. هنر این است که مکاسب را بفهمید. هنر این است که شرح لمعه را بفهمید. هنر این است که ریاض را بفهمید. علم در این‌هاست. سیرۀ سلف عالم‌پرور است. دنبال این نباشید که راحت الحلقوم و غذایی جویده بخورید. کاری کنید که دندان و معدۀ علمی‌تان به کار بیفتد، درس‌های مشکل و عمیق و ریشه‌دار را تتبع و تحقیق کنید. راه کمـال ایـن است و اگر این طور شد، آن وقت حوزه، شیخ انصاری درست می‌کند. میرزای رشتی درست می‌کند. میرزای شیرازی درست می‌کند. میرزای آشـتیانی درسـت مـی‌کنـد. و نوبت به طبقۀ بعد می‌رسد؛ مثل مرحوم آخوند پیدا می‌شـود. نـائینی پیـدا مـی‌شـود. آقـا ضیاء پیدا می‌شود. اصفهانی پیدا می‌شود. چه شده که این‌ها ور افتادند؟ درد کجاست؟

مسأله این است! یکی تعمق در فقه و اصول. یکی هم - بالـضروره - حتمـاً بایـد در هفته یک وقت برای تعمق در مبانی اصول دین گذاشته شود.

راستی، وقتی این قضایا به نظر می‌آید، فقط اثرش این است کـه هـر انـسانی کـه درکی داشته باشد، رگی داشته باشد، در باطن خودش شکسته می‌شود.

تشیّع مملکت ایران به قدرت علمی علامۀ حلی

علّامه حلی را ببینید. کسی که به مصداق ﴿وَالَّذِيـنَ جَاهَـدُوا فِينَـا لَنَهْـدِيَنَّهُمْ سُـبُلَنَا﴾،[۱]

۱. «و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نماییم». العنکبوت:۶۹.

وارد فقه می‌شود! «تذکرهٔ» علّامه را مطالعه کنید! اصلاً تفریع فروع که می‌کنـد، آدم را گیج می‌کند. این چه هنری است؟ «قواعد» علّامه را ببینید. مثـل محقـق ثـانی، شـرح «جامع المقاصد» را بر «قواعد» علّامه می‌نویسد. آن وقت این چه وجودی است؟ چـه حسنه‌ای از حسنات دهر است؟ وقتی در کلام وارد مـی‌شـود. «شـرح تجریـد» او را ببینیـد. وقتـی در فقـه وارد مـی‌شـود از طهـارت تـا دیـات قواعـدش را ببینیـد. منتهی‌المطلبش را ببینید. این بحر موّاج همچنان موج می‌زند.

با همهٔ این فضائل بر سلطان وقت وارد می‌شود. آن هم در عصری که حکومـت، قدرت، سلطنت، دست عامه است. اما قدرت علمی این‌طور است. این رجل رشـید، وارد مجلس سلطان محمد خدابنده می‌شود. یک مجلس می‌نشیند و بلند مـی‌شـود و یک مملکت سنی را شیعه می‌کند. این اصول دیـنش، آن هـم فـروع دیـنش. رجـال شیعه این‌طور بودند.

حالا به جای این که سنی را شیعه نمایند، از بی‌عرضگی، شیعه را سنی مـی‌کننـد. بعد هم فریاد می‌کشند که ما چقدر هنرمندیم. یک مجلس نشستن و برخاستن علامهٔ حلّی باعث شد رأس حنابله، قاضی القـضات حنبلـی‌هـا و رأس شـافعیه و خلاصـه علمای چهار مذهب، همه در یک مجلس عاجز و بیچاره شدند. سلطان گفت: جواب بدهید! ﴿فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ﴾.[1] جوابی نداشتند. فلذا سلطان اعلان کرد که از این تـاریخ اسم فلان و فلان را بردارید و اسم امیرمؤمنان علی ﷣ را بگذارید،[2] این هنـر ایـن

---

۱. «پس آن کس که کفر ورزیده بود مبهوت ماند». البقره:۲۵۸.

۲. کان سبب إیمان سلطان محمد ألجایتو رحمه الله إنه غضب علی امرأته و قال لها أنت طالق ثلاثا ثمَّ ندم و جمع العلماء فقالوا لا بد من المحلل فقال عندکم فی کل مسألة أقاویل مختلفة أ فلیس لکم هنا اختلاف؟ فقالوا: لا، و قال أحد وزرائه إن عالما بالحلة و هو یقول ببطلان هذا الطلاق فبعث کتابه إلی العلامة و أحضره، و لما بعث إلیه قال علماء العامة إن له مذهبا باطلا و لا عقل للروافض و لا یلیق بالملک أن یبعث إلی طلب رجل خفیف العقل قال الملک حتی یحضر. فلما حضر العلامة بعث الملک إلی جمیع علماء المذاهب الأربعة و جمعهم فلما دخل العلامة أخذ نعلیه بیده و دخل المجلس و قال: السلام علیکم، و جلس عند الملک فقالوا للملک: أ لم نقل لک إنهم ضعفاء العقول؟ قال الملک اسألوا عنه فی کل ما فعل، فقالوا له: لم ما سجدت الملک و ترکت الآداب؟ فقال إن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان ملکا و کان یسلم علیه، و قال الله تعالی ﴿فَإِذا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَكَةً﴾ و لا خلاف بیننا و بینکم أنه لا یجوز السجود لغیر الله قالوا له: لم جلست

←

مرد است.

در این زمان نباید این فرصت‌ها از دست برود. مهم این است که ما تجربه نکردیم. اگر راه بیافتیم کمک می‌شویم. نمونه امر را بگوییم که چطور کمک می‌شویم؟

علامهٔ حلّی در کلام عامه

علامهٔ حلّی این طور هنرنمایی می‌کند و یک مملکت را از انحراف، به مذهب حقهٔ شیعه برمی‌گرداند و آوازهٔ علمش شرق و غرب عالم را گرفته و دیگر محتاج به تعریف و بیان نیست. حسن بن یوسف بن مطهر حلی، آیت الله علی الاطلاق است و نیازی نیست که کسی از او تعریف کند. بعضی علمای عامه در وصف علّامهٔ حلّی

→ عند الملک؟ قال: لم یکن مکان، غیره و کل ما یقوله العلامة بالعربی کان یترجم المترجم للملک. قالوا له لأی شیء أخذت نعلک معک و هذا مما لا یلیق بعاقل بل إنسان؟ قال: خفت أن یسرقه الحنفیة کما سرق أبو حنیفة نعل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فصاحت الحنفیة: حاشا و کلا متی کان أبوحنیفة فی زمن رسول الله صلی الله علیه و آله، بل کان تولده بعد المائة من وفاة رسول الله صلی الله علیه و آله فقال فنسیت لعله کان السارق الشافعی فصاحت الشافعیة و قالوا کان تولد الشافعی فی یوم وفاة أبی حنیفة و کان أربع سنین فی بطن أمه و لا یخرج رعایة لحرمة أبی حنیفة فلما مات خرج و کان نشؤه فی المائتین من وفاة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال: لعله کان مالک فقالت المالکیة بمثل ما قالته الحنفیة فقال لعله کان أحمد بن حنبل فقالوا بمثل ما قالته الشافعیة. فتوجه العلامة إلی الملک فقال أیها الملک علمت أن رؤساء المذاهب الأربعة لم یکن أحدهم فی زمان رسول‌الله صلی الله علیه و آله و لا فی زمان الصحابة فهذا أحد بدعهم أنهم اختاروا من مجتهدیهم هذه الأربعة و لو کان منهم من کان أفضل منهم بمراتب لا یجوزون أن یجتهد بخلاف ما أفتاه واحد منهم فقال الملک ما کان واحد منهم فی زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و الصحابة؟ فقال الجمیع: لا، فقال العلامة و نحن معاشر الشیعة تابعون لأمیر المؤمنین علیه السلام نفس رسول الله صلی الله علیه و آله و أخیه و ابن عمه و وصیه. و علی أی حال فالطلاق الذی أوقعه الملک باطل لأنه لم یتحقق شروطه، و منها العدلان، فهل قال الملک بمحضرهما؟ قال: لا، و شرع فی البحث مع علماء العامة حتی ألزمهم جمیعا، فتشیع الملک و بعث إلی البلاد و الأقالیم حتی یخطبوا للأئمة الاثنی عشر فی الخطبة و یکتبوا أسامیهم علیهم السلام فی المساجد و المعابد، و الذی فی أصبهان موجود الآن فی الجامع القدیم الذی کتب فی زمانه فی ثلاث مواضع، و علی منارة دار السیادة التی تممها سلطان محمد بعد ما أحدثها أخوه غازان أیضا موجود، و فی محاسن أصفهان موجود، إن ابتداء الخطبة کان بسعی بعض السادات اسمه (میرزا قلندر). و من المعابد التی رأیت، معبد (پیربکران) الذی فی لنجان و بنی فی زمانه، الأسامی موجودة الآن، و کذا فی معبد قطب العارفین نور الدین عبد الصمد النطنزی الذی لی نسبة إلیه من جانب الأم، موجود الآن. روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه، المجلسی الاول، ج ۱۰، ص ۳۰؛ شرح تبصرة المتعلمین، ضیاء الدین العراقی، ج ۱، ص ۵۷.

این طور می‌نویسند: «**یصنف وَ هُوَ راکب وَ یزاحم بِعَظَمَتِهِ الکواکب**».[۱]

امداد حضرت حجة بن الحسن عجل‌الله‌تعالی‌فرجه به علامهٔ حلی

یک کتابی در رد شیعه نوشته شده. این کتاب را پنهان کردند کـه مبـادا بـه دسـت علّامهٔ حلی رحمه‌الله بیفتد، حالا چه طور می‌شود که این کتاب به دست علّامه می‌افتد معلوم نیست. صاحب کتاب به علّامه می‌گوید: بیشتر از یک شب فرصت نیـست. کتـاب را می‌گیرد. یک شب فرصت دارد. خاصیت یک آدم متفکر این است. خلاصه، اهل فکر جور دیگری‌اند. این‌ها با اهل حفظ حساب دیگری دارند.

او وقتی شروع می‌کند، نمی‌تواند چشم بردارد تا به ریشهٔ این حرف برسـد. یـک شب هم مهلت دارد و چنین کتابی به دستش افتاده. شروع به نوشتن می‌کند کـه بعـد ردش را بنویسد. خوابش می‌آید. مرتّب بیدار می‌شود، یک کمی می‌نویسد، باز چرت می‌آید. یک مرتبه می‌بیند صدای در خانه بلند است. می‌رود در را باز می‌کند. می‌بینـد یک عربی است. می‌گوید: علّامه! امشب راه به ما می‌دهی؟ مهمان را می‌پذیرد. مهمان می‌آید و می‌بیند وضع علامه خیلی رقت‌آور است. به علامه می‌فرماید: تو اسـتراحت کن، من به جای تو می‌نویسم، علّامه کمی استراحت می‌کند که بعد بیدار شود، وقتـی بیدار می‌شود، می‌بیند کتاب سر تا پا نوشته شده و مهمان هم رفتـه اسـت. آن وقـت می‌فهمد که نویسنده، حضرت حجة ابن الحسن عجل‌الله‌تعالی‌فرجه است.[۲] ۳•

---

۱. صلاح الدین الصفدی الشافعی المتوفی سنة ۷۶۴ فی کتابه ذیل «الحسین بن یوسف بن المطهر» قال: الـشیخ الإمام العلامة ذو الفنون، جمال الدین بن المطهر الأسدی الحلی المعتزلی. عالم الشیعه، ... وکان یصنف وهـو راکب، و یزاحم بعظمته الکواکب. أعیان العصر وأعوان النصر، الصفدی، ج۱، ص۳۰۹.

و همچنین: الحسین [کذا و الصواب: الحسن] بن یوسف بن المطهر الإمام العلامة ذو الفنون جمال الدین ابـن المطهر الأسدی الحلی المعتزلی عالم الشیعة وفقیههم صاحب التصانیف التی اشتهرت فی حیاته ... وکان یصنف وهو راکب شرح مختصر ابن الحاجب وهو مشهور فی حیاته. الوافی بالوفیات، الصفدی، ج۱۳، ص۵۴.

۲. مرحوم شیخ محمود میثمی عراقی (متوفی: ۱۳۰۸) در دار السلام ، باب سوم، فصل سوم (در ذکر اشخاصـی که آن حضرت را در بیداری دیده اند و در وقت دیدن نشناخته اند) ۲۰ تشرف را ذکر می کند در ص۴۹۵ از آن کتاب، انتشارات مسجد مقدس جمکران آمده: چهاردهم از این طائفه شیخ نحریـر علامـه جمـال الـدین

←

امداد الهی به آنان که در مقام امامت تلاش می‌کنند

این جور جان کندند و این جور کمک شدند. امروز هم اگـر عـده‌ای کـار کننـد، کمک می‌شوند. منتها ما این دستگاه را نشناختیم. عمـری گذشـت و نفهمیـدیم امـام کیست؟ مقام امامت چیست؟ قدر مطلب را ندانستیم، از دسـت مـا رفـت. هـر چنـد می‌خواستیم صحبت کنیم و بحث به جای دیگر رسید، اما همـین جـا ایـن نتیجـه را می‌گیریم.

جایگاه امامت و مقام امام علیه‌السلام

اگر می‌خواهید بدانید امامت چیست و امام کیست این آیه را بخوانید و در آن فکر کنید: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾[1] در قرآن خوب دقت کنید. آن را مطالعه کنید. قرآن خواندن امری است و قرآن را مطالعه کردن امری دیگر. قرآن را مطالعه کنید، ببینید طرز حرف زدن خدا بـا پیغمبـر خـاتم ﷺ چگونـه است. هر جا به پیغمبر ﷺ می‌رسد، طرز حرف زدن عوض می‌شود. ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ

←

حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی می باشـد زیـرا کـه قاضـی نـور الله شوشـتری در کتـاب مجـالس [المؤمنین، ص۵۷۳ کتابفروشی اسلامیه تهران] نوشته که:

از جمله مراتب عالیه که جناب شیخ به آن امتیاز دارد آن است که بر السنه اهل ایمان اشتهار یافته که یکی از علمای اهل سنت که در بعض فنون علمیه استاد جناب شیخ بود کتاب در رد مذهب شیعه امامیه نوشته بود و در مجالس آن را بر مردم می خواند و باعث اضلال ایشان می گردید و از بیم آنکه مبادا از علمای شیعه کسی بر آن رد نویسد آن را به کسی نمی داد ... لاجرم علاقه استادی و شاگردی را وسیله تحصیل آن کتاب نمود و در مقام التماس عاریه آن برآمد چون آن شخص خواست که بالمره دست رد بر سینه التمـاس جنـاب شـیخ گذارد گفت: سوگند یاد کرده ام که این کتاب را زیاده بر یک شب نزد کسی نگذارم. جناب شیخ آن قـدر را هم غنیمت دانسته کتاب را گرفته و با خود به خانه برد که در آن شب به قدر امکان از آن نقل نماید و چـون به کتابت آن اشتغال نمود و نصف شب بگذشت خواب بر جنـاب شـیخ غالـب گردیـد حـضرت صـاحب الأمر عجل‌الله‌فرجه تشریف آورد و فرمود کتاب را بر من واگذار و بخواب چون شیخ از خواب بیدار شد آن کتاب را به کرامت صاحب الأمر عجل‌الله‌فرجه تمام دید.»

۱. «ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی رسالتش را نرسانده‌ای». المائده:۶۷.

بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾.[۱] طرز تکلم این طور است. ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾[۲] تا می‌رسد به این بیان: ﴿فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى﴾.[۳] خیلی عجیب است این بیان: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُّنِيرًا﴾.[۴] تعبیرات این چنین است.

تعبیر خدای تعالی، ذات قدوس ربّ الارباب، نسبت به خاتم ﷺ این است: «تو چراغ نور بخشی». ولی به اینجا که می‌رسد ورق برمی‌گردد. نحوهٔ لسان عوض می‌شود: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾؛ اگر نکنی، اصلاً تمام رسالتت باطل شده. از اول هیچ کار نکرده‌ای. این تعبیر خیلی عجیب است. وقتی این آیه نازل شد عجیب این است که خود حضرت فرمود: «تَهْدِيدٌ بَعْدَ وَعِيدٍ»، این بیان حضرت ﷺ بعد از نزول این آیهٔ شریفه است. امر چقدر مهم است که با چنین شخصیتی، راجع به این موضوع این‌طور مکالمه می‌شود، خدای تعالی می‌داند که درد پیامبر ﷺ چیست. درد این است که مردم قریب العهد به جاهلیت‌اند. اگر من بخواهم این امر را ابراز کنم، از اصل توحید بر می‌گردند. درد پیغمبر ﷺ همین است. پیامبر ﷺ می‌داند کسانی که اطرافش هستند از چه قماشی‌اند. این‌ها کسانی هستند که از علمای یهود و نصاری شنیده بودند که چنین پیغمبری می‌آید و چنین حکومتی پیدا می‌کند. لذا اطراف پیامبر ﷺ آمده و منتظر رحلت ایشان بودند تا خود، خلیفه بشوند.[۵] •[۴]

---

۱. «منزّه است آن [خدایی] که بنده‌اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی سیر داد». الاسراء:۱.

۲. «سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد؛ تا [فاصله‌اش] به قدر [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد». النجم:۸ و ۹.

۳. «آنگاه به بنده‌اش آنچه را باید وحی کند، وحی فرمود». النجم:۱۰.

۴. «ای پیامبر، ما تو را [به سِمَت] گواه و بشارتگر و هشداردهنده فرستادیم؛ و دعوت‌کننده به سوی خدا به فرمان او، و چراغی تابناک». الاحزاب: ۴۵ و ۴۶.

۵. «عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِّي...فَوَرَدْنَا سُرَّ مَنْ رَأَى فَانْتَهَيْنَا مِنْهَا إِلَى بَابِ سَيِّدِنَا فَاسْتَأْذَنَّا فَخَرَجَ عَلَيْنَا الْإِذْنُ بِالدُّخُولِ عَلَيْهِ... وَ لَمَّا قَالَ [خصمک] أَخْبِرْنِي عَنِ الصِّدِّيقِ وَ الْفَارُوقِ أَسْلَمَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً لِمَ لَمْ تَقُلْ لَهُ بَلْ أَسْلَمَا طَمَعاً وَ ذَلِكَ بِأَنَّهُمَا كَانَا يُجَالِسَانِ الْيَهُودَ وَ يَسْتَخْبِرَانِهِمْ عَمَّا كَانُوا يَجِدُونَ فِي التَّوْرَاةِ وَ فِي سَائِرِ الْكُتُبِ الْمُتَقَدِّمَةِ النَّاطِقَةِ بِالْمَلَاحِمِ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ مِنْ قِصَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ مِنْ عَوَاقِبِ أَمْرِهِ فَكَانَتِ الْيَهُودُ تَذْكُرُ أَنَّ مُحَمَّداً يُسَلَّطُ عَلَى الْعَرَبِ كَمَا كَانَ بُخْتَنَصَّرُ سُلِّطَ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَا بُدَّ لَهُ مِنَ الظَّفَرِ بِالْعَرَبِ كَمَا ظَفِرَ بُخْتَنَصَّرُ بِبَنِي إِسْرَائِيلَ غَيْرَ أَنَّهُ كَاذِبٌ فِي دَعْوَاهُ أَنَّهُ نَبِيٌّ فَأَتَيَا مُحَمَّداً فَسَاعَدَاهُ عَلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ بَايَعَاهُ طَمَعاً فِي أَنْ يَنَالَ كُلٌّ ←

مسأله این بوده است. پیامبر ﷺ خودشان خبر دارند. عذر پیامبر ﷺ هم این است. او عبد است. و خدای تعالی ربّ است. او به نظر عبودیت چیزی می‌بیند. و خدای تعالی به نظر ربوبیت چیزی می‌بیند.

معراج پیامبر ﷺ پیش از غدیر

خدای تعالی صد و بیست مرتبه پیغمبرش را به معراج برد.(۱) معراج آخری این

واحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ جِهَتِهِ وِلَايَةَ بَلَدٍ إِذَا اسْتَقَامَتْ أُمُورُهُ وَ اسْتَتَبَّتْ أَحْوَالُه فَلَمَّا أَيِسَا مِنْ ذَلِکَ تَلَثَّمَا وَ صَعِدَا الْعَقَبَةَ مَعَ عِدَّةٍ مِنْ أَمْثَالِهِمَا مِنَ الْمُنَافِقِينَ عَلَى أَنْ يَقْتُلُوهُ فَدَفَعَ اللَّهُ تَعَالَى كَيْدَهُمْ وَ رَدَّهُمْ بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنالُوا خَيْراً كَمَا أَتَى طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ عَلِيّاً ؑ فَبَايَعَاهُ وَ طَمِعَ كُلٌّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَنْ يَنَالَ مِنْ جِهَتِهِ وِلَايَةَ بَلَدٍ فَلَمَّا أَيِسَا نَكَثَا بَيْعَتَهُ وَ خَرَجَا عَلَيْه...»؛ سعد بن عبد الله قمی می گوید که با احمد بن اسحاق قمی با هم به سامرّا درآمدیم و به در خانه مولایمان رسیدیم اجازه خواستیم و برای ما اذن دخول صادر شد ... و آنگاه که خصم تو گفت: به من بگو که اسلام ابوبکر و عمر آیا به اختیار و رغبت بوده است یا به اکراه و اجبار؟ چرا به او نگفتی که اسلام آن دو(عمر و ابابکر) از روی طمع بوده است زیرا آنها با یهودیان مجالست داشتند و از آنها از پیشگوییهای تورات و سایر کتب پیشینیان درباره داستان محمّد ﷺ و پایان کار او استخبار کرده بودند و آنها یادآور می‌شدند که محمّد بر عرب مسلّط می‌شود همچنان که بخت نصر بر بنی اسرائیل مسلّط شد و از پیروزی او بر عرب گریزی نیست همچنان که از پیروزی بخت نصر بر بنی اسرائیل گریزی نبود جز آنکه او در دعوی نبوّت خود دروغگو بود. پس به نزد محمّد آمدند و با او در ادای شهادت لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ همراهی کردند به طمع آنکه چون امور او استقرار یافت و احوالش استقامت گرفت به هر یک حکومت شهری خواهد رسید و چون از رسیدن به این مقصد ناامید شدند نقاب بر چهره کشیدند و با عدّه‌ای از همگنان منافق خود به بالای آن گردنه رفتند تا او را بکشند و خدای تعالی مکر آنها را برطرف ساخت و در حالی که خشمگین بودند برگشتند و خیری به آنها نرسید، چنان که طلحه و زبیر به نزد علیّ ؑ آمدند و با او به طمع آنکه هر کدام به حکومت شهری نایل شوند بیعت کردند و چون مأیوس شدند بیعت خود را شکستند و بر او خروج کردند». کمال الدین، الشیخ الصدوق، ص۴۶۳؛ دلائل الامامة، الطبری الشیعی، ص۵۱۶؛ مدینة المعاجز، السید هاشم البحرانی، ج۸، ص ۶۰؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج ۳۱، ص۶۲۳.

۱. «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ؑ قَالَ: عُرِجَ بِالنَّبِیِّ ﷺ إِلَى السَّمَاءِ مِائَةً وَ عِشْرِينَ مَرَّةً مَا مِنْ مَرَّةٍ إِلَّا وَ قَدْ أَوْصَى اللَّهُ النَّبِیَّ بِوِلَايَةِ عَلِیٍّ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ أَكْثَرَ مِمَّا أَوْصَاهُ بِالْفَرَائِضِ.»؛ امام صادق ؑ فرمودند: پیامبر اکرم ﷺ صد و بیست مرتبه به معراج رفت و در هر مرتبه ای خداوند در مورد ولایت امیرالمؤمنین و امامان معصوم به پیامبرش وصیت و سفارش فرمود بیشتر از این که به فرائض سفارش نماید. بصائر الدرجات، محمد بن حسن الصفار، ص۹۹؛ الخصال، الشیخ الصدوق، ص ۶۰۰؛ الدر النظیم، یوسف بن حاتم الشامی، ص۱۰۵؛ الصراط المستقیم، علی بن یونس العاملی، ج۲، ص ۴۰؛ تأویل الآیات، السید شرف الدین الحسینی، ص۲۷۵؛ البرهان، السید هاشم البحرانی، ج۳، ص ۴۸۱؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۱۸، ص۳۸۷؛ تفسیر کنز الدقائق، القمی المشهدی، ص ۳۰۰.

بود. این معراج، معراج صد و بیستم بود. معراج اختصاصی بود. در این معراج بحث فراوان است. حبیبش را برد تا به بحری از نور رسید. حالا این بحر نور یعنی چه؟ بیان قسمتی از این روایت لازم است. روایت، روایتی است که محمد بن علی بن بابویه صدوق، از علی بن بابویه، و علی بن بابویه از سعد بن عبدالله اشعری، و سعد بن عبدالله اشعری، از اعاظم اهل حدیث نقل می‌کند تا خلف بن حماد. سند در نهایت به ابن عباس می‌رسد.

شرح این معراج که داده می‌شود، به بحری از نور می‌رسد. جبرئیل می‌گوید: یا رسول الله، این نهری است که نه ملک مقرّبی از آن عبور کرده، نه پیغمبر مرسلی، غیر از تو هم احدی نمی‌تواند از این نهر عبور کند، به سلامت عبور نما. پیامبر ﷺ از نهر عبور می‌کند. در آن شب پانصد حجاب طی می‌شود و از هر حجابی تا حجابی پانصد سال راه است. سال چه سالی است؟ سال ربوبی غیر از این سال‌های دنیاست. آن سالی که از هر حجابی تا حجابی پانصد سال است یک روزش هزار سال این عالم است. چنین مسافتی که طی می‌شود، بعد از پانصد حجاب تازه می‌گویند: «**تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدُ**»، اول خطاب «**تَقَدَّمْ**» است. بعد عبارت حضرت این است: «**فَتَقَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَتَقَدَّمَ**». دیگر بعد از این چه تقدم و قربی است، بیان نمی‌شود؛ چراکه بیان شدنی نیست. «**مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَتَقَدَّمَ**» چه بوده؟ جایی که دیگر در آنجا جبرئیل هم نبوده است.

امر به اعلان ولایت امیرالمؤمنین ؏ در شب معراج

اول خطابی که می‌رسد این است که من اسم تو را از اسم خودم مشتق کردم. این اول لطفی است که ابراز شده. من محمودم و تو محمّدی. هر کس به تو متصل باشد، من به او متصلم. هر کس از تو منقطع باشد، من از او منقطعم. نهایت لطف ممکن آن شب به پیغمبر ابراز شد. همهٔ اینها مقدمه بود. آن ذی المقدمه این است که هیچ پیغمبری را نفرستادم، مگر این که وزیری برای او معیّن کردم. وزیری که برای تو معیّن کردم، علیّ بن ابی طالب ؏ است. برو به زمین اعلان کن. فاصلهٔ معراج این

شب تا روز غدیر، هشت روز است.[۱]

---

۱. «حَدَّثَنَا أَبِی رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَیْهِ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَسَدِیِّ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْعَبْدِیِّ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عَبَایَةَ بْنِ رِبْعِیٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمَّا أُسْرِیَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ انْتَهَى بِهِ جَبْرَئِیلُ إِلَى نَهَرٍ یُقَالُ لَهُ النُّورُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿جَعَلَ الظُّلُماتِ وَ النُّورَ﴾ فَلَمَّا انْتَهَى بِهِ إِلَى ذَلِکَ النَّهَرِ قَالَ لَهُ جَبْرَئِیلُ علیه‌السلام یَا مُحَمَّدُ اعْبُرْ عَلَى بَرَکَةِ اللَّهِ فَقَدْ نَوَّرَ اللَّهُ لَکَ بَصَرَکَ وَ مَدَّ لَکَ أَمَامَکَ فَإِنَّ هَذَا النَّهَرَ لَمْ یَعْبُرْهُ أَحَدٌ لَا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ غَیْرَ أَنَّ لِی فِی کُلِّ یَوْمٍ اغْتِمَاسَةً فِیهِ ثُمَّ أَخْرُجُ مِنْهُ فَأَنْفُضُ أَجْنِحَتِی فَلَیْسَ مِنْ قَطْرَةٍ تَقْطُرُ مِنْ أَجْنِحَتِی إِلَّا خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى مِنْهَا مَلَکاً مُقَرَّباً لَهُ عِشْرُونَ أَلْفَ وَجْهٍ وَ أَرْبَعُونَ أَلْفَ لِسَانٍ کُلُّ لِسَانٍ یَلْفِظُ بِلُغَةٍ لَا یَفْقَهُهَا اللِّسَانُ الْآخَرُ فَعَبَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْحُجُبِ وَ الْحُجُبُ خَمْسُمِائَةِ حِجَابٍ مِنَ الْحِجَابِ إِلَى الْحِجَابِ مَسِیرَةُ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ ثُمَّ قَالَ تَقَدَّمْ یَا مُحَمَّدُ فَقَالَ لَهُ یَا جَبْرَئِیلُ وَ لِمَ لَا تَکُونُ مَعِی قَالَ لَیْسَ لِی أَنْ أَجُوزَ هَذَا الْمَکَانَ فَتَقَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ یَتَقَدَّمَ حَتَّى سَمِعَ مَا قَالَ الرَّبُّ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى أَنَا الْمَحْمُودُ وَ أَنْتَ مُحَمَّدٌ شَقَقْتُ اسْمَکَ مِنِ اسْمِی فَمَنْ وَصَلَکَ وَصَلْتُهُ وَ مَنْ قَطَعَکَ بَتَکْتُهُ انْزِلْ إِلَى عِبَادِی فَأَخْبِرْهُمْ بِکَرَامَتِی إِیَّاکَ وَ أَنِّی لَمْ أَبْعَثْ نَبِیّاً إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَزِیراً وَ أَنَّکَ رَسُولِی وَ أَنَّ عَلِیّاً وَزِیرُکَ فَهَبَطَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَکَرِهَ أَنْ یُحَدِّثَ النَّاسَ بِشَیْءٍ کَرَاهِیَةَ أَنْ یَتَّهِمُوهُ لِأَنَّهُمْ کَانُوا حَدِیثِی عَهْدٍ بِالْجَاهِلِیَّةِ حَتَّى مَضَى لِذَلِکَ سِتَّةُ أَیَّامٍ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى ﴿فَلَعَلَّکَ تارِکٌ بَعْضَ ما یُوحى إِلَیْکَ وَ ضائِقٌ بِهِ صَدْرُکَ﴾ فَاحْتَمَلَ رَسُولُ اللَّهِ ذَلِکَ حَتَّى کَانَ یَوْمُ الثَّامِنِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى عَلَیْهِ ﴿یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ﴾ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَهْدِیدٌ بَعْدَ وَعِیدٍ لَأَمْضِیَنَّ أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنْ یَتَّهِمُونِی وَ یُکَذِّبُونِی فَهُوَ أَهْوَنُ عَلَیَّ مِنْ أَنْ یُعَاقِبَنِی الْعُقُوبَةَ الْمُوجِعَةَ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ قَالَ وَ سَلَّمَ جَبْرَئِیلُ عَلَى عَلِیٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِینَ»؛ رسول خدا ﷺ را به آسمان بردند جبرئیل آن حضرت را به نهر نور رسانید که خدا فرموده: (خدا) ظلمات و نور را آفریده و گفت: ای محمد به برکت خدا از آن بگذر که خدا دیده‌ات را منور کرد و جلوی تو را باز کرد این نهریست که کسی از آن نگذشته نه فرشته مقربی و نه پیغمبر مرسلی تنها من روزی یک بار در آن غوطه‌ور شوم و برآیم و پرهایم را بتکانم و از آن قطره‌ای نریزد جز آنکه خدا از آن فرشته مقربی بیافریند که بیست هزار وجه و چهل هزار زبان دارد و با هر زبانی به لغتی سخن گوید که زبان دیگر آن را نفهمد رسول خدا ﷺ از آن درگذشت تا به حجابها رسید که پانصد بودند و میان هر دو حجابی مسافت پانصد سال بود. سپس جبرئیل گفت یا محمد پیش رو. فرمود ای جبرئیل چرا تو با من همراه نیستی؟ گفت حق ندارم از اینجا پیش روم. رسول خدا آنچه را خدا می خواست پیش رفت تا آنجا که شنید خدای تبارک و تعالی فرمود منم محمود و تویی محمد نامت را از نام خود بازگرفتم هر که با تو پیوندد با او پیوندم و هر که از تو ببرد سرکوبش کنم فرود شو نزد بندگانم و به آنها از پذیرائی خود که از تو کردم خبر ده من پیغمبری مبعوث نکردم جز آنکه برایش وزیری مقرر کردم تو رسول منی و علی وزیر تو است. رسول خدا فرود آمد و نخواست آنچه شنیده به مردم باز گوید از ترس آنکه او را متهم کنند چون تازه از جاهلیت در آمده بودند تا اینکه شش روز از معراج گذشت و سپس خدا این آیه را نازل کرد: ﴿فَلَعَلَّکَ تارِکٌ بَعْضَ ما یُوحى..﴾ تا روز هشتم این آیه رسید ای رسول برسان آنچه را از پروردگارت به تو نازل شده و اگر نرسانی تبلیغ رسالت

←

نزول دو آیهٔ وعید و تهدید پیش از روز غدیر

به زمین آمد. شش روز گذشت. یک آیه نازل شد. آیه این است: ﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحى إِلَيْكَ وَ ضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾،[1] این وعیدش بود. این روز ششم بود. روز هشتم این آیه آمد: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾.[2]

چیزی که تو از او نگرانی، او را به ما واگذار. بعد که این آیه آمد، دنبال آن فرمود: «تَهْدِيدٌ بَعْدَ وَعِيدٍ»، آیهٔ اول وعیدش بود. آیهٔ دوم تهدیدش بود.

آن وقت دستور داد: آنهایی که رفتند برگردند و آنهایی که نرسیدند، برسند. شدت گرما به حدی است که اگر گوشت را روی سنگ بیاندازند، حالت قدیدی پیدا می‌کند. در چنین وضعی دستور داد همه بایستند، تا این قضیه ابلاغ شود.

منشأ این عظمت چیست؟ سرّ مطلب چیست؟ تأکید خدا بر چه حساب است؟ تمام حساب این است: اگر این قضیه انجام شود، تمام بعثت انبیا به ثمر نشسته و اگر این قضیه انجام نشود، تمام بعثت انبیا باطل شده. مسأله این است. ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مسأله‌ای است که توحید به این بسته است. اگر از ولایت علی علیه‌السلام جدا شود، شرک است، نه توحید. نبوت و رسالت به این بسته است. نماز و روزه به این بسته است.

→ نکردی خدایت از مردم نگه می‌دارد. رسول خدا فرمود تهدیدیست پس از وعده عذاب باید دستور خدا را اجرا کنم و اگر مردم مرا متهم کنند و تکذیب نمایند بر من آسان‌تر است از اینکه خدا مرا عقوبت سختی کند در دنیا و آخرت، و جبرئیل با لفظ امیر المؤمنین به علی علیه‌السلام سلام داد». الامالی، الشیخ الصدوق، ص۴۳۶؛ تأویل الآیات، السید شرف الدین الحسینی، ص۱۵۸؛ البرهان فی تفسیر القرآن، السید هاشم البحرانی، ج۲، ص۳۹۸؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۳۷، ص۱۱۰؛ تفسیر کنزالدقائق، الشیخ محمد القمی المشهدی، ص۱۹۴.

۱. « و مبادا تو برخی از آنچه را که به سویت وحی می‌شود ترک گویی و سینه‌ات بدان تنگ گردد که می‌گویند: چرا گنجی بر او فرو فرستاده نشده یا فرشته‌ای با او نیامده است؟ تو فقط هشداردهنده‌ای، و خدا بر هر چیزی نگهبان است ». هود: ۱.

۲. « ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی رسالتش را نرسانده‌ای. و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد». المائده:۶۷.

امیرمؤمنان ﷺ دین قویم و صراط مستقیم خدا

فردا غدیر است. حتماً این زیارت را بخوانید. «**السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا دِینَ اللَّهِ الْقَوِیمَ، وَ صِرَاطَهُ الْمُسْتَقِیمَ**».[۱] آن وقت علی ﷺ را بشناسید، افسوس که نشناختیم! تو دین قویم خدایی! تو صراط مستقیم خدایی! یک عمر نماز خواندیم. «**لَا صَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ**»[۲] نفهمیدیم که آن صراط مستقیمی که رکن فاتحة الکتاب است چیست. بعد از حمد و اسماء جلال و جمال نوبت به ﴿**إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**﴾[۳] می‌رسد. آخرش به ﴿**اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**﴾[۴] •۵ منتهی می‌شود. آن جوهره و آن نمکِ آش

---

۱. «أَخْبَرَنِی الْفَقِیهُ الْأَجَلُّ أَبُو الْفَضْلِ شَاذَانُ بْنُ جَبْرَئِیلَ الْقُمِّیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ الْفَقِیهِ الْعِمَادِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الْقَاسِمِ الطَّبَرِیِّ، عَنْ أَبِی عَلِیٍّ، عَنْ وَالِدِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ أَبِی الْقَاسِمِ جَعْفَرِ بْنِ قُولَوَیْهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَعْقُوبَ الْکُلَیْنِیِّ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ أَبِی الْقَاسِمِ بْنِ رُوحٍ وَ عُثْمَانَ بْنِ سَعِیدٍ الْعَمْرِیِّ، عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْعَسْکَرِیِّ، عَنْ أَبِیهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمَا، وَ ذَکَرَ أَنَّهُ عَلَیْهِ السَّلَامُ زَارَ بِهَا فِی یَوْمِ الْغَدِیرِ فِی السَّنَةِ الَّتِی أَشْخَصَهُ الْمُعْتَصِمُ.تَقِفُ عَلَیْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ تَقُولُ:السَّلَامُ عَلَی مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ، خَاتَمِ النَّبِیِّینَ، وَ سَیِّدِ الْمُرْسَلِینَ، وَ صَفْوَةِ رَبِّ الْعَالَمِینَ، أَمِینِ اللَّهِ عَلَی وَحْیِهِ، وَ عَزَائِمِ أَمْرِهِ، الْخَاتِمِ لِمَا سَبَقَ، وَ الْفَاتِحِ لِمَا اسْتَقْبَلَ، وَ الْمُهَیْمِنِ عَلَی ذَلِکَ کُلِّهِ، وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ وَ صَلَوَاتُهُ وَ تَحِیَّاتُهُ، السَّلَامُ عَلَی أَنْبِیَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ، وَ مَلَائِکَتِهِ الْمُقَرَّبِینَ، وَ عِبَادِهِ الصَّالِحِینَ.السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ، وَ سَیِّدَ الْوَصِیِّینَ، وَ وَارِثَ عِلْمِ النَّبِیِّینَ، وَ وَلِیَّ رَبِّ الْعَالَمِینَ، وَ مَوْلَایَ وَ مَوْلَی الْمُؤْمِنِینَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ یَا أَمِینَ اللَّهِ فِی أَرْضِهِ، وَ سَفِیرَهُ فِی خَلْقِهِ، وَ حُجَّتَهُ الْبَالِغَةَ عَلَی عِبَادِهِ.السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا دِینَ اللَّهِ الْقَوِیمَ، وَ صِرَاطَهُ الْمُسْتَقِیمَ، السَّلَامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبَأُ الْعَظِیمُ، الَّذِی هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ، وَ عَنْهُ یُسْأَلُونَ...». المزار، محمد بن جعفر المشهدی، ص۲۶۴؛ المزار، الشهید الاول، ص۶۷؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۹۷، ص ۳۶۰.

۲. «قال رسول الله ﷺ لَا صَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ». الخلاف، الشیخ الطوسی، ج ۱، ص۳۲۸؛ المعتبر، المحقق الحلی، ج۲، ص۱۷۳؛ الرسالة السعدیة، العلامة الحلی، ص۱۰۲؛ عوالی اللئالی، ابن أبی جمهور الأحسائی، ج۱، ص۱۹۶و ج۲، ص ۲۱۸؛ الصراط المستقیم، علی بن یونس العاملی النباطی البیاضی، ج۳، ص۱۹۹.

۳. «[بار الها] تنها تو را می‌پرستیم، و تنها از تو یاری می‌جوییم». الفاتحه:۵.

۴. ما را به راه راست هدایت فرما، ». الفاتحه:۶.

در روایات، «صراط مستقیم» به وجود مقدس حضرت امیرمؤمنان ﷺ تفسیر شده است از جمله: «حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ حَمَّادٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فِی قَوْلِهِ ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ﴾ قَالَ هُوَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ﷺ وَ مَعْرِفَتُهُ وَ الدَّلِیلُ عَلَی أَنَّهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ إِنَّهُ فِی أُمِّ الْکِتَابِ لَدَیْنَا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ﴾ وَ هُوَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ﷺ فِی أُمِّ الْکِتَابِ فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ﴾.»؛ حمّاد بن عیسی در تأویل آیه اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ از امام صادق ﷺ روایت کرده است که مراد، امیر المؤمنین ﷺ و شناختن او است و دلیل بر این که صراط

←

سورهٔ حمد، علی بن ابی طالب ؑ است.

زیارت این است: «**السَّلَامُ عَلَيْکَ يَا دِينَ اللَّهِ الْقَوِيمَ، وَ صِرَاطَهُ الْمُسْتَقِيمَ**». تأکید آیه برای این است. صراط مستقیم محال است تعدّد بردارد. صراط مستقیم یکی است و دو تا شدنش محال است. از طرف دیگر، صراط مستقیم بین عبد و ربّ، ولایت علی بن ابی طالب ؑ است. نتیجه این است که اگر این امر از بین برود، رابطه بین خلق و ربّ قطع می‌شود. وقتی قطع شد، غرض از خلقت باطل می‌شود و ثمرهٔ بعثت ضایع می‌شود و نبوّت انبیا از آدم ؑ تا به خاتم ﷺ به باد فنا می‌رود.

این است که خدای تعالی فرمود: ﴿**يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ**﴾.(۱) وقتی هم کار تمام شد، فرمود: ﴿**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا**﴾.(۲)

مستقیم، امیر المؤمنین است ؛ قول خداوند است: ﴿وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتابِ لَدَيْنا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ﴾ و منظور آن امیر المؤمنین است که در امّ الکتاب[سوره حمد] در آیه ﴿اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ مذکور شده است. تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی، ج۱، ص۲۸؛ معانی الأخبار، الشیخ الصدوق، ص۳۲؛ البرهان فی تفسیر القرآن، السید هاشم البحرانی، ج۱، ص۱۰۷؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۲۴، ص۱۲؛ تفسیر نور الثقلین، الشیخ الحویزی، ج۱، ص۲۱؛ تفسیر کنز الدقائق، الشیخ محمد رضا القمی المشهدی، ج ۱۲،ص ۳۵.

و همچنین: «... عَنْ أَبِي بُرَيْدَةَ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ قَالَ: صِراطَ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ[و آل محمد].»؛ از ابی بریدة در تفسیر آیه شریفه ﴿اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ نقل می‌کند که صراط مستقیم یعنی صراط مصطفی ﷺ و صراط اهل بیت مصطفی ؑ. مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص۲۷۱؛ الطرائف، السید ابن طاووس، ص۱۳۱؛ کشف الغمة، الإربلی، ج۱، ص۳۱۶؛ العمدة، ابن البطریق، ص ۴۳؛ خصائص الوحی المبین، ابن البطریق، ص ۱۳۰؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص ۵۴۰؛ البرهان فی تفسیر القرآن، السید هاشم البحرانی، ج۱، ص۱۱۷؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۲۴، ص۱۶؛ الغدیر، الشیخ الأمینی، ج۲، ص ۳۱۱؛

منبع اهل تسنن: شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، الحاکم الحسکانی، ج ۱، ص ۷۴.

۱. « ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای. و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد». المائده:۶۷.

۲. «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و راضی شدم که اسلام دین شما باشد». المائده: ۳.

پی نوشت ها:

۱. «وبعد: فهذه تعليقة لطيفة، وفوائد خفيفة أضفتها إلى المختصر الشريف، والمؤلف المنيف، المشتمل على أمهات المطالب الشرعية الموسوم باللمعة الدمشقية من مصنفات شيخنا وإمامنا المحقق البدل النحرير المدقق الجامع بين منقبة العلم والسعادة، ومرتبة العمل والشهادة الإمام السعيد أبی عبد الله الشهيد محمد بن مكی أعلى الله درجته كما شرف خاتمته. جعلتها جارية له مجرى الشرح الفاتح لمغلقه، والمقيد لمطلقه والمتمم لفوائده، والمهذب لقواعده، ينتفع به المبتدی، ويستمد منه المتوسط والمنتهی، تقربت بوضعه إلى رب الأرباب، وأجبت به ملتمس بعض فضلاء الأصحاب أيدهم الله تعالى بمعونته، ووفقهم لطاعته. اقتصرت فيه على بحت الفوائد، وجعلتهما ككتاب واحد، وسميته: الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية». شرح اللمعة، الشهيد الثانی، ج۱، ص۲۱۵.

۲. «...إلى أن وفق الله تعالى السلطان الفاضل الفاصل السعيد غياث الدين أولجايتو محمد خدا بنده أنار الله برهانه لخلع قلادة التقليد، وكشف الحق ونهج الصدق بالتأمل الصادق والنظر السديد فنقل أولا عن مذهب الحنفی الذی نشأ فيه من الصغر إلى مذهب الشافعی الذی كان أقل شناعة من المذاهب الأخر، ثم لما ظهر له من مناظرة ولد صدر جهان البخاری الحنفی مع المولی نظام الدين عبد الملك المراغی الشافعی بطلان كلا المذهبين، واطلع على مجمل من حقيقة مذهب الشيعة فی البين،حكم بإحضار علماء الإمامية من الأمصار، واختار من بينهم لمناظرة الأغيار، الشيخ الأجل المصنف العلامة تاج أرباب العمامة، حجة الخاصة على العامة :لسان المتكلمين، سلطان الحكماء المتأخرين، جامع المعقول والمنقول، المجتهدفی الفروع والأصول ، الذی نطق الحق على لسانه، ولاح الصدق من بنانه،آية الله فی العالمين جمال الحق والحقيقة الحسن بن الشيخ المؤيد فی استنباط الحكم الملی بالسداد الفطری الجبلی سديد الدين يوسف بن المطهر الحلی أحله الله فی جوار النبی وآله صلى الله عليه وآله وألبسه من حلل رحمته وحلی إفضاله، فناظرهم العلامة وأثبت عليهم بالبراهين العقلية، والحجج النقلية، بطلان مذاهبهم العامية وحقيقة مذهب الإمامية، على وجه تمنوا أن يكونوا جمادا أو شجرا، وبهتواكأنهم التقموا حجرا، ثم أكد ذلك بتصنيف الكتاب المستطاب، المزيل للارتياب، الموسوم بكشف الحق ونهج الصدق والصواب فعدل السلطان والأمراء والعساكر، وجم غفير من العلماء والأكابر ، إلى التزام المذهب الحق، وزينوا الخطبة والسكة بسوامی أسامی الأئمة المعصومين الذين هم بالخلافة أولى وأحق». شرح احقاق الحق، المرعشی، ج۱، ص۱۱.

و همچنین: در كتاب العبقری الحسان از شيخ علی اكبر نهاوندی، ج۲، ص۶۲، عبقریه ۵، یاقوته ۸ سه تذییل مشتمل بر سه كرامت ذكر می كند:

تذییل اول آنكه تشیید مذهب شیعه در زمان الجایتو سلطان محمد خدابنده به رأی صائب و نظر ثاقب علامه مرحوم گردید و اگر نباشد او را مگر همین فضل و فضیلت كفایت می كند در جلالت قدر او چگونه و حال آنكه دو مرتبه هم شرفیاب حضور باهر النور امام عصر عجّل‌الله‌فرجه گردیده ... و اما شرح تشیید و تأیید مذهب شیعه نمودنش در زمان سلطان مذكور بنابر آنچه مجلسی اول در شرح من لایحضره الفقیه از بعض بلكه از

جماعتی از اصحاب نقل نموده این است که شاه خدابنده روزی بر زوجه اش غضب نموده و گفت: أنت طالق ثلاثا و چون سلطان حنفی مذهب بود و این طلاق به مذهب او صحیح واقع شده بود پشیمان شد و علماء مذاهب اربعه را حاضر ساخته از آنها استفتاء نمود در رجوع نمودن به زوجه خود تماما گفتند: آن زن بر تو حرام شد ... پس وزیر او گفت: در حله عالمی است از مسلمانان او این طلاق را باطل می داند پس سلطان خدابنده مکتوبی به علامه نوشت و او را در سلطانیه قزوین حاضر نمود ... پس شروع کرد در مباحثه نمودن با علماء مذاهب اربعه و تمامی آنها را ملزم ومجاب نمود پس سلطان مذکور مذهب تشیع را اختیار نموده و در تمامی بلاد ایران و قلمرو مملکت خود اعلان داد که خطبه به اسم ائمه اثنی عشر بخوانند و سکه بر زر به اسم اسامی آن بزرگواران بزنند و در کتائب مساجد و مشاهد اسامی مبارکه آنها را نقش نمایند.»

و همچنین: در کتاب تاریخ تشیع در ایران، ص۶۹۵–۷۰۱ آمده است:

روضة الصفا: فرمان داد تا بر وجوه دنانیر لفظ علی ولی الله را ردیف کلمه لا إله إلا الله محمد رسول الله گردانیدند و اسامی سامیات ائمه معصومین ﷺ را در مسکوکات نقش کردند.

و تحت عنوان «خدابنده و تشیع اصفهان در نیمه نخست قرن هشتم» در ص۷۳۷و ۷۳۸ آمده است:

دو کتیبه مهم از آثار تشیع الجایتو یکی در محراب مسجد جامع اصفهان و دیگری در پیر بکران در نزدیکی اصفهان قرار دارد. در کتیبه محراب الجایتو که زیباترین کتیبه گچبری ایران به شمار می آید و به سال ۷۱۰ ساخته شده از جمله این حدیث نبوی درباره امامت امامان اثناعشر آمده است: هم خلفائی یا جابر و أئمة المسلمین من بعدی أولهم علی بن أبی طالب ثم الحسن ثم الحسین ... [گنجینه آثار تاریخی اصفهان، لطف الله هنرفر، اصفهان، ۱۳۵۰، ص۱۲۰] در کتیبه بقعه پیر بکران نیز که در روزگار الجایتو به سال ۷۱۲ بنا شده و گچبری ان شبیه به محراب الجایتو در مسجد جامع اصفهان است صلوات کبیر با این عبارات آمده است: اللهم صل علی محمد المصطفی و صل علی علی المرتضی و صل علی فاطمة الزهراء و صل علی خدیجة الکبری ... [همان، ص۲۵۷] ... و شاهد دیگر سکه ضرب آمل در سال ۷۱۴ است. یک روی سکه در میانه آن: «لا إله إلا الله الملک الحق المبین محمد رسول الله الصادق الوعد الأمین علی ولی الله أمیر المؤمنین»... نمونه هایی از سکه های ضرب سال ۷۰۹ و ۷۱۰ در اردبیل، اران، بصره، بغداد، ساوه، سلطانیه، اصفهان، شیراز و بسیاری از شهرهای دیگر ایران وعراق به نام سلطان محمد خدابنده موجود است که بر آنها نام ۱۲ امام و تعبیر علی ولی الله آمده است.»

۳. «فاضل معاصر میرزا محمد تنکابنی زید توفیقه در کتاب قصص العلماء این واقعه را به این نحو ذکر کرده که علامه ﷺ آن کتاب را به توسط یکی از شاگران خود که در نزد آن عالم سنی درس می خواند به عنوان عاریه یک شب به دست آورد و مشغول کتابت آن شد و چون نصف شب گذشت علامه را بی خود خواب برد و قلم از دست او بیفتاد چون صبح شد و واقعه را چنین دید مهموم گردید پس از آنکه ملاحظه نمود دید که تمام آن کتاب را کسی استنساخ کرده در آخر آن نسخه نوشته گشته م.ح.م.د. بن الحسن العسکری صاحب الزمان ﷺ پس دانست که آن حضرت تشریف آورده و آن نسخه به خط سامی آن بزرگوار تمام شده و الله العالم.» دار السلام، الشیخ محمود العراقی، ص۴۹۶.

۴. «...بَلْ إِنَّهُمَا أَسْلَمَا طَمَعاً وَ ذَلِکَ أَنَّهُمَا یُخَالِطَانِ مَعَ الْیَهُودِ وَ یُخْبِرَانِ بِخُرُوجِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ اسْتِیلَائِهِ عَلَی الْعَرَبِ عَنِ التَّوْرَاةِ وَ الْکُتُبِ الْمُقَدَّسَةِ وَ مَلَاحِمِ قِصَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ یَقُولُونَ لَهُمَا یَکُونُ اسْتِیلَاؤُهُ عَلَی الْعَرَبِ کَاسْتِیلَاءِ

بُخْتَنَصَّرَ عَلَى بَنِي إسْرَائِيلَ إلَّا أنَّهُ يَدَّعِي النُّبُوَّةَ وَ لَا يَكُونُ مِنَ النُّبُوَّةِ فِي شَيْءٍ فَلَمَّا ظَهَرَ أمْرُ رَسُولِ اللَّهِ فَسَاعَدَا مَعَهُ عَلَى شَهَادَةِ أنْ لَا إلَهَ إلَّا اللَّهُ وَ أنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ طَمَعاً أنْ يَجِدَا مِنْ جِهَةِ وَلَايَةِ رَسُولِ اللَّهِ وَلَايَةَ بَلَدٍ إذَا انْتَظَمَ أمْرُهُ وَ حَسُنَ بَالُهُ وَ اسْتَقَامَتْ وَلَايَتُه...». الاحتجاج، الطبرسی، ج۲، ص۲۷۵؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۳۰، ص۱۸۵.

و همچنین: «...فَقَالَ لِي أبُو مُحَمَّدٍ ؏ مَا فَعَلَتْ مَسَائِلُكَ الْأرْبَعُونَ سَلِ الْغُلَامَ عَنْهَا يُجِبْكَ فَقَالَ لِيَ الْغُلَامُ ابْتِدَاءً هَلَّا قُلْتَ لِلسَّائِلِ مَا أسْلَمَا طَوْعاً وَ لَا كَرْهاً وَ إنَّمَا أسْلَمَا طَمَعاً فَقَدْ كَانَا يَسْمَعَانِ مِنْ أهْلِ الْكِتَابِ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ هُوَ نَبِيٌّ يَمْلِكُ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ وَ تَبْقَى نُبُوَّتُهُ إلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ يَمْلِكُ الدُّنْيَا كُلَّهَا مُلْكاً عَظِيماً وَ يَنْقَادُ لَهُ أهْلُ الْأرْضِ.فَدَخَلَا كِلَاهُمَا فِي الْإسْلَامِ طَمَعاً فِي أنْ يَجْعَلَ مُحَمَّدٌ ﷺ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا وَالِيَ وِلَايَة...». الخرائج و الجرائح، قطب راوندی، ج۱، ص۴۸۳.

۵. **و همچنین**: «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ قَالَ: يَقُولُ: قُولُوا مَعَاشِرَ الْعِبَادِ: ارشدنا [اهْدِنَا] إلَى حُبِّ النَّبِيِّ وَ أهْلِ بَيْتِه.»؛ عبد اللّه بن عباس شاگرد حضرت علی ؏ در تفسیر آیه ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ گفته است: خدا می فرماید: ای بندگان بگویید هدایت کن ما را به حبّ نبیّ ﷺ و اهل بیت گرامی‌اش. مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص۲۷۱؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص۵۴۰؛ الصراط المستقیم، علی بن یونس العاملی النباطی البیاضی، ج۱، ص۲۸۴.

منبع اهل تسنن: شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، الحاکم الحسکانی، ج ۱، ص ۷۵

و همچنین: ابن مردویه الأصفهانی، از اهل تسنن: در کتاب مناقب علی بن أبی طالب ؏ ص ۲۲۱: «قوله تعالی: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ ابن مردویه، عن علیّ[؏]، قال: إنّ الصراط المستقیم، محبّتنا أهل البیت».

مجلس یازدهم

غدیر، عهد اَلَست سوّم

۸۱/۱۱/۳۰ هـ ش، مصادف با ۱۴۲۳/۱۲/۱۷ هـ ق.

غدیر، عهد اَلَست سوم

شعر کمیت به تأیید روح القدس

فردا عید غدیر است. آنچه مهم است، وظیفهٔ سنگین همهٔ ما در مقابل این واقعهٔ کبری است. فهم قضایا و درک دقائق مطالب توفیقی است که نصیب هر کسی نیست. حفظ مطالب زیاد است، اما فهم آن‌ها کم است. آنچه مهم است تفقه در دین است. ﴿لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدينِ﴾؛[1] تفقه در دین آن هم در امری که مخّ و مغز و اصل دین و اَهم تمام امور است.

این شعر را کُمیت[2] در محضر حضرت امام باقر العلوم عليه‌السلام سروده

---

۱. التوبه:۱۲۲.

۲. کمیت بن زید بن خنیس بن مجالد... أبو المستهل الأسدی الشاعر من أهل الکوفة... حدثنا أحمد بن موسی عن الجرمی الراویة الکوفی أو عن العتابی قال کان فی الکمیت عشر خصال لم تکن فی شاعر کان خطیب أسد وفقیه الشیعة وحافظ القرآن وثبت الجنان وکان کاتبا حسن الخط وکان نسابة وکان جدلا وکان أول من ناظر فی التشیع وکان رامیا لم یکن فی أسد أرمی منه بنبل وکان فارسا وکان شجاعا وکان سخیا دینا... سمعت أباعبیدة یقول لو لم یکن لبنی أسد منقبة غیر الکمیت لکفاهم حببهم إلی الناس وأبقی لهم ذکرا «...عن أبی عکرمة الضبی قال لولا شعر الکمیت لم یکن للغة ترجمان ولا للبیان لسان... قال وحدثنا محمد حدثنا أبو الحسین بن عامر قال سمعت أبا جعفر محمد بن یزید الرمادی یقول سمعت مشایخ أهل البیت یقولون خذوا أولادکم بتعلیم الهاشمیات فإنها تنبت الولایة فی قلوبهم علی حقها... قال وأنبأنا أبو الحسن بن النجار قال سمعت أبا عبد الله المفجع یقول کان سبب قول الشعر فی آل البیت أنی کنت قد نظرت فی شئ من شعر الکمیت فلما کان تلک اللیلة التی قرأت فی نومها الکتاب رأیت أمیر المؤمنین عليه‌السلام فی النوم فقلت أشتهی أقول الشعر فی أهل البیت فقال علیک بالکمیت فاقتف أثره فإنه إمام شعرائنا أهل البیت وبیده لواؤهم یوم القیامة

←

است.(۱) در قصیدهٔ کمیت، یک بیت شعر است که در بیداری، مورد امضای امام پنجم ﷺ قرارگرفته(۲) ، و در رؤیا زمزمهٔ امیرالمؤمنین ﷺ شده(۳) و آن

حتی یقودهم إلینا»

منبع اهل تسنن: تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج ۵۰، ص۲۲۹ – ۲۴۷.

و همچنین: «الکمیت بن زید الأسدی الشاعر الکوفی شاعر زمانه یقال إن شعره بلغ أکثر من خمسة لآلاف بیت... وقصائده الهاشمیات من جید شعره»

منبع اهل تسنن: الوافی بالوفیات، الصفدی، ج ۲۴، ص۲۷۶.

۱. أنشد الکمیت عند الباقر ﷺ:

و یوم الدوح دوح غدیر خم — أبان له الولایة لو أطیعا

و لکن الرجال تبایعوها — فلم أر مثلها خطرا منیعا

و لم أر مثل هذا الیوم یوما — و لم أر مثله حقا أضیعا

روز اجتماع در غدیر چه روز بزرگی بود ؛که رسول خدا ﷺ مقام ولایت و امامت او را آشکار کرد اگر اطاعت می‌شد ولی این مردم به معامله گذاشتند آن مطلب را کاری از این بدتر و ناگوارتر ندیدم.مثل آن روز دیگر روزی نیامده و ندیدم چنین حقّی را این طورتضییع کنند. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص۲۲۹.

این اشعار، اجمالا و تفصیلا در این منابع آمده است: الروضة المختارة (شرح القصائد الهاشمیات)، کمیت بن زید الأسدی، ص۷۹؛ أقسام المولی، الشیخ المفید، ص۷ و ص۴۱؛ رسالة فی معنی المولی، الشیخ المفید، ص۱۹؛ رسائل الشریف المرتضی، الشریف المرتضی، ج۴، ص۱۳۰؛ خصائص الأئمة، الشریف الرضی، ص۴۳؛ کنز الفوائد، أبی الفتح الکراجکی، ص۱۵۴؛ الدر النظیم، یوسف بن حاتم، ص۴۰۳؛ العدد القویة، علی بن یوسف بن المطهر الحلی، ص۱۸۸؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص۱۳۰؛ الصراط المستقیم، علی بن یونس العاملی النباطی البیاضی، ج۱، ص۳۱۰؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۲۶، ص۲۳۰ و ج ۳۷، ص۱۵۰؛ الغدیر، الشیخ الأمینی، ج۱، ص۳۴۱ و ج۲، ص۱۸۳؛ الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة، السید علی خان المدنی الشیرازی، ص۵۷۹.

۲. «وقیل: إنه[کمیت] قال لأبی جعفر الباقر ﷺ: إنی قد قلت شعرا إن أظهرته خفت القتل وإن کتمته خفت الله تعالی. فأنشد: نفی عن عینک الأرق الهجوعا * وهم یمتری منها الدموعا ... ولم أر مثل ذاک الیوم یوما * ولم أر مثله حقا أضیعا ... یقیم أمورها ویذب عنها * ویترک جدبها أبدا ربیعا قال: فأدار أبو جعفر وجهه إلی القبلة وقال: اللهم اکف الکمیت، ثلاث مرات، فلما وقع فی الحبس تخلص بدعائه» مختصر أخبار شعراء الشیعة، المرزبانی الخراسانی، ص۷۷.

۳. **کتب روایی شیعه این حکایت را به چهار صورت نقل نموده اند:**

الف) حَدَّثَنِی الشَّرِیفُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ طَاهِرٍ الْحُسَیْنِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ أَبِی الْحَسَنِ أَحْمَدَ بْنِ مَحْبُوبٍ قَالَ [سَمِعْتُ] أَبَا جَعْفَرٍ الطَّبَرِیَّ یَقُولُ حَدَّثَنَا هَنَّادُ بْنُ السَّرِیِّ قَالَ رَأَیْتُ أَمِیرَ

الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي الْمَنَامِ فَقَالَ لِي يَا هَنَّادُ قُلْتُ لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ أَنْشِدْنِي قَوْلَ الْكُمَيْتِ:

وَ يَوْمَ الدَّوْحِ دَوْحِ غَدِيرِ خُمٍّ أَبَانَ لَنَا الْوَلَايَةَ لَوْ أُطِيعَا

وَ لَكِنَّ الرِّجَالَ تَبَايَعُوهَا فَلَمْ أَرَ مِثْلَهَا أَمْراً شَنِيعاً

قَالَ فَأَنْشَدْتُهُ فَقَالَ لِي يَا هَنَّادُ خُذْ إِلَيْكَ فَقُلْتُ هَاتِ يَا سَيِّدِي فَقَالَ ﷺ

وَ لَمْ أَرَ مِثْلَ ذَاكَ الْيَوْمِ يَوْماً وَ لَمْ أَرَ مِثْلَهُ حَقّاً أُضِيعَا

از هناد بن سری نقل شده که امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ﷺ را در خواب دیدم و به من فرمود:ای هناد، گفتم لبیک یا امیر المؤمنین فرمود: بخوان برایم گفته کمیت را:روز دوح دوح غدیر خم* پدیدار کرد برای ما امر ولایت را اگر طاعت شود ولی مردانی بر سر آن معامله کردند* و ندیدم مانند آن کاری زشت تر. گوید برای آن حضرت خواندم و فرمود: بگیر با خود، گفتم: ای آقایم بیاور برایم و آن حضرت ﷺ فرمود: من ندیدم مثل آن روز روزی دیگر* و ندیدم همچو آن حقی که ضایع گشته باشد. کنز الفوائد، أبو الفتح الکراجکی، ص۱۵۴؛ مستدرک الوسائل، المیرزا النوری، ج ۱۰، ص۳۸۹ ؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۲۶، ص ۲۳۰ و ج۴۲، ص۱۶.

ب) «وروی عن الکمیت انه قال رأیت أمیر المؤمنین ﷺ فی المنام فقال أنشدنی قصیدتک العینیة فأنشدته حتی انتهیت إلی قولی: ویوم الدوح دوح غدیر خم * أبان له الولایة لو أطیعا ولکن الرجال تبایعوها * فلم أر مثلها خطرا مبیعا فقال ﷺ صدقت ثم أنشد ﷺ: ولم أر مثل ذاک الیوم یوما * ولم أر مثله حقا أضیعا.» الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة، السید علی خان المدنی، ص۵۷۹؛ الغدیر، الشیخ الامینی، ج۲، ص۱۸۳.

ج) «روی أن ابن الکمیت رأی النبی صلی الله علیه وآله فی المنام فقال أنشدنی قصیدة أبیک ! فلما وصل إلی هذا بکی بکاء شدیدا وقال صلی الله علیه وآله: صدق أبوک رحمه الله، إی والله لم أر مثله حقا أضیعا». نهج الإیمان، ابن جبر، ص۱۳۰؛ الصراط المستقیم، علی بن یونس العاملی، ج ۱، ص ۳۱۰

د) «و لهذه الأبیات قصة عجیبة حکاها لی بعض إخواننا قال أنشدت لیلة هذه الأبیات و بت متفکرا فیها فنمت فرأیت أمیر المؤمنین ﷺ فی منامی فقال لی أنشدنی أبیات الکمیت فأنشدته إیاها فلما أنهیتها قال ﷺ

فلم أر مثل ذاک الیوم یوما و لم أر مثله حقا أضیعا

منابع شیعه: العدد القویة، علی بن یوسف الحلی، ص ۱۸۸؛ بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۱۵۱

و همچنین: سبط ابن الجوزی(از اهل تسنن) در تذکرة الخواص صورت اخیر را آورده و در کتب دیگر از او نقل شده و عبارتش این است: «ولهذه الأبیات قصة عجیبة، حدثنا بها شیخنا عمر بن صافی الموصلی قال: أنشد بعضهم هذه الأبیات وبات مفکرا، فرأی علیا [ﷺ] فی المنام فقال له: أعد علی أبیات الکمیت، فأنشده إیاها حتی بلغ إلی قوله خطرا مبیعا؛ فأنشد علی بیتا آخر من قوله زیادة فیها: فلم أر مثل ذاک الیوم یوما * ولم أر مثله حقا أضیعا فانتبه الرجل مذعورا». خلاصة عبقات الأنوار، السید حامد النقوی، ج ۹، ص ۱۹۹؛ الغدیر، الشیخ الأمینی، ج۲، ص۱۸۳ (و عبارته: ورواه سبط ابن الجوزی الحنفی فی تذکرته ص۲۰ عن شیخه عمرو بن صافی الموصلی عن بعض).

بیت این است:

وَ لَمْ أَرَ مِثْلَ ذَاكَ الْيَوْمِ يَوْماً وَ لَمْ أَرَ مِثْلَهُ حَقّاً أُضِيعَا [۱]

هر یک از این دو بند بحث مفصلی دارد. بدون تردید روح القدس به زبان کمیت تکلم کرده[۲]. «وَ لَمْ أَرَ مِثْلَ هَذَا الْيَوْمِ يَوْماً».

جمع پنج عید، در روز غدیر

زمان از حیث ماهیت و حقیقت یک سنخ است، ولی قطعات زمان ممتاز می‌شود. این قطعهٔ از زمان چه امتیازی دارد؟

از کلام ابن عباس[۳] استفاده می‌شود که آن روزی که این واقعه اتفاق افتاد، پنج عید جمع شد. انتخاب زمان برای این امر عظیم زمانی، حسابی داشت. روز عید یهود بود. روز عید نصاری بود. روز عید مجوس بود. روز جمعه بود. پنجمین عید، عید غدیر شد، پنج عید در این زمان متفق شد.

روز غدیر، عیدالله اکبر

این روز عید شد، اما نه عید مطلق، بلکه عید مقیّد و عید مضاف. گذشته از اضافه،

---

۱. روزی همانند این روز ندیدم و ندیدم مثل آن، حقّی که ضایع شده باشد.
قصیده عینیه کمیت ۲۱ بیت است و در الدرجات الرفیعة، ص۵۷۳ و الغدیر، ج۲، ص ۱۸۰ نقل نموده اند.

۲. حَدَّثَنِی حَمْدَوَيْهِ بْنُ نُصَيْرٍ، قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى، عَنْ حَنَانٍ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ دَخَلَ الْكُمَيْتُ بْنُ زَيْدٍ عَلَى أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام وَ أَنَا عِنْدَهُ، فَأَنْشَدَهُ: مَنْ لِقَلْبٍ مُتَيَّمٍ مُسْتَهَامٍ. فَلَمَّا فَرَغَ مِنْهَا قَالَ لِلْكُمَيْتِ: لَا تَزَالُ مُؤَيَّداً بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا دُمْتَ تَقُولُ فِينَا. اختيار معرفة الرجال، الشيخ الطوسی، ج۲، ص۴۶۷؛ رجال ابن داود، ابن داود الحلی، ص۱۵۶؛ شرح أصول الكافی، مولی محمد صالح المازندرانی، ج۱۲، ص۲۸۶؛ وسائل الشیعة، الحر العاملی، ج۱۴، ص۵۹۸؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۴۷، ص۳۲۴؛ الغدیر، الشیخ الأمینی، ج۲، ص۱۸۷.

۳. عن ابْنُ عَبَّاسٍ: «اجْتَمَعَتْ فِی ذَلِکَ الْيَوْمِ خَمْسَةُ أَعْيَادٍ الْجُمُعَةُ وَ الْغَدِيرُ وَ عِيدُ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ الْمَجُوسِ وَ لَمْ يَجْتَمِعْ هَذَا فِيمَا سُمِعَ قَبْلَه». مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص۲۲۷؛ بحار الأنوار، ج۳۷، ص۱۵۶.
و همچنین در منبع اهل تسنن: قال ابن عباس: «کان فی ذلک الیوم خمسة أعیاد جمعة وعید الیهود والنصاری والمجوس ولم تجتمع أهل الملل فی یوم قبله ولا بعده». معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، البغوی، ج۲، ص۱۰.

موصوف شد. در این عید دو خصوصیت جمع شد، یکی اضافه، یکی وصف.

اما اضافه، برای ما قابل درک نیست. عید، عید الله شد. عنوان این است. اضافهٔ عید به «الله» خودش بحثی دارد که نه وقت گنجایش این مباحث عمیق را دارد، نه حال. بعد از چنین اضافه‌ای و کسب تعریف از چنین مضافٌ الیهی، باز متصف شد. با این که عید الله است، متصف به وصف اکبر است. عنوان زمان، عید الله الاکبر شد.[1] این تعریف زمان است.

حدیثی صحیح در کتاب «صواعق محرقه»

اما امر عظیم زمانی که در این افقِ زمان واقع شده، چیست؟ آنجا دیگر فوق بیان است که چه واقعه‌ای اتفاق افتاد!

قدرت و عظمت این است! ما فقط به دو حدیث از منابع عامه اشاره می‌کنیم، تا روشن شود که قدرت و عزت و عظمت حق چه جور معجزه می‌کند!

افکار متمرکز می‌شود. تعصبات همه جمع می‌شود. تمام قدرت‌ها متراکم می‌شود و کتابی با عنوان «صواعق محرقه» نوشته می‌شود. غرض از این کتاب این است که به وسیلهٔ صاعقه‌ها خرمن تشیع خاکستر شود. اسم کتاب «صواعق محرقه» است. غرض، سوزاندن خرمن عقائد مذهب شیعه است. معجزه این است. در چنین کتابی دست غیب به دست همین اشخاص، شهاب ثاقبی می‌گذارد که آن شهاب ثاقب از آسمان سنت قطعیه، تمام صواعق هزار و چهار صد ساله را آتش بزند.

آنچه مهم است این است که فرد فرد شما در فقه حدیث دقت کنید. آنچه که دیگران از او محروم هستند، شما به او برسید.

وقوف برای سؤال از ولایت امیر مؤمنان علیه‌السلام

در همین کتاب[2] این حدیث از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در تفسیر آیهٔ ﴿وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم

۱. رجوع شود به مجلس هفتم، صفحه ۱۵۵، تعلیقه۲

۲. الصواعق المحرقة، ابن حجر المکی، ص۱۴۹.

مَّسْئُولُونَ﴾[۱] ضبط شده است.

امر به «**قِفْ**» برای چیست؟ هر نفسی بدون استثنا در آن روز متوقف و ایستاده می‌شود. متن کلام خدا این است که این وقوف معلل است. **﴿وَقِفُوهُمْ﴾**، علت چیست؟ علت: **﴿إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ﴾** است. مسؤل منه چیست؟ **﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾**.[۲]

آن روزی که خداوند در قرآن می‌فرماید: **﴿يَوْمَ تَرَوْنَها تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذاتِ حَمْلٍ حَمْلَها وَ تَرَى النَّاسَ سُكارى وَ ما هُمْ بِسُكارى وَ لكِنَّ عَذابَ اللَّهِ شَديد﴾**[۳] چنین روزی **﴿وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ﴾** است.

اعجاز این است. مسؤل منه چیست؟ آنچه از او سؤال می‌شود، ولایت امیرالمؤمنین علی ؑ است.[۴] این است معنای تفقه، اگر در چنین روزی فرمان

---

۱. «و نگاهشان دارید که آنها مسؤولند». الصافات:۲۴.

۲. «آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند؟ یا [مگر] بر دلهایشان قفلهایی نهاده شده است؟». محمد:۲۴.

۳. «روزی که آن را ببینید، هر شیردهنده‌ای آن را که شیر می‌دهد [از ترس] فرو می‌گذارد، و هر آبستنی بار خود را فرو می‌نهد، و مردم را مست می‌بینی و حال آنکه مست نیستند، ولی عذاب خدا شدید است.». الحج:۲.

۴. «أَخْرَجَ الدَّيْلَمِيُّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ[وآله] وَ سَلَّمَ قَالَ: ﴿وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ﴾ عَنْ وَلَايَةِ عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ قَالَ: وَ كَأَنَّ هَذَا هُوَ مُرَادُ الْوَاحِدِيِّ بِقَوْلِهِ: رُوِيَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ﴾ أَيْ عَنْ وَلَايَةِ عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَهْلِ الْبَيْتِ لِأَنَّ اللَّهَ أَمَرَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله]وَ سَلَّمَ أَنْ يُعَرِّفَ الْخَلْقَ أَنَّهُ لَا يَسْأَلُهُمْ عَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى وَ الْمَعْنَى أَنَّهُمْ يُسْأَلُون...».

منابع اهل تسنن: مناقب علی ابن ابی طالب ؑ و ما نزل من القرآن فی علی، ابن مردویه الاصفهانی، ص۳۱۲؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، الحاکم الحسکانی، ج۲، ص ۱۶۰- ۱۶۴؛ المناقب، الموفق الخوارزمی، ص۲۷۵؛ میزان الاعتدال، الذهبی، ج۳، ص۱۱۸؛ نظم درر السمطین، الزرندی الحنفی، ص ۱۰۹؛ معارج الوصول إلی معرفة فضل آل الرسول، الزرندی الحنفی، ص۴۴؛ لسان المیزان، ابن حجر، ج۴، ص ۲۱۲؛ الصواعق المحرقة، أحمد بن حجر الهیتمی المکی، ص ۱۴۹؛ ینابیع المودة لذوی القربی، القندوزی، ج۱، ص۳۳۴ و ج۲، ص۳۱۴؛ تفسیر الآلوسی، الآلوسی، ج۲۳، ص۸۰.

و همچنین در منابع شیعه: از ابن عباس و ابی سعید خدری از قول پیامبر اکرم ﷺ نقل نموده اند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَ ﴿وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ﴾ قَالَ عَنْ وَلَايَةِ عَلِي»؛ رسول خدا ﷺ فرمود در این آیه شریفه ﴿وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ﴾ مقصود، سؤال از ولایت علی ؑ است. تفسیر الامام العسکری ؑ، ص۴۰۵؛ مناقب الامام امیر المؤمنین ؑ، احمد ابن سلیمان الکوفی،ج۱، ص۱۳۶؛ تفسیر فرات، فرات ابن ابراهیم الکوفی، ص۳۵۵؛ فضائل أمیر المؤمنین ؑ ،ابن عقدة الکوفی ، ص ۹؛ شرح الاخبار، القاضی نعمان المغربی،

←

وقوف می‌آید، همه بدون استثنا باید متوقف شوند، همه بدون استثنا باید سؤال شوند، مسؤلٌ منه یک کلمه است و آن کلمهٔ ولایت اوست.

این در کتابی نوشته شده است که می‌خواهد خرمن ولایت حضرت علی علیه السلام را آتش بزند. اعجاز این است!

واقعهٔ غدیر در «صواعق محرقه»

چند ورق قبل حدیثی می‌آید. خود هیتمی (ابن حجر) در صدر حدیث تصریح می‌کند که این سند صحیح است.(1) بنا براین، بحث سندی دیگر مختوم است.

نوبت به دلالت می‌رسد. در دلالت فقط اشاره‌ای بس است. همهٔ حدیث فعلاً مطرح نمی‌شود. قسمتی از حدیث چنین است: رسول خدا صلی الله علیه و آله به غدیر آمد و زیر درختانی قوم را متوقف کرد. اول کلمه‌ای که شخص اول عالم فرموده، این بوده است: «من مسئولم، شما هم مسئولید». آن آیه یادتان نرود: **﴿إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ﴾**. در اینجا هم اول کلمه این است که من مسئول، شما مسئول. بیانی که شروع می‌شود این است. آنهایی که اهل نظرند بروند روی کلمه به کلمه ساعت‌ها مطالعه کنند. بعد که

ج ۱، ص ۲۳۴؛ عیون اخبارالرضا علیه السلام، الشیخ الصدوق، ج ۲، ص ۶۴؛ معانی الاخبار، الشیخ الصدوق، ص ۶۷؛ الامالی، الشیخ الطوسی، ص ۲۹۰؛ تفسیر مجمع البیان، الشیخ الطبرسی، ج ۸، ص ۳۰۱؛ تفسیر جوامع الجامع، الشیخ الطبرسی، ج ۳، ص ۱۶۱؛ بشارة المصطفی، محمد بن أبی القاسم الطبری، ص ۳۷۴؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴، الطرائف، السید ابن طاووس، ص ۷۴؛ العمدة، ابن البطریق، ص ۳۰۱؛ خصائص الوحی المبین، ابن البطریق، ص ۱۴۲؛ الروضه، شاذان ابن جبرئیل القمی، ص ۶۶؛ کشف الغمة، الإربلی، ج ۱، ص ۳۱۱؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص ۵۰۵؛ المحتضر، حسن ابن سلیمان الحلی، ص ۱۷۰؛ کشف الیقین، العلامة الحلی، ص ۳۶۱؛ منهاج الکرامة، العلامة الحلی، ص ۱۲۷؛ نهج الحق وکشف الصدق، العلامة الحلی، ص ۱۸۱؛ الصراط المستقیم، علی بن یونس العاملی، ج ۱، ص ۲۷۹؛ تأویل الآیات الظاهرة، السید شرف الدین الأستر آبادی، ج ۲، ص ۴۹۲؛ إلزام النواصب، الصیمری البحرانی، ص ۱۴۴؛ البرهان فی تفسیر القرآن، السید هاشم البحرانی، ج ۱، ص ۲۷۹؛ تفسیر کنز الدقائق، محمد القمی المشهدی، ج ۱۱، ص ۱۲۰.

۱. «و لفظه عند الطبرانی و غیره بسند صحیح أنه خطب بغدیر خم تحت شجرات فقال أیها الناس إنه قد نبأنی اللطیف الخبیر أنه لم یعمر نبی إلا نصف عمر الذی یلیه من قبله وإنی لأظن أنی یوشک أن أدعی فأجیب وإنی مسؤول وإنکم مسؤولون» الصواعق المحرقة، ابن حجر المکی، ص ۴۳.

این کلمه را فرمود، آن وقت شروع به تکلم نمود.

از امت استشهاد نمود. از آنها شهادت خواست. همه شهادت دادنـد کـه «**بَلَغتَ و نَصَحتَ**» بعد به آن کس که باید به او رو کند رو کرد و گفت: «**اللهمّ اشهد**»؛ بـار الهـا، خودت شاهد باش! بعد فرمود: «**شهادت می‌دهید به لا اله الا الله؟**» سیر بحـث را بایـد دید. اول به توحید استشهاد کرد، به حقیّت جنت، به حقانیت نار، به حقانیت موت، به حقانیت «بعث من فی القبور فی یوم النشور» استشهاد کرد بعد که این مطالب از مبدأ گرفته تا معاد تمام شد، بعد از این همه فرمود: «**أَيُّهَا النَّاسُ اللَّه مَولَای**».

معجزهٔ کبری این است! اگر جـن و انـس جمـع شـوند و بخواهنـد ایـن نـور را خاموش کنند، خدا آن چنان روشن می‌کند که عقل هر حکیمی و فقه هـر فقیهـی در مقابل مسأله مبهوت بماند.

بعد که از مبدأ تا معاد را طی کرد، اول جمله‌ای که فرمود، این بـود: «**اللّـه مَـولَای**». الله مولای، یعنی چه؟ در آن افقی که او بود، نه مایی بود و نه منی بود. کلـی منحـصر به فرد بود. در اثر این انحصار فرمود: «**اللَّهُ مولای**».

از آن مرتبه فرود آمد. در مرتبهٔ دوم فرمود: «**أَنَا مولی الْمُؤْمِنِينَ**». نوبت به خـودش و خلق رسید. مرحلهٔ اول خدا بود و خودش، مرحلهٔ دوم او بود و خلـق. همـهٔ ایـن‌هـا حساب دارد.

ابن حجر هیتمی نوشت که این حدیث صحیح است.[1] [2]•اعیان علمای عامه ایـن

۱. «یرشد لما ذکرناه حثه ﷺ فی هذه الخطبة علی أهل بیته عموما و علی علی[ؑ]خصوصا و یرشد إلیه أیضا ما ابتدأ به هذا الحدیث و لفظه عند الطبرانی و غیره بسند صحیح أنه ﷺ خطب بغدیر خم تحت شجرات فقـال أیها الناس إنه قد نبأنی اللطیف الخبیر أنه لم یعمر نبی إلا نصف عمر الذی یلیه مـن قبلـه و إنـی لأظـن أنـی یوشک أن أدعی فأجیب و إنی مسئول و إنکم [انتم] مسئولون فما ذا أنتم قائلون قالوا نشهد أنک قد بلغت و جهدت و نصحت فجزاک الله خیرا فقال أ لیس تشهدون أن لا إله إلا الله و أن محمدا عبده و رسوله و أن جنته حق و أن ناره حق و أن الموت حق و أن البعث حق بعد الموت وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ قالوا بلی نشهد بذلک قال اللهم اشهد ثم قال یا أیها الناس إن الله مولای و أنا مولی المؤمنین و أنا أولی بهم من أنفسهم فمن کنت مولاه فهذا مولاه یعنی علیا اللهم وال من والاه و عاد من عاداه ثم قال یا أیهـا الناس إنی فرطکم و إنکم واردون علی الحوض حوض أعرض مما بین بصری إلی صنعاء فیه عدد النجوم قد ←

حدیث را دیدند، منتها سؤال این است که آیا فهمیدنـد؟ اگـر فهمیدنـد، نتیجـه ایـن کلمات چیست؟

عهد اَلَست

تنها به این جمله قناعت نکرد، بلکه بنابر بعضی مدارک عامـه از فطـرت اسـتفهام کرد: «**أَ لَسْتُ أولی بِکُمْ؟**» کیست که در مقابل این «ألست» بلی نگوید!

هیچ دقت کردید که بین این «ألَست» با آن «ألَست» چه ارتباط اسـت؟ فقـه دیـن این است. کتاب و سنت این دو به هم بسته و پیوسته‌اند. در آنجا (کتاب خدا)، عهـد اول این است: **﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾**.[1] در اینجا (سنّت) روز عهد دوم است: «**ألـست أولی بکـم؟**»، آن عهد «ألَست» مربوط به ربوبیت است و ایـن «ألَـست» دوم مکمـل آن «ألَست» اول است[2] [3]• و آن «ألست» بدون این «ألست» منتج نیست.

→ حان من فضة و إنی سائلکم حین تردون علی عن الثقلین فانظروا کیف تخلفونی فیهما الثقل الأکبر کتاب الله عز و جل سبب طرفه بید الله و طرفه بأیدیکم فاستمسکوا به لا تضلوا و لا تبدلوا و عترتی أهل بیتی فإنه قـد نبأنی اللطیف الخبیر أنهما لن ینقضیا حتی یردا علی الحوض.»

منابع اهل تسنن: المعجم الکبیر، الطبرانی، ج۳، ص ۱۸۰؛ مناقب علی بن أبی طالب علیه‌السلام، ابن المغازلی، ص ۳۵؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۴۲، ص۲۱۹؛ البدایة و النهایة، ابـن کثیـر، ج۷، ص۳۸۵؛ مجمـع الزوائـد، الهیثمی، ج۹، ص۱۶۴؛ الصواعق المحرقة، أحمد بن حجر الهیتمـی المکـی، ص۴۳؛ الفـصول المهمـه، ابـن الصباغ، ج۱، ص۲۳۷؛ کنز العمال، المتقی الهندی، ج۱، ص۱۸۸؛ ینـابیع المـوده، القنـدوزی، ج۱، ص۱۱۷و ص۱۱۹؛ السیرة الحلبیة، الحلبی، ج۳، ص۳۳۶.

۱. «آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی». اعراف:۱۷۲.

۲. «حَدَّثَنِی أَبِی عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ عَنْ یَحْیَی الْحَلَبِیِّ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام أَوَّلُ مَنْ سَبَقَ مِنَ الرُّسُلِ إِلَی بَلَی مُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ ذَلِکَ أَنَّهُ کَانَ أَقْرَبَ الْخَلْقِ إِلَی اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی، وَ کَانَ بِالْمَکَانِ الَّذِی قَالَ لَهُ جَبْرَئِیلُ لَمَّا أُسْرِیَ بِهِ إِلَی السَّمَاءِ «تَقَدَّمْ یَا مُحَمَّدُ فَقَدْ وَطِئْتَ مَوْطِئاً لَمْ یَطَأْهُ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ» وَ لَوْ لَا أَنَّ رُوحَهُ وَ نَفْسَهُ کَانَتْ مِنْ ذَلِکَ الْمَکَانِ لَمَا قَدَرَ أَنْ یَبْلُغَهُ، فَکَانَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ کَمَا قَالَ اللَّهُ ﴿قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی﴾ أَیْ بَلْ أَدْنَی فَلَمَّا خَرَجَ الْأَمْرُ مِنَ اللَّهِ وَقَعَ إِلَی أَوْلِیَائِهِ علیهم‌السلام فَقَالَ الصَّادِقُ علیه‌السلام کَانَ الْمِیثَاقُ مَأْخُوذاً عَلَیْهِمْ لِلَّهِ بِالرُّبُوبِیَّةِ وَ لِرَسُولِهِ بِالنُّبُوَّةِ وَ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْأَئِمَّةِ بِالْإِمَامَةِ، فَقَالَ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ وَ مُحَمَّدٌ نَبِیَّکُمْ وَ عَلِیٌّ إِمَامَکُمْ وَ الْأَئِمَّةُ الْهَادُونَ أَئِمَّتَکُمْ فَقَالُوا بَلَی شَهِدْنَا...»؛ ... امام صادق علیه‌السلام در باره آیه ﴿أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ﴾ فرمود: این پیمان عبـارت بـود از ربوبیت برای خدا و نبوّت برای پیامبر اکرم و امامت برای امیر المؤمنین و ائمه علیهم‌السلام فرمود آیا من خدای شـما ←

نتیجه این است که کتاب و سنت به سه عهد«أَلست» تمام می‌شود: کلمهٔ اولی ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾، کلمهٔ دوم «ألست أولی بکم»، و کلمهٔ سوم «الست» مضمر در «ألست» دوم است. و آن این است: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ». «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ» یعنی چه؟

دایرهٔ مولویت خاتم ﷺ

این کلمه را باید ابراهیم خلیل ؈ بفهمد. دائرهٔ مولویت خاتمیت چقدر است؟ «مَنْ» از الفاظ عموم است. کیست که از این مولویت خارج باشد؟ از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و انبیا و مرسلین، همه در این دائرهٔ مولویت هستند. بعد که عهد را گرفت فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ».

حجّت بالغه این است، تنزل مولویت خداوند، مولویت خاتم ﷺ می‌شود. تنزل مولویت خاتم ﷺ، مولویت امیرالمؤمنین ؈ می‌شود. ماهتاب مولویت علی ؈، انعکاس آفتاب مولویت خاتم ﷺ است و مولویت خاتم انعکاس مولویت ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾[1] است.

→
نیستم و محمّد پیامبرتان و علی امامتان و امام های راهنما ائمه شما؟ گفتند چرا. فرمود تا روز قیامت مدعی نشوید که ما غافل بودیم از این مطلب...». تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی، ج۱، ص۲۴۷؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان الحلی، ص۱۶۷؛ البرهان فی تفسیر القرآن، السید هاشم البحرانی، ج۲، ص ۶۰۸؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۵، ص۲۳۶ و ج ۲۶، ص۲۶۸.

و همچنین: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الْقَزَّازِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ؈ قَالَ: قُلْتُ لَهُ لِمَ سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ اللَّهُ سَمَّاهُ وَ هَكَذَا أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ ﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولِي وَ أَنَّ عَلِيّاً أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.»؛ جابر گوید: به امام باقر ؈ عرض کردم: وجه تسمیه امیر المؤمنین چیست؟ فرمود: خدا به او این لقب را داده و در کتابش چنین فرموده: «چون پروردگارت از پسران آدم، از پشتهایشان، نژادشان را برگرفت و آنها را بر خودشان گواه کرد که من پروردگار شما هستم و محمد رسول من و علی امیر المؤمنین است. الکافی، الشیخ الکلینی، ج۱، ص۴۱۲؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص۲۵۴؛ الیقین، السید ابن طاووس، ص۲۸۴؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان الحلی، ص۱۷۱؛ البرهان فی تفسیر القرآن، السید هاشم البحرانی، ج۲، ص۶۰۸؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۳۷، ص ۳۱۱.

۱. «خدا نور آسمانها و زمین است». النور:۳۵.

حقّ امیرالمؤمنین علیه‌السلام این است. این حدیث است که نویسندهٔ «صواعق محرقه» با اعتراف به صحتش آن را ضبط می‌کند و در تاریخ می‌ماند.

قدرت منطق شیعه

شماها خودتان نمی‌دانید چه قدر مقتدرید، چه اندازه قوت دارید! جهل نمی‌گذارد انسان بفهمد قدرتش چقدر است! قدرت تشیع این است! برهان شیعه این قدر قوی است! فقط جهل ماست که نمی‌گذارد از قدرت و قوت منطق خودمان اطلاع پیدا کنیم.

شما کسانی هستید که اگر با این تمکنی که از تحصیلات فقهی و اصولی پیدا کردید، در ابواب روایات ولایت کار کنید بدون تردید هر کدام از شما داسی به دست می‌گیرید تمام الازهر مصر را درو می‌کنید. منتها خودتان نمی‌دانید، خبر ندارید چه خبر است.

قدرت منطق شیعه این است! استحکام برهان این مذهب به قدری است که الآن در این مسجد، منی که نشسته‌ام اعلام می‌کنم: تمام محقّقین عامه از سراسر عالم جمع شوند، محتاج به انبار روایات نیست، فقط به یک آیه، نه به دو آیه، به یک روایت، نه دو روایت، با یک آیه از قرآن و یک روایت از سنّت مقراضی درست می‌شود و با این مقراض تمام آنچه هزار و چهار صد سال علیه تشیع بافته‌اند، همه قطع می‌شود.

لزوم تقویت قدرت علمی در بحث ولایت

آنچه این مردم را بیچاره کرده، ضعف علمی است. این قدرت علمی باید احیا شود.

فرد فرد شما موظفید بنیهٔ علمیتان را در بحث ولایت قوی کنید. شبهات این اهل خلاف را **﴿كَسَرابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً﴾**[1] به باد بدهید. ایتام امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در این عصر مظلم و تاریک از شبهات نجات بدهید. اثر، قهراً این است. اگر چنین

---

۱. «چون سرابی در زمینی هموار است که تشنه، آن را آب می‌پندارد». النور: ۳۹.

کنید، اگر این عمل را انجام بدهید، مقامتان آن مقام است کـه امـام شــشم علیه‌السلام فرمـود: «**رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَا أَمْرَنَا**».[1] •۴

۱. «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: تَجْلِسُونَ وَ تُحَدِّثُونَ؟ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ تِلْکَ الْمَجَالِسُ أُحِبُّهَا فَأَحْيُوا أَمْرَنَا [فَـ] رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَا أَمْرَنَا يَا فُضَيْل...» قرب الاسناد، الحمیری القمی، ص۳۶؛ مصادقة الإخوان، الـشیخ الـصدوق، ص۳۲؛ الاختصاص، الشیخ المفید، ص ۲۹؛ تهذیب الأحکام ، الشیخ الطوسی، ج ۱۰، ص۹۲؛ الأمالی، الشیخ الطوسی، ص۱۳۵؛ الدعوات، قطب الدین الراوندی، ص ۱۰؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۷۱ ، ص ۳۵۱.

پی نوشت ها:

۱. **و همچنین:** «قال الکمیت لمحمد بن علی[عليه‌السلام] إنی قد قلت أبیاتا إن أظهرتها خشیت علی نفسی وإن أخفیتها خشیت علی دینی قال هاتها فأنشده هذه الأبیات : نفی عن عینک الأرق الهجوعا * وهم یمتری منه الدموعا * فاستدار علی بن الحسین إلی القبلة ثم رفع یدیه وقال اللهم اغفر للکمیت ثلاث مرات قال وأنبأنا محمد بن جعفر أنبأنا أبو عبد الله أحمد بن إبراهیم بن عرفة نفطویه أنا المبرد حدثنا العتبی عن أبیه قال لما قال الکمیت بن زید الأسدی شعره أتی أبا جعفر محمد بن علی بن الحسین فقال إنی قد قلت شعرا إن کتمته خشیت الله وإن أظهرته خفت علی نفسی فأنشده: نفی عن عینک الأرق الهجوعا * وهم یمتری منه الدموعا إلی قوله: أجاع الله من أشبعتموه * وأشبع من بجورکم أجیعا فأدار أبو جعفر وجهه إلی القبلة حتی أتم القصیدة.»
منبع اهل تسنن: تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج ۵۰، ص ۲۳۷

۲. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ وَ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ جَمِیعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرَّبُوذَ عَنْ أَبِی الطُّفَیْلِ عَامِرِ بْنِ وَاثِلَةَ عَنْ حُذَیْفَةَ بْنِ أُسَیْدٍ الْغِفَارِیِّ قَالَ: لَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله مِنْ حِجَّةِ الْوَدَاعِ وَ نَحْنُ مَعَهُ أَقْبَلَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْجُحْفَةِ فَأَمَرَ أَصْحَابَهُ بِالنُّزُولِ فَنَزَلَ الْقَوْمُ مَنَازِلَهُمْ ثُمَّ نُودِیَ بِالصَّلَاةِ فَصَلَّى بِأَصْحَابِهِ رَکْعَتَیْنِ ثُمَّ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ إِلَیْهِمْ فَقَالَ لَهُمْ إِنَّهُ قَدْ نَبَّأَنِیَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ أَنِّی مَیِّتٌ وَ أَنَّکُمْ مَیِّتُونَ وَ کَأَنِّی قَدْ دُعِیتُ فَأَجَبْتُ [وانی مسئول و انتم مسئولون] وَ أَنِّی مَسْئُولٌ عَمَّا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَیْکُمْ وَ عَمَّا خَلَّفْتُ فِیکُمْ مِنْ کِتَابِ اللَّهِ وَ حُجَّتِهِ وَ أَنَّکُمْ مَسْئُولُونَ فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ لِرَبِّکُمْ قَالُوا نَقُولُ قَدْ بَلَّغْتَ وَ نَصَحْتَ وَ جَاهَدْتَ فَجَزَاکَ اللَّهُ عَنَّا أَفْضَلَ الْجَزَاءِ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ أَ لَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیْکُمْ وَ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ أَنَّ النَّارَ حَقٌّ وَ أَنَّ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ حَقٌّ فَقَالُوا نَشْهَدُ بِذَلِکَ قَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَى مَا یَقُولُونَ أَلَا وَ إِنِّی أُشْهِدُکُمْ أَنِّی أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ مَوْلَایَ وَ أَنَا مَوْلَى کُلِّ مُسْلِمٍ وَ أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَهَلْ تُقِرُّونَ لِی بِذَلِکَ وَ تَشْهَدُونَ لِی بِهِ فَقَالُوا نَعَمْ نَشْهَدُ لَکَ بِذَلِکَ فَقَالَ أَلَا مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ عَلِیّاً مَوْلَاهُ وَ هُوَ هَذَا ثُمَّ أَخَذَ بِیَدِ عَلِیٍّ عليه‌السلام فَرَفَعَهَا مَعَ یَدِهِ حَتَّى بَدَتْ آبَاطُهُمَا ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ أَلَا وَ إِنِّی فَرَطُکُمْ وَ أَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَیَّ الْحَوْضَ حَوْضِی غَداً وَ هُوَ حَوْضٌ عَرْضُهُ مَا بَیْنَ بُصْرَى وَ صَنْعَاءَ فِیهِ أَقْدَاحٌ مِنْ فِضَّةٍ عَدَدَ نُجُومِ السَّمَاءِ أَلَا وَ إِنِّی سَائِلُکُمْ غَداً مَا ذَا صَنَعْتُمْ فِیمَا أَشْهَدْتُ اللَّهَ بِهِ عَلَیْکُمْ فِی یَوْمِکُمْ هَذَا إِذَا وَرَدْتُمْ عَلَیَّ حَوْضِی وَ مَا ذَا صَنَعْتُمْ بِالثَّقَلَیْنِ مِنْ بَعْدِی فَانْظُرُوا کَیْفَ تَکُونُونَ خَلَفْتُمُونِی فِیهِمَا حِینَ تَلْقَوْنِی قَالُوا وَ مَا هَذَانِ الثَّقَلَانِ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَمَّا الثَّقَلُ الْأَکْبَرُ فَکِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَبَبٌ مَمْدُودٌ مِنَ اللَّهِ وَ مِنِّی فِی أَیْدِیکُمْ طَرَفُهُ بِیَدِ اللَّهِ وَ الطَّرَفُ الْآخَرُ بِأَیْدِیکُمْ فِیهِ عِلْمُ مَا مَضَى وَ مَا بَقِیَ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ وَ أَمَّا الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ فَهُوَ حَلِیفُ الْقُرْآنِ وَ هُوَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَعِتْرَتُهُ عليهم‌السلام وَ إِنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّى یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ. قَالَ مَعْرُوفُ بْنُ خَرَّبُوذَ فَعَرَضْتُ هَذَا الْکَلَامَ عَلَى أَبِی جَعْفَرٍ عليه‌السلام فَقَالَ صَدَقَ أَبُو الطُّفَیْلِ رَحِمَهُ اللَّهُ؛ حذیفة بن اسید غفاری گوید چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله از حجة الوداع با ما مراجعت کرد و به جحفه (منزلی میان مکه و مدینه) رسید به اصحاب خود دستور داد فرود آیند، همه جمعیت در منزلهای خود جا گرفتند، سپس جار

نماز کشیده شد و رسول الله ﷺ با اصحاب خود دو رکعت نماز گزارد، بعد به آنها رو کرد و فرمود خداونـد لطیف خبیر به من خبر داده که من از میان شما خواهم رفت و شما نیزخواهید مرد، فرض کنید مـن دعـوت حق را اجابت کردم من پیش خدا نسبت به امر رسالت و نسبت به کتاب و حجت خدا که میان شما بـه جـا گذاردم مسئولم و شما هم مسئولید شما به پروردگار خود در این موضوع چه خواهید گفت؟ عرض کردنـد گواهی می دهیم که رسالت خود را تبلیغ کردی و نصیحت به جا آوردی و کوشـش نمـودی خـدا تـو را از طرف ما بهترین پاداش عطا نماید سپس فرمود شما نیستید که عقیده دارید و می‌گویید خدا یگانه است و من از جانب او به سوی شما فرستاده شدم و عقیده دارید که بهشت حق است و دوزخ حق است و زنده شـدن پس از مرگ حقست؟ همه گفتند شهادت می دهیم به همه اینها فرمود بار خدایا گواه گفتار آنها باش، متوجه باشید من شما را شاهد می گیرم بر این‌که خود گواهی می‌دهم که خدا مولای من اسـت و مـن مـولای هـر مسلمانم و من از هر مسلمانی و مؤمنی از خودش اولی هستم آیا به این مطلب اعتـراف داریـد بـرای مـن و گواهی می‌دهید برای من؟ گفتند آری برای تو به آن گواهی می‌دهیم سپس فرمود هر که را من مولا و آقای او هستم علی مولا و آقای اوست و آن علی همین است، سپس دست علی را گرفت و بدست خـود او را بلنـد کرد تا سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد سپس فرمود: خدایا دوست او را دوست باش و دشمن او را دشمن، یار او را یار باش و خوار کن کسی که او را خوار کند، من پیش از شما به بهـشت مـی روم و شـما فـردا در حوض کوثر بر من وارد می شوید و آن حوضی است که به اندازه بصری تا صنعاء (بصری شهری اسـت در شام و صنعاء پایتخت یمن است و قریب چهار صد فرسنگ فاصـله دارنـد) پهنـای آن اسـت و بـه شـماره ستاره‌های آسمان جامهای نقره دارد، متوجه باشید من فردای قیامت از شما بازخواست می کـنم کـه بآنچـه امروز شما را بر آن گواه گرفتم چه کردید این بازپرسی در هنگامی است که سر حوض بر من وارد می شوید می‌پرسم که بعد از من با ثقلین چه کردید، ملتفت باشید که در موقع ملاقات با من [باید گزارش بدهیـد] بـا آنها چگونه رفتار کردید، عرض کردند یا رسول اللّه این دو ثقل کدام است فرمود ثقل اکبر کتاب خدای عز و جل است واسطه‌ای که از طرف خدا و من به سوی شما کشیده شده یک طرفش بدست خدا است و طـرف دیگرش بدست شما است علم آنچه پیش گذشته و آنچه مانده است تا روز قیامت در آنست، اما ثقل اصـغر هم پیمان قرآن است که علی بن ابی طالب و عترت او است، این دو از هم جدا نشوند تا در سر حوض بر من درآیند.معروف گوید این حدیث را بر امام پنجم ﷺ عرضه داشتم فرمود ابو الطفیل راسـت گفتـه، خـدا او را رحمت کند.

روایت فوق از حذیفه و زید بن ارقم در منابع زیر با اختلاف کم در الفاظ و مضمون یکسان نقل شده است:
منابع شیعه: تفسیر العیاشی، محمد بن مـسعود العیاشـی، ج ۱، ص۴؛ الولایـة، ابـن عقـدة الکـوفی، ص۲۱۸؛ الخصال، الشیخ الصدوق، ص۶۶؛ تنبیه الغافلین عن فضائل الطالبین، المحسن إبن کرامـة، ص۶۶؛ الطرائـف، السید ابن طاووس، ص۱۴۴؛ کشف الغمه، الاربلی ، ج ۱، ص ۵۰؛ العمدة، ابن البطریق، ص ۱۰۵؛ غایة المرام، السید هاشم البحرانی،ج ۱، ص۲۹۸؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۲۳، ص ۱۴۱و ج۳۷، ص ۱۲۱ و ج۳۷، ص ۱۹۱؛ الغدیر، العلامة الأمینی، ج ۱، ص ۱۰.

۳. «عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِیِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ ﷺ لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَتَی سُمِّیَ عَلِیٌّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ مَا أَنْکَرُوا وَلَایَتَهُ قُلْتُ رَحِمَکَ اللَّهُ مَتَی سُمِّیَ عَلِیٌّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ کَانَ رَبُّکَ عَزَّ وَ جَلَّ حَیْثُ أَخَـذَ مِـنْ بَنِـی آدَمَ مِـنْ

ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولِي وَ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِين.». دلائل الامامة، محمد بن جریر الطبری الشیعی، ص۵۳.

و همچنین: «فی کتاب الفردوس عن حذیفة بن الیمان قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَتَى سُمِّيَ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا أَنْكَرُوا فَضْلَهُ سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ آدَمُ بَيْنَ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ بَلَى فَقَالَ تَعَالَى أَنَا رَبُّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ وَ عَلِيٌّ أَمِيرُكُم.»؛ پیامبر فرمود: اگر مردم می‌دانستند علی ﷺ چه زمانی امیر المؤمنین نامیده شد فضیلت او را انکار نمی‌کردند. او هنگامی امیر مؤمنان لقب گرفت که آدم میان روح و جسد بود. خداوند بزرگ می‌فرماید: و آن هنگام که پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ فرشتگان گفتند: آری، پس خدا گفت: من خدای شما هستم، محمّد ﷺ پیامبر شما و علی ﷺ امیر شماست. نهج الحق، العلامة الحلی، ص۱۹۱.

این دو روایت از پیامبر اکرم ﷺ و امام باقر ﷺ با مضمون یکسان در این منابع می باشد:

منابع شیعه: تفسیر فرات، فرات بن إبراهیم الکوفی، ص ۱۴۷؛ الیقین، السید ابن طاووس، ص۲۲۲؛ خصائص الوحی المبین، ابن البطریق، ص۲۴۸؛ منهاج الکرامة، العلامة الحلی، ص۱۴۶؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص۴۶۶؛ إلزام النواصب، ابن صلاح البحرانی، ص ۱۳۹؛ البرهان فی تفسیر القرآن، السید هاشم البحرانی، ج۲، ص۶۱۵؛ الجواهر السنیة، الحر العاملی، ص۳۰۷؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۲۶، ص ۲۸۵ و ج ۳۶، ص۱۷۸ و ج ۴۰، ص۷۷؛ تفسیر کنز الدقائق، الشیخ محمد القمی المشهدی، ج ۵، ص ۲۴۰.

منبع اهل تسنن: ینابیع المودة لذوی القربی، القندوزی، ج۲، ص۲۴۸.

و همچنین: «عن جابر بن عبد اللّه عن أبی عبد اللّه ﷺ أن رسول اللّه ﷺ قال لعلی ﷺ: یا علی أنت الذی احتجَّ اللّه بک علی الخلائق حین أقامهم أشباحا فی ابتدائهم و قال لهم: أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قالُوا: بَلى. فقال: و محمّد نبیّکم، قالوا: بلی.قال: و علی إمامکم. قال: فأبی الخلائق جمیعا عن ولایتک و الإقرار بفضلک و عتوا عنها استکبارا إلّا قلیلا منهم و هم أصحاب الیمین و هم أقل القلیل.»؛ از جابر از ابو عبد اللّه ﷺ نقل کرده که حضرت فرمود: روزی حضرت رسول ﷺ به علی ﷺ فرمود: تو آن کسی هستی که خداوند به تو بر مردم احتجاج کرده است آن هنگام که به صورت اشباح قرار داد آنها را در ابتداری خلقشان و فرمود: آیا من خدای شما نیستم؟ همه ارواح گفتند: بلی، تو خدای مایی. بعد فرموده: آیا محمد پیامبر شما نیست؟ همه گفتند: بلی، او پیامبر ماست؟ بعد فرموده آیا علی ﷺ امام شما نیست؟ همه منکر ولایت تو شدند و از اقرار به فضل تو امتناع نمودند جز عده معدودی، که آنها اصحاب یمین بودند و ایشان اقل قلیل هستند. مشارق أنوار الیقین، الحافظ رجب البرسی، ص۲۴؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۲۶، ص۲۹۵.

۴. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِخَيْثَمَةَ وَ أَنَا أَسْمَعُ: «يَا خَيْثَمَةُ، اقْرَأْ مَوَالِيَنَا السَّلَامَ، وَ أَوْصِهِمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الْعَظِيمِ، وَ أَنْ يَعُودَ غَنِيُّهُمْ عَلَى فَقِيرِهِمْ، وَ قَوِيُّهُمْ عَلَى ضَعِيفِهِمْ، وَ أَنْ يَشْهَدَ أَحْيَاؤُهُمْ جَنَائِزَ مَوْتَاهُمْ، وَ أَنْ يَتَلَاقَوْا فِي بُيُوتِهِمْ، فَإِنَّ لُقِيَّاهُمْ حَيَاةٌ لِأَمْرِنَا». ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ فَقَالَ: «رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَا أَمْرَنَا»؛ امام صادق ﷺ به خیثمه فرمود: سلام ما را به دوستان ما برسان، و آنها را سفارش کن به تقوای از خدای بزرگ، و اینکه توانگرشان به فقیرشان رسیدگی کند و نیرومندشان به ناتوانشان، و زنده‌هاشان بر جنازه مرده‌هاشان حضور یابند و اینکه در

میان خانه‌هاشان با هم ملاقات کنند، زیرا ملاقات آنها زنده شدن امر ماست سپس دست مبارکشان را بلند کرده و فرمودند: رحمت کند خدا کسی را که امر (امامت و ولایت) ما را زنده کند. قرب الاسناد، الحمیری القمی، ص۳۲؛ الاختصاص، الشیخ المفید، ص۲۹؛ الأمالی، الشیخ الطوسی، ص۱۳۵؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۷۱، ص ۲۲۳ و با اختلاف کم: الدعوات، قطب الدین الراوندی، ص۲۲۵.

مجلس دوازدهم

ماه رمضان نزول
قرآن صامت و صعود قرآن ناطق

۸۳/۷/۱۹ هـ ش، مصادف با ۱۴۲۴/۸/۲۴ هـ ق.

ماه رمضان نزول قرآن صامت و صعود قرآن ناطق

اکسیر احمر فقه دین

فهم مطالب غیر از حفظ مطالب است. آنچه مهم است این است که قدرتی در آدمی پیدا شود که بتواند پوست‌ها را بکند و مغزهای حقایق را بیرون بیاورد. و این مقام است که اکسیر احمر است و حقیقت فقه این است. ﴿**لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ**﴾.[۱]

از فقه دین گاهی به درایت روایت[۲] و گاهی به ادراک معاریض کلمات اهل‌بیت علیهم‌السلام تعبیر می‌شود.[۳] غرض اقصی از تحصیل علم، وصول به این حد است.

---

۱. التوبة:۱۲۲.

۲. «حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ زَيْدٍ الزَّرَّادِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه‌السلام: يَا بُنَيَّ، اعْرِفْ مَنَازِلَ الشِّيعَةِ عَلَى قَدْرِ رِوَايَتِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ؛ فَإِنَّ الْمَعْرِفَةَ هِيَ الدِّرَايَةُ لِلرِّوَايَةِ، وَ بِالدِّرَايَاتِ لِلرِّوَايَاتِ يَعْلُو الْمُؤْمِنُ إِلَى أَقْصَى دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ»؛ امام صادق علیه‌السلام فرمود: (پدرم) امام باقر علیه‌السلام به من چنین فرمودند: فرزندم، حدّ دانش و درک پیروان مکتب علی علیه‌السلام را ازروایت و معرفت ایشان و اینکه آنان چه مقدار سخنان معصومین را آموخته و درک نموده‌اند و به دست بیاور. زیرا، معرفت عبارت است از شناخت روایت و شناخت از گفتار پیشوایان دین و آگاهی از فرمایشات معصومین باعث می‌شود که مؤمن، خود را به بلندترین قلّه‌های ایمان برساند. الأصول الستة عشر، عدة المحدثین، ص۳؛ معانی الأخبار، الشیخ الصدوق، ص۱؛ بحارالأنوار، العلامة المجلسی، ج۱، ص۱۰۶.

۳. «حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: حَدِيثٌ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ حَدِيثٍ تَرْوِيهِ وَ لَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ فَقِيهاً حَتَّى يَعْرِفَ مَعَارِيضَ كَلَامِنَا وَ إِنَّ الْكَلِمَةَ مِنْ كَلَامِنَا لَتَنْصَرِفُ عَلَى سَبْعِينَ وَجْهاً لَنَا مِنْ جَمِيعِهَا الْمَخْرَجُ.»؛ ابراهیم کرخی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که فرمود: یک

←

نَفَس‌هایی که تسبیح است و خوابی که عبادت است

تعبیرات پیغمبر ﷺ دربارهٔ ماه رمضان، بهت‌انگیز است! ما به یک کلمه‌اش اشاره می‌کنیم: «أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَ نَوْمُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ»[1]

این کلمات را همه می‌خوانید؛ اما در این کلمات چه نکته‌ای است؟

نَفَس، امری غیر اختیاری است. بدون اختیار می‌آید و می‌رود. خواب هم امری غیر اختیاری است. می‌آید و قوای انسان همه معطل می‌شود.

در این ماه چه قدرتی است که امر غیر اختیاری را به اختیاری مبدل می‌کند؟! امر جبری را منقلب می‌کند، آن هم به انقلابی که عقل را متحیر می‌سازد؟!

← حدیث را اگر (کاملا) فهمیده باشی، ارزشمندتر از هزار روایت است که آن را برای دیگران نقل کنی، و نیز هیچ یک از شما در قوانین و احکام دین عالم نخواهد بود مگر آنکه مفهوم های گوناگون از سخن ما را دریافته باشد. یقینا هر کلمه‌ای از گفتار ما به هفتاد گونه تعبیر می‌گردد که راه خروج از هر یک از آنها برای ما باز است. معانی الأخبار، الشیخ الصدوق، ص۲؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۲، ص۱۸۴.

۱. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّال عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِب قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ خَطَبَنَا ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ شَهْرٌ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَفْضَلُ الشُّهُورِ وَ أَيَّامُهُ أَفْضَلُ الْأَيَّامِ وَ لَيَالِيهِ أَفْضَلُ اللَّيَالِي وَ سَاعَاتُهُ أَفْضَلُ السَّاعَاتِ هُوَ شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَافَةِ اللَّهِ وَ جُعِلْتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كَرَامَةِ اللَّهِ أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَ نَوْمُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ وَ عَمَلُكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ وَ دُعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَاب..»؛ امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ؑ فرمود: رسول خدا ﷺ یک روز این خطبه را برای ما خواند. فرمود: ای مردم ماه خدا با برکت و رحمت و آمرزش به شما رو کرده است، ماهی است که پیش خدا بهترین ماه‌هاست و روزهایش بهترین روزها و شبهایش بهترین شبها و ساعاتش بهترین ساعات است. ماهی است که در آن دعوت شدید به مهمانی خدا و اهل کرامت خدا قرار گرفته‌اید در آن ماه؛ نفس های شما در آن تسبیح است و خواب شما در آن عبادتست کردارتان در آن پذیرفته و دعایتان مستجاب. فضائل أمیر المؤمنین ؑ، ابن عقدة الکوفی، ص۱۳۵؛ الامالی، الشیخ الصدوق، ص۱۵۳؛ عیون اخبار الرضا ؑ، الشیخ الصدوق، ج۱، ص۲۶۵؛ روضة الواعظین، الفتال النیشابوری، ص۳۴۶؛ اقبال الاعمال، السیدبن طاوس، ج۱، ص۲۷؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۴۲، ص۱۹۰و ج۹۳، ص۳۵۸.

منبع اهل تسنن: ینابیع المودة، قندوزی، ج۱، ص۱۶۷.

تسبیح، اوج معرفت الله

اوج معرفة الله «تسبیح» است؛ ﴿سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى * الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى﴾؛[۱] این است که در رکوع، در سجود، آنچه مقرر است، تسبیح است.

حالا خود تسبیح چه حقیقتی است؟! افسوس که ما به این حقائق، آن چنان که باید اقبال نکردیم و نفهمیدیم در این کلمات چه جواهری است!

خوب دقت کنید، در تسبیحات اربعه: «**سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَـهَ إِلَّا اللَّـهُ وَ اللَّـهُ أَكْبَرُ**» با این‌که اهم تمام کلمات، کلمهٔ توحید است و طهارت و اسلام وابسته به کلمهٔ توحید است، آیا فکر کردید چرا تسبیح، اول است؟! چرا سبحان الله اول است!

ابواب حکمت در سُوَر مسبحات

سُوَری در قرآن است که اسم آن مسبّحات است.[۲] همهٔ این سُوَر با تسبیح شروع می‌شود. آن وقت چه حقایقی در این سور است!

﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾،[۳] ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾[۴] و همچنین ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾.[۵]

---

۱. «نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای؛ همان که آفرید و هماهنگی بخشید». الأعلی:۱و۲.

۲. «عَنِ الْعِرْبَاضِ بْنِ سَارِيَةَ قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقْرَأُ الْمُسَبَّحَاتِ قَبْلَ أَنْ يَرْقُدَ وَ يَقُولُ فِي هَذِهِ السُّوَرِ آيَةٌ هِيَ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ آيَةٍ [قَالُوا وَ مَا الْمُسَبَّحَاتُ قَالَ ﷺ سُورَةُ الْحَدِيدِ وَ الْحَشْرِ وَ الصَّفِّ وَ الْجُمُعَةِ وَ التَّغَابُنِ] تفسیر مجمع البیان، الشیخ الطبرسی، ج۹، ص۳۸۱؛ روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن، أبوالفتوح رازی، ج۱۹، ص۱ سورة الحدید؛ زبدة التفاسیر، الملا فتح الله الکاشانی، ج۶، ص ۵۸۷؛ تفسیر نور الثقلین، الشیخ الحویزی، ج۵، ص۲۳؛ تفسیر کنز الدقائق، الشیخ محمد رضا القمی المشهدی، ج۱۳، ص۶۹؛ مستدرک الوسائل، میرزا حسین النوری الطبرسی، ج۴، ص ۲۸۹.

اقوالی درسُوَرمسبّحات:

الف: «کأنه یرید السور التی أوائلها التسبیح». مجمع البحرین، الشیخ الطریحی، ج۲، ص۳۲۴.

ب: «قیل: المسبحات سور أولها سبح أو یسبح أو سبحان». شرح أصول الکافی، صالح المازندرانی، ج۱۱، ص۵۸.

۳. «آنچه در آسمانها و زمین است، خدا را به پاکی می‌ستایند». الحدید:۱.

۴. «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است به تسبیح خدا می‌پردازند». الحشر:۱، الصف:۱.

۵. «هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است خدا را تسبیح می‌گویند». الجمعة:۱، التغابن:۱.

و تعبیرات هم سه قسم است: یک قسم به صیغهٔ ماضی است، مثل سورهٔ حدید ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ﴾؛ یک قسم صیغهٔ مضارع است، مثل سورهٔ جمعه ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ﴾؛ یک قسم به صورت امر است،﴿سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾.[۱]

هیئات سه قسم است: ماضی، مضارع، امر؛ این ماده به هر سه هیئت آمده است. و در هر یک ابوابی از حکمت است.

انقلاب نَفَس به تسبیح با اکسیر ماه رمضان

در ماه رمضان خاصیت اکسیری پیدا می‌شود. اکسیر یعنی چه؟ اکسیر عملی است که محصول آن به هر چه بخورد کیمیا می‌شود! این چیست که مقلِّب است و جوهر را از جهت ذات، با یک برخورد عوض می‌کند؟!

این همان کبریت احمر است که در روایات به آن اشاره شده است و از شاگردان امام ششم علیه السلام یک نفر بلد بود و او جابر بن حیان بود. او صاحب علم کیمیا بود و امام علیه السلام به او ساختن اکسیر را آموخته بود.[۲] •

این خاصیت اکسیر است؛ به آهن که می‌خورد، آهنی که میلیاردها سال باید در معدن قلب و انقلاب شود تا تغییر کند، به یک آن، طلای احمرش می‌کند.

خاصیت ماه رمضان این چنین است؛ نَفَسها را تسبیح می‌کند؛ تسبیح نگفته، نَفَس، تسبیح می‌شود!

---

۱. «نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای». الاعلی:۱.

۲. «جابر بن حیان:...، کان عالما بالفنون الغریبة وله مؤلفات کثیرة أخذها من الصادق علیه السلام» معجم رجال الحدیث، السید الخوئی، ج۴، ص۳۲۸.

و همچنین: «ومنهم العلامة جابر بن حیان فی (تدبیر الإکسیر الأعظم) قال: و بالله أقول: لقد تحملت من هذا ألما عظیما بذکری له إلی أن من الله تعالی علی بجعفر بن محمد صلوات الله علیه. فلم یزل یسهل علی ذلک و یکشف لی الأمر». شرح إحقاق الحق، السید المرعشی، ج۳۳، ص۸۱۸.

و همچنین: در أعیان الشیعة، ج۴، ص۳۰ تا ۳۹ تحت عنوان «أبو عبد الله (ویقال أبو موسی) جابر بن حیان» ترجمه جابر را مفصلا ذکر کرده است.

فرق تسبیح نَفس و تسبیح شدن نَفَس به انقلاب خداوند

تسبیح دو قسم است: یک وقت خود آدم تسبیح می‌گوید؛ یک وقت خدا نَفَس را تسبیح می‌کند. این را خوب درک کنید! خود آدم که تسبیح می‌کند، کار خودش می‌شود و مناسب با خود اوست؛ اما خداوند که به قلب و انقلاب نَفَس را به تسبیح منقلب کرد، آن تسبیح، عقل در درک عظمتش مات می‌شود! «أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ»، این اولین عنوان است.

یاد خدا در نَفَسی که منقلب به تسبیح شده

اما اگر کسی توفیق پیدا کند و همین نفسی که تسبیح است را به اختیار خودش، در ذکر خدا صرف کند، آن وقت آن ذکر باز چه می‌شود؟! آن ذکری است که با هیچ ذکری قابل قیاس نیست!

مهم این است: یک وقت نفس من می‌شود «لَا اِلَهَ إِلَّا اللـه»؛ یک وقت سبحان اللهی که خدا درست کرده، می‌شود «لَا اِلَهَ إِلَّا الله»؛ ماده سبحان الله است و صورت لا اله الا الله!

اشتغال نَفَسی که تسبیح شده به ارشاد و تبلیغ

مهم‌تر از این آن وقت است که در ماه رمضان، همین نفسی که تسبیح است، در ارشاد یک جاهل، تنبیه یک غافل و هدایت یک گمراه صرف شود. در این فرض است که دیگر قلم تمام کُتّاب از نوشتن اجر این عمل عاجز می‌شود!

کسانی که برای تبلیغ دین، به شهری، به دهی می‌روند، به آنچه امروز می‌گویم، خوب فکر کنند؛ بعد بفهمند کجا می‌روند و چه می‌کنند و چه جور باید برای این کار آماده شوند.

هیچ مقامی در نزد خدا بالاتر از این نیست که کسی گمراهی را به راه بیاورد. منصبی نزد خداوند بزرگ‌تر از این نیست که کسی بیگانه‌ای را با خدا آشنا کند. هیچ

عملی در نزد خداوند برتر و با شرافت‌تر از این نیست که کسی را که از طریق امامت امیرالمؤمنین ﷺ منحرف است، به این طریق که سبیل الله اعظم است وارد کند.

اگر نَفَسی که در گوشه‌ای خوابیده است، بدل به تسبیح می‌شود، اگر در یک آبادی برود و آنجا صرف شود؛ تارک الصلاتی را به نماز بیاورد، غافلی از خدا به را خدا متوجه کند، آن وقت چه مقامی دارد؟!

حسرت خوبان و بدان در روز قیامت

آیه‌ای در قرآن است که طبرسی کلمه‌ای بهت‌انگیز در تفسیر آن آورده است! خود آیه برای اهلش کافی است! ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ﴾.[۱]

طبرسی در تفسیر آیه این را می‌گوید: «آن روز، هر محسنی در حسرت است؛ هر مسیئی در حسرت است»؛[۲] عجب این است: هم خوبان در حسرت‌اند و هم بدان! آن کس که بد است، در حسرت است که چرا خوب نشده. هر کس هم خوب است، در هر مقامی است، او هم در حسرت است که می‌توانستم یک درجه بالاتر بروم، چرا نرفتم؟ می‌توانستم یک نفر دیگر هدایت کنم، چرا نکردم؟ این وظیفهٔ عام.

اما وظیفهٔ خاص؛ بعضی از امور مورد غفلت واقع شده است. تا وقتی که غفلت هست، عذر هست. اما اگر غفلت سر آمد، دیگر عذر مقبول نیست.

می‌دانید چرا ماه رمضان این گونه شده؟ این اثر از کجا پیدا شده؟ ریشهٔ این اثر اینجا است: ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾.[۳]

شماها عمری درس خواندید، عوام نیستید؛ عده‌ای از شما از مدرسین مسلّم درس خارج در حوزهٔ مقدسهٔ قم هستید، گذشته از آنها که مدرس سطوح عالیه هستند. وصف مشعر به علّیت است، آن هم در کلام خدا.

---

۱. «آنان را از روز حسرت بیم ده، آنگاه که داوری انجام گیرد». مریم:۳۹.

۲. یوم یتحسر المسیء هلا أحسن العمل، والمحسن هلا ازداد من العمل. تفسیر مجمع البیان، الطبرسی، ج۶، ص۴۲۴.

۳. «ماه رمضان [همان ماه] است که در آن، قرآن فرو فرستاده شده است». البقرة:۱۸۵.

نزول و صعود قرآن در ماه رمضان

آنچه این ماه را بین همهٔ شهور ممتاز کرده، دو مطلب است. آن دو مطلب این است که یک قرآن در این ماه نازل شده و یک قرآن در این ماه بالا رفته است.

نزول آن قرآن و عروج این قرآن ناطق، ماه رمضان را اکسیر احمری کرده که خاصیت قلب و انقلاب در او پیدا شده است.

روز بیست و یکم رمضان، وقتی از سر قبر برگشتند، امام حسن بن علی علیهما السلام منبر رفت. کلمهٔ امام کلمه‌ای است که قالب معناست، نه کم است و نه زیاد. من خلاصهٔ تعبیر را می‌گویم. منتها هر کلمه‌ای برقی است که انواری از آن پخش می‌شود.

امیرمؤمنان علیه السلام سابق بر اولین و آخرین

آن شب شبی بود که قرآن نازل شد و شبی بود که عیسی به آسمان رفت؛ در این شب کسی رفت که اولین بر او سبقت نگرفتند و آخرین او را درک نمی‌کنند! کسی رفت که هر وقت به میدان می‌رفت، جبرئیل طرف راستش بود و میکائیل طرف چپش![1]

این کلمات چیست؟ یک کلمه‌اش را فکر کنید: «اولین» و «آخرین». دائرهٔ «اولین» از کجا شروع می‌شود؟ از آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی علیهم السلام. مهم این است که امام علیه السلام فرمود: کسی رفت که اولین نتوانستند در این میدان بر او سبقت بگیرند. او در این میدان قدم زد و بر همه سبقت گرفت. این وضعش با اولین است.

اما با «آخرین». آخرین کیان‌اند؟ تا قیامت چقدر جواهر عباد از این معدن انسانیت، پیدا شده و می‌شود. فرمود: کسی رفت که در آخرین هم، احدی او را ادراک نمی‌کند! حالا این کسیت؟!

---

۱. رجوع شود به مجلس ششم، صفحه ۱۳۷، تعلیقه ۱.

حدیثی از احمد بن حنبل در منقبت امیر مؤمنان علیه السلام

چون قضیه مهم است، بهتر این است که یک حدیث بگویم. حدیثی که الأزهر مصر خواه ناخواه باید در برابر آن تسلیم شود و فکر کند که تکلیفش چیست؟!

احمد بن حنبل امام حنابله است. شافعی امام شافعیه است. تعبیر شافعی در شأن احمد بن حنبل این است: «من از بغداد بیرون آمدم و در بغداد کسی را افضل و اعلم و افقه از احمد بن حنبل وانگذاشتم».(۱)

حدیثی که الآن می‌خوانم، حدیثی است که چنین مردی ضبط کرده است. منتها اگر یک سُنی که فهم و درکی داشته باشد، بفهمد که این حدیث چه معنای عمیقی دارد.

مقامی از مقامات امیر مؤمنان علیه السلام که در پرده نهان شد

حدیث این است: رسول خدا ﷺ فرمود: یا علی، اگر نبود که می‌ترسم مسلمانان دربارهٔ تو همان را بگویند که مسیحیان دربارهٔ عیسی علیه السلام گفتند، در مقام تو چیزی می‌گفتم که وقتی راه بروی، خاک زیر قدم تو را به تبرک بردارند.(۲) •۳

---

۱. «حدثنا زکریا بن یحیی البستی، حدثنا یوسف بن عبد الله الخوارزمی، أخبرنا حرملة قال سمعت الشافعی یقول: خرجت من العراق فما خلفت بالعراق[بها] رجلا أفضل و لا أعلم و لا أتقی من أحمد بن حنبل»

منابع اهل تسنن: الکامل، عبد الله بن عدی الجرجانی، ج۱، ص۱۱۸؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۵، ص۲۷۲؛ سیر اعلام النبلاء، الذهبی، ج۱۱، ص۱۹۵؛ تاریخ الاسلام، الذهبی، ج۱۸، ص۷۱؛ و با اختلاف کم: البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج۱۰،ص۳۶۹.

۲. این حدیث شریف نیز از دست تحریف گران در امان نمانده و از کتاب مسند احمدبن حنبل حذف گردیده است ولی خوشبختانه نقل این حدیث از کتاب مسند احمدبن حنبل، توسط بعضی از بزرگان اهل تسنن مانع کتمان این حقایق گردیده است از جمله:

«وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ لَوْ لَا أَنْ تَقُولَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِی فِیکَ مَا قَالَتِ النَّصَارَی فِی ابْنِ مَرْیَمَ لَقُلْتُ الْیَوْمَ فِیکَ مَقَالًا لَا تَمُرُّ بِمَلَإٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَیْکَ لِلْبَرَکَة. **ذَکَرَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ فِی الْمُسْنَد**».

منابع اهل تسنن: شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید، ج۹، ص۱۶۸؛ ینابیع المودة لذوی القربی، القندوزی، ج۲، ص۴۸۷ و ج۱، ص۳۹۲ (قال: أخرج أحمد فی مسنده هذا الحدیث بلفظه عن ابن مسعود).

منابع شیعه: التحفة العسجدیة، الامام یحیی بن الحسین، ص۱۳۵؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۴۰، ص۸۱؛ غایة المرام، السید هاشم البحرانی، ج۵، ص۱۴۰؛ شرح إحقاق الحق، السید المرعشی النجفی، ج۲۳، ص۴۱۱.

←

یک وقت علامه مجلسی ﷺ این حدیث را می‌گوید؛ یک وقت احمد بن حنبل می‌گوید! این حدیث را درک کنید!

معنای این حدیث این است: اگر پرده از مقام تو برداشته شود، همچنان که مسیحیان بعد از نزول انجیل به تثلیث مبتلا شدند و عیسی را تافتهٔ بافتهٔ از خدا پنداشتند، اگر من مناقب تو را بیان کنم، مسلمانان هم به همان گرفتار می‌شوند.

این حدیث نشان می‌دهد که آنچه از فضائل امیر مؤمنان ؑ گفته شده، در مقابل آنچه که کتمان شده ناچیز است. آن حضرت کیست؟! ایشان چه وجود مقدسی هستند؟ این حدیث را خوب درک کردید؟! پیغمبر ﷺ چه گفته که باز نگفته‌اش مانده؟

انبیای اولو العزم ؑ عصارهٔ عالم و امیر مؤمنان ؑ عصارهٔ انبیا

اما آنچه را پیغمبر ﷺ بیان فرموده، از احمد بن حنبل نقل می‌کنم که برای هر ملحدی حجت باشد.

احمد بن حنبل کسی است که ذهبی دربارهٔ او می‌گوید: «شیخ الاسلام [و] سید المسلمین فی عصره»،[1] همان کسی که اعتبارش پیش شافعی در این حد است. از رسول خدا ﷺ چنین نقل می‌کند:

«هر کس اراده دارد آدم را در علمش ببیند، نوح را در عزمش ببیند، ابراهیم را در حلمش ببیند، موسی بن عمران را در فطنتش ببیند، عیسی بن مریم را در زهدش

→

و همچنین در دیگر منابع اهل تسنن: «وَ بِإِسْنَادِهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ[ﷺ] قَالَ لِعَلِيٍّ: وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ لَا أَنْ يَقُولَ فِيکَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيکَ الْيَوْمَ مَقَالًا لَا تَمُرُّ بِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَخَذُ (وا) التُّرَابَ مِنْ أَثَرِ قَدَمَيْکَ يَطْلُبُونَ بِهِ الْبَرَكَةَ.» المعجم الکبیر، الطبرانی، ج ۱، ص ۳۲۰؛ مجمع الزوائد، الهیثمی، ج ۹، ص ۱۳۱؛ المناقب، الموفق الخوارزمی، ص ۱۲۹ (و عبارته: إلا أخذوا من تراب رجلیک، و فضل طهورک، یستشفون به، ولکن حسبک أن تکون منی وأنا منک، ترثنی و أرثک).

۱. «أحمد بن حنبل شیخ الاسلام وسید المسلمین فی عصره الحافظ الحجة أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الذهلی الشیبانی المروزی ثم البغدادی.»

منبع اهل تسنن: تذکرة الحفاظ، الذهبی، ج ۲، ص ۴۳۱، شماره ۴۳۸.

ببیند، «**فلینظر إلی علی بن أبی طالب**»[۱].

اگر گفته این است، پس نگفته چیست؟!

به اتفاق تمام مسلمین، سادات عالم وجود، انبیای اولو العزم هستند. شاخصهٔ هر یک از این‌ها چیست؟ شاخصهٔ نوح عزم است؛ شاخصهٔ ابراهیم حلم است؛ شاخصهٔ موسی فطنت موسی است؛ شاخصهٔ عیسی زهد عیسی است. عصارهٔ عالم این چهار نفر است و عصاره این چهار نفر، علی بن ابی طالب علیه‌السلام است! این از طریق عامه است! از خاصه بگذر.

اولین مظلوم

شیخ در «مصباح المتهجد» در زیارتش جمله‌ای را نقل می‌کند: «**السَّلَامُ عَلَيْکَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ أَنْتَ أَوَّلُ مَظْلُومٍ**»[۲]

آیا مظلومیت فوق این دیگر تصور می‌شود؟! خود احمد بن حنبل از پیغمبر ﷺ نقل می‌کند، عصارهٔ تمام انبیا و مرسلین علی بن ابی طالب علیه‌السلام است. آیا به چه جرمی باید اولین شخصیت عالم وجود بعد از پیامبر ﷺ، در ردیف این سه نفر قرار گرفته و شخص چهارم بعد از آن‌ها باشد؟!

بی‌عُرضگانی که طرفدار تضییع حق علی بن ابی طالب علیه‌السلام هستند، اگر عُرضه

---

۱. «من أراد أن ينظر إلی نوح فی عزمه و إلی آدم فی علمه و إلی إبراهيم فی حلمه و إلی موسی فی فطنته و إلی عيسی فی زهده فلينظر إلی علی بن أبی طالب». رواه أحمد بن حنبل فی المسند و رواه أحمد البيهقی فی صحيحه. شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحديد، ج۹، ص: ۱۶۸؛ ينابيع المودة، القندوزی، ج۱، ص۳۶۳.
نکته: این حدیث شریف نیز از کتاب مسند احمدبن حنبل حذف گردیده است.
برای تحقیق بیشتر ذیل حدیث تشبیه رجوع شود به مجلس سوم، صفحه ۹۲، تعلیقه۱

۲. «... السَّلَامُ عَلَيْکَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ أَنْتَ أَوَّلُ مَظْلُومٍ وَ أَوَّلُ مَغْصُوبٍ حَقُّهُ..». مصباح المتهجد، الشيخ الطوسی، ص ۷۴۵؛ المزار، الشيخ المفيد، ص۸۴؛ المزار، محمد بن جعفر المشهدی، ص۱۹۱؛ المصباح، الشيخ إبراهيم الكفعمی، ص ۴۸۰؛ البلد الأمين، الشيخ إبراهيم الكفعمی، ص۲۹۴؛ بحارالأنوار، العلامة المجلسی، ج ۹۷، ص ۳۲۰ و..
برای تحقیق بیشتر رجوع شود به مجلس اول، صفحه ۴۲، تعلیقه۲.

دارند، بیایند زیر همین سقف، تا برای دنیا روشن شود که شخص دوم عالم، این بشر است. و بالاترین جنایت در تاریخ بشریت این اتفاق است که بین پیامبر ﷺ که شخص اول عالم وجود است و امیر مؤمنان علیه السلام که شخص دوم عالم وجود است، به وسیلۀ سه نفر فاصله انداخته‌اند و خلافت و جانشینی رسول خدا ﷺ را از آن‌چه خدای تعالی معین فرموده، به مسیری دیگر کشانده‌اند.

اگر الأزهر مصر عُرضه دارد، جواب بدهد. یا باید فاتحۀ احمد حنبل را بخواند، یا باید از غلطی که کرده برگردد! امیر مؤمنان علی علیه السلام این است!

این از چهار پیامبر اولی‌العزم. اما نفر پنجم باقی مانده که پیامبر خاتم ﷺ است. در «قرآن مجید» که بالاترین کتاب هدایت است فرمود: ﴿وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾.[1]

امیر مؤمنان علیه السلام از پیامبر ﷺ و پیامبر ﷺ از امیر مؤمنان علیه السلام است

و در «صحیح بخاری» که بالاترین دفتر نزد اهل تسنن است آمده است: «عَلِيٌّ مِنِّي وَ أَنَا مِن عَلِيٍّ».[2]

با نوح چنین، با ابراهیم چنان، با موسی چنان، با عیسی چنین، با خاتم پیغمبران ﷺ این چنین!

در ماه رمضان فرمود: یا علی! هر کس تو را بکشد، مرا کشته. خوب دقت کنید! هر کس تو را بکشد، مرا کشته، یعنی چه؟ یعنی روز بیست و یکم این ماه، روز قتل خاتم پیغمبران ﷺ است! وظیفۀ همۀ شیعیان این است که آن روز عزای پیغمبر را بگیرند. معنی این کلمه نه تنها برای عامۀ شیعه، بلکه برای اهل سنت این است که آن روز، روز عزای پیغمبر ﷺ است.

بعد دلیل آورد و فرمود: یا علی! چون روح تو از روح من است، طینت تو از

---

۱. آل عمران: ۶۱.

۲. صحیح البخاری، ج۳، ص۱۶۸، کتاب الصلح و ج۴، ص۲۰۷، باب مناقب علی بن أبی طالب، و ج۵، ص۸۵ باب عمرة القضاء.

برای تحقیق بیشتر رجوع شود به مجلس سوم، صفحه ۸۲، تعلیقه ۱.

طینت من است. خلاصه، بدن تو از من است، جان تو هم از من است؛ روز مرگ تو هم، روز مرگ من است.[۱]

فرد فرد شما باید امسال، همهٔ کوششتان این باشد که روز بیست و یکم، به تناسب شهادت خاتم انبیا صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی مرتضی علیه‌السلام مجالس بر پا شود، هیئات، مواکب در خیابان‌ها راه بیفتد، تا این حد حق ضایع شده احقاق شود.

در خاتمه باز به همه‌تان می‌گویم **﴿وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ﴾**.[۲] این علوم به تنهایی مشکل گشا نیست؛ این علوم به تنهایی در ظلمت و وحشت قبر، حلّال معضلات ما نیست، بلکه باید در راه ولایت عملاً قدم بر دارید. شما دم جان دادن و شب اول قبر امیر مؤمنان علی صلی‌الله‌علیه‌وآله را دارید! شما عند تطایر الکتب امیر مؤمنان علی علیه‌السلام را دارید. شما هنگام قسمت جنّت و نار وجود امیر مؤمنان علی علیه‌السلام را دارید.

---

۱. «عَنْ أَبِی الْحَسَنِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِيهِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ خَطَبَنَا ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ... ثُمَّ قَالَ يَا عَلِیُّ مَنْ قَتَلَكَ فَقَدْ قَتَلَنِی وَ مَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِی وَ مَنْ سَبَّكَ فَقَدْ سَبَّنِی لِأَنَّكَ مِنِّی كَنَفْسِی رُوحُكَ مِنْ رُوحِی وَ طِينَتُكَ مِنْ طِينَتِی...»؛ امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله یک روز این خطبه را برای ما خواند: ای مردم ماه خدا با برکت و رحمت و آمرزش به شما رو کرده است،... سپس فرمود ای علی هر که تو را بکشد مرا کشته و هر که تو را به خشم آرد مرا به خشم آورده و هر که تو را دشنام دهد مرا دشنام داده زیرا تو جان منی روحت از روح من و طینت تو از طینت من است...». فضائل أمیر المؤمنین علیه‌السلام، ابن عقدة الکوفی، ص۱۳۵؛ الامالی، الشیخ الصدوق، ص۱۵۳؛ عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، الشیخ الصدوق، ج۱، ص۲۶۵؛ روضة الواعظین، الفتال النیشابوری، ص۳۴۶؛ اقبال الاعمال، السیدبن طاوس، ج۱، ص۲۷؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۴۲، ص ۱۹۰و ج۹۳، ص۳۵۸.

منبع اهل تسنن: ینابیع المودة، القندوزی الحنفی، ج۱، ص۱۶۷.

۲. «آنان را از روز حسرت بیم ده، آنگاه که داوری انجام گیرد». مریم:۳۹.

پی نوشت ها:

۱. «ابنا بسطام فی طب الأئمة ... وعن جعفر بن جابر الطائی عن موسی بن عمر بن زید عن عمر بن یزید قال کتب جابر بن حیان إلی أبی عبد الله علیه‌السلام فقال یا بن رسول الله منعتنی ریح شابکة شبکت بین قرنی إلی قدمی فادع الله لی فدعا له وکتب إلیه علیک بسعوط العنبر والزنبق تعافی منه إن شاء الله ففعل ذلک فکأنما نشط من عقال». مستدرک الوسائل ، المیرزا النوری، ج۱، ص ۴۳۱ و ۴۳۲.

۲. «فِی الْخَبَرِ النَّبَوِیِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَنَّهُ یُفْتَحُ لِلْعَبْدِ یَوْمَ الْقِیَامَة عَلَی کُلِّ یَوْمٍ مِنْ أَیَّامِ عُمُرِهِ أَرْبَعٌ وَ عِشْرُونَ خِزَانَةً عَدَدَ سَاعَاتِ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ فَخِزَانَةٌ یَجِدُهَا مَمْلُوءَةً نُوراً وَ سُرُوراً فَیَنَالُهُ عِنْدَ مُشَاهَدَتِهَا مِنَ الْفَرَحِ وَ السُّرُور مَا لَوْ وُزِّعَ عَلَی أَهْلِ النَّارِ لَأَدْهَشَهُمْ عَنِ الْإِحْسَاسِ بِأَلَمِ النَّارِ وَ هِیَ السَّاعَةُ الَّتِی أَطَاعَ فِیهَا رَبَّهُ ثُمَّ یُفْتَحُ لَهُ خِزَانَةٌ أُخْرَی فَیَرَاهَا مُظْلِمَةً مُنْتِنَةً مُفْزِعَةً فَیَنَالُهُ مِنْهَا عِنْدَ مُشَاهَدَتِهَا مِنَ الْفَزَعِ وَ الْجَزَعِ مَا لَوْ قُسِمَ عَلَی أَهْلِ الْجَنَّة لَنَقَّصَ [لَنَغَّضَ] عَلَیْهِمْ نَعِیمَهَا وَ هِیَ السَّاعَةُ الَّتِی عَصَی فِیهَا رَبَّهُ ثُمَّ یُفْتَحُ لَهُ خِزَانَةٌ أُخْرَی فَیَرَاهَا خَالِیَةً لَیْسَ فِیهَا مَا یَسُرُّهُ وَ لَا یَسُوؤُهُ وَ هِیَ السَّاعَةُ الَّتِی نَامَ فِیهَا أَوِ اشْتَغَلَ فِیهَا بِشَیْءٍ مِنْ مُبَاحَاتِ الدُّنْیَا فَیَنَالُهُ مِنَ الْغَبْنِ وَ الْأَسَفِ عَلَی فَوَاتِهَا حَیْثُ کَانَ مُتَمَکِّناً مِنْ أَنْ یَمْلَأَهَا حَسَنَاتٍ مَا لَا یُوصَفُ وَ مِنْ هَذَا قَوْلُهُ تَعَالَی ﴿ذلِکَ یَوْمُ التَّغابُن﴾»؛ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر داده است که در روز قیامت به ازای هر روز از ایام عمر شخص به عدد ساعت‌های شب و روز بیست و چهار خزانه گشوده می‌شود. یک خزانه را پر از نور و سرور می‌بیند که به هنگام دیدنش شادی و سرور او را در بر می‌گیرد به طوری که اگر بر دوزخیان تقسیم کنند از عظمت آن سرور احساس درد از آتش نمی‌کنند و این ساعت، ساعتی است که در آن طاعت پروردگار را بجای آورده، خزانه دیگری را باز می‌کنند آن را تاریک و بدبو و ترسناک می‌بینند به هنگام مشاهده آن آه و ناله‌ای او را در بر می‌گیرد که اگر بر اهل بهشت تقسیم شود نعمت بهشت بر آنها منغّص می‌شود و آن ساعتی است که در آن ساعت نافرمانی کرده. سپس خزانه دیگری را بگشایند آن را خالی می‌یابد و چیزی در آن نمی‌بینند که خوشش آید و یا بدش آید و آن ساعتی است که در آن خوابیده و یا به حلالهای دنیا اشتغال داشته پس او را احساس خسارت و تأسف غیر قابل وصف به خاطر از دست دادن آن ساعت در بر می‌گیرد، زیرا قدرت بر پر کردن آن ساعت از حسنات را داشته و از همین باب گفتار حق تعالی است آن روز، روز غبن است. عدة الداعی ونجاح الساعی، ابن فهد الحلی، ص ۱۰۳؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۷، ص۲۶۲.

۳. **و همچنین:** «عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: بَیْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص ذَاتَ یَوْمٍ جَالِساً إِذْ أَقْبَلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه‌السلام فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله إِنَّ فِیکَ شَبَهاً مِنْ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ وَ لَوْ لَا أَنْ تَقُولَ فِیکَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِی مَا قَالَتِ النَّصَارَی فِی عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ لَقُلْتُ فِیکَ قَوْلًا لَا تَمُرُّ بِمَلَإٍ مِنَ النَّاسِ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَیْکَ یَلْتَمِسُونَ بِذَلِکَ الْبَرَکَةَ قَالَ فَغَضِبَ الْأَعْرَابِیَّان وَ الْمُغِیرَةُ بْنُ شُعْبَةَ وَ عِدَّةٌ مِنْ قُرَیْشٍ مَعَهُمْ فَقَالُوا مَا رَضِیَ أَنْ یَضْرِبَ لِابْنِ عَمِّهِ مَثَلًا إِلَّا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَی نَبِیِّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَقَالَ ﴿وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیَمَ مَثَلًا إِذا قَوْمُکَ مِنْهُ یَصِدُّونَ وَ قالُوا أَ آلِهَتُنا خَیْرٌ أَمْ هُوَ ما ضَرَبُوهُ لَکَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنا عَلَیْهِ وَ جَعَلْناهُ مَثَلًا لِبَنِی إِسْرائِیلَ وَ لَوْ نَشاءُ لَجَعَلْنا مِنْکُمْ﴾ یَعْنِی مِنْ بَنِی هَاشِمٍ...» ؛ ابو بصیر گوید: روزی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

نشسته بود که امیر مؤمنان ﷺ از راه رسید رسول خدا ﷺ به او فرمود: همانا در تو نمونه‌ها و شباهتهائی از عیسی بن مریم موجود است، و اگر ترس این نبود که طوائفی از امت من در باره تو بگویند آنچه را نصاری در باره عیسی بن مریم گفتند (که او را خدا دانستند) همانا سخنی در فضیلت تو می گفتم که به هیچ دسته‌ای از مردم برنخوری (و بر آنها نگذری) جز آنکه خاک زیر پایت را برای برکت بردارند، از این سخن رسول خدا ﷺ آن دو مرد اعرابی [عمر و ابابکر] و هم چنین مغیرة بن شعبة و چند تن از قریش به خشم آمده گفتند: برای پسر عمویش راضی نشد الا این که او را به عیسی بن مریم شبیه کند. پس در این هنگام خدای تعالی این آیه را بر پیغمبرش ﷺ نازل فرمود: «و چون به فرزند مریم مثل زده شود اینان در دم (از شنیدن آن) از حق روی بگردانند و گویند آیا خدایان ما بهتر است یا او این مثل را برای تو جز از روی جدل نزنند بلکه آنان قومی پرخاشگرند، عیسی نبود مگر بنده‌ای که موهبت نبوت را به او دادیم و او را مقتدای پسران اسرائیل قرارش دادیم، و اگر بخواهیم هر آینه از شماها یعنی از بنی هاشم فرستادگانی قرار دهیم که در روی زمین به جای آنها باشند».

الکافی، الشیخ الکلینی، ج۸ ، ص۵۷؛ تفسیر فرات الکوفی، فرات بن إبراهیم الکوفی، ص۴۰۶ (با کمی اختلاف)؛ المحتضر، حسن بن سلیمان الحلی، ص۱۰۵؛ التفسیر الصافی، الفیض الکاشانی، ج۴، ص۳۹۷؛ البرهان فی تفسیر القرآن، السید هاشم البحرانی، ج۲، ص ۶۸۰؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۳۵، ص۳۲۳؛ تفسیر نور الثقلین، الشیخ الحویزی، ج۲، ص۵۳۱؛ تفسیر کنز الدقائق، الشیخ محمد المشهدی، ج۵، ص۳۳۶.

و همچنین: عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَمَّا قَدِمَ عَلِيٌّ ﷺ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص بِفَتْحِ خَيْبَرَ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ لَوْ لَا أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى لِلْمَسِيحِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيكَ الْيَوْمَ قَوْلًا لَا تَمُرُّ بِمَلَإٍ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ رِجْلَيْكَ وَ مِنْ فَضْلِ طَهُورِكَ يَسْتَشْفُوا بِهِ وَ لَكِنْ حَسْبُكَ أَنْ تَكُونَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكَ تَرِثُنِي وَ أَرِثُكَ..». الأمالی، الشیخ الصدوق، المجلس الحادی و العشرون، ص۹۶؛ شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام، نعمان بن محمد التمیمی، ج۲، ص۴۱۲؛ کنز الفوائد، الکراجکی، ج۲، ص ۱۷۹ و ..

این فرمایش حضرت با عبارات مختلف پس از جنگ خیبر و حنین و.. با اختلاف کم در این منابع نقل شده:

منابع شیعه: مناقب الإمام أمیر المؤمنین ﷺ، محمد بن سلیمان الکوفی، ج۱، ص۴۹۴ و ج۲، ص ۶۱۵؛ الکافی، الشیخ الکلینی، ج۸، ص۵۷؛ تفسیر فرات، فرات بن إبراهیم الکوفی، ص۴۰۶؛ شرح الأخبار، القاضی النعمان المغربی، ج۲، ص ۳۸۱ و ص ۴۱۲؛ الأمالی، الشیخ الصدوق، ص۱۵۶؛ تنبیه الغافلین عن فضائل الطالبین، المحسن إبن کرامة، ص۱۱۷؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۱، ص۲۲۷ و ج۲، ص۱۶۶؛ کنزالفوائد، أبی الفتح الکراجکی، ص۲۸۱؛ العقد النضید والدر الفرید، محمد بن الحسن القمی، ص۸۲؛ الروضة فی فضائل أمیر المؤمنین ﷺ، ابن شاذان، ص۷۴؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص۴۷۹ و ص۴۸۷؛ کشف الغمة، الإربلی، ج۱، ص ۲۹۰ و ج ۱، ص ۳۰۳؛ نهج الحق وکشف الصدق، العلامة الحلی، ص۱۹۴؛ کشف الیقین، العلامة الحلی، ص۲۸۱ و ص ۴۳۰؛ الصراط المستقیم، البیاضی، ج۲، ص۶۰؛ عوالی اللئالی، ابن أبی جمهور الأحسائی، ج۴، ص ۸۶؛ المحتضر، حسن بن سلیمان الحلی، ص۱۷۲؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۲۵، ص۲۸۴ و ج ۳۵، ص ۳۲۰ و ج ۴۰، ص۴۳؛ شرح إحقاق الحق، السید المرعشی، ج۲۳ ، ص ۴۱۱ (حدیث را از علامه أحمد بن محمد حافی حسینی شافعی در التبر المذاب ص ۳۵ (نسخه مکتبه مرعشیه) به نقل از مسند احمد آورده است).

منابع اهل تسنن: مناقب علی بن أبی طالب ﷺ ، ابن المغازلی شافعی، ص۱۵۷؛ المناقب، الموفق الخوارزمی، ص ۱۵۸ و ص ۳۱۱؛ ینابیع المودة لذوی القربی، القندوزی، ج۱، ص ۱۹۹ و ص ۳۹۱.

مجلس سیزدهم

امیرمؤمنان علیه‌السلام مثال
﴿قُل هُوَ اللهُ اَحَد﴾

۸۳/۱۱/۱۴ هـ ش، مصادف با ۱۴۲۵/۱۲/۲۲ هـ ق.

امیر مؤمنان ﷣ مثال «قُل هو الله احد»

سورهٔ توحید باید خوانده شود. آن سوره اکسیر احمر است. روایاتی که در فضیلت آن سوره هست در حد تواتر است. البته این را هم باید دقت کنید. ما هر دستوری که مستند به کتاب و سنت نباشد، باطل می‌دانیم. لذا ابداً دور اذکار و اوراد بی‌استناد نگردید. باید هر چیزی ریشهٔ فقهی داشته باشد و بر اساس فقاهت اثر می‌کند. الآن یک روایت بخوانیم، اما شرحش برای وقت دیگر.

امیرمؤمنان ﷣ و قرائت «قل هو الله احد» در همهٔ نمازها

پیامبر خدا ﷺ امیرالمؤمنین ﷣ را برای سرّیه‌ای فرستاد. بعد که جنگ تمام شد و برگشتند، از کسانی که همراه امیرالمؤمنین ﷣ رفتند پرسید: در این سفر بر شما چه گذشت؟ چون شیوهٔ حضرت ﷺ این بود که وقتی اشخاصی را به جایی می‌فرستاد، بعد که برمی‌گشتند، از ماجرا می‌پرسید.

امیرالمؤمنین ﷣ را امیر آن غزوه قرار داد. بعد پرسید که در این مسیر بر شما چه گذشت؟ گفتند: آنچه دیدیم خیر بود، جز یک چیز. پیامبر ﷺ پرسید: آن یک چیز چه بود؟ گفتند: علی ﷣ در هر نمازی سورهٔ توحید را می‌خواند.

این کلمه خیلی مغز دارد؛ معلوم می‌شود که اصحاب در مقام کار بودند. این‌ها به مختصر قانع نبودند. مثلا توقّع داشتند امیر المؤمنین ﷣ در نماز، سورهٔ آل عمران بخواند، اما این سورهٔ مختصرِ یک خطی را خوانده. این را به عنوان اعتراض گفتند.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام را خواست. امیرالمؤمنین علیه السلام کسی است که نفس پیامبر صلی الله علیه و آله است و پیامبر صلی الله علیه و آله نفس امیرالمؤمنین علیه السلام. سؤال پیامبر صلی الله علیه و آله از امیرمؤمنان علیه السلام هم حسابی دارد و مقصود این است که مطالبی را به دیگران بفهماند.

پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: یا علی چرا در همهٔ نمازها سورهٔ توحید را خواندی؟ حضرت علیه السلام جواب داد: «**لِحُبّي لِقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ**»؛[1] به خاطر آن محبتی که به این سوره دارم.

امیر مؤمنان علیه السلام مَثَل «قل هو الله احد»

ما خیال می‌کنیم این روایات را فهمیدیم! یکی از تأسف‌ها این است که عمر بر ما گذشت و ما آن ذخایر و جواهر را نشناختیم! ما هنوز نفهمیدیم که چرا گفت: یا علی! مَثَل تو، مَثَل سورهٔ ﴿**قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَد**﴾است![2] امیرالمؤمنین علیه السلام را در یک کفه گذاشت و این سوره را هم درکفهٔ دیگر. البته ظاهرش سهل است، اما مسأله خیلی عمیق است.

---

۱. «عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ أَنَّ النَّبِیَّ بَعَثَ سَرِيَّةً وَ اسْتَعْمَلَ عَلَيْهَا عَلِيّاً فَلَمَّا رَجَعُوا سَأَلَهُمْ فَقَالُوا كُلُّ خَيْرٍ غَيْرَ أَنَّهُ قَرَأَ بِنَا فِی كُلِّ الصَّلَاةِ بِقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَقَالَ يَا عَلِیُّ لِمَ فَعَلْتَ هَذَا فَقَالَ لِحُبِّی لِقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَقَالَ النَّبِیُّ مَا أَحْبَبْتَهَا حَتَّى أَحَبَّكَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ». التوحید، الشیخ الصدوق، ص۹۴؛ تفسیر نور الثقلین، الحویزی، ج۵، ص۷۰۱؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۸۲، ص۳۶ و ج۸۹، ص۳۴۸.

۲. «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مَثَلُكَ مَثَلُ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَإِنَّهُ مَنْ قَرَأَهَا مَرَّةً فَكَأَنَّمَا قَرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ قَرَأَهَا مَرَّتَيْنِ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ ثُلُثَيِ الْقُرْآنِ وَ مَنْ قَرَأَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ الْقُرْآنَ وَ كَذَلِكَ مَنْ أَحَبَّكَ بِقَلْبِهِ كَانَ لَهُ مِثْلُ ثُلُثِ ثَوَابِ أَعْمَالِ الْعِبَادِ وَ مَنْ أَحَبَّكَ بِقَلْبِهِ وَ نَصَرَكَ بِلِسَانِهِ كَانَ لَهُ مِثْلُ ثُلُثَيْ أَعْمَالِ الْعِبَادِ وَ مَنْ أَحَبَّكَ بِقَلْبِهِ وَ نَصَرَكَ بِلِسَانِهِ وَ يَدِهِ كَانَ مِثْلَ ثَوَابِ أَعْمَالِ الْعِبَادِ.»؛ امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: مَثَل تو مَثَل «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» می باشد. پس به درستی که هرکس یک مرتبه این سوره را قرائت نماید همانند این است که ثلث قرآن را تلاوت کرده باشد و کسی که دو مرتبه تلاوت کند همانند این است که دو ثلث قرآن را قرائت کرده باشد و کسی که سه مرتبه قرائت نماید همانند این است که تمام قرآن را تلاوت کرده باشد. [یا علی محبت به شما نیز] همچنین است، کسی که تو را با قلبش دوست داشته باشد، ثلث ثواب اعمال تمام بندگان برای اوست و کسی که تو را با قلبش دوست داشته باشد و با زبانش تو را یاری نماید، دو ثلث ثواب اعمال تمام بندگان از آن اوست و کسی که هم با قلبش تو را دوست داشته باشد و هم با زبان و دستش تو را یاری نماید، ثواب اعمال تمام بندگان برای اوست. المحاسن، البرقی، ج۱، ص۱۵۳؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۲۷، ص۹۴ و ج۳۹، ص۲۸۸. و با اختلاف کم: تأویل الآیات الظاهرة، الاسترابادی، ج۲، ص۸۶۰.

خلاصه جواب داد: «لِحُبِّي لِقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ».

سرّ محبت امیر مؤمنان علیه‌السلام به سورهٔ توحید

بعد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «یا علی محبت تو به این سوره، در اثر ایـن اسـت کـه اول خدا، محبتش به تو تعلق گرفته، بعد دنبال او، تو شدی محب ایـن سـوره». ایـن کلمه بهت آور است!

فرمود: حُبّ تو به این سوره عادی نیست؛ قبل از این که تو به این سـوره محبـت پیدا کنی، خدا به تومحبت پیدا کرد. و نتیجهٔ مطلب این است. خلاصـه، خـدا خیلـی تو را دوست داشته و در اثر آن دوستی، محبت این سوره به قلب تو افتاده.

این سوره را از این تاریخ که ما گفتیم، دیگر باید جور دیگر ببینید! اگر بـه همـان جور ببینید، نمی‌شود.

سورهٔ توحید، شناسنامهٔ خدای تعالی

این سوره، «نسبة الرب» است.[1] • پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «جبرئیل گفت: من همیـشه

---

۱. «قَالَ أَبُو هَاشِمٍ إِنِّی قُلْتُ فِی نَفْسِی أَشْتَهِی أَنْ أَعْلَمَ مَا یَقُولُ أَبُو مُحَمَّدٍ علیه‌السلام فِی الْقُرْآنِ أَ هُوَ مَخْلُوقٌ أَوْ أَنَّهُ غَیْرُ مَخْلُوقٍ وَ الْقُرْآنُ سِوَی اللَّهِ فَأَقْبَلَ عَلَیَّ فَقَالَ أَ مَا بَلَغَکَ مَا رُوِیَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام لَمَّا نَزَلَتْ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ خَلَقَ اللَّهُ لَهَا أَرْبَعَةَ آلَافِ جَنَاحٍ فَمَا کَانَتْ تَمُرُّ بِمَلَإٍ مِنَ الْمَلَائِکَةِ إِلَّا خَشَعُوا لَهَا وَ قَالُوا هَذِهِ نِسْبَةُ الرَّبِّ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی.»؛ ابو هاشم مـی گویـد: بـا خـود گفـتم: دوسـت دارم بـدانم کـه نظـر ابو محمّد امام عـسکری علیه‌السلام در مـورد قـرآن چیـست؟ آیـا آن مخلـوق اسـت یـا نـه؟ در حـالی کـه قـرآن، غیر خداست. حضرت علیه‌السلام رو به من کرد و فرمود: آیـا بـه تـو نرسـیده آنچـه از امـام صـادق علیه‌السلام نقـل شـده است که وقتی خداوند سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را نـازل کـرد، بـرای آن چهـار هـزار بـال، خلـق نمـود و هـر وقـت از مقابـل عـده‌ای از فرشـتگان مـی‌گذشـت، تواضـع مـی‌کردنـد و مـی‌گفتنـد: ایـن نـسبت پروردگـار اسـت. الخـرائج و الجـرائح، قطـب الـدین الراونـدی، ج۲، ص۶۸۶؛ الـدر النظـیم، یوسـف بـن حـاتم الـشامی المـشغری العـاملی، ص۷۴۴؛ بحـار الأنـوار، العلامـة المجلـسی، ج ۵۰، ص۲۵۴؛ تفـسیر نور الثقلین، الشیخ الحویزی، ج۵، ص۷۰۶.

و همچنین: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام إِنَّ اللَّهَ الْعَزِیزَ الْجَبَّارَ عَرَجَ بِنَبِیِّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله إِلَی سَمَائِهِ... فَقَالَ لَهُ اقْرَأْ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ کَمَا أَنْزَلْتُ فَإِنَّهَا نِسْبَتِی وَ نَعْتِی...»؛ امام صادق علیه‌السلام فرمودند: خداوند عزیز جبّار نبیّ اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را به آسمان ←

در خوف و اضطراب بودم، همیشه قلبم می‌تپید که مبادا عذاب بر امتت نازل شود تا این که سوره ﴿**قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ**﴾ نازل شد، آنگاه که با این سوره نازل شدم از عذاب امت تو ایمن گردیده و قلبم آرام شد».[1]

این سوره، سوره‌ای است که محبوب علی بن ابی طالب ؈ است؛ لذا آن حضرت ؈ در همهٔ نمازها سورهٔ توحید را می‌خواند. «**لِحُبّي لِقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ**»!

اشاره‌ای به سِرّ «هو الله احد»

او می‌داند در آن «هو» در آیهٔ ﴿**قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ**﴾ چه خبر است. او خبر دارد که در «الله» بعد از «هو» چه خبر است! اگر «هو» اول باشد و «الله» بعد، انضمام این دو چه می‌کند؟! از این انضمام چه درمی‌آید؟! آن هم خدا به خاتم ﷺ بفرماید: «قل»؛ بگو!

خود کلمهٔ «قل» جزء سوره شده است. آن مقول چیست؟ آن مقول سه کلمه است: «هو»، «الله»، «أحد».

سرتاسر قرآن را مطالعه کنید، ببینید آیا جای دیگر اصلاً چنین کلماتی می‌بینید، ابداً نیست! فقط اینجاست! «هو»، «الله»، «احد».

در «هو» چه غوغایی است! آن هویت چه هویتی است؟ بعد در «الله» آن اسم جلاله‌ای که مستجمع همهٔ اسماء حسنی است، چه خبر است؟ بعد عمده در «احد» است، که «احد» غیر از «واحد» است.

→ عروج داد... پس از آن حق تعالی به حضرت فرمود: بخوان: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را به همان نحوی که نازل کردم چه آنکه این سوره نسبت و نعت و اوصاف مرا بیان می‌کند. علل الشرائع، الشیخ الصدوق، ج۲، ص۳۱۵؛ وسائل الشیعة، الحر العاملی، ج۵، ص۴۶۷؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۱۸، ص ۳۵۸؛ تفسیر نور الثقلین، الشیخ الحویزی، ج۵، ص۷۰۷.

۱. «عن النبی: قَالَ: قَالَ جَبْرَئِيلُ مَا زِلْتُ خَائِفاً عَلَى أُمَّتِكَ حَتَّى نَزَلَتْ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَلَمَّا نَزَلْتُ بِهَا أَمِنْتُ عَلَى أُمَّتِكَ الْعَذَابَ». مستدرک الوسائل، المیرزا حسین النوری، ج۵، ص۲۸۵.

و همچنین رجوع شود به: بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۸۹، ص ۳۵۴.

منبع اهل تسنن: الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، جلال الدین السیوطی، ج۶، ص ۴۱۲.

تمام علوم در کلمهٔ «صمد»

خدا اسمایی دارد. «فرد»، «وتر»، «واحد» و «احد»، ولی «احد» چیز دیگری است. بعد باز «الله» تکرار می‌شود و منضم به «صمد» می‌شود؛ «قل هو الله احد، الله الصمد». اگر همهٔ قرآن را بگردید، همین یک «صمد» است. «صمد» چه خصوصیتی دارد؟

خلاصه، بین «الله» و «صمد» چه خبر است که امام پنجم علیه السلام فرمود: اگر حَمَلهٔ علم پیدا می‌کردم، همهٔ علوم را از «الصمد» در می‌آوردم![1] این سوره این است!

خواندن این سوره - ان شاء الله - نباید ترک بشود! شیطان هم خیلی کار می‌کند، تأثیر می‌کند که منصرفتان بکند؛ چون بعضی روایاتش خیلی عجیب است!

آثار تکرار سورهٔ توحید در روایات

در روایتی آمده است: اگر کسی این سوره را بعد از نماز صبح یازده مرتبه

---

۱. «قَالَ وَهْبُ بْنُ وَهْبٍ الْقُرَشِيُّ سَمِعْتُ الصَّادِقَ علیه السلام يَقُولُ قَدِمَ وَفْدٌ مِنْ أَهْلِ فِلَسْطِينَ عَلَى الْبَاقِرِ علیه السلام فَسَأَلُوهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَهُمْ ثُمَّ سَأَلُوهُ عَنِ الصَّمَدِ فَقَالَ تَفْسِيرُهُ فِيهِ الصَّمَدُ خَمْسَةُ أَحْرُفٍ فَالْأَلِفُ دَلِيلٌ عَلَى إِنِّيَّتِهِ... ثُمَّ قَالَ علیه السلام لَوْ وَجَدْتُ لِعِلْمِيَ الَّذِي آتَانِيَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَمَلَةً لَنَشَرْتُ التَّوْحِيدَ وَ الْإِسْلَامَ وَ الْإِيمَانَ وَ الدِّينَ وَ الشَّرَائِعَ مِنَ الصَّمَدِ وَ كَيْفَ لِي بِذَلِكَ وَ لَمْ يَجِدْ جَدِّي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام حَمَلَةً لِعِلْمِهِ حَتَّى كَانَ يَتَنَفَّسُ الصُّعَدَاءَ وَ يَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي...»؛ وهب بن وهب قرشی گفت که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود گروهی از اهل فلسطین بر حضرت باقر علیه السلام وارد شدند و او را از مسائلی چند سؤال کردند و ایشان را جواب داد بعد از آن او را سؤال کردند از معنی الصمدز حضرت علیه السلام فرمود که تفسیرش در خود آن است و الصمد پنج حرف است پس الف دلیل است بر انیّت خداوند... سپس آن حضرت علیه السلام فرمود که اگر حاملانی چند از برای علم خویش که خدای عز و جل به من عطاء فرموده می‌یافتم هر آینه توحید و اسلام و ایمان و دین و شریعتها را از لفظ الصمد نشر می دادم و چگونه این امر مرا میسر شود و جدم امیرالمؤمنین علیه السلام حاملانی را از برای علم خویش نیافت حتی آنکه چنان بود که آه سرد از سینه پر درد بر می‌کشید و بر سر منبر می‌فرمود که از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید. التوحید، الشیخ الصدوق، ص۹۲؛ تفسیر مجمع البیان، الطبرسی، ج۱۰، ص۴۸۸، بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۳، ۲۲۴.

بخواند، به رغم انف شیطان گناه نمی‌کند.[۱] معلوم می‌شود شیطان خیلی فعال است که این سوره خوانده نشود.

مهم این جهت است که می‌گوید: بعد از نماز صبح یازده مرتبه بخوانید. شب هم وقت خواب یازده مرتبه.[۲] در هر فراغتی این سوره را بخوانید. اگر در شبانه روز دویست مرتبه بشود نور علی نور؛ اگر نشود، صدتا؛ اگر نشود، پنجاه تا؛ چون همهٔ اینها بر اساس روایات[۳] • و روی حساب است! هر کدام اثراتی دارد!

---

۱. «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَيٍّ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَقُولُ مَنْ قَرَأَ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ إِحْدَى عَشْرَةَ مَرَّةً فِي دُبُرِ الْفَجْرِ لَمْ يَتْبَعْهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ ذَنْبٌ وَ إِنْ رَغِمَ أَنْفُ الشَّيْطَانِ.»؛ از عبد اللّه بن حی روایت شده است که گفت: شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود: هر کس قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را یازده بار بعد از نماز صبح بخواند در آن روز به گناهی دچار یا آلوده نشود هر چند این بر خلاف میل شیطان است. (یعنی شیطان هر چه تلاش کند، نتواند انسان را به گناه بکشاند و بدین ترتیب خوار شود). ثواب الاعمال، الشیخ الصدوق، ص۱۲۹؛ تفسیر مجمع البیان، الطبرسی، ج ۱۰، ص ۴۸۰؛ المصباح، الکفعمی، ص۴۵۳.

و همچنین: «قَالَ عَلِيٌّ مَنْ صَلَّى [صلاة] الْفَجْرَ ثُمَّ قَرَأَ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ إِحْدَى عَشْرَةَ مَرَّةً لَمْ يَتْبَعْهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ ذَنْبٌ وَ إِنْ رَغِمَ أَنْفُ الشَّيْطَانِ». مسائل علی بن جعفر، ص۳۰۹؛ ثواب الاعمال، الشیخ الصدوق، ص۴۵؛ بحارالانوار، العلامة المجلسی، ج۸۳، ص۱۳۵.

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنْ آوَى إِلَى فِرَاشِهِ فَقَرَأَ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ إِحْدَى عَشْرَةَ مَرَّةً حَفِظَهُ اللَّهُ [حُفِظَ] فِي دَارِهِ وَ فِي دُوَيْرَاتٍ حَوْلَهُ»؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که به بستر خواب رود[و قبل از خواب] یازده بار سوره توحید را بخواند، خداوند او را در خانه‌اش و خانه‌های اطرافش حفظ می‌نماید. ثواب الاعمال، الشیخ الصدوق، ص۱۲۸؛ مکارم الاخلاق، الطبرسی، ص۳۶۶؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۷۳، ص ۲۰۱ و ج۸۹، ص۳۴۹.

و همچنین: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ مَنْ قَرَأَ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ إِحْدَى عَشْرَةَ مَرَّةً حِينَ يَأْوِي إِلَى فِرَاشِهِ غُفِرَ لَهُ ذَنْبُهُ وَ شُفِّعَ فِي جِيرَانِهِ فَإِنْ قَرَأَهَا مِائَةَ مَرَّةٍ غُفِرَ ذَنْبُهُ فِيمَا يَسْتَقْبِلُ خَمْسِينَ سَنَةً»؛ امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس هنگامی که در رختخواب قرار می‌گیرد یازده بار ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ بخواند، گناهش آمرزیده شده، و شفاعت او در باره همسایگانش پذیرفته می‌شود، و اگر صد بار قرائت کند، گناهان پنجاه سال آینده او آمرزیده می‌گردد». فلاح السائل، السیدبن طاوس، ص۲۷۵؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۷۳، ص۲۰۵.

۳. «قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كُنْتُ أَخْشَى الْعَذَابَ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ حَتَّى جَاءَنِي جَبْرَئِيلُ بِسُورَةِ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ فَعَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ لَا يُعَذِّبُ أُمَّتِي بَعْدَ نُزُولِهَا فَإِنَّهَا نِسْبَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ... مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَقْرَأُهَا فِي كُلِّ يَوْمٍ عَشْرَ مَرَّاتٍ إِلَّا وَ قَدِ اسْتَوْجَبَ رِضْوَانَ اللَّهِ الْأَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِمْ ﴿فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ﴾ الْآيَةَ وَ مَنْ قَرَأَهَا عِشْرِينَ مَرَّةً فَلَهُ ثَوَابُ سَبْعِ مِائَةِ رَجُلٍ أُهَرِيقَتْ دِمَاؤُهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ بُورِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ وَ مَالِهِ وَ مَنْ قَرَأَهَا ثَلَاثِينَ مَرَّةً بُنِيَ لَهُ ثَلَاثُونَ أَلْفَ قَصْرٍ فِي الْجَنَّةِ وَ مَنْ قَرَأَهَا ←

هدیهٔ صد مرتبه سورهٔ توحید به سید الشهدا علیه‌السلام

بین روز هم که راه می‌روید، اگر یک جا نشسته‌اید، به بطالت نگذرد، این سوره را بخوانید! منتها عظمت سوره را باید بدانید! مهم آن جهت است.

ان شاءالله تا روز عاشورا که نزدیک است، روزی صد مرتبه کمتر نشود؛ بخوانید و به حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام هدیه کنید! اگر این کار را بکنید، – ان شاءالله – فیوضاتی نصیبتان می‌شود. شرطش هم این است که هر جا رفتید، منبری، جلسه‌ای، مردم را هم وادار کنید!

خلاصه چیزی که کار می‌کند، اول خواندن قرآن و دوم ارتباط قرآن با آن روح پاک است؛ یعنی خواندن قرآن باید به یکی از آن ارواح پاک وصل شود.

← أَرْبَعِينَ مَرَّةً جَاوَرَ النَّبِيَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله فِي الْجَنَّة وَ مَنْ قَرَأَهَا خَمْسِينَ مَرَّةً غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذَنْبَهُ خَمْسِينَ سَنَةً وَ مَنْ قَرَأَهَا مِائَةَ مَرَّة كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عِبَادَةَ مِائَة سَنَة وَ مَنْ قَرَأَهَا مِأَتَيْ مَرَّة فَكَأَنَّمَا أَعْتَقَ مِأَتَيْ رَقَبَة وَ مَنْ قَرَأَهَا أَرْبَعَ مِائَة مَرَّة كَانَ لَهُ أَجْرُ أَرْبَعِ مِائَة شَهِيدٍ وَ مَنْ قَرَأَهَا خَمْسَ مِائَة مَرَّة غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ لِوَالِدَيْهِ وَ مَنْ قَرَأَهَا أَلْفَ مَرَّة فَقَدْ أَدَّى بَذْلَهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ قَدْ صَارَ عَتِيقاً مِنَ النَّارِ اعْلَمُوا أَنَّ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَة بِقِرَاءَتِهَا وَ لَا يَتَعَاهَدُ قِرَاءَتَهَا إِلَّا السُّعَدَاءُ وَ لَا يَأْبَى قِرَاءَتَهَا إِلَّا الْأَشْقِيَاء.»؛ المجتنی من دعاء المجتبی، السید ابن طاووس، ص۹۲؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۸۹ ، ص ۳۶۲؛ مستدرک الوسائل، المیرزا حسین النوری الطبرسی، ج۴، ص۲۸۳.

پی نوشت‌ها:

۱. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ؑ قَالَ: إِنَّ الْيَهُودَ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالُوا انْسُبْ لَنَا رَبَّکَ فَلَبِثَ ثَلَاثاً لَا يُجِيبُهُمْ ثُمَّ نَزَلَتْ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ إِلَى آخِرِهَا.»؛ امام صادق ؑ فرمود: یهود از رسول خدا ﷺ سؤال کردند و گفتند نَسَب پروردگارت را برای ما بیان کن، حضرت سه روز درنگ کرد و پاسخشان نداد سپس سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ تا آخرش نازل شد. الکافی، الکلینی، ج۱، ص۹۱؛ التوحید، الشیخ الصدوق، ص۹۳؛ تفسیر مجمع البیان، الشیخ الطبرسی، ج۱۰، ص ۴۸۵؛ التفسیر الصافی، الفیض الکاشانی، ج۵، ص ۳۹۰؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۳، ص ۲۲۰.

و همچنین: «ان المشرکین قالوا للنبی صلی الله علیه[و آله] وسلم یا محمد انسب لنا ربک فأنزل الله تبارک وتعالی ﴿قل هو الله أحد الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا أحد﴾.»

منابع اهل تسنن: مسند احمد، ابن حنبل، ج۵، ص۱۳۴؛ سنن الترمذی، الترمذی، ج۵، ص ۱۲۱؛ المستدرک، الحاکم النیشابوری، ج۲، ص ۵۴۰؛ شعب الإیمان، أحمد بن الحسین البیهقی، ج۱، ص۱۱۴؛ الکشف والبیان عن تفسیر القرآن (تفسیر الثعلبی)، الثعلبی، ج۱۰، ص۳۳۲؛ تفسیر الرازی، فخر الدین الرازی، ج۳۲، ص۱۷۶؛ مجمع الزوائد، الهیثمی، ج۷، ص۱۴۶؛ فتح الباری، ابن حجر، ج۸، ص۵۶۸.

و همچنین: «وروی فی الحدیث: لکلّ شیء نسبة، ونسبة اللّه سورة الإخلاص».تفسیر منهج الصادقین، الملا فتح الله الکاشانی، ج۱۰، ص۳۹۱؛ زبدة التفاسیر، الملا فتح الله الکاشانی، ج۷، ص۵۵۱؛ تفسیر کنز الدقائق، الشیخ محمد القمی المشهدی، ج ۱۴، ص ۵۰۵.

۲. عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ؑ قَالَ: مَنْ قَرَأَ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ مَرَّةً بُورِکَ عَلَيْهِ وَ مَنْ قَرَأَهَا مَرَّتَيْنِ بُورِکَ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِهِ وَ مَنْ قَرَأَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ بُورِکَ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِهِ وَ عَلَى جِيرَانِهِ وَ مَنْ قَرَأَهَا اثْنَتَيْ عَشْرَةَ مَرَّةً بَنَى اللَّهُ لَهُ اثْنَيْ عَشَرَ قَصْراً فِي الْجَنَّةِ فَيَقُولُ الْحَفَظَةُ اذْهَبُوا بِنَا إِلَى قُصُورِ أَخِينَا فُلَانٍ فَنَنْظُرَ إِلَيْهَا وَ مَنْ قَرَأَهَا مِائَةَ مَرَّةٍ غُفِرَتْ لَهُ ذُنُوبُ خَمْسٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً مَا خَلَا الدِّمَاءَ وَ الْأَمْوَالَ وَ مَنْ قَرَأَهَا أَرْبَعَمِائَةِ مَرَّةٍ كَانَ لَهُ أَجْرُ أَرْبَعِمِائَةِ شَهِيدٍ كُلُّهُمْ قَدْ عُقِرَ جَوَادُهُ وَ أُرِيقَ دَمُهُ وَ مَنْ قَرَأَهَا أَلْفَ مَرَّةٍ فِي يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرَى مَقْعَدَهُ فِي الْجَنَّةِ أَوْ يُرَى لَهُ»؛ امام باقر ؑ فرمود: هر کس سوره توحید را یک‌بار بخواند بر او مبارک باشد (و برکت به او داده شود) و هر کس دو بار بخواند خودش و خاندانش برکت یابند، و هر کس سه بار بخواند خودش و خاندانش و همسایگانش برکت یابند، و هر کس دوازده بار بخواند خداوند برایش دوازده قصر در بهشت بنا کند و نگهبانان بهشت گویند: برویم قصرهای فلان برادرمان را تماشا کنیم، و هر کس صد بار بخواند گناهان بیست و پنج سال او بجز خونها و مالها (که به نا حق ریخته و یا خورده) آمرزیده شود، هر کس چهار صد بار بخواند مزد چهار صد شهید دارد که همه آنها اسبش در راه خدا پی شده و خونش ریخته شده باشد، و هر کس در یک شبانه روز هزار بار آن را بخواند نمیرد تا جایگاه خویش را در بهشت ببیند یا به او نشان داده شود. الکافی، ج۲، ص۶۱۹؛ وسائل الشیعة، ج۶، ص۲۲۱.

و همچنین: « عَنِ النَّبِيِّ ﷺ مَنْ قَرَأَ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ أَلْفَ مَرَّةٍ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِعَمَلِ أَلْفِ نَبِيٍّ وَ أَلْفِ مَلَکٍ وَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَقْرَبَ إِلَى اللَّهِ إِلَّا مَنْ زَادَ عَلَيْهِ وَ إِنَّهَا لَتُضَاعَفُ فِي شَهْرِ رَجَبٍ». إقبال الأعمال، السید ابن طاووس، ج۳، ص۲۱۷؛ وسائل الشیعة، الحر العاملی، ج۱۰، ص۴۸۵.

مجلس چهاردهم

شمشیر نبوت و معجزهٔ رسالت

۸۴/۷/۸ هـ ش، مصادف با ۱۴۲۶/۸/۲۵ هـ ق.

در دیدار با رؤسای هیئات عزاداری اهل بیت علیهم‌السلام

شمشیر نبوت و معجزهٔ رسالت

روز حسرت

﴿وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ﴾.[1] این آیه، آیه‌ای است کمر شکن! خداوند به پیغمبر خاتم ﷺ می‌فرماید: انذار کن آنها را از روز حسرت، آن زمانی که کار گذشته.

قرآن کلام خداست. تجلی علم الهی است. روز قیامت بیست و هشت اسم دارد.[2] یکی از آن اسماء، روز «حسرت» است. عمده این است که بفهمیم این حسرت، چه حسرتی است؟

---

۱. «و آنان را از روز حسرت بیم ده، آن زمانی که داوری انجام گیرد». مریم:۳۹.

۲. در قرآن کریم از روز قیامت تعابیر زیادی آمده از جمله: یوم الحسرة: مریم ۳۹؛ یوم القیامة: البقرة ۸۵ (این اسم ۷۰ بار در قرآن آمده)؛ یوم الدین: الفاتحة ۴ و الذاریات ۱۲ و الواقعة ۵۶؛ یوم البعث: الروم ۵۶؛ یوم الفصل: الصافات ۲۱ و الدخان ۴۰ و المرسلات ۱۴ و المرسلات ۳۸ و النبأ ۱۷؛ یوم الحساب: ص ۲۶؛ یوم التلاق: غافر ۱۵؛ یوم الأزفة: غافر ۱۸؛ یوم التناد: غافر ۳۲؛ یوم الجمع: الشوری ۷؛ یوم الوعید: ق ۲۰؛ یوم التغابن: التغابن ۹؛ الساعة: الانعام ۳۱ (این اسم ۴۸ بار در قرآن آمده)؛ الواقعة: الواقعة ۱ و الحاقة ۱۵؛ الحاقة: الحاقة ۱–۳؛ الطامة: النازعات ۳۴؛ الصاخة: عبس ۳۳؛ الغاشیة: الغاشیة ۱؛ القارعة: القارعة ۱–۳؛ الیوم الآخر: البقرة ۸ (این تعبیر۲۶ بار در قرآن آمده)؛ یوم الخلود: ق:۳۴؛ یوم الخروج: ق:۴۲؛ الیوم الموعود: البروج ۱و۲؛ الیوم الحق: النبإ ۳۹؛ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ: البقره:۲۵۴؛ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ: ابراهیم: ۳۱؛ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ: ابراهیم:۴۱؛ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ: الانعام: ۷۳، طه:۱۰۲، النبأ: ۱۸؛ يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ: المائده: ۱۱۹؛ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ: الشعراء: ۸۸؛ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ: غافر: ۵۲؛ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ: غافر:۵۱؛ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ: الروم:۴۳، الشوری: ۴۷؛ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ: الروم: ۱۲و۱۴ و۵۵، غافر:۴۶، جاثیه:۲۷؛ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ:المطففین:۶؛ يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئًا: الدخان:۴۱؛ يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا: الانفطار:۱۹؛ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ: الطارق: ۹؛ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ: هود: ۱۰۳؛ يَوْمٌ مَشْهُودٌ: هود: ۱۰۳.

سکرهٔ موت و حسرت فوت

امیر المؤمنین ﷺ فرمود: «**اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ وَ حَسْرَةُ الْفَوْتِ**...».[۱] آن کلام خداوند و این هم کلام لسان الله ناطق است.

هنگام مرگ، دو چیز جمع می‌شود: یکی سکرهٔ موت؛ یکی حسرت فوت. باید دید این حسرت، بر چیست؟

کسانی که در این مجلس هستند، گذشتهٔ زندگی‌شان را ببینند. هر کسی چند ورق از عمرش برگشته، چند ورق دیگر باقی است؟ این اوراق هم هر روز برمی‌گردد. عاقبت به ورق آخر می‌رسد و آن ورق آخر است که «**اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ وَ حَسْرَةُ الْفَوْتِ**».

حسرت بر کوتاهی در حق امیر مؤمنان ﷺ

مرجع اساسی، کلمات اولیای خداست. اکابر محدثین مذهب: علی بن ابراهیم بن هاشم قمی در «تفسیر قمی»،[۲] ۱• محمد بن یعقوب کلینی در «کافی»،[۳] ۲• شیخ صدوق در «توحید» و «خصال»[۴] ۳• و «کمال الدین»،[۵] ۴• ابن شهر آشوب در «مناقب»،[۶] ۵• همهٔ این اکابر محدثین مذهب، حدیثی را نقل کرده‌اند.

شیخ المحدثین صدوق ﷺ مهم‌ترین کتابش در فقه، «من لایحضره الفقیه» است و مهم‌ترین کتابش در اصول دین، «توحید» است.

در توحید صدوق حدیثی آمده است. حدیث را شیخ المحدثین از شیخ خودش، محمد بن حسن بن ولید نقل می‌کند، تا ابن سنان از امام ششم ﷺ. حدیث مفصل

---

۱. نهج البلاغة، خطبه۱۰۹؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۶، ص ۱۶۴.
۲. تفسیر القمی، ج۲، ص۲۵۱.
۳. الکافی، الشیخ الکلینی، ج ۱، ص ۱۴۵.
۴. الخصال، الشیخ الصدوق، ص۶۳۱.
۵. کمال الدین، الشیخ الصدوق، ص۲۰۵.
۶. مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص ۲۰۵.

است. عمده جمله‌ای است که امیرالمؤمنین ﷣ فرمودند: «**اَنَا جَنْبُ اللّهِ**»؛[1] ۶• من جنب الله هستم؛ همان جنب اللهی که خدا در قرآن فرموده: **﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ﴾**.[2]

نتیجه این که قرآن فرمود: روز حسرت. امیر المؤمنین ﷣ هم فرمود: هنگام مرگ اجتماع سکرت است و حسرت. حالا روشن می‌شود که این حسرت بر چیست؟ حسرت بر این است که ما حقّ علی ﷣ را ادا نکردیم. هر چند حقّ او ادا شدنی نیست؛ نه کسی او را شناخته و نه در حدّ معرفت اوست.

اما مشکل این است که ما گذشته از قصور، مقصریم و مقصد از انعقاد این مجلس این است که شاید بتوانیم تا حدی تقصیر خودمان را جبران بکنیم. ما غافلیم. این چند جمله‌ای که الآن می‌گوییم بهت‌آور است.

---

۱. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي خُطْبَتِهِ أَنَا الْهَادِي وَ أَنَا الْمُهْتَدِي وَ أَنَا أَبُو الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ زَوْجُ الْأَرَامِلِ وَ أَنَا مَلْجَأُ كُلِّ ضَعِيفٍ وَ مَأْمَنُ كُلِّ خَائِفٍ وَ أَنَا قَائِدُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْجَنَّةِ وَ أَنَا حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَ أَنَا عُرْوَةُ اللَّهِ الْوُثْقَى وَ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَ لِسَانُهُ الصَّادِقُ وَ يَدُهُ وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ الَّذِي يَقُولُ ﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يا حَسْرَتى عَلى ما فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ﴾ وَ أَنَا يَدُ اللَّهِ الْمَبْسُوطَةُ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّحْمَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ وَ أَنَا بَابُ حِطَّةٍ مَنْ عَرَفَنِي وَ عَرَفَ حَقِّي فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ لِأَنِّي وَصِيُّ نَبِيِّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَّتُهُ عَلَى خَلْقِهِ لَا يُنْكِرُ هَذَا إِلَّا رَادٌّ عَلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ.»؛ ابو بصیر از حضرت صادق ﷣ روایت کرده که فرمود امیر المؤمنین ﷣ در خطبه خویش فرمود: منم راه نما و منم راه یافته و منم پدر یتیمان و بیچارگان و شوهر بیوه زنان و منم پناه هر ناتوان و محل ایمنی هر ترسان و منم جلودار مؤمنان به سوی بهشت و منم ریسمان استوار خدا و منم دسته محکم‌تر خدا و کلمه تقوا و منم چشم خدا و زبان راستگوی او و دست او و منم جنب خدا که خدا می فرماید: هر نفسی بگوید که ای افسوس و پشیمانی بر کوتاهی کردن من در باب جنب خدا. و منم دست گشوده خدا بر بندگانش به مهربانی و آمرزش و منم درگاه حطه [و آن کلمه استغفار بنی اسرائیل بود یعنی گناهان مرا از من بیفکن و مرا بیامرز شرح باب حطه در تفاسیر مذکور است] هر که مرا شناخت و حق مرا شناخت به حقیقت، او پروردگار خود را شناخته زیرا که من وصی پیغمبر اویم در زمین او و حجت اویم بر خلق او و این را انکار نمی‌کند مگر رد کننده بر خدا و رسولش. التوحید، الشیخ الصدوق، ص۱۶۵؛ معانی الأخبار، الشیخ الصدوق، ص۱۷؛ البرهان فی تفسیر القرآن، البحرانی، ج۴، ص۷۱۷؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۴، ص۹؛ تفسیر نور الثقلین، الحویزی، ج۴، ص ۴۹۴؛ تفسیر کنز الدقائق، محمد القمی المشهدی، ج۱۱، ص۳۲۱.

منبع اهل تسنن: ینابیع المودة لذوی القربی، القندوزی، ج۳، ص۴۰۱.

۲. «تا آنکه [مبادا] کسی بگوید: دریغا بر آنچه نسبت به جنب خدا کوتاهی ورزیدم». الزمر:۵۶.

اعتراف مالک به افضلیت امام صادق علیه السلام

عامه چهار مذهب دارند و چهار امام. اعظم آنها و اوّل آنها مالک است. مالک، اعظم ائمهٔ اهل سنّت می‌گوید: «افضل از جعفر بن محمد ندیدم، نه در زهدش، نه در ورعش، نه در فضلش، نه در عبادتش.»[۱] این کلمهٔ امام اهل سنت بود.

توطئهٔ منصور دوانیقی و اعتراف او به علوم غیبی امام صادق علیه السلام

مهم این است که این قضیه‌ای که الآن نقل می‌کنم، روایت صحیح است. معنای روایت صحیح این است که هر فقیه متبحّری در اهم مسائل فقهیه، بر طبق آن سند، فتوا می‌دهد. این روایت از نظر فقهای مذهب سندش صحیح است.

منصور دوانیقی قاتل آن حضرت است. جعفر بن محمد اشعث گفت: ما طائفه هیچ معرفتی به این امر و شناختی به این مقام نداشتیم. منصور دوانیقی پدر مرا طلب کرد. گفت: کسی را می‌خواهم که عاقل و دانا باشد تا کار مهمی، به او وا بگذارم.

پدرم دایی مرا به منصور معرفی کرد. وقتی پیش منصور آمد، منصور گفت: تو را به مأموریت مهمی می‌فرستم و آن مأموریت این است: این وجوه را بردار و ببر به مدینه. برو نزد اولاد حسن بن علی و برو نزد جعفر بن محمد. این پول‌ها را به آن‌ها بده. وقتی دادی، از آنها رسید بگیر. بگو این‌ها وجوهی است که شیعهٔ شما در خراسان، برای شما فرستاده‌اند. وجوه را به آن‌ها بده و از آن‌ها دست خط بگیر که آن وجوه را دریافت کرده‌اند.

---

۱. «قال مالک بن انس الفقیه: والله ما رأت عینی أفضل من جعفر بن محمد [علیهما السلام] زهدا وفضلا وعبادة و ورعا.» فضائل الأشهر الثلاثة، الشیخ الصدوق، ص۳۸ ؛ الأمالی، الشیخ الصدوق، ص۶۳۶ ؛روضة الواعظین، الفتال النیسابوری، ص۴۰۱؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۳۹۶، (عبارته: فضلا وعلما و ورعا). العدد القویة، علی بن یوسف الحلی، ص۱۵۵؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۴۷، ص۲۰.

و همچنین: «وقال مالک بن انس: ما رأت عین ولا سمعت اذن ولا خطر علی قلب بشر أفضل من جعفر الصادق فضلا وعلما وعبادة وورعا.» الخلاف، الشیخ الطوسی، ج۱، ص۳۳، (عبارته: علما وعبادة و ورعا)؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۳۷۲ ؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۴۷، ص۲۸.

این نقشهٔ مرموز در آن خلوت‌خانه بین من و منصور بود و ثالثی در میان نبود. من آن وجوه را برداشتم. به مدینه آمدم. آن وجوه را در سادات بنی الحسن تقسیم کردم و از آن‌ها دست خط گرفتم که این وجوه را گرفته‌اند. به مسجد النبی ﷺ آمدم، دیدم جعفر بن محمد ﷤ به نماز ایستاده است. منتظر بودم رکعت آخر تمام شود. و عمده این است. نمازش را که تمام کرد، برگشت نگاهی به من کرد و بدون این‌که من اظهار کنم فرمود: از خدا بترس و با اهل بیت پیامبر ﷺ حیله و نیرنگ نکن و به هم‌نشینت (منصور دوانیقی) نیز بگو که از خدا بترسد و با اهل بیت پیامبر ﷺ حیله و نیرنگ نکند. این‌ها که این وجوه را برایشان آوردی، در شکنجه حکومت آل مروان بوده و محتاج بودند و تو از این فرصت استفاده کردی، این‌ها فرزندان پیغمبر هستند و تو در خون اینها شریکی! این کلمه را گفت و من مبهوت شدم. گفت و حرکت کرد و رفت.

بعد از مدینه به بغداد نزد منصور دوانیقی برگشتم. وقتی رفتم گزارش سفر را دادم که ماجرا این شد. منصور گفت: در اهل بیت نبوت، در هر زمانی محدَّثی است و محدَّث الیوم جعفر بن محمد ﷤ است.

گفت: منصور همین اندازه به تو بگویم، در مسجد مدینه جوری با من حرف زد که گویا در این مجلس، سوم ما دو نفر بوده. و از تمام خصوصیات این مجلس دو نفری، به من خبر داد.[۱]

---

۱. «حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عَلِیٍّ عَنْ عَمِّهِ عُمَیْرٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَثِ قَالَ: أَ تَدْرِی مَا کَانَ سَبَبُ دُخُولِنَا فِی هَذَا الْأَمْرِ وَ مَعْرِفَتِنَا بِهِ؟ وَ مَا کَانَ عِنْدَنَا فِیهِ ذِکْرٌ وَ لَا مَعْرِفَةُ شَیْءٍ مِمَّا فی عِنْدَ النَّاسِ قَالَ قُلْتُ مَا ذَاکَ؟ قَالَ: إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ یَعْنِی أَبَا الدَّوَانِیقِ قَالَ لِأَبِی مُحَمَّدٍ الْأَشْعَثِ یَا مُحَمَّدُ ابْغِ لِی رَجُلًا لَهُ عَقْلٌ یُؤَدِّی عَنِّی فَقَالَ لَهُ إِنِّی قَدْ أَصَبْتُهُ لَکَ هَذَا فُلَانُ بْنُ مُهَاجِرٍ خَالِی قَالَ فَائْتِنِی بِهِ قَالَ فَأَتَاهُ بِخَالِهِ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ یَا ابْنَ مُهَاجِرٍ خُذْ هَذَا الْمَالَ فَأَعْطَاهُ أُلُوفَ دَنَانِیرَ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ مِنْ ذَلِکَ وَ ائْتِ الْمَدِینَةَ وَ الْقَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْحَسَنِ وَ عِدَّةً مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ فِیهِمْ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ فَقُلْ لَهُمْ إِنِّی رَجُلٌ غَرِیبٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ وَ بِهَا شِیعَةٌ مِنْ شِیعَتِکُمْ وَجَّهُوا إِلَیْکُمْ بِهَذَا الْمَالِ فَادْفَعْ إِلَى کُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَى هَذَا الشَّرْطِ کَذَا وَ کَذَا فَإِذَا قَبَضُوا الْمَالَ فَقُلْ إِنِّی رَسُولٌ وَ أُحِبُّ أَنْ یَکُونَ مَعَ خُطُوطِکُمْ بِقَبْضِکُمْ مَا قَبَضْتُمْ مِنِّی قَالَ فَأَخَذَ الْمَالَ وَ أَتَى الْمَدِینَةَ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَبِی جَعْفَرٍ وَ کَانَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ عِنْدَهُ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مَا وَرَاکَ قَالَ أَتَیْتُ الْقَوْمَ وَ فَعَلْتُ مَا أَمَرْتَنِی بِهِ وَ هَذِهِ خُطُوطُهُمْ بِقَبْضِهِمْ خَلَا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ فَإِنِّی أَتَیْتُهُ وَ هُوَ یُصَلِّی فِی مَسْجِدِ الرَّسُولِ ﷺ فَجَلَسْتُ خَلْفَهُ وَ قُلْتُ یَنْصَرِفُ فَأَذْکُرُ لَهُ مَا ذَکَرْتُ لِأَصْحَابِهِ فَعَجَّلَ وَ انْصَرَفَ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَیَّ فَقَالَ یَا هَذَا اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تغترن [تَغُرَّنَ] أَهْلَ بَیْتِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ قُلْ لِصَاحِبِکَ اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا
←

امام صادق علیه السلام کسی است که قدرت و احاطهٔ وجودی او این است. حقیقت امر این است که این عالم به منزلهٔ این بدن است و او روح مسیطر بر تمام این عالم است. او کسی است که به نصّ روایت صحیح در مدینه از مجلس خاص دو نفری منصور، این گونه خبر دارد، اواطلاع دارد که الآن شما چه کاره‌اید. از کجا آمده‌اید. برای چه آمده‌اید.

تغترن [تَغُرَّنَ] أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّهُمْ قَرِيبُو الْعَهْدِ بِدَوْلَة بَنِی مَرْوَانَ وَ كُلُّهُمْ مُحْتَاجٌ قَالَ فَقُلْتُ وَ مَا ذَا أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَقَالَ ادْنُ مِنِّی فَأَخْبَرَنِی بِجَمِيعِ مَا جَرَى بَيْنِی وَ بَيْنَكَ حَتَّى كَأَنَّهُ كَانَ ثَالِثَنَا قَالَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ يَا ابْنَ مُهَاجِرٍ اعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النُّبُوَّةِ إِلَّا وَ فِيهِمْ مُحَدَّثٌ وَ إِنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ مُحَدَّثٌ [مُحَدَّثُنا] الْيَوْمَ فَكَانَ هَذِهِ دَلَالَةً أَنَّا قُلْنَا بِهَذِهِ الْمَقَالَةِ»؛ صفوان بن یحیی گوید: جعفر بن محمد اشعث به من گفت: می‌دانی سبب وارد شدن ما در مذهب تشیع و شناسائی ما به آن چه بود، با آنکه نزد ما هیچ یادی از آن نبود و به آنچه مردم (شیعیان) داشتند ما معرفت نداشتیم؟ گفتم: داستانش چیست؟ گفت: ابوجعفر ابو الدوانیق (منصور دوانیقی دومین خلیفه عباسی) به پدرم محمد اشعث گفت: ای محمد! مردی خردمند برایم بجو که بتواند از جانب من (چیزی) برساند. پدرم گفت: او را برایت یافته‌ام او فلان شخص پسر مهاجر است که دائی من است، گفت: او را نزد من بیاور، پدرم داییش را نزد او برد، منصور به او گفت: ای پسر مهاجر! این پول را بگیر (و به او هزار دینار داد) و به مدینه برو، نزد عبداللّه بن حسن و جماعتی از خاندانش که جعفر بن محمد هم میان آنهاست، و به آنها بگو: من مردی غریبی از اهل خراسانم که گروهی از شیعیان شما در آنجایند و این پول را برای شما فرستاده‌اند، و به هر یک از آنها پول بده و چنین و چنان شرط کن (که بر خلیفه بشورید و قیام کنید، ما پشتیبان شما هستیم) چون پولها را گرفتند، بگو من فرستاده و پیغام آورم، دوست دارم رسیدی از دست خط شما داشته باشم. پسر مهاجر پولها را گرفت و به مدینه رفت، سپس نزد منصور بازگشت، ابن اشعث هم نزد او بود خلیفه گفت: چه خبر آوردی؟ گفت: نزد آنها رفتم و این رسیدهایی است که به خط خودشان نوشته‌اند، غیر از جعفر بن محمد که من نزدش رفتم، او در مسجد پیغمبر ﷺ نماز می‌گزارد پشت سرش نشستم و گفتم هستم تا نمازش را تمام کند، آنگاه آنچه به اصحابش گفتم، به او باز خواهم گفت، او شتاب کرد و نمازش را به پایان رسانید و متوجه من شد و فرمود: ای مرد! از خدا پروا کن و اهل بیت محمد ﷺ را فریب نده و به صاحبت بگو: از خدا پروا کن و اهل بیت محمد ﷺ را فریب نده که آنها به دولت بنی مروان سابقه نزدیکی دارند و (چون از آنها ستم بسیار دیده‌اند) همگی محتاج و نیازمندند (پول تو را قبول می‌کنند و گرفتار می‌شوند) من گفتم: موضوع چیست؟ فرمود نزدیک بیا و آنچه میان من و تو رفته بود باز گفت. مثل اینکه سومی ما بوده. منصور گفت: ای پسر مهاجر! هیچ اهل بیت پیغمبری نباشد، جز آنکه محدثّی در میان آنهاست، محدث این خاندان در این زمان جعفربن محمد علیه السلام است. این بود دلیلی که سبب عقیده ما به این مذهب گشت. بصائر الدرجات، الصفار، ص۲۶۵؛ الکافی، الکلینی، ج۱، ص۴۷۵؛ دلائل الامامة، الطبری الشیعی، ص۲۶۶؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۳۴۸؛ الثاقب فی المناقب، ابن حمزة الطوسی، ص۴۰۶؛ الخرائج و الجرائح، قطب الدین الراوندی، ج۲، ص۷۲۰؛ بحار الانوار، ج۴۷، ص۷۴.

روز شهادت امام صادق علیه‌السلام عاشورای دوم

اولاً باید قدر خودتان را بدانید. این سعادت نصیب هر کسی نمی‌شود. شما مردمی که اینجا جمع شدید، یا از نیت پدرتان است، یا از شیر مادرتان، یا یک سابقهٔ حُسنایی به درگاه خدا داشتید که این توفیق نصیبتان شده است.

امر اول این است که امسال باید شهادت امام ششم علیه‌السلام، عاشورای دوم شود؛ یعنی باید هیئات در تمام بلاد بیرون بیایند.

همان طوری که گفته شد، غرض این است که از آن تقصیری که کرده‌ایم، استغفار کنیم. شاید بتوانیم جبران کنیم.

امام صادق علیه‌السلام شخصیتی است که مذهب از اوست. یعنی چه «مذهب از اوست»؟ یعنی تمام اصول دین از مبدأ تا معاد، تمام فقه هزار و چهار صد ساله، از طهارت تا به دیات، همه اثر وجود جعفر بن محمد علیهماالسلام است.

عصارهٔ کلام در عظمت امام صادق علیه‌السلام این دو جمله است، آن اعتراف مالک امام مالکیه، این اعتراف منصور.

صادقیّت در ملأ اعلی

اما بیان امام زین العابدین علیه‌السلام چیست؟

امام چهارم علیه‌السلام فرمود: «**اسْمُهُ عِنْدَ أَهْلِ السَّمَاءِ الصَّادِق**»؛[1] عمق این کلمه، برای

---

۱. «عَنْ أَبی حَمْزَةَ الثُّمَالِیِّ عَنْ أَبی خَالِدٍ الْکَابُلِیِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی سَیِّدِی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ زَیْنِ الْعَابِدِینَ علیه‌السلام ... فَقُلْتُ لَهُ یَا سَیِّدِی رُوِیَ لَنَا عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیٍّ علیه‌السلام أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ عَلَی عِبَادِهِ فَمَنِ الْحُجَّةُ وَ الْإِمَامُ بَعْدَکَ قَالَ ابْنِی مُحَمَّدٌ علیه‌السلام وَ اسْمُهُ فِی التَّوْرَاةِ بَاقِرٌ یَبْقُرُ الْعِلْمَ بَقْراً هُوَ الْحُجَّةُ وَ الْإِمَامُ بَعْدِی وَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ جَعْفَرٌ وَ اسْمُهُ عِنْدَ أَهْلِ السَّمَاءِ الصَّادِقُ علیه‌السلام...»؛ ابو خالد کابلیّ گوید: بر مولای خود امام زین العابدین علیه‌السلام وارد شدم ... و به ایشان گفتم: از امیر المؤمنین علیّ علیه‌السلام برای ما روایت شده است که زمین از حجّت خدای تعالی بر بندگانش خالی نمی‌ماند، حجّت و امام پس از شما کیست؟ فرمود: فرزندم محمّد و نام او در تورات باقر است علم را موشکافانه می‌شکافد، او حجّت و امام پس از من است و پس از محمّد فرزندش جعفر و او را در آسمانها صادق می‌گویند. کمال الدین وتمام النعمة، الشیخ الصدوق، ص۳۱۹؛ ألقاب الرسول وعترته(المجموعة)، من قدماء المحدثین، ص ۶۰ ؛ الاحتجاج، الشیخ الطبرسی، ج۲، ص۴۹؛
←

کسانی مثل شیخ طوسی رحمه الله، شیخ انصاری رحمه الله روشن می‌شود!

تعریفی که امام چهارم علیه السلام از جعفر بن محمد علیهما السلام کرد، این است کـه اسـم او نـزد تمام اهل آسمان «الصادق» است.

عنوان صادقیت در مـلأ اعلـی، آن هـم حقیقـت صـدق، ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾.[1] این لباسی است که بر قامت او دوخته شده است.

بیرون آمدن هیئات در شهادت امام صادق علیه السلام

روز شهادت آن حضرت نباید مملکتی که زیر لوای مـذهب اوسـت، ایـن چنـین باشد باید همه هیئاتی که در عاشورا بیرون مـی‌آینـد، آمـاده شـوند. شـما هـم تمـام همتتان را صرف کنید. هر هیئتی که بیرون بیاید و هر کسی که در آن هیئت، اسـم آن حضرت را ببرد، در نامهٔ عمل شما نوشته می‌شود.

اثرش این است که آن حسرتی که خدا فرمود: ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ﴾،[2] این حسرت فردا کشیده نشود. دم مرگ ما بتوانیم بگوییم به درگاه تـو ایـن خـدمت ناچیز را انجام دادیم. این یک مطلب است که باید امسال احیا شود.

حقیقت بیست و یکم ماه رمضان

مطلب دوم: بیست و یکم ماه رمضان است. بیـست و یکـم مـاه رمـضان گفتـنش آسان است، اما حقیقت بیست و یکم ماه رمضان چیـست؟ و آن روز، روز کیـست؟! این مطالب، گفتنش سهل است، اما درکش در کمال صعوبت است.

شیخ مفید استاد شیخ الطائفه، شهید اول محمد مکی، سید بن طاووس، سـه عَلَـم

← الخرائج والجرائح، قطب الدين الراوندی، ج۱، ص۲۶۸ إعلام الوری بـأعلام الهـدی، الـشيخ الطبرسـی، ج۲، ص۱۹۵؛ قـصص الأنبيـاء، الراونـدی، ص۳۶۳؛ مدينـة المعـاجز، الـسيد هاشـم البحرانـی، ج۴، ص۳۱۸؛ بحارالأنوار، العلامة المجلسی، ج۳۶، ص۳۸۶ و ج۴۷، ص۹ و ج ۵۰، ص۲۲۷.

۱. «و سخن پروردگارت به راستی و داد، سرانجام گرفته است». الانعام:۱۱۵.

۲. «و آنان را از روز حسرت بیم ده، آنگاه که داوری انجام گیرد». مریم: ۳۹.

از اعلام مذهب این زیارت را نقل کردند.

زیارت چیست؟ چند کلمه‌اش را می‌گویم تا معلوم شود روز بیست و یکم چه روزی است و وظیفهٔ ما نسبت به آن روز چیست!

«**الَّذِي جَعَلْتَهُ سَيْفاً لِنُبُوَّتِهِ وَ مُعْجِزاً لِرِسَالَتِهِ وَ دَلَالَةً وَاضِحَةً لِحُجَّتِهِ وَ حَامِلًا لِرَايَتِهِ وَ وِقَايَةً لِمُهْجَتِهِ وَ هَادِياً لِأُمَّتِهِ وَ يَداً لِبَأْسِهِ وَ تَاجاً لِرَأْسِهِ**».(۱)

شمشیر نبوت خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله

در شأن امیر المؤمنین علیه‌السلام خیلی کلمات گفته شده، اما این چند جمله را خوب درک کنید. او کیست؟! تمام این عالم مقدمه برای نبوت و رسالت خاتم است. یعنی خلقت عالم مقدمهٔ تربیت آدم است. برای این‌که بشر پیدا شود و آن گوهر عقلی که خدا در وجود این انسان به امانت گذاشته به ثمر برسد.

نتیجه این می‌شود که خلقت همهٔ این عوالم، جنبهٔ مقدمی دارد؛ ذی المقدمه انسان است.

ولی انسان باز مقدمه است؛ آن مقصد نهایی معرفة الله و عبادة الله است و آنچه که این مقصد را محقق می‌کند، نبوت انبیا و رسالت مرسلین است.

باز نبوت صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و رسالت تمام مرسلین مقدمه است؛ ذی المقدمه نبوت خاتم و رسالت خاتم النبیین صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

آن وقت مهم این است که امیر المؤمنین علیه‌السلام شمشیر نبوت پیغمبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله است. این یک منصب است. «**جَعَلْتَهُ سَيْفاً لِنُبُوَّتِهِ**»؛ او کسی است که تو او را شمشیر نبوت خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله قرار دادی. این یک منصب است.

معجزهٔ رسالت و هادی امت و سپر خون خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله

منصب دوم: «**وَ مُعْجِزاً لِرِسَالَتِهِ**»؛ یعنی معجزهٔ رسالت خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام

---

۱. رجوع شود به مجلس دوم، صفحه ۵۸، تعلیقه۱.

است. این هم منصب دوم.

منصب سوم این است که «وِقَایَةً لِمُهْجَتِهِ»؛ او را سپر خون خاتم ﷺ قرار دادی.

منصب چهارم چیست؟ «هَادِیاً لِأُمَّتِهِ»؛ تمام امت او را باید امیرمؤمنان علیه‌السلام هدایت کند.

خلاصه اگر او، آن شب، به جای پیغمبر ﷺ نخوابیده بود، امروز اثری از «لا اله الا الله» در عالم نبود. «وِقَایَةً لِمُهْجَتِهِ».

تاج سر پیغمبرخاتم ﷺ

چیزی که عقل‌ها را مبهوت می‌کند، این دو کلمه است: «وَ یَداً لِبَأْسِهِ وَ تَاجاً لِرَأْسِهِ».

تمام این عالم که می‌بینی، نه تنها عالم؛ ملک و ملکوت، غیب و شهود، تمام عالم وجود، همگی طفیل خلقت خاتم ﷺ است. ﴿مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾.[1] تمام عالم طفیل وجود اوست.

نصّ این زیارتی که مفید و شهید و سید بن طاووس، نقل کردند، این است که: «خدایا، تو آن کسی هستی که علی علیه‌السلام را تاج سر خاتم ﷺ قرار دادی». کسی که خودش سرور عالم وجود است، امیرالمؤمنین علیه‌السلام تاج سر اوست. امیرالمؤمنین علیه‌السلام یعنی تاج سر خاتم النبیین ﷺ.

احیای عزای فاطمیه و شهادت امیرالمؤمنین و امام صادق علیهماالسلام

کسی که تاج سر پیغمبر خاتم ﷺ است، مملکت در روز شهادت او باید چه جور باشد؟!

امسال – ان شاء الله – همه‌تان همت کنید. از اینجا که رفتید، از حالا شروع کنید، تکثیر افراد کنید. جمعیت جمع کنید برای دو روز: یکی روز بیست و یکم ماه رمضان که باید عاشورای دوم شود؛ یکی روز بیست و پنجم شوال که آن هم باید عاشورای دوم بشود.

---

۱. «محمّد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است». الاحزاب:۴۰.

امیدواریم در مقابل این اعمال، همهٔ شما، هنگام مردن بیمه شوید و عمده آن وقت است: «**اِجْتَمَعَتْ عَلَیْهِمْ سَکْرَةُ الْمَوْتِ وَ حَسْرَةُ الْفَوْتِ**».[1]

آن دمی که نه پدر هست، نه مادر هست، نه برادر هست، نه خواهر هست. در آن دمی که ما را سرازیر قبر می‌کنند. در آن دم، امیدواریم در اثر این خدمت، این دو نفر به داد ما برسند.

فقط پناه این است؛ راه هم این است و ما هم به شما گفتیم و به همت شما امیدواریم. این را کوچک نگیرید. خودتان را هم ضعیف ندانید.

مؤمن اگر برای خدا قیام کند، دست قدرت خدا پشت سر اوست. خدا شما را کمک می‌کند.

به حول و قوهٔ خدا و به نظر عنایت ولی عصر، صاحب امر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه که تمام توجه او به قبر امیرالمؤمنین علیه‌السلام است و به قبر خراب شدهٔ جعفر بن محمد علیهماالسلام است، ما بتوانیم به این اقامهٔ عزا، روز بیست و یکم ماه رمضان و روز بیست و پنجم ماه شوال، مرهمی بر جراحت قلب ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه بگذاریم. مبادا غفلت کنید، آنچه قدرت دارید باید صرف کنید.

در ماه رمضان، مساجد در مملکت، باید برای بیست و پنجم شوال، آماده بشود. ان شاءالله امسال سه شب حد اقل در هر مسجدی، به اسم امام جعفر صادق علیه‌السلام مجلس تأسیس شود تا مردم با مقامات او، با معجزات او، با کرامات او، با علوم او، با معارف او آشنا شوند.

روز شهادت هم با این معرفت بیرون بیایند. این اول و این آخر مطلب. نتیجه این است که باید سه روز در این مملکت عاشورای دوم بشود: یک روز، روز شهادت صدیقهٔ کبری علیهاالسلام بود. آن جنازه‌ای که هفت نفر فقط آن را برداشتند و نیمهٔ شب دفن شد.

به حول و قوهٔ خدا، به همت همین مردم، همین افراد عادی، به جبران غربت آن

---

۱. رجوع شود به صفحه ۲۷۸، تعلیقه ۱ در همین مجلس.

شب، مملکت را امسال اسم «یا زهرا» گرفت و امیدواریم این حسنهٔ کبری در نامهٔ عمل همهٔ شما ثبت شود.

فقط دو روز دیگر مانده: یکی روز بیست و یکم ماه رمضان است و یکی هم روز شهادت امام ششم علیه‌السلام است. ان شاءالله دنیا، برزخ، آخرتِ خود را به احیای این سه روز بیمه کنید.

پی نوشت ها:

---

۱. «قال علی بن إبراهيم فی قوله: ﴿وَ أَنِيبُوا إِلى رَبِّكُمْ﴾ أی توبوا ﴿وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذابُ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ من القرآن و ولاية أمير المؤمنين و الأئمة علیهم‌السلام ، و الدليل على ذلك قول الله عز و جل ﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يا حَسْرَتى عَلى ما فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللَّهِ﴾ الآية قال فی الإمام لِقَوْلِ الصَّادِقِ علیه‌السلام نَحْنُ جَنْبُ اللَّه.»؛ وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ پيروى كنيد از نيكوترين چيزى كه خداوند بر شما نازل كرده؛ و آن عبارت است از قرآن و ولايت امير المؤمنين علیه‌السلام و ائمه علیهم‌السلام و دليل بر اين مطلب اين آيه است: ﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يا حَسْرَتى عَلى ما فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللَّهِ﴾ كه جنب الله يعنى امام علیه‌السلام به دليل فرموده حضرت صادق علیه‌السلام كه ما جنب اللّه هستيم. تفسير القمی، ج۲، ص۲۵۱؛ البرهان فی تفسير القرآن، السيد هاشم البحرانی، ج۴، ص۷۱۷؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۲۴، ص۱۹۴.

۲. « مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ عَمِّهِ حَمْزَةَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ: عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیهما‌السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿يا حَسْرَتى عَلى ما فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللَّهِ﴾ قَالَ: جَنْبُ اللَّهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام، وَكَذلِكَ مَا كَانَ بَعْدَهُ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ بِالْمَكَانِ الرَّفِيعِ إِلى أَنْ يَنْتَهِيَ الْأَمْرُ إِلى آخِرِهِم.» الكافی، الشيخ الكلينی، ج۱، ص۱۴۵؛ التفسير الصافی، الفيض الكاشانی، ج۴، ص۳۲۶؛ البرهان فی تفسير القرآن، السيد هاشم البحرانی، ج۴، ص ۷۱۷؛ تفسير نور الثقلين، الشيخ الحويزی، ج۴، ص ۴۹۵؛ تفسير كنز الدقائق، الشيخ محمد بن محمد رضا القمی المشهدی، ج۱۱، ص۳۲۲.

و همچنین: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ عَنْ حَسَّانَ الْجَمَّال قَالَ حَدَّثَنِی هَاشِمُ بْنُ أَبِی عُمَارَةَ الْجَنْبِیُّ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولُ أَنَا عَيْنُ اللَّه وأَنَا يَدُ اللَّه وأَنَا جَنْبُ اللَّه وأَنَا بَابُ اللَّه.»؛ هاشم بن ابی عماره جنبی گوید: از امير المؤمنين علیه‌السلام شنيدم كه می فرمود: منم چشم خدا، منم دست خدا، منم جَنب خدا (يعنی به خدا نزديكم و مردم بايد از ناحيه من به خدا تقرب جويند) منم باب خدا (هر كه معرفت و خشنودی خدا طلبد بايد از طريق من داخل شود). بصائر الدرجات، محمد بن الحسن بن الصفار، ص۸۱؛ الكافی، الشيخ الكلينی، ج۱، ص۱۴۵؛ البرهان فی تفسير القرآن، البحرانی، ج۴، ص۷۱۷؛ تفسير نور الثقلين، الشيخ الحويزی، ج۴، ص۴۹۴؛ تفسير كنز الدقائق، الشيخ محمد القمی المشهدی، ج۱۱، ص۳۲۲.

۳. «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ جَدِّی عَنْ آبَائِهِ علیهم‌السلام أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام عَلَّمَ أَصْحَابَهُ فِی مَجْلِسٍ وَاحِدٍ أَرْبَعَمِائَةِ بَاب مِمَّا يُصْلِحُ لِلْمُسْلِمِ فِی دِينِهِ وَ دُنْيَاهُ قَالَ علیه‌السلام إِنَّ الْحِجَامَةَ تُصَحِّحُ الْبَدَنَ وَ تَشُدُّ الْعَقْلَ وَ الطِّيبَ فِی الشَّارِبِ مِنْ أَخْلَاقِ النَّبِی صلی‌الله‌علیه‌وآله... وَ نَحْنُ الْخُزَّانُ لِدِينِ اللَّهِ وَ نَحْنُ مَصَابِيحُ الْعِلْمِ إِذَا مَضَى مِنَّا عَلَمٌ بَدَا عَلَمٌ لَا يَضِلُّ مَنِ اتَّبَعَنَا وَ لَا يَهْتَدِی مَنْ أَنْكَرَنَا وَ لَا يَنْجُو مَنْ أَعَانَ عَلَيْنَا عَدُوَّنَا وَ لَا يُعَانُ مَنْ أَسْلَمَنَا فَلَا تَتَخَلَّفُوا عَنَّا لِطَمَعِ دُنْيَا وَ حُطَامٍ زَائِلٍ عَنْكُمْ وَ أَنْتُمْ تَزُولُونَ عَنْهُ فَإِنَّ مَنْ آثَرَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ اخْتَارَهَا عَلَيْنَا عَظُمَتْ حَسْرَتُهُ غَداً وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يا حَسْرَتى عَلى ما فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللَّهِ ...»؛ محمد بن مسلم از امام صادق علیه‌السلام از پدر بزرگوارش از جدّش از پدران گرامش نقل می‌كند كه امير مؤمنان علی علیه‌السلام در يک مجلس چهارصد باب از مواردی كه كار دين و دنيای يک مسلمان را اصلاح می‌كند به يارانش آموخت؛ فرمود:

حجامت، بدن را تندرست و عقل را نیرومند می‌کند، عطر زدن به شارب ازاخـلاق پیـامبر ﷺ اسـت ... و مـا گنجینه داران دین خدا هستیم، و ما چراغ‌های درخشان دانش هستیم، آنگاه که پرچمدار و مهتری از ما از دنیا رود مهتر و پرچمدار دیگری پدیدار گردد. کسی که از ما پیروی کند گمراه نمی‌گردد و هر که ما را انکار کند راه نمی‌یابد. و هر کس دشمن ما را به ضرر ما یاری کند نجات نمی‌یابد و آن که ما را به دشمن بسپارد هرگز یاری نگردد. پس به جهت طمع دنیا و دارایی اندکی که از دست شما رفتنـی اسـت و شـما نیـز از آن جـدا خواهید شد، از ما تخلف ننمایید؛ زیرا کسی که دنیا را بر آخرت ترجیح دهد و به جای ما آن را برگزینند، فردا (رستاخیز) حسرت بزرگی به او دست خواهد داد و این است معنای گفتار خداوند که: «مبادا کسی گوید: ای حسرت و اندوه بر این‌که درباره جنب الله کوتاهی نمودم»؛ الخصال، الشیخ الصدوق، ص ۶۳۱؛ تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، ابن شعبة الحرانی، ص ۱۲۱؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۱۰، ص ۱۰۹؛ تفـسیر نـور الثقلین، الشیخ الحویزی، ج ۴، ص ۴۹۴؛ تفسیر کنز الدقائق، الشیخ محمد القمی المشهدی، ج ۱۱، ص ۳۲۴.

۴. «عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ خَیْثَمَةَ الْجُعْفِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ نَحْنُ جَنْبُ اللَّـهِ وَ نَحْـنُ صَـفْوَتُهُ وَ نَحْـنُ حَوْزَتُه...»؛ خیثمه جعفی گوید: از امام باقر ؑ شنیدم که می‌فرمود: ما جنب اللّه و برگزیدگان خـدا و حـوزه اوئیم . بصائر الـدرجات ، محمـد بـن الحـسن الـصفار، ص ۸۳؛ کمـال الـدین، الـشیخ الـصدوق، ص ۲۰۵؛ بحارالأنوار، العلامة المجلسی، ج ۲۶، ص ۲۴۸.

و همچنین: «أخرج الشیخ محمد بن إبراهیم الشافعی الحموینی فی فرائد السمطین: بسنده عن أبی بصیر، عن خیثمة الجعفی قال: سمعت أبا جعفر محمد الباقر ؑ یقول: نحن جنب الله، ونحـن صـفوته، ونحـن خیرتـه، ونحن مستودع مواریث الأنبیاء، ونحن أمناء الله (عز وجل) ونحن حجج الله، ونحـن أرکـان الایمـان، ونحـن دعائم الاسلام، ونحن من رحمة الله علی خلقه، وبنا یفتح الله، وبنا یختم، ونحن الأئمة الهداة والدعاة إلی الله...»

منبع اهل تسنن: ینابیع المودة لذوی القربی، القندوزی، ج ۳، ص ۳۵۹.

۵. «سُئِلَ ؑ کَیْفَ أَصْبَحْتَ فَقَالَ أَصْبَحْتُ وَ أَنَا الصِّدِّیقُ الْأَوَّلُ وَ الْفَارُوقُ الْأَعْظَمُ وَ أَنَا وَصِیُّ خَیْرِ الْبَشَرِ وَ أَنَا الْأَوَّلُ وَ أَنَا الْآخِرُ وَ أَنَا الْبَاطِنُ وَ أَنَا الظَّاهِرُ وَ أَنَا بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ وَ أَنَا عَیْنُ اللَّهِ وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَ أَنَا أَمِینُ اللَّهِ عَلَی الْمُرْسَلِینَ بِنَا عُبِدَ اللَّهُ وَ نَحْنُ خُزَّانُ اللَّهِ فِی أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ وَ أَنَا أُحْیِی وَ أُمِیتُ وَ أَنَا حَیٌّ لَا أَمُوت... فَأَمَّا عَیْنُ اللَّهِ فَأَنَا عَیْنُهُ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ وَ الْکَفَرَةِ وَ أَمَّا جَنْبُ اللَّهِ فـ ﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یا حَسْرَتی عَلی ما فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللَّهِ﴾ وَ مَنْ فَرَّطَ فِیَّ فَقَدْ فَرَّطَ فِی اللَّهِ وَ لَمْ یَجُزْ لِنَبِیٍّ نُبُوَّةٌ حَتَّی یَأْخُذَ خَاتَماً مِنْ مُحَمَّدٍ فَلِذَلِکَ سُمِّیَ خَاتَمَ النَّبِیِّینَ مُحَمَّدٌ سَیِّدُ النَّبِیِّینَ فَأَنَا سَیِّدُ الْوَصِیِّین..». مناقب آل أبی طالب، ابن شـهر آشـوب، ج ۲، ص ۲۰۵ . و ج ۳، ص ۶۵ (عبارتـه: قـال أمیـر المؤمنین ؑ: أنا صراط الله أنا جنب الله).

۶. «عن أبی جعفر ؑ فی قول الله عز وجل ﴿یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله﴾ قال : قال علی ؑ: أنا جنب الله، وأنا حسرة الناس یوم القیامة.» تاویل الآیات الظاهرة، الاسترآبادی، ج ۲، ص ۵۲۰؛ بحـار الانـوار، العلامـة المجلس، ج ۳۶، ص ۱۵۰.

و در احادیث دیگر با مضامین مختلف کلمه‌ی «انا جنب الله» آمده از جمله:

بصائر الدرجات، الصفار، ص ۸۱؛ رجال الکشی، الشیخال طوسی، ج ۲، ص ۴۷۱؛ الفضائل، ابن شاذان، ص ۸۳؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۶۵ ؛ جامع الاسرار و منبع الانوار، السید حیدر الآملی، ص ۱۱؛ مشارق انوار الیقین، البرسی، ص ۲۵۹؛ مجمع البحرین، الطریحی، ج ۲، ص ۲۷.

مجلس پانزدهم

علم امیرمؤمنان عليه‌السلام و جهل دومی

۸۵/۱۰/۱۷ هـ ش، مصادف با ۱۴۲۷/۱۲/۱۷ هـ ق.

علم امیر مؤمنان علیه السلام و جهل دومی

امیرمؤمنان علیه السلام سبیل اعظم پروردگار

چون پیش‌آمد عید غدیر است، باید به سبیل رب، و راه پروردگار دعوت کنیم ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾.[1]

چرا که اظهر و اکبر سَبیلِ رب، «امیرالمؤمنین علیه السلام» است؛ «أَنْتُمُ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ».[2] [1]

آیه مدلولش این است که در درجهٔ اول دعوت به راه خدا، باید به حکمت باشد و این جمله درکش بسیار مشکل است. تعصب در این راه، در صورتی درست است که آن تعصب بر اساس حکمت باشد.

قدرت استدلال تشیّع

قدرت استدلال این مذهب، به قدری است که هم در جهت نفی، هم در جهت اثبات، کمر هزاران فخر رازی را می‌شکند.

---

۱. « (ای رسول ما، خلق را) به حکمت (و برهان) و موعظه نیکو به راه خدایت دعوت کن و با بهترین طریق با اهل جدل مناظره کن.» النحل:۱۲۵.

۲. این عبارت قسمتی از زیارت جامعه کبیره است که از امام هادی علیه السلام وارد شده است:

منابع شیعه: عیون اخبار الرضا، الشیخ الصدوق، ج۲، ص۳۰۷؛ المحتضر، حسن بن سلیمان الحلی، ص۲۱۷؛ الوافی، الفیض الکاشانی، ج۱۴، ص۱۵۷۰؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۹۹، ص۱۲۹؛ شرح إحقاق الحق، ج۳۳، ص ۸۸۰ . (به نقل از فرائد السمطین، ابراهیم الجوینی، ج۲، ص۱۹۵).

منتها جهل و عدم فراگیری مبانی علمی، برای عـده‌ای، ضـعفی ایجـاد کـرده کـه خودشان را در مقابل هر قوۀ فاعلـه‌ای منفعـل مـی‌کننـد! و حـق امیرالمـومنین علیه‌السلام و صدیقۀ کبری علیهاالسلام را به ثمن بخس معامله می‌کنند! **﴿وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ﴾**.[۱]

وقتی یوسف علیه‌السلام را کسی نشناخت، آن یوسـفی کـه تجـسمی از جمـال و کمـال است، به هجده و یا بیست درهم فروخته می‌شود![۲] جهل این است.

امیرالمومنین علیه‌السلام، قیاسش با حضرت یوسف علیه‌السلام، مثل قیاس اقیانوس با نهر اسـت. مثل قیاس شمس الشموس با یک ستاره است.

گوهری ناشناخته

منتها جای اَسَف این است: هم چنان که ناشناخته در دنیا آمـد، ناشـناخته از ایـن دنیا رفت. جمله‌ای که خاتم ﷺ فرمود، ختم سخن کـرد؛ فرمـود: «یـا علـی، خـدا را کسی نشناخت، به غیر از من و تو. مرا کسی نشناخت، به جز خـدا و تـو. تـو را هـم کسی نشناخت، به جز خدا و من».[۳] این جمله بحری از معرفت است!

---

۱. «و او را به بهای ناچیزی چند درهم فروختند». یوسف:۲۰.

۲. «أخبرنا أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر عن الرّضا علیه‌السلام فى قول اللّه عزّ وجلّ: ﴿وشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَراهِمَ مَعْدُودَةٍ﴾ قال: كانت عشرين درهما. والبخس النّقص. و هـى قيمة كلب الصّيد إذا قتل كان قيمته عشرين درهما. تفسير القمـى، علـى بـن إبـراهيم القمـى، ج۱، ص۳۴۱؛ قصص الأنبياء، قطب الدين الراوندى، ص۱۳۱؛ البرهـان فـى تفـسير القـرآن، الـسيد هاشـم البحرانـى، ج۳، ص۱۶۷؛ بحارالأنوار، العلامة المجلسى، ج ۱۰۱، ص۴۳۰؛ تفسير نور الثقلين، الشيخ الحويزى، ج۲، ص۴۱۸.

و همچنین: «عن ابن حصين عن أبى جعفر علیه‌السلام فى قول اللّه: ﴿وشَرَوْهُ﴾ إلى قوله: ﴿مَعْدُودَةٍ﴾ قال: كانت الدّراهم ثمانية عشر درهما» تفسير العياشى، محمد بن مسعود العياشى، ج۲، ص۱۷۲؛ البرهان فى تفسير القرآن، السيد هاشم البحرانى، ج۳، ص۱۶۴؛ تفسير كنز الدقائق، الشيخ محمد القمى المشهدى، ج۶، ص۲۹۰.

۳. عَنِ النَّبِیِّ ﷺ: «يَا عَلِيُّ مَا عَرَفَ اللَّهَ إِلَّا أَنَا وَ أَنْتَ، وَ مَا عَرَفَنِی إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْتَ، وَ مَا عَرَفَکَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَا.» مختـصر بصائر الدرجات، حسن بن سليمان الحلى، ص۱۲۵؛ المحتضر، حـسن بـن سـليمان الحلـى، ص۷۸ و ۲۸۵؛ تأويل الآيات، السيد شرف الدين الحسينى، ص۱۳۹؛ مدينة المعاجز، الـسيد هاشـم البحرانـى، ج۲، ص۴۳۹؛ الدرر النجفية، المحقق البحرانى، ج۲، ص۲۸۱.

و همچنین: قَالَ النَّبِیُّ ﷺ «يَا عَلِيُّ مَا عَرَفَ اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ غَيْرِی وَ غَيْرُکَ وَ مَا عَرَفَکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ غَيْرُ اللَّهِ وَ غَيْرِی.» مناقب آل ابى طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۶۰؛ بحار الانوار، العلامة المجلسى، ج۳۹، ص۸۴.

اساس دین مرکّب از نفی و اثبات

پیامبراکرم ﷺ در غدیر بعد از آن‌که تبلیغ ولایت را تمام کـرد، دو جملـه فرمـود. هر چه هست، در این دو جمله است: «**اللّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ**».(۱)

---

۱. بصائر الدرجات، الصفار، ص۹۷؛ الکافی، الکلینی، ج۱، ص۲۹۴؛ دعائم الاسلام، القاضی نعمان المغربی، ج۱، ص۱۶؛ الامالی، الشیخ الصدوق، ص۱۸۴؛ الخصال، الشیخ الصدوق، ص۶۶؛ علل الشرایع، الشیخ الـصدوق، جج۱، ص۱۴۴؛ المسترشد، الطبری، ص۴۶۷؛ المقنعة، الشیخ المفید، ص۲۰۴؛ الرسائل، الشریف المرتضی، ج۴، ص۱۳۱؛ الخلاف، الشیخ الطوسی، ج۵، ص۳۳۶؛ جواهر الفقه، ابن البراج، ص۲۴۹؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص۲۲۴؛ روضة الواعظین، النیشابوری، ص۹۴؛ منتهی المطلب، العلامة الحلی، ج۶، ص۳۱۷؛ **منابع اهل تسنن:** مسند احمد، احمد بن حنبل، ج۱، ص۱۱۸ و ج۴، ص۲۸۱؛ سنن ابن ماجه، محمد بن یزید القزوینی، ج۱، ص۴۳؛ المعیار و الموازنة، الاسکافی، ص۷۲(قال الاسکافی: هذا خبر قد بانت حجته، و ثبتت أسبابه و أرکانه)؛ و ص ۲۱۲ (قال الاسکافی: و هذا کله یدل علی ما قلنا من تقدمه [علی الناس] فی الدین، و تفضیله علی العالمین، و [أن النبی صلی الله علیه وآله إنما] اختاره [لعلمه] بأنه لا یکون منه تغییر و لا تبدیل، وأن حاله واحدة ، متصلة عداوته بعداوة الله ، وولایته بولایته، کما اتصل ذلک من النبی علیه السلام؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج۷، ص۴۹۹؛ تأویل مختلف الحدیث، ابن قتیبة، ص۱۴؛ السنة، ابن أبی عاصم، ص۵۵۲: (قال ابن ابی عاصم: هو حدیث صحیح غایة، جاء من طرق جماعة من الصحابة خرجت أحادیث سبعة منهم ... و قد خرجتها کلها وتکلمت علی أسانیدها فی سلسلة الأحادیث الصحیحة)؛ انساب الاشراف، البلاذری، ج۲، ص۱۰۸؛ فضائل الصحابة، النسائی، ص۱۵؛ السنن الکبری، النسائی، ج۵، ص۴۵؛ مسند ابی یعلی الموصلی، ج۱، ص۴۲۹؛ تفسیر الثعلبی، الثعلبی، ج۴، ص۹۲؛ صحیح ابن حبان، ابن حبان، ج۱۵، ص۳۷۶؛ المستدرک، الحاکم النیشابوری، ج۳، ص۱۰۹(قال الحاکم: هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین و لم یخرجاه بطوله)؛ المعجم الاوسط، الطبرانی، ج۲، ص۲۷۵؛ شواهد التنزیل، الحاکم الحسکانی، ج۱، ص۲۰۱ و ص ۲۵۵ (قال الحاکم: قال زیاد بن منذر : فقال عثمان: ما انصرفت إلی بلدی بشئ أحب إلی من هذا الحدیث)؛ تفسیر الرازی، فخر الدین الرازی، ج۱۲، ص۴۹؛ ذخائر العقبی، الطبری، ص۶۷؛ میزان الاعتدال، الذهبی، ج۳، ص۲۹۴ ؛ تاریخ الإسلام، الذهبی، ج۳، ص۶۳۲ (قال الذهبی: حسنه الترمذی و لم یصححه)؛ البدایة والنهایة، ابن کثیر، ج۵، ص ۲۲۸ (قال ابن کثیر: قال شیخنا أبو عبد الله الذهبی وهذا حدیث صحیح) و ص ۲۳۰ (قال ابن کثیر: وکذلک رواه شعبة عن أبی إسحاق وهذا إسناد جید) و ص ۲۳۱ (قال ابن کثیر: و هذا إسناد جید رجاله ثقات علی شرط السنن وقد صحح الترمذی) و ج۷، ص۳۸۵ (قال ابن کثیر: قد روی هذا من طرق متعددة عن علی رضی الله عنه)؛ مجمع الزوائد، الهیثمی، ج۹، ص۱۰۴: (قال الهیثمی: رواه أحمد ورجاله رجال الصحیح)، و ص ۱۰۵(قال الهیثمی: رواه البزار و رجاله رجال الصحیح غیر فطر ابن خلیفة وهو ثقة و رواه أبو یعلی ورجاله وثقوا) و ص ۱۰۶(قال الهیثمی: رواه الطبرانی ورجاله وثقوا)؛ تاریخ الخلفاء، السیوطی، ص۱۸۷؛ الصواعق المحرقة،ابن حجر الهیتمی، ص۱۲۲: (قال ابن حجر: الحدیث وقد مر فی حادی عشر الشبه وأنه رواه عن النبی ثلاثون صحابیا و أن کثیرا من طرقه صحیح أو حسن).

همچنین برای تحقیق بیشتر رجوع شود به مجلس یازدهم، صفحه ۲۴۰، تعلیقه۱.

کسی که عقل کل است، کلام او، کل الکلام است. فهماند که این قضیه مشتمل بر نفی و اثبات است و باید چنین باشد. اساس دین، مرکب از نفی و اثبات است. حکیم آن شخصی است که این دقایق را بفهمد. کلمهٔ «لا اله الا الله»، اقدس الکلمات می‌باشد و مرکب از نفی و اثبات است!

معرفت باب الله مرکب از تبرّی و تولّی

هم چنان که بحث معرفة الله مرکب از نفی و اثبات است، بحث معرفت باب الله هم این چنین است؛ مرکب است از دو امر: تبری، که جهت سلبی است و تولّی، که جهت اثباتی است.[1]

قهراً به حکم برهان، معرفت به خدا و معرفت به راه خدا، این چنین است؛ لذا ترکیب اساس مذهب از تولی و تبری، امری استدلالی است و از نظر حکمت قابل دفع نیست.

این قضیه‌ای که الآن نقل می‌کنم، قضیه‌ای است که اگر از صدر اسلام تا به امروز، هرشخصی بخواهد سر بلند کند و خدشه نماید، به قدرت منطق ساکت خواهد شد. قدرت مطلب در این حد است!

در صحبت امروز، ابداً، هیچ مایه‌ای از مذهب شیعه نمی‌گذارم. فقط بر ادقّ مبانی و بر امتن مبانی، از جهت درایت، از جهت روایت، از نظر رجال، با احاطه‌ای که بر همهٔ رجال عامه و روایات عامه، من الصدر الی الذیل دارم، سخن می‌گویم. در این میدان، الأزهر مصر اگر توان دارد، جواب صحبت امروز مرا بدهد و اگر ندارد، هر

۱. ﴿لا إِکْرَاهَ فِی الدِّینِ قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ فَمَنْ یَکْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَیُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَی لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ.﴾ البقره:۲۵۶.

قَالَ موسی بن جعفر علیه السلام ...«طُوبَی لِشِیعَتِنَا الْمُتَمَسِّکِینَ بِحَبْلِنَا فِی غَیْبَةِ قَائِمِنَا الثَّابِتِینَ عَلَی مُوَالاتِنَا وَ الْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِنَا أُولَئِکَ مِنَّا وَ نَحْنُ مِنْهُمْ قَدْ رَضُوا بِنَا أَئِمَّةً وَ رَضِینَا بِهِمْ شِیعَةً فَطُوبَی لَهُمْ ثُمَّ طُوبَی لَهُمْ وَ هُمْ وَ اللَّهِ مَعَنَا فِی دَرَجَاتِنَا یَوْمَ الْقِیَامَة.» کمال الدین، الشیخ الصدوق، ص ۳۶۱؛ کفایة الاثر، الخزاز القمی، ص۲۶۹؛ اعلام الوری، الطبرسی، ج ۲، ص ۲۴۰؛ کشف الغمة، الاربلی، ج ۳، ص ۳۳۱؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج ۵۱، ص ۱۵۱.

محققی باید در مقابل حق سر تسلیم فرود بیاورد.

اعتراف ذهبی به صحّت حدیثی دال بر جهل دومی

روایتی که امروز در جهت نفی، مستند من است، این روایت است:

رأس المنقّدین شمس الدین ذهبی، امام اهل نقد از رجال عامه است. چنین منقّدی به صحت این حدیثی که الآن می‌خوانم، اعتراف کرده وگفته است که این حدیث هم بر طریق مسلم بن حجاج نیشابوری یعنی بر شرط مسلم در صحیح مسلم، و هم بر طریق و شرط بخاری که اولین شخصیت روایی سنی است صحیح می‌باشد.[1] حدیث، چنین حدیثی است!

«الأزهر» خبر دارد که ذهبی چه موجودی است. او کسی است که تمام قدرتش را صرف نموده تا به هر قیمتی که هست از جهت رجالی در روایاتی که از آن ها، بوی نقصی به ساحت یکی از این سه نفر استشمام شود، خدشه کند! او همان است که تمام قدرت علمی‌اش را خرج کرده تا به هر قیمتی که هست، در احادیثی که در فضایل اهل بیت علیهم السلام است، خدشه کند!

چنین مردی به این قضیه که می‌رسد، می‌گوید این قضیه صحیح است، (هم به شرط بخاری، هم به شرط مسلم) و این از عجایب روزگار است!

حکم عمر به سنگسار کردن زن دیوانهٔ آبستن

قضیه چیست؟ قضیه این است که امیرالمؤمنین علیه السلام دید جمعی حرکت نمودند، زنی در جلوی این جمع، و یک عده بچه دنبال سر این زن. حضرت علیه السلام پرسید: چه خبر است؟! گفتند: عمر دستور داده این زن را سنگ‌باران کنند. امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و نگاه کرد، دید این زن دیوانه است.

---

۱. المستدرک علی الصحیحین و بذیله التلخیص للحافظ الذهبی، ج۴، کتاب الحدود، ذکر من رفع عنهم القلم، ص۴۲۹، ح۸۱۶۸/۱۴۵. ذیل این حدیث گفته: «علی شرط البخاری و المسلم».

بر طبق روایت ابن عباس به طریق اعمش به یک سند، بـه عنـوان «مبـتلاة» اسـت و بر طبق روایت ابن عباس باز به طریق اعمش بـه سـند دیگـر بـه عنـوان «مجنونـة حبلی» است.

علی ای حال، زن هم دیوانه است، هم آبستن! فرمود: او را برگردانیـد.آنهـا زن را برگرداندند.

کجاست انسانی که بفهمد و درک کند؟! طرز خطاب این چنین است؛ اگـر فخـر رازی، سر از قبر در بیاورد، لااقل به او می‌توان گفت: ببین جملـه چیـست؟ و از ایـن جمله چه می‌فهمی؟

بعد که آمد و در مقابل عمر ایستاد، خطابش این بود: «أما علمت»؟!

طرز خطاب را ببینید! «أمـا علمـت»؟! یعنـی چـه؟ یعنـی ای جاهـل! هنـوز هـم نفهمیدی؟! هنوز هم ندانستی؟! این مـتن کـلام اسـت، در اصـح صـحاح ـ و اصـحّ صحاح صحیح بخاری است ـ در کتاب حـدود، نـص کـلام بخـاری ایـن اسـت کـه امیرالمؤمنین علیه السلام به عمر فرمود: «أما علمت»؟![1] ۲•

---

۱. «باب لایرجم المجنون والمجنونة وقال علی لعمر أما علمت أن القلم رفع عن المجنون حتی یفیق وعن الصبی حتی یدرک وعن النائم حتی یستیقظ.» مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۱، ص۴.

منابع اهل تسنن: صحیح البخاری، البخاری، ج۸، ص۲۱؛ تعلیـق التعلیـق، ابـن حجـر، ج۵، ص۲۳۴؛ عمـدة القاری، العینی، ج۲۳، ص۲۹۲

و همچنین: «الأعمش عن أبی ظبیان عن ابن عباس قال اتی عمر بمبتلاة قد فجرت فامر برجمها علی بن أبـی طالب[علیه السلام] ومعها الصبیان یتبعونها فقال ما هذه قالوا امر بها عمر أن ترجم قال فردها وذهب معهـا إلـی عمـر وقال ألم تعلم أن القلم رفع عن المجنون حتی یعقل وعن المبتلی حتی یفیق وعن النائم حتی یستیقظ وعـن الصبی حتی یحتلم . هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین.»

منابع اهل تسنن: المستدرک، الحاکم النیسابوری، ج۴، ص۳۸۹؛ السنن الکبری، البیهقی، ج۸، ص۲۶۴ (با اختلاف کم)

و همچنین: «حدثنا علی بن حمشاذ العدل وعبد الله بن الحسین القاضی (قالا) ثنا الحارث بن أبی أسامة ثنا أبو النضر ثنا شعبة عن الأعمش عن أبی ظبیان عن ابن عباس قال اتی عمر بامرأة مجنونة حبلی فأراد أن یرجمهـا فقال له علی أو ما علمت [سمعت قال رسول الله] أن القلم قد رفع عن ثلاث عن المجنون حتی یعقل [یبـرأ] وعن الصبی حتی یحتلم [عن الغلام حتی یدرک] وعن النائم حتی یستیقظ فخلی عنها». کشف الغمة، الاربلی، ج۱، ص۱۱۰؛ کشف الیقین، العلامة الحلی، ص۶۲؛ غایة المرام، البحرانی، ج۵، ص۲۵۹.

منابع اهل تسنن: مسند ابن الجعد، ص۱۲۰؛ المناقب، الخوارزمی، ص۸۰؛ المستدرک، الحـاکم النیـشابوری، ج۴، ص۳۸۹.

متعلقِ «علمت» چیست؟ قلم از سه نفر مرفوع است: از مجنون تا افاقه پیدا کند؛ از صبی تا محتلم بشود؛ از نائم تا بیدار بشود. این متن صحیح بخاری است.(۱)

حالا شرح مطلب:

حکمت این است؛ ﴿ادْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ﴾.(۲)

این قضیه ساده نیست! خوب دقت کنید و خوب فکر کنید! این مجلس، مجلس عوام نیست تا به خطابه بگذرانیم؛ باید اقوی البراهین در نفی و اثبات پیاده شود.

پنج دلیل بر این‌که شخص دیوانه تکلیف ندارد

این «أما علمت» غوغائی است!

نحوهٔ خطاب حضرت علی علیه السلام به عمر چنین است: «أما علمت»؟!

به این «أما علمت»، برای علمای بشر، در هزار و سیصد سال، پنج دلیل ارائه کرد.

دلیل اول: برهان عقلی

از نظر عقلی، حقیقت تکلیف بعث و زجر است ؛ یا امر است، یا نهی است.

اگر امر است، انشاء است به داعی جعل داعی. اگر نهی است، زجر انشائی است به داعی جعل زاجر نفسانی.

از نظر فنی عصارهٔ مطلب این است: امر، انشاء به داعی جعل داعی، برای انبعاث نفسانی است و نهی، زجر انشائی به داعی جعل داعی، برای انزجار نفسانی است.

بالضروره، به برهان عقلی، امکان بعث، امکان انبعاث می‌خواهد و تحقق بعث ملازم است با امکان انبعاث؛ تحقق زجر نیز ملازم است با تحقق امکان انزجار، و این مطلب به برهان تلازم متضایفین ثابت می‌باشد.

مادهٔ قابل برای انبعاث از بعث انشائی و انزجار از زجر انشائی، منحصراً «عقل» است.

اگر عقل نبود، بالضروره امر و نهی، به حکم برهان باطل است. بنابر این،

---

۱. صحیح البخاری، البخاری، ج۸، ص۲۱.

۲. «با حکمت نیکو به راه پروردگارت دعوت کن». النحل: ۱۲۵.

شخصی که دیوانه بوده و فاقد عقل است، به برهان عقلی محال است که مورد امـر و نهی خدای تعالی قرار گیرد.

دلیل اول این است که اگر علم داشت، به حکم برهان عقلی می‌فهمید که بعـث و زجر، به دیوانه‌ای که فاقد عقل است، غیر معقول می‌باشد. این از نظر عقلی.

دلیل دوم: فطرت عقلائی

هر عاقلی، در هر ملتی و به هر مذهبی، چه الهی، چـه مـادی، بـه حکـم فطـرت عقلائی، امر و نهی به دیوانه را مضحکه می‌داند. این هم از جهت فطرت عقلایی.

دلیل سوم: کتاب خدا

بعد نوبت می‌رسد به برهان سومِ «أما علمت»! کو کسی که بفهمـد؟! همـۀ آیـات خدا هم در کتاب تکوین و هم در کتاب تـدوین و تـشریع بـرای کـسانی اسـت کـه دارای عقل هستند.

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾.[1] ایـن آیـه مربوط به آیات کتاب تکوین است، هر آیه‌ای کـه در کتـاب تکـوینی هـست، بـرای کسی است که عاقل است. برگرد به کتاب تـدوین و تـشریع: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾.[2] پس آیات تکوین و تشریع همه برای اهل عقل است.

دلیل چهارم: سنت پیامبر ﷺ

بعد بیا به سنت، وقتی رسیدی به سنت، سنت هم این است:

روایت در صحیح بخاری است و نیز در مستدرک حاکم، با تصدیق ذهبی.

در این‌ها خوب فکر کنید! و با دنیا محاجه کنید!

خودتان را در مقابل یک عده بـی‌سـواد، نبازیـد! و اگـر مـی‌خواهیـد خودتـان را ببازید، چرا حق امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را می‌بازید؟! در این روایت فکر کنید!

---

۱. «مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین، و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای خردمندان نـشانه‌هـایی [قـانع کننده] است». آل عمران: ۱۹۰.

۲. «قطعاً در این [دگرگونیها] برای صاحبان خرد عبرتی است». الزمر: ۲۱.

در «صحیح بخاری» طبع موجود، بابی است، به این عنوان که رجم مجنون و مجنونه باطل است. روایت این است: مردی آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفت: زنا کردم.

اول کلمه‌ای که پیامبر صلی الله علیه و آله از او پرسید و اول سؤالی که از او نمود این بود: آیا جنون داری؟ این اول سؤال پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. گفت: نه جنون در من نیست.[۳]

این هم سنت.

دلیل پنجم: اجماع

اجماع تمام مسلمین، از تمام مذاهب، از تمام فرق،[۲] این است که قلم از دیوانه مرفوع است.

نتیجه این است که این مرد، نه از عقل خبر داشت! نه از فطرت عقلاء خبر داشت! نه از کتاب تکوین خبر داشت! نه از کتاب تشریع خبر داشت! نه از سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داشت! نه از اجماع امت خبر داشت!

---

۱. «حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن أبی سلمة و سعید بن المسیب عن أبی هریرة قال أتی رجل رسول الله صلی الله علیه و آله و هو فی المسجد فناداه فقال یا رسول الله انی زنیت فأعرض عنه حتی رد علیه أربع مرات فلما شهد علی نفسه أربع شهادات دعاه النبی صلی الله علیه و آله فقال أبک جنون قال لا قال فهل أحصنت قال نعم فقال النبی صلی الله علیه و آله اذهبوا به فارجموه قال ابن شهاب فأخبرنی من سمع جابر بن عبد الله قال فکنت فیمن رجمه فرجمناه بالمصلی فلما أذلقته الحجارة هرب فأدرکناه بالحرة فرجمناه.»

منابع اهل تسنن: مسند احمد، ج۲، ص۴۵۳؛ صحیح البخاری، ج۸، ص۲۲؛ المستدرک، الحاکم النیشابوری؛ ج۴، ص۳۶۲؛ صحیح مسلم، مسلم النیشابوری، ج۵، ص۱۱۶؛ السنن الکبری، البیهقی، ج۸، ص۲۱۴؛ عمدة القاری، العینی، ج۲۳، ص۲۹۲؛ تنقیح التحقیق، الذهبی، ج۲، ص۲۵۰؛ نیل الاوطار، الشوکانی، ج۷، ص۲۵۹.

۲. اهل تسنن اعتراف کرده اند که بر مجنونه حد ثابت نمی شود، از جمله:

الف) «فعل الصبی والمجنون لیس بزنا فلا تکون هی مزنیا بها فلا یجب علیها الحد ، وفعل الزنا یتحقق من العاقل البالغ فکانت الصبیة أو المجنونة مزنیا بها ، الا أن الحد لم یجب علیها لعدم الأهلیة.» بدائع الصنائع، أبوبکر الکاشانی، ج۷، ص۳۴؛ المجموع، النووی، ج۲۰، ص۱۳.

ب) «فصل فإن کان یجن مرة و یفیق أخری فأقر فی افاقته انه زنی و هو مفیق أو قامت علیه بینة انه زنی فی افاقته فعلیه الحد لا نعلم فیه خلافا و به قال الشافعی و أبو ثور و أصحاب الرأی لأن الزنا الموجب للحد وجد منه فی حال افاقته و هو مکلف و القلم غیر مرفوع عنه و اقراره وجد فی حال اعتبار کلامه، فإن أقر فی افاقته و لم یضفه إلی حال أو شهدت علیه البینة بالزنی و لم تضفه إلی حال افاقته لم یجب الحد لأنه یحتمل انه وجد فی حال جنونه فلم یجب الحد مع الاحتمال». الشرح الکبیر، عبد الرحمن بن قدامة، ج۱۰، ص۱۲۰.

جهل تا این حد؟! «أما علمت»؟!

وقتی حدیث را می‌خوانید، حرف و کلمه‌اش، تقدیم و تأخیرش، همه راز دارد.

افسوس که وقت نیست و الا می‌گفتم امیر مؤمنان ﷺ در این استفهام انکاری توبیخی: «أما علمت»، با این موجود چه کرد ؟! و برای تاریخ چه گذاشت؟! و فخر رازی‌ها را چه جور بی‌چاره کرد که فردای قیامت حجت بر همه تمام شود؟!

خواست بگوید: تو با این حد علم، آیا حق داری به مسندی بنشینی که خدای تعالی دربارهٔ صاحب آن مسند می‌گوید: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾؟! [۱]

آیا حق داری، به جای کسی بنشینی که خدا دربارهٔ او فرمود: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾؟! [۲]

قتل بچهٔ بی گناه در رحم

آن وقت، مهم این است: زن آبستن باید سنگسار شود؟! جنون یک طرف، «حبلی» یعنی آبستن بودن این زن دیوانه یک طرف. این زن، اگر عاقل بود، رجمش به حکم عقل، به حکم فطرت عقلاء، به حکم کتاب، به حکم سنت، به حکم اجماع، باطل بود.

مهم این است که هم دیوانه است و هم آبستن است!

نکته این است که عاقل مستحق رجم است، استحقاق حد دارد، اما بچهٔ در رحم او چه گناه دارد؟![۳]

باید صبر کنند، تا این آبستن بزاید. بعد باید دو سال از پستان این مادر شیر بخورد.این است دین حق! آیا چنین آئینی سرپرستش چنین آدمی باشد؟!

اینها که گفتم، ضروریات مکتب عامه است؛ ممکن نیست احدی در سند این

---

۱. «به یقین، خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت، تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد». آل عمران:۱۶۴.

۲. « و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است بر تو نازل کردیم». النحل:۸۹.

۳. رجوع شود به مجلس چهارم، صفحه ۱۱۷، تعلیقه۲.

حدیث خدشه کند. هر کس توان دارد، قدرت دارد، بیاید جواب بدهد، تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد!

این شخص سرِ کار است! آن کس که در خانه نشسته کیست؟!

حدیث تشبیه به نقل احمد ابن حنبل

وقت نیست، فقط یک جمله بس است و آن جمله این است:

می‌دانید امام الحنابله، احمد بن حنبل کیست؟

احمد بن حنبل کسی است که وقتی ذهبی به اسم او می‌رسد، مـی‌گویـد: «أحمد بن حنبل شیخ الاسلام و سید المسلمین فی عصره الحافظ الحجة أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل».[۱] این جور مغزهای عامه را مسخر کرده است!

احمد بن حنبل کیست؟! کسی است که شافعی مـی‌گویـد: «از بغداد کـه بیـرون آمدم، افضل و اعلم و افقهِ آن احمد بن حنبل بود».[۲]

احمد بن حنبل کیست؟! تمام این سنی‌های کرهٔ زمین، هر چه افتخار دارند، در دو کتاب است؛ از مصر، تا هر جا که قلمرو آنان است، تمام سرمایه آن‌ها دو کتاب است: «صحیح مسلم» و «صحیح بخاری».

بخاری، یک شاگرد احمد بن حنبل است و مسلم، شاگرد دیگر او است.[۳]

احمد بن حنبل می‌گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هـر کـس کـه اراده دارد، علـم آدم را ببیند، علم آدم چیست؟! ﴿وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ﴾.[۴] خوب فکر کنید.

هر که می‌خواهد عزم نوح را ببیند، هر که می‌خواهد حلم ابراهیم را ببیند، هر کـه

---

۱. تذکرة الحفاظ، الذهبی، ج۲، ص۴۳۱.

۲. رجوع شود به مجلس دوازدهم، صفحه ۲۵۸، تعلیقه۱.

۳. «مسلم بن الحجاج بن مسلم أبو الحسین القشیری النیسابوری أحد الأئمة من حفاظ الحدیث، وهو صاحب المسند الصحیح رحل إلى العراق، والحجاز والشام، ومصر سمع... وأحمدبن حنبل». تاریخ بغداد،ج۱۳، ص۱۰۱. و در ج۲، ص۵: «محمد بن إسماعیل بن إبراهیم بن المغیرة، أبو عبد الله الجعفی البخاری: الإمام فی علم الحدیث، صاحب الجامع الصحیح والتاریخ. رحل فی طلب العلم إلى سائر محدثی الأمصار، وكتب بخراسان، والجبال ومدن العراق كلها وبالحجاز والشام ومصر وسمع ... وأحمد بن حنبل ویحیى بن معین وخلقا سواهم یتسع ذكرهم».

۴. «و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت؛ سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود». البقرة:۳۱.

می‌خواهد فطنت موسی بن عمران را ببیند، هر که می‌خواهد زهد عیسی بن مریم را ببیند، به علی بن ابی طالب علیه السلام نظر کند.[۱]

این حدیث یعنی چه؟!

این نه مطلبی است که از کلینی و شیخ طوسی نقل کنم؛ از ابن حنبل نقل کردم که چنان و چنین است!

امیرمؤمنان علیه السلام عصاره و گلاب عالم وجود

محصول عالم خلقت وتمام نشأهٔ وجود، نبوت است. عصارهٔ تمام دستگاه صد و بیست و چهار هزار پیغمبر، انبیای اولو العزم به ضمیمه آدم علیه السلام هستند. خدا گلاب عالم وجود را گرفت و آن گلاب را عطر کرد و آن شیشهٔ عطر را، در خانهٔ کعبه، در قد و قامت علی بن ابی طالب علیه السلام جمع کرد! این است معنای این حدیث! جهت نفی آن جهل است و جهت اثبات این علم! عمر آن کسی است که حکم به سنگسار نمودن زن دیوانهٔ آبستن را داد! و امیرالمؤمنین علی علیه السلام این شخصیتی است که دارای علم آدم علیه السلام است ﴿**فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ**﴾.[۲]

و ما بنایمان نه بر فحش است، نه بر ناسزا و نه بر تعصب، فقط بر اساس حکمت است! چون خداوند فرموده: ﴿**ادْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ**﴾.[۳]

ما از متقن‌ترین منابع سنت نزد عامّه بیگانگی یکی را، از تمام مراحل، از عقل و از فطرت عقلاء و از کتاب و از سنت و از اجماع ثابت کردیم! و به مدارک مسلّم عامه، برتری یک انسان را، بر تمام عالم امکان اثبات نمودیم!

آیا دانا و نادان برابرند؟

حالا سؤال این است: آیا آنان که علم دارند با آنان‌که نمی‌دانند، برابرند؟

---

۱. رجوع شود به مجلس دوازدهم، صفحه ۲۶۰، تعلیقه ۱.

۲. «و بعد از حقیقت جز گمراهی چیست؟». یونس:۳۲.

۳.« با حکمت به راه پروردگارت دعوت کن ». النحل: ۱۲۵.

با حکم قرآن قضیه باید فصل بشود. ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾؟![۱]

ای علمای عامه! این عقل است و این کتاب است و این سنت است و این اجماع است و این هم نص قرآن است! آن طرف درجهٔ جهل را دیدید. این طرف، علم را ببینید: «سَلُونِي قَبْلَ أنْ تَفْقِدُونِي»،[۲] «أنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا»[۳] «أنَا دَارُ الْحِكْمَة وَ عَلِيٌّ بَابُهَا».[۴]

آیا خوابید، یا بیدار؟!

این تصدیق ذهبی است بر «مستدرک حاکم» که می‌گوید: «لا خلاف»، اجماع قائم است بر این‌که علی علیه السلام وارث علم پیغمبر صلی الله علیه و آله است.[۵] ۴•

حالا، با ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾[۶] چه باید جواب داد؟!

با ﴿هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ﴾ چه باید گفت؟![۷]

---

۱. «بگو: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟». الزمر:۹.

۲. رجوع شود به مجلس اول، صفحه ۳۱، تعلیقه۱.

۳. رجوع شود به مجلس اول، صفحه ۴۰، تعلیقه۱.

۴. رجوع شود به مجلس پنجم، صفحه ۱۲۴، تعلیقه۱.

۵. حاکم نیشابوری در المستدرک ج۳، ص۱۲۵، این دو روایت را آورده است:

الف) «(أخبرنا) أبو النضر محمدبن یوسف الفقیه ثنا عثمان بن سعید الدارمی حدثنا النفیلی حدثنا زهیر حدثنا أبوإسحاق قال عثمان (وحدثنا) علی بن حکیم الأودی وعمرو بن عون الواسطی (قالا) حدثنا شریک بن عبدالله عن أبی إسحاق قال سألت قثم بن العباس کیف ورث علی رسول الله صلی الله علیه وآله دونکم قال لأنه کان أولنا به لحوقا وأشدنا به لزوقا». هذا حدیث صحیح الاسناد و لم یخرجاه.

ذهبی ذیل همین حدیث گفته: «صحیح». المستدرک علی الصحیحین و بذیله التلخیص للحافظ الذهبی، ج۳، کتاب معرفة الصحابة، ص۱۳۶، ح۴۶۳۳.

ب) «(سمعت) قاضی القضاة أبا الحسن محمد بن صالح الهاشمی یقول سمعت أبا عمر القاضی یقول سمعت إسماعیل ابن إسحاق القاضی یقول وذکر له قول قثم هذا فقال إنما یرث الوارث بالنسب أو بالولاء و لا خلاف بین أهل العلم ان ابن العم لا یرث مع العم فقد ظهر بهذا الاجماع ان علیا ورث العلم من النبی صلی الله علیه وآله دونهم. (وبصحة) ما ذکره القاضی (حدثنا) محمد بن صالح بن هانئ حدثنا أحمد بن نصر حدثنا عمرو بن طلحة القناد حدثنا أسباط ابن نصر عن سماک بن حرب عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان علی یقول فی حیاة رسول الله صلی الله علیه وآله ان الله یقول ﴿أفإن مات أو قتل انقلبتم علی أعقابکم﴾ والله لا نقلب علی أعقابنا بعد إذ هدانا الله والله لئن مات أو قتل لأقاتلن علی ما قاتل علیه حتی أموت والله انی لأخوه و ولیه و ابن عمه و وارث علمه فمن أحق به منی».

۶. «بگو: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟». الزمر:۹.

۷. «آیا نابینا و بینا یکسانند؟». الرعد:۱۶؛ الأنعام:۵۰.

با ﴿**هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ**﴾ [۱] چه باید گفت؟!

کسی که با دوازده هزار شاهد، حقش پایمال گشت

ختم کلام به یک کلمه که برای همیشه هر غیرتمندی بسوزد! هر کس هم غیرت ندارد، برود پی کارش!

امام ششم ؈ فرمود: «أحدکم...» هر یک از شما، بی استثناء، عالم، عامی، وضیع، شریف، دو تا شاهد داشته باشد به حقش می‌رسد. فرمود: «امیرالمومنین ؈ دوازده هزار شاهد داشت، حقش پایمال شد!»[۲]

نسبت به چنین غریبی، چنین مظلومی، وظیفهٔ اهل علم و حکمت چیست؟

هر قدرتی که دارید، صرف کنید، حق علی ؈ را احقاق کنید. دفع شبهات کنید. مبانی این مذهب محکم است، باید این مبانی را به مردم برسانید تا «**رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَا أَمْرَنَا**»[۳] نصیب فرد فرد شما شود.

---

۱. «آیا تاریکی‌ها و روشنایی برابرند؟». الرعد:۱۶.

۲. «عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّال قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ بِالْوَلَايَة أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالدَّوْحَاتِ دَوْحَاتِ غَدِيرِ خُمٍّ فَقُمِّمْنَ ثُمَّ نُودِيَ الصَّلَاةَ جَامِعَةً ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَ لَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ قَالُوا بَلَى قَالَ فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ رَبِّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ ثُمَّ أَمَرَ النَّاسَ بِبَيْعَتِهِ وَ بَايَعَهُ النَّاسُ لَا يَجِيءُ أَحَدٌ إِلَّا بَايَعَهُ لَا يَتَكَلَّمُ حَتَّى جَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ بَايِعْ عَلِيّاً بِالْوَلَايَة فَقَالَ مِنَ اللَّهِ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ فَقَالَ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ فَقَالَ بَايِعْ عَلِيّاً بِالْوَلَايَة فَقَالَ مِنَ اللَّهِ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ فَقَالَ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ ثُمَّ ثَنَى عِطْفَيْهِ فَالْتَفَتَ فَقَالَ لِأَبِي بَكْرٍ لَشَدَّ مَا يَرْفَعُ بِضَبْعَيِ ابْنِ عَمِّهِ ثُمَّ خَرَجَ هَارِباً مِنَ الْعَسْكَرِ فَمَا لَبِثَ أَنْ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي خَرَجْتُ مِنَ الْعَسْكَرِ لِحَاجَة فَرَأَيْتُ رَجُلًا عَلَيْهِ ثِيَابٌ لَمْ أَرَ أَحْسَنَ مِنْهُ وَ الرَّجُلُ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهاً وَ أَطْيَبِهِمْ رِيحاً فَقَالَ لَقَدْ عَقَدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيٍّ عَقْداً لَا يَحُلُّهُ إِلَّا كَافِرٌ فَقَالَ يَا عُمَرُ أَ تَدْرِي مَنْ ذَاكَ قَالَ لَا قَالَ ذَاكَ جَبْرَئِيلُ فَاحْذَرْ أَنْ تَكُونَ أَوَّلَ مَنْ تَحُلُّهُ فَتَكْفُرَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ؈ لَقَدْ حَضَرَ الْغَدِيرَ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ يَشْهَدُونَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ؈ فَمَا قَدَرَ عَلَى أَخْذِ حَقِّهِ وَ إِنَّ أَحَدَكُمْ يَكُونُ لَهُ الْمَالُ وَ لَهُ شَاهِدَانِ فَيَأْخُذُ حَقَّهُ فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ فِي عَلِيٍّ ؈.» تفسير العياشى، العياشى، ج ۱، ص۳۲۹؛ البرهان، البحرانى، ج ۲، ص۳۲۸؛ بحار الانوار، العلامة المجلسى، ج۳۷، ص۱۳۹؛ وسائل الشيعة، الحر العاملى، ج۲۷، ص۲۳۸(آخر روایت را آورده)؛ تفسير نور الثقلين، الحويزى، ج ۱، ص۶۴۸ (آخر روایت را آورده).

۳. رجوع شود به مجلس یازدهم، صفحه۲۴۴، تعلیقه۱.

پی نوشت‌ها:

۱. **و همچنین:** «أنتم يا موالى و نعم الموالى السبيل الأعظم و الصراط الأقوم». بحـار الأنـوار، العلامـة المجلـسی، ج۹۹، ص۱۵۱

و همچنین: «أنتم يا ساداتى السبيل الأعظم و الـصراط المـستقيم». المـزار، محمـد بـن المـشهدی، ص۲۴۹ ؛ بحارالأنوار، العلامة المجلسی، ج۹۷، ص۳۴۴.

و همچنین: «أنتم الصراط الأقوم». الفقيـه، ج۲، ص۶۱۳ ؛ تهـذيب الأحكـام، ج۶، ص۹۷؛ المـزار محمـد بـن المشهدی، ص۵۲۸.

۲. «عن عبيد الله بن الحسن قال: دخل علىٌ على عمر وإذا امرأة حبلى تقاد ترجم، فقال: مـا شـأن هـذه؟ قالـت: يذهبون بى يرجموها فقال: يا أميرالمؤمنين لأى شىء ترجم؟ إن كان لک سلطان عليها فما لک سلطان على ما فى بطنها. فقال عمر: كل أحد أفقه منى. ثلاث مرات»

منابع اهل تسنن: الرياض النضرة، المحب الطبرى ،ج۳، ص۱۶۳؛ ذخائر العقبى، احمد بن عبدالله الطبرى، ص۸۰

و همچنین در منابع اهل تسنن: «حدثنا عثمان بن أبى شيبة، ثنا جرير، عن الأعمش، عن أبى ظبيـان، عـن ابـن عباس، قال: أتى عمر بمجنونة قد زنت، فاستشار فيها أناسا فأمر بها أن ترجم، فمر بهـا علـى علـى بـن أبـى طالب[ﷺ]، فقال: ما شأن هذه؟ قالوا: مجنونة بنى فلان زنت فأمر بها عمر أن ترجم، قال: فقال: ارجعوا بها، ثم أتاه فقال: أما علمت أن القلم قد رفع عن ثلاثة: عن المجنون حتى يبرأ، وعن النائم حتى يستيقظ، وعن الصبى حتى يعقل؟ قال: بلى، قال: فما بال هذه ترجم؟ قال: لا شئ، قال: فأرسلها، قـال: فأرسـلها». سـنن ابـى داود، سليمان بن الاشعث السجستانى، ج۲، ص۳۳۹؛ سنن الكبرى، النسائى، ج۴، ص۳۲۳؛ صحيح ابن خزيمه، ج۲، ص۱۰۲؛ صحيح ابن حبان، ج۱، ص۳۵۶؛ سنن الدارقطنى، ج۳، ص۱۰۳؛ الشرح الكبيـر، عبـد الـرحمن بـن قدامة الحنبلى، ج۱۰، ص۱۱۹؛ سبل الهدى والرشاد، الصالحى الشامى، ج۹، ص۱۹۸؛ فتح البارى، ابن حجـر، ج۱۲، ص۱۰۷(خلاصه حديث را آورده است).

و همچنین: «عبد الرزاق عن معمر عن الأعمش عن أبى ظبيان عن ابن عباس أن امرأة مجنونة أصابت فاحـشة على عهد عمر، فأمر عمر برجمها، فمر بها على علىّ[ﷺ] ، والصبيان يقولون: مجنونة بنى فلان تـرجم، فقـال على، ما هذا؟ قالوا: أصابت فاحشة، فأمر عمر برجمها، فقال: ردوها، فردوها، فقام إلى عمر، فقال: أما علمـت أن القلم مرفوع عن ثلاث: عن النائم حتى يستيقظ، وعن المبتلى حتى يبرأ، وعن الصبى حتى يعقـل أو قـال: يحتلم قال: بلى، قال: فما بال هذه؟ قال: فخلى سبيلها»

منابع اهل تسنن: المصنف، عبد الرزاق الصنعانى، ج۷، ص ۸۰؛ المحاضرات و المحاورات، السيوطى، ص۱۴۳.

و همچنین: «حدثنا الحسن بن محمد السكونى قال: حدثنا الحضرمى قال: حدثنا إبراهيم بن أبى معاويـة قـال: حدثنا أبى، عن الأعمش، عن أبى ظبيان قال: اتى عمر بامرأة مجنونة قد فجرت فأمر برجمها فمروا بهـا علـى على بن أبى طالب ﷺ فقال: ما هذه؟ قالوا: مجنونة فجرت، فأمر بها عمر أن ترجم، فقال: لا تعجلوا فأتى عمر فقال له: أما علمت أن القلم رفع عن ثلاثة: عن الصبى حتى يحتلم، وعن المجنون حتى يفيق، وعن النائم حتى

یستیقظ». الخصال، الشیخ الصدوق، ص۹۴؛ وسائل الشیعة، الحر العاملی، ج۱، ص۴۵؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۵، ص۳۰۳.

منبع اهل تسنن: سنن سعید بن منصور، سعید بن منصورالمکی، ج۲، ص۶۷.

۳. «مسلم بن الحجاج بن مسلم أبو الحسین القشیری النیسابوری الحافظ صاحب الصحیح الإمام المبرز والمصنف الممیز رحل وجمع وصنف فأوسع و سمع بدمشق ... و بالعراق أحمد بن حنبل و ...». تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج ۵۸، ص ۸۵.

و همچنین: «مسلم صاحب الصحیح أبو الحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم بن ورد بن کوشاذ القشیری النیسابوری صاحب الصحیح أحد الأئمة الحفاظ وأعلام المحدثین رحل إلی الحجاز والعراق والشام ومصر و سمع یحیی بن یحیی النیسابوری و أحمد بن حنبل و ...» وفیات الأعیان، ابن خلکان، ج۵، ص ۱۹۴.

۴. «قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ عَلِیٌّ عُلِّمَ عِلْماً عَلَّمَهُ رَسُولُ اللَّهِ وَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَّمَهُ اللَّهُ فَعِلْمُ النَّبِیِّ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَ عِلْمُ عَلِیٍّ مِنْ عِلْمِ النَّبِیِّ وَ عِلْمِی مِنْ عِلْمِ عَلِیٍّ وَ مَا عِلْمِی وَ عِلْمُ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ فِی عِلْمِ عَلِیٍّ إِلَّا کَقَطْرَةٍ فِی سَبْعَةِ أَبْحُرٍ.» مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۱، ص۳۱۰؛ سعد السعود، السید بن طاووس، ص۲۸۵؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۳۲، ص ۳۵۰.

منبع اهل تسنن: ینابیع المودة، قندوزی حنفی، ج۱، ص۲۱۵.

و همچنین: «عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ أَنْ یُرِیَهُ ذُرِّیَّتَهُ مِنَ الْأَنْبِیَاءِ وَ الْأَوْصِیَاءِ وَ الْمُقَرَّبِینَ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَیْهِ صَحِیفَةً فَقَرَأَهَا کَمَا عَلَّمَهَا اللَّهُ، إِلَی أَنِ انْتَهَی إِلَی مُحَمَّدٍ النَّبِیِّ الْعَرَبِیِّ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ. فَوَجَدَ عِنْدَ اسْمِهِ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ.فَقَالَ آدَمُ: هَلْ نَبِیٌّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ. فَهَتَفَ بِهِ یَسْمَعُ صَوْتَهُ وَ لَا یَرَی شَخْصَهُ:هَذَا وَارِثُ عِلْمِهِ، وَ زَوْجُ ابْنَتِهِ وَ وَصِیُّهُ، وَ أَبُو ذُرِّیَّتِهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا وَقَعَ آدَمُ فِی الْخَطِیئَةِ، جَعَلَ تَوَسَّلَ بِهِمَا إِلَی اللَّهِ تَعَالَی، فَتَابَ اللَّهُ عَلَیْهِ بِهِمَا.» پالروضة فی فضائل امیر المؤمنین ﷺ، ابن شاذان، ص۱۶۵؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۲۶، ص ۳۳۱.

و همچنین: عن أبی إسحاق سالت قثم بن العباس کیف ورث علی ﷺ رسول الله ﷺ دونکم قال لأنه کان أولنا به لحوقا و أشدنا به لزوقا. شرح الاخبار، القاضی نعمان المغربی، ج۱، ص۴۶۱.

منابع اهل تسنن: المصنف، ابن ابی شیبة الکوفی، ج۸، ص۳۴۸؛ السنن الکبری، النسائی، ج۵، ص۱۳۹؛ المعجم الکبیر، الطبرانی، ج۱۹؛ ص ۴۰؛ تاریخ مدینة الدمشق، ابن عساکر، ج۴۲، ص۳۹۳.

مجلس شانزدهم

گریهٔ خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله

در عزای خاتم الاوصیا علیه السلام

۸۸/۵/۲۳ هـ ش

گریهٔ خاتم الانبیا ﷺ در عزای خاتم الاوصیا ؇

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ﴾.[1]

این آیه برای اینکه کسی بفهمد چه ماهی در پیش است، کفایت می‌کند. در این آیه خدا عظمت این ماه را بیان کرده است. ماهی است که در این ماه قرآن نازل شده، آن هم چه قرآنی؟ ﴿بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ﴾.

در این آیه دو عنوان است: هم قرآن و هم فرقان. کلمهٔ فرقان شرح مفصلی دارد، کلمه قرآن هم شرح مبسوطی. قرآن چیست؟ فرقان چیست؟

عمر گذشت و ما به حقائق این دین نرسیدیم. اولاً زمان، ظرف است. خود زمان و آنچه در زمان واقع می‌شود باید ملاحظه شود. خصوصیت ماه رمضان این است که خود زمان، استثنائی است .

رسول خدا ﷺ در جمعهٔ آخر شعبان خطبه خواند و فرمود: «**قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ**»؛ [2] ماه خدا به سوی شما اقبال کرده. عنوان، «شهر الله» است ماهی که طرف اضافه‌اش اسم الله است.

---

۱. « ماه رمضان [همان ماه] است که در آن، قرآن فرو فرستاده شده است، [کتابی] که مردم را راهبر، و [متضمّن] دلایل آشکار هدایت و فرقان است». البقره: ۱۸۵.

۲. «عَنْ أَبِی الْحَسَنِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ؇ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَطَبَنَا ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ شَهْرٌ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَفْضَلُ الشُّهُورِ وَ أَيَّامُهُ أَفْضَلُ الْأَيَّامِ وَ لَيَالِيهِ أَفْضَلُ اللَّيَالِی وَ سَاعَاتُهُ أَفْضَلُ السَّاعَاتِ هُوَ ←

عظمت ماه رمضان به جهت شب قدر

درک عظمت این ماه از عقل بشرِ عادی بالاتر است. آن وقت مهم این است که همهٔ این عظمت، تمام این جلال که پیغمبر ﷺ فرمود: ایامش افضل ایام است. شب‌هایش، افضل شب‌هاست. ساعاتش، افضل ساعات است. همهٔ این عظمت در اثر یک مطلب است و آن مطلب این است:

شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَافَةِ اللَّهِ وَ جُعِلْتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كَرَامَةِ اللَّهِ أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَ نَوْمُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ وَ عَمَلُكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ وَ دُعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ ... وَ مَنْ أَكْثَرَ فِيهِ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيَّ ثَقَّلَ اللَّهُ مِيزَانَهُ يَوْمَ تَخِفُّ الْمَوَازِينُ وَ مَنْ تَلَا فِيهِ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ فِي غَيْرِهِ مِنَ الشُّهُورِ... قال امیرالمؤمنین ؈ [فَقُمْتُ] فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْوَرَعُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ ثُمَّ بَكَى فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا يُبْكِيكَ فَقَالَ يَا عَلِيُّ أَبْكِي لِمَا يُسْتَحَلُّ مِنْكَ فِي هَذَا الشَّهْرِ كَأَنِّي بِكَ وَ أَنْتَ تُصَلِّي لِرَبِّكَ وَ قَدِ انْبَعَثَ أَشْقَى الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ شَقِيقُ عَاقِرِ نَاقَةِ ثَمُودَ فَضَرَبَكَ ضَرْبَةً عَلَى فَرْقِكَ [قَرْنِكَ] فَخَضَّبَ مِنْهَا لِحْيَتَكَ...»؛ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ؈ فرمود که رسول خدا ﷺ یک روز این خطبه را برای ما خواند: ای مردم ماه خدا با برکت و رحمت و آمرزش به شما رو کرده است، ماهی است که پیش خدا بهترین ماه هاست و روزهایش بهترین روزها و شبهایش بهترین شبها و ساعاتش بهترین ساعات است ماهی است که در آن دعوت شدید به مهمانی خدا و اهل کرامت خدا در آن قرار گرفته اید نفسهای شما در آن تسبیح است و خواب شما در آن عبادتست کردارتان در آن پذیرفته و دعایتان مستجاب... هر که در آن بر من بسیار صلوات فرستد خدا روزی که میزانها سبک است میزانش را سنگین کند هر که یک آیه قرآن در آن بخواند چون کسی باشد که در ماههای دیگر یک ختم قرآن بخواند... امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ؈ فرمود: گفتم ای رسول خدا ﷺ بهترین اعمال در این ماه چیست؟ فرمود ای أبو الحسن بهترین عمل در این ماه ورع از محارم خدای عز و جل است سپس گریست عرض کردم یا رسول اللّه چرا گریه می کنید؟ فرمود یا علی گریه می کنم برای آنچه در این ماه از تو حلال شمارند گویا تو را می نگرم که نماز برای پروردگارت می خوانی و شقی‌ترین اولین و آخرین که همتای پی‌کننده شتر ثمود است برانگیخته شود و ضربتی بر فرقت زند و ریشت را خضاب کند ...» فضائل امیرالمؤمنین ؈، ابن عقدة الکوفی، ص۱۳۳؛ فضائل الاشهر الثلاثة، الشیخ الصدوق، ص۷۷؛ عیون اخبار الرضا ؈، الشیخ الصدوق، ج۱، ص۲۶۵؛ الامالی، الشیخ الصدوق، ص۱۵۴؛ روضة الواعظین، الفتال النیشابوری، ص۳۴۵؛ اقبال الاعمال، السید بن طاووس، ج۱، ص۲۶؛ بشارة المصطفی، محمد بن ابی القاسم الطبری، ص۴۳۵؛ الوافی، الفیض الکاشانی، ج۱۱، ص۳۶۷؛ وسائل الشیعة، الحر العاملی، ج۱۰، ص۳۱۳؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۹۳، ص۳۵۶.

منبع اهل تسنن: ینابیع المودة، القندوزی الحنفی، ج۱، ص۱۶۶(به ابتدای روایت اشاره کرده وذیل روایت را آورده است).

و همچنین رجوع شود به مجلس دوازدهم، صفحه ۲۶۲، تعلیقه۱.

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ * لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ * تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ * سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾.[1] همهٔ این عظمت در اثر این است که در این ماه، یک شب است و آن، شب تقدیر است. آن شب، همهٔ اعمال، اعمار، ارزاق مقدّر می‌شود[2] •۱ و تمام آن تقدیرات بر ولیّ امر نازل می‌شود و همهٔ آن صحائف به امضای صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه مزیّن می‌شود.[3] •۲ عظمت این ماه در اثر آن شب است.

---

۱. القدر.

۲. «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ مَنْ لَمْ یُکْتَبْ لَهُ فِی اللَّیْلَةِ الَّتِی یُفْرَقُ فِیهَا کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ لَمْ یَحُجَّ تِلْکَ السَّنَةَ وَ هِیَ لَیْلَةُ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِینَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ لِأَنَّ فِیهَا یُکْتَبُ وَفْدُ الْحَاجِّ وَ فِیهَا یُکْتَبُ الْأَرْزَاقُ وَ الْآجَالُ وَ مَا یَکُونُ مِنَ السَّنَةِ إِلَی السَّنَةِ...»؛ از حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام نقل شده که آن حضرت علیه السلام فرمودند: کسی که در آن شب یعنی شبی که تمام امور خلائق مقدّر می‌شود و آن شب بیست و سوّم ماه مبارک رمضان است برایش حجّ نوشته نشود در آن سال به حجّ نخواهد رفت چه آنکه در شب مزبور سفر تمام حاجیان در آن سال نوشته می‌شود و همچنین ارزاق و عمرها و آنچه از وقایع و اتّفاقات از آن سال تا سال آینده پیش می‌آید مقدّر می‌گردد. علل الشرائع، الشیخ الصدوق، ج۲، ص۴۲۰؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۹۴، ص۱۷؛ تفسیر نورالثقلین، الحویزی، ج۵، ص۶۱۶.

و همچنین: «عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَیْنَةَ عَنِ الْفُضَیْلِ وَ زُرَارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ کُلِّهِمْ عَنْ حُمْرَانَ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةٍ مُبَارَکَةٍ﴾ قَالَ نَعَمْ لَیْلَةُ الْقَدْرِ وَ هِیَ فِی کُلِّ سَنَةٍ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ فِی الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ فَلَمْ یُنْزَلِ الْقُرْآنُ إِلَّا فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿فِیهَا یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ﴾ قَالَ یُقَدَّرُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ کُلُّ شَیْ‌ءٍ یَکُونُ فِی تِلْکَ السَّنَةِ إِلَی مِثْلِهَا مِنْ قَابِلٍ مِنْ خَیْرٍ وَ شَرٍّ وَ طَاعَةٍ وَ مَعْصِیَةٍ وَ مَوْلُودٍ وَ أَجَلٍ أَوْ رِزْقٍ....»؛ الکافی، الشیخ الکلینی، ج۴، ص۱۵۷؛ من لا یحضره الفقیه، الشیخ الصدوق، ج۲، ص۱۵۸؛ ثواب الأعمال، الشیخ الصدوق، ص۶۷؛ وسائل الشیعة، الحر العاملی، ج۷، ص۲۵۶؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۹۴، ص۱۹.

۳. «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ ﴿فِیهَا یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ﴾ یَقُولُ یَنْزِلُ فِیهَا کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ وَ الْمُحْکَمُ لَیْسَ بِشَیْئَیْنِ إِنَّمَا هُوَ شَیْ‌ءٌ وَاحِدٌ ...إِنَّهُ لَیَنْزِلُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ إِلَی وَلِیِّ الْأَمْرِ تَفْسِیرُ الْأُمُورِ سَنَةً سَنَةً یُؤْمَرُ فِیهَا فِی أَمْرِ نَفْسِهِ بِکَذَا وَ کَذَا وَ فِی أَمْرِ النَّاسِ بِکَذَا وَ کَذَا وَ إِنَّهُ لَیَحْدُثُ لِوَلِیِّ الْأَمْرِ سِوَی ذَلِکَ کُلَّ یَوْمٍ عِلْمُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْخَاصُّ وَ الْمَکْنُونُ الْعَجِیبُ الْمَخْزُونُ مِثْلُ مَا یَنْزِلُ فِی تِلْکَ اللَّیْلَةِ مِنَ الْأَمْرِ ثُمَّ قَرَأَ ﴿وَ لَوْ أَنَّ مَا فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ کَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ﴾»؛ امام باقر علیه السلام فرمود: خدای عزّ و جل راجع به شب قدر فرموده است: در آن شب هر امر محکمی فیصل داده شود. خدا می فرماید: در آن شب هر امر محکمی از آسمان نازل می‌شود و محکم دو چیز نیست، بلکه تنها یک چیز است... همانا سال به سال در شب قدر تفسیر و بیان کارها بر ولی امر (امام زمان) نازل می‌شود، در آن شب امام علیه السلام در باره کار ←

عظمت شب قدر در اثر نزول قرآن

عظمت آن شب هم در اثر نزول قرآن است. از این مجلس باید حداکثر استفاده را بکنید. این‌ها که می گویم با دقت گوش کنید. جوهرهٔ همهٔ مطالب در این چند کلمه است. اولاً قرآن را باید شناخت.

قرآن تجلی خدا

قرآن چیست؟ تجلی خداست.[1] ۳۰ این است که عقل مبهوت است! تجلی کبریای الهی در سرتاسر این کتاب است. هر آیه‌ای خزینه‌ای است[2] و این خزینه، هفت بطن

→ خودش چنین و چنان دستور می گیرد و راجع به کار مردم هم به چنین و چنان مأمور می‌شود، و نیز برای ولی امر غیر از آن در هر روزی مثل امری که در شب قدر نازل می شود علم خاص خدا و علم مکنون عجیب مخزون خدا حادث گردد سپس قرائت فرمود: «اگر همه درختانی که در زمین هست قلم باشد، و دریا و هفت دریای دیگر به کمک او مرکب شود، کلمات خدا تمام نشود، زیرا که خدا عزیز و حکیم است». الکافی، الشیخ الکلینی، ج ۱، ص۲۴۸؛ تأویل الآیات الظاهرة، الاستر آبادی، ج ۲، ص ۸۲۱؛ التفسیر الصافی، الفیض الکاشانی، ج ۴، ص ۴۰۴؛ البرهان، السید هاشم البحرانی، ج۵، ص۷۰۵؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۲۵، ص۷۹؛ تفسیر نور الثقلین، الحویزی، ج ۴، ص۲۱۵؛ تفسیر کنز الدقائق، محمد القمی المشهدی، ج ۱۰، ص۲۶۷.

۱. « قَالَ الامام جَعْفَرٌ الصَّادِقُ علیه‌السلام: لَقَدْ تَجَلَّی اللَّهُ لِخَلْقِهِ فِی کَلَامِهِ وَ لَکِنْ لَـا یُبْـصِرُونَ»؛ امـام صـادق علیه‌السلام فرمودنـد: خدای متعال در کلام خویش بر آفریدگان خود تجلی کرده است، ولی آنان بصیرت و آگاهی ندارنـد و ایـن تجلی را نمی بینند. تفسیر المحیط الأعظم، السید حیدر الآملی، ج ۱، ص۲۰۷؛ عوالی اللئالی، الأحسائی، ج ۴، ص۱۱۶؛ مشرق الشمسین وإکسیر السعادتین، الشیخ البهائی العاملی، ص۴۰۴؛ مفتاح الفلاح، الشیخ البهـائی، ص۲۹۲؛ التفسیر الصافی، الفیض الکاشانی، ج ۱، ص۷۳؛ تفسیر کنز الدقائق، محمـد القمـی المـشهدی، ج ۱، ص ۶۰؛ شرح الأسماء الحسنی، ملا هادی السبزواری، ج ۱، ص ۱۵۱(به نقل از امیر المؤمنین علیه‌السلام آمده است).

۲. « عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ وَ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِیعاً عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ حَفْصِ بْـنِ غِیَاثٍ عَنِ الزُّهْرِیِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ علیه‌السلام یَقُولُ آیَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ فَکُلَّمَا فُتِحَتْ خِزَانَةٌ یَنْبَغِی لَـکَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِیهَا.» زهری گوید: از حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام شنیدم که می فرمود: آیه‌های قرآن گنجینه‌هائی است، پس هر گاه در یک گنجینه را گشودی شایسته است که بدان چه در آن است(به دقـت) نظـر بیفکنـی! الکافی، الشیخ الکلینی، ج ۲، ص۶۰۹ ؛ وسائل الشیعة، الحر العاملی، ج ۶ ، ص ۱۹۸.

و همچنین: پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «مَا مِنْ حَرْفٍ مِنْ حُرُوفُ الْقُرْآنِ إِلَّا وَلَهُ سَـبْعُونَ أَلْـفَ مَعْنَـی»؛ هـیچ حرفـی از حروف قرآن نیست مگر آن که برای آن حرف، هفتاد هزار معنا می‌باشد. مجمع البحرین، الطریحی، ج ۴، ص۳۱۳.

دارد. در هر بطنی چه خبر است؟[۱] •۴

عباراتش برای عوام، اشاراتش برای خواصّ، لطائفش برای اولیا، حقائقش برای انبیا ﷺ.[۲]

محشور شدن با سفیران با کرامت پروردگار

قدر این زندگی را بدانید. از امروز به این مطالب عمل کنید. این روایتی است که کلینی، شیخ المحدثین در «کافی» و صدوق رئیس المحدثین در «ثواب الأعمال» این دو رکن نقل می‌کنند. آن هم از چه شخصیتی؟ از کسی که لسان الله ناطق است. خلاصهٔ بیان را می گویم. اگر کسی، از دوران جوانی قرآن بخواند و آن قرآن با گوشت و خون او ممزوج شود، این جوان وقتی از دنیا برود، حشرش «**مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَرَةِ**» است.[۳] یعنی حشر او با ابراهیم خلیل الرحمان ﷺ است. حشر او با

---

۱. «قال رسول الله ﷺ والامام الصادق ﷺ: إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْراً وَ بَطْناً وَ لِبَطْنِهِ بَطْنٌ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُن.»؛ پیامبر اکرم ﷺ و امام صادق ﷺ فرمودند: به درستی که برای قرآن ظاهر و باطنی هست و برای آن باطن نیز باطنی تا هفت باطن می باشد. تفسیر المحیط الاعظم، السید حیدر الآملی، ص۱۱؛ عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور، ج۴، ص۱۰۷؛ تفسیر الصافی، الفیض الکاشانی، ج۱، ص۳۱ و ۵۹؛ تفسیر المیزان، العلامة الطباطبائی، ج۱، ص۷ و ج۳، ص۷۲.

۲. «قَالَ الصَّادِقُ ﷺ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى أَرْبَعَة أَشْيَاءَ عَلَى الْعِبَارَة وَ الْإِشَارَة وَ اللَّطَائِفِ وَ الْحَقَائِق فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِ وَ الْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ وَ اللَّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَ الْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ.»؛ امام صادق ﷺ فرمود :کتاب خدا (قرآن) به چهار صورت است: عبارت و اشاره و لطائف و حقایق؛ عبارت مخصوص عوام است. و اشاره مربوط به خواص است. و لطائف مال اولیاء است و حقایق مخصوص انبیا ﷺ می باشد. مصباح الشریعة، المنسوب الی الامام الصادق ﷺ، ص۴۵۹؛ نزهة الناظر و تنبیه الخواطر، الحلوانی، ص۱۱۰؛ تفسیر جوامع الجامع، الطبرسی، ج۱، ص۵؛ الدرة الباهرة، الشهید الاول، ص۳۰؛ تفسیر المحیط الاعظم، السید حیدر الآملی، ص۳۵۸؛ عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور، ج۴، ص۱۰۵؛ اعلام الدین، الدیلمی، ۳۰۳؛ تفسیر الصافی، الفیض الکاشانی، ج۱، ص۳۱؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۷۵، ص۲۷۸ و ج۸۹، ص۱۰۳.

۳. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَ هُوَ شَابٌّ مُؤْمِنٌ اخْتَلَطَ الْقُرْآنُ بِلَحْمِهِ وَ دَمِهِ وَ جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَعَ السَّفَرَة الْكِرَامِ الْبَرَرَة وَ كَانَ الْقُرْآنُ حَجِيزاً عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَة يَقُولُ يَا رَبِّ إِنَّ كُلَّ عَامِلٍ قَدْ أَصَابَ أَجْرَ عَمَلِهِ غَيْرَ عَامِلِي فَبَلِّغْ بِهِ أَكْرَمَ عَطَايَاكَ قَالَ فَيَكْسُوهُ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ حُلَّتَيْنِ مِنْ حُلَلِ الْجَنَّة وَ يُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ تَاجُ الْكَرَامَة ثُمَّ يُقَالُ لَهُ هَلْ أَرْضَيْنَاكَ فِيهِ فَيَقُولُ الْقُرْآنُ يَا رَبِّ قَدْ كُنْتُ أَرْغَبُ لَهُ فِيمَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هَذَا فَيُعْطَى

←

موسی بن عمران علیه‌السلام است. حشر او با عیسی بن مریم علیه‌السلام است. اگر زن است، این روح با قرآن مخلوط بشود، بعد که در قیامت سر از خاک برمی‌دارد، حشر او با مریم بنت عمران علیهاالسلام است. با صدیقهٔ کبری علیهاالسلام دختر پیغمبر آخر الزمان است. اگر تا حالا غفلت کردید، از حالا فرصت را غنیمت بشمرید. در هر سِنّ و سالی که هستید شروع کنید به ترتیبی که الآن گفته می‌شود.

هر آیهٔ قرآن معادل یک ختم قرآن

مطلب به قدری مهم است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «اگر کسی در ماه رمضان یک آیه قرآن بخواند، ثواب یک ختم قرآن دارد».[1] یعنی چه؟ یعنی اگر در این ماه فقط بگویی «یس» یا بگویی «الم»، در دفتر عملت ثواب یک ختم قرآن می‌نویسند.

آن وقت یک ختم قرآن چه نتیجه‌ای دارد؟

عقل مبهوت است! به سبب هر ختم قرآنی، دو مطلب حاصل می‌شود: یکی

← الْأَمْنَ بِيَمِينِهِ وَ الْخُلْدَ بِيَسَارِهِ ثُمَّ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ فَيُقَالُ لَهُ اقْرَأْ وَ اصْعَدْ دَرَجَةً ثُمَّ يُقَالُ لَهُ هَلْ بَلَّغْنَا بِهِ وَ أَرْضَيْنَاكَ فَيَقُولُ نَعَمْ قَالَ وَ مَنْ قَرَأَهُ كَثِيراً وَ تَعَاهَدَهُ بِمَشَقَّةٍ مِنْ شِدَّةِ حِفْظِهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَجْرَ هَذَا مَرَّتَيْنِ.»؛ امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر که در حال جوانی قرآن بخواند و با ایمان هم باشد قرآن با گوشت و خونش بیامیزد، و خدای عز و جل او را با سفیران [پیامبران] کرام و نیک رفتارش رفیق کند، و قرآن برای او در روز قیامت پرده و مانعی از آتش باشد و گوید: بار پروردگارا هر عمل کننده ای به مزد کار خویشتن رسیده جز عامل من، پس گرامی‌ترین عطاهای خود را به او برسان، فرمود: پس خدای عزیز و جبار دو جامه از جامه‌های بهشتی به او بپوشاند و بر سرش تاج کرامت نهاده شود، سپس به قرآن گفته شود: آیا ما تو را در باره این شخص خشنود کردیم؟ قرآن گوید: بار پروردگارا من برتر از این در باره او میل داشتم، پس نامه امان (از دوزخ را) بدست راستش دهند، و فرمان جاویدان ماندن در بهشت را در دست چپش گذارند و وارد بهشت گردد، پس به او گفته شود: بخوان (قرآن را) و یک درجه بالا برو، سپس به قرآن گویند: آیا آنچه تو خواستی به او رساندیم و تو را خشنود کردیم؟ گوید: آری، حضرت فرمود: هر کس قرآن را بسیار بخواند و با اینکه حفظ آن (بر او) دشوار است آن را به ذهن خویش بسپارد خدای عز و جل دو بار پاداش آن را به او بدهد. الکافی، الکلینی، ج۲، ص۶۰۳؛ ثواب الاعمال، الشیخ الصدوق، ص۱۰۰؛ وسائل الشیعة، الحر العاملی، ج۶، ص۱۷۷؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۷، ص۳۰۵.

۱. رجوع شود به ابتدای همین مجلس، صفحه ۳۱۱، تعلیقه ۲.

برائت، یعنی برات آزادی از آتش جهنم[۱] و یکی دعای مستجاب.[۲] ۵• ماه رمضان این جور منقلب می‌کند. آن وقت نتیجه‌اش این است: یک آدم در ماه رمضان یک ختم قرآن می‌خواند. آن ختم شش هزار و سی و خرده‌ای قرآن می‌شود. یک ختم قرآن در این ماه این جور است.

لزوم قرائت حد اقل پنجاه آیهٔ قرآن، در هر روز

منتها کاری کنید که این برنامه ترک نشود. چون این بیان رئیس مذهب است. آن هم از زبان امیرالمؤمنین ﷺ. در وصیت به فرزندش محمد حنفیه. فرمود: «قرآن عهد خداست. کاری کن که هیچ روزی بر تو نگذرد، مگر این که عهد خدا را بخوانی. حداقل پنجاه آیه»[۳] ۶• اگر سعادت پیدا کنی، بیشتر چه بهتر. **﴿فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾**[۴]

---

۱. كَانَ الْقُرْآنُ حَجِيزاً عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَة . رجوع شود به همین مجلس، صفحه ۳۱۵، تعلیقه۳.

۲. «عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُ الرِّجَالِ خَيْرٌ قَالَ الْحَالُّ الْمُرْتَحِلُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْحَالُّ الْمُرْتَحِلُ قَالَ الْفَاتِحُ الْخَاتِمُ الَّذِي يَفْتَحُ الْقُرْآنَ وَ يَخْتِمُهُ فَلَهُ عِنْدَ اللَّهِ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ.»؛ سکونی از امام صادق ﷺ نقل کرده است که فرمود: از پیامبر خدا ﷺ پرسیدند: بهترین مردم کیانند؟ فرمود: کسی که فرود آید و کوچ کند. گفتند: او چه کسی است ای رسول خدا؟ فرمود: آن کس که قرائت قرآن را آغاز کند و آن را به پایان برساند. چنین کسی نزد خدا یک دعای مستجاب خواهد داشت. ثواب الأعمال، الشیخ الصدوق، ص۱۰۲. وسائل الشیعة، الحر العاملی، ج۶ ، ص ۱۸۹؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۸۹، ص۲۰۵.

۳. امیر المؤمنین ﷺ در وصیتشان به محمد بن حنفیه فرمود: «...وَ عَلَيْكَ بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَ الْعَمَلِ بِمَا فِيهِ وَ لُزُومِ فَرَائِضِهِ وَ شَرَائِعِهِ وَ حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ وَ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ وَ التَّهَجُّدِ بِهِ وَ تِلَاوَتِهِ فِي لَيْلِكَ وَ نَهَارِكَ فَإِنَّهُ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَى خَلْقِهِ فَهُوَ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يَنْظُرَ كُلَّ يَوْمٍ فِي عَهْدِهِ وَ لَوْ خَمْسِينَ آيَةً وَ اعْلَمْ أَنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى عَدَدِ آيَاتِ الْقُرْآنِ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يُقَالُ لِقَارِئِ الْقُرْآنِ اقْرَأْ وَ ارْقَ فَلَا يَكُونُ فِي الْجَنَّةِ بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ أَرْفَعُ دَرَجَةً مِنْهُ.»؛... و بر تو باد که به خواندن قرآن بپردازی و به آنچه در قرآن است عمل کنی و واجبات و قوانین و حلال و حرام و امر و نهی آن را لازم شمری و با قرآن به شب‌زنده‌داری بپردازی و در شب و روزت آن را تلاوت کنی زیرا قرآن عهد و پیمانی است از جانب خدای تبارک و تعالی با بندگانش پس بر هر مسلمانی واجب است که در هر روز نظر به این پیمان الهی بیفکند اگر چه به پنجاه آیه آن و بدان که درجات بهشت به عدد آیات قرآن است پس زمانی که روز قیامت شود به قاری قرآن گفته خواهد شد که بخوان و بالا رو پس در بهشت بعد از پیامبران و صدّیقان کسی درجه‌اش بالاتر از درجه قاری قرآن نیست. من لا یحضره الفقیه، الشیخ الصدوق، ج۲، ص۶۲۸؛ الوافی، الفیض الکاشانی، ج۹، ص۱۷۰۴؛ وسائل الشیعة، الحر العاملی، ج۱۵، ص ۱۷۱.

۴. «هر چه از قرآن میسر می‌شود بخوانید». المزمل: ۲۰.

مقامات بهشت به عدد آیات قرآن

آن وقت این قرآن چه می‌کند، اثرش چیست؟ اگر این روش عملی شود و مرد و زن از امروز تصمیم بگیرند هر ماه یک ختم قرآن بخواند، آن وقت اثر چیست؟

اثر این است: روز قیامت که می‌شود، خدا دو حلّه به قامت این شخص می‌پوشاند. تاج کرامت بر سرش می‌گذارد. خلد را به یک دستش می‌دهد و امن را به یک دستش می‌دهد. بعد به او می‌گویند: برو به بهشت. یک آیه بخوان، یک درجه بالا برو. آن وقت نتیجه‌اش این است. همهٔ مقامات بهشت به عدد آیات قرآن تنظیم شده.[۱] اگر این برنامه را عمل کنید، ممکن نیست در بهشت به آخر درجه نرسید.

حالا عمده این است. فقاهت در دین آن است که ظرائف مطالب دینی فهمیده شود. این حقائق در اخبار، منتشر است. مجموعه‌اش این است.

طریقهٔ ختم قرآن با هدیه به امام زمان عجل الله تعالی فرجه

حالا قرآنی که این چنین است، اگر به این طریقه که می گویم بخوانید، همین قرآن به جوری که عقل مبهوت می‌گردد، منقلب می‌شود.

آن طریقه این است که از این تاریخ که ختم قرآن را شروع کردید، در هر ماه نیتتان این باشد که من این ختم را می‌خوانم فقط برای امام زمان عجل الله تعالی فرجه. اگر این کار را بکنید، اثرش چیست؟

طبق حدیث صحیحی که همهٔ مشایخ مثل کلینی، مثل شیخ مفید، مثل سید بن طاووس نقل کرده‌اند، جزای آن کسی که این کار را بکند؛ یعنی قرآن را برای امام زمان عجل الله تعالی فرجه ختم کند، این است که از امام زمان عجل الله تعالی فرجه جدا نخواهد شد.[۲]

---

۱. رجوع شود به صفحه ۳۱۷، تعلیقه۳.

۲. «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِی الْبِلَادِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنَّ أَبِی سَأَلَ جَدَّكَ عَنْ خَتْمِ الْقُرْآنِ فِی كُلِّ لَيْلَةٍ فَقَالَ لَهُ جَدُّكَ كُلَّ لَيْلَةٍ فَقَالَ لَهُ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ فَقَالَ لَهُ جَدُّكَ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ فَقَالَ لَهُ أَبِی نَعَمْ مَا اسْتَطَعْتُ فَكَانَ أَبِی يَخْتِمُهُ أَرْبَعِينَ خَتْمَةً فِی شَهْرِ ←

کیست که قدر این نعمت‌ها را بداند؟ عمرمان گذشت اگر تا به حال نفهمیده‌ایم لااقلّ از امروز بفهمیم و ختم قرآن برای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه را شروع کنیم. اثرش را در چه زمانی می‌فهمید؟ اثرش را در شب قدر می‌فهمید.

اگر هر ماه در دورهٔ سال، یک ختم قرآن برای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه کردی، شب قدر که دفتر عملت را نزد او می‌برند، وقتی نگاه کرد دید که در یک سال هر ماه برای او یک ختم قرآن کردی، آیا آن سلیمان عالم وجود که تمام آنچه ۱۲۴ هزار پیغمبر از مناقب داشتند، همه در وجود اوست،(۱) آیا او با تو جوان چه خواهد کرد؟ این گوهرها از دست ما رفت و عمر گذشت و ما نفهمیدیم.

→ رَمَضَانَ ثُمَّ خَتَمْتُهُ بَعْدَ أَبِی فَرُبَّمَا زِدْتُ وَ رُبَّمَا نَقَصْتُ عَلَى قَدْرِ فَرَاغِی وَ شُغُلِی وَ نَشَاطِی وَ كَسَلِی فَإِذَا كَانَ فِی يَوْمِ الْفِطْرِ جَعَلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله خَتْمَةً وَ لِعَلِیٍّ علیه‌السلام أُخْرَى وَ لِفَاطِمَةَ علیهاالسلام أُخْرَى ثُمَّ لِلْأَئِمَّةِ علیهم‌السلام حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَيْكَ فَصَيَّرْتُ لَكَ وَاحِدَةً مُنْذُ صِرْتُ فِی هَذَا الْحَالِ فَأَیُّ شَیْءٍ لِی بِذَلِكَ قَالَ لَكَ بِذَلِكَ أَنْ تَكُونَ مَعَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قُلْتُ اللَّهُ أَكْبَرُ فَلِی بِذَلِكَ قَالَ نَعَمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.»؛ علی بن مغیرة گوید: به حضرت ابی الحسن (کاظم) علیه‌السلام عرض کردم: که پدر من از جد شما پرسیده از ختم قرآن در هر شب؟ و جد شما فرموده بود: هر شب، و به او عرض کرده بود: در ماه رمضان؟جد شما فرموده بود: در ماه رمضان، پدرم به او عرض کرده بود: آری هر چه توانائی داشته باشم می‌خوانم و پدرم چنین بود که چهل بار قرآن را در ماه رمضان ختم می‌کرد و من نیز پس از پدرم (به همین اندازه‌ها) ختم می کنم گاهی بیشتر و گاهی کمتر به اندازه فراغت و شغلم و به اندازه نشاط و کسالتم و چون روز عید فطر شود یک ختم آن را هدیه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله کنم، و یکی را هدیه حضرت علی علیه‌السلام و یکی را هدیه به حضرت فاطمه علیهاالسلام و همچنین برای هر یک از ائمه علیهم‌السلام تا برسد به شما که برای هر یک یکی هدیه کنم و تا به این حال رسیده‌ام چنین کرده‌ام، برای من در برابر این عمل چه پاداشی هست؟ فرمود: پاداشت این است که روز قیامت با ایشان باشی، گفتم: اللّه اکبر! این است پاداش من؟ تا سه بار فرمود: آری. الکافی، الکلینی، ج۲، ص۶۱۸؛ المقنعة، الشیخ المفید، ص۳۱۲؛ اقبال الاعمال، السید بن طاووس، ج۱، ص ۲۳۱؛ وسائل الشیعة، الحر العاملی، ج۶، ص۲۱۸.

۱. قال الامام الصادق علیه‌السلام: لمفضل بن عمر ... وَ سَيِّدُنَا الْقَائِمُ عجل‌الله‌تعالی‌فرجه مُسْنِدٌ ظَهْرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ وَ يَقُولُ: يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ وَ شَيْثٍ، فَهَا أَنَا ذَا آدَمُ وَ شَيْثٌ.أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى نُوحٍ وَ وَلَدِهِ سَام، فَهَا أَنَا ذَا نُوحٌ وَ سَامٌ. أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ، فَهَا أَنَا ذَا إِبْرَاهِيمُ وَ إِسْمَاعِيلُ. أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مُوسَى وَ يُوشَعَ، فَهَا أَنَا ذَا مُوسَى وَ يُوشَعُ. أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى عِيسَى وَ شَمْعُونَ، فَهَا أَنَا ذَا عِيسَى وَ شَمْعُونُ. أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَهَا أَنَا ذَا مُحَمَّدٌ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ. أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، فَهَا أَنَا ذَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ. أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ، فَهَا أَنَا ذَا الْأَئِمَّةُ. مختصر البصائر، حسن بن سلیمان الحلی، ص۱۸۴؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۵۳، ص۸.

قرآن، آن هم فقط به این قصد و نیّت: هدیه به امام عصر عجّل الله تعالی فرجه؛ قطب دائرهٔ امکـان؛ آن کسی که «**بِیُمْنِهِ رُزِقَ الوَری... وَ بِوُجُودِهِ ثَبَتَت الأَرْضُ وَالسَّمَاء**»[1] ۷۰ این مطلب اول.

خطبهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله در ماه رمضان

مطلب دوم این است که باید بدانید ماه رمـضان چـه اتفـاقی افتـاده اسـت؟ اگـر بخواهید بفهمید، همین کلمه بس است:

وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله آن خطبه غرّاء را دربارهٔ ماه رمضان خواند، یک مرتبه یک نفـر از جا برخاست. آن شخصی که برخاست که بود؟ او شخصی بود که گفتنی نیست کـه بود؟! چه کرد؟! به کجا رسید؟!

آن شخصی که از جا برخاست و در مقابل پیغمبر صلی الله علیه و آله در چنین وقتی سخن فرمود که بود؟ او امیرالمؤمنین علیه السلام بود. فرمود: یا رسـول الله! افـضل اعمـال در مـاه رمـضان چیست؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله جواب داد، اما چه جوابی!

خاتم النبیین صلی الله علیه و آله عصارهٔ عالم هستی

خوب این‌ها را فکر کنید. خاتم النبیین صلی الله علیه و آله، عصارهٔ عالم هستی اسـت. یعنـی اگـر تمام عالم به کمال برسد، مرتبهٔ نبوت در عالم می‌شود. اگر مرتبهٔ نبوت به کمال برسد، مرتبه رسالت می‌شود. اگر مرتبهٔ رسالت به کمال برسد، صاحب کتاب می‌شود. اگـر صاحب کتاب به کمال برسد، اولوا العزم می‌شود. بعد تازه به آنجا که رسید، عـصارهٔ همهٔ انبیای اولوالعزم می‌شود، خاتم النبیین صلی الله علیه و آله. ﴿**مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ**

---

۱. «..هذا بقیّة اللّه فی خلقه، و وجه اللّه فی عباده، و ودیعته المستحفظة، و کلمته الباقیة، و هذا بقیة أغصان شجرة طوبی، هذا القاف، و سدرة المنتهی، هذا ریحان جنّة المأوی، هذا خلیفة الأبرار، هذا بقیّة الأطهار، هـذا خـازن الأسرار، هذا منتهی الأدوار، هذا ابن التسمیة البیضاء، و الوحدانیة الکبری، و حجاب اللّه الأعظم الأعلی، هـذا السبب المتصل من الأرض إلی السماء، هذا الوجه الذی یتوجّه إلیه الأولیاء هذا الولی الذی بیمنه رزق الوری و ببقائه بقیت الدنیا، و بوجوده ثبتت الأرض و السماء، هذا الحجة من الحجج، هذا نسخة الوجود و الموجود...» مشارق انوار الیقین، الحافظ رجب البرسی، ص۱۵۷؛ مجمع النورین، المرندی، ص ۲۹۰.

﴿رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾.[۱] این کلام خداست. پیغمبر خاتم ﷺ کسی است که خدای تعالی وقتی در قرآن با او حرف می‌زند، می‌فرماید: ﴿لَعَمْرُكَ﴾؛[۲] به جان تو قسم! خدای تعالی شبی که او را به معراج برد، بر آن سیر، خود را تسبیح نمود. این است پیغمبر خاتم ﷺ. ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّه هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾.[۳]

افضل اعمال در ماه رمضان

امیرالمؤمنین ؏ در مقابل چنین کسی برخاست و فرمود: یا رسول الله، افضل اعمال در ماه رمضان چیست؟ فرمود: «الْوَرَعُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ»؛[۴] ورع از آنچه که خدا حرام کرده. افضل اعمال این است: شکم از لقمه حرام، چشم از نگاه به بیگانگان باز داشته شود. ورع از محرمات افضل اعمال این ماه است.

گریه خاتم الانبیا ﷺ بر فرق شکافتهٔ امیرالمؤمنین ؏

رسول خدا ﷺ بعد از این کلام گریه کرد. اگر خاتم ﷺ گریه کند، ۱۲۴ هزار پیغمبر ناله می‌زنند. وقتی اشک او از چشمش جاری شود، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل به خود می‌لرزند. وقتی قلب پیغمبر خاتم ﷺ بشکند و اشک او جاری شود، عرش و کرسی و لوح و قلم می‌لرزد.

امیر مؤمنان ؏ فرمود: یا رسول الله، چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: یا علی، گریه‌ام

---

۱. «محمّد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است. و خدا همواره بر هر چیزی داناست». الاحزاب:۴۰.

۲. ﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾؛ به جان تو سوگند، که آنان در مستی خود سرگردانند. الحجر:۷۲.

۳. « منزّه است آن [خدایی] که بنده‌اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی- که پیرامون آن را برکت داده‌ایم- سیر داد، تا از نشانه‌های خود به او بنمایانیم، که او همان شنوای بیناست». اسراء:۱.

۴. رجوع شود به ابتدای همین مجلس.

برای آن وقتی است که در این ماه، ضربت به فرق تو می‌خورد.[1] این ماه، ماه چنین کسی است.

وظیفهٔ ما در روز شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

حالا عُقلا باید فکری کنند، هنوز این واقعه اتفاق نیفتاده، ولی خاتم انبیا ﷺ، قطب دائرهٔ وجود، تاج سر اولین و آخرین، برای فرق شکافتهٔ او گریه می‌کند. وظیفهٔ این مملکت در بیست و یکم رمضان چیست؟

افسوس که عمر گذشت! ما چقدر تقصیر کردیم! بعضی عذر می‌آورند که روزه‌اند. با روزه هیئات چه جور بیرون بیاید؟ ای روزه دار! قدر نعمت را بدان. اگر با آن زبان روزه بیرون بیایی و برای فرق شکافته او بر سر و سینه بزنی، وقت مردن، خاتم انبیا ﷺ سرت را به زانو خواهد گرفت. این نعمت ها از دست رفته است.

اتحاد پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نفس و روح و طینت

فرمود: یا علی! کسی که تو را بکشد، مرا کشته. بعد فرمود: یا علی، تو از منی! تو مثل جان منی! روح تو از روح من است و طینت تو از طینت من است.[2] یعنی عزاداری روز بیست و یکم ماه مبارک رمضان، عزاداری برای شخص خاتم ﷺ است. دسته‌هایی که بیرون می‌آیند، برای شهادت خاتم الانبیا ﷺ بیرون آمده‌اند. مجالسی که منعقد می‌شود، برای شخص پیغمبرِ خاتم ﷺ است. معنای این کلمه این است: اگر بشریت بفهمد، نه تنها شیعه در روز بیست و یکم، برای امیر مؤمنان علی علیه‌السلام بر سر و سینه می‌زند، بلکه هر انسان، و هر بشری، روز بیست و یکم برای امیرمؤمنان علی علیه‌السلام سیاه پوش می‌شود. امیرالمؤمنین علیه‌السلام این است! یک کلمه می‌گویم و بس است.

---

۱. همان.

۲. رجوع شود به مجلس دوازدهم، صفحه ۲۶۲، تعلیقه ۱.

سفارش امیرالمؤمنین ؈ به رحمت و محبت به همهٔ خلق

در عهدی[1] که به مالک اشتر نوشت، فرمود: ای مالک! با مردم، این‌چنـین رفتـار کن. خوب گوش کنید، بفهمید، درک کنید. ایـن را دنیـا بایـد گـوش کنـد و بفهمـد. فرمود: ای مالک، همهٔ کسانی که رعیت تو هـستند، از دو طائفـه بیـرون نیـستند: یـا برادر تو هستند در دین، یا شبیه توهستند در خَلق. حال ببین رفتـار او و برخـوردش با کفار چیست؟ رفتارش با کافر چیست، تا برسد به رفتارش با مسلمان!

فرمود: مالک، در قلبت نسبت به همه رحمت، محبت و لطف داشته بـاش، حتـی کفار! این است حکومت اسلام! این است حکومت علوی!

پنج مطلب فرمود که عقل مبهوت اسـت. اول: رحمـت. دوم: محبـت. سـوم: لطـف. چهارم: عفو. پنجم: صفح. نسبت به همه، چه مسلمان، چه کافر، چه یهودی، چه نصرانی. مبادا در قلمرو مملکت تو نسبت به یک کـافری کمتـرین تعـدّی شـود. دنیـا بایـد بـرای گویندهٔ این کلام عزا بگیرد. اسرار این بیان را بزرگانی مثل شیخ انصاری باید بفهمند.

خوب دقت کنید! یعنی در مملکتی که لوای اسلام و حکومت علوی بر سرپاست، باید با تمام افراد آن مملکت، حتی کفار با رحمت و محبت و لطف و عفو و گذشـت برخورد کرد.

---

۱. « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَالِکَ بْنَ الْحَارِثِ الْأَشْتَرَ فِی عَهْدِهِ إِلَيْهِ حِينَ وَلَّاهُ مِصْرَ جِبَايَةَ خَرَاجِهَا وَ مُجَاهَدَةَ عَدُوِّهَا وَ اسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَ عِمَارَةَ بِلَادِهَا...وَ أَشْعِرْ قَلْبَکَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّـةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللُّطْفَ بِهِمْ وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبُعاً ضَارِياً تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَکَ فِی الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَکَ فِی الْخَلْقِ يَفْرُطُ مِنْهُمُ الزَّلَلُ وَ تَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ وَ يُؤْتَى عَلَى أَيْدِيهِمْ فِی الْعَمْدِ وَ الْخَطَأِ فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِکَ وَ صَفْحِکَ مِثْلِ الَّذِی تُحِبُّ وَ تَرْضَى أَنْ يُعْطِيَکَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ...»؛ بسم اللّه الرحمن الرحیم فرمانی است که بنده خدا علی، امیر المؤمنین به مالک اشتر فرزند حارث، در عهد نامه او می‌نگارد، هنگامی که مأموریـت جمع‌آوری خراج مصر، و جهاد با دشمن و اصلاح امور اهالی و عمران بلاد آن سامان را به عهده او می‌نهد... بر مهر و محبّت به مردم و لطف و احسان به ایشان دل بگمار و مبادا نسبت به آنان چونان درنده‌ای خون آشام باشی که خوردنشان را غنیمت شماری زیرا آنان دو دسته‌اند: یا به دین با تو برادرند و یا به آفرینش برابر، که دچار لغزشهایی شوند و سستیهایی بنمایند و به عمد یا خطا خلافهایی از دستشان برآید. پس همان گونـه کـه تـو چشمداشت عفو و گذشت از خداوند داری نسبت به ایشان عفو و چشم پوشی کن. نهج البلاغة، نامه ۵۳؛ تحف العقول عن آل الرسول، ابن شعبة البحرانی، ص۱۲۶؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۳۳، ص ۶۰۰.

ای مالک، رعیت ّزلل دارد، علل دارد.[۱] ای مالک، رعیت لغزش دارد چـه عمـد، چه خطا. اگر انجام دادند، تو در لغزش رعیت با آنها جوری رفتار کن که توقـع داری خدا با تو رفتار کند.

حالا برای چنین کسی تمام دنیا باید عزا بگیرد یا نـه؟ چـه کـسی علـی بـن ابـی طالب علیه السلام را شناخت؟ کسی که زیر پرچم او با کفار این گونه رفتـار مـی‌شـود، ببـین معاملهٔ او با مسلمانان به چه صورتی است؟ آنچه مهم است این است که امپراطـوری روم، شاهنشاهی ایران برایش مسخّر شده و همـه در قبـضهٔ قـدرت اوسـت. دربـارهٔ این‌ها فکر کنید!

رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام با مرد یهودی

دانشگاهی‌ها تأمل کنند، علمای مملکت دقت کنند و بفهمند چه خبر اسـت، چـه غوغاست؟ کسی که ایران امروز یک ایالت مملکت او بوده، شاهنـشاهی ایـران زیـر دو قدمش بوده، تا برسد به بقیهٔ امپراطوری روم، زره او افتاده و یک مـرد یهـودی آن را برداشته بود، زره خود را که دید به یهودی فرمود: این زره من است کـه فـلان روز از دستم افتاده. مرد یهودی گفت: یا علی، من نمی‌دانم چه می‌گویی. این زره مال مـن است. من دست برنمی‌دارم تا پیش قاضی حاضر شوی. دربارهٔ این‌ها فکر کنید.

علی علیه السلام کسی اسـت کـه از جهـت معنـا، ۱۲۴هـزار پیغمبـر زیـر پـرچم اوینـد. «**آدَمُ وَ مَنْ دُونهُ تـَحتَ لـوَائِي**».[۲] و آن لوا در دست امیر المؤمنین علی بن ابـی طالـب علیه السلام

---

۱. زلل: لغزش‌ها ؛ علل: ناتوانی‌ها.

۲. قَالَ ﷺ «آدَمُ وَ مَنْ دُونَهُ تَحْتَ لِوَائِی یَوْمَ الْقِیَامَة.» معارج نهج البلاغة،علی بن زید البیهقـی، ص۲۳؛ الخـرائج والجرائح، الراوندی، ج۲، ص۸۷۶؛ شرح نهج البلاغة، ابن میثم البحرانی، ج۱، ص۹۸؛ الصراط المستقیم، العاملی، ج۱، ص۲۵۱؛ عوالی اللئالی، الاحسائی، ج۴، ص۱۲۱؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۱۶، ص۴۰۲.

منابع اهل تسنن: مسند احمد بن حنبل، ج۱، ص۲۸۱؛ مسند ابی یعلی، ج۴، ص۲۱۵؛ شعب الایمان، البیهقی، ج۲، ص۱۸۱؛ تفسیر الرازی، ج۶، ص۲۱۱؛ تخریج الاحادیث، الزیلعـی، ج۲، ص۱۷۰؛ المـستدرک، الحـاکم النیسابوری، ج۱، ص۳۰ (قال الحاکم: «ما من أحد الا وهو تحت لوائی یوم القیامة ... هـذا حـدیث کبیـر فـی الصفات والروایة صحیح علی شرط الشیخین)؛ مجمع الزوائد، الهیثمی، ج۱۰، ص۳۷۲ (قال الهیثمی: فیه علی بن زید وقد وثق علی ضعفه، وبقیة رجالهما رجال الصحیح)؛ الدر المنثور، السیوطی، ج۶، ص۳۰۱.

است.[1] ۸۰ از این طرف هم حکومت دنیا در قبضهٔ اقتدار اوست.

با یهودی پیش قاضی آمد. قاضی دید زره در دست یهودی است. حکم کرد که زره مال یهودی است. حالا فکر کنید قاضی علیه او حکم کرد؛ آن هم به نفع یهودی. امیرالمؤمنین (ع) زره را به یهودی تحویل داد. یک مرتبه یهودی روی قدمش افتاد. گفت: یا علی، زره مال خودت بود. من همه این بساط را به راه انداختم که ببینم آیا این دین همان دینی است که موسی (ع) خبر داده. این ادعا را به ناحق کردم تو در مقابل مثل منی حاضر شدی به محکمه آمدی. بعد هم حکم قاضی را به حسب ظاهرِ یدِ من پذیرفتی. همهٔ مقصد این بود که بدانم آیا تو همان جانشین خاتمی ﷺ که موسی (ع) خبر داده. أشهد ان لا اله الا الله! روی قدمش افتاد و مسلمان شد. حضرت زرهش را به او داد. نهصد درهم هم به او داد. یهودی در غزوهٔ صفین در

---

۱. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَدَوِيُّ سَنَةَ سَبْعَ عَشْرَةَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ هُوَ ابْنُ مِائَةٍ وَ سَبْعِ سِنِينَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ الطُّفَاوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ الرَّبِيعِ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدٌ الْخَفَّافُ عَنْ عَطِيَّةَ الْعَوْفِيِّ عَنْ مَخْدُوجِ بْنِ زَيْدٍ الذُّهْلِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ آخَى بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَخِي وَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي أَ مَا عَلِمْتَ يَا عَلِيُّ أَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ يُدْعَى بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُدْعَى بِي ... أَلَا وَ إِنِّي أُخْبِرُكَ يَا عَلِيُّ أَنَّ أُمَّتِي أَوَّلُ الْأُمَمِ يُحَاسَبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ أُبَشِّرُكَ يَا عَلِيُّ أَنَّ أَوَّلَ مَنْ يُدْعَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُدْعَى بِكَ هَذَا لِقَرَابَتِكَ مِنِّي وَ مَنْزِلَتِكَ عِنْدِي فَيُدْفَعُ إِلَيْكَ لِوَائِي وَ هُوَ لِوَاءُ الْحَمْدِ فَتَسِيرُ بِهِ بَيْنَ السِّمَاطَيْنِ وَ إِنَّ آدَمَ وَ جَمِيعَ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ يَسْتَظِلُّونَ بِظِلِّ لِوَائِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ...»؛ مخدوج بن زید ذهلی گوید رسول خدا ﷺ مسلمانان را با هم برادر ساخت و به علی فرمود ای علی تو برادر منی و تو نسبت به من چون هارون باشی نسبت به موسی جز اینکه پس از من پیغمبری نباشد ای علی اول کسی که روز قیامت خوانده شود منم... ای علی به تو خبر دهم که امت من اول امتهاست که در قیامت محاسبه شوند و تو را بشارت دهم که تو اول کسی باشی که روز قیامت خوانده شوی برای خویشی که نسبت به من داری و مقامی که نزد من داری و پرچم مرا که پرچم حمد است به تو دهند و میان دو صف آن را بگسترانی و آدم و همه خلق خدا روز قیامت در سایه پرچم من باشند. مناقب الامام امیر المؤمنین (ع)، محمد بن سلیمان الکوفی، ج۱، ص۳۰۲؛ الامالی، الشیخ الصدوق، ص۴۰۲؛ الطرائف، السید بن طاووس، ص۷۱؛ الدر النظیم، یوسف بن حاتم الشامی، ص۳۰۶؛ العمدة، ابن بطریق، ص۲۳۰؛ نهج الایمان، ابن جبر، ص۴۰۲؛ کشف الغمة، الاربلی، ج۱، ص۲۹۹؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۳۸، ص۳۴۱.

منابع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی طالب، ابن المغازلی الشافعی، ص۵۶؛ المناقب، الخوارزمی، ص۱۴۰؛ ینابیع المودة، القندوزی الحنفی، ج۱، ص۴۳۲.

رکاب امیرالمؤمنین ﷺ شهید شد.(۱) ۹•این است علی بن ابی طالب ﷺ، این منشور حکومتش، این هم عملش!

پشت پا بر هفت اقلیم، تا پوست جوی از دهان مورچه‌ای نستاند

دنیا کجا دیده بشری که همهٔ اقالیم هفت‌گانه را «بما تحت افلاکها»، به او بدهند تا یک پوست جو از دهان مورچه‌ای بگیرد و او هفت اقلیم را ببازد و آن پوست جو را از دهن مورچه‌ای نگیرد.(۲)

برای چنین کسی، بشریت باید عزا بگیرد که چه شخصیتی بود؟ چه کرد؟ این زندگی چه بود؟

---

۱. «حدثنی به عبد اللّه بن محمد بن إسحاق بن أخت داهر بن نوح بالأهواز، قال: حدثنا أبو الأشعث أحمد بن المقدام العجلیّ، قال: حدثنی حکیم بن حزام، عن الأعمش، عن إبراهیم التیمیّ، قال: عرف علیّ صلوات اللّه علیه درعا مع یهودیّ، فقال: یا یهودیّ، درعی سقطت منّی یوم کذا وکذا، فقال الیهودیّ: ما أدری ما تقول! درعی وفی یدی، بینی وبینک قاضی المسلمین. فانطلقا إلی شریح، فلما رآه شریح قام له عن مجلسه، فقال له علیّ: اجلس. فجلس شریح، ثم قال: إنّ خصمی لو کان مسلما لجلست معه بین یدیک، ولکنی سمعت رسول اللّه صلّی اللّه علیه[وآله] وسلم یقول: لا تساووهم فی المجلس، ولا تعودوا مرضاهم، ولا تشیّعوا جنائزهم، واضطرّوهم إلی أضیق الطرق، وإن سبّوکم فاضربوهم، وإن ضربوکم فاقتلوهم. ثم قال: درعی عرفتها مع هذا الیهودیّ. فقال شریح للیهودیّ: ما تقول؟ قال: درعی وفی یدی. قال شریح: صدقت واللّه یا أمیر المؤمنین، إنها لدرعک کما قلت، ولکن لا بدّ من شاهد؛ فدعا قنبرا فشهد له، ودعا الحسن بن علیّ، فشهد له، فقال: أمّا شهادة مولاک فقد قبلتها، وأما شهادة ابنک لک فلا. فقال علیّ: سمعت عمر بن الخطاب یقول: سمعت رسول اللّه صلّی اللّه علیه[وآله] وسلم یقول إنّ الحسن والحسین سیّدا شباب أهل الجنة. قال: اللهم نعم، قال: أفلا تجیز شهادة أحد سیّدی شباب أهل الجنة! واللّه لتخرجنّ إلی بانقیا فلتقضینّ بین أهلها أربعین یوما. ثم سلّم الدّرع إلی الیهودی. فقال الیهودیّ: أمیر المؤمنین مشی معی إلی قاضیه، فقضی علیه، فرضی به، صدقت إنها لدرعک، سقطت منک یوم کذا وکذا عن جمل أورق فالتقطتها، وأنا أشهد أن لا إله إلّا اللّه وأنّ محمدا رسول اللّه. فقال علیّ علیه السلام: هذه الدّرع لک، وهذه الفرس لک، وفرض له فی تسعمائة، فلم یزل معه حتی قتل یوم صفّین».

منابع اهل تسنن: الاغانی، ابی الفرج الاصفهانی، ج۱۷، ص ۱۴۱؛ التذکرة الحمدونیة، ابن حمدون، ج۱، ص۴۱۲ (قال ابن حمدون: هذا الخبر یجمع معناه سیاسة الدین و الدنیا).

۲. رجوع شود به مجلس اول، صفحه ۳۳، تعلیقه۱.

افطار با نان جو و نمک در شب آخر عمر

آن روزی که در خانهٔ خدا به دنیا آمد، بیت الله مولِد او شـد.[۱] و آن روزی کـه در مسجد کوفه ضربت خورد بیت الله مشهد او شد.

در تاریخ چنین مقامی پیدا نشده! در خانـهٔ خـدا بـه دنیـا آمـدن و در خانـهٔ خـدا شربت شهادت نوشیدن! عقل مبهوت است! شبانگاه آن صبحی کـه بـه نمـاز آمـد و ضربت خورد، مهمان دخترش بود. دختر او برای پدری که سلطنت بر ربـع مـسکون دارد، یعنی مشرق و مغرب تحت حکومت اوست، سفره‌ای از نان جو و نمک و شیر تهیه کرده بود. بر سر سفره که نشست، فرمود: کی دیده‌ای پدرت سر یـک سـفره دو خورشت بخورد؟

دخترش خواست نمک را بردارد تـا پـدر بـا نـان جـو و شـیر افطـار کنـد، ولـی امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: نمک را بگذار، شیر را بردار.[۲]

با نان جو و نمک افطار کرد. چرا؟ برای این‌که مبادا در سـرزمین حجـاز و یمامـه یک‌نفر باشد که سفره‌اش از سفره علی علیه‌السلام کم‌رنگ‌تر است.[۳] چنین کسی اسـت کـه وقتی شمشیر به آن فرق خورد، جبرئیل بین زمـین و آسـمان نـدا داد: «**تَهَـدَّمَتْ وَ اللَّـهِ أَرْكَانُ الْهُدَى ... وَ انْفَصَمَتْ وَ اللَّهِ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى**».[۴]

---

۱. برای تحقیق بیشتر رجوع شود به مجلس سوم، صفحه ۷۵، تعلیقه۲.

۲. رجوع شود به مجلس اول، صفحه ۳۳، تعلیقه۲.

۳. رجوع شود به مجلس اول، صفحه ۳۴، تعلیقه۲.

۴. «...وَ نَادَى جَبْرَئِيلُ علیه‌السلام بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ كُلُّ مُسْتَيْقِظٍ تَهَدَّمَتْ وَ اللَّهِ أَرْكَانُ الْهُدَى وَ انْطَمَسَتْ وَ اللَّهِ نُجُومُ السَّمَاءِ وَ أَعْلَامُ التُّقَى وَ انْفَصَمَتْ وَ اللَّهِ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى قُتِلَ ابْنُ عَمِّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى قُتِلَ الْوَصِيُّ الْمُجْتَبَى قُتِلَ عَلِيٌّ الْمُرْتَضَى قُتِلَ وَ اللَّهِ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ قَتَلَهُ أَشْقَى الْأَشْقِيَاءِ قَالَ فَلَمَّا سَمِعَتْ أُمُّ كُلْثُومٍ نَعْيَ جَبْرَئِيلَ فَلَطَمَتْ عَلَى وَجْهِهَا وَ خَدِّهَا وَ شَقَّتْ جَيْبَهَا وَ صَاحَتْ وَا أَبَتَاهْ وَا عَلِيَّاهْ وَا مُحَمَّدَاهْ وَا سَيِّدَاهْ...». بحـار الانـوار، العلامـة المجلسی، ج۴۲، ص۲۸۲ ؛ المجالس الفاخرة، السید شرف الدین، ص۳۲۸.

پی نوشت‌ها:

۱. «عَنْ صَفْوَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنِ الْمِسْمَعِي أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ؑ يُوصِي وُلْدَهُ إِذَا دَخَلَ شَـهْرُ رَمَـضَانَ فَاْجْهَدُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنَ فِيهِ تُقَسَّمُ الْأَرْزَاقُ وَ تُكْتَبُ الْآجَالُ وَ فِيهِ يُكْتَبُ وَفْدُ اللَّهِ الَّذِينَ يَفِـدُونَ إِلَيْـهِ وَ فِيـهِ لَيْلَـةٌ الْعَمَلُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْعَمَلِ فِي أَلْفِ شَهْرٍ.»؛ امام صادق ؑ در توصیه به فرزندانش می‌فرمود: چون ماه رمـضان فرا رسد، خود را تا آخرین حدّ توان به کوشش وادارید، زیرا که در آن ماه ارزاق تقسیم می‌شود، و مـدّتهای عمر مقرّر می‌گردد، و در آن ماه نام حجّ‌کنندگان که به میهمانی خدا مشرف می‌شوند نوشته می‌شود، و در آن ماه شبی هست که انجام عملی در آن از عمل در هزار ماه بهتر است. الکافی، الشیخ الکلینی، ج۴، ص۶۶؛ من لایحضره الفقیه، الشیخ الصدوق، ج۲، ص۹۹؛ تهذیب الأحکام، الشیخ الطوسی، ج۴، ص۱۹۲؛ بحار الأنـوار، العلامة المجلسی، ج۹۳، ص۳۷۵.

و همچنین: «قَالَ سُلَيْمَانُ أَ لَا تُخْبِرُنِي عَنْ ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ فِي أَيِّ شَيْءٍ أُنْزِلَتْ قَالَ الرِّضَا يَا سُلَيْمَانُ- لَيْلَةُ الْقَدْرِ يُقَدِّرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهَا مَا يَكُونُ مِنَ السَّنَةِ إِلَى السَّنَةِ مِنْ حَيَـاةٍ أَوْ مَـوْتٍ أَوْ خَيْـرٍ أَوْ شَـرٍّ أَوْ رِزْقٍ»؛ سلیمان گفت آیا مرا خبر نمی‌دهی از سوره إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ که در چه چیزی نازل شده امـام رضـا ؑ فرمود که خدای عز و جل آنچه را که از اول سال تا آخر سال میباشد از زندگی یا مردن یا خوبی یا بـدی یـا روزی در شب قدر تقدیر می کند. التوحید، الشیخ الصدوق، ص۴۴۴؛ عیون أخبار الرضا ؑ، الشیخ الصدوق، ج۱، ص۱۶۱؛ بحارالأنوار، العلامة المجلسی، ج۴، ص۹۶.

و همچنین:«عن المفضل بن عمر قال: ذکر ابو عبد الله علیه السلام انا أنزلناه فی لیلة القدر قال: ما أبین فـضلها علی المشهود قال: قلت: و أی شیء فضلها؟ قال: نزلت ولایة أمیر المؤمنین علیه السلام فیها، قلت: فـی لیلـة القدر التی نرتجیها فی شهر رمضان؟ قال: نعم هی لیلة قدرت فیها السموات و الأرض، و قـدرت ولایـة أمیـر المؤمنین علیه السلام فیها.». معانی الأخبار، الشیخ الصدوق، ص۳۱۶؛ فضائل الأشهر الثلاثة، الشیخ الـصدوق، ص۱۱۹؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۹۴، ص۱۸؛ تفسیر نور الثقلین، الشیخ الحویزی، ج۵، ص۶۱۷.

و همچنین: «حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ؑ قَالَ إِذَا كَانَتْ لَيْلَةُ الْقَدْرِ نَزَلَتِ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ وَ الْكَتَبَةُ إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا فَيَكْتُبُونَ مَا يَكُونُ مِنْ قَضَاءِ اللَّـهِ تَبَـارَكَ وَ تَعَالَى فِي تِلْكَ السَّنَةِ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُقَدِّمَ أَوْ يُؤَخِّرَ- أَوْ يَنْقُصَ شَيْئاً أَوْ يَزِيدَهُ- أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يَمْحُوَ مَا يَشَاءُ- ثُـمَّ أَثْبَتَ الَّذِي أَرَادَ...». تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی، ج۱، ص۳۶۶؛ التفسیر الـصافی، الفـیض الکاشـانی، ج۳، ص۷۴؛ البرهان فی تفسیر القرآن، السید هاشم البحرانی، ج۳، ص۲۶۶؛ بحار الأنوار، العلامة المجلـسی، ج۴، ص۹۹؛ تفسیر کنز الدقائق، الشیخ محمد القمی المشهدی، ج۶، ص۴۷۲.

و همچنین: «عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ؑ قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا عَلِيُّ أَتَدْرِي مَا مَعْنَى لَيْلَةِ الْقَدْرِ... فَقَالَ ﷺ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدَّرَ فِيهَا مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَكَانَ فِيمَـا قَـدَّرَ عَـزَّ وَ جَـلَّ وَلَايَتُكَ وَ وَلَايَةُ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.»؛ أصبغ بن نباته از حضرت علیّ بن ابی طالب علیـه الـسّلام روایت نموده که پیغمبر خدا ﷺ به من فرمود: یا علیّ آیا می‌دانی معنی شب قدر چیست؟... پیغمبر صلی اللّه

علیه و آله فرمود: خداوند تبارک و تعالی در آن شب، آن چه تا روز قیامت خواهد بود را مقدر می نماید، پس خدای عزّ و جلّ ولایت تو و ولایت امامان از فرزندان تو را تا روز قیامت در شب قدر مقدر نموده است. معانی الأخبار، الشیخ الصدوق، ص۳۱۵؛ التفسیر الصافی، الفیض الکاشانی، ج۵، ص۳۵۱؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۹۴، ص۱۸؛ تفسیر نور الثقلین، الشیخ الحویزی، ج۵، ص۶۲۹.

۲. «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ يُونُسَ عَنِ الْحَرْثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ الْبَصْرِيِّ وَ عَنْ عَمْرٍو عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ هِشَامٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ؛ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ ﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾ قَالَ تِلْكَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ يُكْتَبُ فِيهَا وَفْدُ الْحَاجِّ وَ مَا يَكُونُ فِيهَا مِنْ طَاعَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ أَوْ مَوْتٍ أَوْ حَيَاةٍ وَ يُحْدِثُ اللَّهُ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ مَا يَشَاءُ ثُمَّ يُلْقِيهِ إِلَى صَاحِبِ الْأَرْضِ قَالَ الْحَرْثُ بْنُ الْمُغِيرَةِ الْبَصْرِيُّ قُلْتُ وَ مَنْ صَاحِبُ الْأَرْضِ قَالَ صَاحِبُكُمْ.» بصائر الدرجات، محمد بن حسن الصفار، ص۲۴۱؛ ینابیع المعاجز، السید هاشم البحرانی، ص۱۵۳؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۹۴، ص۲۳؛ تفسیر نور الثقلین، الحویزی، ج۴، ص۶۲۵، تفسیر کنز الدقائق، الشیخ محمد القمی المشهدی، ص۱۲۰.

و همچنین: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ إِذْ جَاءَ رَسُولُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ؛ فَقُلْتُ لَهُ سَلْهُ عَنْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ فَلَمَّا رَجَعَ قُلْتُ لَهُ سَأَلْتَهُ قَالَ نَعَمْ فَأَخْبَرَنِي بِمَا أَرَدْتُ وَ مَا لَمْ أُرِدْ قَالَ إِنَّ اللَّهَ يَقْضِي فِيهَا مَقَادِيرَ تِلْكَ السَّنَةِ ثُمَّ يَقْذِفُ بِهِ إِلَى الْأَرْضِ فَقُلْتُ إِلَى مَنْ؟ فَقَالَ إِلَى مَنْ تَرَى يَا عَاجِزُ.» بصائر الدرجات، محمد بن حسن الصفار، ص۲۴۱؛ ینابیع المعاجز، السید هاشم البحرانی، ص۱۵۴؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۹۴، ص۲۳؛ تفسیر نور الثقلین، الحویزی، ج۵، ص۶۳۹.

۳. اهل تسنن نیز این روایت را از امام صادق ؛ نقل کرده اند:

قوت القلوب فی معاملة المحبوب ووصف طريق المريد إلى مقام التوحيد، أبو طالب المکی، ج۱، ص۸۹؛ البرهان، الزرکشی، ج۱، ص۴۵۲؛ تفسير الآلوسی، الآلوسی، ج۲۱، ص۱۶؛ ینابیع المودة لذوی القربی، القندوزی، ج۳، ص۲۱۶ (و عبارته: أما الإمام جعفر الصادق فهو الذی غاص فی تياره واستخرج جواهره، وأظهر كنوزه، و فسر رموزه. وقد صنف الخافية فی أسرار الحروف، ونقل عنه أنه كان يتكلم بغوامض الحقائق وهو ابن سبع سنين وهو الذی قال : لقد تجلى الله لعباده فی كلامه ولكن لا يبصرون)

۴. «عَنْ خُثَيْمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْجُعْفِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو لَبِيدٍ الْبَحْرَانِيُّ المراء الهجرين قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ ؛ بِمَكَّةَ فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَهُ فِيهَا ثُمَّ قَالَ لَهُ الرَّجُلُ أَنْتَ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا مَعْرُوفٌ قَالَ لَيْسَ هَكَذَا قُلْتُ وَ لَكِنْ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا عَلَيْهِ دَلِيلٌ نَاطِقٌ عَنِ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ مِمَّا لَا يَعْلَمُهُ النَّاسُ قَالَ فَأَنْتَ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا وَ النَّاسُ يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ قَالَ نَعَمْ وَ لَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَقَالَ لَهُ فَمَا المص قَالَ أَبُو لَبِيدٍ فَأَجَابَهُ بِجَوَابٍ نَسِيتُهُ فَخَرَجَ الرَّجُلُ فَقَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ ؛ هَذَا تَفْسِيرُهَا فِي ظَهْرِ الْقُرْآنِ أَفَلَا أُخْبِرُكَ بِتَفْسِيرِهَا فِي بَطْنِ الْقُرْآنِ قُلْتُ وَ لِلْقُرْآنِ بَطْنٌ وَ ظَهْرٌ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّ لِكِتَابِ اللَّهِ ظَاهِراً وَ بَاطِناً وَ مُعَايَناً وَ نَاسِخاً وَ مَنْسُوخاً وَ مُحْكَماً وَ مُتَشَابِهاً وَ سُنَناً وَ أَمْثَالًا وَ فَصْلًا وَ وَصْلًا وَ أَحْرُفاً وَ تَصْرِيفاً فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ كِتَابَ اللَّهِ مُبْهَمٌ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ ...». المحاسن، احمد بن محمد بن خالد البرقی، ج۱، ص۲۷۰؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۸۹، ص۹۰.

و همچنین: «عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ؛ عَنْ شَيْءٍ مِنَ التَّفْسِيرِ فَأَجَابَنِي ثُمَّ سَأَلْتُهُ عَنْهُ ثَانِيَةً

فَأَجَابَنِی بِجَوَابٍ آخَرَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ كُنْتَ أَجَبْتَنِی[اجبت] فِی هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ بِجَوَابٍ غَيْرِ هَذَا قَبْلَ الْيَوْمِ فَقَالَ يَا جَابِرُ إِنَّ لِلْقُرْآنِ بَطْناً وَ لِلْبَطْنِ بَطْناً وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ لِلظَّهْرِ ظَهْرٌ يَا جَابِرُ لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ إِنَّ الْآيَةَ يَكُونُ أَوَّلُهَا فِی شَيْءٍ وَ آخِرُهَا فِی شَيْءٍ وَ هُوَ كَلَامٌ مُتَّصِلٌ مُنْصَرِفٌ عَلَى وُجُوهٍ.» المحاسن، أحمد بن محمد بن خالد البرقی، ج۲، ص ۳۰۰؛ تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود العیاشی، ج۱، ص۱۲؛ وسائل الشیعة، الحر العاملی، ج۲۷، ص۱۹۲؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۸۹، ص۹۱؛ تفسیر کنز الدقائق، الشیخ محمد القمی المشهدی، ج۱، ص۴.

و همچنین: «عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ؈ قَالَ: تَفْسِيرُ الْقُرْآنِ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ مِنْهُ مَا كَانَ وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ بَعْدَ ذَلِكَ تَعْرِفُهُ الْأَئِمَّةُ.» بصائر الدرجات، محمد الصفار، ص۲۱۶؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۸۹، ص۹۸.

۵. **و همچنین:** « قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ؈ مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ كَانَتْ لَهُ دَعْوَةٌ مُجَابَةٌ إِمَّا مُعَجَّلَةٌ وَ إِمَّا مُؤَجَّلَةٌ». الدعوات، قطب الدین الراوندی، ص۲۴؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۸۹ ، ص۲۰۴.

۶. و همچنین: «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ؈ قَالَ: الْقُرْآنُ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى خَلْقِهِ فَقَدْ يَنْبَغِی لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَنْظُرَ فِی عَهْدِهِ وَ أَنْ يَقْرَأَ مِنْهُ فِی كُلِّ يَوْمٍ خَمْسِينَ آيَةً.»؛ امام صادق؈ فرمود: قرآن عهد خداوند و فرمان او است بر خلقش پس سزاوار است برای شخص مسلمان که در این عهد و فرمان خدا نظر افکند و روزی پنجاه آیه از آن بخواند. الکافی، الکلینی، ج۲، ص۶۰۹؛ عدة الداعی، ابن فهد الحلی، ص۲۷۳؛ عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور، ج۴، ص۲۲.

۷. و همچنین: «.. وَ أَشْهَدُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ الْأَبْرَارَ وَ الْخُلَفَاءَ الْأَخْيَارَ بَعْدَ الرَّسُولِ الْمُخْتَارِ عَلِيٌّ قَامِعُ الْكُفَّارِ وَ مِنْ بَعْدِهِ سَيِّدُ أَوْلَادِهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ أَخُوهُ السِّبْطُ التَّابِعُ لِمَرْضَاةِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ ثُمَّ الْعَابِدُ عَلِيٌّ ثُمَّ الْبَاقِرُ مُحَمَّدٌ ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرٌ ثُمَّ الْكَاظِمُ مُوسَى ثُمَّ الرِّضَا عَلِيٌّ ثُمَّ التَّقِيُّ مُحَمَّدٌ ثُمَّ النَّقِيُّ عَلِيٌّ ثُمَّ الزَّكِيُّ الْعَسْكَرِيُّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُجَّةُ الْخَلَفُ الصَّالِحُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الْمَهْدِيُّ الْمُرْجَى الَّذِی بِبَقَائِهِ بَقِيَتِ الدُّنْيَا وَ بِيُمْنِهِ رُزِقَ الْوَرَى وَ بِوُجُودِهِ ثَبَتَتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ..». تفسیر المحیط الاعظم، السید حیدر الآملی، ص۴۶۲؛ این عبارات در دعای عدیله نیز وارد شده است.

۸. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا عَلِيُّ لَيْسَ فِی الْقِيَامَةِ رَاكِبٌ غَيْرُنَا وَ نَحْنُ أَرْبَعَةٌ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ فِدَاكَ أَبِی وَ أُمِّی وَ مَنْ هُمْ قَالَ أَنَا عَلَى دَابَّةِ اللَّهِ الْبُرَاقِ وَ أَخِی صَالِحٌ عَلَى نَاقَةِ اللَّهِ الَّتِی عُقِرَتْ وَ عَمِّی حَمْزَةُ عَلَى نَاقَتِیَ الْعَضْبَاءِ وَ أَخِی عَلِيٌّ عَلَى نَاقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ وَ بِيَدِهِ لِوَاءُ الْحَمْدِ يُنَادِی لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ..»؛ امام رضا؈ فرمود که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ای علی! در روز قیامت سوارهای جز ما نیست، و ما چهار نفر می‌باشیم. آنگاه مردی از انصار برخاست و گفت: پدرم و مادرم فدای شما ای رسول خدا، آن چهار تن چه کسانی می‌باشند؟ پیامبر خدا ﷺ فرمود: من بر براق دابه خدا، برادرم صالح بر شتری که خدا فرستاد و قومش آن را پی کردند، و عمویم حمزه بر ناقه عضباء، و برادرم علی بر شتری از شترهای بهشت سوار است، در حالی که پرچم حمد در دستش می‌باشد فریاد می‌زند:لا اله الّا اللّه، محمد رسول اللّه در این حال مردم محشر می‌گویند: این منادی کسی نیست جز فرشته‌ای مقرّب، یا نبیّ مرسلی، و یا حامل عرش. آنگاه فرشته‌ای از عرش پاسخ ایشان را می‌دهد. ای گروه آدمیان این منادی فرشته مقرب و نبی مرسل و حامل عرش نیست، بلکه او علی بن ابی طالب علیه السّلام است. مسند زید بن علی، ص۴۵۸؛ فضائل امیر المؤمنین؈، ابن عقدة

الکوفی، ص۱۵؛ عیون اخبار الرضا ﷺ، الشیخ الصدوق، ج۲، ص۵۳؛ الخصال، الشیخ الصدوق، ص۲۰۴؛ شرح الاخبار، القاضی نعمان المغربی، ج۲، ص۴۷۱؛ الامالی، الشیخ المفید، ص۲۷۳؛ الامالی، الشیخ الطوسی، ص۳۵؛ ص۱۵؛ کفایة الاثر، الخزاز القمی، ص۱۰۱؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۳۰؛ روضة الواعظین، الفتال النیشابوری، ص۱۰۹؛ التحصین، السید بن طاووس، ص۵۷۲؛ نهج الایمان، ابن جبر، ص۱۵۹؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۷، ص۲۳۳

منابع اهل تسنن: تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۴۲، ص۳۲۶؛ المناقب، الخوارزمی، ص۲۹۵؛ الدر النظیم، یوسف بن حاتم الشامی، ص۲۹۲؛ ینابیع المودة، القندوزی الحنفی، ج۱، ص۲۳۷

و همچنین: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ إِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَسَلُوهُ الْوَسِيلَةَ لِي قَالَ فَسَأَلْنَا النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الْوَسِيلَةِ قَالَ هُوَ دَرَجَتِي فِي الْجَنَّةِ وَ هِيَ أَلْفُ مِرْقَاةٍ... فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أُقْبِلُ أَنَا يَوْمَئِذٍ مُتَّزِراً بِرَيْطَةٍ مِنْ نُورٍ عَلَيَّ تَاجُ الْمُلْكِ وَ إِكْلِيلُ الْكَرَامَةِ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ أَمَامِي بِيَدِهِ لِوَائِي وَ هُوَ لِوَاءُ الْحَمْدِ مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمُفْلِحُونَ هُمُ الْفَائِزُونَ بِاللَّهِ فَإِذَا مَرَرْنَا بِالنَّبِيِّينَ قَالُوا هَذَانِ مَلَكَانِ مُقَرَّبَانِ وَ إِذَا مَرَرْنَا بِالْمَلَائِكَةِ قَالُوا هَذَانِ نَبِيَّانِ مُرْسَلَانِ وَ إِذَا مَرَرْنَا بِالْمُؤْمِنِينَ قَالُوا نَبِيَّانِ لَمْ نَرَهُمَا وَ لَمْ نَعْرِفْهُمَا حَتَّى أَعْلُوَ تِلْكَ الدَّرَجَةَ وَ عَلِيٌّ يَتْبَعُنِي... »؛ رسول خدا ﷺ فرمود: هرگاه از خدای عز و جل خواهشی کنید از او وسیله برایم بخواهید پرسیدیم از پیغمبر ﷺ از وسیله. فرمود: آن درجه‌ایست که من در بهشت دارم هزار پله است... من آیم و قبائی از نور در بر و تاج ملک و اکلیل کرامت بر سر دارم و علی بن ابی طالب جلوی من و لواء حمد در دست اوست و بر آن نوشته است لا إلهَ إلَّا اللَّهُ رستگاران همانند که به خدا رسیدند و چون به پیغمبران گذریم گویند این دو فرشته مقربند و چون به فرشتگان گذریم گویند اینان دو پیغمبر مرسلند و چون به مؤمنان گذریم گویند دو نبی هستند که آن دو را ندیدیم و نشناسیم تا بر آن درجه بالا روم و علی دنبال من آید. بصائر الدرجات، محمد بن حسن الصفار، ص۴۳۷؛ علل الشرایع، الشیخ الصدوق، ج۱، ص۱۶۵؛ معانی الاخبار، الشیخ الصدوق، ص۱۱۶؛ الامالی، الشیخ الصدوق، ص۱۷۸؛ بشارة المصطفی، محمد بن ابی القاسم الطبری، ص۴۶؛ روضة الواعظین، الفتال النیشابوری، ص۱۱۳؛ بحار الانوار، العلامه المجلسی، ج۷، ص۳۲۶؛ البرهان، السید هاشم البحرانی، ج۲، ص۲۹۳؛ تفسیر کنز الدقائق، محمد القمی المشهدی، ص۱۰۵.

و همچنین در منابع اهل تسنن: «عن ابن عبّاس، قال: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلم لعلیّ: أنت أمامی یوم القیامة، فیدفع إلیّ لواء الحمد، فأدفعه إلیک، و أنت تذود الناس عن حوضی.» تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۳۵، ص۳۳۸؛ کنز العمال، المتقی الهندی، ج۱۳، ص۱۴۵.

به این منابع نیز رجوع شود: تفسیر الامام العسکری ﷺ، ص۱۵۸؛ مناقب الامام امیر المؤمنین ﷺ، محمد بن سلیمان الکوفی، ج۱، ص۴۳۹؛ تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود العیاشی، ج۲، ص۱۱۰؛ الخصال، الشیخ الصدوق، ص۴۱۵؛ مائة منقبة، ابن شاذان، ص۸۳؛ العقد النضید و الدر الفرید، محمد بن حسن القمی، ص۸۱؛ الشافی فی الامامة، الشریف المرتضی، ج۳، ص۸۵؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۸ و ص۵۵؛ حلیة الابرار، السید هاشم البحرانی، ج۱، ص۶۷؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۱۸، ص۲۰۷ و ج۴۰، ص۳۵ و ج۷، ص۳۳۱ و ج۳۸، ص۳۳۲ تفسیر نور الثقلین، الحویزی، ج۲، ص۲۶۳.

منابع اهل تسنن: تاریخ البغداد، الخطیب البغدادی، ج۵، ص۱۰۰؛ کنز العمال، المتقی الهندی، ج۱۳، ص۱۲۹.

۹. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبَانٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ شِمْرٍ عَنْ سَالِمٍ الْجُعْفِيِّ عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ: وَجَدَ عَلِيٌّ ﷺ دِرْعاً لَهُ عِنْدَ نَصْرَانِيٍّ فَجَاءَ بِهِ إِلَى شُرَيْحٍ يُخَاصِمُهُ إِلَيْهِ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ شُرَيْحٌ ذَهَبَ يَتَنَحَّى فَقَالَ: مَكَانَكَ وَ جَلَسَ إِلَى جَنْبِهِ وَ قَالَ: يَا شُرَيْحُ أَمَا لَوْ كَانَ خَصْمِي مُسْلِماً مَا جَلَسْتُ إِلَّا مَعَهُ وَ لَكِنَّهُ نَصْرَانِيٌّ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا كُنْتُ وَ إِيَّاهُمْ فِي طَرِيقٍ فَأَلْجِئُوهُمْ إِلَى مَضَايِقِهِ وَ صَغِّرُوا بِهِمْ كَمَا صَغَّرَ اللَّهُ بِهِمْ فِي غَيْرِ أَنْ تَظْلِمُوا ثُمَّ قَالَ عَلِيٌّ ﷺ : إِنَّ هَذِهِ دِرْعِي لَمْ أَبِعْ وَ لَمْ أَهَبْ فَقَالَ لِلنَّصْرَانِيِّ: مَا يَقُولُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ النَّصْرَانِيُّ: مَا الدِّرْعُ إِلَّا دِرْعِي وَ مَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عِنْدِي بِكَاذِبٍ فَالْتَفَتَ شُرَيْحٌ إِلَى عَلِيٍّ ﷺ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ مِنْ بَيِّنَةٍ؟ قَالَ: لَا فَقَضَى بِهَا لِلنَّصْرَانِيِّ فَمَشَى هُنَيَّةً ثُمَّ أَقْبَلَ فَقَالَ: أَمَّا أَنَا فَأَشْهَدُ أَنَّ هَذِهِ أَحْكَامُ النَّبِيِّينَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَمْشِي بِي إِلَى قَاضِيهِ وَ قَاضِيهِ يَقْضِي عَلَيْهِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ الدِّرْعُ وَ اللَّهِ دِرْعُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ انْبَعَثَ الْجَيْشُ وَ أَنْتَ مُنْطَلِقٌ إِلَى صِفِّينَ فَخَرَّتْ مِنْ بَعِيرِكَ الْأَوْرَقِ فَقَالَ: أَمَّا إِذَا أَسْلَمْتَ فَهِيَ لَكَ وَ حَمَلَهُ عَلَى فَرَسٍ .قَالَ الشَّعْبِيُّ وَ أَخْبَرَنِي مَنْ رَآهُ يُقَاتِلُ مَعَ عَلِيٍّ ﷺ الْخَوَارِجَ فِي النَّهْرَوَانِ.»؛ شعبی گوید: امیرالمؤمنین علی ﷺ زره‌اش را نزد یک مسیحی یافت. او را نزد شریح آورد و به شریح گفت. شریح چون نگاهش به امیرالمؤمنین افتاد، خواست که از جایش بلند شود. حضرت فرمود: در جای خود باش و حضرت در کنار شریح نشست و فرمود: ای شریح، آگاه باش! اگر طرف نزاع من مسلمان بود، من جز در کنار او نمی‌نشستم ولی مسیحی است و رسول خدا ﷺ فرمود: اگر شما و آنان در راهی بودید، آنها را به جای تنگ راه مجبور سازید و آنان را کوچک کنید آن‌گونه که خداوند کوچک‌شان کرد بی آن که ستم کنید. سپس امام علی ﷺ فرمود: این زره من است که نفروخته و نبخشیده‌ام. شریح به مسیحی گفت: امیرالمؤمنین چه می‌گوید؟ مسیحی گفت: زره، زره من است و امیرالمؤمنین از نظر من دروغگو نیست.شریح توجهی به امیرالمؤمنین ﷺ کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین، آیا دو شاهد دارید؟ حضرت فرمود: نه. پس از آن، شریح به نفع مسیحی حکم داد. مسیحی مقداری رفت، سپس بازگشت و گفت: اما من گواهی می‌دهم که این، از نوع حکم‌های پیامبران است. امیرالمؤمنین با من نزد قاضی خود می‌آید و قاضی‌اش علیه او حکم می‌دهد! من گواهی می‌دهم که جز الله، خدایی نیست.او یکتا و بی‌شریک است و حضرت محمد ﷺ بنده و رسول اوست. زره هم به خدا سوگند! زره توست، ای امیرالمؤمنین. لشکر روانه شد و شما به سوی صفین می‌رفتید و این زره از شتر بر زمین افتاد. حضرت فرمود: اینک که مسلمان شدی، این زره برای تو باشد و حضرت اسبی هم به مسیحی داد. شعبی گوید این شخص به همراه امیر المؤمنین ﷺ در نهروان با خوارج می جنگید. الغارات ، إبراهیم بن محمد الثقفی الکوفی ، ج ۱ ، ص ۱۲۴.

منبع اهل تسنن: جواهر المطالب فی مناقب الامام علی ﷺ، الباعونی الشافعی، ج۲، ص۱۲۸(با کمی اختلاف).

به این منابع نیز رجوع شود: مناقب آل ابی طالب ﷺ، ابن شهر آشوب، ج۱، ص۳۷۳؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۴۱، ص۵۷

منابع اهل تسنن: اخبار القضاة، محمد بن خلف بن حیان، ج۲، ص۲۰۰؛ تاریخ الخلفاء، السیوطی، ص۲۰۳.

و همچنین: «روی أن علیا ﷺ رأی درعا مع یهودی فعرفها وقال هذه درعی ضاعت منی یوم الجمل ،فقال الیهودی درعی ومالی وفی یدی ، فترافعا إلی شریح وکان قاضی علی علیه السلام فلما دخلا علیه قام شریح من موضعه وجلس علی فی موضعه وجلس شریح والیهودی بین یدیه فقال علی ﷺ لولا أنه ذمی لجلست معه بین یدیک ، غیر أنی سمعت النبی ﷺ یقول : لا تساووهم فی المجالس . وهذا هو الأولی». المبسوط، الشیخ الطوسی، ج۸، ص۱۴۹.

مجلس هفدهم

امیرالمؤمنین علیه السلام مفسّر وحی
و ماجرای مباهله

۸۳/۸/۱۵ هـ ش، مصادف با ۱۴۳۰/۱۱/۱۸ هـ ق.

امیر المؤمنین علیه السلام مفسّر وحی و ماجرای مباهله

قرآن چراغ راه معرفت و عبادت

عظمت امر امامت، فوق تصور و ادراک ماست. عظمت خلقت منظومه‌ها، کهکشان‌ها، حساب و حدّ و حصر این‌ها را جز خالقشان نمی‌داند. همهٔ این تشکیلات مقدمه برای دو کلمه است: معرفت و عبادت.(1) غایت و ثمرهٔ خلقت این است.

عصارهٔ این عالم، انسان است و انسان برای این دو کلمه خلق شده است: خدا را بشناسد و خدا را بپرستد. بعثت صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و سلسلهٔ وحی و نبوت هم مقدمهٔ همین دو کلمه است.

چراغ وحی برای معرفت خداوند

آنچه بشر را به این دو مطلب نائل می‌کند، عبارت است از: قرآن و بیان قرآن؛ چون جز وحی خدا چراغی برای این راه نیست.

تمام انوار عقول بشر در مقام معرفت الله و عبادت الله خاموش است. نور عقل در

---

۱. ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾. الذاریات: ۵۶.

و همچنین: قَالَ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ:... «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ قَالَ مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُه». علل الشرایع، الشیخ الصدوق، ج۱، ۹؛ کنز الفوائد، کراجکی، ص۱۵۱؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۵، ص۳۱۲.

آنچه زیر شعاع عقل است کار می‌کند. آنچه تحت فکر است، قابل تفکر است، ولی آنچه فوق فکر و فوق عقل است، دیگر چراغ عقل و فکر در آنجا خاموش است. آنچه فوق عقل است، خالق عقل است. آنچه فوق فکر است، آفرینندهٔ فکر است. این است که آنجا هیچ مشعلی کار نمی‌کند. فقط چراغ وحی و تفسیر وحی است.

امام ﷺ، مفسّر وحی و طبیب انسانیت

آنجا وحی هم بدون مفسّر نتیجه‌اش عقیم است. هر قانونی مفسری لازم دارد. علم معلّم می‌خواهد. طب، طبیب می‌خواهد. اگر طب باشد و طبیب نباشد، نتیجه آن طب کجا حاصل می‌شود؟ قرآن، طبّ بشریت است. امام، طبیب انسانیت است. قرآن، قانون معرفت و عبادت است. امام، مفسّر این قانون است. این است معنی ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾.[1]

رضای خدا به اسلام، به شرط ولایت امیر المؤمنین ﷺ

فهمیدن کلمات قرآن که ساده نیست. ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾. اصلاً تعبیر خدا کمر شکن است. ﴿أَكْمَلْتُ﴾؛ برای شما دین شما را کامل کردم، ﴿وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾. معنی این جمله این است که آن اسلامی که مقصد تمام انبیا و مرسلین بود، مرضی خودم قرار دادم. ابراهیم خلیل ﷺ وقتی کعبه را ساخت دعایش این بود: ﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ﴾.[2] این منتهی الآمال ابراهیم خلیل است. آن اسلامی که ابراهیم از خدا خواست و مرضی خداست، اسلام به شرط ولایت امیرالمؤمنین ﷺ است. ﴿وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾؛ امروز من اسلام را به عنوان دین برای شما مرضی خودم قرار دادم و به این اسلامی که توأم با امیرالمؤمنین ﷺ باشد راضی شدم.

---

۱. «امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم». المائده:۳.

۲. «پروردگارا، ما را تسلیم [فرمان] خود قرار ده؛ و از نسل ما، امتی فرمانبردار خود [پدید آر]». البقره:۱۲۸.

خطبهٔ غدیر اقیانوس علم و حکمت و معرفت

ما غافلیم که چه ایامی در پیش است؟ ان شاء الله باید در مملکت ایران در سرتاسر آن دهه، مجالس و مساجد به شرح وقایع آن ایام مشغول باشند. در آن همه دقایقی است که مورد غفلت واقع شده است. چیزی که محیّرالعقول است این است که همهٔ این قضایا در همین ایام خاص است. روز غدیر روزی بود که خداوند عَلَم اسلام را به دست پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله افراشته کرد. خطبه‌ای که در آن روز خواند، اقیانوس علم و حکمت و معرفت است. شقّ القمری کرد و امیرالمومنین علیه السلام را سرِ دست بلند کرد.

نزول سورهٔ دهر در دههٔ غدیریه

از عجایب این است که در همان ایام سورهٔ دهر نازل شد.[۱] سورهٔ دهر کتاب‌ها شرح لازم دارد. ﴿هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا * إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا * إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾.[۲] همهٔ این‌ها مقدمه برای آن‌جاست که می‌فرماید: ﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا﴾.[۳]

این سوره در همان دهه نازل شد. سوره‌ای که غرض از خلقت را در این چند نفر نشان داد. ما غفلت کردیم.

---

۱. «نزل: ﴿یوفون بالنذر﴾ وکانت [کان] الصدقة فی لیلة خمس وعشرین من ذی الحجة، ونزلت ﴿هل اتی﴾ فی الیوم الخامس و العشرین منه». مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۱۴۸؛ تفسیر الصافی، الفیض الکاشانی، ج۵، ص۲۶۲؛ تفسیر نور الثقلین، الحویزی، ج۵، ص۴۷۳؛ تفسیر کنز الدقائق، محمد القمی المشهدی، ج۱۴، ص۵۶. و همچنین رجوع شود به اقبال الاعمال، السیدبن طاووس، ج۲، ۳۷۵.

۲. «آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود؟!؛ ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم، و او را می‌آزماییم؛ (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم؛ ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس». انسان:۱ الی ۳.

۳. «و به [پاس] دوستی [خدا]، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می‌دهند؛ ما برای خشنودی خداست که به شما می‌خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم». انسان: ۸ الی ۹.

احیای رسالت و امامت در دههٔ غدیریه

ان شاء الله این دهه باید احیا شود؛ چون خدا در همین دهه، هم نبوّت را احیا کرد و هم امامت را. تمام رسالت انبیا، مقدمهٔ رسالت پیغمبر خاتم ﷺ بود. رسالت پیغمبر خاتم ﷺ در همین دهه احیا شد. رسالت هم سرّ منشأ ولایت بود و آن ولایت در همین دهه احیا شد. این مطالب مورد غفلت واقع شده است.

امیر مؤمنان علیه السلام نفس پیغمبر ﷺ

نکته‌ای که همه باید بفهمید و درک کنید، این است که تمام علمای عامه بر قضیهٔ مباهله متفق‌اند و احدی نمی‌تواند آن را انکار کند. در قضیهٔ مباهله پیغمبر ﷺ خلافت بلافصل علی بن ابی طالب علیه السلام را ثابت کرد. این بهت آور است! کسی که کتابی نوشته که ریشهٔ شیعه را بِکند، در همان کتاب این را نوشته.[1] ببینید خدا چه می‌کند؟ به دست خودِ نفاق، ریشهٔ نفاق را می‌کند. ﴿وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾.[2] در همان کتابی که برای بطلان مذهب شیعه نوشته، آمده است که در قضیهٔ شورا، امیرالمؤمنین علیه السلام به همهٔ صحابه جمع حاضر این کلمه را گفت: از من نزدیک‌تر به پیغمبر ﷺ سراغ دارید؟ آن وقت استدلالی که حضرت کرد، این است: خدا خودش در قرآن مرا جان پیغمبر قرار داده و فرموده: ﴿وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ﴾، پسران مرا پسران خودش قرار داده؛ ﴿أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ﴾. زنان مرا زنان خودش قرار داده ﴿وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ﴾، آیا از من نزدیک‌تر به او کسی هست؟ این نصّ قرآن است. ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾.[3]

---

۱. الصواعق المحرقة فی الرد علی أهل البدع والزندقة، أحمد بن حجر الهیتمی المکی، ص۱۵۶.

۲. «و [دشمنان] مکر ورزیدند، و خدا مکر در میان آورد، و خداوند بهترین مکرانگیزان است». آل عمران:۵۴.

۳. «پس هر که در این [باره] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده، با تو محاجه کند، بگو: بیایید را فرا خوانیم پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان، و ما کسانی‌که نفس ما هستند و شما نیز انفستان ؛ سپس مباهله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم». آل عمران:۶۱.

احتجاج این است. این منطق شیعه است. فرمود: از من نزدیک‌تر بـه پیغمبـر صلی‌الله‌علیه‌وآله کسی هست؟ اگر صحبتِ زن در آیه کرده، نساء مرا، نـساء خـودش قـرار داده. اگـر گفت‌وگوی فرزند آمده، فرزندان من است، اما خدا فرموده: ﴿أَبْنَاءَنَا﴾، فرزنـدان را بـه خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت داده. مرا هم جان او قرار داده. آیا چنین است؟ همـه گفتنـد: خـدا را شاهد می‌گیریم همین طور است.[1]

آنان‌که جان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را رها کرده و اقیلونی را جای او نشاندند

آن وقت به همهٔ کسانی که دم از فلان و فلان می‌زنند، باید گفت: جان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را رها کردید و کسی را جای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نـشاندید کـه خـود او مـی‌گویـد: «اقیلـونی اقیلونی و لست بخیرکم»؛[2] من از شما بهتر نیستم، بیایید این گردن‌بند خلافـت را از گردن من بردارید.

دومی می‌آید روی این منبر می‌نشیند، بعد می‌گوید: «همهٔ مردم از من فقیـه‌ترنـد، حتی زن‌هایی که حجله نشینند.»[3] عقل، فکر و درک این قدر تنزّل کند که آن کـسی را که نسبتش با پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به نصّ قرآن این است، خانه‌نشین کنند و دیگـری را سـر کار بیاورند. اگر دنیا عُرضه دارد جواب این را بدهد. مهم این است که آن دهه بـسیار مهم است.

---

۱. «وأخرج الدارقطنی أن علیا یوم الشوری احتج علی أهلها فقال لهم أنشدكم بالله هل فـیكم أحـد أقـرب إلـی رسول الله فی الرحم منی ومن جعله نفسه وأبناءه أبناءه ونساءه نساءه غیری قالوا اللهم لا.»

مناشده حضرت علیه‌السلام با شورا با تعابیر مختلفی در منابع ذکر شده است، رجوع شود به:

منابع شیعه: الولایة، ابن عقـدة الکـوفی، ص ۱۷۷؛ شـرح الاخبـار، القاضـی نعمـان المغربـی، ج۲، ص۱۸۷؛ الاحتجاج، الشیخ الطبرسی، ج ۱، ص ۱۹۴.

منابع اهل تسنن: الصواعق المحرقة، أحمد بن حجر الهیتمی، ص۱۵۶؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۳۲ (ابن عساکر مناشده را به طور کامل نقل کرده)؛ ینابیع المودة لذوی القربی، القندوزی، ج ۲، ص۳۴۴.

۲. رجوع شود به مجلس سوم، صفحه ۹۳، تعلیقه۲.

۳. رجوع شود به مجلس ششم، صفحه ۱۴۰، تعلیقه۴.

ماجرای مباهله

وقتی سیطرهٔ اسلام جهان گیر شد و مکه فتح شد، پیغمبر خاتم ﷺ بعد از فتح مکه به کسری، شاهنشاه ایران نامه نوشت. به امپراطور روم هم نامه نوشت. عظمای بشر را به اسلام دعوت کرد. نزد نصارای نجران فرستاد. آنجا تمرکز نصرانیت بود. این است که گفتم آن دهه، هم نبوت زنده شد، هم امامت احیا شد. نزد نصارای نجران فرستاد که یا سر بسپارید در مقابل این آیه ﴿**إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ**﴾،(۱) یا برای مباهله حاضر بشوید.

تمام ارکان مسیحیت حرکت کردند و آمدند. بعد از احتجاج، همه درمانده شدند. پیغمبر خاتم ﷺ فرمود: یا بپذیرید یا برای مباهله حاضر بشوید؛ یعنی یا تسلیم شوید یا دست به دعا بر دارید و مباهله کنید؛ یکی از این دو تا. کسی که حق است و برهان قاطع الهی دارد، خود خدا او را مشخص کند.

وقتی این پیشنهاد را کرد، گفتند: امشب برویم فکر کنیم. رفتند. تمام ارکان مسیحیت، کتب آسمانی را مطالعه کردند، عصارهٔ مطلب این شد: آن اسقف اعظم گفت: ما فردا می‌رویم اگر با اصحاب و انصار آمد، حاضر بشوید و بدانید خبری نیست، اما اگر خودش و اخص خواصش آمدند، آن وقت مبادا با او مباهله کنید و مبادا دست به دعا بردارید که پیش از این‌که سال بیاید، ریشهٔ همهٔ شما کنده می‌شود.

فردا صبح شد. عالَمی در انتظار است که چه می‌شود؟ صبح که شد، آغاز آن روز این بود. اینها که می‌گویم تمام علمای عامه ملزم‌اند بپذیرند. هر کس که قدرت دارد دم بزند!! همان روز آمد، امیرالمؤمنین علیه‌السلام را خواست، صدیقهٔ کبری علیهاالسلام را خواست، حسن و حسین علیهماالسلام را خواست، زیر آن کسا برد. بعد فرمود: ﴿**إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا**﴾.(۲) امّ‌سلمه گفت: یا رسول الله من هم راه دارم؟

---

۱. «در واقع، مَثل عیسی نزد خدا همچون مَثل [خلقت] آدم است [که] او را از خاک آفرید؛ سپس بدو گفت: باش؛ پس وجود یافت». آل عمران:۵۹.

۲. «خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] دور گرداند و شما را پاک و پاکیزه گرداند». الاحزاب:۳۳.

فرمود: «**أنت بخیر**».[۱] • این‌جا حریمی است که غیر از این‌ها احدی راه ندارد، همان‌هایی که این آیه درباره‌شان نازل شد.

بعد که کساء را برداشت، خودش جلو، سید الشهدا علیه‌السلام را در آغوش گرفت. دست امام حسن علیه‌السلام را به دستش گرفت. پشت سرش صدیقهٔ کبری علیهاالسلام، پشت سر صدیقه کبری علیهاالسلام، امیرالمؤمنین علیه‌السلام. به این هیأت وارد میدان مباهله شد. همین که چشم اُسقف اعظم به آنها افتاد، اعلام کرد و گفت: چهره‌هایی را می‌بینم که اگر اینها دست به دعا بردارند، یک نفر از نصاری در روی زمین باقی نخواهد ماند.

وقتی کار به اینجا رسید، همه علمای نصاری سر سپردند، تسلیم شدند که جزیه بدهند، اما با او مباهله نکنند و دست به دعا بر ندارند. برهان قاطع نبوت در این دهه حاصل شد. این یک کلمه بود .

دلالت آیهٔ مباهله بر امامت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

کلمهٔ دوم نصّ قرآن است. گاهی یک مطلب در گوشهٔ فلان کتاب است یا روایتی است. امّا یک وقت مطلب نصّ قرآن است. نص قرآن این است: ﴿**وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ**﴾. به اتفاق همه در مقابل «انفسنا» کسی را که آورد فقط علی بن ابی طالب علیه‌السلام بود. پس

---

۱. «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهُ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَدْخَلَ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ وَ حَسَناً وَ حُسَيْناً علیهم‌السلام فِي كِسَائِهِ وَ قَالَ اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي أَوْ أَهْلُ بَيْتِي فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ وَ أَنَا مِنْكُمْ؟ قَالَ: أَنْتِ بِخَيْرٍ أَوْ عَلَى خَيْرٍ». کتاب سلیم، سلیم بن قیس، ص۱۶۸(با اختلاف کم)؛ کشف الغمة؛ الاربلی، ج۱، ص۴۶؛ غاية المرام، البحرانی، ج۲، ص۹۸؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج ۴۰، ص۹۵.

و همچنین: «عن عطاء بن أبی رباح قال حدثنی من سمع أم سلمة تذکر ان النبی صلی الله علیه[وآله] وسلم کان فی بیتها فاتته فاطمة ببرمة فیها خزیرة فدخلت لها علیه فقال لها ادعی زوجک وابنیک قالت فجاء علی والحسین والحسن فدخلوا علیه فجلسوا یأکلون من تلک الخزیرة وهو علی منامة له علی دکان تحته کساء له خیبری قالت وأنا أصلی فی الحجرة فأنزل الله عز وجل هذه الآیة ﴿إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا﴾ قالت فاخذ فضل الکساء فغشاهم به ثم أخرج یده فألوی بها إلی السماء ثم قال اللهم هؤلاء أهل بیتی وخاصتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا اللهم هؤلاء أهل بیتی وخاصتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا قالت فأدخلت رأسی البیت فقلت وأنا معکم یا رسول الله قال إنک إلی خیر انک إلی خیر». مسند أحمد، أحمد بن حنبل، ج۶، ص ۲۹۲.

علی ﷺ به حکم خدا جان پیغمبر ﷺ شد. وقتی جان پیغمبر در امت است، امامت امت به دیگری نمی‌رسد.

این است که مسألهٔ مذهب شیعه، قضیهٔ ریاضی است. دو دو تا چهار تاست. اگر دنیا قدرت دارد جواب این مطلب را بدهد! ﴿وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾. پس علی بن ابی طالب ﷺ نفس و جان پیغمبر ﷺ شد. خلاصه تا علی ﷺ هست، پیغمبر ﷺ هم هست. این است که وقتی پیغمبر خاتم ﷺ برای ماه رمضان خطبه خواند، چنین فرمود: یا علی، آن کسی که تو را بکشد، مرا کشته.[1] همهٔ این‌ها ریشه در قرآن دارد؛ چون علی ﷺ نفس پیغمبر ﷺ است.

نصارای نجران سر سپردند و تسلیم شدند که هر سال دو هزار حله جزیه بدهند. به جزیه تسلیم شدند. تمام شد. خود رسول خدا ﷺ فرمود: اگر با من دست به دعا بر می‌داشتند، تمام نصاری به قرده و خنازیر مسخ می‌شدند. «وَ **لَاضْطَرَمَ الْوَادِي عَلَيْهِمْ نَاراً**»[2] • تمام این وادی یکپارچه آتش می‌شد.

---

۱. رجوع شود به مجلس دوازدهم، صفحه ۲۶۲، تعلیقه ۱.

۲. «فَلَمَّا صَلَّى النَّبِىُّ ﷺ الْعَصْرَ تَوَجَّهُوا إِلَيْهِ يَقْدُمُهُمْ الْأُسْقُفُّ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ مَا تَقُولُ فِى السَّيِّدِ الْمَسِيحِ فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ اصْطَفَاهُ وَ انْتَجَبَهُ فَقَالَ الْأُسْقُفُّ أَ تَعْرِفُ لَهُ أَباً فَقَالَ النَّبِىُّ ﷺ لَمْ يَكُنْ عَنْ نِكَاحٍ فَيَكُونَ لَهُ أَبٌ قَالَ فَكَيْفَ قُلْتَ إِنَّهُ عَبْدٌ مَخْلُوقٌ وَ أَنْتَ لَمْ تَرَ عَبْداً مَخْلُوقاً إِلَّا عَنْ نِكَاحٍ وَ لَهُ وَالِدٌ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى الْآيَاتِ مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ﴾ فَتَلاهَا عَلَى النَّصَارَى وَ دَعَاهُمْ إِلَى الْمُبَاهَلَة وَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ أَخْبَرَنِى أَنَّ الْعَذَابَ يَنْزِلُ عَلَى الْمُبْطِلِ عَقِيبَ الْمُبَاهَلَة وَ يَتَبَيَّنُ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ. فَاجْتَمَعَ الْأُسْقُفُّ وَ أَصْحَابُهُ وَ تَشَاوَرُوا فَاتَّفَقَ رَأْيُهُمْ عَلَى اسْتِنْظَارِهِ إِلَى صَبِيحَة غَدٍ فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى رِحَالِهِمْ قَالَ الْأُسْقُفُّ انْظُرُوا مُحَمَّداً فَإِنْ غَدَا بِأَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ فَاحْذَرُوا مُبَاهَلَتَهُ وَ إِنْ غَدَا بِأَصْحَابِهِ فَبَاهِلُوهُ فَإِنَّهُ عَلَى غَيْرِ شَيْءٍ. وَ قَالَ الْعَاقِبُ وَ اللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ يَا مَعْشَرَ النَّصَارَى أَنَّ مُحَمَّداً نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْفَصْلِ مِنْ أَمْرِ صَاحِبِكُمْ وَ اللَّهِ مَا بَاهَلَ قَوْمٌ نَبِيّاً قَطُّ فَعَاشَ كَبِيرُهُمْ وَ لَا نَبَتَ صَغِيرُهُمْ وَ لَئِنْ فَعَلْتُمْ لَتَهْلِكُنَّ فَإِنْ أَبَيْتُمْ إِلَّا إِلْفَ دِينِكُمْ وَ الْإِقَامَةَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ فَوَادِعُوا الرَّجُلَ وَ انْصَرِفُوا إِلَى بِلَادِكُمْ.

فَأَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْغَدِ وَ قَدْ جَاءَ آخِذاً بِيَدِ عَلِيٍّ ﷺ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ يَمْشِيَانِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ فَاطِمَةُ ﷺ تَمْشِى خَلْفَهُ فَسَأَلَ الْأُسْقُفُّ عَنْهُمْ.فَقَالُوا هَذَا ابْنُ عَمِّهِ وَ صِهْرُهُ وَ أَبُو وُلْدِهِ وَ أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِى طَالِبٍ وَ هَذَانِ الطِّفْلَانِ ابْنَا ابْنَتِهِ مِنْ عَلِيٍّ وَ هُمَا مِنْ أَحَبِّ الْخَلْقِ إِلَيْهِ وَ هَذِهِ الْجَارِيَةُ فَاطِمَةُ ابْنَتُهُ وَ هِيَ أَعَزُّ النَّاسِ عِنْدَهُ وَ أَقْرَبُهُمْ إِلَى قَلْبِهِ. فَنَظَرَ الْأُسْقُفُّ إِلَى الْعَاقِبِ وَ السَّيِّدِ وَ عَبْدِ الْمَسِيحِ وَ قَالَ لَهُمُ انْظُرُوا قَدْ جَاءَ بِخَاصَّتِهِ مِنْ وُلْدِهِ وَ أَهْلِهِ لِيُبَاهِلَ بِهِمْ وَاثِقاً بِحَقِّهِ وَ اللَّهِ مَا جَاءَ بِهِمْ وَ هُوَ يَتَخَوَّفُ الْحُجَّةَ عَلَيْهِ فَاحْذَرُوا مُبَاهَلَتَهُ وَ اللَّهِ لَوْ لَا مَكَانَةُ قَيْصَرَ

←

أَسْلَمْتُ لَهُ وَ لَكِنْ صَالِحُوهُ عَلَى مَا يَتَّفِقُ بَيْنَكُمْ وَ ارْجِعُوا إِلَى بِلَادِكُمْ وَ ارْتَئُوا لِأَنْفُسِكُمْ يَا مَعْشَرَ النَّصَارَى إِنِّي لَأَرَى وُجُوهاً لَوْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يُزِيلَ جَبَلًا مِنْ مَكَانِهِ لَأَزَالَهُ بِهَا فَلَا تُبَاهِلُوهُ فَتَهْلِكُوا وَ لَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ نَصْرَانِيٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. فَقَالُوا يَا أَبَا الْقَاسِمِ رَأَيْنَا أَنْ لَا نُبَاهِلَكَ وَ أَنْ نُقِرَّكَ عَلَى دِينِكَ وَ نَثْبُتَ عَلَى دِينِنَا. قَالَ فَإِذْ أَبَيْتُمُ الْمُبَاهَلَةَ فَأَسْلِمُوا يَكُنْ لَكُمْ مَا لِلْمُسْلِمِينَ وَ عَلَيْكُمْ مَا عَلَيْهِمْ فَأَبَوْا قَالَ فَإِنِّي أُنَاجِزُكُمْ فَقَالُوا مَا لَنَا بِحَرْبِ الْعَرَبِ طَاقَةٌ وَ لَكِنْ نُصَالِحُكَ عَلَى أَنْ لَا تَغْزُوَنَا وَ لَا تُخِيفَنَا وَ لَا تَرُدَّنَا عَنْ دِينِنَا عَلَى أَنْ نُؤَدِّيَ إِلَيْكَ كُلَّ عَامٍ أَلْفَيْ حُلَّةٍ قِيمَةُ كُلِّ حُلَّةٍ أَرْبَعُونَ دِرْهَماً فَمَا زَادَ أَوْ نَقَصَ فَبِالْحِسَابِ أَلْفٌ فِي صَفَرٍ وَ أَلْفٌ فِي رَجَبٍ وَ ثَلَاثِينَ دِرْعاً عَارِيَّةً مِنْ حَدِيدٍ فَصَالَحَهُمْ عَلَى ذَلِكَ وَ قَالَ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ الْهَلَاكَ قَدْ بَدَا عَلَى أَهْلِ نَجْرَانَ وَ لَوْ لَاعَنُوا لَمُسِخُوا قِرَدَةً وَ خَنَازِيرَ وَ لَاضْطَرَمَ الْوَادِي عَلَيْهِمْ نَاراً وَ لَاسْتَأْصَلَ اللَّهُ نَجْرَانَ وَ أَهْلَهُ حَتَّى الطَّيْرَ عَلَى رُءُوسِ الشَّجَرِ وَ لَمَا حَالَ الْحَوْلُ عَلَى النَّصَارَى كُلِّهِمْ حَتَّى هَلَكُوا»؛ پس چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز عصر بگزارد آن‌ها رو به سوی حضرتش آوردند و در پیشاپیش آن‌ها اسقف قرار داشت. پس گفت: ای محمّد! در باره مسیح چه می‌گویی؟ حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: بنده خدا بود که پروردگار او را برگزید و انتخابش کرد. اسقف گفت: آیا برای او پدری می‌شناسی؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: او از نکاح به وجود نیامد تا پدری داشته باشد. اسقف گفت: پس چگونه می‌گویی او بنده‌ای است مخلوق در حالی که تو بنده مخلوقی را ندیده‌ای مگر آن که از طریق نکاح باشد و پدری داشته باشد؟ خداوند تبارک این آیات را نازل کرد: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ﴾، تا آن جا که می‌فرماید: ﴿فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ﴾ پیامبر این آیات را بر مسیحیان خواند و آن‌ها را به مباهله دعوت کرد و فرمود: خداوند به من خبر داده است اندکی پس از مباهله عذابی بر مبطل نازل خواهد شد و حقّ از باطل آشکار می‌شود. اسقف و اصحابش جمع شدند و به رایزنی پرداختند. و همگی همداستان شدند تا صبح روز بعد مهلت بگیرند پس چون به اردوگاه خود بازگشتند اسقف به آن‌ها گفت: در کار محمّد بنگرید اگر فردا به همراه فرزندانش مباهله کرد از مباهله با او بپرهیزید و اگر به همراه اصحاب خود مباهله کرد با او مباهله کنید که او بر چیزی نیست.عاقب گفت: ای گروه نصارا به خدا سوگند که دانسته‌اید محمّد پیامبری است فرستاده شده که از امر صاحب‌تان کلام فصل را به همراه آورده است. به خدا سوگند هرگز مردمی با پیامبری مباهله نکرده‌اند که بزرگان‌شان زندگی کنند و کوچک‌های‌شان رشد کنند و اگر چنین کنید هر آینه نابود خواهید شد. اگر شما همراهی دینتان را می‌خواهید و مایلید بر آن چه کنون هستید باقی بمانید این مرد را بدرود گویید و به سرزمین‌تان باز گردید. فردای آن روز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بیامد در حالی که دست علی علیه‌السلام را گرفته بود و حسن و حسین در برابر او می‌رفتند و فاطمه علیهاالسلام پشت سر او قرار داشت. اسقف از آن‌ها پرسید: پس به او گفتند: این پسر عمو و داماد و پدر فرزندان او و محبوب‌ترین مردم نزد او یعنی علی بن ابی طالب علیه‌السلام است، و این دو کودک دو پسر دختر او هستند از علی علیه‌السلام که این دو نیز از محبوب‌ترین مردمند نزد او، و این دختر جوان، فاطمه دختر اوست که عزیزترین مردم، نزد او و نزدیک‌ترین آن‌ها به قلب اوست. اسقف به عاقب و سید و عبد المسیح نگریست و به آن‌ها گفت: بنگرید، فرزندان و اهل بیت خاصّش را آورده است. تا در حالی که به حقّ خود مطمئن است به همراه آن‌ها مباهله کند. به خدا سوگند او آن‌ها را نیاورده است در حالی که بهراسد حجّتی علیه او اقامه شود، پس از مباهله با او بپرهیزید، به خدا سوگند اگر منزلت امپراتور نمی‌بود در برابر او اسلام می‌آوردم، ولی با او مصالحه کنید به گونه‌ای که میان‌تان اتّفاق نظر باشد و به سرزمین‌تان باز گردید و در کار خود بیندیشید. ای گروه نصارا! من

این‌ها چیست؟ خوب فکر کنید. همهٔ این‌ها قدرت نفس پنج نفر است. این است که برهان مذهب شیعه به این حد از قدرت است. اگر یک نفر بود که از این چهار نفر بالاتر بود و پیغمبر ﷺ او را واگذاشته بود و این‌ها را برده بود، این ترجیح مرجوح بر راجح می‌شد و ترجیح مرجوح بر راجح بر خدا محال است. اگر یک نفر هم در همهٔ امّت هم طراز این چهار نفر بود و آن را می‌گذاشت و این‌ها را می برد، باز ترجیح بلا مرجح بود و ترجیح بلا مرجح عقلاً و نقلاً باطل است. پس به حکم قرآن و عقل، ثابت شد که اعلی، اشرف، اکمل، افضل از این چهار نفر در کرهٔ زمین نبود.

احیای ایام دههٔ غدیریه

خلاصهٔ کلام این‌که: این روزها باید احیا شود. این حقایق باید در مساجد منتشر

چهره‌هایی را می‌بینم که اگر خدا بخواهد به سبب آن‌ها کوهی را از جایش برکند آن را بر می‌کند، با آن‌ها مباهله نکنید که نابود می‌شوید و دیگر تا روز رستاخیز یک مسیحی هم بر زمین باقی نخواهد ماند. پس گفتند: ای ابو القاسم! بهتر دیدیم که با تو مباهله نکنیم و تو را بر دینت برقرار و خود بر دین خویش ثابت بمانیم. پیامبر فرمود: حال که از مباهله ابا دارید پس اسلام آورید و در این صورت هر چه برای مسلمانان خواهد بود برای شما خواهد بود و هر چه برایشان باشد بر شما خواهد بود. آن‌ها از پذیرش اسلام سرباز زدند. پیامبر فرمود: پس من با شما می‌جنگم. آن‌ها گفتند: ما توانایی جنگ با عرب‌ها را نداریم، ولی با تو مصالحه می‌کنیم که با ما جنگ نکنی و ما را نهراسانی و از دین‌مان بازمان نداری و در برابر، سالانه دو هزار جامه ابریشمی به تو می‌دهیم که بهای هر جامه چهل درهم است و کاستی و افزایش آن را به حساب می‌گذاریم. هزار جامه ابریشمی در صفر و هزار جامه ابریشمی در رجب و سی جوشن از آهن. پیامبر به همین شرط با آن‌ها مصالحه کرد و فرمود: سوگند به خدایی که جان من در ید قدرت اوست نابودی بر مردم نجران رخ نمود و اگر ملاعنه و مباهله می‌کردند به میمون و خوک بدل می‌گشتند و دره بر آن‌ها پر از آتش می‌گشت و خداوند، نجران و مردم آن را حتی پرنده بر سر درختشان را ریشه کن می‌ساخت و سالی بر مسیحیان نمی‌گذشت مگر آن که همگی‌شان به هلاکت می‌رسیدند. کشف الیقین، العلامة الحلی، ص۲۱۴.

بزرگان شیعه جریان مباهله را به بیان‌های مختلف نقل نموده اند از جمله:

تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی، ج ۱، ص ۱۰۴؛ تفسیر فرات الکوفی، فرات بن إبراهیم الکوفی، ج۸۹، ص ۹۰ ؛ تفسیر القرآن المجید، الشیخ المفید، ص۴۵؛ الإرشاد، الشیخ المفید، ج۱، ص ۱۶۷؛ الطرائف، السید بن طاوس، ص۴۲؛ تفسیر مجمع البیان، الشیخ الطبرسی، ج۲، ص ۳۰۹؛ العمدة، ابن البطریق، ص۱۹۰؛ کشف الغمة، ابن أبی الفتح الإربلی، ج۱، ص۳۱۴ و ص۲۳۳؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۲۱، ص۲۷۷.

شود. هر بابی کتابی دارد. امیدواریم –ان شاء الله– امسال یک عده مردم با همت، دامن به کمر بزنند و به این کار اقدام بکنند و در حسناتی که سال به سال افزوده می‌شود، همه سهم داشته باشند. «**مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً، فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا**».[1] اگر شما بنیانگذار یک آیین مقدسی شدید، اجر هر کسی که عمل کند، در نامهٔ عمل شما نوشته می‌شود. این سعادت‌ها را از دست ندهید. هر مجلسی که منعقد شود و در آن مجلس مناقب این خانواده و فضائل این جمع ذکر شود، در دفتر عمل شماها نوشته می‌شود. بالاتر از همهٔ مطالب دعای امام ششم است: «**رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَا أَمْرَنَا**».[2]

لزوم رعایت چند نکته

کسانی که در این کارها اقدام می‌کنند، این را باید بدانند که دستگاه قدس شرط دارد. هر کسی را راه نمی‌دهند. باید این چند کلمه را رعایت کنند. خدمتگزاران فاطمیه، خدمتگزاران علویه، خدمتگزاران صادقیه، خدمتگزاران دههٔ ولایت و امامت کبری همه باید این چند کلمه را مراعات کنند.

اوّل: نماز، رابطهٔ خود را با خدا محکم کنند. نماز را بر همه کار مقدم بدارند.

دوم: هر روز بدون استثنا هر چه می‌توانند برای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرآن بخوانند. اگر این برنامه را ترک نکنند اسمشان در دفتر نوشته خواهد شد و ابداً قلم نخواهد خورد. چون خود حضرت علیه السلام فرمود: کسی که این کار را بکند، با ما خواهد بود.[3] کسی که امام علیه السلام وعده داده با ماست، دیگر ممکن نیست جدا شود. از امروز شروع کنید. به دیگران هم توصیه کنید. ان شاء الله موفق باشید.

---

۱. «عَنْ فُضَيْلِ بْنِ عِيَاضٍ، قَالَ:سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْجِهَادِ: سُنَّةٌ أَمْ فَرِيضَةٌ؟ ... وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَنْ سَنَ سُنَّةً حَسَنَةً، فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقَصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْءٌ.» الکافی، الشیخ الکلینی، ج۵، ص۹؛ الخصال، الشیخ الصدوق، ص۲۴۰ و...

۲. رجوع شود به مجلس یازدهم، صفحه ۲۴۴، تعلیقه۱.

۳. رجوع شود به مجلس شانزدهم، صفحه ۳۱۸، تعلیقه۲.

پی نوشت‌ها:

۱. [فـ]إنک إلی خیر [مرتین] [إنک من أزواج النبی] با اختلاف در تعابیر در این منابع نقل شده است.
منابع شیعه: تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی، ج ۲، ص ۱۹۳؛ مناقب أمیر المؤمنین، محمـد بـن سـلیمان کوفی، ج ۱، ص ۱۳۲ و ج ۲، ص ۱۳۹؛ شرح الأخبار، القاضی نعمان المغربی، ج ۱، ص ۲۰۳ و ج ۲، ص ۳۳۸ و ج ۳، ص ۱۳؛ تفسیر فرات، فرات بن ابراهیم الکوفی، ص ۳۳۴ ، الأمالی، الشیخ الصدوق، ص ۵۵۹ ، روضة الواعظین، الفتال النیشابوری، ص ۱۵۷.
منابع اهل تسنن: سنن الترمذی، الترمذی، ج ۵، ص ۳۶۰ (و قال هذا حدیث حسن صحیح . وهو أحسن شئ روی فی هذا الباب)؛ مسند أبی یعلی، أبو یعلی الموصلی، ج ۱۲، ص ۴۵۱؛ المعجم الکبیـر، الطبرانـی، ج ۳، ص ۵۴ – ۵۵ و ج ۹، ص ۲۵ – ۲۶؛ شـواهد التنزیـل لقواعـد التفـضیل، الحـاکم الحـسکانی، ج ۲، ص ۸۶ و ص ۱۰۱؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۲۰۴ و ج ۱۴، ص ۱۳۸ – ۱۳۹؛ الکـشف والبیـان عـن تفسیر القرآن (تفسیر الثعلبی)، الثعلبی، ج ۸، ص ۴۲؛تفسیر القرآن العظیم (تفسیر ابن کثیر)، ابن کثیـر، ج ۳، ص ۴۹۲؛ أسد الغابة، ابن الأثیر، ج ۳ ، ص ۴۱۳ ؛ سیر أعلام النبلاء، الـذهبی، ج ۳، ص ۲۸۳؛ ترجمـة الإمـام الحسن علیه‌السلام، ابن عساکر، ص ۶۶؛ الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، جلال الدین السیوطی، ج ۵، ص ۱۹۸؛ فتح القدیر، الشوکانی، ج ۴، ص ۲۷۹؛ و..

۲. **زمخشری از اهل تسنن در(الکشاف، ج ۱، ص ۲۸۳) جریان مباهله را این‌گونه نقل کرده:**
«رُوِیَ أَنَّهُ لَمَّا دَعَاهُمْ إِلَی الْمُبَاهَلَةِ قَالُوا حَتَّی نَرْجِعَ وَ نَنْظُرَ فَنَأْتِیَکَ غَداً فَلَمَّا تَخَالَوْا قَالُوا لِلْعَاقِبِ وَ کَانَ ذَا رَأْیِهِمْ یَا عَبْدَ الْمَسِیحِ مَا تَرَی فَقَالَ وَ اللَّهِ لَقَدْ عَرَفْتُمْ یَا مَعْشَرَ النَّصَارَی أَنَّ مُحَمَّداً نَبِیٌّ مُرْسَلٌ وَ لَقَدْ جَاءَکُمْ بِالْفَصْلِ مِنْ أَمْرِ صَاحِبِکُمْ وَ اللَّهِ مَا بَاهَلَ قَوْمٌ نَبِیّاً قَطُّ فَعَاشَ کَبِیرُهُمْ وَ لَا نَبَتَ صَغِیرُهُمْ وَ لَئِنْ فَعَلْتُمْ لَتَهْلِکُنَّ فَإِنْ أَبَیْتُمْ إِلَّا إِلْفَ دِینِکُمْ وَ الْإِقَامَةَ عَلَی مَا أَنْتُمْ عَلَیْهِ فَوَادِعُوا الرَّجُلَ وَ انْصَرِفُوا إِلَی بِلَادِکُمْ فَأَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ قَدْ غَدَا مُحْتَضِناً الْحُسَیْنَ آخِذاً بِیَدِ الْحَسَنِ وَ فَاطِمَةُ تَمْشِی خَلْفَهُ وَ عَلِیٌّ خَلْفَهَا وَ هُوَ یَقُولُ إِذَا أَنَا دَعَوْتُ فَأَمِّنُوا فَقَالَ أُسْقُفُ نَجْرَانَ یَا مَعْشَرَ النَّصَارَی إِنِّی لَأَرَی وُجُوهاً لَوْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ یُزِیلَ جَبَلًا مِنْ مَکَانِهِ لَأَزَالَهُ بِهَا فَلَا تُبَاهِلُوا فَتَهْلِکُوا فَلَا یَبْقَ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ نَصْرَانِیٌّ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ فَقَالُوا یَا أَبَا الْقَاسِمِ رَأَیْنَا أَنْ لَا نُبَاهِلَکَ وَ أَنْ نُقِرَّکَ عَلَی دِینِکَ وَ نَثْبُتَ عَلَی دِینِنَا قَالَ فَإِذَا أَبَیْتُمُ الْمُبَاهَلَةَ فَأَسْلِمُوا یَکُنْ لَکُمْ مَا لِلْمُسْلِمِینَ وَ عَلَیْکُمْ مَا عَلَیْهِمْ فَأَبَوْا قَالَ فَإِنِّی أُنَاجِزُکُمْ فَقَالُوا مَا لَنَا بِحَرْبِ الْعَرَبِ طَاقَةٌ وَ لَکِنْ نُصَالِحُکَ عَلَی أَنْ لَا تَغْزُوَنَا وَ لَا تُخِیفَنَا وَ لَا تَرُدَّنَا عَنْ دِینِنَا عَلَی أَنْ نُؤَدِّیَ إِلَیْکَ کُلَّ عَامٍ أَلْفَیْ حُلَّةٍ أَلْفٌ فِی صَفَرٍ وَ أَلْفٌ فِی رَجَبٍ وَ ثَلَاثِینَ دِرْعاً عَادِیَةً مِنْ حَدِیدٍ فَصَالَحَهُمُ النَّبِیُّ عَلَی ذَلِکَ وَ قَالَ وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ إِنَّ الْهَلَاکَ قَدْ تَدَلَّی عَلَی أَهْلِ نَجْرَانَ وَ لَوْ لَاعَنُوا لَمُسِخُوا قِرَدَةً وَ خَنَازِیرَ وَ لَاضْطَرَمَ عَلَیْهِمُ الْوَادِی نَاراً وَ لَاسْتَأْصَلَ اللَّهُ نَجْرَانَ وَ أَهْلَهُ حَتَّی الطَّیْرَ عَلَی رُءُوسِ الشَّجَرِ وَ لَمَا حَالَ الْحَوْلُ عَلَی النَّصَارَی کُلِّهِمْ حَتَّی یَهْلِکُوا.».

و همچنین فخر رازی از اهل تسنن در تفسیر خود ج۴، ص۲۴۰ جریان را این‌گونه نقل نموده:

«إنه[صلی الله علیه و آله] لما أورد الدلائل علی نصاری نجران، ثم إنهم أصروا علی جهلهم، فقال علیه السلام: إن الله أمرنی إن لم تقبلوا الحجة أن أباهلکم فقالوا: یا أبا القاسم، بل نرجع فننظر فی أمرنا ثم نأتیک فلما رجعوا قالوا للعاقب و کان ذا رأیهم: یا عبد المسیح ما تری، فقال: والله لقد عرفتم یا معشر النصاری أن محمداً نبی مرسل، و لقد جاءکم بالکلام الحق فی أمر صاحبکم، والله ما باهل قوم نبیاً قط فعاش کبیرهم و لا نبت صغیرهم و لئن فعلتم لکان الاستئصال فإن أبیتم إلا الإصرار علی دینکم و الإقامة علی ما أنتم علیه، فوادعوا الرجل و انصرفوا إلی بلادکم و کان رسول الله صلی الله علیه[و آله] و سلم خرج و علیه مرط من شعر أسود، و کان قد احتضن الحسین و أخذ بید الحسن، و فاطمة تمشی خلفه، و علی[علیه السلام] خلفها، و هو یقول، إذا دعوت فأمنوا، فقال أسقف نجران: یا معشر النصاری، إنی لأری وجوهاً لو سألوا الله أن یزیل جبلاً من مکانه لأزاله بها، فلا تباهلوا فتهلکوا و لا یبقی علی وجه الأرض نصرانی إلی یوم القیامة، ثم قالوا: یا أبا القاسم، رأینا أن لا نباهلک و أن نقرک علی دینک فقال صلوات الله علیه: فإذا أبیتم المباهلة فأسلموا، یکن لکم ما للمسلمین، و علیکم ما علی المسلمین، فأبوا، فقال: فإنی أناجزکم القتال، فقالوا ما لنا بحرب العرب طاقة، ولکن نصالحک علی أن لا تغزونا و لا تردنا عن دیننا، علی أن نؤدی إلیک فی کل عام ألفی حلة: ألفا فی صفر، وألفا فی رجب، وثلاثین درعاً عادیة من حدید، فصالحهم علی ذلک، وقال : والذی نفسی بیده، إن الهلاک قد تدلی علی أهل نجران، و لو لاعنوا لمسخوا قردة و خنازیر، و لاضطرم علیهم الوادی ناراً، و لاستأصل الله نجران و أهله، حتی الطیر علی رؤوس الشجر، و لما حال الحول علی النصاری کلهم حتی یهلکوا».

بزرگان اهل تسنن جریان مباهله را به بیان های مختلف ذکر نموده‌اند از جمله:

صحیح مسلم، مسلم النیشابوری، ج۱۲، ص۱۲۹ ح ۴۴۲۰؛ تفسیر الثعلبی، الثعلبی، ج۱، ص۴۳۳؛ سنن الکبری، أبو بکر البیهقی، ج۷، ص۶۳ ح ۱۳۱۷۰؛ تفسیر البیضاوی، البیضاوی، ج۱، ص۳۵۵؛ البدایة والنهایة، ابن کثیر، ج ۷، ص۳۷۶ ؛ مسند أحمد، الشیبانی، ج۴، ص۳۲ ح ۱۵۲۲ ؛ فتح الباری، (شرح صحیح البخاری)، ابن حجرعسقلانی، ج۷، ص۷۴.

و اما اعترافات علمای مشهور اهل تسنن به فضیلت اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ذیل آیه‌ی مباهله:

الف) زمخشری (متوفای ۵۳۸) در الکشاف، ج۱، ص۴۳۴ میگوید: «وفیه دلیل لا شئ أقوی منه علی فضل أصحاب الکساء علیهم السلام»؛ جریان مباهله دلیل محکمی در فضیلت اصحاب کساء می باشد که از آن قوی تر دلیلی وجود ندارد.

ب) بیضاوی (متوفای ۶۸۵)در تفسیر البیضاوی، ج۲، ص۴۷ می‌گوید: «وهو دلیل علی نبوته وفضل من أتی بهم من أهل بیته.»؛ جریان مباهله دلیل بر نبوت پیامبر اکرم و فضیلت اهل بیت که به همراه ایشان بوده اند، می‌باشد.

ج) آلوسی (متوفای ۱۲۷۰) در تفسیر الآلوسی،ج ۳، ص ۱۸۹می‌گوید: «ودلالتها علی فضل آل الله ورسوله

صلی الله علیه[وآله] وسلم مما لا یمتری فیهـا مـؤمن، والنـصب جـازم الإیمـان.»؛ دلالـت آیـه‌ی مباهلـه بـر فضیلت آل الله و رسول خدا از اموری است که هیچ مؤمنی در آن شک نمی کند و دشمنی با آن ایمـان را از بین می‌برد.

مجلس هجدهم

دهـــهٔ غـديـــــريـــه

(نزول آیات غدیر و ولایت و تطهیر و مباهله و سورهٔ انسان)

۸۸/۹/۵ هـ ش، مصادف با ۱۴۳۰/۱۲/۸ هـ ق.

دهۀ غدیریه

نزول سورۀ انسان در ماه ذیحجه

در این ماه سوره‌ای نازل شده که تأمل و تدبّر در این سوره برای هر شخصی روشن می‌کند که چه باید بکند. سوره‌ای که در شام بیست و چهارم همین ماه، شب بیست و پنجم نازل شده، سورۀ انسان یا سورۀ دهر است.[1] اسرار این سوره، بُهت‌آور است! در یک مجلس و دو مجلس قابل بیان نیست.

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا * إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا * إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾.[2]

روزگاری که انسان شیء مذکوری نبود

نظام این آیات از بدو تا ختم، برای حکما و علمای طراز اول بشر حیرت آور است. خوب دقت کنید، ببینید سوره از کجا شروع می‌شود؟ اولاً سوره به «هل» شروع می‌شود. این کلمه خودش اسراری دارد. ﴿هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾.

---

۱. رجوع شود به مجلس هفدهم، صفحه ۳۳۷، تعلیقه۱.

۲. «آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود؟!؛ ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم، و او را می‌آزماییم؛ (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم!؛ ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس!». الانسان:۱–۳.

روزگاری بر همهٔ ما گذشت که از هیچ‌یک از ما نام و نشانی نبود. همهٔ شما از پیر و جوان به صد سال قبل برگردید، از ما چه اثری بود؟ چه علمی بود؟ چه قدرتی؟ بعد از آن عدم، چه شد، چه تحولی پیدا شد؟. باز رسید به جایی که شیء مذکور نبود. ﴿لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾.[1]

خلقت بدن از نطفهٔ مذکر و مؤنث و خلقت روح از عقل و هوی

خداوند تعالی با مایعی از مرد و زن و به وسیلهٔ این نطفه، چـه موجـودی آفریـد؟ ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ﴾[2] و در این خلقت چه کرد!؟ بایـد برگـردیم و هـم بدنمان را ببینیم و هم روحمان را. بدن از نطفهٔ مـذکّر و مؤنـث سـاخته شـد. روح و ملکوت وجود ما از عقل و هوی پرداخته شد.

اسرار نهفته در تار موی آدمی

نقشبندی این انسان آن قدر حیرت‌آور است که چندین هزار سـال همـه بزرگـان افکارِ بشر تلاش علمی می‌کنند، ولی هنوز اسرار یک تار موی این آدم کشف نـشده. همین مویی که بر سر هر شخصی می‌روید، هر شاخه‌ای از این مو یک پیـاز دارد، آن پیاز را در این پوست کاشته است. این تار مو از آن پیاز مو در می‌آید. ایـن تـار مـوی آدم، رنگش روزگاری سیاه است، و روزی سفید می‌شود. در آن روزگارِ سیاهی، ایـن رنگ مو چه اسراری دارد! امام صادق ﷺ یک پرده از اسرار سیاهی موی آدم را بـرای جابر بن حیان فرمود. او از همین موی آدم، اکسیر را تهیه کرد.[3]

---

۱. الانسان:۱.

۲. الانسان:۲.

۳. «والکیمیاء، بالکسر معروف مثل السیمیاء، کذا نص الجوهری ... یطلق علـی الإکـسیر المرکـب مـن الـرکنین العظیمین: الشعر والدم، أو من ثلاثة أجزاء، أو من أربعة، أو دواء، وهو المسمی بالإکسیر عندهم إذا تم وظهـر صبغه من القوة إلی الفعل واتحدت أعالیه مع أسافله، قویت کیفیته وتغیرت، وهو المعبر عنه فی اصطلاح القوم بالتضعیف...» تاج العروس، الزبیدی، ج۱۷، ص ۶۳۱؛

و نیز رجوع شود به مجلس دوازدهم، صفحه ۲۵۴، تعلیقه۲.

حکمت غدّه‌های بدن

حالا در پوست این آدم چه خبر است؟ غده‌های عرق را چه جور چیده است؟ باز هر غده‌ای جدا از غدهٔ دیگر عرق ترشح می‌کند که این پوست همیشه نرم و چرب باشد. یک متفکر چندین سال کار می‌کند تا متخصص در پوست آدم شود.

گنجینهٔ اسرار مغز

عضلات این آدم، استخوان‌ها، قلب، طبقات چشم، دستگاه سامعه و گوش، دستگاه ناطقه و بیان، تا می‌رسد به مغزی که گنجینهٔ اسرار وجود است. در آن مغز چه غوغاست![1] اگر خدای تعالی، یک آن، آنچه که به این مغزها داده بگیرد، چه می‌شود؟ اگر یک لحظه آن عقل و شعور و ادراکی که به همین نطفه گندیده داد، بگیرد، در شهر چه خواهد شد؟ راننده‌ای که سوار ماشین است، اختیار از دستش در می‌رود. آن کسی که ادعا می‌کند که من اعلم علما هستم، اگر یک آن، نور عقل و فکر را از او بگیرند، خبر ندارد که علم با عین است یا با همزه. ﴿**هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا**﴾. این را برای این فرمود که هر کس فکر کند، ببیند چه

---

۱. قال الصادق: «... وَ لَوْ رَأَيْتَ الدِّمَاغَ إِذَا كُشِفَ عَنْهُ لَرَأَيْتَهُ قَدْ لُفَّ بِحُجُبٍ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ لِتَصُونَهُ مِنَ الْأَعْرَاضِ وَ تُمْسِكَهُ فَلَا يَضْطَرِبَ وَ لَرَأَيْتَ عَلَيْهِ الْجُمْجُمَةَ بِمَنْزِلَةِ الْبَيْضَةِ كَيْمَا تَقِيهِ هَدَّ الصَّدْمَةِ وَ الصَّكَّةِ الَّتِي رُبَّمَا وَقَعَتْ فِي الرَّأْسِ ثُمَّ قَدْ جُلِّلَتِ الْجُمْجُمَةُ بِالشَّعْرِ حَتَّى صَارَتْ بِمَنْزِلَةِ الْفَرْوِ لِلرَّأْسِ يَسْتُرُهُ مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ وَ الْبَرْدِ فَمَنْ حَصَّنَ الدِّمَاغَ هَذَا التَّحْصِينَ إِلَّا الَّذِي خَلَقَهُ وَ جَعَلَهُ يَنْبُوعَ الْحِسِّ وَ الْمُسْتَحِقَّ لِلْحِيطَةِ وَ الصِّيَانَةِ بِعُلُوِّ مَنْزِلَتِهِ مِنَ الْبَدَنِ وَ ارْتِفَاعِ دَرَجَتِهِ وَ خَطِيرِ مَرْتَبَتِهِ»؛ و اگر دماغ و مغزی که در سر است برای تو گشوده شود، خواهی دید آن را که پیچیده شده است به حجابی چند بعضی بر بالای بعضی برای آن که محافظت کنند آن را از عوارضی که موجب اختلال آن می‌گردد و برای آن که آن را نگاه دارند که متحرک و مضطرب نشود. و استخوان کاسه سر به منزله کلاه خودی است برای محافظت آن که اگر صدمه بر سر واقع شود یا بر جایی سائیده شود ضرری به آن نرسد. و به روی پوست سر موئی رویانیده که به مثابه پوستینی باشد برای آن و آن را از سرما و گرما محافظت نموده است، پس چه کسی محافظت کرده است دماغ را چنین محافظتی مگر آن خداوندی که آن را آفریده و منبع حواس آدمی گردانیده و سزاوار محافظت و حراست است به سبب علوّ منزلت و بلندی درجه و علو مرتبت که نسبت به سایر اجزای بدن دارد. توحید المفضل، ص۶۴.

گذشت؟ و چه شد؟ و چه خواهد شد؟ نبودی بعد شدی. آن هم از چه شدی؟ آن مایع اول چه بود؟ یک نطفه‌ای بود که اگر به دامن پدر یا مادر می‌ریخت، می‌شست و در چاه می‌ریخت. بعد همان ماده در ظلمات ثلاث: ظلمت شکم، رحم، مشیمه مادر پرورش یافت. نه پدر از او خبر داشت، نه مادر. این نقشبندی را کرد و این قُوا را داد.[۱] ما هم همه را گرفتیم و در معصیت او صرف کردیم. در عین حال باز هر شب نفس را از ما می‌گیرد و هر روز صبح به ما پس می‌دهد.[۲] این است که بشر باید از خواب بیدار بشود.

﴿هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا؛ إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ﴾. از این ماده آفریدیم، برای این که آزمایشش کنیم. [﴿نَبْتَلِيهِ﴾]

غفلت از احسان خدا

مصیبت این است که اگر یک نفر احسانی به ما بنماید، تا زنده‌ایم فراموشش نمی‌کنیم. هر وقت او را ببینیم، در مقابلش کرنش می‌کنیم. اما آن خدایی که به یک نطفهٔ گندیده این باصره و دستگاه شنوایی را داد و این خلقت را این جور آراست،

---

۱. «نَبْدَأُ يَا مُفَضَّلُ بِذِكْرِ خَلْقِ الْإِنْسَانِ فَاعْتَبِرْ بِهِ فَأَوَّلُ ذَلِكَ مَا يُدَبَّرُ بِهِ الْجَنِينُ فِي الرَّحِمِ وَ هُوَ مَحْجُوبٌ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ظُلْمَةِ الْبَطْنِ وَ ظُلْمَةِ الرَّحِمِ وَ ظُلْمَةِ الْمَشِيمَةِ حَيْثُ لَا حِيلَةَ عِنْدَهُ فِي طَلَبِ غِذَاءٍ وَ لَا دَفْعِ أَذًى وَ لَا اسْتِجْلَابِ مَنْفَعَةٍ وَ لَا دَفْعِ مَضَرَّةٍ فَإِنَّهُ يَجْرِي إِلَيْهِ مِنْ دَمِ الْحَيْضِ مَا يَغْذُوهُ الْمَاءُ وَ النَّبَاتُ فَلَا يَزَالُ ذَلِكَ غِذَاؤُهُ»؛ ابتدا می‌کنم ای مفضّل به یاد کردن خلقت انسان پس عبرت‌گیر از آن. اول عبرتها تدبیری است که حق تعالی در جنین در رحم می‌فرمایددر حالی که او محجوب است در سه ظلمت: تاریکی شکم، تاریکی رحم، و تاریکی بچه‌دان در هنگامی که او را چاره نیست در طلب غذائی و نه در دفع اذیتی و بلائی، و نه در جلب منفعتی، و نه در دفع مضرّتی، پس جاری می‌شود به سوی او از خون حیض آن مقدار که غذای او شود چنانچه آب غذا می‌باشد برای نباتات. توحید المفضل، ص۴۸.

۲. ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَى﴾الزمر: ۴۲ .

و همچنین: «قال رسول الله ﷺ: النوم أخ الموت». مصباح الشریعة، المنسوب للإمام الصادق، ص۱۸۱؛ تفسیر منهج الصادقین، الملا فتح الله الکاشانی، ج۲، ص۸۷؛ روضة المتقین، المجلسی الالأول ،ج۱، ص۳۴۸؛ الوافی، الفیض الکاشانی، ج ۲۵، ص۵۹۸؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۷۳، ص۱۸۹ و ج۸۴، ص۱۷۳.

﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾.[1] روز، شب می‌شود، شب، صبح می‌شود ولی بـه یـاد او نیستیم. کسی هم که نماز می‌خواند از اول تکبیر تا سلام، جای دیگر سـیر مـی‌کنـد. این است عطای او و این است کارِ ما.

این سوره را فراموش نکنید. هر روز متذکر باشید که چه بودید؟ چه شدید؟ و بعد چه خواهید شد؟ صد سال پیش، از هیچ یک از ما اثری نبود. صد سال دیگر هم اثری نخواهد ماند. این سال‌ها هم به سرعت می‌گذرد. کسی که بیست و پنج سال دارد، بر فرض که صد سال عمر کند. بیست و پنج سالش گذشت؛ یعنی یک ربعش تمام شد. سه ربع دیگر می‌ماند. آن هم مثل این یک ربع سر می‌آید. سال قبل چنین روزی همۀ ما بودیم. امسال هم هستیم، این سالی که گذشت چه جور گذشت؟ این چنـد سـال دیگر هم بر همین قیاس می‌گذرد. از امروز از این مجلس که برخاستید، هرگز خدا را فراموش نکنید. هرگز از او غفلت نکنید و به یاد آورید یک نطفه را بـه ایـن صـورت درآورد. آن هم چه جور نقش‌بندی کرد. اگر کسی فکر کند، یک جمله‌اش بس است.

نظم و ترتیب اجزای بدن

همین چشم و دهان و بینی ما که الآن به این ترتیـب گذاشـته شـده، اگـر همـین اعضا را وارونه می‌گذاشت چه می‌شد؟ این ابروهایی که روی چشمت گذاشته، اگـر زیر چشمت بود چه می‌شد؟ تا برسد به آن تشکیلات مغز کـه اگرجـای ذره‌ای از آن تغییر کند، به کلی شعور و ادراک و فهـم و درک و حـس همـه بـه بـاد فنـا مـی‌رود. «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلّا الله و الله أكبر».

نور خورشید از کجا می‌آید؟ فاصلۀ بـین زمـین و خورشـید چقـدر اسـت؟ نـور خورشید در ظرف هشت دقیقه و هیجده ثانیه از طلوع آفتاب به زمین می‌رسد. سـیر نور هم در هر ثانیه‌ای سیصد هزار کیلومتر است. حالا فکر کنید ببینید: آن ستاره‌ای که در یک میلیارد سال نوری است، کجاست و نورش کی به زمین می‌رسد. یعنـی طـی

---

۱. «آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است». المؤمنون:۱۴.

یک میلیارد سال نوری، نور آن کوکب به زمین می‌رسد. ایـن عظمـت عـالم خلقـت است. آن وقت خورشیدِ روحِ ولی خدا از آن ستاره‌ای که فاصله‌اش یک میلیارد سال سیر نور است، بالاتر است. آنها که ایـن مطلـب را فهمیدنـد، بیـان امـام شـشم علیه‌السلام را می‌فهمند، که دم جان دادنش همه را جمع کرد و یک کلمه گفت که کمر شکن است.

حضرت صادق علیه‌السلام فرمـود: «شـفاعت مـا بـه کـسی کـه نمـاز را سـبک بـشمارد نمی‌رسد.»؛[1] یعنی نور ما به این کس نمی‌رسد. ببینید فاصله چقدر می‌شود! کسی که نماز را سبک بشمرد، نور آفتاب ولایت که همهٔ مناطق وجود را منوّر مـی‌کنـد، بـه او نخواهد رسید.

استغراق فکر در معرفت خدا و فنای اراده در محبت خدا

آغاز سورهٔ دهر این بود، امّا آخر ایـن سـوره بُهـت‌آور اسـت. خـدا مـی‌خواهـد بفهماند انسانی که آفریدیم اولش این است و آخرش اینجاست: ﴿**إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا**﴾.[2] همین بشر، غایت خلقت و نتیجهٔ آفرینـشش ایـن است که همه وجود را یکـسره پـشت سـر بیانـدازد. عقـل و فکـر در معرفـت خـدا مستغرق شود. اراده در محبت خدا فانی بشود. خلقت اولش آن نطفه و آخـرش ایـن مقام. آن وقت آن کسی که به اینجا رسید کیست؟ آن کسی کـه بـه اینجـا رسـید، بـه چنین مقام و دستگاهی رسیده است.

حکایت سورهٔ هل اتی

این‌ها را خوب دقت کنید. مفسرّین عامّه؛ یعنی تمـام اعیـان علمـای اهـل سـنت

---

۱. «عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ علیه‌السلام إِنَّهُ لَمَّا حَضَرَ أَبِیَ الْوَفَاةُ قَالَ لِی یَا بُنَیَّ إِنَّـهُ لَـا یَنَـالُ شَـفَاعَتَنَا مَـنِ اسْتَخَفَّ بِالصَّلَاةِ.» الکافی، الکلینی، ج۳، ص۲۷۰؛ تهذیب الاحکـام، الـشیخ الطوسـی، ج۹، ص۱۰۷؛ روضـة المتقین، المجلسی الاول، ج۹، ص۲۹۷؛ وسائل الشیعة، الحـر العـاملی، ج۴، ص۲۴؛ بحـار الانـوار، العلامـة المجلسی، ج۴۷، ص۸.

۲. «ما برای خشنودی خداست که به شما می‌خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم». الانسان: ۹.

نوشته‌اند.[۱] من یک قسمت را نقل می‌کنم، آن هم از کتب آنها کـه هـر سـنی بفهمـد وظیفه‌اش چیست. شیعه هم بداند که تکلیفش چیست؟

حسنین علیهما السلام مریض شدند، پیغمبر صلی الله علیه و آله به عیادت ایشان آمد. وقتی آمد دیـد هـر دو افتاده‌اند. رو به دخترش صدیقهٔ کبری علیها السلام کرد و فرمود: نـذر کنیـد بـرای خـدا روزه بگیرید تا خدا حسنین علیهما السلام را شفا عنایت کند. نذر کردند. بعد از نذر، هر دو گوشوارهٔ عرش خدا[۲] •سالم شدند.

---

۱. فی الکشاف: «عَنِ ابْنِ عَبَّاس رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ أنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ علیهما السلام مَرِضَا فَعَادَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی نَاس مَعَهُ فَقَالُوا یَا أبَا الْحَسَنِ لَوْ نَذَرْتَ عَلَى وُلْدِکَ وَ کُلُّ نَذْر لَیْسَ لَهُ وَفَاءٌ فَلَیْسَ بِنَذْر فَنَذَرَ عَلِیٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ فِضَّةُ جَارِیَةٌ لَهُمَا إنْ بَرءَا مِمَّا بِهِمَا أنْ یَصُومُوا ثَلَاثَةَ أیَّامِ شُکْراً لِلَّهِ تَعَالَى فَشُفِیَا وَ مَا مَعَهُمْ شَیْءٌ فَاسْتَقْرَضَ عَلِیٌّ مِنْ شَمْعُونَ الْخَیْبَرِی الْیَهُودِیِّ ثَلَاثَةَ أصْوُعٍ مِنْ شَعِیر فَطَحَنَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام صَاعاً وَ اخْتَبَزَتْ خَمْسَةَ أقْرَاص عَلَى عَدَدِهِمْ فَوَضَعُوهَا بَیْنَ أیْدِیهِمْ لِیُفْطِرُوا فَوَقَفَ عَلَیْهِمْ سَائِلٌ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَیْکُمْ أهْلَ بَیْتِ مُحَمَّدٍ مِسْکِینٌ مِنْ مَسَاکِینِ الْمُسْلِمِینَ أطْعِمُونِی أطْعَمَکُمُ اللَّهُ مِنْ مَوَائِدِ الْجَنَّة فَآثَرُوهُ وَ بَاتُوا لَمْ یَذُوقُوا إلَّا الْمَاءَ وَ أصْبَحُوا صِیَاماً فَلَمَّا أمْسَوْا وَ وَضَعُوا الطَّعَامَ بَیْنَ أیْدِیهِمْ وَقَفَ عَلَیْهِمْ یَتِیمٌ فَآثَرُوهُ وَ وَقَفَ عَلَیْهِمْ أسِیرٌ فِی الثَّالِثَة فَفَعَلُوا مِثْلَ ذَلِکَ فَلَمَّا أصْبَحُوا أخَذَ عَلِیٌّ بِیَدِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ أقْبَلُوا إلَى رَسُول اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَلَمَّا أبْصَرَهُمْ وَ هُمْ یَرْتَعِشُونَ کَالْفِرَاخِ مِنْ شِدَّة الْجُوعِ قَالَ مَا أشَدَّ مَا یَسُوءُنِی مَا أرَى بِکُمْ وَ قَامَ فَانْطَلَقَ مَعَهُمْ فَرَأى فَاطِمَةَ فِی مِحْرَابِهَا قَدْ الْتَصَقَ ظَهْرُهَا بِبَطْنِهَا وَ غَارَتْ عَیْنَاهَا فَسَاءَهُ ذَلِکَ فَنَزَلَ جَبْرَئِیلُ وَ قَالَ هَا یَا مُحَمَّدُ هَنَّأکَ اللَّهُ فِی أهْلِ بَیْتِکَ فَأقْرَأهُ السُّورَةَ».

منابع اهل تسنن: الکشاف، الزمخشری، ص۱۹۷؛ تفسیر الرازی، الـرازی، ج ۳۰، ص۲۴۴؛ و بـا اخـتلاف کـم: مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ابن مردویه، ص ۳۴۱؛ المناقـب، الخـوارزمی، ص۲۶۸ –۲۷۳؛ تفـسیر الثعلبـی، الثعلبی، ج ۱۰، ص۹۹؛ تخریج الاحادیث والآثـار، الزیلعـی، ج۴، ص۱۳۳؛ انـوار التنزیـل و اسـرار التأویـل، البیضاوی، ص ۲۷۰؛ تفسیر ابی السعود، ابی السعود، ج۹، ص۷۳؛ ینابیع المودة، القندوزی، ج ۱، ص۲۷۹.

۲. «عن سلیمان الأنصاری قال کنا جلوسا فی مسجد النبی صلی الله علیه و آله إذا اقبل علی علیه السلام فتحفی له النبـی صلی الله علیه و آله وضـمه إلـی صدره، وقبل ما بین عینیه، وکان له عشرة أیام منذ دخل بفاطمة علیها السلام فقال : الا أخبرک عن عرسک شیئا؟ قال: ان شئت فافعل صلی الله علیک، قال: هذا جبرئیل علیه السلام، قـال: تـشاجر آدم وحـواء فـی الجنـة... قـال: هـو أبوهـا محمد صلی الله علیه و آله، قال : فما هذا الخناق الذی فی عنقها؟ قال: بعلها علی بن أبی طالب علیه السلام، قال: ما هذان القرطان اللذان فی اذنیها؟ قال: هما قرطا العرش وریحانتا الجنة، ولداها الحسن والحسین علیهما السلام. قال: فکیف تـرد القیامـة هـذه الجاریة؟ قال: ان الله یقول: ترد علی ناقة لیست من نوق دار الدنیا، رأسها من بهاء الله، وموخرها من عظمة الله، وخطامهامن رحمة الله، وقوائمها من خشیة الله، ولحمها وجلدها معجونان بماء الحیوان، قال الله: کن فکانـت، یقود زمام الناقة سبعون الف صف من الملائکة، کلهم یقولون غضوا أبصارکم یا أهل الموقـف حتـی تجـوز الصدیقة سیدةالنساء فاطمة الزهرا علیها السلام». الدر النظیم، یوسف بن حاتم العاملی، ص ۴۵۸؛ حلیـة الأبـرار، الـسید هاشم البحرانی، ج۲، ص۱۰؛ شرح العینیة الحمیریة، الفاضل الهندی، ص ۱۲۲.

نوبت به وفای به نذر رسید. این جور این دین زنده شد و به ما رسید. نذر کردنـد سه روز، روزه بگیرند. این قضیه به اتفاق اعلام شـیعه و سـنی در همـین مـاه اتفـاق افتاد. بعد که نوبت به وفای بـه نـذر رسـید. در خانـۀ امیرالمـؤمنین علیه‌السلام قـوتی نبـود. امیرالمؤمنین علیه‌السلام از شمعون خیبری سه صاع جـو قـرض نمـوده و آن را بـه خانـه‌ای آورد که وقتی بانوی آن خانه فاطمۀ زهرا علیها‌السلام به نماز می‌ایـستاد، تمـام حملـۀ عـرش چشمشان به محراب نماز او بود.[1] ۲•در چنین خانه‌ای قوتی نبود.

دختر پیغمبر ﷺ فاطمۀ زهرا – علیها السلام – با یک صاع جو پنج قرص نان جـو پخت و اولِ افطار سر سفره گذاشت. جلوی هر یـک از اعـضای ایـن خـانواده یـک قرص نان جو بود. امیرالمؤمنین، صدیقۀ کبری، امام حسن مجتبی، سید الشهدا علیهم‌السلام.

فضه، کنیز حضرت زهرا علیها‌السلام. فضه یعنی نقره، آن فضه در اثر مجاورت بـا اکـسیر، طلای احمر شد. او هم در این روزه شرکت کرد.

همین که سر سفره نشستند، صدایی در خانه بلند شـد: «**أَنَـا مِـسْكِيْن مِـنْ مَـسَاكِيْنِ الْمُسْلِمِيْنَ**». امیرالمؤمنین علیه‌السلام و صدیقۀ کبری علیها‌السلام قرص نان خود را به آن مسکین دادنـد. دو پسر خردسال که هر دو روزه گرفتند و بعد هم فـضه قـرص نـان خـود را بـه آن

---

۱. «قال رسول الله ﷺ:...أَمَّا ابْنَتِی فَاطِمَةُ فَإِنَّهَا سَیِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ مِنَ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ وَ هِیَ بَضْعَةٌ مِنِّی وَ هِیَ نُورُ عَیْنِی وَ هِیَ ثَمَرَةُ فُؤَادِی وَ هِیَ رُوحِیَ الَّتِی بَیْنَ جَنْبَیَّ وَ هِیَ الْحَوْرَاءُ الْإِنْسِیَّةُ مَتَی قَامَتْ فِی مِحْرَابِهَا بَیْنَ یَدَیْ رَبِّهَا جَلَّ جَلَالُهُ زَهَرَ نُورُهَا لِمَلَائِكَة السَّمَاءِ كَمَا یَزْهَرُ نُورُ الْكَوَاكِبِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَ یَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمَلَائِكَتِـهِ یَـا مَلَائِكَتِی انْظُرُوا إِلَی أَمَتِی فَاطِمَةَ سَیِّدَة إِمَائِی قَائِمَةً بَیْنَ یَدَیَّ تَرْتَعِدُ فَرَائِصُهَا مِنْ خِیفَتِی وَ قَدْ أَقْبَلَتْ بِقَلْبِهَا عَلَی عِبَادَتِی أُشْهِدُكُمْ أَنِّی قَدْ آمَنْتُ شِیعَتَهَا مِنَ النَّار»؛ رسول خدا ﷺ فرمود: فاطمه علیها‌السلام دختر من برترین زنان از اوّلین تا آخرین آنهاست. فاطمه زهرا علیها‌السلام پاره تن من است.زهرا نور دو چشم من است. زهرا میوه قلب من است. زهرا روح و جان من که بین دو پهلوی من قرار دارد است. زهرا حوریّه‌ای است که به شکل انسان در آمده. هنگامی که فاطمه در مقابل پروردگار خود در میان محراب عبادت می‌ایستد نور او برای ملائکـه آسـمان نظیـر نـور ستارگان درخشان از برای اهل زمین می‌درخشد. خداوند به ملائکه خود می‌فرماید: ای ملائکه من! به فاطمه که برترین زنان است نظر کنید که چگونه در مقابل من ایستاده است. اعضاء و جوارح او از خوف من می‌لرزد. و با توجه قلبی مشغول عبادت من شده است من شما را شاهد می‌گیرم که شیعیان وی را از آتش در امان می‌گذارم.» الأمالی، الشیخ الصدوق، ص۱۷۵؛ الفضائل، شاذان بن جبرئیل، ص۹؛ المحتضر، حسن بـن سـلیمان الحلـی، ص۱۹۷؛ بشارة المصطفی، محمد بن علی الطبری، ص۳۰۶.

مسکین عطا نمودند.

روز بعد را هم بی سحری روزه گرفتند؛ غـروب شـد. خـدا ایـن جـور آزمـایش می‌کند. بعد سرّ خلقت انسان را به ملائکه نشان می‌دهد. مسأله این است که آن وقتی که خدا فرمود: ﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾،[۱] می‌خواست به ملائکه بفهماند که سرّ خلقت این بود.

یک صاع جو دیگر برای افطار امشب صرف می‌شود. همه سر سفره نشستند. مقابل هر یک از ایشان یک گرده نان جو است، وقتی دست بـه سـفره دراز کردنـد، صـدایی از درب خانه بلند شد. ناله یک یتیمی بود، باز امیرالمؤمنین علیه‌السلام گرده نان را به یتیم داد و همه به آن حضرت اقتدا کردند. هر پنج نفر دومین شب را گرسنه خوابیدند، دو شبانه روز است که نه افطار نه سحر، لقمهٔ نانی نخورده و فقط به آب افطار کردند. باز روزه گرفتند. ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾.[۲]

روز سوم گذشت و هنگام افطار شد و با آخرین صاع نان جو پخته. پنج گرده نان سر سفره است. آزمایش الهی این طور است. دمِ افطار صدایی بلند شد: مـن اسـیرم، گرسنه‌ام. دنیا باید اینها را بفهمد. رحمتِ این دین این است. شب سوم اسیر مـشرک به در خانه می‌آید. یعنی کسی که اسیر است و کافر، اما گرسنه است. هر پنج نفر نانـشان را به آن اسیر کافر دادند. شب اول مسکین، شب دوم یتیم، شب سوم اسیر. روز شـد، روز چهارم.

این مهم است که همهٔ اعیان علمای اهل سنت نوشتند. آیت ایـن اسـت. عظمـت این مذهب این است. عقل مبهوت است. مثل فخر رازی، مثـل ثعلبـی، مثـل خـازن، همهٔ این ارکان علمای اهل سنت نوشتند.

روز چهارم امیرالمؤمنین علیه‌السلام دست این دو بچه را گرفت و نزد خاتم انبیا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمـد. آنچه عقل را مبهوت می‌کند این است که وقتـی پیغمبـر صلی‌الله‌علیه‌وآله نگـاه کـرد دیـد: «وَ هُما

---

۱. «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت، [فرشتگان] گفتند: آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد، و خونها بریزد؟». البقره: ۳۰.

۲. «به نذر خود وفا می‌کنند، و از روزی که گزند آن فراگیرنده است می‌ترسند». الانسان: ۷

یَرْتَعِشَان»، دو تا طفل خردسال، سه روز روزه بی سحری و بدون افطار گرفتند و مثـل جوجه می‌لرزیدند.

عقل کل، آن کسی که اگر دنیا به هم بخورد، دل او به هم نمـی‌خـورد، بـه سـراغ خانهٔ حضرت زهرا علیهاالسلام آمد. این‌ها را دقت کنیـد. اعیـان علمـای سـنی نوشـتند. مـن تعجب می‌کنم چرا نوشتن هست، اما فهمیدن نیست. وقتـی آمـد، دیـد چـشم‌هـای دخترش به گودی نشسته، اما در حال نمـاز اسـت. فاطمـهٔ زهـرا علیهاالسلام سـر از سـجده برداشت، اما چشم‌ها به گودی نشسته بود. آن بچه‌ها هم این گونه می‌لرزند. رنـگ از صورت امیرالمؤمنین علیه‌السلام پریده. یـک مرتبـه جبرئیـل نـازل شـد. سـورهٔ هـل اتـی را آورد،[1] **﴿وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ**

---

۱. عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ فِى قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ﴾ قَالَ مَرِضَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهماالسلام وَ هُمَا صَبِيَّانِ صَغِيرَانِ فَعَادَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ مَعَهُ رَجُلَانِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا يَا أَبَا الْحَسَنِ لَوْ نَذَرْتَ فِى ابْنَيْكَ نَـذْراً إِن اللَّهُ عَافَاهُمَا فَقَالَ أَصُومُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ شُكْراً لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَذَلِكَ قَالَتْ فَاطِمَةُ علیهاالسلام وَ قَالَ الصَّبِيَّانِ وَ نَحْنُ أَيْضاً نَصُومُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ كَذَلِكَ قَالَتْ جَارِيَتُهُمْ فِضَّةُ فَأَلْبَسَهُمَا اللَّهُ عَافِيَةً فَأَصْبَحُوا صِيَاماً وَ لَيْسَ عِنْدَهُمْ طَعَامٌ فَـانْطَلَقَ عَلِيٌّ علیه‌السلام إِلَى جَارٍ لَهُ مِنَ الْيَهُودِ يُقَالُ لَهُ شَمْعُونُ يُعَالِجُ الصُّوفَ فَقَالَ هَلْ لَكَ أَنْ تُعْطِيَنِى جِزَّةً مِنْ صُوفٍ تَغْزِلُهَـا لَكَ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ بِثَلَاثَةِ أَصْوُعٍ مِنْ شَعِيرٍ قَالَ نَعَمْ فَأَعْطَاهُ فَجَاءَ بِالـصُّوفِ وَ الـشَّعِيرِ وَ أَخْبَـرَ فَاطِمَـةَ علیهاالسلام فَقَبِلَـتْ وَ أَطَاعَتْ ثُمَّ عَمَدَتْ فَغَزَلَتْ ثُلُثَ الصُّوفِ ثُمَّ أَخَذَتْ صَاعاً مِنَ الشَّعِيرِ فَطَحَنَتْهُ وَ عَجَنَتْـهُ وَ خَبَـزَتْ مِنْـهُ خَمْـسَةَ أَقْرَاصٍ لِكُلِّ وَاحِدٍ قُرْصاً وَ صَلَّى عَلِيٌّ علیه‌السلام مَعَ النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله الْمَغْرِبَ ثُمَّ أَتَى مَنْزِلَهُ فَوُضِعَ الْخِوَانُ وَ جَلَسُوا خَمْسَتُهُمْ فَأَوَّلُ لُقْمَة كَسَرَهَا عَلِيٌّ علیه‌السلام إِذَا مِسْكِينٌ قَدْ وَقَفَ بِالْبَابِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ أَنَا مِـسْكِينٌ مِـنْ مَسَاكِينِ الْمُسْلِمِينَ أَطْعِمُونِى مِمَّا تَأْكُلُونَ أَطْعَمَكُمُ اللَّهُ عَلَى مَوَائِدِ الْجَنَّة فَوَضَعَ اللُّقْمَةَ مِنْ يَدِهِ ثُمَّ قَالَ ... فَأَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ علیهاالسلام تَقُولُ ... وَ عَمَدَتْ إِلَى مَا كَانَ عَلَى الْخِوَانِ فَدَفَعَتْهُ إِلَى الْمِسْكِينِ وَ بَاتُوا جِيَاعاً وَ أَصْبَحُوا صِـيَاماً لَـمْ يَذُوقُوا إِلَّا الْمَاءَ الْقَرَاحَ ثُمَّ عَمَدَتْ إِلَى الثُّلُثِ الثَّانِى مِنَ الصُّوفِ فَغَزَلَتْهُ ثُمَّ أَخَذَتْ صَاعاً مِنَ الـشَّعِيرِ فَطَحَنَتْـهُ وَ عَجَنَتْهُ وَ خَبَزَتْ مِنْهُ خَمْسَةَ أَقْرِصَة لِكُلِّ وَاحِدٍ قُرْصاً وَ صَلَّى عَلِيٌّ علیه‌السلام الْمَغْرِبَ مَعَ النَّبِيِّ ثُمَّ أَتَى مَنْزِلَهُ فَلَمَّا وُضِعَ الْخِوَانُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ جَلَسُوا خَمْسَتُهُمْ فَأَوَّلُ لُقْمَة كَسَرَهَا عَلِيٌّ علیه‌السلام إِذَا يَتِيمٌ مِنْ يَتَامَى الْمُسْلِمِينَ قَدْ وَقَـفَ بِالْبَـابِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ أَنَا يَتِيمٌ مِنْ يَتَامَى الْمُسْلِمِينَ أَطْعِمُونِى مِمَّا تَأْكُلُونَ أَطْعَمَكُـمُ اللَّـهُ عَلَـى مَوَائِدِ الْجَنَّة فَوَضَعَ عَلِيٌّ علیه‌السلام اللُّقْمَةَ مِنْ يَدِهِ ثُمَّ قَالَ ...فَأَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ علیهاالسلام وَ هِيَ تَقُولُ ... ثُمَّ عَمَدَتْ فَأَعْطَتْهُ جَمِيـعَ مَا عَلَى الْخِوَانِ وَ بَاتُوا جِيَاعاً لَمْ يَذُوقُوا إِلَّا الْمَاءَ الْقَرَاحَ وَ أَصْبَحُوا صِيَاماً وَ عَمَـدَتْ فَاطِمَـةُ علیهاالسلام فَغَزَلَـتِ الثُّلُـثَ الْبَاقِيَ مِنَ الصُّوفِ وَ طَحَنَتِ الصَّاعَ الْبَاقِيَ وَ عَجَنَتْهُ وَ خَبَزَتْ مِنْهُ خَمْسَةَ أَقْرَاصٍ لِكُلِّ وَاحِدٍ قُرْصاً وَ صَلَّى عَلِيٌّ الْمَغْرِبَ مَعَ النَّبِيِّ ثُمَّ أَتَى مَنْزِلَهُ فَقَرَّبَ إِلَيْهِ الْخِوَانَ وَ جَلَسُوا خَمْسَتُهُمْ فَأَوَّلُ لُقْمَة كَسَرَهَا عَلِيٌّ علیه‌السلام إِذَا أَسِيرٌ مِـنْ أُسَرَاءِ الْمُشْرِكِينَ قَدْ وَقَفَ بِالْبَابِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ تَأْسِـرُونَنَا وَ تَـشُدُّونَنَا وَ لَـا تُطْعِمُونَنَـا ←

مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا﴾.[1] این سوره در شام بیست و چهارم، شب بیست و پنجم نازل شد، منتهی ماها، هم قاصریم و هم مقصریم.

→ فَوَضَعَ عَلِیٌّ علیه‌السلام اللُّقْمَةَ مِنْ یَدِهِ ثُمَّ قَالَ ... فَأَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ علیهاالسلام وَ هِیَ تَقُولُ ...وَ عَمَدُوا إِلَی مَا کَانَ عَلَی الْخِوَانِ فَأَتَوْهُ وَ بَاتُوا جِیَاعاً وَ أَصْبَحُوا مُفْطِرِینَ وَ لَیْسَ عِنْدَهُمْ شَیْءٌ قَالَ شُعَیْبٌ فِی حَدِیثِهِ وَ أَقْبَلَ عَلِیٌّ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام نَحْوَ رَسُولِ اللَّهِ وَ هُمَا یَرْتَعِشَانِ کَالْفِرَاخِ مِنْ شِدَّةِ الْجُوعِ فَلَمَّا بَصُرَ بِهِمُ النَّبِیُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله قَالَ یَا أَبَا الْحَسَنِ شَدَّ مَا یَسُوؤُنِی مَا أَرَی بِکُمْ انْطَلِقْ إِلَی ابْنَتِی فَاطِمَةَ فَانْطَلَقُوا إِلَیْهَا وَ هِیَ فِی مِحْرَابِهَا قَدْ لَصِقَ بَطْنُهَا بِظَهْرِهَا مِنْ شِدَّةِ الْجُوعِ وَ غَارَتْ عَیْنَاهَا فَلَمَّا رَآهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله ضَمَّهَا إِلَیْهِ وَ قَالَ وَا غَوْثَاهْ بِاللَّهِ أَنْتُمْ مُنْذُ ثَلَاثٍ فِیمَا أَرَی فَهَبَطَ جَبْرَئِیلُ فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ خُذْ مَا هَیَّأَ اللَّهُ لَکَ فِی أَهْلِ بَیْتِکَ قَالَ وَ مَا آخُذُ یَا جَبْرَئِیلُ قَالَ ﴿هَلْ أَتی عَلَی الْإِنْسانِ حِینٌ مِنَ الدَّهْرِ﴾ حَتَّی إِذَا بَلَغَ ﴿إِنَّ هذا کانَ لَکُمْ جَزاءً وَ کانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُوراً﴾ وَ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مِهْرَانَ فِی حَدِیثِهِ فَوَثَبَ النَّبِیُّ حَتَّی دَخَلَ مَنْزِلَ فَاطِمَةَ علیهاالسلام فَرَأَی مَا بِهِمْ فَجَمَعَهُمْ ثُمَّ انْکَبَّ عَلَیْهِمْ یَبْکِی وَ یَقُولُ أَنْتُمْ مُنْذُ ثَلَاثِ أَیَّامٍ فِیمَا أَرَی وَ أَنَا غَافِلٌ عَنْکُمْ فَهَبَطَ عَلَیْهِ جَبْرَئِیلُ بِهَذِهِ الْآیَاتِ ﴿إِنَّ الْأَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ کانَ مِزاجُها کافُوراً عَیْناً یَشْرَبُ بِها عِبادُ اللَّهِ یُفَجِّرُونَها تَفْجِیراً﴾ قَالَ هِیَ عَیْنٌ فِی دَارِ النَّبِیِّ یُفَجَّرُ إِلَی دُورِ الْأَنْبِیَاءِ وَ الْمُؤْمِنِینَ ﴿یُوفُونَ بِالنَّذْرِ﴾ یَعْنِی عَلِیّاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ وَ جَارِیَتَهُمْ ﴿وَ یَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً﴾ یَقُولُونَ عَابِساً کَلُوحاً ﴿وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ﴾ یَقُولُ عَلَی شَهْوَتِهِمْ لِلطَّعَامِ وَ إِیثَارِهِمْ لَهُ ﴿مِسْکِیناً﴾ مِنْ مَسَاکِینِ الْمُسْلِمِینَ ﴿وَ یَتِیماً﴾ مِنْ یَتَامَی الْمُسْلِمِینَ ﴿وَ أَسِیراً﴾ مِنْ أُسَارَی الْمُشْرِکِینَ وَ یَقُولُ إِذَا أَطْعَمُوهُمْ ﴿إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِیدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لا شُکُوراً﴾ قَالَ وَ اللَّهِ مَا قَالُوا هَذَا لَهُمْ وَ لَکِنَّهُمْ أَضْمَرُوهُ فِی أَنْفُسِهِمْ فَأَخْبَرَ اللَّهُ بِإِضْمَارِهِمْ یَقُولُونَ لَا نُرِیدُ جَزَاءً تُکَافُونَنَا بِهِ وَ لَا شُکُوراً تُثْنُونَ عَلَیْنَا بِهِ وَ لَکِنَّا إِنَّمَا أَطْعَمْنَاکُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ وَ طَلَبِ ثَوَابِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی ذِکْرُهُ ﴿فَوَقاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذلِکَ الْیَوْمِ وَ لَقَّاهُمْ نَضْرَةً﴾ فِی الْوُجُوهِ ﴿وَ سُرُوراً﴾ فِی الْقُلُوبِ ﴿وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً﴾ یَسْکُنُونَهَا ﴿وَ حَرِیراً﴾ یَفْتَرِشُونَهُ وَ یَلْبَسُونَهُ ﴿مُتَّکِئِینَ فِیها عَلَی الْأَرائِکِ﴾ وَ الْأَرِیکَةُ السَّرِیرُ عَلَیْهِ الْحَجَلَةُ ﴿لا یَرَوْنَ فِیها شَمْساً وَ لا زَمْهَرِیراً﴾ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَبَیْنَا أَهْلُ الْجَنَّةِ فِی الْجَنَّةِ إِذْ رَأَوْا مِثْلَ الشَّمْسِ قَدْ أَشْرَقَتْ لَهَا الْجِنَانُ فَیَقُولُ أَهْلُ الْجَنَّةِ یَا رَبِّ إِنَّکَ قُلْتَ فِی کِتَابِکَ ﴿لا یَرَوْنَ فِیها شَمْساً﴾ فَیُرْسِلُ اللَّهُ جَلَّ اسْمُهُ إِلَیْهِمْ جَبْرَئِیلَ فَیَقُولُ لَیْسَ هَذِهِ بِشَمْسٍ وَ لَکِنَّ عَلِیّاً وَ فَاطِمَةَ ضَحِکَا فَأَشْرَقَتِ الْجِنَانُ مِنْ نُورِ ضَحِکِهِمَا وَ نَزَلَتْ ﴿هَلْ أَتی﴾ فِیهِمْ إِلَی قَوْلِهِ تَعَالَی ﴿وَ کانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُوراً﴾. الامالی، الشیخ الصدوق، ص۳۲۹؛ روضة الواعظین، الفتال النیشابوری، ص۱۶۲؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۳۵، ص۲۳۷.

و همچنین با عبارات مختلف در این منابع: مناقب الامام امیرالمؤمنین علیه‌السلام، محمدبن سلیمان الکوفی، ج۱، ص۱۷۸؛ سعد السعود، السید بن طاووس، ص۱۴۱؛ الطرائف، السیدبن طاووس، ص۱۰۷؛ اقبال الاعمال، السیدبن طاووس، ج۲، ص۳۷۵؛ کشف الغمة، الاربلی، ج۱، ص۳۰۸؛ کشف الیقین، العلامة الحلی، ص۹۳؛ خصائص الوحی المبین، ابن بطریق، ص۱۷۷؛ نهج الایمان، ابن جبر، ص۱۷۴؛ زبدة البیان، المحقق اردبیلی، ص۴۲۲؛ زبدة التفاسیر، ملا فتح الله کاشانی، ج۷، ص۲۷۸؛ مجمع البحرین، طریحی، ج۱، ص۴۴۵؛ البرهان، البحرانی، ج۵، ص۵۴۹؛ و..

۱. الانسان: ۸ و ۹.

دههٔ غدیریه پانزدهم تا بیست و پنجم

در این دهه، از پانزدهم تا بیست و پنجم، باید در تمام مساجد ایران، مجلس باشد. هر شب این قضایا را طرح کنند. مردم بفهمند چه خبر بود. سورهٔ دهر شب بیست و پنجمِ این ماه نازل شد و روز بیست و چهارم، آیهٔ مباهله نازل شد.(۱) همهٔ این قضایا در همین ماه بوده است.•۳ این مطلبی که الآن بیان می‌نمایم، از مهم‌ترین تفسیر علمای عامه نقل خواهم نمود. ابوذر غفاری ناقل مطلب است.

مسکینی وارد مسجد پیغمبر ﷺ شد. از مردم درخواست کمک کرد. کسی به او اعتنا نکرد. به طرف آسمان دست برداشت و گفت: بار الها! در مسجد پیغمبرت آمدم و در خواستِ کمک کردم، ولی کسی به من اعتنا نکرد. قلب عالم امکان در حال رکوع بود. دستش را دراز کرد. آن مسکین آمد و انگشتر را از انگشت بیرون آورد. قیامتی سرپا شد. این قضیه هم مربوط به بیست و چهارم همین ماه است.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام وقتی به نماز می‌ایستاد، آن‌چنان روح او مجذوب خدا می‌شد و چنان مستغرق در دریای معرفت بود که عالم در مقابل او محو بود. فقط اثبات، خدا بود. در عین حال خدا خواست نشان بدهد که امام کیست؟ امام آن کسی است که جنبهٔ یلی الحقی اورا از جنبهٔ یلی الخلقی غافل نکند و جنبهٔ یلی الخلقی او را از

---

۱. عَنْ أَبِی إِبْرَاهِیمَ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ یَوْمُ الْمُبَاهَلَةِ الْیَوْمُ الرَّابِعُ وَ الْعِشْرُونَ مِنْ ذِی الْحِجَّةِ. مصباح المتهجد، الشیخ الطوسی، ص۷۶۴؛ البلد الامین، الکفعمی، ص۱۶۶؛ وسائل الشیعه، الحر العاملی، ج۸، ص۱۷۲.
و همچنین: الْمُبَاهَلَةِ وَ هِیَ یَوْمُ أَرْبَعٍ وَ عِشْرِینَ مِنْ ذِی الْحِجَّةِ وَ قَدْ قِیلَ یَوْمُ إِحْدَی وَ عِشْرِینَ وَ قِیلَ یَوْمُ سَبْعَةٍ وَ عِشْرِینَ وَ أَصَحُّ الرِّوَایَاتِ یَوْمُ أَرْبَعَةٍ وَ عِشْرِین. اقبال الاعمال، السیدبن طاووس، ج۲، ص۳۵۴؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۷۸، ص۲۲.
یوم الخامس و العشرین منه: هو یوم المباهلة و روی أنه یوم الرابع و العشرین و هو الأظهر. مصبا ح المتهجد، الشیخ الطوسی، ص۷۵۹.
منابعی که روز مباهله رو ۲۴ ذی حجه ذکر کرده اند عبارتند از: الروضة الواعظین، الفتال النیشابوری، ص۱۶۴؛ المنتهی المطلب، العلامة الحلی، ج۲، ص۶۱۱؛ التذکرة الفقهاء، العلامة الحلی، ج۲، ص۱۴۲ و..
نکته: ظاهر روایات این است که روز مباهله ۲۴ ذی الحجه می‌باشد. پس روز نزول آیه ۲۳ ذی الحجه می‌باشد.

جنبهٔ یلی الحقی غافل نکند، در عین استغراق در خالق، خلق را زیر نظر داشته باشد.

دست خود را به جانب مسکین دراز کرد و آن مسکین انگشتر را از انگشت درآورد. رسول خدا ﷺ به اباذر فرمود: به مسجد برویم. وقتی به مسجد وارد شد. منظره را دید. مهم این است. این‌ها را اهل علم برای دنیا تشریح کنند. این را که می‌گویم تمام علمای عامه جمع بشوند، اگر قدرتِ جواب دارند، جواب بدهند. این را همهٔ آنها نوشتند، آن هم مثل ثعلبی، چنین کسی قضیه را نقل می‌کند. وقتی چشمش به این منظره افتاد، دست به دعا برداشت. گفت: «بار الها! موسی بن عمران از تو خواست گفت: ﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي؛ وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي؛... وَاجْعَل لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي﴾؛[1] بارالها، من هم از تو می‌خواهم: ﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي؛ وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي؛... وَاجْعَل لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي﴾، یک مرتبه جبرئیل نازل شد:[2] ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ

---

۱. «پروردگارا، سینه‌ام را گشاده گردان؛ و کارم را برای من آسان ساز... و برای من دستیاری از کسانم قرار ده». طه: ۲۵ تا ۲۶ و ۲۹.

۲. «حَدَّثَنِی أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ [الْفَقِيهُ] الصَّيْدَلَانِیُ... عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رِبْعِی قَالَ بَيْنَمَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ جَالِسٌ عَلَى شَفِيرِ زَمْزَمَ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ مُتَعَمِّمٌ بِعِمَامَة فَجَعَلَ ابْنُ عَبَّاسٍ لَا يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَّا قَالَ الرَّجُلُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: سَأَلْتُکَ بِاللَّهِ مَنْ أَنْتَ فَكَشَفَ الْعِمَامَةَ عَنْ وَجْهِهِ وَ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِی فَقَدْ عَرَفَنِی وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنِی فَأَنَا جُنْدَبُ بْنُ جُنَادَةَ الْبَدْرِیُّ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِیُّ سَمِعْتُ النَّبِیَّ بِهَاتَيْنِ وَ إِلَّا فَصَمَّتَا، وَ رَأَيْتُهُ وَ إِلَّا فَعَمِيَتَا وَ هُوَ يَقُولُ: عَلِیٌّ قَائِدُ الْبَرَرَة وَ قَاتِلُ الْكَفَرَة، مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُ وَ مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُ. أَمَا إِنِّی صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ يَوْماً مِنَ الْأَيَّامِ صَلَاةَ الظُّهْرِ فَسَأَلَ سَائِلٌ فِی الْمَسْجِدِ فَلَمْ يُعْطِهِ أَحَدٌ، فَرَفَعَ السَّائِلُ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ أَنِّی سَأَلْتُ فِی مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ فَلَمْ يُعْطِنِی أَحَدٌ شَيْئاً. وَ كَانَ عَلِیٌّ رَاكِعاً فَأَوْمَى إِلَيْهِ بِخِنْصِرِهِ الْيُمْنَى وَ كَانَ يَتَخَتَّمُ فِيهَا فَأَقْبَلَ السَّائِلُ حَتَّى أَخَذَ الْخَاتَمَ مِنْ خِنْصِرِهِ، وَ ذَلِکَ بِعَيْنِ النَّبِیِّ فَلَمَّا فَرَغَ النَّبِیُّ مِنْ صَلَاتِهِ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ أَخِی مُوسَى سَأَلَکَ- فَقَالَ: رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی وَ يَسِّرْ لِی أَمْرِی وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِی يَفْقَهُوا قَوْلِی وَ اجْعَلْ لِی وَزِيراً مِنْ أَهْلِی هَارُونَ أَخِی اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی وَ أَشْرِكْهُ فِی أَمْرِی فَأَنْزَلْتَ عَلَيْهِ قُرْآناً نَاطِقاً: سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِيکَ اللَّهُمَّ وَ أَنَا مُحَمَّدٌ نَبِيُّکَ وَ صَفِيُّکَ اللَّهُمَّ فَاشْرَحْ لِی صَدْرِی وَ يَسِّرْ لِی أَمْرِی ... وَ اجْعَلْ لِی وَزِيراً مِنْ أَهْلِی عَلِيّاً أَخِی اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی. قَالَ أَبُو ذَرٍّ: فَوَ اللَّهِ مَا اسْتَتَمَّ رَسُولُ اللَّهِ الْكَلَامَ حَتَّى هَبَطَ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ قَالَ: [يَا مُحَمَّدُ هَنِيئاً [لَکَ] مَا وَهَبَ اللَّهُ لَکَ فِی أَخِيکَ. قَالَ: وَ مَا ذَاکَ جَبْرَئِيلُ قَالَ: أَمَرَ اللَّهُ أُمَّتَکَ بِمُوَالاتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَة وَ أَنْزَلَ قُرْآناً عَلَيْکَ] ﴿إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ﴾»؛ «عبد اللّه بن عباس در کنار زمزم نشسته بود و می‌گفت: پیامبر خدا چنین فرمود: در این هنگام مردی که عمامه بر روی انداخته بود آمد و هر وقت که ابن عباس می‌گفت: پیامبر خدا فرمود، او نیز می‌گفت: پیامبر خدا فرمود. ابن عباس گفت: تو را به خدا تو کیستی؟ او عمامه

←

الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾.[۱] این آیه شریفه هم روز بیست و چهارم این ماه نازل شد.[۲] منحصراً ولیّ، خداست و پیغمبر خدا ﷺ و مؤمنی که نماز را به پا می‌دارد و در حال

→

از صورت خود کنار زد و گفت: مردم هر کس مرا شناخت که شناخته و هر کس مرا نمی‌شناسد من جندب بن جناده بدری، ابو ذر غفاری هستم. از پیامبر خدا با این دو گوشم شنیدم وگرنه کر شوند. و نیز با این دو چشمم دیدم وگرنه کور شوند که فرمود: علی رهبر نیکان و کشنده کافران است، هر کس او را یاری کند، یاری می‌شود و هر کس او را خوار سازد خوار می‌شود.آگاه باشید که من در روزی از روزها نماز ظهر را با پیامبر خدا خواندم، سائلی در مسجد سؤال کرد و کسی به او چیزی نداد، سائل دست خود را به سوی آسمان دراز کرد و گفت: خدایا گواه باش که در مسجد پیامبر خدا سؤال کردم و کسی چیزی به من نداد. در این هنگام علی ؑ در حال رکوع بود پس به انگشت کوچک دست راست خود که انگشتری در آن بود، به سوی سائل اشاره کرد، پس سائل جلو آمد و انگشتر را از انگشت او در آورد و این کار مقابل چشمان پیامبر بود و چون پیامبر از نماز فارغ شد سر خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا برادرم موسی از تو تقاضایی کرد و گفت: پروردگارا سینه مرا گشاد کن و کار مرا آسان ساز و از زبان من لکنت را باز کن تا سخن مرا در یابند و برای من وزیری از خاندان خودم قرار بده هارون برادرم را و به وسیله او پشت مرا محکم کن و او را در کار من شریک ساز، پس تو در قرآنت در مورد او چنین نطق کردی که: «به زودی بازوی تو را به وسیله برادرت محکم خواهیم کرد.» خدایا من محمد پیامبر تو و برگزیده تو هستم، خدایا سینه مرا گشاد کن و کار مرا آسان نما و برای من از خاندانم وزیری قرار بده علی برادرم را، به وسیله او پشت مرا محکم کن.ابوذر می‌گوید: به خدا سوگند هنوز سخن پیامبر تمام نشده بود که جبرئیل از جانب خدا بر او نازل شد و گفت: یا محمد آنچه خداوند راجع به برادرت بر تو بخشید، گوارایت باد. گفت: آن چیست ای جبرئیل؟ گفت: خداوند امت تو را تا روز قیامت به دوست داشتن او امر کرده و قرآن بر تو نازل کرده: ﴿انما ولیکم اللّه و رسوله و الذین آمنوا﴾». مجمع البیان، الطبرسی، ج۳، ص۳۶۱؛ روض الجنان و روح الجنان، ابوالفتوح الرازی، ص۲۰؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص۲۰۹(حدیث را از ابتدای روایت ابوذر آورده است)؛ کشف الغمة، الاربلی، ج۱، ص۳۹۷؛ ارشاد القلوب، الدیلمی، ج۲، ص۲۲۰؛ تأویل الآیات، السید شرف الدین، ص۱۵۱؛ زبدة التفاسیر، الملا فتح الله الکاشانی، ج۲، ص۲۸۰؛ تفسیر منهج الصادقین، الملا فتح الله الکاشانی، ص۲۷۰؛ البرهان، السید هاشم البحرانی، ج۲، ص۳۲۰؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۳۵، ص۱۹۵؛ تفسیر کنز الدقائق، المشهدی، ص۱۵۰؛ تفسیر نور الثقلین، الحویزی، ج۳، ص۳۷۶.

منابع اهل تسنن: تفسیر الثعلبی، الثعلبی، ج۴، ص۸۱؛ مناقب علی بن ابی طالب، ابن مردویه الاصفهانی، ص۲۹۳؛ شواهد التنزیل، الحاکم الحسکانی، ج۱، ص۲۳۰؛ مطالب السؤول، ابن طلحه الشافعی، ص۱۷۱؛ الفصول المهمة، ابن الصباغ، ص۵۸۰.

۱. «ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند». المائده: ۵۵.

۲. «یومِ الصدقة بِالْخَاتَم و هو الرابع و العشرون من ذی الحجة». التذکرة الفقهاء، العلامة الحلی، ج۲، ص۲۸۶؛ نهایة الاحکام، العلامة الحلی، ج۲، ص۹۶؛ المصباح، الکفعمی، ص۴۱۳.

رکوع زکات می‌دهد. این است که ما در حق امیرالمؤمنین علیه السلام کوتاهی کردیم.

تمام مملکت باید در این دهه در قضیۀ آیۀ تطهیر که در این دهه نازل شد مستغرق باشد. سورۀ هل اتی که در این دهه نازل شد. آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾ که در این دهه نازل شد. غوغای مهمی که آن روز عید اکبر شد، ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾.[1] روز هیجدهم علی علیه السلام را سر دست گرفت، گفت: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاه فَهَذا عَلِيٌّ مَوْلَاه».[2]

---

۱. «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و راضی شدم که اسلام دین شما باشد». المائده: ۳.

۲. الکافی، الکلینی، ج۱، ص۴۲۰؛ تفسیر القمی، علی بن ابراهیم القمی، ج۱، ص۱۷۴؛ الامالی، الشیخ الصدوق، ص۱۸۴؛ الخصال، الشیخ الصدوق، ص۲۱۹؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، الشیخ الصدوق، ج۲، ص۱۶۴؛ تفسیر فرات، فرات بن ابراهیم الکوفی، ص۱۳۰؛ مناقب الامام امیر المؤمنین، محمد بن سلیمان الکوفی، ج۲، ص۴۲۳؛ شرح الاخبار، القاضی نعمان المغربی، ج۱، ص۱۰۱؛ المسترشد، الطبری، ص۴۵۴؛ الامالی، الشیخ المفید، ص۵۸؛ الامالی، الشیخ الطوسی، ص۲۵۴؛جواهر الفقه،القاضی ابن براج، ص۲۴۹؛ روضة الواعظین، الفتال النیشابوری، ص۸۹؛ الاحتجاج، الطبرسی، ج۱، ص۹۶؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص۲۲۹؛ الطرائف، السید بن طاووس، ص۱۴۶.

و همچنین: «من کنت مولاه فهذا مولاه»

منابع اهل تسنن: مسند احمد، ج۴، ص۳۷۰؛ المعیار والموازنة، الإسکافی، ص۷۲: (قال الاسکافی: هذا خبر قد بانت حجته، وثبتت أسبابه وأركانه ، وما قلنا من طريق النظر فقد تقصينا بما فيه كفاية مما لا يمكن للمخالف أن يدخل فى ذلك شبهة، و ثبت ذلک بحجة واضحة بغاية ما يكون للمخالفين من الدحل)؛ السنة، ابن أبی عاصم، ص۵۵۲: (قال ابن ابی عاصم: هو حديث صحيح غاية ، جاء من طرق جماعة من الصحابة خرجت أحاديث سبعة منهم ، ولبعضهم أكثر من طريق واحد ، وقد خرجتها كلها وتكلمت على أسانيدها فى سلسلة الأحاديث الصحيحة)؛ خصائص امیر المؤمنین، النسائی، ص۹۵؛ انساب الاشراف، البلاذری، ج۲، ص۱۰۸؛ المعجم الکبیر، الطبرانی، ج۵، ص۱۶۶؛ المستدرک، الحاکم النیشابوری، ج۳، ص۱۰۹(عبارته: فهذا وليه)؛ الاستذکار، ابن عبد البر، ج۸، ص۲۳۹؛ شواهد التنزیل، الحاکم الحسکانی، ج۲، ص۳۸۵؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۴۲، ص۲۰۹؛ اسد الغابة، ابن اثیر، ج۳، ص۹۲؛ نظم درر السمطین، الزرندی، ص۱۰۹: (قال الزرندی: قال الإمام أبو الحسن الواحدی: هذه الولاية التی أثبتها النبی لعلی مسؤول عنها يوم القيامة) ؛ تاریخ اسلام، الذهبی، ج۳، ص۶۲۹ (قال الذهبی: هذا حديث صحيح)؛ البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج۵، ص ۲۳۱ (قال ابن كثير: قال شيخنا الذهبی: هذا حديث حسن) و ج۷، ص۳۸۵ : (قد روى هذا من طرق متعددة عن علی رضى الله عنه، وله طرق متعددة عن زيد بن أرقم) و ص۳۸۶؛ مجمع الزوائد، الهیثمی، ج۹، ص۱۰۴(قال الهيثمی: رجاله رجال الصحيح غير فطر بن خليفة وهو ثقة) و ص۱۰۵؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج۲، ص۲۸۹.

و برای تحقیق بیشتر رجوع شود به مجلس یازدهم، صفحه ۲۴۰، تعلیقه۱.

پی نوشت‌ها:

۱. قال رسول الله: «إن الحسن والحسین شنفا العرش، وإن الجنة قالت: یا رب أسکنتنی الضعفاء والمساکین؟ فقال الله لها: ألا ترضین أنی زینت أرکانک بالحسن والحسین، قال: فماست کما تمیس العروس فرحا». الإرشاد، الشیخ المفید، ج۲، ص۱۲۷؛ ألقاب الرسول وعترته، من قدماء المحدثین، ص۴۶؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۱۶۵؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، الشیخ الطبرسی، ج۱، ص۴۳۲؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمة، علی بن أبی الفتح الإربلی، ج۲، ص۲۱۶؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۴۳، ص۲۷۵.

و همچنین در منابع اهل تسنن: «قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الحسن والحسین شنفا العرش ولیسا بمعلقین وإن النبی صلی الله علیه وسلم قال إذا استقر أهل الجنة فی الجنة قالت الجنة یا رب وعدتنی ان تزیننی برکنین من أرکانک قال ألم أزینک بالحسن والحسین». مجمع الزوائد، ابن حجر الهیثمی، ج۹، ص۱۸۴؛ الجامع الصغیر، جلال الدین السیوطی، ج۱، ص۵۹۰؛ فیض القدیر (شرح الجامع الصغیر)، المناوی، ج۳، ص۵۵۱.

۲. عَنِ ابْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِیهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ فَاطِمَةَ لِمَ سُمِّیَتْ زَهْرَاءَ فَقَالَ: «لِأَنَّهَا کَانَتْ إِذَا قَامَتْ فِی مِحْرَابِهَا زَهَرَ نُورُهَا لِأَهْلِ السَّمَاءِ کَمَا یَزْهَرُ نُورُ الْکَوَاکِبِ لِأَهْلِ الْأَرْض » ؛ ابن عماره کندی روایت کرده از پدرش گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا فاطمه علیها السلام را زهرا نامیدند؟ امام علیه السلام فرمود: برای اینکه هر گاه فاطمه علیها السلام در محراب عبادت می‌ایستاد و به عبادت مشغول می‌شد نور او برای اهل آسمان می‌درخشید همان طور که نور ستارگان برای اهل زمین می‌درخشند. علل الشرائع، الشیخ الصدوق، ج۱، ص۱۸۱؛ معانی الأخبار، الشیخ الصدوق، ص۶۴؛ دلائل الامامة، محمد بن جریر الطبری (الشیعی)، ص ۱۴۹.

۳. **الف)** روز مباهله: الْمُبَاهَلَة وَ هِیَ یَوْمُ أَرْبَعٍ وَ عِشْرِینَ مِنْ ذِی الْحِجَّة وَ قَدْ قِیلَ یَوْمُ إِحْدَی وَ عِشْرِینَ وَ قِیلَ یَوْمُ سَبْعَة وَ عِشْرِینَ وَ أَصَحُّ الرِّوَایَاتِ یَوْمُ أَرْبَعَة وَ عِشْرِین. اقبال الاعمال، السیدبن طاووس، ج۲، ص۳۵۴؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۷۸، ص۲۲.

منابعی که روز مباهله رو ۲۴ ذی حجه ذکر کرده اند عبارتند از: الروضة الواعظین، الفتال النیشابوری، ص۱۶۴؛ المنتهی المطلب، العلامة الحلی، ج۲، ص۶۱۱؛ التذکرة الفقهاء، العلامة الحلی، ج۲، ص۱۴۲ و..

ب) خاتم بخشی در نماز. «یوم الصدقة بِالْخَاتَمِ و هو الرابع و العشرون من ذی الحجة». التذکرة الفقهاء، العلامة الحلی، ج۲، ص۲۸۶.

ج) نزول سوره دهر: «نزل: ﴿یوفون بالنذر﴾ وکانت [کان] الصدقة فی لیلة خمس وعشرین من ذی الحجة». مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۱۴۸؛ و همچنین رجوع شود به اقبال الاعمال، السیدبن طاووس، ج۲، ۳۷۵.

۴. «روی عن أبی ذر رضی الله عنه أنه قال: صلیت مع رسول الله صلی الله علیه[وآله] وسلم یوماً صلاة الظهر، فسأل سائل فی المسجد فلم یعطه أحد، فرفع السائل یده إلی السماء وقال: اللّهم أشهد أنی سألت فی مسجد

الرسول صلی الله علیه وسلم فما أعطانی أحد شیئاً، وعلی علیه السلام کان راکعاً، فأومأ إلیه بخنصره الیمنی وکان فیها خاتم، فأقبل السائل حتی أخذ الخاتم بمرأی النبی صلی الله علیه وسلم، فقال : الّلهم إن أخی موسی سألک فقال: رب اشرح لی صدری إلی قوله وأشرکه فی أمری فأنزلت قرآناً ناطقاً ﴿سنشد عضدک بأخیک ونجعل لکما سلطاناً﴾ الّلهم وأنا محمد نبیّک وصفیک فاشرح لی صدری ویسر لی أمری واجعل لی وزیراً من أهلی علیاً أشدد به ظهری. قال أبو ذر: فوالله ما أتم رسول الله هذه الکلمة حتی نزل جبریل فقال: یا محمد إقرأ ﴿إنما ولیکم الله ورسوله﴾ إلی آخرها»

منبع اهل تسنن: تفسیر رازی، فخر الدین الرازی، ج۱۲، ص۲۶

و همچنین: «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ﷺ فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا﴾ الْآیَةَ قَالَ إِنَّ رَهْطاً مِنَ الْیَهُودِ أَسْلَمُوا مِنْهُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ وَ أَسَدٌ وَ ثَعْلَبَةُ وَ ابْنُ یَامِینَ وَ ابْنُ صُورِیَا فَأَتَوُا النَّبِیَّ فَقَالُوا یَا نَبِیَّ اللَّهِ إِنَّ مُوسَی أَوْصَی إِلَی یُوشَعَ بْنِ نُونٍ فَمَنْ وَصِیُّکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ وَلِیُّنَا بَعْدَکَ فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآیَةُ ﴿إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ﴾ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّه قُومُوا فَقَامُوا فَأَتَوُا الْمَسْجِدَ فَإِذَا سَائِلٌ خَارِجٌ فَقَالَ یَا سَائِلُ أَ مَا أَعْطَاکَ أَحَدٌ شَیْئاً قَالَ نَعَمْ هَذَا الْخَاتَمَ قَالَ مَنْ أَعْطَاکَهُ قَالَ أَعْطَانِیهِ ذَلِکَ الرَّجُلُ الَّذِی یُصَلِّی قَالَ عَلَی أَیِّ حَال أَعْطَاکَ قَالَ کَانَ رَاکِعاً فَکَبَّرَ النَّبِیُّ وَ کَبَّرَ أَهْلُ الْمَسْجِدِ فَقَالَ النَّبِیّ ﷺ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِب وَلِیُّکُمْ بَعْدِی قَالُوا رَضِینَا بِاللَّهِ رَبّاً وَ بِالْإِسْلَامِ دِیناً وَ بِمُحَمَّدٍ نَبِیّاً وَ بِعَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِب وَلِیّاً فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ ﴿وَ مَنْ یَتَولَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ﴾ . فَرُوِیَ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّاب أَنَّهُ قَالَ وَ اللَّهِ لَقَدْ تَصَدَّقْتُ بِأَرْبَعِینَ خَاتَماً وَ أَنَا رَاکِعٌ لِیَنْزِلَ فِیَّ مَا نَزَلَ فِی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِب فَمَا نَزَلَ». امام باقر ﷺ در تفسیر قول خدای عزوجل: همانا ولی شما خدا و رسول او است آنان که ایمان دارند.. فرمود جمعی از یهودیان مسلمان شدند مانند عبد اللّه بن سلام و اسد و ثعلبه و ابن یامین و ابن صوریا و نزد پیغمبر ﷺ آمدند و گفتند یا نبی اللّه موسی یوشع بن نون را وصی خود کرد وصی شما کیست؟ چه کسی پس از تو سرپرست ما است این آیه نازل شد که ولی شما خدا و رسول او است و آن کسانی که گرویدند و نماز برپا کردند و در حال رکوع زکات پرداختند سپس رسول خدا ﷺ فرمود برخیزید. برخاستند و به مسجد آمدند ناگاه سائلی بیرون آمد. حضرت ﷺ فرمود ای سائل کسی چیزی به تو نداد؟ گفت چرا این خاتم را دادند. فرمود چه کسی به تو داد؟ گفت این مردی که نماز میخواند. فرمود در چه حالی به تو داد؟ گفت در حال رکوع! پیغمبر ﷺ تکبیر گفت و اهل مسجد هم تکبیر گفتند. فرمود علی بن ابی طالب ﷺ پس از من ولی شما است گفتند به پروردگاری خدا خشنودیم و به دین اسلام و به پیغمبری محمد ﷺ و به ولایت علی بن ابی طالب ﷺ، خدا این آیه را نازل فرمود هر که خدا را ولی خود داند و رسولش و آنها که گرویدند به راستی حزب خدا غالبند.

از عمر بن خطاب روایت شده که من چهل خاتم تصدق دادم در حال رکوع تا در باره من نازل شود آنچه در باره علی نازل شد و چیزی نازل نشد. الامالی، شیخ صدوق، ص۱۸۶؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص۲۰۹؛ نهج الایمان، ابن جبر، ص۱۳۵(اشاره به آیه نموده و سپس قول عمر بن خطاب را آورده است)؛ تأویل الآیات، سید شرف الدین علی الحسینی، ص۱۵۲؛ الوافی، الفیض الکاشانی، ج۲،

ص۲۷۹؛ تفسیر الصافی، الفیض الکاشانی، ج۲، ص۴۷؛ البرهان، سید هاشم البحرانی، ج۲، ص۳۱۸؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۳۵، ص۱۸۳؛ تفسیر کنز الدقائق، محمد القمی المشهدی، ص۱۵۵.

مجلس نوزدهم

پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ حقیقتی واحد

۸۸/۹/۱۴ هـ ش، مصادف با ۱۴۳۰/۱۲/۱۷ هـ ق.

پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین علیه‌السلام حقیقتی واحد

درک واقعهٔ غدیر و مبدأ و منتهای آن

فردا روز نصب امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. درک حقیقت غدیر و این‌که این واقعهٔ غدیر چه بود و درک مبدأ این امر و منتهای آن، از عویصات مسائل است.

دربارهٔ غدیر بسیار بحث شده است، ولی هنوز آن حقیقت عظما و آن سرّ اصلی -کما هو حقّه- منکشف نشده است. سرّش این است که معانی، مختلف است. هر فهم وادراکی در حدّ نیل هر مُدرَکی نیست. روز نصب و انتصاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرداست.

تحلیل واقعهٔ غدیر متوقف بر چهار امر

اما درک حقیقت این امر توقف دارد بر درک دو «ما» و بر فهم دو «مَنْ».[1] چرا که نصب از امورِ تعلّقی و ذات اضافه است. امور ذات اضافه درکش توقف دارد به درک اضافه و درک اطراف اضافه. نصب امری است تعلّقی و ذات اضافه. فهم این نصب وقتی میسّر می‌شود که عقل حکیمی، فقیهی، آن هم نه هر حکیمی، نه هر

---

۱. مراد از دو "ما" این است که اولاً منصب اعطاء شده در روز غدیر چیست؟ ثانیاً نصب و انتصابی که در روز غدیر تحقق یافت، چیست؟ و مراد از این دو "من" این است که اولاً کسی که در غدیر خم به این منصب الهی منصوب گردید کیست؟ و ثانیاً کسی که او را نصب نمود (ناصب) کیست؟

فقیهی، آنها که به مخّ حکمت و فقاهت رسیده‌اند، این نصب را تجزیه کنند.

در این نصب اموری است: منصوب کیست؟ منصب چیست؟ نصب چیست؟ ناصب کیست؟ این چهار مطلب مربوط به خود نصب است. بعد نوبت به مبدأ این نصب می‌رسد و آن داستانی است مبسوط. بعد نوبت به منتهای این نصب می‌رسد. خود این شجرهٔ طیبه چیست؟ ریشه آن چیست؟ میوهٔ آن چیست؟[1] آن وقت است که واقعهٔ غدیر فهمیده شده است. فعلاً به قدر میسور در این بحث عمیق وارد می‌شویم.

اما مسأله دو حیث دارد: یکی در حدّ میسّر، یکی در حدّ ادراک خود ما، نه در حدّ ادراک خود مطلب.

شخصیت منصوب در روز عید غدیر

اولاً باید فهمید منصوب که بود؟ این سؤال اول «مَنْ» است. بعد نوبت می‌رسد به این‌که منصب چه بود که این منصوب به این منصب نصب شد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام حکیمِ علی الاطلاقِ عالمِ کون است. این است که حق او هم باید بر اساس حکمت باشد. حکمت هم منحصر به کتاب و سنت است؛ چون این دو ضمان عصمت دارند. به غیر از این دو هر چه باشد در معرض خطا و زلل است. مرجع و مستند، باید حکمت و عصمت باشد. منصوب باید از طریق خدا و از طریق رسول خدا شناخته

---

۱. «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه‌السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ تُؤْتِي أُكُلَها كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّها﴾ قَالَ الشَّجَرَةُ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله نَسَبُهُ ثَابِتٌ فِي بَنِي هَاشِمٍ وَ عُنْصُرُ الشَّجَرَةِ فَاطِمَةُ وَ فَرْعُ الشَّجَرَةِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَغْصَانُ الشَّجَرَةِ وَ ثَمَرُهَا الْأَئِمَّةُ [أولادها] وَ وَرَقُ الشَّجَرَةِ الشِّيعَةُ». بصائر الدرجات، محمدبن الحسن الصفار، ص۷۹؛ تفسیر مجمع البیان، الطبرسی، ج۶، ص۷۴.

و همچنین: دَخَلَ أُنَاسٌ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام ... تَسْأَلُوا عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ﴿كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ تُؤْتِي أُكُلَها كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّها﴾ قَالُوا: صَدَقْتَ هَذِهِ الْآيَةَ أَرَدْنَا أَنْ نَسْأَلَكَ قَالَ نَحْنُ الشَّجَرَةُ. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۳۲۵؛ الخرائج و الجرائح، قطب الدین الراوندی، ج۲، ص۵۹۷؛ الدر النظیم، الشامی العاملی، ص۶۱۲؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۴۶، ص۲۶۶.

در این منابع نیز شجره طیبه به اهل بیت علیهم‌السلام تفسیر شده است: التفسیر القمی، علی بن ابراهیم القمی، ج۱، ص۳۶۹؛ معانی الاخبار، الشیخ الصدوق، ص۴۰۰؛ التفسیر الصافی، الفیض الکاشانی، ج۳، ص۸۵؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۹، ص۱۱۲.

شود. این صحبت مربوط به مذهبی دون مذهبی نیست. هر شخصی پایبند این سه اصل است: عقل، کتاب، سنت باید در آنچه امروز گفته می‌شود، فکر کند. ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾،[۱] ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ﴾[۲] برای شناختن منصوب و کسی که فردا نصب شده، معیار، سنت قطعیه است.

یا علی أنْتَ مِنِّی وَ أنَا مِنْک

این حدیثی که الآن مبدأ این بحث است، حدیثی است که اگر بخاری سر از قبر بردارد، تسلیم می‌شود. مسلم بن حجاج نیشابوری و تمام پیروان او تسلیم‌اند. تمام رجال تفسیر عامّه و خاصّه قدرت دم زدن ندارند. ارکان اهل حدیث از عامه؛ مثل بخاری،[۳] آن هم در سه باب. مثل فخر رازی، مثل حاکم نیشابوری و از خاصه مثل شیخ مفید، شیخ طوسی، مثل شیخ صدوق، همه این حدیث را نقل کرده‌اند. حدیثی که در این درجه از صحت، و قوّت است باید فهمیده شود تا روشن شود آن شخصیتی که فردا منصوب شد که بود؟ بعد کلمهٔ فصل در دنیا محقق شود. متن حدیث که ارکان محدّثین عامه، اعیان مفسّرین عامه، اعلام مورّخین عامه، هر سه طبقه بر این نقل متفق‌اند، این است که رسول خدا ﷺ به علی مرتضی ﷺ فرمود: «**أَنْتَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكَ**»[۴] تو از منی، من از توام. این دو جمله است، اما دریایی از معانی است.

حقیقت «من» و انیّت انسان

«من» چیست؟ اول باید «من» را فهمید، «تو» را فهمید. «من» یعنی چه؟ «تو» یعنی

---

۱. «به سخن گوش فرا می‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند». الزمر:۱۸.

۲. «با حکمت به راه پروردگارت دعوت کن». النحل:۱۲۵.

۳. صحیح البخاری، البخاری، ج۳، کتاب الصلح؛ و ج۴، باب مناقب المهاجرین و فضلهم، اولین حدیث از باب مناقب علی بن أبی طالب، حدیث اول؛ و ج۵، باب عمرة القضاء، حدیث اول. (وسند در موضع اول و سوم این است: حدثنا عبیدالله بن موسی عن إسرائیل عن أبی اسحاق عن البراء).

۴. رجوع شود به مجلس سوم، صفحه ۸۶، تعلیقه۲.

چه؟ بعد باید فهمید آن من چه منی است؟ آن تو چه تویی است؟ اولاً: من این بدنی که در این عبا است، نیستم. من، سر و دست و پا نیست. این سرِ من است، نه من. این دستِ من است، نه من. این چشمِ من است، نه من. این قلبِ من است، نه من. این مغزِ من است، نه من. آن «من» چیست؟ آن انّیت چیست؟ «تو» هم همین‌طور. این جسمی که اینجا نشسته تو نیستی، این بدنِ توست، نه تو. مضاف غیر از مضاف الیه است. آن انّیت و حقیقت، که مایهٔ اصلی خلقت انسان است، قابل تغییر نیست. این بدن است، یک روزی کوچک است، یک روزی بزرگ است. اجزاء تحلیل می‌شود، یکی بعد از دیگری عوض می‌شود، ولی آن «من» است که از اول تا به آخر باقی است. همهٔ این اجزاء متحلّل است. بدل ما یتحلّل به غذا پیدا می‌شود. ولی آن «من» است که سی سال قبل هم آن «من» بود که چنین گفت الآن هم همان «من» است که چنین می‌گوید. فردا هم که زیر خاک این بدن از هم می‌پاشد آن «من» است که از هم نمی‌پاشد.

مراحل تکامل انیّت انسان

آن حقیقت «من» و آن حقیقت «تو»، باز به مراتب مختلف می‌شود. انّیت هر کسی وابسته به چیزی است که از آن ساخته شده است. بعد اگر آن مایه و جوهره، تکامل عقلی و علمی و اخلاقی پیدا کرد، آن «من» به علم و به مکارم نفسانی رشد می‌کند. نموّ او با علم است و حلم؛ قُوت او عبارت از حکمت است. آن حقیقت انّیت در اشخاص به این صفات تفاوت می‌کند.

رسیدن به مرحلهٔ نبوّت

بعد که انیّت انسان به کمالات علمی رسید و نظراً کامل شد و عملاً تمام شد و از کدورات نفسانیه تصفیه شد، آن وقت لیاقت پیدا می‌کند تا به ارتباط با غیب وجود برسد و الّا همه در عالم مُلک‌اند. آن طبقه که نخبهٔ بشریت می‌شود، به سر حدّ بین

غیب و شهود، بین مُلک و ملکوت می‌رسد. وقتی به اینجا رسید، نبوّت پیدا می‌شود.

بعد از آن‌که آن «من» به کمالات علمی و عملی تکمیل شد، و از کدورات مهذّب شد، آن وقت لیاقت اتصال به نور وجود پیدا می‌کند و صاحب مقام وحی و نبوّت می‌شود.

مرحلهٔ رسالت

بعد باز از آن مرتبه چقدر باید بالاتر برود و چه اندازه باید این انّیت تکمیل شود تا برسد به حدّی که از تحویل گرفتن به مقام تحویل دادن برسد، و از مرحلهٔ استفاضه به مقام افاضه برسد. بعد که به این مرحله رسید، رسول می‌شود.

پیامبر ﷺ صاحب کتاب

بعد از کمالات علمی و عملی و نبوّت و رسالت، باید به مقامی برسد که بتواند کتاب را تحویل بگیرد. آن وقت صاحب کتاب می‌شود.

پیامبر اولوالعزم

بعد باز از این مرحله چقدر باید ترقی کند. وقتی رسید به آن مقاماتی که گفتنی نیست، نتیجه‌اش این می‌شود که عزم به حدّی می‌رسد که از همهٔ ما سوی الله می‌گذرد. آن وقت اولوالعزم می‌شود. بعد که اولوالعزم شد، اینجا است که دیگر کمیت عقل لنگ است. بیان هر مبیّنی الکن است.

خاتم النبیّین ﷺ انسان کل و کل انسانیّت

از این مرحله چه جور باید بگذرد تا عصارهٔ همهٔ کمالات علمی و عملی عالم بشود. وقتی به این مرحله رسید، آنچه می‌شود از آن تعبیر کرد این است: انسان کلّ و کلّ الإنسانیّة، عقل کلّ و کلّ العقل، علم کلّ و کلّ العلم. وقتی به این مرحله رسید،

خاتم می‌شود. ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾.[۱] دیگر ختم می‌شود. یعنی چه؟ یعنی خلقت، بعثت، همه به ثمر نهایی می‌رسد. منتها الیه وجود یک نقطه می‌شود و آن نقطه خاتم ﷺ است.

خاتم ﷺ امام ائمه علیهم‌السلام و نبی انبیا

امام الأئمة المهدیّین، نبیّ الأنبیاء و المرسلین؛ پیغمبر است اما پیغمبرِ صد و بیست و چهار هزار پیغمبر است.[۲] امام است[۳] اما امام الأولین و الآخرین است.[۴] این حقیقت آن «أنا» است که در این روایت است: «یا علی تو از منی». نگفت تو از بدن منی، گفت: تو از منی.

---

۱. «محمّد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است». الاحزاب: ۴۰.

۲. ... فَقَالَ علیه‌السلام يَا مُفَضَّلُ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعَثَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ هُوَ رُوحٌ إِلَى الْأَنْبِيَاءِ علیهم‌السلام وَ هُمْ أَرْوَاحٌ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِأَلْفَيْ عَامٍ فَقُلْتُ بَلَى قَالَ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ دَعَاهُمْ إِلَى تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ طَاعَتِهِ وَ اتِّبَاعِ أَمْرِهِ...»؛ حضرت علیه‌السلام فرمودند: ای مفضّل آیا نمی‌دانی که حقّ تبارک و تعالی دو هزار سال قبل از خلقت مخلوقات در عالم ارواح روح رسول اکرم ﷺ را به سوی ارواح انبیاء علیهم‌السلام مبعوث نمود؟عرض کردم: آری می‌دانم.حضرت علیه‌السلام فرمودند: آیا نمی‌دانی که نبیّ اکرم ﷺ انبیا را به توحید خداوند و اطاعت از او و پیروی از امر او دعوت نمود؟. علل الشرایع، الشیخ الصدوق، ج ۱، ص ۱۶۳؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، ص ۲۱۷؛ المحتضر، حسن بن سلیمان الحلی، ص ۱۲۸؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج ۱۵، ص ۱۴ و ج ۳۹، ص ۱۹۵.

۳. «فَخَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام إِلَى النَّاسِ فَقَالَ علیه‌السلام يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِمَامٌ حَيّاً وَ مَيِّتاً؛». الکافی، الکلینی، ج ۱، ص ۴۵۱؛ فقه الرضا علیه‌السلام، علی ابن بابویه، ص ۱۹؛ المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۰۶ ؛بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج ۲۲، ص ۵۱۸، ۵۲۴، ۵۲۹، ۵۳۶.

۴. «عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه‌السلام عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهما‌السلام قَالَ: كُنَّا جُلُوساً فِي الْمَسْجِدِ إِذْ صَعِدَ الْمُؤَذِّنُ الْمَنَارَةَ...وَ أَمَّا قَوْلُهُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ يَقُولُ أُشْهِدُ اللَّهَ عَلَى أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ نَبِيُّهُ وَ صَفِيُّهُ وَ نَجِيبُهُ أَرْسَلَهُ إِلَى كَافَّةِ النَّاسِ أَجْمَعِينَ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَ أُشْهِدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ سَيِّدُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِين». التوحید، الشیخ الصدوق، ص ۲۳۹؛ معانی الأخبار، الشیخ الصدوق، ص ۳۹؛ فلاح السائل، السید ابن طاووس، ص ۱۴۴؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۸۱، ص ۱۳۱.

پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین ؑ، حقیقت و انیّت واحده

ای بخاری! تو این حدیث را سه جا نوشتی، آیا معنای آن را فهمیدی؟ ای فخر رازی، تو این‌قدر در مباحث حکمت مشرقیه[۱] جان کندی، آیا وقتی این حدیث را نوشتی، فهمیدی «یا علی تو از منی» یعنی چه؟ معنی این کلمه چیست؟ معنی این کلمه مگر غیر از این است که انّیت من و تو یک حقیقت است، منتها بدن دو تاست.

آنها که به مراتب عالیه علم النفس رسیدند و حقیقت أنا را بدون دست و پا، بدون سر و بدن دیدند، آنها می‌فهمند که یعنی چه آن «أنا»؟ و یعنی چه «تو از منی»؟

نقطهٔ منتهای حکمت نظری و عملی

معنی این کلمه این است. خوب در این دو کلمه دقت کنید: تمام کمالات از جهت نظری به یک کلمه منتهی می‌شود و آن علم است و به زبان فنی از آن به حکمت نظری تعبیر می‌شود. تمام کمالات عملی هم به منتهای کمال خُلقی منتهی می‌شود. آن وقت آن نقطهٔ آخر کمال علمی کجاست؟ ﴿وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾.[۲] این چه علمی است که خدای علیّ عظیم به پیغمبرش می‌فرماید: «علم تو عظیم است». این علم و این عظمت نه علم موسی ؑ است، نه علم ابراهیم ؑ است، ﴿وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ﴾. این نصّ کلام خداوند است: ﴿وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾. این جهت حکمت نظری و کمال عقلانی او.

اما جهت حکمت عملی. به کجا رسید؟ ﴿إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾.[۳] این هم نسبت به

---

۱. «المباحث المشرقیة فی العلم الإلهی والطبیعی کتاب کبیر مثل شرح المقاصد حجما للامام فخر الدین محمد بن عمر الرازی المتوفی سنة ۶۰۶ ست وستمائة جمع فیه آراء الحکماء السالفین ونتائج أقوالهم وأجاب عنهم أوله سبحان المنفرد بقومیة الهویة والوجود ..» کشف الظنون، حاجی خلیفة، ج۲، ص۱۵۷۷.

۲. «و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت، و تفضل خدا بر تو همواره بزرگ بود». النساء: ۱۱۳.

۳. «به درستی که تو بر خلق و خوی بزرگ و عظیم هستی». القلم: ۴.

حکمت عملی‌اش. آن وقت امیر مؤمنان علی ؑ در حقیقت و انیّت متّحد با این علم و نظر و این خُلق و عمل است. معنی این حدیث این است: آن علم کل و آن کل علـم، آن عقل کل و آن کل عقل، آن خُلق کل وآن کل خُلق، آن مکارم علمـی و آن فـضائل عملی که موسی و عیسی و ابراهیم ؑ، همه تحت الشعاع اویند، همهٔ آنها دو قسمت شده: یک قسمت محمّد ﷺ، یک قسمت علی ؑ. این است معنای این کلمه.

بعد نوبت می‌رسد به تفسیر اینکه من از توام. دیگر شرح این داستان مفصل است.

برهان خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین ؑ

دنیا اگر عُرضه دارد جواب بدهد. وقتی نصّ این حدیث صحیح است، اگر منکـر شدی، منکر سنتی. منکر قرآنی. ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُـذُوهُ﴾.[1] این فرمان خداست، ایـن هم سنتی است که به قطع از او رسیده است. وقتی نصّ کلام او این است کـه «تـو از منی، من از توام»، فصل بین او و علی ؑ به بیگانه یعنی چه؟ این است برهان خلافت بلا فصل علی ؑ! اگر تمام ازهر مصر عرضه دارد، جواب بدهد. مسأله بازیچه نیست. منصوب این است! کسی که نصب شده، گوهری است که آن گوهر دو قسمت شده؛ یک قسمت به قالب احمد ﷺ درآمده، یک قسمت به قالب حیـدر ؑ درآمـده، «أَنْتَ مِنِّی وَ أَنَا مِنْك».

قلم بطلان بر منکر خلافت بلا فصل امیرمؤمنان ؑ

بخاری تو این را نوشتی، فهمیدی پیغمبر ﷺ چه فرمود؟ فصل بین خود و خود به بیگانه با کدام منطق موافق است؟ این عقل است. این کتاب است. این سـنت اسـت. اگرامیرمؤمنان ؑ از پیغمبر ﷺ است، اگر خاتم النبیین ﷺ از اوست، اگر ایـن چنـین اتحادی بین این دو هست، آیا به جای پیغمبر ﷺ، دیگری را نشاندن و بین خاتم ﷺ و بین او سه فاصله قرار دادن، ترجیح مرجوح بـر راجـح، تقـدیم مفـضول بـر فاضـل،

---

۱. «و آنچه را فرستاده [او] برای شما آورد، آن را بگیرید». الحشر: ۷.

نیست؟ اگر هست، به حکم عقل و کتاب و سنت مردود است. پس قلم بطلان بر کسی که منکر خلافت بلا فصل علی ﷺ است کشیده شده است.

پی نوشت ها:

۱. «عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ ؑ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ؑ مِنَّا سَبْعَةٌ خَلَقَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَخْلُقْ فِی الْأَرْضِ مِثْلَهُمْ مِنَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَيِّدُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ وَصِيُّهُ خَيْرُ الْوَصِيِّينَ وَ سِبْطَاهُ خَيْرُ الْأَسْبَاطِ حَسَناً وَ حُسَيْناً وَ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ حَمْزَةُ عَمُّهُ وَ مَنْ طَارَ مَعَ الْمَلَائِكَةِ جَعْفَرٌ وَ الْقَائِمُ ؑ». قرب الاسناد، الحمیری القمی، ص ۲۵؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۲۲، ص۲۷۵.

و همچنین: «حَدَّثَنِی عَبَايَةُ عَنْ حَبَّةَ الْعُرَنِی عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ؑ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنَا سَيِّدُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ سَيِّدُ الْخَلَائِقِ بَعْدِی وَ أَوَّلُنَا كَآخِرِنَا وَ آخِرُنَا كَأَوَّلِنَا». مائة منقبة، محمد بن أحمد القمی، ص ۱۸؛ غاية المرام، البحرانی، ج۶، ص۱۷۳؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۲۶، ص۳۱۶.

قصیدهٔ علویه

سرودهٔ معظم له دربارهٔ مقام امیرالمؤمنین علی ﷺ

علی ای محرم اسرار مکتوم — علی ای حقٍّ از حقّ گشته محروم
علی ای آفتاب برج تنزیل — علی ای گوهر دریای تأویل
علی ای شمع جمع آفرینش — تویی چشم و چراغ اهل بینش
علی اسم رضیّ بی مثال است — علی وجه مُضیئ ذوالجلال است
علی جَنبُ القویّ حق مطلق — علی راه سویّ حضرت حقّ
علی در غیب مطلق سرُّالاسرار — علی در مشهد حقّ نورالانوار
علی هم وزن ثقل الله اکبر — علی عرش خدا را هست لنگر
علی حبل المتین عقل و دین است — امام الاوّلین و الآخرین است
علی ای پرده دار پرده غیب — بر افکن پرده از اسرار «لاریب»
به دانایی ز کُنه کون آگاه — به هنگام توانایی یدالله
خم اَبروی او چوگان کونین — کِه جز احمد رسد تا قاب قوسین؟
در اوج عِزّ تعالی و تقدّس — تجلای جمال فیض أقدس
در آن ظلمت که این آب حیات است — خلیلِ عشق و خضرِ عقل مات است
گشاید گر زبان فصل الخطابست — فرو بندد چو لب علم الکتاب است
به تشریع و به تکوین جانِ تن اوست — ولیّ الله قائم بالسّنن اوست
ببخشد در رکوع خاتم گدا را — به سجده جان و دل داده خدا را
یَلی الخلق و یَلی الحقّ در علی جمع — فلک پروانه رخسار این شمع
شب إسراء به خلوتگاه معبود — لسانُ الله علی، احمد، اُذُن بود
کلام الله ناطق شد از آن شب — که حق با لهجه او گفت مطلب
خدا را خلوت آن شب با نبی بود — و «ما اوحی إلی عبده» علی بود
چه موزون تر بود زان قد و قامت — که میزان است در روز قیامت
چه عمر این جهان آخر سر آید — علی با کبریای حق بیاید
بدست او کلید جنّت و نار — جدا سازد صف ابرار و فجّار

گشاید او درِ خلدِ برین را | نماید «اُزلفت للمتقین» را
فرود آیند چون بر حوض کوثر | «سقاهُم ربّهم» با دست حیدر
نگاهی گر کند آن ماه رخسار | به خورشید فلک مانَد ز رفتار
هلال ابرویش با یک اشارت | کند ردّ شمس هنگام عبادت
نهیبی گر زند آن شیر یزدان | ز قهر او بسوزد جان شیطان
کسی که نزد آن أعلی علیّ است | همو بر ما سَوی یکسر ولیّ است
تویی صبح أزل بنما تنفّس | که تا روشن شود آفاق و انفس
که موسی آنچه را نادیده در طور | ببیند در تو ای نورٌ علی نور
تویی در کنج عِزلت کَنز مخفی | بیا بیرون که هستی تاجِ هستی
تو در شب شاهد غیب الغیوبی | تو اندر روز ستّارالعیوبی
تو نورالله انور در نمُودی | ضیاءالله اَزْهر در وجودی
تو ساقیّ زُلال لا یزالی | جهان فانی تو فیض بی زوالی
تو اوّل واردی در روز موعود | تو اوّل شاهدی در یوم مشهود
لوای حمد در دست تو باید | علمداری خدا را چون تو شاید
نه تنها پیش تو پشت فلک خم | که آدم تا مسیحا زیر پرچم
اگر بی تو نبودی ناقص آیین | نبود «الیوم اکملت لکم دین»
تو چون هستی ولیّ عصمة الدین | ندارد دین و آیین بی تو تضمین
به دوش مصطفی چون پا نهادی | قَدَم بر طاق «أو أدنی» نهادی
که جز دست خدا را هست قدرت | گذارد پای بر مهر نبوت
نباشد جز تو ثانی مصطفی را | تویی در انّما ثالث خدا را
چو در روی تو نور خود خدا دید | تو را دید و برای خود پسندید
چو آن سیرت در این صورت قلم زد | تبارک گفت بر خود کاین رقم زد
اگر بر ما سوی شد مصطفی سَر | بر آن سر مرتضی شد تاج و افسر

بود فیض مقدّس سایهٔ تو
ز عقل و وهم برتر پایهٔ تو

تو را چون قبلهٔ عالم خدا خواست
به یُمْنِ مولد تو کعبه را ساخت

خدا را خانه زادی چون تو باید
که لوث لات و عُزّی را زداید

شد از نام خدا ، نام تو مشتق
ز قید ما سوی روح تو مطلق

کلید علم حق باشد زبانت
لسانُ الله پنهان در دهانت

«سلونی» گو تو در جای پیمبر
بکش روح القدس را زیر منبر

چو بگشایی لب معجز نما را
چو بنمایی کف مشکل گشا را

بَرد آن دم مسیحا را ز سر هوش
کند موسی ید بیضا فراموش

متاع جان چو آوردی به بازار
به «مَنْ یشری» خدایت شد خریدار

به جای مصطفی خفتی شب تار
که از خواب تو عالم گشت بیدار

پرستیدی به اهلیّت خدا را
سپر کردی به جانت مصطفی را

سزایت غیر نفس مصطفی نیست
جزای تو به جز ذات خدا نیست

زدی بر فرق کفر و شرک ضربت
ز جنّ و انس بردی گویِ سبقت

کجا عدل تو آید در عبارت
که «ثانی اثنین» حقّی در شهادت

حدیث منزلت قدر تو باشد
خدا را بندگی فخر تو باشد

تویی اسُّ الاساس عقل و ایمان
تویی سقف رفیع کاخ عرفان

تویی باب مدینهٔ علم و حکمت
تویی عدل مجسّم، عین عصمت

نشان غیبِ بی نام و نشانی
نگین خاتم پیغمبرانی

خدا را بود سرّی غیب و مکنون
که کُفو او نبود آدم و مَن دون

نهفته تحفه در تفّاحه ای بود
به شوقش مصطفی بس راه پیمود

به سرّ مستسر واصل شد آنگاه
که زد از خاک بر افلاک خرگاه

امین حق رسید آن دم به مخزن
برون شد گوهر عالم ز مکمن

گرفت از دست حق طوبی و کوثر
همایون دختری زهرای اطهر

سپرد آنگه به تو سرّ خدا را | شدی محرم حریم کبریا را
ملائک مات و مبهوتند کاین کیست | که جز او کفو ناموس خدا نیست
چو باب الله را دست تو بگشود | بجز باب تو شد ابواب مسدود
به حکم محکم «من کنت مولاه» | بود فرمان تو فرمان الله
تویی قهر خدا بر دشمنانش | تویی لطف خدا بر دوستانش
تو اقیانوس بی پایان علمی | تو دریای محیط علم و حلمی
خجل از جود تو ابر بهاران | چو بگشایی دو دست فضل و احسان
امیر «لافتایی» در فتوت | سرشت فطرتت عدل و مروت
دو شبلت زینت عرش برینند | چراغ آسمانها و زمینند
به نسل تو به پا دین است و دنیا | طفیل هستیت اُولی و عقبی
تو صاحب رایتی در فتح خیبر | که محبوب خدایی و پیمبر
چو شد فتح و ظفر هر جا به دستت | شدی دست خدا وین ناز شصتت
فلک یک دانه گوهر در صدف داشت | درّی اندر بیابان نجف داشت
شد آن درّ درة التّاج رسالت | مزیّن شد به آن عرش امامت
کمال الکُلّی و کُلّ الکمالی | ولی الله بی مثل و مثالی
ملائک در طواف عکس رویت | به هر جا ذکر خیر خُلق و خویت
تو برتر از زمین و آسمانی | جهانِ جانی و جانِ جهانی
رسول حق چو همسنگ تو نادید | تو را با سورهٔ توحید سنجید
چو در اخلاص دین گشتی تو یکتا | شدی با سورهٔ اخلاص همتا
به این سوره چو شد تثلیث، قرآن | سه قسمت شد به عرفان تو ایمان
گرفت از این کتاب آصف چو حرفی | زمین را در نوردید او، به طرفی
تو که «من عنده علم الکتابی» | چو دریایی فلک همچون حبابی
غنای مطلق از فقر الی الله | گرفتی و شدی بر اولیا شاه

به تو تفسیر شد آیات توحید — مجسم در تو شد تسبیح و تحمید
گسستی چون علایق از خلایق — شدی ربطِ میان خلق و خالق
به مالک عهد تو میزان عدل است — سراسر نهج تو، منهاج عقل است
کتاب تو «هدیً للمتقین» است — که تالی تلو قرآن مبین است
تو هستی غایت القصوای خلقت — تو هستی عروة الوثقای حکمت
تو فُرقانی میان حق و باطل — تو در هر عقده‌ای حلال مشکل
تو هستی أعظم اسماء حسنی — تو هستی أمثل امثال علیا
تو هستی رقّ منشور حقایق — تو هستی سرّ مستور رقایق
تویی روح و روان آدمیت — تویی نفس نفیس خاتمیت
شریک عقل کلی در ابوت — ردیف خلق اول در اخوت
لسان الصدق حق در آخرینی — دلیل ره برای اولینی
تویی واصل به «من دلَّ بذاته» — تویی عارف به اسرار «صفاته»
به سرّ «بل وجدتک» چون رسیدی — ز کل ما سوی دل را بریدی
تو چون در اوج «ما ازددت یقینی» — به حقٍّ حق امیرالمؤمنینی
نگنجد مدح تو در حد و در حصر — خدا مدّاح و مدحت سوره دهر
در اوصاف تو سیصد آیه نازل — تعالی الله از این بحر فضایل
بِنِه بر سر تو تاج لا فتی را — به دوش افکن رِدای «هَلْ اتی» را
بیا با جلوه «طه» و «یس» — نشین بر مسند ختم النبیّین
که آدم تا به خاتم جمله یکسر — نمایان گردد از اندام حیدر
بیا و پرچم حق را برافراز — که حقّ گردد به عدل تو سرافراز
گره بگشا دمی زان راز پنهان — به تورات و به انجیل و به قرآن
چو بگشایی لب از اسرار تنزیل — فرو ریزد به پایت بال جبریل
گهی بر دوش عقل کلّ سواری — چو خورشیدی که در نصف النهاری

گهــی در چنــگ دونــانی گرفتــار بــهماننــد قمــر در عقــرب تــار
نــوای حقّــی انــدر ســوز و در ســاز یَــداللّهی گهــی بــسته، گهــی بــاز
بــــر افــــلاک ار بتــــابی آفتــــابی اگــر بــر خــاک خــوابی بــوترابی
تعــالی الله ازیـــن اعجوبـــهٔ دهـــر خــدا را مظهــر انــدر لطــفُ در قهــر
به شب از ناله اش گــوش فلـک کـر به روز از پنجه اش خَم، پشت خیبـر
بلرزانـــد ز هیبـــت مُلـــک امکـــان ولـــی خـــود لـــرزد از آه یتیمـــان
ز جـــذر و مـــدّ آن بحـــر فـــضایل خرد سرگـشته، پـا وامانـده در گِـل
چـه گـویم مـن ز اوصـاف کمـالش کـه وجـه الله احـسن شـد جمـالش
چـو باشـد حیـرة الکُمّـل صـفاتش خـــدا مـــی دانـــد و اســـرار ذاتـــش
به وصفش بس که باشـد ظـل ممتـدّ ز دیهـــور و ز دیهـــار و ز ســـرمد
بـه محـراب عبـادت چـون قـدم زد قـــدم در عرصـــهٔ ملـــک قِـــدم زد
همـــه پیغمبـــران محـــو نیـــازش ز ســـورهٔ انبیـــاء انـــدر نمـــازش
کـه لـرزد عـرش و او بـا قلـب آرام شــده در ذکــر حــقّ، یکبــاره ادغــام
همـه سـر گـشته او از شـوق دیـدار دل از کـــف داده و داده بـــه دلـــدار
چو فرق شیر حق بشکافت شمـشیر قلم آن دم شکست و لـوح و تقـدیر
قمر منشقّ شد و بگرفـت خورشـید پریشان عقل کل شد، عـرش لرزیـد
زمـین و آسـمان انـدر تـب و تـاب که خون آلوده گـشته، روی مهتـاب
سـری کـه مخـزن سـرّ خـدا بـود شکست و کنز مخفی گشت مـشهود
قیامــت قــامتی بــر خــاک افتــاد بـــزد جبریـــل در آفـــاق فریـــاد
کـه ثـارالله ناگـه بـر زمـین ریخـت فغـان، شـیرازهٔ توحیـد بگـسیخت
مگــر ویــران شــده ارکــان ایمــان مگر بشکسته سقف عـرش رحمـان
فلک، خون درغمش ازدیده می سفت عـلی «فـزتُ و ربّ الکعبه» مـی گفت

فهرست ها

فهرست آیات

سوره فاتحه(۱)

سوره بقره(۲)

سوره آل عمران(۳)

سوره اعلی (۸۷)

سوره قدر (۹۷)

سوره اخلاص (۱۱۲)

فهرست روایات

الف)

ب)

ت)

ث)

ج)

ح)

ذ)

ر)

س)

ض)

ع)

ف)

ق)

ک)

ل)

م)

ن)

و)

ی)

منابع کتاب

[کتب شیعه]

(الف)

۱. إثنا عشر رسالة طبعة حجرية / عنى بطبعه ونشره ونفقته السيد جمال الدين المير دامادى / بخط أحمد النجفى الزنجانى[المحقق الداماد م. ۱۰۴۱]
۲. احتجاج طبرسی (تحقيق: السيد محمد باقر الخرسان/ الناشر: دارالنعمان النجف الاشرف/ المطبعة: منشورات دار النعمان للطباعة و النشر) و (طبع آخر) [احمد بن على الطبرسى م. ۵۶۰]
۳. الاختصاص (التحقيق: على اكبر الغفارى – السيد محمد الزرندى/ الناشر: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع/ الطبعة الثانية ۱۴۱۴ هـ ق) [الشيخ مفيد م. ۴۱۳]
۴. اختيار معرفة الرجال (رجال الكشى) (تصحيح وتعليق: مير داماد الأسترابادى / تحقيق: السيد مهدى الرجائى/ سال چاپ: ۱۴۰۴/ چاپخانه: بعثت – قم/ ناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث) [الشيخ الطوسى م. ۴۶۰]
۵. اختيار مصباح السالكين (تحقيق وتقديم وتعليق : الدكتور شيخ محمد هادى الأمينى/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱۴۰۸ – ۱۳۶۶ ش/ ناشر: مؤسسة الطبع والنشر التابعة للآستانة الرضوية المقدسة) [ابن ميثم البحرانى م. ۶۷۹]
۶. الأربعون حديثا (مؤسسة الإمام المهدى عجل الله تعالى فرجه / چاپ: الأولى/ سال چاپ: محرم الحرام ۱۴۰۸/ چاپخانه: أمير – قم/ ناشر: مؤسسة الإمام المهدى عجل الله تعالى فرجه – قم) [منتجب الدين بن بابويه م. ۵۸۵]
۷. الإرشاد (تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لتحقيق التراث/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ۱۴۱۴ –

۱۹۹۳ م/ ناشر: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع –بيروت –لبنان) [الشيخ المفيد م. ۴۱۳]
۸. إرشاد القلوب (چاپ: الثانى/ سال چاپ: ۱۴۱۵ – ۱۳۷۴ش/ چاپخانه: امير – قم/ ناشر: انتشارات الشريف الرضى) [الحسن بن محمد الديلمى م. ۸]
۹. الارشاد فى معرفة حجج الله على العباد (تحقيق: مؤسسة آل البيت لتحقيق التراث/الناشر و المطبعة: دار المفيد) [محمدبن محمدبن نعمان المشتهر بالشيخ المفيد م. ۴۱۳]
۱۰. الاستغاثة [أبو القاسم الكوفى م. ۳۵۲]
۱۱. الإشارات والتنبيهات (الشرح : نصير الدين محمد بن محمد بن الحسن الطوسى // شرح الشرح للعلامة قطب الدين محمد بن محمد أبى جعفر الرازى/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱۳۸۳ ش/ چاپخانه: القدس –قم/ ناشر: نشر البلاغة –قم) [أبو على سينا م. ۴۲۸]
۱۲. الأصول الستة عشر (چاپ: الثانية/ سال چاپ: ۱۴۰۵ – ۱۳۶۳ ش/ چاپخانه: مهدية/ناشر: دار الشبسترى للمطبوعات – قم –ايران) [عدة محدثين م. ۲]
۱۳. أعلام الدين فى صفات المؤمنين (ناشر و تحقيق : مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث . قم) [الديلمى م. ق ۸]
۱۴. إعلام الورى بأعلام الهدى (تحقيق : مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث –ناشر : مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث – قم المشرفة – چاپ : الأولى – سال چاپ : ربيع الأول ۱۴۱۷– چاپخانه : ستارة – قم) [الشيخ الطبرسى م. ۵۴۸]
۱۵. أعيان الشيعة (تحقيق وتخريج : حسن الأمين/ ناشر: دار التعارف للمطبوعات – بيروت – لبنان) [السيد محسن الأمين م. ۱۳۷۱]
۱۶. اقبال الاعمال (طبع/ مكتبة الاعلام الاسلامى) [سيد بن طاوس م. ۶۶۴ أو ۶۶۸]
۱۷. أقسام المولى (تحقيق: الشيخ مهدى نجف/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ۱۴۱۴ – ۱۹۹۳ م/ ناشر: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع – بيروت –لبنان) [الشيخ المفيد م. ۴۱۳]
۱۸. إكمال النقصان من تفسير منتخب التبيان (موسوعة إبن إدريس الحلى) (تحقيق وتقديم السيد محمد مهدى الموسوى الخرسان/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱۴۲۹ –۲۰۰۸ م/ناشر: العتبة العلوية المقدسة) [ابن إدريس الحلى م. ۵۹۸]
۱۹. الإكمال فى أسماء الرجال (تعليق : أبى أسد الله بن الحافظ محمد عبد الله الأنصارى/ناشر: مؤسسة أهل البيت عليهم السلام) [الخطيب التبريزى م. ۷۴۱]
۲۰. إلزام النواصب (تحقيق: الشيخ عبد الرضا النجفى/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱۴۲۰) [الشيخ مفلح بن الحسن الصيمرى البحرانى (ابن صلاح البحرانى) م. ۹]
۲۱. ألقاب الرسول وعترته (المجموعة) (ناشر : مكتب آية الله العظمى المرعشى النجفى – قم /

سال چاپ : ۱۴۰۶ / چاپخانه : الصدر / طبعة حجرية) [من قدماء المحدثين م. ق ۴]
۲۲. امالی صدوق (تحقیق: قسم دراسات الاسلامیة- مؤسسة البعثة- قم/الناشر: مؤسسة البعثة/ الطبعة الاولی ۱۴۱۷ هـ) و (طبع آخر) [شیخ صدوق م. ۳۸۱]
۲۳. امالی طوسی (تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیة- مؤسسة البعثة/ الناشر و المطبعة/ دارالثقافة/ الطبعة الاولی ۱۴۱۴ هـ) [الشیخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسی م. ۴۶۰]
۲۴. امالی مفید (تحقیق: الحسین استاد ولی علی اکبر غفاری/ الناشر و المطبعة: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم) [شیخ مفید م. ۴۱۳]

(ب)

۲۵. بحارالانوار (الناشر و المطبعة/ مؤسسة الوفاء -بیروت، لبنان/ الطبعة الثانیة المصححة ۱۴۰۳هـ ق - ۱۹۸۳م) [علامه مجلسی م. ۱۱۱۰]
۲۶. البرهان فی تفسیر القرآن (الناشر: مؤسسة دار التفسیر/ المطبعة: اسماعیلیان -قم/ الطبعة الاولی ۱۴۱۷ هـ ق- قطع رحلی) و طبع آخر [سید هاشم بحرانی م. ۱۱۰۷]
۲۷. بشارة المصطفی (التحقیق: جواد القیومی الاصفهانی/ الناشر و الطبعة: مؤسسة النشر الاسلامی- قم المقدسة/ الطبعة الاولی ۱۴۲۰ هـ ق) و (طبع آخر) [محمدبن علی الطبری م. ۵۲۵]
۲۸. بصائر الدرجات (تصحیح وتعلیق وتقدیم: الحاج میرزا حسن کوچه باغی/ سال چاپ: ۱۴۰۴ - ۱۳۶۲ ش/ مطبعة الأحمدی -طهران/ ناشر: منشورات الأعلمی -طهران) [محمد بن الحسن بن فروخ (الصفار) م. ۲۹۰]
۲۹. البلد الأمین والدرع الحصین (سال چاپ: ۱۳۸۳/چاپخانه: چاپ أفست مروی/ ناشر: مکتبة الصدوق -طهران) [الشیخ إبراهیم الکفعمی م. ۹۰۵]
۳۰. بناء المقالة الفاطمیة فی نقض الرسالة العثمانیة (تحقیق: السید علی العدنانی الغریفی/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۱۱ - ۱۹۹۱ م/ ناشر: مؤسسة آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث -قم) [السید ابن طاووس م. ۶۶۴]
۳۱. بیت الاحزان (الناشر: دارالحکمة -قم/ المطبعة: امیر/ الطبعة الاولی ۱۴۱۲ هـ ق و طبع آخر: مکتبة الفدک) [شیخ عباس قمی م.۱۳۵۹]

(ت)

۳۲. تاریخ الأئمة (المجموعة) (سال چاپ: ۱۴۰۶/ چاپخانه: الصدر/ ناشر: مکتب آیة الله العظمی المرعشی النجفی -قم/ طبعة حجریة) [الکاتب البغدادی م. ۳۲۲]

۳۳. تأویل الآیات (تحقیق : مدرسة الإمام المهدی (عج) – ناشر : مدرسة الإمام المهدی (عج) – الحوزة العلمیة – قم المقدسة – چاپ : الأولی – رمضان المبارک ۱۴۰۷ – ۱۳۶۶ ش – چاپخانه: أمیر – قم) [شرف الدین الحسینی م. ن ۹۶۵]

۳۴. تاریخ أهل البیت ﷺ (تحقیق: السید محمد رضا الحسینی/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ربیع الأول ۱۴۱۰/ چاپخانه: مهر – قم/ ناشر: مؤسسة آل البیت ﷺ لإحیاء التراث – قم المشرفة) [روایة کبار المحدثین والمؤرخین م. ۲–۳]

۳۵. التحصین (تحقیق: الأنصاری/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ربیع الثانی ۱۴۱۳/ چاپخانه: نمونه – قم/ ناشر: مؤسسة دار الکتاب (الجزائری)) [السید ابن طاووس م. ۶۶۴]

۳۶. تحف العقول (تحقیق : تصحیح وتعلیق: علی أکبر الغفاری – ناشر: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة – چاپ : الثانیة – سال چاپ : ۱۴۰۴ – ۱۳۶۳ ش) [ابن شعبة الحرانی م. ق ۴]

۳۷. التحفة العسجدیة (سال چاپ: ۱۳۴۳/ ناشر: أبو أیمن للطباعة – صنعاء – الجمهوریة الیمنیة) [الإمام یحیی بن الحسین ﷺ م. ۲۹۸]

۳۸. ترجمة الإمام الحسن ﷺ (تحقیق: الشیخ محمد باقر المحمودی/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۰۰ – ۱۹۸۰ م/ ناشر: مؤسسة المحمودی للطباعة والنشر – بیروت – لبنان) [ابن عساکر م. ۵۷۱]

۳۹. التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن (الملاحم والفتن) (چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۵ شعبان ۱۴۱۶/ چاپخانه: نشاط – اصفهان/ ناشر: مؤسسة صاحب الأمر عجل الله فرجه) [السید ابن طاووس م. ۶۶۴]

۴۰. التعجب من أغلاط العامة فی مسألة الإمامة (تصحیح وتخریج : فارس حسون کریم) [أبی الفتح الکراجکی م. ۴۴۹]

۴۱. تفسیر أبی حمزة الثمالی (چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۲۰ – ۱۳۷۸ ش/ مطبعة الهادی/ ناشر: دفتر نشر الهادی) [أبو حمزة الثمالی م. ۱۴۸]

۴۲. تفسیر الإمام العسکری ﷺ (تحقیق: مدرسة الإمام المهدی ﷺ / چاپ: الأولی محققة/ سال چاپ: دربیع الأول ۱۴۰۹/ چاپخانه: مهر – قم المقدسة/ ناشر: مدرسة الإمام المهدی عجل الله فرجه الشریف – قم المقدسة) [المنسوب إلی الإمام العسکری م. ۲۶۰]

۴۳. التفسیر الاصفی (التحقیق: مرکز الأبحاث والدراسات الإسلامیة/ الناشر: مرکز النشر التابع لمکتب الإعلام الإسلامی/ المطبعة: مکتب الإعلام الإسلامی/ الطبعة الاولی ۱۴۱۸ هـ ق) [فیض کاشانی ۱۰۹۱]

۴۴. تفسیر جوامع الجامع (التحقیق: مؤسسة النشر الإسلامی/ الناشر: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة/ الطبعة الاولی ۱۴۱۸ هـ ق) [الشیخ ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی م. ۵۴۸]

۴۵. تفسیر الصافی (الناشر: مکتبة الصدر – طهران/ المطبعة: مؤسسة الهادی – قم المقدسة/ الطبعة الثانیة ۱۴۱۶ رمضان المبارک) [فیض کاشانی ۱۰۹۱]

۴۶. تفسیر الصراط المستقیم (صححه وعلق علیه الشیخ غلامرضا بن علی أکبر مولانا البروجردی/ سال چاپ: ۱۴۱۶ – ۱۹۹۵ م/ چاپخانه: الصدر – قم/ ناشر: مؤسسة أنصاریان للطباعة والنشر) [السید حسین البروجردی م. ۱۳۴۰]

۴۷. تفسیر العیاشی (التحقیق و التعلیق و التصحیح: الحاج السید هاشم الرسولی المحلاتی/ الناشر و المطبعة/ المکتبة العلمیة الاسلامیة) [ابی النظر محمد بن مسعود بن عیاش السلمی السمرقندی المعروف بالعیاشی م. ۳۲۰ هـ ق]

۴۸. تفسیر غریب القرآن (تحقیق وتعلیق : محمد کاظم الطریحی/ ناشر: انتشارات زاهدی – قم) [الشیخ فخر الدین الطریحی م. ۱۰۸۵]

۴۹. تفسیر فرات الکوفی (التحقیق: محمد الکاظم/ الناشر: مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامی – طهران/ الطبعة الاولی هـ ق ۱۴۱۰) [فرات ابن ابراهیم الکوفی م. ۳۵۲]

۵۰. تفسیر القرآن المجید (تحقیق: السید محمد علی أیازی/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۲۴ – ۱۳۸۲ ش/ مطبعة مکتب الإعلام الإسلامی/ ناشر: مؤسسة بوستان کتاب قم – مرکز النشر التابع لمکتب الإعلام الإسلامی) [الشیخ المفید م. ۴۱۳]

۵۱. تفسیر القرآن الکریم (تفسیر شبر) (راجعه الدکتور حامد حفنی داود/ چاپ: الثالثة/ سال چاپ: ۱۳۸۵ – ۱۹۶۶ م/ ناشر: السید مرتضی الرضوی) [السید عبد الله شبر م. ۱۲۴۲]

۵۲. تفسیر القمی (تصحیح وتعلیق وتقدیم : السید طیب الموسوی الجزائری/ چاپ: الثالثة/ سال چاپ: صفر ۱۴۰۴/ ناشر: مؤسسة دار الکتاب للطباعة والنشر – قم – ایران) [علی بن إبراهیم القمی م. ۳۲۹]

۵۳. تفسیر کبیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین (فارسی) (سال چاپ: اردیبهشت ۱۳۳۳ ش/ چاپخانه: محمد حسن علمی) [الملا فتح الله الکاشانی م. ۹۸۸]

۵۴. تفسیر المیزان (ناشر: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة) [السید الطباطبائی م. ۱۴۰۲]

۵۵. تفسیر مجمع البیان (التحقیق والتعلیق: لجنة من العلماء والمحققین الأخصائیین/ الناشر:

مؤسسة الأعلمی للمطبوعات – بیروت – لبنان/ المطبعة الاولی ۱۴۱۵ هـ ق) [الشیخ ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی م. ۵۴۸]
۵۶. تفسیر المحیط الأعظم والبحر الخظم فی تأویل کتاب الله العزیز المحکم (تحقیق: السید محسن الموسوی التبریزی/ چاپ: الرابعة/ سال چاپ: ۱۴۲۸/ چاپخانه: الأسوة/ ناشر: مؤسسه فرهنگی و نشر نور علی نور) [السید حیدر الآملی م. ۷۸۲]
۵۷. تفسیر نور الثقلین (التحقیق: السید هاشم الرسولی المحلاتی/ الناشر و المطبعة: مؤسسه ی اسماعیلیان– قم/ الطبعة الرابعة ۱۴۱۲ هـ ق) [الشیخ عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی م. ۱۱۱۲هـ ق]
۵۸. تقریب المعارف (تحقیق: فارس تبریزیان الحسون/ سال چاپ: ۱۴۱۷ – ۱۳۷۵ ش/ ناشر: المحقق) [أبو الصلاح الحلبی م. ۴۴۷]
۵۹. تلخیص البیان فی مجازات القرآن (حققه وقدم له وصنع فهارسه : محمد عبد الغنی حسن/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۳۷۴ – ۱۹۵۵/ ناشر: دار إحیاء الکتب العربیة – عیسی البابی الحلبی وشرکاه – القاهره) [الشریف الرضی م. ۴۰۶]
۶۰. التمحیص (تحقیق: مدرسة الإمام المهدی ؏ / ناشر: مدرسة الإمام المهدی ؏ – قم المقدسة) [محمد بن همام الإسکافی م. ۳۳۶]
۶۱. تنبیه الخواطر ونزهة النواظر (مجموعة ورام (چاپ: الثانیة/ سال چاپ: ۱۳۶۸ ش/ چاپخانه: حیدری – تهران/ ناشر: دار الکتب الإسلامیة))[ورام بن أبی فراس المالکی الاشتری م. ۶۰۵]
۶۲. تنبیه الغافلین عن فضائل الطالبین (تحقیق: السید تحسین آل شبیب الموسوی/ سال چاپ: ۱۴۲۰ – ۲۰۰۰ م/ چاپخانه: محمد/ ناشر: مرکز الغدیر للدراسات الإسلامیة) [المحسن إبن کرامة م. ۴۹۴]
۶۳. التوحید (تصحیح وتعلیق : السید هاشم الحسینی الطهرانی/ ناشر: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة) [الشیخ الصدوق م. ۳۸۱]
۶۴. التوحید (تعلیق : کاظم المظفر/ چاپ: الثانیة/ سال چاپ: ۱۴۰۴ – ۱۹۸۴ م/ ناشر: مؤسسة الوفاء – بیروت – لبنان) [المفضل بن عمر الجعفی م. ۱۶۰]
۶۵. تهذیب الاحکام (تحقیق سید حسن خرسان و تصحیح شیخ محمد آخوندی / الناشر: دارالکتب الاسلامیة / المطبعة: خورشید، طبع رابع ۱۳۶۵ش) [شیخ طوسی م. ۴۶۰]

(ث)

۶۶. الثاقب فی المناقب (تحقیق : نبیل رضا علوان / ناشر : مؤسسة أنصاریان للطباعة والنشر –

قم المقدسة / چاپ : الثانية – سال چاپ : ۱۴۱۲ – چاپخانه : الصدر – قم) [ابـن حمـزة الطوسی م. ۵۶۰]

(ج)

۶۷. جامع الأسرار ومنبع الأنوار (چاپ: دوم/ سال چاپ: ۱۳۶۸/ چاپخانه: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی/ ناشر: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنـگ و آموزش عالی و انجمن ایرانشناسی فرانسه) [سید حیدر آملی م. ۸]

۶۸. جامع السعادات (تحقیق وتعلیق : السید محمد کلانتر / تقدیم : الشیخ محمد رضا المظفر / مطبعة النعمان – النجف الأشرف/ ناشر: دار النعمان للطباعة والنشر) [ملا محمـد مهـدی النراقی م. ۱۲۰۹]

۶۹. جمال الأسبوع (تحقیق: جواد قیومی الجزءای الإصفهانی– ناشر: مؤسسة الآفاق– چاپ : الأولی– سال چاپ: ۱۳۷۱ ش– چاپخانه: مطبعة أختر شمال) [السید ابن طاووس م. ۶۶۴]

۷۰. جواهر السنية (المطبعة: النعمان –النجف الاشرف/ تاریخ الطبع: ۱۳۸۴ هـ ق) [شیخ محمد بن الحسن الحر العاملی م. ۱۱۰۴]

۷۱. جواهر الفقه (تحقیق: إبراهیم بهادری/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۱۱/ چاپخانه: مؤسسة النشر الإسلامی/ ناشر: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقـم المـشرفة) [القاضی ابن البراج م. ۴۸۱]

۷۲. جواهر الکلام (تحقیق وتعلیق : الشیخ عباس القوچانی/ چاپ: الثانیة/ سال چاپ: ۱۳۶۵ ش/ چاپخانه: خورشید/ ناشر: دار الکتب الإسلامیة –طهران) [الشیخ الجواهری م. ۱۲۶۶]

(ح)

۷۳. الحدائق الناظرة (تحقیق: محمد تقی ایروانی/ الناشر جماعة المدرسـین– قـم) [محقـق بحرانی م. ۱۱۸۶]

۷۴. حقائق الإیمان (تحقیق : السید مهدی الرجائی / إشراف : السید محمود المرعشی/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۰۹/ مطبعة سید الشهداء ﷺ/ ناشر: مکتبة آیة الله العظمی المرعشی النجفی العامة – قم المقدسة) [الشهید الثانی م. ۹۶۵]

۷۵. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة (چاپ: الثالثة/ سال چاپ: ۱۹۸۱ م/ ناشر: دار إحیاء التراث العربی – بیروت –لبنان) [صدر الدین محمد الشیرازی م. ۱۰۵۰]

۷۶. حلیة الابرار فی احوال محمد و آله الاطهار (الناشر و المطبعة: دار الکتـب العلمیـة– قـم/ تاریخ الطبع ۱۳۵۶ هـ ش) و (طبع آخر) [سید هاشم بحرانی م. ۱۱۰۷]

(خ)

۷۷. الخال (التحقیق: علی اکبر غفاری/ الناشر و المطبعة: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم/ تاریخ الطبع: ۱۴۰۳ هـ ق) [شیخ صدوق م. ۳۸۱]
۷۸. الخرائج والجرائح (تحقیق : مؤسسة الإمام المهدی (ع) / بإشراف السید محمد باقر الموحد الأبطحی / ناشر : مؤسسة الإمام المهدی – قم المقدسة / چاپ : الأولی ، کاملة محققة / سال چاپ : ذی الحجة ۱۴۰۹ / چاپخانه : العلمیة – قم) [قطب الدین الراوندی م. ۵۷۳]
۷۹. خصائص الأئمة (تحقیق: محمد هادی الأمینی/ سال چاپ: ربیع الثانی ۱۴۰۶/ناشر: مجمع البحوث الإسلامیة –الآستانة الرضویة المقدسة– مشهد –إیران) [الشریف الرضی م. ۴۰۶]
۸۰. خصائص الوحی المبین (تحقیق: الشیخ مالک المحمودی/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۱۷/ چاپخانه: نگین –قم/ ناشر: دار القرآن الکریم) [ابن البطریق م. ۶۰۰]
۸۱. الخلاف (تحقیق : جماعة من المحققین – ناشر : مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة – سال چاپ : جمادی الآخرة ۱۴۰۷) [لشیخ الطوسی م. ۴۶۰]
۸۲. خلاصة الأقوال (تحقیق: الشیخ جواد القیومی/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: عید الغدیر ۱۴۱۷/ چاپخانه: مؤسسة النشر الإسلامی/ ناشر: مؤسسة نشر الفقاهة) [العلامة الحلی م. ۷۲۶]
۸۳. خلاصة عبقات الأنوار (سال چاپ: ۱۴۰۵/ چاپخانه: خیام/ ناشر: مؤسسة البعثة – قسم الدراسات الإسلامیة – طهران –ایران) [السید حامد النقوی م. ۱۳۰۶]

(د)

۸۴. درر الفوائد فی الحاشیة علی الفرائد (چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۱۰ – ۱۹۹۰ م/ ناشر: مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والارشاد الاسلامی/ طهران – إیران) [الآخوند الخراسانی م. ۱۳۲۹]
۸۵. الدرر النجفیة من الملتقطات الیوسفیة اصول فقه شیعه/ تحقیق: شرکة دار المصطفی صلی الله علیه وآله لإحیاء التراث/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۲۳ – ۲۰۰۲ م/ ناشر: شرکة دار المصطفی صلی الله علیه وآله لإحیاء التراث) [المحقق البحرانی م. ۱۱۸۶]
۸۶. الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة (تقدیم : السید محمد صادق بحر العلوم/ سال چاپ: ۱۳۹۷/ ناشر: منشورات مکتبة بصیرتی –قم) [السید علی خان المدنی الشیرازی م. ۱۱۲۰]
۸۷. الدر النظیم (ناشر : مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة) [إبن حاتم العاملی م. ۶۶۴]
۸۸. الدرة الباهرة من الأصداف الطاهرة (چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۳۷۹ ش/ ناشر: انتشارات زائر) [الشهید الأول م. ۷۸۶]

۸۹. دعائم الاسلام (تحقیق: آصف بن علی اصغر فیضی/الناشر: دار المعارف ۱۳۸۳هـ ۱۹۶۳ م) [القاضی ابو حنیفه النعمان بن محمد التمیمی المغربی م. ۳۶۳]
۹۰. الدعوات (تحقیق : مدرسة الإمام المهدی (ع)/ ناشر : مدرسة الإمام المهـدی (ع) – قـم / چاپ: الأولی / سال چاپ : ۱۴۰۷ / چاپخانه : أمیر – قم) [قطب الدین الراوندی م. ۵۷۳]
۹۱. دلائل الامامة (تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیة– مؤسسة البعثة– قم/ الناشر و المطبعـة/ مؤسسة البعثة– قم/ الطبعة الاولی ۱۴۱۳ هـ ق) (طبع الغری) و (طبع آخر) [الشیخ ابـی جعفر محمد بن جریر بن رستم طبری م. قرن ۴]

(ذ)

۹۲. ذخائر العقبی (ناشر : مکتبة القدسی لصاحبها حسام الدین القدسی –القاهرة –سال چاپ : ۱۳۵۶) [احمد بن عبد الله الطبری م. ۶۹۴]
۹۳. الذریعة (أصول فقه) (تصحیح وتقدیم وتعلیق : أبو القاسم گرجی/ سال چاپ: ۱۳۴۶ ش/ چاپخانه: دانشگاه طهران) [الشریف المرتضی م. ۴۳۶]
۹۴. ذکری الشیعة فی أحکام الشریعة (تحقیق: مؤسسة آل البیـت علیهم السلام لإحیـاء التـراث چـاپ: الأولی/ سال چاپ: محرم ۱۴۱۹/ چاپخانه: ستاره –قم/ ناشر: مؤسسة آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث) [الشهید الأول م. ۷۸۶]

(ر)

۹۵. رجال ابن داود (تحقیق وتقدیم : السید محمد صادق آل بحر العلوم/ سال چاپ: ۱۳۹۲ – ۱۹۷۲ م/ ناشر: منشورات مطبعة الحیدریة –النجف الأشرف – منشورات الرضی – قم – ایران) [ابن داود الحلی م. ۷۴۰]
۹۶. الرسالة السعدیة (إشراف : السید محمود المرعشی / إخراج وتعلیق وتحقیق: عبد الحسین محمد علی بقال/ چاپ: الأولی المحققة/ سال چاپ: ۱۴۱۰/ چاپخانه: بهمن –قم/ ناشر: کتابخانه عمومی حضرت آیة الله العظمی مرعشی نجفی –قم) [العلامة الحلی م. ۷۲۶]
۹۷. رسالة فی المهر (تحقیق: الشیخ مهدی نجف/ چاپ: الثانیة/ سال چاپ: ۱۴۱۴ –۱۹۹۳ م/ ناشر: دار المفید للطباعة والنشر والتوزیع –بیروت –لبنان) [الشیخ المفید م. ۴۱۳]
۹۸. رسالة فی معنی المولی (تحقیق: الشیخ مهدی نجف/ چاپ: الثانیة/ سال چـاپ: ۱۴۱۴ – ۱۹۹۳ م/ ناشر: دار المفید للطباعة والنشر والتوزیع – بیروت –لبنان) [الـشیخ المفیـد م. ۴۱۳]
۹۹. رسائل الشریف المرتضی (تقدیم : السید أحمد الحسینی / إعداد : السید مهدی الرجائی/

سال چاپ: ۱۴۰۵/ مطبعة سید الشهداء –قم/ ناشر: دار القرآن الکریم –قم) [الشریف المرتضی م. ۴۳۶]

۱۰۰. الرواشح السماویة (تحقیق: غلامحسین قیصریه‌ها ، نعمة الله الجلیلی/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۲۲–۱۳۸۰ش/ چاپخانه: دار الحدیث/ ناشر: دار الحدیث للطباعة والنشر) [المحقق الداماد م. ۱۰۴۱]

۱۰۱. روض الجنان فی شرح ارشاد الأذهان (ط.ق) (ناشر: مؤسسة آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث – قم المشرفة/ طبعة حجریة) [الشهید الثانی م. ۹۶۵]

۱۰۲. روض الجنان وروح الجنان فی تفسیر القرآن (فارسی) (تصحیح: دکتر محمد جعفر یاحقّی– دکتر محمد مهدی ناصح/ سال چاپ: ۱۳۷۱ ش/ناشر: مؤسسه‌ء چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی) [الشیخ أبو الفتوح الرازی م. ۶]

۱۰۳. الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (تحقیق: السید محمد کلانتر/ چاپ: الأولی – الثانیة/ سال چاپ: ۱۳۸۶ – ۱۳۹۸/ ناشر: منشورات جامعة النجف الدینیة – منشورات مکتبة الداوری – قم / مطبعة أمیر – قم / الطبعة الأولی ۱۴۱۰) [الشهید الثانی م. ۹۶۵]

۱۰۴. الروضة فی فضائل أمیر المؤمنین علیه السلام (تحقیق: علی الشکرچی/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۲۳) [شاذان بن جبرئیل القمی (ابن شاذان) م. ۶۶۰]

۱۰۵. روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه (نمقه وعلّق علیه وأشرف علی طبعه «السید حسین الموسوی الکرمانی والشیخ علی پناه الإشتهاردی»/ ناشر: بنیاد فرهنک اسلامی حاج محمد حسین کوشانپور)[محمد تقی المجلسی (الأول) م. ۱۰۷۰]

۱۰۶. الروضة المختارة (شرح القصائد الهاشمیات) (ناشر: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات . بیروت) [کمیت بن زید الأسدی م. ۱۲۶]

۱۰۷. روضة الواعظین (تحقیق: السید محمد مهدی السید حسن الخرسان/ الناشر: منشورات الرضی– قم، ایران) [العلامة زین المحدثین محمد بن الفتال النیشابوری الشهید م. ۵۰۸]

(ز)

۱۰۸. زبدة البیان فی أحکام القرآن (تحقیق وتعلیق : محمد الباقر البهبودی/ ناشر: المکتبة المرتضویة لإحیاء الآثار الجعفریة –طهران) [المحقق الأردبیلی م. ۹۹۳]

۱۰۹. زبدة التفاسیر (تحقیق: مؤسسة المعارف/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۲۳/ چاپخانه: عترت/ ناشر: مؤسسة المعارف الإسلامیة –قم) [الملا فتح الله الکاشانی م. ۹۸۸]

۱۱۰. (س)

۱۱۱. سعد السعود (ناشر: منشورات الرضی– قم – سال چاپ: ۱۳۶۳– چاپخانه: أمیر– قم)

[السید ابن طاووس م. ۶۶۴]

(ش)

۱۱۲. الشافی فی الامامة (چاپ: الثانیة/ ۱۴۱۰/ ناشر: مؤسسة إسماعیلیان – قم) [الشریف المرتضی م. ۴۳۶]

۱۱۳. شرح إحقاق الحق (تعلیق: السید شهاب الدین المرعشی النجفی / تصحیح: السید إبراهیم المیانجی/ ناشر: منشورات مکتبة آیة الله العظمی المرعشی النجفی – قم – ایران) [السید المرعشی م. ۱۴۱۱]

۱۱۴. .شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار (تحقیق: السید محمد الحسینی الجلالی/ الناشر و المطبعة: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم/ الطبعة الثانیة ۱۴۱۴ هـ ق) [القاضی ابوحنیفه النعمان بن محمد التمیمی المغربی م. ۳۶۳]

۱۱۵. شرح الأسماء الحسنی [حاج ملا هادی السبزواری م. ۱۲۸۹] (ناشر: منشورات مکتبة بصیرتی – قم – ایران/ طبعة حجریة)

۱۱۶. شرح أصول الکافی (مع تعلیقات: المیرزا أبو الحسن الشعرانی / ضبط وتصحیح: السید علی عاشور/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۲۱ – ۲۰۰۰ م/ ناشر: دار إحیاء التراث العربی للطباعة والنشر والتوزیع) [مولی محمد صالح المازندرانی م. ۱۰۸۱]

۱۱۷. شرح العینیة الحمیریة (تحقیق: لجنة تحقیق / قدم له: الشیخ جعفر السبحانی/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۲۱/ چاپخانه: اعتماد – قم/ ناشر: د مکتبة التوحید – قم) [الفاضل الهندی م. ۱۳۳۹]

۱۱۸. شرح نهج البلاغة (چاپ: الأولی/ سال چاپ: تابستان ۱۳۶۲ ش/ چاپخانه: دفتر تبلیغات اسلامی/ ناشر: مرکز النشر مکتب الاعلام الاسلامی – الحوزة العلمیة – قم – ایران/ چاپ أول: مؤسسه النصر) [ابن میثم البحرانی م. ۶۷۹]

۱۱۹. شرح مئة کلمة لأمیر المؤمنین ﷺ (تصحیح وتعلیق: میر جلال الدین الحسینی الأرموی المحدث/ ناشر: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة) [ابن میثم البحرانی م. ۶۷۹]

۱۲۰. الشهب الثواقب لرجم شیاطین النواصب (تحقیق: حلمی السنان/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۱۸/ ناشر: الهادی – قم) [الشیخ محمد آل عبد الجبار م. ۳۵۰]

(ص)

۱۲۱. الصحیفة السجادیة الکاملة (خط: حاج عبد الرحیم أفشاری زنجانی/ سال چاپ: ۱۴۰۴ –

۱۳۶۳ ش/ چاپخانه: مؤسسة النشر الإسلامی/ ناشر: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة) [الإمام زین العابدین ؑ م. ۹۴]
۱۲۲. الصراط المستقیم الی صراط مستحقی التقدیم (تحقیق: محمد الباقر البهبودی/ الناشر: المکتبة المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة/ المطبعة: الحیدری/ الطبعة الاولی ۱۳۸۴) [زید الدین ابی محمد علی بن یونس العاملی النباطی البیاضی م. ۸۷۷]

(ط)

۱۲۳. الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف (المطبعة: الخیام- قم/ الطبعة الاولی ۱۳۹۹) [سید بن طاووس م. ۶۶۴]

(ع)

۱۲۴. عبقریة عمر [عباس محمود العقاد]
۱۲۵. العدة فی أصول الفقه (عدة الأصول) (ط.ج) (تحقیق: محمد رضا الأنصاری القمی/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ذوالحجة ۱۴۱۷- ۱۳۷۶ ش/ چاپخانه: ستاره -قم) [الشیخ الطوسی م. ۴۶۰]
۱۲۶. عدة الداعی ونجاح الساعی (تصحیح : احمد الموحدی القمی/ ناشر: مکتبة وجدانی -قم) [ابن فهد الحلی م. ۸۴۱]
۱۲۷. العدد القویة (تحقیق : السید مهدی الرجائی / إشراف : السید محمود المرعشی- ناشر : مکتبة آیة الله المرعشی العامة- چاپ : الأولی- سال چاپ : ۱۴۰۸ - چاپخانه : سید الشهداء (ع)) [علی بن یوسف الحلی م. ن ۷۰۵]
۱۲۸. العقد النضید والدر الفرید (تحقیق: علی أوسط الناطقی /المساعد : سید هاشم شهرستانی ، لطیف فرادی چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۲۳ - ۱۳۸۱ش/ چاپخانه: دار الحدیث/ ناشر: دار الحدیث للطباعة والنشر) [محمد بن الحسن القمی م. ۷]
۱۲۹. علل الشرایع (التحقیق و تقدیم: السید محمد صادق بحر العلوم/ الناشر و المطبعة/ المکتبة الحیدریة فی النجف سال چاپ : ۱۳۸۵ - ۱۹۶۶ م) و طبع آخر (شریعت قم) [صدوق م. ۳۸۱]
۱۳۰. العمدة (تحقیق: جامعة المدرسین- قم/ الناشر و المطبعة: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم) [ابن البطریق الاسدی حلی م. ۶۰۰]
۱۳۱. عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب إمام الأبرار (سال چاپ: جمادی الأولی ۱۴۰۷/ ناشر: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة) [ابن البطریق م. ۶۰۰]

۱۳۲. عوالی اللئالی العزیزیة فی الاحادیث الدینیة (تحقیق: السیدالمرعشی و الشیخ مجتبی العراقی/ المطبعة: سید الشهداء- قم/ الطبعة الاولی ۱۴۰۳هـ ۱۹۸۳م) [ابن ابی جمهور الاحصائی م. ۸۸۰]
۱۳۳. عین العبرة فی غبن العترة (ناشر: دار الشهاب —قم) [السید أحمد آل طاووس م. ۶۷۷]
۱۳۴. عیون اخبارالرضا (تحقیق: علامه الشیخ حسین الاعلمی/ الناشر و المطبعة: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات- بیروت/ الطبعة الاولی ۱۴۰۴) [شیخ صدوق م. ۳۸۱]
۱۳۵. عیون المعجزات (سال چاپ: ۱۳۶۹/ چاپخانه: الحیدریة — نجف/ ناشر: محمد کاظم الشیخ صادق الکتبی) [حسین بن عبد الوهاب م. ۵]

(غ)

۱۳۶. الغارات (تحقیق: السید جلال الدین الحسینی الأرموی المحدث) [إبراهیم بن محمد الثقفی الکوفی م. ۲۸۳]
۱۳۷. غایة المرام (التحقیق: سید علی عاشور) و (مطبعة/ مؤسسة التاریخ العربی-بیروت) [سید هاشم بحرانی م. ۱۱۰۷]
۱۳۸. غایة المرام وحجة الخصام فی تعیین الإمام من طریق الخاص والعام (تحقیق: السید علی عاشور) [السید هاشم البحرانی م. ۱۱۰۷]
۱۳۹. الغدیر (چاپ: الرابعة/ سال چاپ: ۱۳۹۷ – ۱۹۷۷ م/ ناشر: دار الکتاب العربی –بیروت — لبنان) [الشیخ الأمینی م. ۱۳۹۲]
۱۴۰. الغیبة (تحقیق: فارس حسون کریم/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۲۲/ چاپخانه: مهر —قم/ ناشر: أنوار الهدی) [ابن أبی زینب النعمانی م. ۳۸۰]
۱۴۱. الغیبة (تحقیق: عباد الله الطهرانی و الشیخ علی احمد ناصح/ الناشر: مؤسسة المعارف الاسلامیة- قم المقدسة/ المطبعة: بهمن/ الطبعة المحققة الاولی ۱۴۱۱ هـ ق) [شیخ الطائفة ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی م. ۴۶۰]

(ف)

۱۴۲. الفتوح (تحقیق: علی شیری (ماجستر فی التاریخ الإسلامی)/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۱۱/ چاپخانه: دار الأضواء/ ناشر: دار الأضواء) [أحمد بن أعثم الکوفی م. ۳۱۴]
۱۴۳. فرحة الغری (تحقیق : السید تحسین آل شبیب الموسوی/ چاپ : الأولی / سال چاپ : ۱۴۱۹ – ۱۹۹۸ م / چاپخانه : محمد / ناشر : مرکز الغدیر للدراسات الإسلامیة) [السید ابن طاووس م. ۶۹۳]

۱۴۴. الفصول المهمة فی أصول الأئمة (تحقیق وإشراف : محمد بن محمد الحسین القـائینی / چاپ: الأولی / سال چاپ: ۱۴۱۸ – ۱۳۷۶ ش / چاپخانه: نگین –قم / ناشر: مؤسسة معارف إسلامی إمام رضاؑ)[الحر العاملی م. ۱۱۰۴]
۱۴۵. فضائل أمیر المؤمنینؑ [ابن عقدة الکوفی م. ۳۳۳]
۱۴۶. الفضائل (الناشر و المطبعة/ المکتبة الحیدریة النجف الاشرف ۱۳۸۱هـ –۱۹۶۲م) [شاذان بن جبرئیل م. ۶۶۰]
۱۴۷. فضائل الأشهر الثلاثة (تحقیق : تحقیق وإخراج : میرزا غلام رضا عرفانیـان – ناشـر : دار المحجة البیضاء للطباعة والنشر والتوزیع – بیروت – لبنان– چاپ : الثانیة – سال چاپ : ۱۴۱۲ – ۱۹۹۲ م) [الشیخ الصدوق م. ۳۸۱]
۱۴۸. فقه الرضاؑ (تحقیق: مؤسسة آل البیتؑ لإحیاء التراث – قم المشرفة/ چاپ: الأولی / سال چاپ: شوال ۱۴۰۶/ ناشر: المؤتمر العالمی للإمام الرضاؑ – مشهد المقدسة) [علی ابن بابویه القمی م. ۳۲۹]
۱۴۹. فقه القرآن (تحقیق: السید أحمد الحسینی / چاپ: الثانیة/ سال چاپ: ۱۴۰۵/ ناشر: مکتبة آیة الله العظمی النجفی المرعشی) [قطب الدین الراوندی م. ۵۷۳]
۱۵۰. فلاح السائل [السید ابن طاووس م. ۶۶۴]
۱۵۱. الفوائد الرجالیة (تحقیق وتعلیق : محمد صادق بحر العلوم ، حسین بحر العلـوم/ چـاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۳۶۳ ش/ چاپخانه: آفتاب/ ناشر: مکتبة الصادق – طهـران) [الـسید مهدی بحر العلوم م. ۱۲۱۲]
۱۵۲. الفوائد الطوسیة (علق علیه وصححه العالمان المتتبعان الحاج السید مهدی اللازوردی والـشیخ محمد درودی/ سال چاپ: شعبان ۱۴۰۳/ المطبعة العلمیة –قم) [الحر العاملی م. ۱۱۰۴]

(ق)

۱۵۳. قاموس الرجال (چاپ: الاولی/ سال چاپ: ۱۴۱۹ هـ / قم/ ناشر: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة) [الشیخ محمد تقی التستری، معاصر]
۱۵۴. قرب الاسناد (تحقیق: مؤسسة آل البیتؑ لإحیاء التراث/ چاپ: الأولـی/ سـال چـاپ: ۱۴۱۳/ چاپخانه: مهر –قم/ ناشر: مؤسسة آل البیتؑ لإحیاء التراث –قم) [الحمیـری القمی م. ۳۰۴]
۱۵۵. قصص الأنبیاء (تحقیق : المیرزا غلام رضا عرفانیان الیزدی الخراسانی / چاپ : الأولـی/ سال چاپ : ۱۴۱۸ – ۱۳۷۶ ش / چاپخانه : مؤسسة الهادی / ناشر : الهادی) [الراوندی م. ۵۷۳]

۱۵۶. قوت القلوب فی معاملة المحبوب ووصف طریق المرید إلی مقام التوحید (ضبطه وصححه: باسل عیون السود/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۱۷ – ۱۹۹۷ م/ناشر: دار الکتب العلمیة – بیروت – لبنان) [أبی طالب المکی م. ۳۸۶]

(ک)

۱۵۷. الکافی (تحقیق: علی اکبر غفاری/ الناشر: دارالکتب الاسلامیة آخوندی/ المطبعة حیدری/ الطبعة الثالثة ۱۳۸۸هـ) [کلینی م. ۳۲۹]

۱۵۸. کامل الزیارات (تحقیق: الشیخ جواد القیومی / چاپ: الأولی/ سال چاپ: عید الغدیر ۱۴۱۷/ چاپخانه: مؤسسة النشر الإسلامی/ ناشر: مؤسسة نشر الفقاهة) [جعفر بن محمد بن قولویه م. ۳۶۷]

۱۵۹. کتاب الأربعین (تحقیق : السید مهدی رجائی – چاپ : الأولی – سال چاپ : ۱۴۱۷ – چاپخانه : أمیر – قم) [الشیخ الماحوزی م. ۱۱۲۱]

۱۶۰. کتاب الاربعین فی امامة الائمة الطاهرین (التحقیق: السید مهدی الرجائی/الناشر: المحقق/ المطبعة الامیر/ الطبعة الاولی ۱۴۱۸ هـ ق) [محمد طاهر قمی شیرازی م.۱۰۹۸]

۱۶۱. کتاب الأربعین (تحقیق: السید مهدی رجائی/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۱۷ چاپخانه: أمیر – قم) [الشیخ الماحوزی م. ۱۱۲۱]

۱۶۲. کتاب الألفین (ناشر : مکتبة الألفین – الکویت – سال چاپ : ۱۴۰۵ – ۱۹۸۵ م) [العلامة الحلی م. ۷۲۶]

۱۶۳. کتاب سلیم بن قیس (تحقیق: محمد باقر الأنصاری الزنجانی/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۲۲ – ۱۳۸۰ ش/ چاپخانه: نگارش/ ناشر: دلیل ما) [سلیم بن قیس الهلالی الکوفی م. ۱]

۱۶۴. کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء (ط.ج) (تحقیق: مکتب الإعلام الإسلامی – فرع خراسان – المحققون : عباس التبریزیان ، محمد رضا الذاکری (طاهریان) وعبد الحلیم الحلی/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۲۲ – ۱۳۸۰ ش/ مطبعة مکتب الإعلام الإسلامی/ ناشر: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی – مرکز النشر التابع لمکتب الإعلام الإسلامی) [الشیخ جعفر کاشف الغطاء م. ۱۲۲۸]

۱۶۵. کشف الغمة فی معرفة الائمة (الناشر و التحقیق: دار الاضواء– بیروت/ المطبعة الثانیة ۱۴۰۵ هـ ق– ۱۹۸۵ م/ و (طبع آخر) مطبعة شریعت قم [علی بن عیسی ابن ابی الفتح الاربلی م. ۶۹۳]

۱۶۶. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد (قسم الإلهیات) (تحقیق السبحانی) [العلامة الحلی م. ۷۲۶]

۱۶۷. کشف اليقين (تحقيق: حسين الدرگاهی - چاپ: الأولی - سال چاپ : ۱۴۱۱) [العلامة الحلی م. ۷۲۶]
۱۶۸. كفاية الأثر (تحقيق: السيد عبد اللطيف الحسينی الكوهكمری الخوئی/ سال چاپ: ۱۴۰۱/ چاپخانه: الخيام —قم/ ناشر: انتشارات بيدار) [الخزاز القمی م. ۴۰۰]
۱۶۹. كمال الدين وتمام النعمة (تحقيق : تصحيح وتعليق : علی أكبر الغفاری / ناشر : مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة / سال چاپ : محرم الحرام ۱۴۰۵ – ۱۳۶۳ ش) [الشيخ الصدوق م. ۳۸۱]
۱۷۰. كنز الدقائق (التحقيق: حسين درگاهی/ الناشر و المطبعة: وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی/ الطبعة الاولی اسفند ۱۴۱۱ هـ ق – ۱۹۹۱م) و (التحقيق: مؤسسة نشر الاسلامی جلد دوم ۱۴۱۰ رمضان و تحقيق: الحاج آقا مجتبی العراقی جلد اول ۱۴۰۷ شوال/الناشر: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة) [الميرزا محمد المشهدی ابن محمد رضا بن اسماعيل بن جمال الدين القمی حدود عام ۱۱۲۵ هـ ق]
۱۷۱. كنز العرفان فی فقه القرآن (علق عليه المحقق البارع حجة الاسلام الشيخ محمد باقر (شريف زاده) وأشرف علی تصحيحه واخراج أحاديثه محمد باقر البهبودی/ سال چاپ: ۱۳۸۴ – ۱۳۴۳ ش/ چاپخانه: حيدری —طهران/ ناشر: المكتبة الرضوية —طهران) [المقداد السيوری م. ۸۲۶]
۱۷۲. كنز الفوائد (چاپ: الثانية/ سال چاپ: ۱۳۶۹ ش/ چاپخانه: غدير/ ناشر: مكتبة المصطفوی—قم) [أبی الفتح الكراجكی م. ۴۴۹]

(ل)

۱۷۳. اللمعة الدمشقية (چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۱۱/ چاپخانه: قدس —قم/ناشر: منشورات دار الفكر —قم) [الشهيد الأول م. ۷۸۶]
۱۷۴. اللهوف فی قتلی الطفوف (ناشر : أنوار الهدی –قم –ايران –چاپ : الأولی –سال چاپ : ۱۴۱۷ –چاپخانه : مهر) [السيد ابن طاووس م. ۶۶۴]

(م)

۱۷۵. مائة منقبة (تحقيق : مدرسة الإمام المهدی (ع) / إشراف : السيد محمد باقر بن المرتضی الموحد الأبطحی - چاپ : الأولی المحققة المسندة - سال چاپ : ذی الحجة ۱۴۰۷ – چاپخانه : أمير - قم – ناشر : مدرسة الإمام المهدی (ع) بالحوزة العلمية – قم المقدسة) [محمد بن أحمد القمی م. ح ۴۱۲]

۱۷۶.المبسوط (تصحیح وتعلیق : السید محمد تقی الکشفی/ سال چاپ: ۱۳۸۷/ المطبعة الحیدریة—طهران/ ناشر: المکتبة المرتضویة لإحیاء آثار الجعفریة) [الشیخ الطوسی م. ۴۶۰]
۱۷۷. مثیر الأحزان (ناشر : المطبعة الحیدریة –النجف الأشرف –سال چاپ : ۱۳۶۹ – ۱۹۵۰ م) [ابن نما الحلی م. ۶۴۵]
۱۷۸. المجالس الفاخرة فی مصائب العترة الطاهرة (مراجعة وتحقیق : محمود بدری/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۲۱/ چاپخانه: عترت/ ناشر: مؤسسة المعارف الإسلامیة) [السید شرف الدین م. ۱۳۷۷]
۱۷۹. المجالس والمسیرات (تحقیق: الحبیب الفقی– إبراهیم شبّوح – محمد الیغلاوی/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۹۹۶/ ناشر: دار المنتظر/ بیروت—لبنان) [القاضی النعمان المغربی م. ۳۶۳]
۱۸۰. المجتنی من دعاء المجتبی (تحقیق: صفاء الدین البصری) [السید ابن طاووس م. ۶۶۴]
۱۸۱. مجمع البحرین (چاپ: الثانیة/ سال چاپ: شهریور ماه ۱۳۶۲ ش/چاپخانه: طراوت/ ناشر: مرتضوی) [الشیخ فخر الدین الطریحی م. ۱۰۸۵]
۱۸۲. مجمع النورین (طبعة حجریة) [الشیخ أبو الحسن المرندی]
۱۸۳. المجازات النبویة (تحقیق وشرح : طه محمد الزیتی/ ناشر: منشورات مکتبة بصیرتی — قم) [الشریف الرضی م. ۴۰۶]
۱۸۴. المحاسن (تصحیح وتعلیق : السید جلال الدین الحسینی (المحدث)/سال چاپ: ۱۳۷۰ – ۱۳۳۰ ش/ناشر: دار الکتب الإسلامیة —طهران) [أحمد بن محمد بن خالد البرقی م. ۲۷۴]
۱۸۵.المحتضر (الناشر و المطبعة: الحیدریة النجف/ الطبعة الاولی ۱۳۷۰هـ ۱۹۵۱م) و موافقة للطبع (طبع جدید تحقیق: سید علی اشرف/ الناشر: المکتبة الحیدریة/ المطبعة: شریعت/ الطبعة الاولی ۱۳۸۲هـ ش ۱۴۲۴ هـ ق) [الشیخ عز الدین حسن بن سلیمان الحلی م. قرن۸]
۱۸۶. المحجة البیضاء فی تهذیب الأحیاء (صححه وعلق علیه : علی أکبر الغفاری/ چاپ: الثانیة/ چاپخانه: مهر— قم/ ناشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم) [الفیض الکاشانی م. ۱۰۹۱]
۱۸۷. مختصر أخبار شعراء الشیعة (تحقیق: الشیخ محمد هادی الأمینی/ چاپ: الثانیة/ سال چاپ: ۱۴۱۳ – ۱۹۹۳ م/ ناشر: شرکة الکتبی للطباعة والنشر والتوزیع –بیروت —لبنان) [المرزبانی الخراسانی م. ۳۸۴]
۱۸۸.مدینة المعاجز (تحقیق: الشیخ عزة الله المولائی الهمدانی/الناشر: مؤسسة المعارف الاسلامیة/ المطبعة: بهمن–قم/ الطبعة الاولی ۱۴۱۳هـ ق) [سید هاشم بحرانی م. ۱۱۰۷هـ ق]

۱۸۹. المزار (تحقيق: مدرسة الامام المهدی قم المقدسة- باشراف السيد الابطحی/ الناشر: مدرسة الامام المهدی قم المقدسة/ المطبعة مهر- قم/ الطبعة الاولی) [شيخ مفيد م. ۴۱۳]
۱۹۰. المزار (تحقيق: جواد القيومی الاصفهانی- ناشر: نشر القيوم- قم -ايران -چاپ: الأولی- سال چاپ: رمضان المبارك ۱۴۱۹- چاپخانه: مؤسسة النشر الإسلامی) [محمد بن المشهدی م. ن ۶۱۰]
۱۹۱. المزار (تحقيق: مدرسة الإمام المهدی (ع) - ناشر: مؤسسة الإمام المهدی (ع)- قم المقدسة- چاپ: الأولی - سال چاپ: ذی الحجة ۱۴۱۰- چاپخانه: أمير- قم) [الشهيد الأول م. ۷۸۶]
۱۹۲. المستجاد من الإرشاد (المجموعة) (سال چاپ: ۱۴۰۶/ چاپخانه: الصدر/ ناشر: مكتب آية الله العظمی المرعشی النجفی -قم) [العلامة الحلی م. ۷۲۶]
۱۹۳. مستدرک الوسائل (التحقيق و الناشر: مؤسسة آل البيت لاحياء التراث/ الطبعة الاولی ۱۴۰۸هـ) [ميرزا حسين نوری م. ۱۳۲۰]
۱۹۴. مستدرکات أعيان الشيعة (سال چاپ: ۱۴۰۸ - ۱۹۸۷ م/ چاپخانه: دار التعارف للمطبوعات/ ناشر: دار التعارف للمطبوعات) [حسن الأمين م. ۱۳۹۹]
۱۹۵. مسائل علی بن جعفر (تحقيق: مؤسسة آل البيت ﷺ لإحياء التراث - قم المشرفة/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ذی القعدة ۱۴۰۹/ چاپخانه: مهر -قم/ ناشر: المؤتمر العالمی للإمام الرضا ﷺ - مشهد المقدسة) [علی بن الإمام جعفر الصادق ﷺ م. ۲]
۱۹۶. المسترشد (تحقيق: الشيخ أحمد المحمودی/ چاپ: الأولی المحققة/ سال چاپ: ۱۴۱۵/ چاپخانه: سلمان الفارسی -قم/ ناشر: مؤسسة الثقافة الإسلامية لكوشانبور) [محمد بن جرير الطبری (الشيعی) م. ۴]
۱۹۷. مستطرفات السرائر (تحقيق : لجنة التحقيق - ناشر : مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة - چاپ : الثانية - سال چاپ : ۱۴۱۱ - چاپخانه : مطبعة مؤسسة النشر الإسلامی) [ابن إدريس الحلی م. ۵۹۸]
۱۹۸. مسند الرضا ﷺ (تحقيق: محمد جواد الحسينی الجلالی/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۱۸/ مطبعة: مطبعة مكتب الإعلام الإسلامی/ ناشر: مركز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامی) [داود بن سليمان الغازی م. ۲۰۳]
۱۹۹. مسند زيدبن علی (تحقيق: احد علماء زيديين/ الناشر: دار الحياة ، بيروت) [م. ۱۲۲]
۲۰۰.مشارق أنوار اليقين (تحقيق: السيد علی عاشور- ناشر: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات- بيروت- لبنان- چاپ: الأولی- سال چاپ: ۱۴۱۹- ۱۹۹۹ م)[الحافظ رجب البرسی م. ح ۸۱۳]

۲۰۱. مشرق الشمسین (ناشر: منشورات مکتبة بصیرتی - قم/ طبعة حجریة) [البهائی العاملی م. ۱۰۳۱]
۲۰۲. مصادقة الإخوان [الشیخ الصدوق م. ۳۸۱] (اشراف : السید علی الخراسانی الکاظمی/ ناشر: مکتبة الإمام صاحب الزمان عجل‌الله‌فرجه العامة)
۲۰۳. المصباح (جنة الأمان الواقیة وجنة الایمان الباقیة) (چاپ: الثالثة/ سال چاپ: ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳ م/ ناشر: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات - بیروت) [الشیخ إبراهیم الکفعمی م. ۹۰۵]
۲۰۴. مصباح البلاغة (مستدرک نهج البلاغة) (سال چاپ: ۱۳۸۸) [المیرجهانی م. ۱۳۸۸]
۲۰۵. مصباح الشریعة ومفتاح الحقیقة (چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۰۰ - ۱۹۸۰ م/ ناشر: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات بیروت - لبنان) [المنسوب للإمام الصادق علیه‌السلام م. ۱۴۸]
۲۰۶. مصباح المتهجد (الناشر: مؤسسة فقه الشیعه- بیروت، لبنان) [شیخ طوسی م. ۴۶۰]
۲۰۷. معارج الیقین فی أصول الدین (تحقیق: علاء آل جعفر/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۱۰ - ۱۹۹۳ م/ ناشر: مؤسسة آل البیت علیهم‌السلام لإحیاء التراث - قم) [الشیخ محمد السبزواری م. ۷]
۲۰۸. معارج نهج البلاغة (تحقیق :محمّد تقی دانش پژوه / إشراف :السید محمود المرعشی/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۰۹/ المطبعة: مطبعة بهمن - قم/ ناشر: مکتبة آیة الله العظمی المرعشی النجفی - قم المقدسة) [علی بن زید البیهقی م. ۵۶۵]
۲۰۹. المعتبر (تحقیق وتصحیح : عدة من الأفاضل / إشراف : ناصر مکارم شیرازی/ سال چاپ: ۱۴/۳/۱۳۶۴ ش/ چاپخانه: مدرسة الإمام أمیر المؤمنین علیه‌السلام/ ناشر: مؤسسة سید الشهداء علیه‌السلام - قم) [المحقق الحلی م. ۶۷۶]
۲۱۰. معانی الاخبار (تحقیق: علی اکبر غفاری/ الناشر و المطبعة: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم ۱۳۶۱ هـ ش) [شیخ صدوق م. ۳۸۱]
۲۱۱. معجم رجال الحدیث (چاپ: الخامسة/ سال چاپ: ۱۴۱۳ - ۱۹۹۲ م/ المطبعة/ طبعة منقحة ومزیدة) [السید الخوئی م. ۱۴۱۳]
۲۱۲. مفتاح الفلاح (ناشر : منشورات مؤسسة الأعلمی للمطبوعات - بیروت - لبنان) [البهائی العاملی م. ۱۰۳۱]
۲۱۳. مقاتل الطالبیین (تقدیم وإشراف : کاظم المظفر/ چاپ: الثانیة/ سال چاپ: ۱۳۸۵ - ۱۹۶۵ م/ چاپخانه: منشورات المکتبة الحیدریة ومطبعتها - النجف الأشرف/ ناشر: مؤسسة دار الکتاب للطباعة والنشر - قم - ایران) [أبی الفرج الأصفهانی م. ۳۵۶]
۲۱۴. المقنعة فقه شیعه تا قرن هشتم/ تحقیق: مؤسسة النشر الإسلامی/ چاپ: الثانیة/ سال چاپ: ۱۴۱۰/ ناشر: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة) [الشیخ المفید

م. ۴۱۳]
۲۱۵. مکارم الأخلاق (ناشر : منشورات الشریف الرضی - چاپ : السادسة - سال چاپ : ۱۳۹۲- ۱۹۷۲ م) [الشیخ الطبرسی م. ۵۴۸]
۲۱۶. منازل الآخرة والمطالب الفاخرة (تعریب وتحقیق : السید یاسین الموسوی/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: محرم الحرام ۱۴۱۹/ چاپخانه: مؤسسة النشر الإسلامی/ ناشر: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرف) [الشیخ عباس القمی م. ۱۳۵۹]
۲۱۷. مناقب الإمام أمیر المؤمنین ؑ (تحقیق: الشیخ محمد باقر المحمودی/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: محرم الحرام ۱۴۱۲/ چاپخانه: النهضة/ ناشر: مجمع إحیاء الثقافة الإسلامیة - قم المقدسة) [محمد بن سلیمان الکوفی م. ۳۰۰]
۲۱۸. مناقب آل ابی طالب (تحقیق: لجنة من استاذة النجف الاشرف/ المطبعة: محمد کاظم الحیدری- مطبعة الحیدریة النجف الاشرف/ الطبعة ۱۳۷۶) [ابن شهر آشوب م. ۵۸۸]
۲۱۹. منتهی المطلب (ط.ق - طبعة حجریة) [العلامة الحلی م. ۷۲۶]
۲۲۰. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (تحقیق: السید عبد اللطیف الکوهکمری/ سال چاپ: ۱۴۰۶/ چاپخانه: الخیام - قم/ ناشر: مکتبة آیة الله المرعشی العامة - قم) [قطب الدین الراوندی م. ۵۷۳]
۲۲۱. منهاج الکرامة (تحقیق: عبد الرحیم مبارک/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۳۷۹ ش/ چاپخانه: الهادی - قم/ ناشر: انتشارات تاسوعاء - مشهد) [العلامة الحلی م. ۷۲۶]
۲۲۲. من لا یحضره الفقیه (تحقیق: علی اکبر غفاری/ الناشر: جامعة المدرسین/ طبعة الثانیة ۱۴۰۴ هـ) [صدوق م. ۳۸۱]
۲۲۳. المؤمن (تحقیق: مدرسة الإمام المهدی عجل الله فرجه / چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۰۴/ ناشر: مدرسة الإمام المهدی عجل الله فرجه بالحوزة العلمیة - قم) [حسین بن سعید الکوفی م. ۳]

(ن)

۲۲۴. النافع یوم الحشر فی شرح الباب الحادی عشر [المقداد السیوری م. ۸۲۶] (شرح : المقداد السیوری (وفاة ۸۲۶هـ)/ چاپ: الثانیة/ سال چاپ: ۱۴۱۷ - ۱۹۹۶ م/ ناشر: دار الأضواء للطباعة والنشر والتوزیع - بیروت - لبنان)
۲۲۵. النجاة فی القیامة فی تحقیق أمر الإمامة (چاپ: الأولی/ سال چاپ: ربیع الثانی ۱۴۱۷/ چاپخانه: مؤسسة الهادی - قم/ ناشر: مجمع الفکر الإسلامی) [ابن میثم البحرانی م. ۶۷۹]
۲۲۶. نزهة الناظر وتنبیه الخاطر (تحقیق: مدرسة الإمام المهدی عجل الله فرجه / چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۰۸/ ناشر: مدرسة الإمام المهدی عجل الله فرجه - قم المقدسة) [الحلوانی م. ۵]

۲۲۷. النص والإجتهاد (تحقيق وتعليق : أبو مجتبى/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱۴۰۴/ چاپخانه: سيد الشهداء ﷺ – قم) [السيد شرف الدين م. ۱۳۷۷]
۲۲۸. نور البراهين (تحقيق: السيد مهدى الرجائى/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱۴۱۷/ چاپخانه: مؤسسة النشر الإسلامى/ ناشر: مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة) [السيد نعمة الله الجزائرى م. ۱۱۱۲]
۲۲۹. النوادر (تحقيق: سعيد رضا على عسكرى/ چاپ: الأولى/ چاپخانه: دار الحديث/ ناشر: مؤسسة دار الحديث الثقافية) [فضل الله الراوندى م. ۵۷۱]
۲۳۰. نهاية الدراية فى شرح الكفاية (تحقيق وتصحيح وتعليق: الشيخ مهدى أحدى أمير كلائى/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱۳۷۴ ش/ چاپخانه: امير – قم/ ناشر: انتشارات سيد الشهداء ﷺ– قم –ايران) [الشيخ الأصفهانى م. ۱۳۶۱]
۲۳۱. نهج الإيمان (تحقيق: السيد أحمد الحسينى – ناشر : مجتمع إمام هادى ﷺ – مشهد – چاپ : الأولى – سال چاپ : ۱۴۱۸ – چاپخانه : ستارة – قم) [ابن جبر م. ق ۷]
۲۳۲. نهج البلاغة (شرح : الشيخ محمد عبده/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱۴۱۲ – ۱۳۷۰ ش/ چاپخانه: النهضة –قم/ ناشر: دار الذخائر – قم –ايران) [خطب الإمام على م. ۴۰]
۲۳۳. نهج الحق و كشف الصدق (التحقيق و التقديم: السيد رضا الصدر/ التعليق : الشيخ عين الله الحسنى الأرموى/ الناشر : مؤسسة الطباعة والنشر دار الهجرة –قم/ تاريخ الطبع ۱۴۲۱ هـ ق) [علامه حلى م.۷۲۶ هـ ق]

(و)

۲۳۴. الوافى (عنى بالتحقيق والتصحيح والتعليق عليه والمقابلة مع الأصل ضياء الدين الحسينى «العلامة» الأصفهانى/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: أول شوال المكرم ۱۴۰۶ هـ. ق ۱۹ / ۳ / ۶۵ هـ. ش) [الفيض الكاشانى م. ۱۰۹۱]
۲۳۵. وسائل الشيعة (تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت لاحياء التراث- قم/ المطبعة: مهر- قم/الطبعة الثانية جمادى الآخرة ۱۴۱۴ هـ ق) [حر عاملى م. ۱۱۰۴]
۲۳۶. وصول الأخيار إلى أصول الأخبار (تحقيق: السيد عبد اللطيف الكوهكمرى/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱۴۰۱/ چاپخانه: الخيام/ ناشر: مجمع الذخائر الإسلامية) [والد البهائى العاملى م. ۹۸۴]
۲۳۷. الولاية [ابن عقدة الكوفى م. ۳۳۳]

(ه)

۲۳۸. الهدایة الکبری (چاپ: الرابعة/ سال چاپ: ۱۴۱۱ - ۱۹۹۱م/ ناشر: مؤسسة البلاغ للطباعة والنشر والتوزیع - بیروت - لبنان) [الحسین بن حمدان الخصیبی م. ۳۳۴]
۲۳۹. هدایة الأمة إلی أحکام الأئمة ﷺ (چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۱۲/ چاپخانه: مؤسسة الطبع والنشر التابعة للآستانة الرضویة المقدسة/ ناشر: مجمع البحوث الإسلامیة - مشهد - ایران) [الحر العاملی م. ۱۱۰۴]

(ی)

۲۴۰. الیقین (تحقیق: الأنصاری/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ربیع الثانی ۱۴۱۳/ چاپخانه: نمونه/ ناشر: مؤسسة دار الکتاب (الجزائری)) [السید ابن طاووس م. ۶۶۴]
۲۴۱. ینابیع المعاجز (چاپخانه: العلمیة - قم) [السید هاشم البحرانی م. ۱۱۰۷]

[**کـتب اهـل تسنن**]

(الف)

۲۴۲.الآحاد و المثانی (التحقیق: باسم فیصل أحمد الجوابرة/ الناشر: دار الدرایة للطباعة والنشر والتوزیع/ الطبعة الأولی ۱۴۱۱ – ۱۹۹۱ م) [ابن ابی عاصم (ضحاک) م. ۲۸۷]
۲۴۳.الإتقان فی علوم القرآن (تحقیق: سعید المندوب/ چاپ: الأولـی/ سـال چـاپ: ۱۴۱۶ – ۱۹۹۶م/ ناشر: دار الفکر – بیروت) [جلال الدین السیوطی م. ۹۱۱]
۲۴۴.أحکام القرآن (تحقیق: محمد عبد القادر عطا/ ناشر: دار الفکر للطباعة والنشر – بیروت) [ابن العربی م. ۵۴۳]
۲۴۵.أخبار القضاة (ناشر: عالم الکتب – بیروت) [محمد بن خلف بن حیان (وکیع) م. ۳۰۶]
۲۴۶.أخبار مکة وما جاء فیها من الآثار (تحقیق: رشدی الصالح ملحس/ چاپ: الأولـی/ سـال چاپ: ۱۴۱۱ – ۱۳۶۹ ش/ چاپخانه: امیر – قم/ ناشر: انتشارات الشریف الرضی) [محمد بن عبد الله الأزرقی م. ۲۵۰]
۲۴۷.الأذکار النوویة (سال چاپ: ۱۴۱۴ – ۱۹۹۴ م/ ناشر: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع – بیروت – لبنان) [النووی م. ۶۷۶]
۲۴۸.أُسد الغابة (الناشر: انتشارات اسماعیلیان– تهران) [عبد الواحد الشیبانی المعـروف بـابن الاثیر م. ۶۳۰]
۲۴۹.الاستذکار (تحقیق: سالم محمد عطا–محمد علی معوض/ چاپ: الأولـی/ سـال چـاپ: ۲۰۰۰م/ناشر: دار الکتب العلمیة – بیروت) [أبی عمر یوسف بن عبد البر النمری القرطبی المعروف بابن عبد البر م. ۴۶۳]
۲۵۰.الاستیعاب (تحقیق : علی محمد البجاوی – ناشر : دار الجیل –چاپ الأولی –سال چاپ : ۱۴۱۲ – چاپخانه : بیروت – دار الجیل) [ابن عبد البر م .۴۶۳]
۲۵۱.الاصابة فی تمیز الصحابة (التحقیق: الشیخ عادل احمد عبد الموجود/ الناشر: دار الکتـب العلمیة– بیروت/ الطبعة الاولی ۱۴۱۵هـ ق) [احمد بن علی بن حجر عسقلانی م. ۸۵۲]
۲۵۲.أضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن، (الناشر : دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع بیروت – لبنان) [محمد الأمین بن محمد المختار بن عبد القادر الجکنی الشنقیطی م. ۱۳۹۳ هـ]
۲۵۳. إعلام الناس بما وقع للبرامکه مع بنی العباس، [الاتلیدی]
۲۵۴. إعجاز القرآن (تحقیق: السید أحمد صقر/ چاپ: الثالثـة/ ناشـر: دار المعـارف – مـصر) [الباقلانی م. ۴۰۳]
۲۵۵.الأغانی (ناشر: دار إحیاء التراث العربی) [أبی الفرج الأصفهانی م. ۳۵۶]

۲۵۶.الاکتفاء بما تضمنه من مغازی رسول الله ﷺ والثلاثة الخلفا (تحقیق: محمد عبد القادر عطا/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۲۰ – ۲۰۰۰ م/ ناشر: دار الکتب العلمیة – بیروت) [سلیمان بن موسی الکلاعی م. ۶۳۴]
۲۵۷.الامامة والسیاسة (تحقیق: علی شیری/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۱۳ – ۱۳۷۱ / چاپخانه: امیر – قم/ ناشر: انتشارات شریف الرضی) [ابن قتیبة الدینوری م. ۲۷۶]
۲۵۸.أنساب الأشراف (تحقیق: الدکتور محمد حمید الله/ سال چاپ: ۱۹۵۹م/ مطابع دار المعارف بمصر – معهد المخطوطات بجامعة الدول العربیة بالاشتراک مع دار المعارف بمصر) [أحمد بن یحیی بن جابر (البلاذری) م. ۲۷۹]
۲۵۹.أنوار التنزیل وأسرار التأویل (تفسیر البیضاوی) (إعداد وتقدیم : محمد عبد الرحمن المرعشلی/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۱۸ – ۱۹۹۸ م/ طبع علی مطابع دار إحیاء التراث العربی/ ناشر: دار إحیاء التراث العربی للطباعة والنشر والتوزیع – مؤسسة التاریخ العربی – بیروت – لبنان) [عبد الله بن محمد الشیرازی الشافعی البیضاوی م. ۶۸۲]

(ب)

۲۶۰.البرهان (تحقیق: محمد أبو الفضل إبراهیم/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۳۷۶ – ۱۹۵۷ م/ ناشر: دار إحیاء الکتب العربیة ، عیسی البابی الحلبی وشرکاءه) [الزرکشی م. ۷۹۴]
۲۶۱.بدائع الصنائع (چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۰۹ – ۱۹۸۹ م/ ناشر: المکتبة الحبیبیة – باکستان) [أبی بکر الکاشانی م. ۵۸۷]
۲۶۲.البدایة والنهایة (التحقیق و التدقیق و التعلیق : علی شیری/ الناشر و المطبعة: دار احیاء التراث العربی – بیروت/ الطبعة الاولی ۱۴۰۸هـ ق) [ابی الفداء اسماعیل بن کثیر الدمشقی م. ۷۷۴]

(ت)

۲۶۳. تاج العروس (تحقیق: علی شیری/ سال چاپ: ۱۴۱۴ – ۱۹۹۴م/ ناشر: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع – بیروت) [الزبیدی م. ۱۲۰۵]
۲۶۴. تاریخ الاسلام ، عهد الخلفاء الراشدین (التحقیق : عمر عبد السلام تدمری/ الناشر و المطبعة: دار الکتب العربی/ الطبعة الاولی ۱۴۰۷ هـ ق) [ذهبی م. ۷۴۸]
۲۶۵.تاریخ بغداد (تحقیق : دراسة وتحقیق : مصطفی عبد القادر عطا – ناشر : دار الکتب العلمیة – بیروت – لبنان – چاپ : الأولی – سال چاپ : ۱۴۱۷ – ۱۹۹۷ م) [الخطیب البغدادی م. ۴۶۳]
۲۶۶. تاریخ الخلفاء (مطابع معتوق اخوان – بیروت/ توزیع دار التعاون عباس أحمد الباز مکة

المکرمة) [جلال الدین السیوطی م. ۹۱۱]
۲۶۷. تاریخ طبری، تاریخ الامم و الملوک (النسخة الاولی فی المکتبة الشاملة الاصدار الثانی بعنوان تاریخ الطبری موافق للمطبوع و النسخة الثانیة من هذا الکتاب فی المکتبة الشاملة الاصدار الثانی بعنوان تاریخ الرسل و الملوک لا یکون موافقا للمطبوع) (التحقیق و التصحیح: نخبة من العلماء الاجلاء/ الناشر: مؤسسة الاعلمی- بیروت) و طبع آخر (مطبعة مؤسسة عزالدین بیروت) و(طبع/ مطبعة الاستقامة بالقاهرة) و طبع آخر (تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم) [ابن جریر الطبری م۳۱۰]
۲۶۸. تاریخ مدینة الدمشق (التحقیق: علی شیری/ الناشر و المطبعة: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع - بیروت -لبنان/ تاریخ الطبع ۱۴۱۵ هـ ق) [ابن عساکر م. ۵۷۱]
۲۶۹. تأویل مختلف الحدیث (ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت -لبنان) [ابن قتیبة الدینوری م. ۲۷۶]
۲۷۰. تحفة الأحوذی (چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۱۰ - ۱۹۹۰ م/ ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت -لبنان) [المبارکفوری م. ۱۲۸۲]
۲۷۱. تخریج الأحادیث والآثار (تحقیق: عبد الله بن عبد الرحمن السعد/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۱۴/ ناشر: الریاض - دار ابن خزیمة) [الزیلعی م. ۷۶۲]
۲۷۲. تذکرة الحفاظ (ناشر: دار إحیاء التراث العربی - بیروت - لبنان) [ذهبی م. ۷۴۸]
۲۷۳. التذکرة الحمدونیة (تحقیق : احسان عبّاس و بکر عبّاس/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۹۹۶ م/ ناشر: دار صادر للطباعة والنشر) [ابن حمدون م. ۵۶۲]
۲۷۴. تغلیق التعلیق (تحقیق: سعید عبد الرحمن موسی القزقی/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۰۵/ چاپخانه: بیروت , عمان - الأردن - المکتب الإسلامی ,دار عمار/ ناشر: المکتب الإسلامی ,دار عمار) [ابن حجر م. ۸۵۲]
۲۷۵. تفسیر الآلوسی [الآلوسی م. ۱۲۷۰]
۲۷۶. تفسیر أبی السعود (ناشر: دار إحیاء التراث العربی -بیروت) [أبی السعود م. ۹۵۱]
۲۷۷. تفسیر البحر المحیط (الشیخ عادل أحمد عبد الموجود - الشیخ علی محمد معوض/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۲۲ - ۲۰۰۱م/ چاپخانه: لبنان/ بیروت - دار الکتب العلمیة/ ناشر: دار الکتب العلمیة) [أبی حیان الأندلسی م. ۷۴۵]
۲۷۸. تفسیر الثعلبی (تحقیق : الإمام أبی محمد بن عاشور ، مراجعة وتدقیق الأستاذ نظیر الساعدی - ناشر : دار إحیاء التراث العربی - چاپ : الأولی - سال چاپ : ۱۴۲۲ - ۲۰۰۲م - چاپخانه : بیروت - لبنان - دار إحیاء التراث العربی) [الثعلبی م. ۴۲۷]

۲۷۹. تفسير الرازی (تفسير كبير) [الرازی م. ۶۰۶]
۲۸۰. تفسير السمرقندی (تحقيق: د.محمود مطرجی/ چاپخانه: بيروت - دار الفكر/ ناشر: دار الفكر) [أبو الليث السمرقندی م. ۳۸۳]
۲۸۱. تفسير السمعانی (تحقيق: ياسر بن إبراهيم و غنيم بن عباس بن غنيم/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱۴۱۸ - ۱۹۹۷م/ ناشر: دار الوطن -الرياض) [السمعانی م. ۴۸۹]
۲۸۲. تفسير القرآن (تحقيق: الدكتور مصطفى مسلم محمد/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱۴۱۰ - ۱۹۸۹ م/ ناشر: مكتبة الرشد للنشر والتوزيع الرياض - المملكة العربية السعودية) [عبد الرزاق الصنعانی م. ۲۱۱]
۲۸۳. تفسير القرآن العظيم (تفسير ابن كثير) (تقديم : يوسف عبد الرحمن المرعشلی/ سال چاپ: ۱۴۱۲ - ۱۹۹۲ م/ ناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع -بيروت -لبنان) [ابن كثير م. ۷۷۴]
۲۸۴. تفسير القرآن العظيم (تفسير ابن أبی حاتم) (تحقيق: أسعد محمد الطيب/ ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع) [ابن أبی حاتم الرازی م. ۳۲۷]
۲۸۵. تفسير القرطبی (تحقيق : تصحيح : أحمد عبد العليم البردونی - ناشر : دار إحياء التراث العربی - بيروت - لبنان) [القرطبی م. ۶۷۱]
۲۸۶. تفسير كشاف [زمخشری م. ۵۳۸]
۲۸۷. تمهيد الأوائل وتلخيص الدلائل (تحقيق: الشيخ عماد الدين أحمد حيدر -مركز الخدمات والأبحاث الثقافية/ چاپ: الثالثة/ سال چاپ: ۱۴۱۴ - ۱۹۹۳ م/ چاپخانه: مؤسسة الكتب الثقافية/ ناشر: مؤسسة الكتب الثقافية -بيروت) [الباقلانی م. ۴۰۳]
۲۸۸. تنقيح التحقيق فی أحاديث التعليق (تحقيق: مصطفى أبو الغيط عبد الحی عجيب/ سال چاپ: ۱۴۲۱ - ۲۰۰۰م/ چاپخانه: الرياض -دار الوطن/ ناشر: دار الوطن) [الذهبی م. ۷۴۸]
۲۸۹. تنبيه الغافلين عن فضائل الطالبين (تحقيق: السيد تحسين آل شبيب الموسوی-ناشر: مركز الغدير للدراسات الإسلامية- سال چاپ: ۱۴۲۰- ۲۰۰۰ م- چاپخانه: محمد) [المحسن إبن كرامة م. ۴۹۴]
۲۹۰. التواضع والخمول (تحقيق: محمد عبد القادر أحمد عطا/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱۴۰۹ - ۱۹۸۹م/ ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت -لبنان) [ابن أبی الدنيا م. ۲۸۱]
۲۹۱. تهذيب التهذيب (الناشر: دارالفكر/ الطبعة الاولى ۱۴۰۴هـ ق) [شهاب الدين احمد بن علی بن حجر عسقلانی م. ۸۵۲]
۲۹۲. تهذيب الكمال (تحقيق : تحقيق وضبط وتعليق : الدكتور بشار عواد معروف - ناشر :

مؤسسة الرسالة- بيروت- لبنان - چاپ : الرابعة - سال چاپ : ۱۴۰۶ - ۱۹۸۵ م) [المزی م. ۷۴۲]

(ث)

۲۹۳. الثقات (ناشر : مؤسسة الكتب الثقافية - چاپ : الأولى - سال چاپ : ۱۳۹۳ - چاپخانه : مجلس دائرة المعارف العثمانية . بحيدر آباد الدكن الهند) ابن حبان م. ۳۵۴

(ج)

۲۹۴. الجامع لأحكام القرآن (تفسير القرطبى) (تصحيح : أحمد عبد العليم البردونى/ چاپخانه: دار إحياء التراث العربى - بيروت - لبنان/ ناشر: مؤسسة التاريخ العربى) [القرطبى م. ۶۷۱]

۲۹۵. جامع البيان عن تأويل آى القرآن (ضبط وتوثيق وتخريج : صدقى جميل العطار/ سال چاپ: ۱۴۱۵ - ۱۹۹۵ م/ ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان) [محمد بن جرير الطبرى م. ۳۱۰]

۲۹۶. جامع بيان العلم وفضله (سال چاپ: ۱۳۹۸/ ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت) [أبى عمر يوسف بن عبد البر النمرى القرطبى المعروف بابن عبد البر م. ۴۶۳]

۲۹۷. الجامع الصغير (ناشر : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - چاپ : الأولى - سال چاپ : ۱۴۰۱ - ۱۹۸۱ م [جلال الدين السيوطى م. ۹۱۱]

۲۹۸. الجرح والتعديل (چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱۳۷۱ - ۱۹۵۲م/ مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية - بحيدر آباد الدكن - الهند/ ناشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت) [ابن أبى حاتم الرازى م. ۳۲۷]

۲۹۹. جواهر الحسان فى تفسير القرآن (تفسير الثعالبى) (تحقيق: الدكتور عبد الفتاح أبو سنة - الشيخ على محمد معوض - والشيخ عادل أحمد عبد الموجود/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱۴۱۸/ چاپخانه: دار إحياء التراث العربى - بيروت/ ناشر: دار إحياء التراث العربى ، مؤسسة التاريخ العربى - بيروت - لبنان) [الثعالبى م. ۸۷۵]

۳۰۰. جواهر المطالب فى مناقب الإمام على (ع) (تحقيق : الشيخ محمد باقر المحمودى - ناشر : مجمع إحياء الثقافة الإسلامية - قم - ايران - چاپ : الأولى - سال چاپ : ۱۴۱۵ - چاپخانه : دانش) [ابن الدمشقى م. ۸۷۱]

۳۰۱. الجوهرة فى نسب الإمام على وآله (تحقيق: دكتور محمد التونجى، ناشر: مكتبة النورى، دمشق - چاپ: الأولى - سال چاپ: ۱۴۰۲ - چاپخانه: مؤسسة الأعلم للمطبوعات . بيروت) [البرى م. ق ۷]

(ح)

۳۰۲. حلية الاولياء [ابونعیم اصفهانی م. ۴۳۰]

(خ)

۳۰۳. خصائص أمیر المؤمنین٧ (تحقیق وتصحیح الأسانید ووضع الفهارس : محمد هادی الأمینی – ناشر : مكتبة نینوی الحدیثة – طهران) [نسائی م. ۳۰۳ هـ ق]

(د)

۳۰۴. درّ المنثور (الناشر: دار المعرفة/ المطبعة: الفتح– جدّه/ الطبعة الاولی ۱۳۶۵هـ ق) [جلال الدین السیوطی م. ۹۱۱]

۳۰۵. دستور معالم الحکم ومأثور مکارم الشیم من کلام أمیر المؤمنین علی ابن أبی طالب عليه السلام (ناشر: مکتبة المفید –قم) [محمد بن سلامة القضاعی م. ۴۵۴]

(ذ)

۳۰۶. الذریة الطاهرة النبویة (تحقیق: سعد المبارک الحسن/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۰۷/ ناشر: الدار السلفیة –الکویت) [محمد بن أحمد الدولابی م. ۳۱۰]

۳۰۷. ذکر أخبار إصبهان (سال چاپ: ۱۹۳۴ م/ چاپخانه: لیدن المحروسة –بریل) [الحافظ الأصبهانی م. ۴۳۰]

(ر)

۳۰۸. ربیع الأبرار ونصوص الأخبار (تحقیق: عبد الأمیر مهنا/ چاپ: الأولی/سال چاپ: ۱۴۱۲ – ۱۹۹۲م/ ناشر: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات –بیروت) [الزمخشری م. ۵۳۸]

۳۰۹. الریاض النضرة فی مناقب العشرة (ناشر: دار الکتب العلمیة –بیروت –لبنان) [أبی جعفر أحمد (المحب الطبری) م. ۶۹۴]

(ز)

۳۱۰. زاد المسیر فی علم التفسیر (تحقیق: محمد بن عبد الرحمن عبد الله/ الطبعة الأولی/ سال چاپ: جمادی الأولی ۱۴۰۷ – کانون الثانی ۱۹۸۷ م/ ناشر: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع) [ابن الجوزی م. ۵۹۷]

۳۱۱. الزهره، ابن داود الزاهری

(س)

۳۱۲. سبل السلام (مراجعة وتعلیق : الشیخ محمد عبد العزیز الخولی/ چاپ: الرابعة/ سال

چاپ:۱۳۷۹ - ۱۹۶۰م/ ناشر: شرکة مکتبة ومطبعة مصطفی البابی الحلبی وأولاده بمصر - محمود نصار الحلبی وشرکاه) [محمد بن إسماعیل الکحلانی الصنعانی (الأمیر) م. ۱۱۸۲]

۳۱۳. سبل الهدی والرشاد (تحقیق : تحقیق وتعلیق : الشیخ عادل أحمد عبد الموجود ، الشیخ علی محمد معوض - چاپ : الأولی - سال چاپ : ۱۴۱۴ - ۱۹۹۳ م - ناشر : دار الکتب العلمیة - بیروت - لبنان) [الصالحی الشامی م. ۹۴۲]

۳۱۴. سنن ابن ماجة (تحقیق : تحقیق وترقیم وتعلیق: محمد فؤاد عبد الباقی - ناشر : دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع [محمد بن یزید القزوینی م. ۲۷۳]

۳۱۵. سنن ابی داود (التحقیق و التعلیق : سعید محمد اللحام/ الناشر : دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع/ الطبعة الاولی ۱۴۱۰ هـ ق) [ابن الاشعث السجستانی م. ۲۷۵]

۳۱۶. سنن ترمذی (تحقیق: عبد الوهاب عبد اللطیف/ الناشر و المطبعة: دار الفکر- بیروت/ تاریخ الطبع ۱۴۰۳ هـ ق) [ابوعیسی محمد بن عیسی بن سورة الترمذی م. ۲۷۹ هـ ق]

۳۱۷. سنن سعید بن منصور (تحقیق: حبیب الرحمن الأعظمی/ ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت -لبنان) [سعید بن منصور بن شعبة الخراسانی المکی م. ۲۲۷]

۳۱۸. السنن الکبری (التحقیق : عبد الغفار سلیمان البنداری و سید کسروی حسن/ الناشر : دار الکتب العلمیة - بیروت -لبنان/ الطبعة الاولی ۱۴۱۱ هـ ق) [نسائی م. ۳۰۳ هـ ق]

۳۱۹. السنن الکبری (الناشر و المطبعة: دار الفکر-بیروت)[احمد بن الحسین بن علی البیهقی م. ۴۵۸ هـ ق]

۳۲۰. سیر اعلام النبلاء (شراف وتخریج : شعیب الأرنؤوط و تحقیق: حسین الأسد/ الناشر: مؤسسة الرسالة - بیروت/ الطبعة التاسعة ۱۴۱۳ هـ ق) [ذهبی م.۷۴۸]

۳۲۱. السیرة الحلبیة [برهان الدین شافعی م. ۱۰۴۴]

۳۲۲. السیرة الحلبیة (سال چاپ: ۱۴۰۰/ ناشر: دار المعرفة- بیروت) [الحلبی م. ۱۰۴۴]

۳۲۳. السیرة النبویة (التحقیق: مصطفی عبد الواحد/ الناشر: دارالمعرفة - بیروت/ الطبعة الاولی ۱۳۹۶هـ ق) [ابی الفداء اسماعیل بن کثیر م. ۷۷۴]

۳۲۴. السیرة النبویة (تحقیق : تحقیق وضبط وتعلیق : محمد محیی الدین عبد الحمید - ناشر : مکتبة محمد علی صبیح وأولاده - بمصر - سال چاپ : ۱۳۸۳ - ۱۹۶۳ م - چاپخانه : المدنی - القاهرة [ابن هشام الحمیری م. ۲۱۸]

(ش)

۳۲۵. شرح التجرید/ منشورات رضی - بیدار - عزیزی [علاء الدین علی بن محمد قوشچی م. ۸۷۹].

۳۲۶. شرح السیر الکبیر (تحقیق: الدکتور صلاح الدین المنجد/ سال چاپ: ۱۹۶۰م/ المطبعة: مطبعة مصر) [السرخسی م. ۴۸۳]
۳۲۷. شرح صحیح مسلم (سال چاپ ۱۴۰۷ – ۱۹۸۷م/ ناشر: دار الکتاب العربی – بیروت – لبنان) [النووی م. ۶۷۶]
۳۲۸. الشرح الکبیر (ناشر: دار الکتاب العربی) [عبد الرحمن بن قدامه ۶۸۲]
۳۲۹. شرح المواقف (شرح : علی بن محمد الجرجانی / چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۳۲۵ – ۱۹۰۷م/ المطبعه: مطبعة السعادة – مصر) [القاضی الجرجانی م. ۸۱۶]
۳۳۰. شرح نهج البلاغة (التحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم/ الناشر: دار احیاء الکتب العربیة/ المطبعة: منشورات مکتبة آیة الله العظمی المرعشی النجفی) [ابن ابی الحدید م. ۶۵۶]
۳۳۱. شعب الإیمان (تحقیق: أبی هاجر محمد السعید بن بسیونی زغلول / تقدیم : دکتور عبد الغفار سلیمان البنداری/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۱۰ – ۱۹۹۰م/ ناشر: دار الکتب العلمیة – بیروت – لبنان) [أحمد بن الحسین البیهقی م. ۴۵۸]
۳۳۲. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل (التحقیق: شیخ محمد باقر محمودی/ الناشر: مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة– التابعة لوزارة الثقافة و الارشاد/ الطبعة الاولی ۱۴۱۱ هـ ق) [عبید الله بن احمد المعروف بالحاکم حسکانی م. ۴۹۰]

(ص)

۳۳۳. صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان (تحقیق:شعیب الارنؤوط/ الناشر و المطبعة: مؤسسة الرسالة/ الطبعة الثانیة ۱۴۱۴هـ ق – ۱۹۹۳ م) [محمد بن حبان بن احمد م. ۳۵۴ هـ ق]
۳۳۴. صحیح بخاری (الناشر و المطبعة: دارالفکر– بیروت/ الطبعة بالافست عن طبعة دار الطباعة العامرة باستانلبول ۱۴۰۱ هـ ق) [محمد بن اسماعیل بخاری م. ۲۵۶ هـ ق]
۳۳۵. صحیح مسلم (الناشر: دارالفکر– بیروت/ طبعة مصححة ومقابلة علی عدة مخطوطات ونسخ معتمدة) [مسلم ابن الحجاج ابن مسلم القشیری النیشابوری م.۲۶۱ هـ ق]
۳۳۶. الصواعق المحرقة فی الرد علی أهل البدع والزندقة (خرج أحادیثه وعلق حواشیه وقدم له : عبد الوهاب عبد اللطیف/ چاپ: الثانیة/ سال چاپ: ۱۳۸۵ – ۱۹۶۵م/ چاپخانه: شرکة الطباعة الفنیة المتحدة/ ناشر: مکتبة القاهرة) [أحمد بن حجر الهیتمی المکی م. ۹۷۴]

(ط)

۳۳۷. طبقات الحنابلة (ناشر: دار المعرفة – بیروت – لبنان) [محمد بن أبی یعلی م. ۵۲۱]
۳۳۸. طبقات الشافعیة الکبری (تحقیق: محمود محمد الطناحی – عبد الفتاح محمد الحلو/ ناشر:

دار إحیاء الکتب العربیة) [عبد الوهاب بن علی السبکی م. ۷۷۱]
۳۳۹. الطبقات الکبری (ناشر: دار صادر – بیروت) [ابن سعد م. ۲۳۰]

(ع)

۳۴۰. العثمانیة (تحقیق وشرح : عبد السلام محمد هارون/ چاپخانه: دار الکتاب العربی – مصر/ ناشر: مکتبة الجاحظ) [الجاحظ م. ۲۵۵]
۳۴۱. عقد الدرر فی أخبار المنتظر (تحقیق: الدکتور عبد الفتاح محمد الحلو/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۳۹۹ – ۱۹۷۹م/ ناشر: مکتبة عالم الفکر) [یوسف بن یحیی المقدسی م. ۷]
۳۴۲. عمدة القاری (الناشر والمطبعة: دار احیاء تراث العربی) [عینی م. ۸۵۵]
۳۴۳. عیون الأخبار چاپ: الثالثة/ سال چاپ: ۱۴۲۴ – ۲۰۰۳ م/ ناشر:دار الکتب العلمیة بیروت– لبنان) [ابن قتیبة الدینوری م. ۲۷۶]

(ف)

۳۴۴. الفایق فی غریب الحدیث (ناشر : دار الکتب العلمیة – بیروت – چاپ : الأولی – سال چاپ : ۱۴۱۷ – ۱۹۹۶ م) [جار الله الزمخشری م. ۵۳۸]
۳۴۵. فتح الباری (الناشر و المطبعة: دار المعرفة للطباعة و النشر– بیروت/ الطبعة الثانیة) [ابن حجر عسقلانی م. ۸۵۲ هـ ق]
۳۴۶. فتح القدیر (ناشر : عالم الکتب / چاپخانه : عالم الکتب) [الشوکانی م. ۱۲۵۵]
۳۴۷. الفتن (تحقیق وتقدیم : الدکتور سهیل زکار/ سال چاپ: ۱۴۱۴ – ۱۹۹۳م/ ناشر: دار الفکر – بیروت – لبنان) [نعیم بن حماد المروزی م. ۲۸۸]
۳۴۸. الفصول المهمة فی معرفة الأئمة (تحقیق : سامی الغریری – چاپ : الأولی – سال چاپ : ۱۴۲۲ – چاپخانه : سرور– ناشر : دار الحدیث للطباعة والنشر) [ابن الصباغ م . ۸۵۵]
۳۴۹. فلک النجاة فی الامامة و الصلاة (التحقیق و التقدیم: الشیخ ملا اصغر علی محمد جعفر/ الناشر: مؤسسة دار الاسلام/ المطبعة: صدر/ الطبعة الثانیة ۱۴۱۸ هـ ق – ۱۹۹۷ م) [علی محمد فتح الدین الحنفی م .۱۳۷۱]
۳۵۰. فضائل الصحابه (ناشر : دار الکتب العلمیة – بیروت – لبنان) [نسائی م. ۳۰۳ هـ ق]
۳۵۱. فیض القدیر، شرح الجامع الصغیر (التحقیق و التصحیح: أحمد عبد السلام/الناشر: دارالکتب العلمیة– بیروت/ الطبعة الاولی ۱۴۱۵ هـ ق) [مناوی م. ۱۰۳۱]

(ک)

۳۵۲. الکامل (قراءة وتدقیق : یحیی مختار غزاوی/ چاپ: الثالثة/ سال چاپ: محرم ۱۴۰۹ –

۱۹۸۸م/ ناشر: دار الفکر - بیروت - لبنان/ الطبعة الأولی/ تحقیق: الدکتور سهیل زکار ۱۴۰۴ - ۱۹۸۴م) [عبد الله بن عدی الجرجانی م. ۳۶۵]

۳۵۳. الکامل (قراءة وتدقیق: یحیی مختار غزاوی - ناشر: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع - بیروت - لبنان - چاپ: الثالثة - سال چاپ: محرم ۱۴۰۹ - ۱۹۸۸ م) [عبد الله بن عدی م. ۳۶۵]

۳۵۴. کتاب المجروحین (تحقیق: محمود إبراهیم زاید) [ابن حبان م. ۳۵۴]

۳۵۵. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل وعیون الأقاویل فی وجوه التأویل (سال چاپ: ۱۳۸۵ - ۱۹۶۶م / ناشر: شرکة مکتبة ومطبعة مصطفی البابی الحلبی وأولاده بمصر، عباس ومحمد محمود الحلبی وشرکاهم) [الزمخشری م. ۵۳۸]

۳۵۶. کشف الخفاء (ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - چاپ: الثالثة - سال چاپ: ۱۴۰۸ - ۱۹۸۸ م) [العجلونی م. ۱۱۶۲]

۳۵۷. کشف الظنون / (ناشر: دار إحیاء التراث العربی - بیروت - لبنان) [حاجی خلیفة م. ۱۰۶۷]

۳۵۸. الکشف والبیان عن تفسیر القرآن (تفسیر الثعلبی) (تحقیق: الإمام أبی محمد بن عاشور، مراجعة وتدقیق الأستاذ نظیر الساعدی/ چاپ: الأولی / سال چاپ: ۱۴۲۲ - ۲۰۰۲م/ چاپخانه: دار إحیاء التراث العربی / ناشر: دار إحیاء التراث العربی) [الثعلبی م. ۴۲۷]

۳۵۹. کنز العمال (ضبط وتفسیر: الشیخ بکری حیانی/ تصحیح وفهرسة: الشیخ صفوة السقا/ الناشر و المطبعة: مؤسسة الرسالة- بیروت/ تاریخ الطبع: ۱۴۰۹ هـ ق) و (طبع آخر) [المتقی الهندی م. ۹۷۵]

(ل)

۳۶۰. لسان العرب / سال چاپ: محرم ۱۴۰۵ / ناشر: نشر أدب الحوزة) [ابن منظور م. ۷۱۱]

۳۶۱. لسان المیزان (الناشر: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات- بیروت/ الطبعة الثانیة ۱۳۹۰هـ ق) [شهاب الدین ابی الفضل احمد بن علی بن حجر العسقلانی م. ۸۲۵]

(م)

۳۶۲. المبسوط / سال چاپ: ۱۴۰۶ - ۱۹۸۶م / چاپخانه: دار المعرفة / ناشر: دار المعرفة - بیروت - لبنان) [السرخسی م. ۴۸۳]

۳۶۳. المحاضرات والمحاورات / (تحقیق: الدکتور یحیی الجبوری / چاپ: الأولی / سال چاپ: ۱۴۲۴ - ۲۰۰۳ م / چاپخانه: دار الغرب الإسلامی / ناشر: دار الغرب الإسلامی - بیروت -

لبنان) [جلال الدین السیوطی م. ۹۱۱]
۳۶۴. المجموع / (ناشر: دار الفکر) [النووی م. ۶۷۶]
۳۶۵. مجمع الزوائد (الناشر و المطبعة: دارالکتب العلمیة- بیروت/ تاریخ الطبع ۱۴۰۸ هـ ق - ۱۹۸۸ م) [نور الدین علی بن ابی بکر الهیثمی م. ۸۰۷ هـ ق]
۳۶۶. مدارک التنزیل وحقائق التأویل (تفسیر النسفی) / [النسفی م. ۵۳۷]
۳۶۷. المستطرف فی کل فن مستظرف / ناشر: دار ومکتبة الهلال) [الأبشیهی م. ۸۵۰]
۳۶۸. المستدرک علی الصحیحین (التحقیق: الدکتور یوسف المرعشلی/ الناشر: دار المعرفة- بیروت/ تاریخ الطبع ۱۴۰۶ هـ ق) [محمد بن محمد الحاکم النیشابوری م ۴۰۵ هـ ق]
۳۶۹. المستدرک علی الصحیحین و بذیله التلخیص للحافظ الذهبی (طبع دارالکتب العلمیة/ بیروت لبنان ۱۴۱۱ هـ ق ۱۹۹۰م)
۳۷۰. مسند ابن الجعد (روایة وجمع: أبی القاسم عبد الله بن محمد البغوی (وفاة ۳۱۷) / مراجعة وتعلیق وفهرسة : الشیخ عامر أحمد حیدر / چاپ: الثانیة / سال چاپ: ۱۴۱۷ - ۱۹۹۶م/ ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - لبنان) [علی بن الجعد بن عبید الجوهری م. ۲۳۰]
۳۷۱. مسند احمد (الناشر و المطبعة: دار صادر- بیروت) [احمدبن حنبل م. ۲۴۱ هـ ق]
۳۷۲. مسند ابو یعلی الموصلی (التحقیق: حسین سلیم اسد/ الناشر و المطبعة: دار المأمون للتراث) و (طبع آخر) [احمد بن علی بن المثنی التمیمی الموصلی م. ۳۰۷ هـ ق]
۳۷۳. مسند الشهاب (تحقیق: حمدی عبد المجید السلفی / چاپ: الأولی / سال چاپ: ۱۴۰۵ - ۱۹۸۵ م / ناشر: مؤسسة الرسالة - بیروت) [محمد بن سلامة القضاعی م. ۴۵۴]
۳۷۴. المصنف (التحقیق: سعید محمد اللحام/ الناشر و المطبعة: دار الفکر/ الطبعة الاولی ۱۴۰۹ هـ ق) و طبع آخر (الناشر: دار الفکر بیروت/ تاریخ الطبع ۱۴۱۴ هـ ق) [ابن ابی شیبة الکوفی م. ۲۳۵ هـ ق]
۳۷۵. مصنف عبد الرزاق (التحقیق: حبیب الرحمن الاعظمی/ الناشر: المجلس العلمی) [ابی بکر عبد الرزاق الصنعانی م. ۲۱۱ هـ ق]
۳۷۶. مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول ﷺ (تحقیق : ماجد ابن أحمد العطیة) [محمد بن طلحة الشافعی م. ۶۵۲]
۳۷۷. معالم التنزیل فی تفسیر القرآن (تفسیر البغوی) (تحقیق: خالد عبد الرحمن العک - چاپخانه: دار المعرفة - بیروت - ناشر: دار المعرفة) [البغوی م. ۵۱۰]
۳۷۸. معارج الوصول إلی معرفة فضل آل الرسول ﷺ - (تحقیق: ماجد بن أحمد العطیة) [الشیخ محمد الزرندی الحنفی م. ۷۵۰]

۳۷۹. معانی القرآن (تحقیق: الشیخ محمد علی الصابونی – چاپ: الأولی – سال چاپ: ۱۴۰۹ – ناشر: جامعة أم القری – المملکة العربیة السعودیة) [النحاس م. ۳۳۸]
۳۸۰. المعجم الأوسط – (تحقیق: قسم التحقیق بدار الحرمین – سال چاپ: ۱۴۱۵ – ۱۹۹۵م – چاپخانه: دار الحرمین للطباعة والنشر والتوزیع) [الطبرانی م. ۳۶۰]
۳۸۱. المعجم الصغیر – (ناشر: دار الکتب العلمیة – بیروت – لبنان) [الطبرانی م. ۳۶۰]
۳۸۲. المعجم الکبیر (التحقیق و التخریج: حمدی عبد المجید السلفی/الناشر: مکتبة ابن تیمیة – القاهرة/ المطبعة: دار احیاء التراث العربی/ الطبعة الثانی مزیدة و منقحة) [لیمان بن احمد بن اوب اللخمی الطبرانی م. ۳۶۰ هـ ق]
۳۸۳. المعیار والموازنة (تحقیق : الشیخ محمد باقر المحمودی – چاپ : الأولی – سال چاپ : ۱۴۰۲ – ۱۹۸۱ م) [ابو جعفر الإسکافی م . ۲۲۰]
۳۸۴. مفردات ألفاظ القرآن – (تحقیق: صفوان عدنان داوودی چاپ: الثانیة – سال چاپ: ۱۴۲۷ – چاپخانه: سلیمانزاده – ناشر: طلیعة النور) [الراغب الأصفهانی م. ۴۲۵]
۳۸۵. المفردات فی غریب القرآن – چاپ: الثانیة – سال چاپ: ۱۴۰۴ – ناشر: دفتر نشر الکتاب) [الراغب الأصفهانی م. ۴۲۵]
۳۸۶. الملل والنحل (تحقیق: محمد سید کیلانی – چاپخانه: دار المعرفة – ناشر: دار المعرفة – بیروت – لبنان) [الشهرستانی م. ۵۴۸]
۳۸۷. المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک (دراسة وتحقیق : محمد عبد القادر عطا و مصطفی عبد القادر عطا – راجعه وصححه : نعیم زرزور – چاپ: الأولی سال چاپ: ۱۴۱۲ – ۱۹۹۲ م – ناشر: دار الکتب العلمیة – بیروت – لبنان) [ابن الجوزی م. ۵۹۷]
۳۸۸. المناقب (تحقیق : الشیخ مالک المحمودی – مؤسسة سید الشهداء (ع) – ناشر : مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة – چاپ : الثانیة – سال چاپ : ربیع الثانی ۱۴۱۴ – چاپخانه : مؤسسة النشر الإسلامی) [الموفق الخوارزمی م . ۵۶۸]
۳۸۹. مناقب علی بن أبی طالب ؑ وما نزل من القرآن فی علی ؑ (تحقیق : جمعه ورتبه وقدم له : عبد الرزاق محمد حسین حرز الدین – چاپ : الثانیة – سال چاپ : ۱۴۲۴ – ۱۳۸۲ش – چاپخانه : دار الحدیث – ناشر : دار الحدیث) [أبی بکر أحمد بن موسی ابن مردویه الأصفهانی م. ۴۱۰]

۳۹۰. مناقب علی بن أبی طالب (عام الأولی ۱۴۲۶ – ۱۳۸۴ ش – چاپخانه: سبحان – ناشر: انتشارات سبط النبی)[ابن المغازلی م. ۴۸۳]
۳۹۱. المواقف (تحقیق: عبد الرحمن عمیرة – چاپ: الأولی – سال چاپ: ۱۴۱۷ – ۱۹۹۷م – چاپخانه: دار الجیل – ناشر: دار الجیل – لبنان – بیروت) [الإیجی م. ۷۵۶]
۳۹۲. الموضوعات (تحقیق: عبد الرحمن محمد عثمان – الناشر: المکتبة السلفیة – المدینة المنورة – چاپ: الأولی – سال چاپ: ۱۳۸۶ – ۱۹۶۶م) [ابن الجوزی م. ۵۹۷]
۳۹۳. میزان الاعتدال (التحقیق: علی محمد البجاوی/ الناشر: دار المعرفة– بیروت/ الطبعة الاولی ۱۳۸۲ هـ ق) و (طبع آخر) [ذهبی م. ۷۴۸ هـ ق]

(ن)

۳۹۴. نصب الرایة (اعتنی بهما : أیمن صالح شعبان – الناشر: دار الحدیث – القاهرة – مطابع: الوفاء – المنصورة – الطبعة الأولی ۱۴۱۵ – ۱۹۹۵م) [الزیلعی م. ۷۶۲]
۳۹۵. نظم دررالسمطین (المطبعة/ من مخطوطات مکتبة الامام امیر المؤمنین۷ (العامة)/ الطبعة الاولی ۱۳۷۷ هـ ق– ۱۹۵۸م) [محمد الزرندی الحنفی م. ۷۵۰]
۳۹۶. نهایة الأرب فی فنون الأدب (مطابع: گوستاتسوماس وشرکاه) [النویری م. ۷۳۳]
۳۹۷. النهایة فی غریب الحدیث والأثر (تحقیق: طاهر أحمد الزاوی و محمود محمد الطناحی – الچاپ: الرابعة – سال چاپ: ۱۳۶۴ – الناشر: مؤسسة إسماعیلیان للطباعة والنشر والتوزیع – قم) [مجد الدین ابن الأثیر م. ۶۰۶]
۳۹۸. نیل الاوطار من احادیث سید الاخیار (الناشر: دار الجلیل ، بیروت) [محمد بن علی بن محمد الشوکانی م. ۱۲۵۵]

(و)

۳۹۹. الوافی بالوفیات (تحقیق: أحمد الأرناؤوط وترکی مصطفی – چاپخانه: بیروت / دار إحیاء التراث – ناشر: دار إحیاء التراث) [الصفدی م. ۷۶۴]
۴۰۰. وفیات الأعیان وأنباء أبناء الزمان (تحقیق: إحسان عباس – چاپخانه: دار الثقافة / لبنان – ناشر: دار الثقافة) [ابن خلکان م. ۶۸۱]

(ی)

۴۰۱. ینابیع المودة لذوی القربی (التحقیق: سید علی جمال اشرف الحسینی/الناشرو المطبعة: دارالاسوة/الطبعة الاولی ۱۴۱۶ هـ ق) و (طبع آخر) [الشیخ سلیمان بن ابراهیم القندوزی الحنفی م.۱۲۹۴هـ ق]

فهرست اعلام